

کتابخانه مصفیہ کربار عالی حیدرآباد دکن
۱۹۳۳ء
۲۲۲۳۹
انیس الاعلام فی شجر الاسلام
کلام

میرزا محمد حسین
قزوينی
از سادات جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي امرنا بالعدل والاحسان ونهانا عن الظلم والعدوان والصلوة والسلام
على محمد المبعوث بجبر الانوار وعلى اله امناء الرحمن **اقابك** چون پوسته خواطر فضايل و نكاح
حضرت مستطاب اجل اكرم اشرف اسعد مجد افخم اعظم المتصوف بغيره الاسلاميه والساعي في تشييد
اركان الانعاميه خير خواه وافعى ملك ومعاخذ حقيقي دولت مخلص ائمة اطهار اقای عیضا خان **عصده**
قاجار فوا انما و دامت شوکته العالیه وحشمته المنعاليه مؤید بناییدات کامله و ثابته وموقن بتوفیقات
شامله سبحانه بوده و در ذریع شریعت مطهره و نشر آثار مقدسه بوجوه من الوجوه خود داری ندارند
و خواطر مبارکشان هم وقت منوجه تشييد ارکان دین مبین و اقامه اعلام فویه منصوره بنصره رب العباد
و نصره شریعت حضرت سید المرسلین علیه و اله افضل صلوات المصلین است **لقد** در تارخ ذیل این
بکجله کتاب مستطاب **انیس** **الاعلام** مره نصر الاسلام را بانضمام نمود و نه مجلد دیگر از خود مصنف
ان ادام الله ثابته ابنا ع فرمودند و فرید الى الله تعالى و طلبا لرضائهم بعلماء اعلام و طلاب علوم
کثر الله امتثالهم تجانا عنايت و مرحمت مفر ما یبند و بفرکه عطا شد مملوک او خواهد بود که ان شاء الله
تعالی هر یک علی حسب استعداد و بمطالب کتاب بصیرت پیدا نموده و از خرافات عادیه و این طلاع
حاصل نمایند که رفع شکوک و شبهات از عوام مسلمین و مسلمانان بفر ما یبند و ثواب این جسته
هند ارواح مقدسه شریعت ظاهرین سلام الله علیهم لجمعین نمودند که بنو سط ایشان علیه السلام روح پر
فوح شاهنشاه شهید سعید **ناصر الدین شاه قاجار** انار الله برهانه و رفع فی الخلق
برسد و مرجوز مطالعه کنند این کتاب مستطاب مبارک اینک این وجود مبارک را در مظان
استیجاب از دعای خیر فراموش نفر ما یبند که الحق والانصاف دعای این وجود
محترم از جمله لوازمات بر جمیع مسلمین است چه در خیر خواهی ملک و دولت الهی
ثانی ندارند اللهم انصر اولیاءه و اخذل اعداءه و اغفر لمن دعا له بالبقاء
فی العزّة والجلال بحمد و اله الاطهار و کان ذلك فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۱۹

5

سَمِيعًا لِقَوْلِهِمْ هَٰذَا كَيْفَ يُحْيِي الْمَيِّتِينَ ۚ فَمِنْ دُونِهِ بُدِّلَ قَوْلُكُمْ حَرَابًا ۚ

الحمد لله الذي لم يفتقد صاحبه ولا ولد ولا ولي له شريك في الملك ابدًا والصلوة والسلام على سيدنا محمد والآخرين محمد وعلى آله الاطهار
الاجد وبعد جنين كوي بدنه شرمه علم وعمل فردمانه فعل ماضى وامر مستقبل **مؤلف** بن كتاب مطالاب ارشد الله الى الله
والصوابه تنبيه بر امور چنگ داداين و باچه لازم دانم **امراق** در بيان اسامى كنى كه غالب مطالاب بن كتاب از آنها منقول كرده و اول
ترجمه فارسي عهد عتيق كرا و اولم كن ترجمه نموده ثانياً الحال خبر زمان الجمع الشهويه بر توش قارن نبيل موسيقى در دار السلطنة لندن و با دار الطبايع و
دار الطب مطبوع كرده شد المسحوق مطالابى مستند المجرى بر قمر فارسيه عهد عتيق و جلد بد مطبوعه مستند ستم ترجمه فارسيه عهد جلد بد حفظ مطبوعه
مستند چهارم ايشا فارسيه عهد جلد بد مطبوعه مستند پنجم ايشا فارسيه مطبوعه مستند ششم ترجمه عربيه مطبوعه ميريت در ماه تموز از مستند هفتم
عهد جلد بد كلاً اتير سورن مطبوعه مستند با دوات امر بكا هشتم ايشا كلاً اتير جلد بد مطبوعه مستند نهم ايشا كلاً اتير عتيق مطبوعه شهر انوار كلاً
المطبوعه مستند عهد جلد بد با زور ديك مجلد نهم اسفار رجب تونين با زور هفتم كتاب بوشع و قضاء بكد اتير جلد بد موافق سائر مترجمين طبع
نادر و فائز هفتم ايشا عهد عتيق بكد اتير عتيق و جلد بد و افق عربيه و سورن سيم ترجمه كتاب سلوان و تخن زباني و تشرى كنى كذا فى الحال در مطبع
وليم درو كوين در شهر لنينيك مملكه غمسه مستند مطبوع كرده است چهارم ظهور نور الانوار فارسي المطبوعه مستند مسيحى با زور هفتم
اذم كلاً ديك بر عهد عتيق و جلد بد كدرلندن در مستند مطبوع كرده شانزدهم هفتم هورن حقوق كدرلندن مستند ثا لك الحال مطبوع كرده
هفتم هفتم هفتم و اسكان مطبوع لندن مجلد هفتم هفتم لا در مطبوع لندن در مستند درده مجلد اتست فخر ترجمه هفتم دولي و هفتم
مطبوع لندن مستند بستم هفتم هفتم بستم و بكم كتاب و اتست بستم و قمر كتاب في عتيق هفتم كذا لك الحال در شهر او شهر مطبوع
كرده بستم و بكم رساله كشف الآثار في قصص اعيان كذا امر بكا نام قسيس بنكي دنيائى در بده او شهر كه مسقط الواس مؤلف هفتم
از اصل زبان انگليسي زمان فارسي ترجمه نموده مصفى و كز كيث فقيس كنى ميا شد خبر زمان لندن و رجب ترك سوسيتي (كه در سال هزار و
هفصد و نود و نهم بر فراز شده) در دار السلطنة ادين بورخ المحروسه دار الطبايع مؤمن كشتيل مطبوع كرده شد المسحوق مطالابى مستند
المجرى و غير اينها از كتب كه در موضع خود اسامى آنها مذكور خواهد كرد بد و از كتابهاى نسطور بها از نواهر و فاسى و ثلوقه و خود كذا كتاب
سبنا و زرك و فدي است كه اكثر كليات ضايع و او و اتش فاسد كرده است و اينفد و بزرگست كه روزهاى يكشنبه و دوفرا و اتش نموده
بكلبى ما رزعا ميرد نكدرار و ميرد رخانه فشه يورى موجود است و تا كون اين كتاب بطبع نرسیده است و رقتا بها و دنجال اين شه
كه اين كتاب را طبع نمائند و نسطور بها از زرس اينكه مبادا تحريف و كوز ياد نمايند چنانچه عادت پروتستانهاست عهديه فاما نكدرار
شديد و تحريف و تعبير و اصلاح بمنزله امر طبيعى است از بلى فرقه پروتستانت لهذا يى هر كتابيكه از كتابهاى ايشان مطبوع ميشود در مره
ثانيه بالتسبر طبع اول غالباً تعبير كيرى در او واضع ميشود بابر شديد و مباهين و بازياد و با نقصان و با تقديم و باخير مباحث و با بزرگي و
تقصير ابواب ايات پس دما نيكدرار مبالغه ميشود منقولات از كتابهاى ايشان با كبت منقولها چنانچه ايشان كتابهاى مطبوعه از جنس همان كتابها
باشند كه از آنها نقل شده اند نقل مطالابى ميشود و الا غير مطابقت غالباً و هر كس كه از ايشان وقوف نامى بداشنه باشد چنين
مى پندارد كه ناظر خطا كرده است و حال آنكه نه چنين است بلكه پروتستانها كتابهاى خود را تفهيم داده اند پس هر كس كه خواسته باشد منقول
ما را مقابل نمايد با كتابهاى ايشان بايد با همان چاپ و نسخ كه ما نقل نموده ايم مقابل نمايد پس هر كسى در نقل ما شكى داشته باشد البته
نمايد كه مطالابى خواهد آمد بشرطيكه با همان نسخ كه ما نقل نموده ايم مقابل نمايد و شكى از زبان كذا يى بكي از زبانهاى اصليه كتب مقدسه
ايشانست چراكه كوين در فضيحه بخت قصه تمامى كتب عهد عتيق ضايع و منقود كرده اند و غير از ايشان بعد از مراجعت و اسبر بايل اين كتاب
بريان كذا يى ثا لك الحال نا لى و ضيف نمود و اين زبان ضلاد و رمان سورن معروف بسر اى است و بر دو قسم است عتيق و جلد عتيق
نماید نكدرار مكر فقيس عظام و جلد بد مصطلح است لهذا غالب منقولات ما بلسان جلد بد است كه ترجمه هر هم تمام شده باشد و مثلاً ايشان

انفیس الایمان فی ضربه

میگوید که روح القدس را بنابر معتقین نکرد از برای کائنات عهد جدید بلکه مضامین و معانی را بملوک و پادشاهان الهاء نمود و انحصار
و معانی هر یک را بیکد اشود کلام الهی است فعلیه از ترجمه قافیه و کتب و هندیه و سرانته و پونا ته و کلدانه و روستیه و کلیت و غیره
ولا طبیعت و غیره و غیره که خودشان ترجمه نموده و چاپ کرده اند تا کلام الهی و برای ایشان جفاست **اهرب** و هر آنکه عادت کرد علمای
پر دست در تحریر و نوشتن جواب مخالفین بنویسند که ایشان در کمال دقت و تفحص می نمایند کتاب مخالف را که در دست ایشان تحریر کرده اند
ولی متبا نصاب بلکه بنظر عناد و اعتقاد و اگر در جمیع کتاب مخالف ایشان ده قول ضعیف مثلاً پیدا شود که بتوانند آنها را تا قبل و در تمامیه
خوشحال شده و معنی می نمایند و از برای مخالف عوام کالانعام آن ده قول ضعیف و اقل و تا قبل می نمایند پس از آن گویند که جمیع کتاب از پیش
دقت اشرفست از تحریر جواب که کمال و بدیهه و حال باشد و حال آنکه با غایت تفحص می نمایند در کتاب مخالف مگر در مسطور این از آن همان
افوال مخالف را که فرموده و بل می نمایند و افوال قویتر از کلام و طراز کلام می نمایند حتی اشاره می نمایند به جمیع عبارات کتاب مخالف را در
نقل می نمایند تا حال کلام جابین بر ناظر ظاهر می شود بلکه در نقل می نمایند و کلام مخالف را تحریف نقل می نمایند و غیر این اشیای
ناظر و ملاحظه کننده را عیالطه بیندازند بلکه بعضی از ایشان یک کلمه می گویند فلان کتاب که در دست ایشان و یاد ایشان حقایق در ایستاده
نما باطل و غلط است و حال آنکه یکی از افوال صاحب کتاب را نقل نکرده و در آنجا مثلاً نفیس می نماید صاحب هزاران الحی در آن تر فصل
اول از باب سیم از رساله میزان الحی از فیض مطبوعه ششما چنین گوید بعضی از مجتهدان جهت اثبات مطلب خود سوای آن یا آنکه مادیان
ذکر نموده ایم بعضی از باب دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خودشان ثبت و ضبط نموده اند و از آنجمله مصنف و مؤلف
در اوایل جلد ثانی و طبعی ملا محمد رضا همدانی در رساله خود و مصنف کتاب استفسار و غیره لیکن از آن یا آنکه مادیان الهیات و در کتب
آنها ثبت کرده بعضی از آنها اصلاً در تورات و انجیل نیستند و بعضی که هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً بمعنی منسوب و برنج دیگر آنها معنی
دیگر دارند یعنی مادیان الهی است که مجتهدان از راه تعصب جهت مفاد خودشان تا قبل و تفسیر کرده اند چنانکه هر یک که آن باب را در تورات
بجاء آورده و به تسلسل آن آیات منوجه کرده با ساقی خواهد فهمید آشنای با ظاهر حال این مصنف لایب الاضطرار که چه قدر تعصب بخرج داده و
چقدر عدم دانات اظهار نموده و من متعجبم نمی دانم که کدام آیا نیست که این علما نسبتش را تورات و انجیل داده اند و اصلاً در تورات و انجیل
نیستند و کدام آیا نیست که لفظاً و تفسیراً منسوب به مسیح است و کدام آیا نیست که معنی دیگر دارند که مادیان الهی است چنانکه علمای اسلام بجهت
اثبات مدعای خود تا قبل و تفسیر کرده اند چنانکه در اشتمال که نفیس نبیل شخص نماید و اقسام ثلثه را بیان کند تا جوابهای شافی و
کافی بشود خلاصه کلام این عادت خوب عادت نیست و هر یک که واقف بر عادت ایشان باشد جزو منافقانند که ایشان در کتاب مخالف
نباخته اند مگر همان قدر مسطور را بر واضح و لا محنت بر فرض محقق نقل ایضا ضعف تمامی کتاب مخالف لازم نمی آید بخصوص زمانیکه کتاب
بزرگ باشد زیرا زمانیکه کتاب الهی و الهی نباشد عاده بعضی افوال ضعیفه در او پیدا میشود البته فرست مابین کلام الهی
و غیر الهی بسیار مشکل است که کلام بشر بنما من خالی از ضعف باشد نعم ما قبل بالهر تبکل صادم بنوه و لکل حواد کبوه و عصم
و خطا در نزد مسلمین ضرر هم الله علی القوم الکافرین مختص بکلام الهی و الهی است و بی آگاهی می و تا قبل نمی کند که هیچ حقیقی از
از حقیقین مسیحی از زمان امام فرخ جناب لوط را کون پیدا نمیشود که در کلام او خطا و یا سهو و یا نسیان و یا ضعف در موضوع از مواضع
نباشد و الا فعلمکم البیان و علمنا الجواب یا جاهاست در صورت مذکوره مسلمانیان و رحمان الرحمن که نقل نمائیم بعضی افوال ضعیفه
که صادر شده است از امام مدوح ایشان لوط را و از پیشوای دیگر کالوین و با از حقیقی از حقیقین مشهور ایشان و گوئیم که باقی کلام او
بناظر باطل و هذیان و ازین قبیل است علم و دقت نظر نداشته باشد و کلام چنین نمیکویم بلکه بنظر غیر اختلاف عدل و انصاف میدانیم و اگر
اینقدر دها در مخالف کافی و کافی باشد از برای مسلمین استراحت بر روی حاصل میشود چرا که میتوانستند نقل نمایند بعضی افوال پیشوایان
و عقیقان ایشان را در مواضعی که تابعین و اهل ملت ایشان نیز مقرر و معترفند که آنها ضعیف و غلط و باطلند پس از آن گویند که تمامی
کلام و باقی کتاب ازین قبیل است و نقل تمامی افوال او موجب تطویل است و این حقیقی و امام و پیشوای مسیحیت این طور خالی از دقت

دبایچه کتاب مستنطاب

نظر و علم بوده اند پس اقل احراز فیه بین خواست میباشد که اگر جواب این کتاب را بنویسد خجالت و دزدی نماید و غیره و در احوال نکند و مانند مسیبنند و یک کلمه بگویند فلان کتاب باطل است بلکه در ردی عیارات این مختصر با فضل نماید بدون سرقت و غیره و سایر امور آنکه در مقدمه مریدان گویند نیز مراعات نمایند و معتمد و بعد از فرصت نشوند چنانکه اگر این عهد را از ایشان مسموع و مقبول نخواهد بود زیرا که چند هزار نفر از ایشان از قول علما و حفاظ از بلاد و مملکت خود بیرون آمده و در روی زمین منتشر کرده اند و همت و مشغول ایشان مقصود از نشر انجیل و ترویج دین مسیح است و که بدینست از بلاد بزرگ روی زمین که چند نفر از واعظین و علمای ایشان در آنجا پیدا نشوند کاری و مشغولی ندارند چنانکه ما گفتیم و هر کدام چند نفر از واعظین و معلمین مضارعی نموده اند پس در عدم فرصت مطلقا از ایشان پذیرفته نخواهد شد و صاحب رسد الظالبین در صفحه (۳۰) از کتاب خود المطبوع ^{۴۱} در فضل دوازدهم و سیزدهم و غیره در این رقم نموده است که هزار اسطیخ از پر و تشنگی مواظبت بر نشر انجیل و از برای ایشان صد معاون میباشند ^{۴۲} از واعظین و معلمین و غیر ایشان از مضارعی آنها ^{۴۳} انهمی مختصا پس هر آنها از بلاد خود بیرون آمده اند مقصود کنند که وعظ و دعوت بملت مسیح پس در عدم فرصت ازین جهت کثیره که هر قسم اسباب از برای ایشان فراهم است بقیئا غیر مسموع خواهد کرد بدلاصل مقصود اصلی از آنچه مذکور کرد بد و در رقم اینک مستول و مامول از کسی که جواب این کتاب را بنویسد آنکه اول اعتبار از این کتاب را نقل کند پس از آن جواب بدهد آنکه ناظر و مطالعه کننده بر کلام این مختصر و کلام حجب خاطر داشته باشد و اگر از تطویل کلام بفرساید لابد با بد اقتضای نماید بر جواب یکی از ابواب ثمانیه این کتاب نامقدمه و مشی نماید بطریقی موعبین را از علمای پروتستانت چرا که این طریق بعد از انصاف و دود از حق و مضی با اعتناست و اگر معاصرین از فیه بین منصدی غیر بر جواب این کتاب شوند مرجوا ایشان علاو بر امور مذکور در دبایچه آنست که کسی قول را که از طریق الحیوه و غیره از فیه بین مد ر نقل نموده بود توجه نمایند تا آنکه معیار باشد از برای توجه احوال این مختصر در جواب جوابات مطنون بطن قوی اینک جواب این کتاب را بنویسد انشاء الله تعالی و اگر نوشته اند البته امورات ^{۴۴} مراعات خواهند کرد و معتمد میشوند با عیارات با رده غیر صحیح و جواب ایشان باین نحو خواهد بود میگرد بعضی احوال این مختصر را که بحال کلام از برای ایشانست و آنها و مطلقا با قوال قوتی باشد اشاره نمینمایند بر رد و نه تسلیم و قبول بل از برای تعلیل عوام اقلای باطل میباشد که باقی کلام نیز ازین قبیل است و اودان رد ایشان مقابل و مساوی اجزاء کتاب ما نخواهد بود بقیئا پس پیش میگویم و اگر چنین کردند دلیل غیر ایشان خواهد بود بقیئا و از برای توضیح مثال چند کلمه ذکر میشود و با بنور داز ترجمه پیشوای فرزند جناب لوطی و از دکانک در کتاب خود المطبوع ^{۴۵} در بیان حال ترجمه مذکور که در زبان و چهره میباشد که است و بیکس که از عظمای علمای و قریه و تشنگی است در حال خطاب بلوطی چنین گوید با لوطی و خوات بکسی کلام خدا را و غیره بزرگی و خواب کشنده کتب مقدمه میباشد و ما از تو حیا و شرم میباشد چنانکه ما در عایب تعظیم نور معظم میباشد نسیم و الان ظاهر اشکار میگرد که تو چنین هستی یعنی غیر کلام الهی و لوطی ترجمه و بیکس رد نموده و از او مقلید مجار و اجوی و دجال و خدای عموه است و فیه بین گگرمین در حق ترجمه مذکور و چنین گوید ازین ترجمه ترجمه کتب عیون و خصوص کتاب توب و کتابهای انبیاء معیوبند و عیالها که نیست و ترجمه عهد جدید نیز معیوبست و عیالها فلیل میباشد بشیر و اوسیا بند و لوطی گوید ترجمه و غلط است ستا و بلس و امیر برش در ترجمه عهد جدید فقط هزار و چهار صد فساد که بدعند پیدا کرده است کلام وارد تمام شد پس زمانیکه در ترجمه عهد جدید فقط هزار و چهار صد فساد باشد غالب اینکه در جمیع ترجمه از چهار هزار فساد کمتر نخواهد بود و مع لهذا نسبت جهل و عدم تحقیق بر پیشوای معظم ایشان داده نمیشود با هر فسادات پس چگونه منسوب به جهل و عدم تحقیق میشود در نزد اهل انصاف کسی که کلام او در هیچ بابا شش مورد مجروح باشد انهم در نظر مخالفند و واقع و ضرایب امر ^{۴۶} اسماء علماء و کتب داری کتاب مستطاب از زبان کلدانی و سریانی و انکلیسی و یونانی و سوریت و فارسی و عربی که از اهل لغات خود علمای پروتستانت میباشد غالباً نقل نموده ایم و حال اسماء و کتابهای ایشان خراب و از فسادات دیگر است چنانچه غقی و مستور نیست بر ناظر و مطالعه کننده کتابهای ایشان پس اگر ناظر این کتاب

این کتاب علم فی صفة

اسماء را خائف ببندد مشهور در دنیا نهی دیگر تفصیر بر حقیر نگردد بلکه این خطا از خود علمای پرتسنت میباشد هر اسمی را هر
 زبانی بطوری بنویسند که خالف از زبان دیگر است پس در این صورت تصحیح اسماء در غایت اشکال است چرا که هر اسمی را در زبان
 کردیم خالف زبان دیگر خواهد بود تو کتب را دعوت جلد پدر داد و علمای است بحکم این (ه) از انجیل تحت در ترجمه و دست عهد جلد الملوک
 و غیره را دعوت شده است و در ترجمه فارسیه مطبوعه عثمانیه در فهرست کتب هم در صد و ازان هم در متن کتاب رو شده است
 و در ترجمه فارسیه مطبوعه عثمانیه شرح اینها و در ترجمه فارسیه مطبوعه عثمانیه رو شده است هم در فهرست و هم در صد و ازان و هم در متن کتاب
 و در ترجمه فارسیه مطبوعه عثمانیه رو شده است هم در فهرست و هم در صد و ازان و هم در متن کتاب و در کلمات به عین و جلد و دعوت است
 شموئیل علیه السلام یکی از انبیاست و در ترجمه های فارسیه شموئیل است و در عربی شموئیل و فی علیه البیانی پس در این صورت تصحیح اسماء چگونه
 امکان دارد لهذا ما اضطرر از اسمی در هر زبان که مصطلح است همانطور نوشته و رقم نموده ایم **مهرچهارم** اینکه در بار و بار
 شده است از کسانیکه علمای پرتسنت ایشان را موسوم بملاحده مینامند و ایشان منکر نبوت و الهامند و اسنهاد مینمایند بملاحده صفا
 بمذاهب و سواد به نمایند بالتسبیح انبیاء علیه السلام لا یشاء اینجانب هیچ و موافق و ما جمیع ایشان کثرت پیدا میکند و کتب کثرت دارد
 و ابطال ملک مسیحی تألیف نصیبت نموده اند و کتب ایشان مطبوع گردیده و منتشر است و اطراف و انکاف عالم و بعضی از اقوال ایشان
 بر سبیل قتل و نذر در این کتاب مبارک منقول نخواهد کرد بدکچین کسان نکند که این غیر اقوال و افعال ایشان را مستحسن میدانند و طعنه
 تم حاشا چرا که منکر نبوتی از انبیای ثابت التیوه مخصوص منکر نبوت هیچ علیه السلام مانند منکر نبوت حضرت عالم التیقین میباشد و در زبان
 اقل اخبر بلکه مقصود از نقل اقوال ایشان تنبیه و نادیده علمای پرتسنت میباشد تا اینکه بدانند اینچرا براد مینمایند بر ملک اسلام چه چیز
 بپست بالتسبیح یا غیره وارد میشود از اهل دین خودشان بالتسبیح ملک مسیحی یعنی شباهت پرتسنت بر ملک اسلام بر این اضعاف ایشان
 حکای خودشانست بر ملک مسیح علیه السلام مکرر عرض نموده ام تا هم در دنیا چه چنانکه عرض مینمایم هر چه در این کتاب مبارک خالف ضرورت
 دین اسلام و مذاهب و عشرت پست از اما وجد لا از کتب غیر پرتسنت و غیر منقول کرده است و ابداً اینچنین معنی و محققان این
 بیستم پس باید ظاهر کند این کتاب حمل بسوء اعتقاد اینچنین نماید **مهر پنجم** اینکه مستند و خواهشمند از مظالم کشتگان این کتاب
 مبارک که عموم بآنها خبر را اندکای خبر فراموش ننمایند بخصوص کسانیکه در طبع و نشر این کتاب بخیل و جنت و شقت کرده اند و قریه
 الی الله لا اله الا الله تا بصلوات شمس فلک رفعت و عدالت در دشتی برج عصمت و طهارت و محبة عجب عزت و سعادت بانوی حرم حضرت
 نبالت و جلالت صد و نشتین سر بر سلطنت مسوده افان و مشتهر قوانین عدل و انصاف نشان عین ادرم و عفاف حضرت سلطان
 علیه فالیه منعا لبحر حضرت قدس سره انیس اللہ و لا اله الا الله شوکتها و سطوتها و توفیقها که از برای ترویج دین مبین و تشبیه قوانین شرع
 شریف سید المرسلین صلوٰه الله علیه و اله الطیبین الظاهرین المعصومین و از برای بقای دولت ملک ملوک العجم و ذرات تحت و خارج
 فریدون و جمیع **ناصر الدین پاکشاه** که خط پندارانش پناه و توجه اهل بیت همداد و متحمل مصار و طبع و نشر این کتاب بسلطان
 گردیدند و همچنین جناب حلالتمنا جل کرم افای افاضل اغانی اغانی که از اغانی مخصوص شاهنشاهی میباشد تفضل الله منها و جل اغانی
 الاثنی عشرین المناضله ایها الاخ الاجل الاعز الامجد دام الله بقاءک و جعل الله عقباک خیرین دنیا که بملاحضه نکات و دقائق و فوائد
 مرکوز دهن غالب است ازین سده شرمند خواهش نمود یکسوره مبارک قل یا ایها الکافرون زاد و بانموضع علی وجه الامجاز و الاختصار
 ترجمه و تفسیر بنام سمعنا و طاعتنا من الله الامر که العالی هاتنا اشرع فی المقصود و اقول نسو الله الرحمن الرحیم قل یا ایها الکافرون لا
 اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبدکم و یکتروا لی دین یعنی بگویند
 که ای اگر بدکان با احد و ای کافران معاند نخواهم پرسید یا پیغمبر اگر پیغمبر میشد و اینها و بنشینید شما پرسندگان در زمان حال از اگر من
 پیغمبرم در استقبال و بنشینم من پرسنده هرگز اینچنین پرسش کردید در ماضی و بنشینید شما پرسندگان در هیچ وقت از اوقات زمان اخیر
 من پرسش میکنم شما را است کثرت شما یعنی شرکی که معاندانند و ازان دست از نخواهد داشت و مراست دین و ائمن من یعنی خود

کتاب تفسیر قرآن مجید

مزانم و هیچ چیز از ان خواهم گذاشت ملخص معنی آنست که من پیغمبرم مبعوث بشما تا شما را بدین و راه نجات خوانم پس اگر قبول نمودید
کنید و تابع دین من نمیشوید مرا مجال خود باز گذارید و شرک بخوانید و بسوی باطل دعوت نکنید غنی نماید که معظم مفسرین بر آنستند
سوره مبارکه مدشان جعفی از قریش نازل کرد بدو سبیلان بود که قیس بن خارث ساهی و غاص بن وائل و ولید بن مغیره و ابی
ابن نفیث و اسود بن مطلب بن اسد و امیه بن خلف و خلف و غیر ایشان از صنادید قریش رسول الله را کشتند بپا و با ما مواظف
کن و تابع دین ما شو و ما نیز تابع دین تو شویم و یک سال تو معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال معبود تو را پرستش کنیم تا
اگر دین تو بهتر از دین ما بوده باشد ما شرک تو بوده باشیم در آن و از آن مخطوط شده و بهره خود را برده باشیم و اگر دین ما بهتر
از دین تو باشد تو شرک ما شده باشی در آن و از آن خطی یافتند باقی حضرت فرمودند معاذ الله که من غیر خدای هر چیزی را استا بیش کنم
و در عبادت شرک نیز برای او فراردم گفتند پس بعضی الهه ما را استلام کن و تقبیل فرما فرمودند من مرتکب هیچ امری نمیشوم تا
فرمان خدایم را نازل نشود پس جبریل امین این سوره مبارکه را از جانب رب العالمین بپندالم رسولین آورده و این سرور بعد از نزول
این سوره بمسجد الحرام آمده بر آن جماعت خواندند و ایشان بعد از استماع آن از آن حضرت مابوس کردند و بنای ابداء و از آن گذارند
بدانکه این سوره مبارکه منضمین دو مجزه از اجزاء آن حضرت است **اول** که از جهت اخبار و آنچه واقع شود در اوقات مستقبله که ایمان
نیارودن جماعت مذکوره است آن حضرت خبر داد که شما در حال واسفئال ایمان نخواهید آورد و هیچ وجه در هیچ زمان خدای بر
حق را عبادت نخواهید کرد و ایشان بر وصف کفر مردند و ایمان نیاوردند پس خبر از مستقبل موافق مخرج عه واقع کرد بدو
این مجزه است عندالکمال از مسلم و یهود و نصاری و علامت فارغ است مابین نبی صادق و کاذب چرا که در این توفیق است
نبی اگر خبر بد هدایا موزات مستقبله و خبر و مطابق واقع شود آن نبی صادق و واجب اطاعه است و مخالف و کفر و
از نداد است از ابریهست و یکم تا آخر باب هجدهم از توفیق مشق باین نحو چنان و بیان کشته است (۲۱) و اگر در وقت بکوفی کلای
که خداوند ننگنه است چگونه بدانیم (۲۲) چنانچه پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آنچه واقع نشود و بانجام نرسد این امر است
که خداوند نفع نموده است بلکه آن پیغمبر از روی غرور گفته است از او منبر می خوانند **و** آنکه خبر گفتار از اینان بمثل آن تاکنون
چرا که رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم چنانکه تحدی بنمای فرآن مبرمودند بیک سوره از آن نیز تحدی می نمودند چنانچه
در فرانت **و** ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاقولوا سوریه من مثله الخ یعنی و اگر هسید شما در شک و شبهه از آن
چیز که بپند ریج فرد فرستاده ایم بر بنده خود که محال است و گمان مبرید که آن ساخته است و از جانب ما نازل نشده است پس
بیاورید شما که در فصاحت و بلاغت بی نظیر بیک سوره که در فصاحت و حسن نظم و خبر از امور غیبیه مانند آنچه کسی که مافرد
فرستاده ایم باشد پس گوئیم این سوره مبارکه هم یکی از سور فرآن است تحدی باین نیز واقع کرد بدو و خبر گفتار نیز ثابت و محقق
پس ثابت شد که این سوره مبارکه از دو جهت کلام الهی و مجزه و رسول الله است و نیز دلالت دارد از دو جهت مذکور که انتخاب
نبی صادق و مبعوث از جانب خداست و در روایت وارد شده است ان من قراها فکانما قرع ربع القرآن یعنی بدین
هر کس که این سوره مبارکه را قرائت نماید چنانست که ربع قرآن را خوانده است سرش انست که قرآن مجید مشتمل است
بر امر باموزات و فعل طاعات و خیرات و اجتناب از منتهیات و هر کدام از این دو قسم بامتنع بافعال قلوب است و با
ممنع بافعال جوارح و این سوره مشتمل است بر هر دو منتهیات منعه بافعال قلوب که ان شرک و کفر است پس باین اعتبار
کاتر ربع قرآن مجید است و الله تعالی اعلم و علمه اتم بدانکه حقایق و دقائق و نکات این سوره مبارکه زیادتر از آنست که در این
موضع بکند لهذا ما قدری از آنها را در اینجا ذکر و بیان می نمایم **اول** قول تعالی قل ان غواث کثیره دارد **اول** آنکه حضرت رسول
علیه الصلوٰه و السلام ما مورد بر فو و لبنت بود در جمیع امور چنانچه مفرماید و لو کنت فظا غلیظ القلب لا انتصوا من
حولک و نیز مفرماید **فرحمه من الله لنت لهم** و ایضا در وصف آن جناب وارد کرده است **بالمؤمنین رؤوف رحیم**

وَمِنْ آيَاتِهَا الْكَافِرُونَ

و نیز در حق انجذاب وارد کرده است و ما از سنان که لا رَحْمَةَ لِلْعَالَمِينَ پس از آن مامور بود که مردم را دعوت نماید
 بسوی خدا بوجه احسن چنانچه میفرماید وَ جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ هِيَ آخِرُ دَعْوَانَا لِيُظَاهِرَ فِيهَا بِأَثَرِهَا
 الْكَافِرُونَ فَكَانَتْ عَرْضُ كَرْدِهَا بِنِهَايَةِ غَلْظِ وَ شِدَّتِ چگونگی میسر از بر آفت و رحمت نسبت به عالمان عموماً و باجذاب و مؤمنین
 خصوصاً که آن جواب داد من از جانب خود نمیگویم بلکه از جانب خدا ماموریم و الما مامور معد و پس فراد از قوله تعالى قُلْ قَدْ
 بَيَّنَّ مَعْنَى آيَاتِ الْقُرْآنِ لَكُمْ فِي سُوْرَةِ الْكَافِرُوْنَ فَكُلُّ مَا يَكُنْ فِي الْقُرْآنِ مِنْ آيَةٍ فَلْيُفَسِّرْهَا بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ
 الْكَافِرِيْنَ وَ انجذاب نیز افرای خود را دوست میداشت لفظه تعالى قُلْ لَا أَشْكُرُ عَلَيْكُمْ إِتْرَاءَ إِلَّا الْوَدَّ فِي الْفَرْجِ كَانَتْ
 قُرَابَتْ وَ وَ حُدُثِ نَسَبِ كَالْمَنْعِ بُوْدِ اَزْ اَظْهَارِ خَشَوْنِ وَ شِدَّتِ وَ غَلْظِ پَسِ مَامُوْر كَرْدِ بِهَا لِنَصْرِ حُجِّ بَابِ خَشَوْنِ لِهَذَا
 لَفْظِ قُلْ لَا زَمَ بُوْدِ اِيْنْتِ كَرْدِ اَزْ اَظْهَارِ مَوْدِ قُلْ سَيَمُرُ اَنَكْ چُوْنِ اَنْ جَانِبِ خَاطِبِ بُوْدِ بَلَقْ يَا اَيُّهَا اَلرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ
 مِنْ رَّبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پَسِ مَامُوْر كَرْدِ بِهَا بَلِّغْ جِلَّةً اَنْجَبِرْ بَكْ اَزْ جَانِبِ خَاطِبِ بَرَا وَ اَنْزِلَ شَدِ بُوْدِ وَ چُوْنِ
 خَاطِبِ اَنْزِلَ مَوْدِ قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ اَنْجَابِ نَهْ كَلَامِ خَاطِبِ اَزْ اَظْهَارِ نَقْلِ كَرْدِ كَانَتْ فَرَمُوْدِ حَقِّعَالِ مَرَامُ مَوْدِ فَرَمُوْدِ اَسْتَبَ
 بِلْبَلِّغِ تَمَامِ كَلَامِ وَ تَمَامِ كَلَامِ اِيْنْتِ قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَ مِنْ نَهْ بَهَانِ طَوْرِ بَدُوْنِ زَبَادِ وَ نَفْصَانِ بَلِّغِ حُجِّ بَابِ وَ مَا يَكُنْ
 لِيْ اَنْ اَبْدِيْ لَكُمْ مِنْ نَفَقَةٍ تَقْبِيْ جِهَاتِهَا اَنَكْ مَقْرُوْبِ بُوْدِ بُوْدِ اَوْ جَلَّتِ عِظَمَةُ خَالِقِ وَ اَزْ اِيْنْتِ اَشْأَنْ جَانِبِ مَقْرُوْبِ
 وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللَّهُ وَ عَبْدُ مَعْمُوْلِ مَبْشُوْرِ اَزْ خَالِقِ دَرِ اَزْ اَوْ مَوَلَايِ خُوْبِ اَمْرِيْ اَكْرَدِ بَكْرَالِ
 مَعْمُوْلِ عِبْشُوْدِ پَسِ هَرْ كَاهِ اَنْجَابِ بِنْدَاءِ مَقْرُوْبِ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ كَهَا رَجُوْ بَرِ مَبْشُوْدِ كِهْ اِيْنِ كَلَامِ خُودِ اَنْ سَرُوْدِ اَشْأَنْ
 مَعْمُوْلِ عِبْشُوْدِ وَ اَنْجَابِ اَزْ اَبْتِ مَبْشُوْدِ وَ اَمَّا چُوْنِ تَسْبِيْحِ نَدِ فَوَلِ حَقِّ تَعَالَى زَا قُلْ اَدَا شَدَتْ كِهْ اَزْ خَالِقِ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ نَقْلِ
 مَقْرُوْبِ اِيْنْتِ لِهَذَا مَعْمُوْلِ كَرْدِ بَدِ وَ اَنْ سَرُوْدِ اَكْثَرِ اَزْ اَوْ مَوْدِ پَسِ اَنَكْ قَوْلِ تَعَالَى قُلْ مَوْجِبِ رِسَالَتِ اَنْجَابِ اَسْتَبِ اِنْ جَانِبِ خَاطِبِ
 وَ قَحِيْ كِهْ مَقْرُوْبِ اِيْنْتِ اِيْنِ مَانَدِ مَشْهُورِ فَرْمَانِ جَدِ بَدَا سْتِ دَرِ ثُبُوْتِ رِسَالَتِ وَ اِيْنِ مَقْضِيْ مَبَالِغِ دَرِ نَعْظِ رَسُوْلِ اَسْتَبِ سُلْطَانِ
 مَقْدَرِ چُوْنِ مَمْلُوكِ اَمْ اَسْپَا رَدِ بَعْضِيْ اَزْ بِنْدِ كَانِ خُودِ دَرِ هَرْ مَاهِ وَ سَالِيْ اَكْرَفِ اِيْنِ جَدِ بَدِ صَادِرِ نَمَائِدِ دَلَالَتِ اَزْ اَوْ رَشْتِ
 اَعْتِنَايِ سُلْطَانِ اِيْنِ اَنْ بِنْدِ وَ كَاشْفَانِ اِيْنِ اَسْتَبِ مَخْوَ اَهْدِ بُوْمَا فَوْ مَابِ نَعْظِ اِيْنِ بِنْدِ مَقْرُوْبِ اِيْنِ هِجْنِ اَسْتَبِ دَرِ تَجْدِيْدِ
 قُلْ كِهْ مَقْضِيْ نَعْظِ وَ تَكْرِيْمِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَسْتَبِ شَمَرِ اَنَكْ چُوْنِ كَهَا عَرْضِ كَرْدِ بَكْسَالِ نُوْ خَاطِبِ اِيْنِ مَا اَزْ اَعْبَادَتِ كَسِ وَ بَلَكِ
 سَالِ مَا اَخْدَايِ نُوْ اَعْبَادَتِ مَهْمَا اِيْمِ كَانَتْ فَرَمُوْدِ اَزْ خَدَايِ خُودِ اَسْتَبَانِ نُمُوْدِ خَدَايِ مِنْ فَرَمُوْدِ قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا اَعْبُدُ
 مَا تَعْبُدُوْنَ هَفْتَمِ اَنَكْ كَهَا وَ دَرِ حَقِّ پَسِ سِرِ بَدِ كَهْتَنْدِ حَقِّ تَعَالَى اِيْشَانِ اَزْ اَوْ رَجُوْ مَتَعِ فَرَمُوْدِ اِنْ شَاءَ رَبِّيْكَ مُوَا لَابِزِ بَعْضِيْ دَشْمِ
 نُوْ اِيْ پَسِ مَقْطُوْعِ التَّمْلِيْ مَبَا شَدْ كَانَتْ خَاطِبِ مَقْرُوْبِ دَرِ حَقِّ تَوْبِ كَهْتَنْدِ مِنْ جَوَابِ دَادَمِ وَ چُوْنِ دَرِ حَقِّ مِنْ شَرْكَاءِ اَشْأَنْ
 نَمَائِدِ پَسِ نُوْ جَوَابِ اِيْنِ بَدِ قُلْ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ هَفْتَمِ اَنَكْ كَهَا نُوْ اَسْمُوْ بَابِ مَبْشُوْدِ بَعْنِ بِلَا وَ اَكْ
 وَ اَكْرَخُوْ اَسْمُوْ اَشْأَنْ اَسْتَبِ اِيْنِ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ
 الْكَافِرُونَ لَكِنْ فَرَفِ ظَاهِرِ اَسْتَبِ كِهْ اِيْشَانِ نُوْ اَبَا مَرِيْ نَعْبِيْ وَ سَرِ زَنْشِ نُمُوْدِ كِهْ اَرْفَعِ نُوْ نَبِيْسْتِ كِهْ اَنْ فَوْتِ وَ اَقْلَتِ وَ اَدَا
 وَ نُوْ اِيْشَانِ اَبَا مَرِيْ نَعْبِيْ وَ سَرِ زَنْشِ بَفَرِ اَكْرَدِ اَفْعَالِ اِيْشَانِ اَسْتَبِ وَ اَنْ شَرْكِ وَ كَهْ اَسْتَبِ چُوْ اَكْرَدِ اَشْأَنْ اَفْعَالِ خَاطِبِ اَسْتَبِ نَهْمَا اَنَكْ
 بَرَفَنْدِ اَبَا مَرِيْ كَوْنِ يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ كَهَا اَخْوَ اَهْتَنْدِ كَهْتَنْدِ اِيْنِ كَلَامِ نُوْ اَسْتَبِ وَ اَبَا كَلَامِ پَرُوْدِ كَارِ نُوْ پَسِ اَكْرَدِ
 كَلَامِ پَرُوْدِ كَارِ نُوْ اَسْتَبِ خَدَايِ نُوْ مَبْشُوْدِ مِنْ اِيْنِ اَصْنَامِ اَعْبَادَتِ مَبْشُوْدِ وَ اِيْنِ عِبَادَتِ اَزْ اَخْدَايِ نُوْ اَسْتَبِ بَلَكِ اَزْ اَشْأَنْ
 اَسْتَبِ اَكْرَدِ كَلَامِ نُوْ بُوْدِ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ اَشْأَنْ
 وَ مَا يَطْفِقُ عَنْ اَلْهُوَى اِنْ هُوَ اَلْوَحْيُ اَوْ حَقٌّ اَوْ اَمَّا چُوْنِ لَفْظِ قُلْ اَتَهْنِ اِيْنِ اَعْتِرَاضِ سَاقِطِ كَرْدِ بَدِ چُوْ اَكْ لَفْظِ قُلْ اَتَهْنِ اَشْأَنْ
 بَرَا بَكْ اَنْجَابِ مَامُوْر بُوْدِ اَزْ جَانِبِ خَاطِبِ نَمَائِدِ اَعْبَادَتِ اَصْنَامِ وَ هَمَّا اَنَكْ هَرْ كَاهِ نُوْلِ تَعَالَى يَا اَيُّهَا الْكَافِرُونَ اَنْزِلَ

خالد المومني

مُبَارَكٌ كَرِيمٌ فَلْيَايُهَا إِلَهَ الْكَافِرِينَ

جنته للموحدين و نار للمشرکين بفرما قل يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون هجدهم انك كاتم هذا مفرما بذا ما من
نكتم واوشرفنا لبشنا في كل قريه نذرنا راس ازان باوجود قدرت ظاهره جانب نوراني نمود در عالمين ندا اكرم كه
من رسالت را مشرك نخواهم كرد ايند ما بين تو وغير تو بلكه منصب رسالت را مختص بشما كردا نيدم الى يوم القيمة وكم كن
رسول الله وخاتم النبيين و توميداني كه امتناع عقلي دار غير من شريك من باشد در معبودت پير ولي انست كه ندا
كني در عالمين بنفي شريك قل يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون فونز هجدهم انك كاتم هذا مفرما بذا ما من
لكان كردند كه كثرت خدايان مانند كثرت مال موجب غنا و ثروست و حال آنكه امر نه چنين است بلكه مانند كثرت
در عيال است كه موجب فقر و موث پير پشانيست پس بفرما يا محمد صلى الله عليه واله وسلم كه مرا خدای واحد ميباشد كه
قيام من در شبها و براي اوست و صبا من در روز مختص باوست حرركات و سكات و افعال و اقوال را از براي تحصيل رضاي او
مع هذا از فضاي حق او فارغ نگردد به ام پس چگونه ملتزم به كرم عبادت خدايان بسا را قل يا ايها الكافرون لا اعبد
ما تعبدون بپسمر آنكه جناب مريم عليها سلام چون جبرئيل از براي او مشغل گرديد كه گفت اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًا
پس استعاذه نمود از مپل بسوي جبرئيل بلكه فوجهم بسوي خدای واحد نمود اي اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْ جَالِ نَاكِلِ عَقْلِ اُولَى
هستند كه مپل بسوي اصنام ننمايند بلكه بايد از خدايان باطل اظهار براءت كند قل يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون
واتما قوله تعالى يا ايها الكافرون از ايمر المؤمنين عليه السلام منقولست كه يا از براي ندای بعض است و اي از براي ندای فليست
وها از براي ندای روح است پس منادی و مخاطب بنما و خطاب تو حيد و نفي شريك نفس است و قلب است و روح هم ايشا
بايد موحدا باشند و بعضي كه ننداند يا از براي ندای غائبست و اي از براي ندای حاضر و هها از براي شنبه است كاتر
مفرما پداي بنده سه مرتبه تورا ندا ميكنم و ميخوانم بكنر شير مرا اجابت نميكني اين خدايان به شعور و اسرك نميكني اين مشكها
جهل است و خداوند جمع نموده است ما بين ناكه از براي ندای بعيد است و اي كه از براي ندای قريب است مغموض دانين
جمع اينكه كاتم مفرما پداي معامله نوبان و فرار نوا من موجب بعد بعيد است ليكن احسان من بسوي تو و وصول نعمت من
بنو موجب قرب قريب است و نحن اقرب اليك من حبل الوديد پس قرب و احسان از مولى است بعد و اساءه از عباد است
ناكه از براي بعيد است مقدم شده است بر اي كه از براي قريب است كاتم مفرما پداي بنده نوفي از من و تقصير از
نواست و بعد از من دو حرف هها مذكور گردیده چرا كه ما موجب بعد است و او بمنزله موتست و اي موجب قرب است كه بمنزله
حيات است چون اسد و خالك حاصل شد خالك متوسطه فيما بين جوده و موت حاصل ميشود و ان خالك نوم و غفلت است
نائم را بايد بيدار و غافل را بايد هشيوار كرد و هها كلمه شنبه است پس از اين جهه حروف ندا ختم شدند باين حرفها احسن بالاخر
از اين نميشود و در اين موضع تخرير سؤال و جواب چندي لازم است سؤال اول آنكه هها در اين سوره به نكافرين مذكور
گرديدند و در سوره ديكر بر اهل الجاهلين الجواب اين سوره بنمايه در حق هها را نازل گردیده است پس شدت مبالغه در اينجا لازم
بود و در دنيا لفظي بافت نميشود كه اشنع و اقيح از لفظ كافر باشد چرا كه صفت ذم است در نذر جمع خلق خواه مطلق باشد
خواه مفيد و اما لفظ جهل عند التقيد بنا هست كه موجب ذم نباشد مانند قول پيغمبر عليه السلام كه در علم انساب فرمودند
علم لا ينفع وجهل لا يضر سؤال دوم آنكه چرا در سوره مباركه تخرير مفرمود يا ايها الذين كفروا بدين قل و در اينجا يا
قل و اسم قاعل الجواب اين سوره مباركه در روز قيامت مخاطب ميشوند و رسول رسالت ندارد در آن روز بر ایشان
پس در انظار و اسطر نسبت و در آنوقت بواسطه انكشاف موران عالم مؤمن ميشوند و ليكن ان ايمان فائده ندارد فلذلك بلفظ
ماضي ذكر شد يعنى كافر بوديد در زمان ماضى كه عباد را از اقام دنيا باشد اما در اينجا پس متصص بصفه كفر بوديد رسول نيز
مبعوث بر ایشان بود لهذا در اينجا قل يا ايها الكافرون لازم بود سؤال سيم آنكه قوله تعالى خدا اينموضع قل يا ايها

دینا چدر سر سراج کفسر

الحمد لله

سُورَةُ الْاَنْكَا

انکه مراد از ان صفت است مفصود اینک من باطل را عبادت نمیکم شما حق را عبادت نمیکند و چه در حق و چه در باطل
 جلین مصدق میباشد کانه فرموده لا اعبد عبادا دکترو ولا تعبدون عبادی فی المستقبل ثم قال ثانیاً لا اعبد عباداً
 ولا تعبدون عبادی فی الحال و چه در حق و چه در باطل انکه ما بمعنی الدی است پس کلام صحیح است سُورَةُ الْاَنْكَا اول و در مثل
 بر تشدید است و ان نداه کفر است و انوار مثل بر لطف و شاهر است و هو قوله لکم دینکم ولی دین وجه جمع مابین این
 بچه خواست الجواب کانه مفرها بدینا لکه کردم در حق شما از این امر قبیح و تعصب در ان نودیدم پس اگر قول مرا قبول
 کنید جای شما در جهنم است پس ازین بردارید سواء بسواء بعباده اخوی من مبعوث بر شما هستم نه شما بر من نه شما را دعوت
 کردم قبول نمود بدحال شما بچه سند مرا دعوت بکفر میباشد من از شما ما بوسه شاهر که حق را عبادت نخواهید کرد و شما هم این
 ما بوسه شوی هر که باطل را عبادت نخواهم نمود و اما قوله تعالی لکم دینکم ولی دین در این موضع نیز چند مسئله میباشد
 اولی اینک ابن عباس گفت اکم کفر که بالله ولی التوحید و الاخلاص له ایما ایشان را مرتخص بکفر نمود و ادن در کفر داد در جواب
 کویم خاشا و کلاً انجذاب به عوث بود که مردم را از کفر دعوت بنوحید خالص نماید فکف یا ذن فیه پس مفصود ازین کلام امور
 چند میباشد اول آنکه مفصود انجذاب هتد بد ایشان بود کفره تعالی اعلا و اما ششمی که مراد از انکه کانه مفرها بدین مبعوث
 که شما را دعوت نمایم بسوی حق و نجات پس هرگاه شما قول مرا قبول نمیکند و مرا متابعت ننمایید مرا ترک کنید و دعوت بشک
 ننمایید سیم آنکه لکم دینکم فکونوا علی ان کان الهلاک خیر لکم ولی دینی لا فی الارضه قولی و مراد تعصب بر مزار که انکه
 دین بمعنی حساب است ای کم حسابکم ولی حسابی قولی سیم آنکه مضاف در اهر بعد و فست تقدیر چنین است لکم جزاء دینکم ولی جزاء
 دینی و حسبهم جزاء دینهم و لا اوعفا با کما حسبک جزاء دینک تعظیماً و ثواباً قولی چهارم آنکه دین بمعنی عفو نیست و لا
 تاخذکم فیها رافقه فی دین الله یعنی فی حد المقتدر من الله فلکم العفو من ربه ولی العفو من اصنامکم لیکن اصنام شما اجاز
 پس من از عفویتانها نمیرسم و اما شما باید از خدای من بترسید چرا که او خالق زمین و آسمانست پس باید نوحید خالص را
 قبول نمائید انچه غیر از کوبیم با ایها المثلثون دست از تثلیث بردارید و نوحید خالص را قبول نمائید و از عفویتانها
 واحد بترسید و لیکن این حقیر از عفویت خدای شما نمیرسم چرا که خدای شما خایر و مسکن است زیرا که خود شما میگوید لا اله الا
 دار فریاد میرد ایللی ایللی لیس شقیقی یعنی الهی الهی چرا مرا ترک کردی پس کویم بحد الله تعالی از کتابهای خود شما حقاقت دین
 اسلام را در این کتاب ثابت و محقق نمودم علاوه بر ادله عقلیه و بطلان طریقه خائیه شما نیز ظاهر و روشن گردید پس بعد
 از اتمام بحث کویم اگر شما دین حق را قبول نمیکند یا بفرموده مسا بر مسلمین را دعوت بیاطل نمائید پول مرا قبول نزنید که هر که
 آخرت را بدینا نخواهم فروخت مگر به تجربه نموده ابدنا اکنون دعوت شما را رد کرده ام حتی در دو سال قبل یعنی در سنه اربعه
 و هشتصد و نود و سه میلادی رسولان شما با مبلغی نزد انچه فرموده دعوت به تثلیث بنمودند بحمد الله حجاب و غیول و منکوب
 مراجعت کردند خواهشمندم من بعدا اگر دعوت مرا قبول ننمایید مرا دعوت بشلیث نکند لکم دینکم ولی دین ربنا لا یغ
 قلوبنا بعد از هدایتنا و هب کنا من کذبت رحمة انک انت الکوهاب ربنا نبیتاً آمنا و انصرتنا علی القوم الکافرین ربی
 بشری کل صغاب و ارشد فی الحق و الصواب و اجعل هذا الکتاب قبول الا نام منتفعاً به الخاص و العام و احفظه من شیان
 المبطین و اوهام المنکبرین و اجعله ذخیره فی یوم لا یففع مال ولا یؤن الا من لک الله بغلیب سلیم انک ولی التوفیق و بید
 از منة التحقیق انک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدر و ارجو من سلك سلك

الانصاف و تنکب عن طریق الاعتصاف ان یحیط
 و یجری فلم الاصلاح علی هفتوا و انا و هو
 له ان یغفر الله له و یرض عنه

هَذَا كِتَابُ الْإِسْلَامِ
الَّذِي فِيهِ نَصْرُ الْإِسْلَامِ
مِنْ قِبَلِ الْإِسْلَامِ الْمُسْتَقِيمِ
وَالَّذِي فِيهِ نَصْرُ الْإِسْلَامِ الْمُسْتَقِيمِ
وَالَّذِي فِيهِ نَصْرُ الْإِسْلَامِ الْمُسْتَقِيمِ
وَالَّذِي فِيهِ نَصْرُ الْإِسْلَامِ الْمُسْتَقِيمِ
وَالَّذِي فِيهِ نَصْرُ الْإِسْلَامِ الْمُسْتَقِيمِ
وَالَّذِي فِيهِ نَصْرُ الْإِسْلَامِ الْمُسْتَقِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد نحمدك يا من انزل على عبده الكتاب و جعله نصرة وذكرى لاولى الالباب وفرق به بين الحق والباطل بفصل الخطاب فحجز عن الاثيان بسورة من مثله جميع البلغاء من اليم والاعراب واطل به شيماته الكافرين والمخدين فجعلها كبقعة من الشراب والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد صاحب الاصل الاصيل والفرع الجميل الذي بشر بظهوره التوراة والزبور والإنجيل واخبر عن بعثته جميع الكتب وانبأه بنى اسرائيل بنحو اخوخ وبغوب الذي اسر ساس بنثايل وتحقق في دعوة ابيه ابراهيم الخليل صلى الله عليه واله الطيبين الظاهرين الاوصياء المرضيين وخلفاءه الراشدين لاشيائنا على بن ابي طالب امير المؤمنين الذي هو وصيه بلا فصل بشهادة الكتب المنفذة من القرآن المبين ومحمد خاتم النبيين كويد بنده حاطي الخاني المحتاج الى رحمة رب العالمين الذي اوفى المدعو محمد صادق والمنعوت بفخر الاسلام ومقبول مولود اوطهر ان مسكا والغري مدقنا انشاء الله غفر الله مع جميع اخوانه المؤمنين بمحمد واله خبر الانام سبه وعلمهم صلوات الله الملك العالم بعد از مر اجعت از زيارت قائم الامتة الظاهرين صلوات الله عليهم اجمعين شرف اند وز حضور مبارك بندگان اعلي حضرت قدر قدرت قوی شوکت خدوچم خدم فریدون حشم و خورشید سکن شان دارا دربان جهان کبر بکه از فتنه شکر اعدا بربا بان عدم فراری و جنود مخالف بحر ای فنا منوار بند و شه نشا هیکه گاه کینه سنان جان ستانش سپنه خصم را چون دل عاشق از بهر حرکان معشوق مشتک دارد و داؤد که زمان باز خواست شهنه مکافاتش شان سلیمان حشمتا نرا بان نظام پای موری درهم شکست کشورستانی که کهن سر داری در روز دانه کی هزاران چون رسم و اسفند بار در روش جنک مباد موزد و جهانبنا بکه خواهن چین و قیصر روم در استان رفیع اسراف رنبت و اسنعلای منزلت مینا بند مشتدا سانس احشام و پشینیان بنای دین و اسلام سپهر دولت و اقبال و سنا به رحمت ذوالجلال خدوچ جهان رحمة کرد کار که استودر سنا پادشاه زبیر عدل و بسنه راه خلافت شده زنتک بر نفع ظالم خلافت زده بان عدل شه کاهران کهین سطر زنجیر نوشهران شاهنشاه اسلامیان پناه ظل الله المجاهد فی سبیل الله والذاب عن دین الله السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان وارت ثاج و تحت کبان خدوچ شید نشان ملک عادل باذل السلطان ناصر الدین شاه غازی خسرو صاحبقران ابد الله تعالی جیش و ابد عیبه حلد الله ملکه و سلطان که دیم از دلایه اسلام انخفیر اسفسار فرمودند و بعضی از انها را بحضور مبارک عرض نمودم بلفظ دربار امر و مقرر فرمودند که این حضرت دلا بل اسلام خود را مشروح و مفصل نوشته بطحاظ اور برساند حسب الامر الاعلی باوجود عدم استعلا وقت مضاعف و شدت غربت و کرب و عدم مساعدت انام محض خدمت بملک اسلام که بعلت فقر مزین تجریر

مقدمه کتاب انبیس الاعلام

بالحله علمای فرقه پروتستانت در بسیاری از اوام و قلوب عوام از اهل اسلام ضعف و فوری بهم رسیده بود
 در ایام همدار و مسعادت فرجام جناب منظر اب جل اکرم الفخامه اشراف اعظم و زبیری نظیر اصف ضمیمه بود و در همین
 مهر و سلطان الیوم نیز با قلم بر علی الصفر خان صدیر اعظم دولت علی قاریان صانعا الله عن حوادث سال ۱۲۸۰
 که از جناب خودش کشف و از عموم علمای اعلام و سادات ذوی العز و الاحرام و محصلین علوم ملت اسلام سیر
 و از فیض وجود مسعودش کام قاطبه اهالی ایران کامیاب است دست و ابرو مطهر است و دلش بحر محیط کاب و بحر اراز
 دل و دشتن بجهان کام گرفت که تمام جهان و جهانیان بخصوص عموم اهالی ایران شاهد و آگاهند که درین تحت
 و ثنای وجود مسعود ایشان حقیقت کوشت نه انحراف و ستایش موافق مطلق بلکه اوصاف حسنه و اخلاق مستحسنه
 و رای منیر و حسن ندیر ایشان کائنات و وسط السماء طالع و لایح و هلال اسماحناج باشاره سر نکست نبیند
 عفتای زمان و حکمای دوزان همگی متفق الکلمه مقرر و معترفند که از حسن لیلی کالش هر عقل کامل دریا بان
 حریفش بخوبیست و از فیض غلم حکمش مرجان آگاه در خم بدن فلاطونی ناصر الدین شاه عادل را بود و در جهر مشیر
 با و سوار و پاکشاده یا بهر از این که محفل حضورش نه بازار از ایش اوصاف و شمع وجود اصف سنورش مستغنی از توفیق
 هر مضامین از بیین توصیف خود را معاف شمرده وجود مسعودش زاد طایب کوم منع الله المسکین بطول بقائه و
 ضاعف ثواب جلیل حسنه و انضر او داده و اخلاص اعداء و بخر این کتاب مبارک افدام و رزیده و او را مستحق کتاب
 انبیس الاعلام فی نصره الاسلام بود و مرتب بر یک مقدمه و هشت باب و یک خانم که در آغا مقدمه پس از شمل
 بر چند هدایت است هذا بک قول در بیان امر مجادله و مباحثه با مخالفین دین و منکرین سید المرسلین و ثواب
 و فضیلتان و اهل انبیس قال الله عز وجل فی سورة المقل مخاطبا لنبی ادع الی سبیل ربک بالحکم و بالموعظه الحسنه
 و جادلهم بالی هی احسن ان ربک هو اعلم عن سبیلک و هو اعلم بالهتدین و ترجمه بفارسی چنین میباشد بخوان
 ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم خلی را بر او پروردگار خود که اسلام است بدلیل که حق را ثابت کرد و اندو شیه را از بین
 بریند نه کو و سخنان نافع و جدال کن یعنی مباحثه نماید بطریق که نیکو ترین طرف مجادله است بدو سپیکر پروردگار و از انراست
 بان کسکه او گواه شده از راه حق و او را ناز راه یافته گانت و ایضا در سوره العنکبوت مفر ما بد و لا تجادلوا اهل الکتاب
 الا بالی هی احسن الا الذین ظلموا منهم یعنی وجدال مکید و منازعه مخفی باشد با اهل کتاب که یهود و نصاری اند که مصلحت
 که ان احسن و نیکوتر است مگر انانیکه ستم کردند از ایشان یعنی اثبات و دلالت بر ایمی خدا کردند و ثانی بثلث شد و افرط
 نریط در حق مبعوث نموده و با دین اسلام در مقام عناد و در احتجاج الطیرسی و روی عن النبی انه قال نحن المجادلون فی
 دین الله علی آسان سبعین نبیا یعنی پیغمبر فرمودند ما هم مجادله و مباحثه کنندگان در دین خدایان هفتاد و پیغمبر پس
 ازین دو ابرو حدیث شریف و خوب و لا اقل استنباط مجادله و مباحثه با مخالفین و منکرین دین معلوم میشود خصوصاً در
 زمان ظهور و بدعت و انتشار شبهات چنانچه درین جزو زمان و از ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقولست
 و انجناب از آباء واجداد خود از رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت نموده است قال الله قال الله من یم یسأل عن النبی انقطع
 عن ائمه و ابیه یم یسأل عن ائمه و لا یسأل عن الیوم و لا بدری کف حکم فاما یسأل یم یسأل عن دین الافرکان
 من شعبتنا عالمنا معلومنا و هذا الجاهل یسأل عن النبی انقطع عن مشاهدتنا یم یسأل عن دین الافرکان و ارشاد و علمه شریعتنا
 کان معانی الارقع الا علی حاصل مفاد بفارسی چنین میباشد که پیغمبر فرمودند شدید تر از منی یم یسأل که از ما دودید و منقطع
 شده باشد یعنی منی است که از امام خود منقطع شده باشد و قادر بر وصول بخدمت امام نباشد و نداند حکم امام چه چیز است
 در آنچه که مبطل میشود از شرایع دینش آگاه باشد پس هر کس از شعبان ناخاله باشد معلوم ما و این جاهلست بشریعت ما

مقدمه کتاب انبیس الاعلام
 ملاذ الانام و فرجام جناب منظر اب جل اکرم الفخامه اشراف اعظم و زبیری نظیر اصف ضمیمه بود و در همین
 مهر و سلطان الیوم نیز با قلم بر علی الصفر خان صدیر اعظم دولت علی قاریان صانعا الله عن حوادث سال ۱۲۸۰
 که از جناب خودش کشف و از عموم علمای اعلام و سادات ذوی العز و الاحرام و محصلین علوم ملت اسلام سیر
 و از فیض وجود مسعودش کام قاطبه اهالی ایران کامیاب است دست و ابرو مطهر است و دلش بحر محیط کاب و بحر اراز
 دل و دشتن بجهان کام گرفت که تمام جهان و جهانیان بخصوص عموم اهالی ایران شاهد و آگاهند که درین تحت
 و ثنای وجود مسعود ایشان حقیقت کوشت نه انحراف و ستایش موافق مطلق بلکه اوصاف حسنه و اخلاق مستحسنه
 و رای منیر و حسن ندیر ایشان کائنات و وسط السماء طالع و لایح و هلال اسماحناج باشاره سر نکست نبیند
 عفتای زمان و حکمای دوزان همگی متفق الکلمه مقرر و معترفند که از حسن لیلی کالش هر عقل کامل دریا بان
 حریفش بخوبیست و از فیض غلم حکمش مرجان آگاه در خم بدن فلاطونی ناصر الدین شاه عادل را بود و در جهر مشیر
 با و سوار و پاکشاده یا بهر از این که محفل حضورش نه بازار از ایش اوصاف و شمع وجود اصف سنورش مستغنی از توفیق
 هر مضامین از بیین توصیف خود را معاف شمرده وجود مسعودش زاد طایب کوم منع الله المسکین بطول بقائه و
 ضاعف ثواب جلیل حسنه و انضر او داده و اخلاص اعداء و بخر این کتاب مبارک افدام و رزیده و او را مستحق کتاب
 انبیس الاعلام فی نصره الاسلام بود و مرتب بر یک مقدمه و هشت باب و یک خانم که در آغا مقدمه پس از شمل
 بر چند هدایت است هذا بک قول در بیان امر مجادله و مباحثه با مخالفین دین و منکرین سید المرسلین و ثواب
 و فضیلتان و اهل انبیس قال الله عز وجل فی سورة المقل مخاطبا لنبی ادع الی سبیل ربک بالحکم و بالموعظه الحسنه
 و جادلهم بالی هی احسن ان ربک هو اعلم عن سبیلک و هو اعلم بالهتدین و ترجمه بفارسی چنین میباشد بخوان
 ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم خلی را بر او پروردگار خود که اسلام است بدلیل که حق را ثابت کرد و اندو شیه را از بین
 بریند نه کو و سخنان نافع و جدال کن یعنی مباحثه نماید بطریق که نیکو ترین طرف مجادله است بدو سپیکر پروردگار و از انراست
 بان کسکه او گواه شده از راه حق و او را ناز راه یافته گانت و ایضا در سوره العنکبوت مفر ما بد و لا تجادلوا اهل الکتاب
 الا بالی هی احسن الا الذین ظلموا منهم یعنی وجدال مکید و منازعه مخفی باشد با اهل کتاب که یهود و نصاری اند که مصلحت
 که ان احسن و نیکوتر است مگر انانیکه ستم کردند از ایشان یعنی اثبات و دلالت بر ایمی خدا کردند و ثانی بثلث شد و افرط
 نریط در حق مبعوث نموده و با دین اسلام در مقام عناد و در احتجاج الطیرسی و روی عن النبی انه قال نحن المجادلون فی
 دین الله علی آسان سبعین نبیا یعنی پیغمبر فرمودند ما هم مجادله و مباحثه کنندگان در دین خدایان هفتاد و پیغمبر پس
 ازین دو ابرو حدیث شریف و خوب و لا اقل استنباط مجادله و مباحثه با مخالفین و منکرین دین معلوم میشود خصوصاً در
 زمان ظهور و بدعت و انتشار شبهات چنانچه درین جزو زمان و از ابو محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقولست
 و انجناب از آباء واجداد خود از رسول صلی الله علیه و اله و سلم روایت نموده است قال الله قال الله من یم یسأل عن النبی انقطع
 عن ائمه و ابیه یم یسأل عن ائمه و لا یسأل عن الیوم و لا بدری کف حکم فاما یسأل یم یسأل عن دین الافرکان
 من شعبتنا عالمنا معلومنا و هذا الجاهل یسأل عن النبی انقطع عن مشاهدتنا یم یسأل عن دین الافرکان و ارشاد و علمه شریعتنا
 کان معانی الارقع الا علی حاصل مفاد بفارسی چنین میباشد که پیغمبر فرمودند شدید تر از منی یم یسأل که از ما دودید و منقطع
 شده باشد یعنی منی است که از امام خود منقطع شده باشد و قادر بر وصول بخدمت امام نباشد و نداند حکم امام چه چیز است
 در آنچه که مبطل میشود از شرایع دینش آگاه باشد پس هر کس از شعبان ناخاله باشد معلوم ما و این جاهلست بشریعت ما

اعکاس
 احد بر حق طبع این کتاب را
 نیست الی بحال مکرر باز
 مصنف طالع الله بقاؤه

و منقطع از شاه و رؤیت ما نیست در حجر خود آگاه باشد پس هر کسی این جاهل را هدايت و ارشاد نماید
 شریعت ما را تعلیم بدهد این معلم در رفیع اعلیٰ با ما محشور خواهد شد و غیر ذلک از احادیث صحیح که در او اهل احتجاج
 احادیث این طایفه طریقی رحمه الله علیه و همچنین مجلد چهارم بحار و سایر کتب و تفاسیر شیعه و سنی هر کسی خواسته
 باشد و جمع کند هَذَا بَيْتٌ دُرٌّ در کیفیت هدايت با فن و مجمل احوال و احوالات و مؤلف این کتاب بدانکه این مختصر
 اباعن جاز از عظمای قتیب بن نصاری بود و ولا دتش در کلیسای ارومیه واقع گردیده است و در نزد عظمای
 قتیب بن و علما و معلمین نصاری در اتمام جاهلیت تحصیل نموده از انجمله زاتی پوختای بکبر و قتیب بن پوختای خان
 و زاتی طار و غیر ایشان از معلمین و معلمات فرقه پر و تسنن و از معلمین فرقه کاتولیک و زاتی تالو و قتیب بن کوزکین و غیر
 ایشان از معلمین و معلمات و تارکات الدنیا که در سن دوازده سالگی از تحصیل علم نوزید و انجمل و سایر علوم نصرايت
 فارغ التحصیل و علما مرتبه قسبیت رسیده و در اواخر اتمام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستیم عقاید ملل و مذاهب
 مختلفه نصاری را تحصیل نموده نا ششم بعد از پنجس بسیار و زجات فوق العاده و ضرر و زیان خدمت یکی از قتیب بن
 عظام بلکه مطران و الا مقام از فرقه کاتولیک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بودند و ایشان
 تمام در مراتب علم و زهد و تقوی در میان اهل ملت خود داشت و فرقه کاتولیک از دور و نزدیک از ملوک و
 سلاطین و اعیان و اشراف و رعیت سؤالات دینی خود را از قتیب بن مزبور می نمودند و بمصاحبت سؤالات
 هدايت نای نفیسه بسیار از نقد و جنس از برای قتیب بن میگویند و ارسال میدادند و در غایت می نمودند در
 تبرکات از او و قبولی او هدايت نای ایشان را پس تشریح می نمودند از اینجهت با او پس این مختصر اصول عقاید ملل و مذاهب
 مختلفه نصرايت و احکام فروع ایشان را استفاده می نمودم و غیر از مختصری که در کتب دیگر نیز داشت هر روز
 بحاجت در این راه بسیار از افاضه و نفع حضور هم میسر می آمدند و از نباتات کلیسا که تارکات الدنیا بودند
 و نیز عدم مزین نموده بودند و در کلیسا معنک بودند و ازین قبیل اشخاصی نیز رجعت کنی در مجلس درس و خطا
 می نمودند و او را با اصطلاح نصاری و تائید میگویند و لیکن از میان جمیع فلازمه با این مختصر الفت و محبت مخصوصی
 داشتند و مقامی مسکن و خواص ماکل و مشرب خود را با مختصر سپرده بودند و استقناء نکرده بودند مگر یک مصباح حا
 کوچک که عمره لایق و خانه بود و برای او و حقیر خیال می نمودم که اینجانب از اموال قتیب بن است و از اینجهت با
 خود میگویم قتیب بن از اهل دنیا است و پیش خود میگویم نیک الدنیا و دنیا و ظاهر و درش بجهت تحصیل و خاریف
 دنیا است پس مدتی در ملازمت قتیب بن می نمودم و مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودیم
 تا اینکه سن حقیر هفتاد و هجده رسید در این بین روزی قتیب بن را غرضش و داده مرضی شد و از مجلس درس خلف
 نمود و مختصر کتبی فرزند و حافی فلازمه را بکوی که من امروز حالت ندر پس فلازم چون خبر از رفتن قتیب بن
 آمده دیدم فلازمه مذکور مسائل علوم مبتدیان را بحسب ایشان منتهی شد معنی لفظ فارغ از مدرسه را بی
 میر کلو طوس در یونانی که بخواص صاحب انجیل چهارم آمدن او در باب ۴۰ چهاردهم و ۴۱ از دم و ۴۲ تا زده و ۴۳
 جناب عیسی علیه السلام نقل نموده است که اینجانب مرودند بعد از من فارغ از خواهد آمد پس مقال ایشان در این باب
 بر رک و جلال ایشان بطول انجا می رسد و با بند و خشن شد و هر کسی در این باب رای علیته داشت و بدون تحصیل
 نایه ازین مسئله منصرف گردیده و منقرین کشند پس خبر نیز قتیب بن مدرسه را رجعت نموده قتیب بن کتبی ای مرید
 روحانی امروز در رعیت مرید با خسته و کهنه میباشند مختصر اختلاف قوم را در معنی لفظ فارغ از مدرسه را بی و تقریر
 و بیان نموده و احوال هر یک از فلازمه را در این باب شرح داده ام و مرید که فون شما در این باب چه بود مختصر کتبی

غفار فلان مفسر و قاضی را اختیار کردم قسب گفت تفصیل نکرده لیکن حق واقع خلاف همه این اقوال است زیرا
که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان بخوبی حقیقت نمیدانند مگر با سخن در علم از آنها میفرمایند پس چشیر
خود را بقدمهای شیخ مدرّس انداخته و گفت ای پدر روحانی تو از همه کس بهتر میدانی که این حقیر از بذات عمر تاکنون در
تحصیل علم کمال لفظاع و سعی دارم و کمال تعصب ندین زاد و در ضرر نیست دارم بجز در اوقات صلوٰه و وعظ و تعظیم از
تحصیل و مطالعه ندارم پس چه میشود اگر شما احسانی نمائید و معنی این اسم شریف را بیان فرمائید شیخ مدرّس گفت
کریستن شدیدی بعد گفت ای فرزند روحانی والله تو اعتراضی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضامین ندارم اگر
چه در تحصیل معنی این اسم شریف فائده بزرگ است ولیکن عجز دانش را معنی این اسم متابعان مسیح مرا و تو را خواهند گفت
مگر اینکه عهد نمائی در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار کنی یعنی اسم مرا تیری زیرا که تقدیمه کلی است در حال
حیات از برای من و بعد از ممات از برای قارب و تابعان من و در نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است
فیر مرا بشکافند و جسد مرا آتش بزنند پس این حقیر قسم یاد نمودم که والله العلی العظیم بخدای قاهر غالب مهلک مدبر
منعم و بخیر انجیل و عیسی و مریم و بخت تمامی انبیاء و صلوات و بخت جمیع کتابهای ستر را از جانب خدا و بخت قدسین و اولیاء
که من هرگز افشای را از شما را نخواهم کرده در حال حیات و نه بعد از ممات پس از اطمینان بچشمی گفت ای فرزند روحانی
این اسم از اسماء مبارکه پیغمبر مسلمین میباشد یعنی احمد و محمد است پس مفتاح انجیل که کوچک سابق الذکر را
بمن داد و گفت در فلان صد و فوازا کن فلان و فلان کتاب را نزد من بیا و در حقیر چنین کردیم و کتابها را نزد ایشان آوردیم
این دو کتاب بخط یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت عیسی مرثیت با ظلم بر پوست نوشته شده بود و در کتابین مذکور
لفظ فارقلیطا را بمعنی احمد و محمد ترجمه نموده بودند بعد گفت ای فرزند روحانی بدان که علما و مفسرین و مترجمین
مسیحیه قبل از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختلافی نداشته اند که معنی احمد و محمد است بعد از
ظهور انجیل قدسین و خلفاء تمامی تفاسیر و کتب لغت و ترجمه ها را از برای بقای رباست خود و تحصیل اموال
و جلب منفعت دنیوی و عباد و حسد و سایر اغراض فساد آلوده تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این
اسم شریف اختراع نمودند تا معنی اصلا و فطعا مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست از سبک و ترتیب بابی که
دو این انجیل موجوده حالی است این معنی در کمال سهولت و آسانی معلوم و مفهوم میگردد که و کالت و شفا عیسی
و تعزیری و نشانی منظور صاحب انجیل از این لفظ شریف نبوده و روح نازل در یوم الدار نیز منظور نبود زیرا که جناب
عیسی آمدن فارقلیطا را مشروط و مقید نمائید بر رفتن خود و مقرر نمائید ما من نروم فارقلیطا نخواهد آمد زیرا که
اجتماع دو بنی مستغفل صاحب شریف قائم در زمان واحد جایز نیست بخلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود
از آن روح القدس است که او یا بودن جناب عیسی و حواریون از برای انجیل و حواریون نازل شده بود
مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اول را در باب ۴۰ سیم از انجیل خود که میگوید ها آنکه عیسی علیه السلام بعد از تعبد
ناخن از بجای تعبد دهند از هر اردن بیرون آمد روح القدس در صورت کبوتر بر انجیل نازل شد متی باب ۳
سیم ای ۳۴ و همچنین با بودن جناب عیسی روح از برای دوازده شاگرد نازل شده بود چنانچه صاحب انجیل اول در
باب ۱۰ دم از انجیل خود تصریح نموده است که جناب عیسی در هنگامیکه دوازده شاگرد را بیلا داسرا آید به مفرقا
ایشان را بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مرضی و ربی فوت داد مقصود از این قوه روحانیت نه قوه جسمانی
زیرا که از قوه جسمانی اینکارها صورت نمی بندد و قوه روحانی عبارت از تأیید روح القدس است و در آیه ۳۴ از باب
مذکور جناب عیسی مقرر نمائید بدوازده شاگرد زیرا که بنده شما نیستند بلکه روح پدر شما در شما کواکب است پس مقصود

از روح پدر شما همان روح القدس است و همچنین صاحب انجیل سیم نصیح می نماید در باب ۱۴م از انجیل خود پس
 دوازده شاگرد خود را طلبد و با ایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دپوها و شفا دادن امراض عطا فرمود و همچنین
 در باب ۲۰م صاحب انجیل سیم در باب ۱۸ هفتاد و شش کرد یک جناب عیسی آنها را جفت جفت فرستاد ایشان بود
 بروح القدس بودند در باب ۱۷ مفرما بدان هفتاد و شش را جفتی برکشند و گفتند ای خداوند دپوها هم باسم تو اظلا
 ما می کنند پس نزول روح مشروط بر قن مسیح نبود پس اگر منظور و مقصود از فار قبطا روح القدس بوده این کلام
 از جناب سیم غلط و فضول و لغو خواهد بود شان مرد حکیم نیست که بکلام لغو و فضول تکلم نماید تا چه برسد بنوعی
 صاحب الشان و رفیع المنزله مانند جناب عیسی پس منظور و مقصود از لفظ فار قبطا آنست و نبود مگر احمد و محمد
 و معنی این لفظ نیز همین است و پس پس حقیر گفتیم شما در باب دین نصاری حیر می شوید گفتند ای فرزندان روحانی دین یساز
 منسوخت بسبب ظهور شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم و این لفظ را سه مرتبه نکرار نمود پس
 گفتیم در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الله کدامست گفت طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الله
 منحصر است در متابعت محمد صلی الله علیه و اله و سلم گفتیم یا ما تابعین انجناب از اهل نجاتند گفت ای والله
 ای والله پس گفتیم مانع شما چه چیز است از دخول در دین اسلام و متابعت سید الانام و حال آنکه شما فضیلت دین
 اسلام را می دانید و متابعت حضرت خنی مرتبت را طریقه نجات و صراط المستقیم مؤدی الله می خوانید گفتند ای فرزندان
 روحانی من برخیزت دین اسلام و فضیلت آن بر خوردار نکردیم مگر بعد از کبریت و اواخر عمر و در باطن من مسلمانم
 ولیکن بجسب ظالم نمی توانم این را بیاست و بزرگوار تر از تمام عرث و اقتدار مرا در میان نصاری عیسی اگر فی الجمله میلی
 از من بدین اسلام بدهند مرا خواهند کشت و بر فرض اینکه از دست ایشان فرار اجات یافتیم سلاطین مسیحی مرا از
 سلاطین اسلام خواهند خواست بعنوان اینکه خراب کلپا در دست منست چنانچه در آنجا کردم و با چهری زانها برده
 و خورده ام و بخشیده ام مشکل می دانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نکهذاری کنند و بعد از همه اینها فرضار قسم
 میان اهل اسلام و گفتیم من مسلمان آمده ام خواهند گفت خوشا بحالت جان خود را از آتش جهنم نجات داده پس بر ما شد
 مکرار زیرا که خود را خلاص نموده از عذاب خدا بدخول در دین حق و معذرت هدی ای فرزندان روحانی خوشا بحالت از
 برایمان و اب نخواهد بود پس این پیر مرد در میان مسلمانان که عالم بلفظ ایشان نیز نیست در کمال فقر و پریشانی
 و مسکن و فلاکت و بدکرداری عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت پس
 از کرسی در میان ایشان خواهم مرد و در خوابه ها و پیرانه ها رخت از دنیا خواهم برد خلی کسان را بچشم خود دیده ام
 که رفته اند داخل دین اسلام کرده اند و اهل اسلام از ایشان نگاه داری نکرده مرند کشته و از دین اسلام دور
 بدین خود مراجعت کرده اند پس خیر الدنیا و الاخره شده اند منهم از همین پیرم که طاق شداید و مصائب بسیار
 بلا شمر باشم اوقت نردنیا دارم و نه آخرت و من بحمد الله در باطن از متابعتان محمد صلی الله علیه و اله و سلم می باشم پس
 شیخ مدقس کریم کردند و حقیر هم کریم بعد از کریم بسیاری گفتیم ای پدر روحانی ابا مرا می بینی که داخل دین اسلام
 بشوم گفت اگر آخرت و نجات میخواهی البته باید دین حق را قبول نمایی و چون جوانی دور نیست که خدا اسباب دنیوی را
 هم از برای تو فراهم آورده و از کرسی غیری و من همیشه نوراد غامبکم بشرط اینکه در روز قیامت شاهد من باشی من
 در باطن مسلمان و از تابان خیر الانام و اغلب قبیله در باطن حالت مرا دارند مانند من بدبخت نمی توانند ظاهر
 دست از ریاست دنیوی بردارند و الا هیچ شکی و شبهه نیست در اینکه امر در روی زمین دین اسلام دین خداست
 چون اینصبر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریبات را از شیخ مدقس شنیدم نور هدایت و حجت حضرت

از کتاب انبیا و اعلام

۶

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بطوری برین غالب و قاهر گردید که دنیا و مافیها در نظر من مانند جیفه مرده در کف
 محبت رب است بجز روزه دنیا و اقارب و وطن یا پیغمبر نشد همه را قطع نظر نموده ها اشاعت شیخ مدرّس را ذاع کرده با التماس
 شیخ مدرّس مبلغی بعنوان هدیه بمن بخشیدند که خارج سفر من باشد مبلغی بود را از شیخ قبول کرده غایب سفر اخوت گردید
 چیزی همراه بنیادم نکرد و سه جلد کتاب هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترك نموده بعد از زحافات بسیار نیت می
 وارد بلده ارومیه شدم در همان شب رفتم در بیخانه حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور بعد از آنکه مستحضر شدند که مسلمان
 آمده ام از ملاقات حفر خجلی سرور و خوشحال گردیدند و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمه طیبه و ضرورتان بن
 اسلام را بمن القا و تعلیم نمایند و هر را بجز فی القا و تعلیم نمودند و بخط سر بانی نوشتم که فراموشم نشود و هم مسند می شد
 که اسلام مرا بکسی اظهار ننمایند که مبدا ذاتا رب و مسیحین بشنوند و مرا اذیت کنند و با اینکه سواس نمایند
 و بعد شبانه بجام رفت غسل نوبه از شرک و کفر نمودم بعد از بیرون آمدن از حاکم مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری
 نموده ظاهر را باطن داخل دین حق گردیدم الحمد لله الذی هدانا لهذا لولا ان هدانا الله ما کنا لنهتدی
 خدا را بعد هزار زبان تشکر میخام که در کفر غرق و مشرک و مثلث از دنیا رفتم و بعد از شفا از مرض خنان مشغول
 قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد بقصد تکمیل علوم و زیارت غایب غایبات گردیدم
 پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید کرام مدتی هم خود را در تحصیل و زیارت گذرانیدم و خدا را بعبادت
 حق در آن امکنه شریفه عبادت نمودم سوا آنچه که در آن اقامت نموده در کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین و سمرقانی
 از برای انجمن ائمه ائمه اکتفی و نوشتنی نیست از آنجمله روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه عالم ارواح و برزخ و اخوت در روز و شب از برای انجمن منکشف شد ارواح مقدسین و صلوات الله علیه و برای حقیر
 مجتم شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکرر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت صادق علیه السلام
 ائمه ظاهرین را در عالم رؤیا دیدم و از ارواح مقدسه ایشان استفاده و استفاد نمودم از آنجمله بیست و شش مسئله
 در اصول و فروع از برای انجمن مشکل شده بود و علماء در این مسائل بیاناتی نمیزمودند که قلب حقیر شاک شود و از
 اضطراب بیرون نیاید کشف آنها را از خدا خواستم و موشل بیاطن حضرت خاتم الانبیاء گردیدم تا اینکه شیعیان و شیعیان
 حضرت رسول با حضرت صادق علیه السلام بخواب من آمدند و کشف مسائل را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 اسند غایب نمودم حضرت رسول بجز حضرت صادق فرمودند بفرزند شما جواب بگوئید پس انجمن مسائل را از برای انجمن
 کشف فرمودند و حقیقت مذهب اثنا عشریه از برای انجمن ثابت و محقق گردید و کلام حقیقت این مذهب اثنا عشریه
 الله در باب هشتم از همین کتاب مذکور و مسطور خواهد شد بیفین است که این مذهب شریف اتصال دارد بحضرت
 خاتم الانبیاء و ذکر مسائل منکشفه را بنوسط حضرت صادق علیه السلام در اینجا لازم ندانستم زیرا که خارج از عنوان این کتابند
 بجلا تشبیه در لغت سابقا بعد از جلوه سادس از کتاب ظهور نور الانوار در بیان احوال پولس مقدس النصارای چنین
 عیان و بیان گشته است بعد از ورود او باورشلم پولس مجلس بعقوب در آمده تمامی کیشیان حاضر شدند ایشان را از انچه
 بنوفی الهی در میان آنها بجا آورده بود باز گفت همه خدا را تعظیم و تکیه کردند و گفتند ای برادر تو میدانی که چند هزار
 یهود نیز مؤمن شده همگی ایشان غیرت شریعت موسی هم دارند و در اینجا چنان شهرت یافته است که یهود با آن از
 شریعت موسی مخوف میسازند و آنها را بجز دشمنان مرده آمدن توجع خواهند شد اکنون صواب است که اینچهار تن را
 که نذر کرده اند بر داری و ایشان را بیکل برده خویشان را ظاهر ساز بد تا بر مردم معلوم شود که توحفظ شریعت
 موسی را اینکو میمانی پولس سخن ایشان را قبول کرد اما چون با اتفاق آن چهار تن بیکل اندر شد در ساعت یهودیان

هَذَا بَيْتٌ دُومٌ

بر روی ناخن کردند و کفر و نارضاخانه گفتند ای مردمان یهودیه اینست آن شخصیکه در نجرب نو زبیه میگوید و غلام شهر
 یحیش در آمد و خواستند پولس را بقتل رسانند چون مین باشی لشکر و مانی که در اورشلیم مقیم بود از حال آگاهی یافت با
 فوجی آمد و پولس را از دستهای ایشان برفت و روانید و او را بد و زنجیر بستند بقلعه میر چون بد رقلعه رسیدند از مین نا
 اذن سخن گفتن با جماعت خواست چون اذن داد بر پله ایستاده بانگ برآورد که ای برادران و پدران من بنی یهودی هستم
 منوگند شده در نرس و زبیه با فتنه بخدمت آقای غلامی در همین شهر و همواره در طریقی الهی غور میزنم چنانکه در
 شما میبینید و عقوبت کردن اتباع عیسی ناصی بر اصواب میدانستم تا روزیکه برای همین کار بدمشو میفرستم تا گاه در راه
 نور عیسی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر بر من درخشید و هائقی صدا در داد که چرا من عفو
 میخانی پس گفتم روشنائی با فتم و از فرمان برادران مسیح شدم انتهی با لفاظیه بدانکه این احوال از پولس در باب ۲۱
 بیست و یکم و ۲۲ بیست و دوم از کتاب اعمال رسولان مرقوم شده است خطاب پولس یهودیه را بود من هم در خطاب
 نصرا نیهام میگویم ای برادران و پدران و دوستان و آشنا یان من بنی صرائی بودم منوگند شده در کلیسای رومیته و
 زبیه با فتنه بخدمت قتیسیب عظام در همین شهر و غیره و همواره در طریقی تثلیث غور میزنم چنانکه امروز شما میبینید
 و عفویت کردن اتباع عیسی مدنی را ثواب میدانستم تا روزیکه برای همین کار در راه پروردگار میفرستم تا گاه در راه نور
 احدی که چند مرتبه مقابل تابش خورشید بود در وقت ظهر بر من درخشید و هائقی غیبی لایبی مرا صدا در داد
 که چرا من بجهت قول بتثلیث و انکار من و شریعت من عفویت میخانی پس لاجرم روشنائی با فتم و بحمد الله از فرمانبرداران
 احمد محمود کردیدم شما نیز ای برادران طرفی حق و صدق را قبول نمائید و الا ما نند یهود خواهد بود که منکر مسیح
 و بدانید من هیچ غرضی در قهر بر این کتاب مستطاب و تحلیف نیستم ندارم مگر اظهار حق و هدایت با فتن شما ها و مقصود
 من نه اینست که بی دلیل و برهان طرفه خائنه مسیحه را نااطل نمایم و شما ها را بی سبب جوهر بغضب خشم بیاورم بلکه
 اینخبر خود را در حضور خدای عادل و مقدس میگویم بدانم که حق را ظاهر و روشن نمایم همانطوریکه از برای ظاهر
 روشن کردید است پس شما نیز طرفی داری و غیرت را بکار نهاده تعصب و تقلید آباء و اجداد و حب وطن و دنیا
 داری و در اینست بجز در مانع شما نشود و با ملب صاف بخدای قادر مطلق مناجات نمائید و مسند عی شود یک نور هدایت
 چنانچه اینخبر شما نیز عنایت فرماید تا نگاه در حالت تحلیف این کتاب مبارک را مطالعه نمائید تا تجلیه از برای شما ها حاصل
 شود مطالب و تعلیمات قرآن مجید را با این توانی مفقود التند که مشتمل بر سی هزار غلط بلکه یکصد و پنجاه هزار غلط بنا
 بر قول بعضی از آباء کسبی بنوریز و انجیلند تا یکد یکم مظایر و مقابله نمائید و در انحال از جهت و اسعده خدای تعالی
 بشما ها واضح و آشکار خواهد گشت که هر چه یک در این کتاب نوشته شده است در باره حقانیت قرآن و حضرت محمد
 رسول اللہ الشان و بطلان احکام تو زبیه و انجیل و منسوتیت و تحریف آنها ذکر نموده ایم بالکلیه راست و حقیقت و
 مقصودی و منظور نداریم مگر ظهور حق بجملا بروم بر سر مطلب بعد از تکبیل و فراغت از تحصیل و اجازه از علمای
 اعلام و فضیلهای کرام بار و مبه مراجعت نموده مشغول امامت جماعت و تدبیر و وعظ و تعلیم مسائل حقیر گردید و
 بجالس نمودیم میان اینخبر و علماء و کثیشان و متابعان مسیح منعقد گردید بحمد الله همه را بحجاب و ملزم نموده و اشخاص
 بسیاری بسبب هدایت من داخل دین اسلام شدند که اگر تفصیل آنها بر شسته قهر بر این کتاب بزرگ و جلیقه میشود
 پس از آن بقصد زبانه حضرت تائمن الاثمه غارم اوضی قدس گردید و ماه مبارک رمضان پیش از امداهالی سلیمان
 خواش نمودند که ماه رمضان را در انجا مشغول و عظام باشم و تمامی ماه مبارک را با انجا اهل سلیمان در انجا مشغول
 موغله شدم تقریباً و وزی دوسه هزار نفر بل از بدو پای منبر جمیع منمودند و روز عید فطر بنا بر خواش بعضی

از کتاب انبیا الاعلام

۸

از کتب شهداد در خانه حاجی احمد آقای دلفانی مرحوم مجلس مناظره میان انجمن و کتبشها منعقد کرد بدو از دحام
غریبه شد کتبشها کتابهای خودشان را آوردند بحمد الله تعالی همه بکمال اجاب و ملزم نمودم و حقانیت دین اسلام را ثابت
و محقق و مدلل ساختم باز ده نفر از مسیحین در همان مجلس بشرف اسلام مشرف شدند پس از آن بجوی امدم هفتده
روز در مسجد بکه واقعت در مقابل مغیره منوره آقا میر یعقوب که مغیره معروف است در انصافات مشغول و عطا و
ذکر مصائب بودیم و تمامی اهل خوی از علما و اعیان و اشراف هر روز برای منبر انجمن حاضر میشدند در این مدت همان
مرحوم مغفور جناب حاجی میر اسمعیل بودیم و از مال حلال خود هر روزی مبلغ خطیری از برای انجمن و کسان او صرفه
نمودند روزیکه از خوی بیرون امدیم باز رودگان را بستند و در کمال احترام انجمن را بدرقه نمودند اهلای خوی را مردمان
خوبی دیدیم ثابت و راست بودند در دین اسلام خدا هر ذرکت بدهد پس از آنجا با پروان امدم دهه اول محرم را بنا خواهر
اهالی انجا مشغول و عطا و ذکر مصائب و عزاداری بودیم اهل پروان خوبی منعصب و دین دار و غیور
خدا هر ذر خبر دهد و همه را با مرز دخیلی احسانات و احترامات در حق انجمن نمودند و چند نفر از مسیحین در پروان
از کلمات انجمن هدایت یافتند ولی نتوانستند اسلام خود را آشکار نمایند فتن و شوکی از برای اهل اسلام از بیانات
انجمن حاصل شد پس از آنجا بنفلیس امدیم در مسجد شاه عباس جنت مکان مشغول و عطا و ذکر مصائب کردیم در دهه
خبر الحاج حاجی میر اسمعیل تاجر دلفانی حفظه الله منزل داشتیم خیلی فواید در حق انجمن نمودند اهلای بسیار از نفع و
جنت انجمن هدیه نمودند برادر منست در دنیا و آخرت خدا او را برکت بدهد و بیامرزند در نقل پس نیز چند نفر از مسیحین
دایره اسلام درآمدند پس از آنجا رختا را بدو دکنه بناد کوبه امدیم در خانه جناب حاجی میر جبار و آقا میر وحید که اولاد
رسول و معصومین انجا هستند منزل نمودیم شبها در خانه ایشان منبر میفرمود و روزها در مسجد جعفر و کلک مدت ده و دوازده روز
بنا خواهر را در آنجا نوقت نمودم و مردم را هدایت می نمودم جمعیت کثیر از دحام غریبه هم روزی منبر بود اهل
باد کوبه نیز مردمان غیور و منعصب هستند در دین خدا هر ذرکت بدهد و از آنجا احتیاء را و ذاع نموده غایب مشهود شد
کردیم در بین راه مشهود صد مات بسیار دیدیم در روز نهم شهر ربيع الاول مطابق بکهنه اردو سپه و پنج هجری
وارد ارض اقدس کردیم مدتی مشغول زیارت بودیم و منبر نیز میفرمود و ترویج دین مبین می نمودم پس از مرخصی از عتبه
بوسی استان ملائک با سببان حضرت ثامن الائمه علیه السلام را و آخر ماه شعبان المعظم از سال مزبور وارد دارالخلافه
حقت بالامن و الامان کردیم ماه مبارک رمضان را در مسجد و مدرسه مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار قدیم که امامت
انجمن بالارث و الاستحقاق با جناب سید الفیاض و المجتهدین و غوث الملک و الدین سرکار فضل الله و خلافت انجا و شریف
علاء الاسلام و السالین آقا سید عبداللہ محمد دام بقاؤه خلف جلیل جنت بکاه آقا سید اسمعیل هبهانی نور الله مرغه
نعم الخلف و الشلف و در مدرسه ناصریه معروف با ما مراده زید منبر میفرمود و در اثبات نبوت خاصه حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله و سلم سخن میزدیم هر روز جمع کثیری از علما و طلاب و اعیان و اشراف و تجار و کسبه و غیره برای منبر جمع میشدند
از وقایع عجیبه که از برای انجمن اتفاق افتاد اینست که در یک مجلسی شخص دوضه خوال خود را با انجمن هجتم فرض کرده بود حد
حت دنیا را و غالب شده از اجتماع مردم بیای منبر جعفر در مقام خصومت و عداوت برآمده در اول ملاقات حرفهای درشت
تا ملامت جاهلان و عوامانه گفت عنوانش این بوده است بعد از آن خاشی که شنای امیکو شد خدا کتب بسیار از برای انجمن بخود
فرستاده و در همان کتب و صانف جلیله حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بالتصیص و التاویل بطور کردیده
و حال آنکه خدا پیشتر از چهار کتاب کتابی نفرستاده است حقیر گفتم انچه از کتاب کد است گفت نویز و انچه از و زبور و قرآن
خبر گفتم کلام شایع خلاف قرآن مجید است زیرا که خدا علاوه بر انچه از کتاب از برای حضرت ابراهیم نیز صحیفی ثابت میفرماید بعد

گفتیم جناب دم و حضرت نوح علیه السلام کتابی نداشتند باز حرف ناملازم گفت و بعد گفت پیغمبر از آنرا بمن معرفتی
 میکنی گفتیم شما عوام و جاهل هستید معلم و آموزگار لازم دارد شخصی از جنس من در آن مجلس حاضر بود گفت ایشان فلان
 واعظند حقیر گفتیم هر که میخواهد باشد نه معنی قرآنرا تفهیم است و نه از احادیث و اخبار اطلاع دارد بعد آن شخص
 تغییر کرده و گفتند این مجلس مجلس کفر است و برخاستند و حال آنکه مجلس مجلس وعظ و از برای حضرت سید الشهداء علیه السلام
 منعقد شده بود منظر حقیر رسید اینمرد بغیر از کتاب خواجہ حافظ کتابی دیگر ندیده و چیزی نفهمیده و گمان کرده است کتاب
 خدا منحصراً همان چهار کتاب است که حافظ میگوید بجای چهار کتاب سئوده جبار و این فضیله بسمع اشرف بندگان ثواب
 مستطاب با قدس سعد و الا نایب السلطنة امیر کبیر و وزیر جنگ مد ظله العالی رسید مزاج مبارکشان متغیر شد و
 همچنین سرکار علیته عالیته منعالمه منیر السلطنة ذات شوکها و سطوها از حرکت شنیع شخص مزبور تغییر فرمودند
 زیرا که او را ایوانه در دولت ارک ایشان واقع شده بود و ناچاراً محض حقانیت حقیر از انجمن تفتوت فرموده در مقام
 ترویج انجمنی برآمدند و هکذا از علما و اعیان و اشراف و بزرگان هر کس شنید از بی اخرا میکه نسبت بحقیقتش بود خواطر
 مبارکشان منزع و مشمئز گردید فرمایند از روز انجمنی قرآن مجید و کتب احادیث و تفسیر و اخبار را بردم بالای منبر بجهت
 اثبات این مسئله خاتفاً از اینکه مبارک از انجمن انتقادی میرسانیده عوام الناس قبول نمایند و گمان کنند شخص مسطور در بیان
 دعوی حق است و این اعتقاد خلاف واقع را که خلاف قول خدا و رسول است اعتقاد نمایند اول این اثر مبارکه را از سوره
 مبارکه البقره قرائت نمودم کان الناس امۃ واحده فبعث الله التبین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق الابر
 حاصل مضمون بلاغت مشهور کلام مبارکات بقاری چنین میباشد بودند هم مردم یعنی آدم و همه اولاد او کرده
 بیکانه بر یک ملت و چون اختلاف کردند میان یکدیگر پس برانگیخت خدا پیغمبر از ادراک الحی که آن پیغمبران شریف و دهنده
 بودند اهل طاعت را ثواب و بیم کنندگان بودند از باب معصیت تا بعد از آن و نازل گردانید تا ایشان کتابها که احکام
 شریعت در آنها مبین بود در حاکمی که آن کتابها مفرد بر راستی بودند و خیر الزاری در مجلد دوم از تفسیر کبیر خود در
 در ذیل شرح این اثر مبارکه از قاضی چنین نقل مینماید ظاهر هذہ الایۃ بدک علی الله لایحی الا مع کتاب منزل فیه بیان
 الحی طال ذلك الکتاب فمصر دتوں ذلك الکتاب ولم یدون و کان ذلك الکتاب مجزاً اولم یکن كذلك لان کون الکتاب
 منزلاً معهم لا یفنی شأن من ذلك انتهى بالفاظه حاصل مضمون اینکه ظاهر این آیه دلالت دارد بر اینکه هیچ پیغمبری نبود
 مگر اینکه کتاب فرود فرستاده^{تعالیه} او بود و بیان حق در او شده بود خواه آن کتاب بزرگ باشد و نا کوچک و خواه مدون باشد یا
 غیر مدون مجز باشد آن کتاب بانه زیرا که انزال کتاب با پیغمبران مفقوض چیز از مذکور است و در صفحه ۳۹۵ سید
 نود و پنج از کتاب لالی الاخبار و الاثار از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که جناب سلمان علیه الرحمن و الزنوان فرمودند یا سلمان
 انما افضل محمد صلی الله علیه و اله و سلم ام سلمان بن داود قلت بل محمد صلی الله علیه و اله فقال یا سلمان هذا لصف بن برخیا
 قد ران بحل عرش بلقیس من الی بیت المقدس فی طرفین و عنده علم من الکتاب ولا افعل ذلك و عنده علم ما نزل الف
 و اربعه و عشرين الف کتاب الحديث حاصل مضمون حدیث شریف اینک امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند یا سلمان حضرت محمد
 صلی الله علیه و اله و سلم افضل است یا سلمان بن داود سلمان عرض کرد ندانم البته آنحضرت افضل است پس حضرت فرمودند تا من
 برخیا نوا است تحت بلقیس را بطرف الیمن از من بیعت المقدس حاضر نماید و حال آنکه علی از کتاب در زدا و بودن منبوا من این
 کار را بکم و حال آنکه علم یکصد و بیست و چهار هزار کتاب در نزد منست و ایضاً در سوره مبارکه البقره خداوند جل شانها را
 چنین تعلیم میفرماید فقلوا امثالاً لله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابرهم واسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی
 و عیسی و ما اوتی التبتون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون حاصل مضمون اینکه بگویند اهل ایمان ایمان او را

انزکات انبیا و اعلام

۱۰

بخدای واحد و با نچه فرو فرستاده است بسوی ما یعنی قرآن و با نچه فرو فرستاده شده است بابرهم که بیست و هفتم بوده
و با سمعیل و اسمعیل که فرزندان و پند و بعقوب که نبره او بود و فرزندان و نبیرگان بعقوب مقصود انبیاء بنی اسرائیلند
و با نچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی نور و انجیل و با نچه داده شده است بر پیغمبران دیگر از کتب از نزد پروردگار
ایشان هیچ جلالتی نمی افکنم مبنای یکی از ایشان بلکه همه کتابهای منزله و انبیای مرسله ایمان داریم و ما امر خدای را مطیع و متقیا
و در تفسیر صافی در تفسیر و ما انزل الی ابرهم الخ یعنی از حضرت و در تفسیر و ما اوتی التبیون جمله المذکورین منهم و غیر
المذکورین و در تفسیر من رده تم نزل علیهم و در سوره مبارکه ال عمران باین نحو رقم یافته است قل امثا یا الله و ما انزل علینا
و ما انزل علی ابرهم واسمعیل و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و التبیون من رده تم لا تقرب بین احدناکم
و نحن له مسلمون یعنی بگو آنچنان ایمان آوردیم بخدای واحد در ذات و صفات و کرد و دیدیم بدانچه فرو فرستاده شد بر ما یعنی قرآن
و آنچه فرو فرستاده شده بر ابرهم و دودیران او و نبیره گان وی و با نچه داده شده موسی و عیسی یعنی از نور و انجیل و با نچه
داده شده است بر پیغمبران دیگر چون شیت و ادیس و داود و جفوق و شعبا و غیر ایشان از پیغمبران که نازل شده بودند
کتابها از برای ایشان از نزد پروردگار ایشان جلالتی نمی افکنیم مبنای یکی از ایشان یعنی همه کتابها و همه پیغمبران ایمان میآوریم
و ما مطیعان و متقیدان امر خدا ایم و لفظ التبیون جمع است علی بالغ لام و در علم اصول فقه مقرر است که جمع علی بالغ لام
افاده عموم میکند پس از این مذکورین مفهوم و مستفاد میگردد که خداوند تبارک و تعالی بعد از انبیا کتابها فرستاده است
و ایمان همه واجب و لازم است و اقتضای بر چهار کتاب هیتا که فرستاد زیرا که خلاف ظاهر ایات و اخبار ما ثوره از پیغمبر
خدا و ائمه ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است و علامه مجلسی رضوان الله علیه در حق البقیه در شرح و لا در حضرت
حجرت عجل الله فرجه میفرماید و در روایت دیگر وارد شده است که حکیم خوانون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت
صاحب علیه السلام مشائی لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام و پرسیدم که مولای من کیست و فرمود
که سپردم او را بان که سپهر از ما و ثواب و احق و اوی بود چون روز هفتم شود بیابان نزد ما چون روز هفتم رفتم کهوره دیدم بر سر
کهوره دو بدم مولای خود را دیدم چو غماه شب چهارده بود بر روی من میخندید و بنشینم میفرمود پس حضرت فرمودند که
فرزند مرا بیا و چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش کرد و فرمود که سخن بگو ای پسر زنده حضرت صاحب
شهادتین را فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه فرستاد و بسم الله گفت و ابته که کن شهادت ثلاث
نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای پسر زنده از آنچه حق تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا
کرد و صحف آدم را بر زبان سرپا پی خواند و کتاب دریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهم
و نور و موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن مجید همه را خواند پس قصه های پیغمبران را از اول تا آخر و در کتاب
و در کافی در باب ولادت امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر ابته مبارکه حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیله مبارکه
عن الکاظم ائمه نضرائی عن تفسیر هذه الاية فی الباطن فقال اما حم فهو محمد و هو کتاب هود الذی انزل
علیه و هو مفصول الحروف پس ازین حدیث شریف ما تدریج حدیث سابق معلوم میشود که هود علیه السلام نیز کتاب
اسمانی داشتند و در صافی در ذیل آن هذا فی الصحف الاولی و در مجمع البیان و در بحار و در خصا و غیر اینها
از کتب تفاسیر و اخبار از ابی ذر رضوان الله علیه از حضرت ختمی مرتبت سؤال کردند که انزل الله من کتاب قال امارة
کتاب و اربع کتب انزل الله علی شیت خمین صحیفه و علی ادیس ثلثین صحیفه و علی ابرهم عشرين صحیفه و انزل
التوریه و الانجیل و الزبور و انزل قرآن الحدیث و اگر کسی گوید حضرت در این حدیث شریف کتب منزله را مقید فرمودند
بکصد و چهار کتاب در جواب گوئیم بلی صحیح است و لیکن قسمت این یکصد و چهار کتاب را نیز فرمودند و فرمودند

این بکند و چهار کتاب از برای آدم و شیب و ادريس و ابراهيم و موسی و عیسی و داود و خود انجانب نازل شده است
 دیگر نفرمودند حضرت نوح و هود و صالح کتابی نداشتند اثبات شیئی نفعی ماعدی نمیکند نودیدی در اخبار سابقه
 از برای نوح و هود و صالح و سایر انبیاء کتابی ثابت فرمودند پس معلوم میشود در اینجانب مقصود بیان مبادی
 بوده است و در حدیث مباهله و احتجاج حضرت رضا علیه السلام در مجلس مامون غیر از مذکور است از برای پیغمبران کتاب
 دیگر نیز ثابت شده است مانند جامعه از برای حضرت آدم و شرح صلوٰه از برای ابراهيم و کتاب شعبا و غیره از انبیاء
 هر کس خواسته باشد باین در حدیث شریف رجوع کند بجلال حضرت را باین باب دانست که بگوئیم که خدا هر چه کتاب فرستاده
 و پیغمبر معیوث فرموده است هر حق بوده اند و فعل در نزد اهل کتاب ۳۱ سی و نه کتاب از عهد عتیق و ۲۷ بیست و
 هفت کتاب از عهد جدید سما و دیت و همت این شصت و شش کتاب در نزد اینجانب حاضرند و لیکن اینجانب بعضی از آنها را
 سماوی نمیداند و برخی را که سماوی میدانند محرف میدانند باین دلیل که در باب اول و دوم همین کتاب مبارک خواهد
 آمد انشاء الله تعالی و هر چیز بکتاب اهل کتاب است اگر مطابق قرآن و احادیث صحیح است مقبولست و هر آنچه
 مخالف قرآن و احادیث صحیح است مردود است بلا شبهه و هر چیز بکتاب قرآن و احادیث صحیح از ذکر آن ساکت است
 آنکه ما نیز ساکت بشوئیم و بگوئیم هر کتاب و کلمه که از جانب خداست ایمان داریم و هر آنچه بکتاب از جانب خداست
 منکر و مبایهیم خدا ما و ائمه القرآن و آنکه ما مخالفه و انا اقتضای هر چهار کتاب که راست نیست چنانکه در پیش دانسته
 عجم دارم از آنکه که مسئله باین واضح است انکار و بر انکار خود اصرار نمود معلوم است که کتب فارسیه از حق الیقین و
 حیات القلوب و عین الحیات را نیز ندیده است شاید دیده باشد از راه بعضی و عناد و حسد عالم و غافل حق را منکر
 گردید غیر از آنچه ذکر شد الاثبات و اخبار بسیار دیگر نیز در این باب وارد گردیده است از خوف تطویل همین قدرها
 اقتضای شد بعد از آنکه در صد داذت و اذرا اینجانب بر آمده بعضی از اجاره و او باش را با خود هدست نموده در مجالس
 حافظ بنای هرزه کی و هتاک بر ایشان نمودند و اسبابها از برای تحریک اینجانب فراهم آورد لیکن در هر باب و هر مورد
 خداوند حافظ و ناصر من بود الله الحمد که نتوانست صدمه بجای برساند مگر صدمه لسانی و خدا شکست تا کون حافظ و ناصر
 اینجانب بوده است حتی باقی است انشاء الله در مستقبل نیز در هر باب حافظ و ناصر و معین خواهد بود اللهم احفظ من
 شر الظالمین و الحاسدین و الفاسقین و الفاجرین و الکافرین من العرب العجم برحمتک یا ارحم الراحمین بجلال و جلال
 سر مطلب پس از مراجعت و معاودت موبک ها بونی از سفر سیم فرنگستان هفتم شهر ربيع الاول که روز ولادت حضرت
 خنی ماب صلوات الله علیه میباشد بنابر قول علمای امامیه رضوان الله علیهم شرفیاب حضور مبارک شاهنشاه اسلام
 پناه خدا الله ملکه و سلطانه گردیده مشغول عنایات بلائیها باث ملوکانه شدم پس از آن از دلایل اسلام اینجانب استفسار
 فرمودند بعضی را بحضور مبارک عرض نمودم امر و مقرر فرمودند که اندک دلیلی را بگوئیم و بطحاظ انور برسانم امثال الامثال
 مشغول تحریر این کتاب مستطاب گردیده در این بین بعضی سائل و کتب فرستاد و گفتند که بنابر زعم قاصد خودشان در این
 نوشته بودند اینجانب سپید مانند میزان الحق و تحقیق الدین الحق و واقع البهتان و دلائل اثبات رسالت المسیح و دلائل النبوة
 ورد القرآن و طریق الحق و حل الاشکال و مفتاح الاسرار و غیر اینها از سائل و کتابهای ایشان بعد از اتمل و تمقید در
 آنها دیدم زیاده از حدی ضافی و بی اعتدالی نموده اند و شبهات را بصورت دلائل نوشتند و از حد خود تجاوز کرده اند
 و این شبهات را با ستر مختلفه طبع نموده و منتشر کرده اند و احوال اینهمه و دعوا که وفوف نام از حقیقت دین و کتابهای ایشان
 اطلاع ندارند بشبهه پیچند و ملاحظه قول پیغمبر رحمت صلی الله علیه و اله وسلم که فرمودند هرگاه بدعی در دین ظاهر شد
 و عالم خود را ظاهر نکرد فعليه لعنة الله دهم بدعت و پیغمبر را گرفته است لهذا شبهات ایشان را نیز در این کتاب مبارک

تفحص

وَرَوَاهُ مَا أَقَادُوا
وَالْأَقُولُ وَالْمُسْتَبْعُ

مفتی محمد شفیع رحمہ اللہ

بن الترسول المغيرة بن النضر

بسم الله الرحمن الرحيم

والله اعلم

المملكة المتحدة

المؤمنين والمؤمنات

منه في العالم

26/1/59

۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ففسر

مدينه

۱۰

...

فَكَرِهَ

10

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً

عليه السلام

والتاريخ

بسم الله الرحمن الرحيم

و ان شاء الله

3/11/18

بسم الله الرحمن الرحيم

وصفہ

1976

تاریخ

وینڈیو

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

مجلس الشورى

...

3

والله اعلم

10

10

1

1

نقل و در خواهم نمود بحول و قوه الهیه و هر شبه را در موقع خود ذکر خواهم کرد و ایضا در این بین مجالس مناظره و مشاجره ما بین خیر و ما بین علمای یروقتشت منعقد کرد بدی محمد الله هیراجاب و ملازم نمود از انجیل در مجلس باطل و صاحب یکی دنیا فی صاحب زینب سباح سچی و مجلس دیگر با استر من صاحب مجلس دیگر ایضا با و در صاحب طر صاحب ده ساله فیسب ملزم شده فرار کردند و از برکت انجیل اس چند نفر از سچی بن مصطفی شکار و برخی پنهان از اسلام مشرف کردند بدند و صورت مجلس بهم طبع شد و مستقی میرهان السلبین است الحمد لله علی التوفیق والهدایه تشکر میخام و طلب مغفرت و عزت از درگاه احدیت میکنم از برای کسانی که خود را احسان باقی نمیکان در حق انجیل نمودند و مرا نصرت کردند در طبع و نشر این کتاب مبارک بخصوص مقام استانه مقدسه ثواب مستطاب علیها السلام شمس فلک عصمت و طهارت بانوی حرم جلالت عظمی حضرت فدیته انیس الدوله دامت شوکها و سطوها و زلفها که انجیل را بعضی از اعضا خدمت عیلت و دولت و حصول دعا کوئی وجود مبارک شاهنشاه اسلامیان پناه خدا الله لکه و سلطان و خوشنودی خدا و رسول و ائمه مجتصلان الله علیهم اجمعین از مال حلال خود شان تحمل خارج طبع و نشر این کتاب مبارک کردند پس از مظالم که در میان این کتاب مستقیم که اولاً وجود مبارک شاهنشاهی اسلامیان پناهی و ثانیاً خود مسعودی استطاب علیه طایفه حضرت فدیته انیس الدوله از دقایب خبر فراموش نکنند انجیل نیز از اجازت که خواهم کرد این بود بیان احوال پراختلال و تلف و مصتفیان کتاب و اجازت و الاخصار بل الاخصار فی الاخصار هدا یت یتم اینکه اگر کلام در این کتاب مطلق باشد از کتابهای علمای یروقتشت منقول گردیده است و بطریق ارام و نقل شده است پس اگر ناظر این کتاب بدین اسلام و مذاهب اثنا عشریه یا لحنی ببیند شک نکند و زمانیکه از کتاب اهل اسلام نقل میکنم غالباً اینها را که از کتاب نقل شده است و سند را بدست میدهد مگر اینکه مشهور باشد میان مسلمان و مستغنی اند که باشد هدا یت چهارم اینکه اگر در موضعی از مواضع این کتاب لفظی از قلم صادر شود که موهوم سوء ادب باشد بالتبیه بکافی از کتابهای مسلم و منقول در نزد اهل کتاب و یا بالتبیه به پیغمبری از پیغمبران علیهم السلام پس ناظر کتاب نباید محل بدو اعتقاد حقیر نماید بالتبیه بکافی الهی و انبیاء علیهم السلام و از آنکه اساتذ ادب بالتبیه بکافی از کتابهای خدا و یا بالتبیه به پیغمبران علیهم السلام الله الملك المثلثان از ارفع حدود است و در نزد این اقل احقر بلکه در نزد جمیع علمای اهل اسلام لکن چون در نزد این اقل احقر ثابت شده است نسبت این کتابهای مسلم منقول در نزد اهل کتاب یا انبیاء علیهم السلام و الهامی بودنشان هم ثابت و محقق نگردیده است بلکه عکس آن در نزد این اقل ثابت و محقق و معلوم و مشخص است و اینکه انکار و بعضی مضامین این کتاب هر هر مسلمانانی واجب لازم است ثابت و محقق است که اختلافات و غلط و نواقضات و تحریفیات فیما در این کتابها واقع گردیده است پس در این مورد البتة این اقل احقر معذور خواهم بود در اینکه بگویم این کتابها الهامی نمیباشند و ایضا معدوم و در اینکه باشد انکار مسکونم بعضی قصدها را که در این کتابها واقع گردیده است و ایضا قصدها را از امر لزم التمام بقیانمانند اینکه جفا لوط علیهم السلام شر بنجر نموده با دختران خود را کرده و از زنا با پدر خامله شدند و هر کدام پسری را بشد و نسیب بعضی از انبیاء بنی اسرائیل با آنها منتهی میشود مانند جناب داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام و احوال آنکه اگر انقضای صحیح و جام خدا باشد لازم می آید که انبیاء بلکه از اهل خات نباشند بجز نوزده موجود معلا در آنکه موفقی و مخالفی از اهل خات نیست یقیناً شواهد مدعای خود را در موقع خود مدعی خواهد کرد بدانشا الله و اینکه داود علیه السلام از زنا کرد و از زنا با او خامله شد و او اشاره فرمود بامر لشکرندیری که او را کشته شود پس در عجباه کشت و در زن او تصرف نمود و خات سلیمان علیه السلام از زنا نمود شد بنا بر تحریر منی در باب اول از انجیل خود و اینکه هر دو علیه السلام کوساله ساحل و معنی

[illegible][illegible]

[illegible]

از برای او بنا نمودند پس هر روز باغبان را قبل کوسه پرست شدند و بجهت از برای او نمودند و فرمانهای
تقریب از برای او و بجهت فرمودند و اینکه سلمان علی بن ابی طالب را از عمر باغی از وجبات خود مرند و بت پرست شد و
بنا را استاپش نموده و معبد نهاد و مقابل او و سلمان از برای آنها بنا فرمود و از کتب مقدسه اهل کتاب توبه الخنا ب
معلوم نمیشود بلکه از ظاهر کتبهای مقدسه ایشان معلوم و مشخص میشود که مرند و مشرک و بت پرست از دنیا
رفت بقوله قال الله عز وجل رداه لهم وما اکثر سليمان ولكن الشياطين كفرنا و اینکه نوع علی بن ابی طالب شرب خمر
نموده و از شدت مستی متکشف العوره گردید و اینکه اشعیا علی بن ابی طالب سه سال و نیم با مر خداوند در میان مردها و
انها لایحور متکشف غلظت راه معرفت مانند دژ و پیش و جانین و اینکه خرفال پیغمبر علی بن ابی طالب سبب و نمود روز
بالله مدعو غلات و غلات و غلات استغیرا و اگر مدعو غلات جوان را با نان بخورد و اینکه هوشع نبی علی بن ابی طالب زن زانیه
حاشی شود و او را از زوج نمازد و او را از برای او از آن زن زانیه متولد شود و اینکه حمزه اول جناب عیسی ابن بود که
در عربی غای جلیل ابو اسد بشراب نمود و اینکه جناب عیسی شارب الحمر و باده پرست بود و حال آنکه حرم شراب
سار مسکرات نیز مسلم است بنا بر شهادت کتبهای مقدسه ایشان و شواهد اینها در فصل دوم از باب بیست و هفتم
کتاب مذکور خواهد گردید انشاء الله و در اینست در همین مقدمه نیز اشاره با بطلب شود و در صفاتی از جناب امام محمد
با فر علی بن ابی طالب ما بعث الله نبیا الا انه علم الله تعالى انما اذا اكل له دبه كان في حجر الحجر و ليرى ل الحجر اما الحديث و اینکه
جناب عیسی علی بن ابی طالب زانیه رفیق بود و ایشان را دوست میداشت و محبت می نمود ایشان نیز از اسرار و حضرات
حمد مت می نمودند مانند مریم و سوسن و غیره که مشهور و معروف بودند و اندک بنا بر شهادت انجیل و اینکه کودکان مرید
پیغمبرهای پیش از ایشان را دوست میداشت و در بغل و میخواستند مانند پوختای مرید و غیره و اینکه الجناب عوض خلق ملون
شد بقوله قال الله و اینکه حواریین انجناب را دوست می نمودند و کلماتش را فراموش نمیدادند و اینکه تبعون بطین و غیره الحواریین و عی
بلا فضل زانی و افاق امور از اسمانی و زمینی مالک مقابل عنوان و الا در بنا بر شهادت بن انجیل سمریه جناب عیسی را
پس از اقامت خروس انگار نمود و از انجناب خبری کرد و لغزش نمود و حال آنکه جناب عیسی فرمود هر کس در نزد انسان مرا
انگار نماید من منکر او خواهم بود و در نزد خدا و امثال ذلک از فایح و هر این امور که مضامین کتب مقدسه اهل کتاب است
در جای خود مذکور و مطور خواهد گردید بعون الله و توفیقه و تأیید سبحانه و تعالی پس بر هر مسلمانی بخصوص
اشاعری واجب و لازم است که امثال این قبضه ها را که در کتب عهد عتیق و جدید و ارفع گردیده است انکار نماید
و برهان نیز واجب و لازم است که بگویند این امور و امثال اینها غیر صحیح و باطل است و بیست و با اعتقاد از سخن و ثابت و جاری
اعتقاد ما بنیم که ساحات شریف برای امثال این امور قبیح است بدون شبهه و چون عقل عاقل تعجب نمینماید که خداوند
جلت عظمتش شخص را از اهل عالم منتخب نماید و او را عقل و حی خود قرار دهد و منصب رسالت و سفارت و عطا
فرماید و او را واسطه فیوضات و بان خود و خلق خود قرار دهد و او را امر نماید که بتدک آن مرا از امثال این امور
قبیح نفی بفرماید و ایشان را بسوی جنوه جاودانی دعوت کن معرفت و محبت خدا در قلب ایشان جای ده و خود را شخص
بناید با امثال این امور را غافل بجهت نکند که امثال آنها از هیچ ادنی از ازل دنیا شنیده نشده است قال الله
عز وجل في كتابه المبين انما مرء الا اناس بالآب و نسون انفسكم و انتم تثلون الكتاب فلا تعقلون بلکه میخواستم عرض کنم از
روی تجربه ضاد و غیره معلوم و محقق گردید که هر عالمی و مجتهدی و واعظی و کشیش و فقیهی اگر خودش مرتکب اعمال
قبیح باشد کلمات و در لوب و تر خواهد شد و بیست و پس با عدم اشتراط عصمت در انداختن او و در ثمره بعثت متنفی
ارسال و در لوب و تر خواهد شد و بیست و پس با عدم اشتراط عصمت در انداختن او و در ثمره بعثت متنفی

14

انبیاء متعین است و همچنین در علماء و واعظین اگر جدالت نباشد و مرتکب بعضی امور قبیح نشوند و عظام ایشان
هبتاً منشور خواهد بود تکبیل نفس در قوه علیته و علمیه مقدم بر تکبیل غیر است بقیه آنچه در خوب فرموده اند جناب
مسیح که اگر کوری عصا کش کور شود هر دو بچاه و افند بدی است مخضه و اخفنی کند بیلار این مسئله هرگز جمع
از همان سلمه میباشد پس محتاج با قاضی برهان نخواهد بود در این موضع و اگر براهین میخوانی غریب در وقت فرصت
براهین مسئله را ذکر خواهیم نمود و همچنین معدوم که غلط را غلط بگویم پس مناسب حال علمای پروتستانت نیست که
از پیغمبر شکوه و شکایت نمایند در این باب چنانچه در مجلس مناظره شکایت می نمودند که چرا غلط را غلط میگوئی یا خود
غی می بینند و ملا حظه احوال خود نمیکنند که چگونه از حد خود تجاوز نموده ببلای و نظائر آخر پرا و قهر پراسفر و حضرات مشغول
طعن و جرحند بر دین اسلام و پیغمبر و الا مقام و ائمه هدی علیهم السلام و قرآن و احادیث و همچنین بر علمای اعلام از
اهل اسلام چنانچه غنی نیست بر کسانیکه رسائل ایشان را تتبع نموده باشند و چگونه الفاظ ناملازم و ظلم و همان ایشان صادر
میشود لیکن انسان عیب خود را نمی بیند اگر چه بزرگ باشد و عیب دیگران را می بیند اگر چه کوچک باشد مگر کسیکه خلایا
چشم بصیرت او را کشوده باشد چه خوب فرمود جناب مسیح علیه السلام بر او ایستنی در باب ۷ هفتم از انجیل خود و قوئی
بخیرون کله بغایند آخونوخ و قاربت بغاینوخ لویت باخوری الخ معنی بفارسی چنین میباشد و چونست که خسر را
در چشم برادر خود می بینی و شدت بر یکدیگر در بد خود داری غی باقی ۴ و چونست که برادر خود را میگوئی که مرا و خصمی ده ناخن
از چشم تو ببر و نکم و حال آنکه در دیده تو سه تیر است ۵ ای رباکار مرز و راؤل سه تیر را از چشم خود ببر و کن آنکه بجای
چنانچه انجیل در چشم برادر است توانی بیرون آورد انشی هلاکت میخیزم آنکه بسا هست کلمه از شخص صادر میشود
که برخلاف سبکتی مینماید یا غی سنی که جناب مسیح علیه السلام چگونه فریبیان و کاتبان را که از اشراف و اعیان بودند با بر الفاظ
خطاب مینماید و ای ربنای کاتبان و فریبیان و رباکار که در ملکوت اسما از بر روی مردم می بندد برادر خود داخل آن نمیشود
و داخل شده کار از دخول مانع میشود و ای بر شما ای کاتبان و فریبیان و رباکار که خانه پیوه زنا را می بلعید و از روی ربا
نماز را طول میکشید از آن عذاب شد بدتر نخواهید یافت و ای بر شما ای کاتبان و فریبیان و رباکار که بر و بجز را میگردانید
مردم را بکشد و ای بر شما ای ده نما بان کورای جهال و کوران و ای بر شما ای کاتبان و فریبیان و رباکار که نعماء و شبد و
زیره را عشر میدهند و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اند پاره نما بان کور که پیشه را ضایع میکنند
و شر را فرو میگردانند و ای بر شما ای کاتبان و فریبیان و رباکار و زانو که بگردن پیاله و پیشقاپرا پاک مینماید و فریبی کور را
بر شما ای کاتبان و فریبیان و رباکار که چون قیور سفید شده میباشد ای ملاز او افی زاده گان چگونه از عذاب جهم قرار
گرفت و قیام ایشان از حضرت عیسی اینقدر ظاهر کرد علی رؤس الاشهادنا اینکه بعضی از ایشان شکایت کرده و گفتند که
تو ما را فحش میدهی چنانچه در باب ۲۳ بیست و سیم از انجیل مرقس و باب ۱۱ از دوم از انجیل لوقا مرقوم و مسطور گشته است
و اهل کفار چون کافر بودند لفظ سگ را بر ایشان اطلاق فرمود چنانچه در باب ۵ از دوم از انجیل مرقس و رقم شده است
و جناب یحیی که اعظم انبیای بنی اسرائیل است بنابر شهادت خود جناب مسیح علیه السلام فریبیان و صدوقیان را باین نحو خطاب
مینماید ای افی زاده گان که شما را اعلام کرد که از فضا می آید بگریزید چنانچه در باب ۳ سیم از انجیل مرقس مسطور گشته است
پس در صورتیکه از جناب یحیی و عیسی علیه السلام در مقام مناظره و مشاجره و مناظره و امر معروف و نهی از منکر امثال اینکلام
صادر شده باشد از علمای ظاهر بطریق اولی در مقام مجادله و مشاجره و مناظره و مناظره امثال این کلمات بلکه مانع
اینها بمقتضای بشریت صادر و ظاهر خواهد گشت یا غی سنی که مقتضای فرقه پروتستانت و رئیس المصلحین جناب لوط
چهره میگوید در حق مقتضای مسیحین در عهد خود جناب پاپ که معاصر لوط بود و هنگامی که در حق سلطان اعظم هنری هشتم

پادشاه لندن بعضی از اقوال او بطریق ترجمه از صفحه ۲۷۷ دو بیت و هفتاد و هفت از مجلد ۹ هم از کائنات هیرلین
 نقل می شود و صاحب کتاب مدعی است که این اقوال را از مجلد دوم و هفتم از مجلدات هفتگان ترجمه جناب رئیس المصلحین
 غلی نموده است پس جناب رئیس مدوح در صفحه ۲۷۸ دو بیت و هفتاد و چهار از مجلد هفتم المطبوع هشتاد و نواصد
 و پنجاه و هشت در حق پاپ اعظم باین نحو رقم نموده است من اول کسی هستم که خدا او را طلب نموده و خواستند است از برای
 اظهار اشیا تنگه موعظه میشود تا بهادر میان شماها و من بدانم که کلام الله المقدس در میان شماها معنی است شریف
 پاپولس کوچک من (مؤلف گوید) اضافه پولس بیا منکلم از برای استنفاست) خود را حفظ کن از افتادن با حاروی خود را حفظ
 کن ای خور پاپ پیش نای ای خور کوچک من شاید یعنی و پاپ بشکند زیرا که هواد و امسال بسیار بد است در برون نزد
 دارد که قدمها در او لغزش میکند پس اگر افتادی مردم بنواست هزاره می نمایند و از من دور شو بدای اشارت را لایالی احفظها
 ذلیلها خواهشها خیال میکنند و خود را از افضل از خرمیدانند نوای پاپ خری بلکه ای خواجی همیشه در خوشی خواهی تا
 انشی بعد در صفحه ۲۷۹ چهار صد و هفتاد و چهار از مجلد مسطور باین نحو رقم نموده است هرگاه من خاک را بشم هر آنکه
 حکم خواهم کرد که لشار پاپ و متعلقین او را کف به بندند پس از آن غرق نمایند در آسینا که در سه میل از روم واقع گردید
 و در اینجا یک کو دال بر یکست (یعنی دریا) زیرا که تمام خوبیت از برای حصول شفا از برای پاپ و جمیع متعلقین او
 از جمیع امراض ضعف و من قول میدهم بلکه مسخر اقبل میدهم بر اینکه هرگاه من ایشان را غرق نمایم با ملائکت و نری
 تا نبیسانعت که از جمیع امراض شفا یابند انشی و بعد در صفحه ۲۸۱ چهار صد و پنجاه و یک از مجلد مذکور گفته است بد
 که پاپ و معتقدین او زمره اشرار و مفسدین و خدا عین و کاذبین و کثیف اشرارند که بر اسنا از اعظم شیطا بن جهم
 و خود پاپ مملو است بچستی که از اب دهن او نیز شیطا بن بیرون می آید انشی و در صفحه ۱۹ یکصد و نوزده از مجلد دوم المطبوع
 هشتاد و نواصد و شصت و دو گفته است او که گفته ام که بعضی مسائل جاهل مسائل انجلیته است و الان ازین قول
 بر میگردم و گویم بعضی مسائل و انجلیته نیست بلکه همه مسائل و انجلیته هستند که دجال و خوارین او در مجلس کونش
 و نموده اند و مشافهت میگویم ای پاپ مقدس از برای خدا که جمیع مسائل جاهل که مردود شده اند واجب الشیمنند
 و هر مسئله از مسائل نوشیطا بنیه و کفر است فلذلک مسائل مردوده جاهل جاهل و فیول می نمایم و اسعد بنا بیدها
 بفضل الله مؤلف کتاب گوید از جمله مسائل جاهل این بود که سلطان و باقی پس زمانیکه مرتکب کبره از کبار میشوند
 از سلطنت و قسبت معزولند پس از آن سلطان و کشش بنشیند و چون جمیع مسائل جاهل مسلم و مقبولند در نزد جناب
 رئیس این مسئله نیز مسلم و مقبول خواهد بود بالضرورة زیرا که جناب رئیس استثناء نکرد بلکه گفت جمیع مسائل او مقبول
 و موافق انجیلند فعلیهذا هیچکس از تابعین این رئیس اهلیت از برای سلطنت و قسبت ندارد پس پروتسنتها بنا بد
 سلطان و قسبت داشته باشند زیرا که در میان آنها کسی نیست که کبره از کبار و اوصاد نشود و العجب کل العجب که عصمت
 نبوت نیست و انبیاء معصوم بنشیند در نزد این رئیس و عصمت را شرط نمایند از برای سلطان و قسبت لعل منصب
 کثر از منصب قسبت و سلطنت ظاهر است در نزد این رئیس و اما الفاظ رئیس مذکور در حق سلطان اعظم متر
 هشتم اینهاست در صفحه ۲۷۷ دو بیت و هفتاد و هفت از مجلد هفتم المطبوع هشتاد و نواصد و پنجاه و هشت
 گفته است اول هیچ شکی نیست در اینکه لوطر میسر سد زمانیکه بدل نمود سلطان اینقدر از روی خود را در کذب
 لغو و مهر من تکلم میکنم با دوتوث دروغ و چون بجهت حقیقه دارد مرا عانت نمود منصب سلطنت خود را پس من چرا کذب
 او را در حلقوم او رد کنم سبب ابحوض خشی جاهل بود و غم میگوئی سلطان احق و سارن کفن هستی چها مر
 این سلطان احق مصلحت او می نماید این بود بعضی از الفاظ این رئیس در حق فرقه کائنات از پاپ و معتقدین او حال

الفاظ کائنات که از حق سائر بآب مذاهب از متابعان جناب مسیح علیه السلام از پیش و مرئوس از کتاب و کلام که
المطبوع ۱۲۹۳ هزار و هشتصد و نود و سه که ثانی الحال در مطبع و لیم و گوین در شهر انیس از مالک غنیمه بطبع
رسیده است پس صاحب کتاب مزبور بعد از آنکه شرائطی از برای مذهب صحیح قرار میدهد از صفحه ۱۲۵ تا پانصد و دوازده
تا صفحه ۱۲۷ پانصد و هفده از کتاب مزبور چنین گوید و الا ان اینچهار علامت را که علامت جماعت کلیسای صادقیه میباشد
مطابقه و مقابله کنیم از روی حقیقت و حقیقت بدوین طرف و جانبی ناری نامذاهبی که در میان امت مسیح پیدا و یافت میشوند
در نزد اهل هر مذهب پیدا شوند این چهار علامت اهل المذهب اهل و جماعت خدای حق و سنون و بنیان صداقتند
و بس و خواش میکنیم از جمیع ملتها بشک مذهب کائنات و اندازند و خاطر ایشان از ما گرفته نشود زیرا که مقصود و منظور
ما ابراد عیب و خجالت دادن ایشان نیست بلکه منظور و مقصود ظهور حق و جلال خداست و نجات دادن جانهای
خود ماست که عزیزترین اشیاء است در نزد ما اولی که حال ملاحظه کنیم مذهب بنطورها را که برادرهای ما هستند
اینچهار علامت که علامت مذهب صحیحند اینها دارند بانه پر از محبت انکارش از جمله ممنوعاتست که مذهب بنطورها
نه اتصال بخوارتین دارد و نه مشارکت با مفسدین که از علامت مقبولیت است و اما اتصال بخوارتین ندارد زیرا که بنطور
که امام و پیشوای این مذهبست چهارصد سال بعد از مسیح و حوارتین برخواستند و این مذهب را اختراع کردند و در بین
نفر خلیفه و مطرا پولیت و باطریک باوکلای حضرت پاپ مار قیلسطینوس در سال ۱۲۳۳ چهارصد و سی و یک مسیحی
خود بنطور و تعلیم او را تکفیر نموده شخص او را تعلیم او را خارجی دانستند و او را از منصب خود معزول و مرتدش کردند
پس چهارصد سال قبل از آمدن بنطور کلیسای مسیح بود و بنطور در روی زمین نبود پس بنطورها کائنات نیست ندارند
یعنی مشارکت مفسدین و عمومیت بجز در میان سورت در هیچ جا و در میان هیچ ملت بکفر بنطوری پیدا نمیشود
و حال آنکه بکثر از پانصد ملیون نفوس در دنیا داریم نمای بنطورها پنجاه هزار و پانصد هزار نفوس اند و چون آیند و
علامت عمده در میان این مذهب پیدا نمیشود لهذا اهل این مذهب از اهل ضلالت و کفر و غارتی هستند بنابر فرمایش خود
که فرمود و اگر کلیسای قبول نکند در نزد تو مثل خارجی با باج که بر باشد یعنی این باب ۱۲۷ (و اما مذهب زامنه و یعقوبیه
اتصال و کائنات ندارند و اما اتصال بخوارتین زیرا که چون او تکی و دیوسوفیوس که امام و پیشوای ملت هستند چهارصد سال
بعد از حوارتین برخواستند و تا سب مذهب نمودند بدعت و ضلالت آوردند و بحکم ششصد و سی و خلیفه و مطرا پولیت
و باطریک باوکلای مار لئون اول پاپ روم در سنه ۱۲۷۳ (فدیکوی) در سال ۱۲۷۳ چهارصد و پنجاه و یک مسیحی
کافر شدند و از ملت خارج گشتند پس چهارصد و بیست سال پیش از ایشان کلیسای مسیح بود او تکی و دیوسوفیوس ایشان
در روی زمین نبود پس مذهب زامنه و یعقوبیه کائنات نیست نیز ندارند مذهب زامنه در میان این مذهب پیدا میشود و بس
و ملت بسیار کوچکی هستند و مذهب یعقوبیه در میان سرایینها پیدا میشود که از جمیع ملتهای دنیا کوچکتر و کمترند
و قیلتها که از شاگردهای دیوسوفیوسند ایشان نیز در مصر و در حبشند در جاهای دیگر از دنیا پیدا نمیشوند و
اما مذهب خود و منابها که الان کیریک گفته میشوند اتصال و کائنات ندارند و اما اتصال بخوارتین زیرا که پیوس
که خود و منابها را از جماعت رومیها سوا کرد و نفری در میان ایشان انداخت و شوق عصا نمود هشتصد سال بعد از
مسیح و حوارتین برخواستند و این پیشوای پیوس مرد خواجمر بود در خانه سلطان عصر خود من غیر حق ما را غنا پیوس
باطریک اسلامبول را اخراج نمود و کریه و اضط نمود و بحکم سبصد و هشتاد و سه خلیفه و مطرا پولیت و باطریک
باوکلای مار قیلسطینوس اول پاپ روم در سنه ۱۲۷۳ (فدیکوی) در سال ۱۲۷۳ چهارصد و شصت و سه تکفیر شدند
و از منصب خود معزول گشتند و خارجی خوانده شد پس هشتصد سال پیش از او کلیسای مسیح بود و اسم پیوس در دنیا

زمین نبود پس مذهب یثیوس ندارد نه اتحاد کلیسا و نه تفادس و نه اتصال بشا کردهای مسیح و نه کاتلیکت
 اما اتحاد کلیسا ندارد زیرا که در میان خور و مناینها به تنهایی سه و با چهار یا پتر برك پیدا میشود و این چهار
 نفر حکومت بر همه بکنند و بکفر رئیس مطاع در میان ایشان پیدا نمیشود که مرجع کل باشد در دین و مذهب
 و همچنین اتحاد کلیسا نیز در میان ایشان یافت نمیشود زیرا که همه آنها بیک یثیوس لها از رویها سوا کرد از
 خور و مناینها سوا هستند و کلیسای خور و مناینها هیچ حکمی و ریاستی بر ایشان ندارد مثلاً بولغار بها و خور و منایها و
 مول دعا و بها و روس بها و غیرهم که از خور و مناینها منشعب گردیده اند و هر کدام از این ملتها بک کلیسای علیحدّه
 کشته و از همه بک جدا شدند اعتقاد علیحدّه ناسب نمودند بر ضد همه بک و بک رئیس بر خود و از خود ندارند پس واضح
 و آشکار کردید که مذهب یثیوس خواجۀ اتحاد ندارد بلکه پراختلاف است تفادس هم ندارد زیرا که مذهبی که رئیس و
 مؤسس او بکرم ظالمی باشد و بقوه جبریه یا پتر برك ذبحی و اخراج نموده باشد و کرسی او از اجرت ضبط کرده باشد
 را غرض حقانیت و تقدس از او نخواهد آمد اتصال بشا کردهای مسیح نیز ندارد زیرا که هشتصد سال بعد از لامذه
 مسیح ظهور کرده است و کاتلیکت نیز ندارد زیرا که هر کدام از ملل مذکوره کلیسای علیحدّه دارند چهار مرتبه و امامت
 پر و تستانها دارای هیچکدام از این چهار علامت نیستند که آن کلیسای راست مسیح اندازند و اتحاد نیز ندارند تفادس هم
 ندارند اتصال بشا کردهای مسیح هم ندارند دارای کاتلیکت هم نمیشناسند اتحاد ندارند زیرا که هیچ رئیس قبول نمیکند و
 هیچ تربیت دهنده ندارند از برای تعلیم شرع مسیح و نه از برای چنانچه مرعای مسیح بلکه هر یکی از اینها موافق عقل
 خود و موافق ایمان خود حرکت مینمایند از بجهت چند هزار مذهب در میان ایشان بدیده است دارای تقدس نیز
 نمیشناسند یعنی عمل بشرع مسیح نمیکند زیرا که لوطر که پدید آورنده مذهب پروتستانهاست رئیس و پیشوای این مذهب
 بکرم کا هنی و دنان یعنی تارک دنیا و صاحب نذر بود که زن نبرد و هیچ حکومتی در کلیسای خدا نداشت از راه خود در
 و بضد کلیسا ایستاد و نذر خود را شکست و یکی از آنها که تارک دنیا بود از راه در کرده و او را از برای خود نروچ نمود و
 خال انکار از ضعف هم نذر داشت که شوهر نکند و در توریه گفته شده است هنگامیکه نذری بخداوند خدایت مینمائی در
 ادا نمودنش ناخبر ممان از آنکه خداوند خدایت البسه انرا از تو مظلّم خواهد نمود و باعث گناه تو خواهد شد و تو نیز مشغله
 باب ۲۳ بیت و سیم ۱۲۱ بیت و یکم مار لئون و ده پاپ دیگر از پاپهای روم تکفیرش کرده و از ملت اخراجش نمودند
 در شهادت هزار و پانصد و بیست و یک سال از آن ستمدوس غامه دوم خود او و تعلیم او را تکفیر و اخراج نمودند و
 کسیکه نذر و مسکن خود را بشکند و نذر عدم نروچ و نذر کوش دادن و بضد کلیسای خدا بایستد و کلیسای خدا را کوش
 نکند و بغیر اینها بشا خود مسیح بکرم کی و خارج از دینست و تقدس بسیار دور است از چنین شخص اتصال بخوار تبین هم
 ندارد زیرا که نازده قرن بعد از حواریین بیرون آمده است و هزار و پانصد سال پیش از لوطر کلیسا بود و کلیسای مسیح
 بود اسم لوطر در دین زمین نبود اگر بکفر زندگی بکسال بعد از پدید آمدن او شود در شرع و لدحلال خواهد نمیشود پس
 چگونه قبول میشود مانند مذهب متصل مذهبی که هزار و پانصد سال بعد از مسیح و حواریین ظهور و بروز کرده باشد
 در شرع و دیوان هر کسی فیالک گفته در دست دارد ملک بخوالت شخص با خواهد بود کاتلیکت هم ندارد زیرا که هر پرت
 هر کدام مذهب علیحدّه و جدا دارند از ظاهر دیگر از برای یک مملکت و با از برای یک ملت بعد صاحب کتاب گفته است
 سزاوار است در اینجا که کلمات ما را خیریم در حق آنکه زمان خود نقل کرده است در اینجا نقل نمائیم بعد کلمات افریم را
 بضد لوطر نقل کرده است مؤلف جعفر گوید نقل کلمات و زاد را بنموضع لازم ندانیم بعد در صفحه ۱۷۵ پانصد و هفتاد
 صاحب کتاب گفته است هیچکدام از ارباب این مذهب علامت کلیسای راست مسیح ندارند و هیچکدام از این مذاهب مذکور

کتاب انیس الاعلام فی حق الانبیاء

۱۸

از حواریون نرسیده بلکه همه اینها بعد از فریضای زیاده بعد از شاکرهای مسیح بدینا آمده اند و بعضی کلبسای خدا برخواستند
و کلبسای خدا ایشانرا بمقتضای تکفیر نموده و اخراج از ملک فرموده از پیچیده از برای ما لازمست که در پیش و مر و س ایند مبر
مانند باج که در خارج محسوب نمایم آنست که از سورت یعنی زبان کلماتی ترجمه شد پس از کلمات مرفوعه چنین مستفاد معلوم
میشود که اطلاق امثال این الفاظ بر خصم جایز باشد در نزد کائنات و پروتسنت مگر اینکه کوبند این الفاظ بمقتضای تشریح
ازین پیشوا بان و در ثبوت و معلمان در حق هد بکر صا در کرده است و اینخبر انشاء الله تعالی لفظی را ذکر نخواهم کرد دعا
در حق علمای مسیح که موازن باشد با الفاظ این پیشوا بان در حق هد بکر لیکن هرگاه سهواً لفظی از قلم صادر کرد که مناسب
شان کشتها نباشد فی زعمم مستدعی نخواهشتمند که عفو و اغماض نموده و مرا از دعای خیر چا و مبتدا فراموش نکنند
زیرا که از روی غرض نفسانی بر خیر این کتاب مبارک افدام ننمود بلکه اینخبر خود را در حضور خدای عادل مقدس جل جلاله
مدیون میدانم که حق را بطوریکه از برای این بنده شرمند منکشف کرده از برای دیگران نیز ظاهر و روشن نماید بلکه
انشاء الله سبب هدايت بنای جنس اینخبر شود علاوه بر این مفسر در این باب ۴۴ از باب ۴۵ پنجم از انجیل خود از قول جناب مسیح
علیه السلام چنین نقل نموده است ۴۴ اقامن بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت
بطلبید و انا اینکه از شما نفرست کنده احسان کنید و هر کس که بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید ۴۵ تا پدر
خود را که در آسمانست پسران شویید زیرا که افتاب خود را بر بدان و شبکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباران
۴۶ زیرا هرگاه محبت کنید انا نیز که بشما محبت میسازد چنانچه در این باب ۴۷ از انجیل چنین نمیکند ۴۷ و هرگاه برادر خود را
فقط سلام گوید چه فضیلت دارد انا باج کبریا چنین نمیکند ۴۸ پس شما کمال باشد چنانکه پدر شما که در آسمانست
آنست که فعلیها را اینخبر خیریم باید علمای مسیح را بداند از دعای خیر فراموش نکند و الا انما جناب مسیح خواهند بود بجهنم انا
مذکوره و چون کائناتها مذاهب مشهوره مسیحین را بنا بر زعم خود باطل کردند و در حق تعالی هم باطلند اکنون بر ما لازمست
بنظر انصاف بعضی قواعد مذاهب ایشان نظر کنیم و یک از اعمده آنرا ازهای کائنات که انرا قوتی بر مقدس بگویند ایشان
نمایم و نومانی را قیاس بر این نماز که فعل همه قواعد و ازهای ایشان موجب تطویل کلام و تکرار خواطر ناظر است و
صورت ان نحو اجمال اینست که نانی در کلبسای درست میکنند و دعا میخوانند و اعتقاد ایشان اینست که این نان مسخّل مسیح
میشود در صفحه ۴۷ و هفتم از کتاب الصلوة سابق الذکر در بیان این عقیده چنین گوید در نان مقدس رب ما یسوع مسیح
خود تر است و انسان یعنی بلا هو و ناسوت و یک افنوم از انا نمیکند است یعنی بعد از تقدیس نان مسخّل میشود به
مسیح کامل بلا هو و ناسوت و یک افنوم از انا نمیکند که او یعنی مسیح فرزند خدای حق است که از ابد باید زنده بود و از
آسمان نازل شد و عجم کرد بد و انسان شد و در میان ماها منزل گرفت و همان رب ما مسیح است که از مریم بتول متولد
شد الخ بعد در صفحه ۴۸ یکصد و شصت و سه گوید مقرر اینرا از کبیت بجز حضرت مسیح اینرا ازها از آسمان آمده اند
زیرا که جمیع مصالح از آسمانند بد رستی این مرحله یک عجب بزرگ الهی است که خدا من را از آسمان از برای جماعت بفرستد
اسرائیل فرستاد و جماعت کار تمیز کردند و میفرمودند لعل تو بگوئی این نان تقدیس همان نان خاد پست بل بل از
خواندن کلمات مقدس همان نان خاد پست ولی بعد از تقدیس مسخّل بجهنم مسیح میشود اینست که از مضبوط نمایم
که چطور راست میباشد که نان مسخّل ببدن مسیح شود بسبب تقدیس که تقدیس بجهنم کلماتی و بجهنم حکمی میشود بکلمات
مسیح زیرا که چیزهای دیگر که گفته میشود از قبیل شکر الهی و نماز از قبل جماعت و سلاطین و مردمان دیگر و حتی چون
بر از مقدس کامل میرسد انوقت دیگر گاه من نادهن خود حرف نمیزنم بجز اینکه کلمات مسیح را استعمال نمایند پس کلمات
مسیح را از تقدیس میسازد که کلمات مسیح یعنی ان کلمات که بسبب انها جمیع اشیاء موجود شدند صفحه ۴۹ یکصد و

شصت و چهار فرمود خدا بپس مسیح آسمان موجود شد و فرمود زمین موجود شد و فرمود دریاها موجود شد و فرمود
 جمیع اشیا موجود شدند پس حی بیستی که کلمات مسیح چه قدر صاحب مرتبه و قدرند پس کلمات مسیح در صورتیکه
 چنین اثری داشته باشند که معدوم را موجود کنند پس در بنیاد بل جسم موجود بجم دیگر بطریقی اولی مؤثر خواهند شد
 آسمان نبود دریا نبود زمین نبود و مسیح فرمود اینها موجود شدند (نمود با الله من هذا الکثر ثبات) حال جواب نوزادی
 کویم این نان قبل از تقدیس جسد مسیح نبود و بعد از تقدیس جسد مسیح میشود بی شبهه خود مسیح فرمود شد از کتاب
 مارا امیر و سبوس که در بیان راز نوشته است نقل شد بعد در صفحه ۵۴ آن یکصد و شصت و پنج در زبانت دوم کوید
 کلمه گوشت شد در میان ما ساکن کردید پوختا باب آ اول ایه ۴ چها و دم فرزند خدای حی گوشت شد اما کول
 باشد از برای ماها بجهت اینکه او را بخوریم و باورنده بمانیم ایندل مارا اینقدر را وسعت فریده بود اگر جمیع دنیا را در او
 میگذاشتند بر نمیداشت و هیچ چیزی پیدا نکرد خدا صفر ۵۴ آن یکصد و شصت و شش که بتواند ایندل مارا اسیر کند جز اینکه
 بخودش داخل شکم ما بشود و شاکر میکنم ای رب من و خدای من نوراً میگویم بجهت این که مراست چون کتب مقدس را ملا حظ
 میکنم کلمات نواز آفتاب در نصف النهار روشن ترند بوضوح تمام بهر مانی که نان تقدیس جسد و خون توانست در زندگان
 خود فرمودی منم نان چوئه (من نان مرده و خشک) که از آسمان آمدن آن نانیکه من میدهم اینجند منسکب از اینجهت زندگانی
 دنیا داده ام جسد تو بد رستی خورد نیست و خون تو بد رستی آشامید نیست یعنی جفقه نر چنانچه از دهنت کام مرتکب قول
 خود را کامل کردی نان را برداشتی و دعای برکت بر او خواندی و فرمودی اینست جسد من که از قبل شما داده میشود
 و کاسه شراب را برداشتی و فرمودی اینست خون من که از قبل شما رنج میبود این شرابانی است که خودت کردی و اینک را
 بکاهنان سپردی و فرمودی اینکار را بکنید از برای تذکره من ببینم روح القدس چه میکند در دهن پولس بجهت آن
 شرابانی که کاهنان را تقدیس مینماید آگاه باش که از ابتدای ظهور مسیحیت آن کاسه شکر که او را تقدیس مینماید شرب
 خون مسیح نیست و آن نانیکه او را باره میکنم شرب جسد مسیح نیست یعنی هست پس اینکه از نان خدا بخورد و از کاسه
 او میناشامد که لیاقت بر حمله زانداشته باشد مدیون خون و جسد مسیح است و شخص که کار بخورد و می آشامد از برای خود
 و فرقی نمیکند از ما بین جسد مسیح و نان عادی و اینک نوزده قرنست جمیع قواعد قدیمه و تمامی معلمان متفق الکلمه ان عظیم
 نوراً و اعظم مینمایند تمامی مؤمنین که در چهار گوشه زمین هستند همیشه از نور زمین زده نان تقدیس را بجهت مینمایند صفر
 ۱۷ آن یکصد و هفتاد و نوزده مسیح پسر خدای حی قتی باب ۴ شانزدهم ایه ۴۱ آن شهادت شمعون پطرس که انرا اذا
 نمود در حق مسیح در حضور جمیع حواریین و گفت توئی مسیح پسر خدای حی همیشه در جمیع قرنهاینا امر و جمیع فرزندان
 ان عیثا که بر فیر مار پطرس بنا شده است همیشه شهادت داده و میدهند حی خون خودشانرا نیز میریزند در راه این
 یک کلمه که عیسی پسر خدای حی است بعد صاحب کتاب کوید بلی ای عیسی عزیز توئی مسیح پسر خدای حی بنواظرها میکنم
 و از برای تو شجده مینمایم و بد رستی مینام نوراً در میان نان تقدیس مسیح پسر خدای حی ای رب من و خدای من چون خواهی
 منکم شوی یابنی اسرائیل در میان بر طور سینا نزول نمودی بگذره از جلال خود با ایشان نمودی رعب بر ایشان غالب شد
 و نتوانستند بنزد یک شوند و صدای نوراً بشنوند و از بنی انسان نیست کسیکه نوراً ببیند و زنده بماند از اینجهت نور
 الوهیت خود را پوشانیدی بان جسدیکه از ما گرفت و آمدی صفر ۱۷ آن یکصد و هفتاد و یک باین دنیا ی دنی درخت
 یک نوکترنا ای که هیچکس از نو ترسد کنه کاران و باج کبران نیز بنزد یک شوند و بجهت های صغیر خودشانرا بسغل نوسینا
 از نور یک و بوسه بگیرند با بسوع البتہ اگر از برای ما ظاهر میشدی بان نوراً بتنی که در آسمان داشتی هیچ زنده نمیشد
 با نور و برود و اگر جسد صرف بودی ب الوهیت مانند سایر ادیان هیچکس نمیشد نوراً بخورد از اینجهت هم الوهیت

از کتاب انیس الاعلا

۲۰

هم ادبیت خود را پنهان کردی ز صورت پلک لعله نان نابو اند هم نوز بخورند بد رستی در حضور دیوان بی اسرار آید
 بوضوح تمام کهنی اینست جسد من این انجیل در جمیع از من و السند شهادت میدهد در حق نان تقدیس که بد رستی بدن
 نواست آری ماها ایمان می آوریم با و یعنی بنان تقدیس بنامی قلب که بدن تست خلی رضا هستیم که ما را با نود در خصوص این
 عقیده کنه کار بدانند آری ما ذامیکه یک نفس در من باقی مانده است همیشه میگویم نوز مسیح پسر خدای حق و در فیر اشخو الهای
 من نیز شهادت میدهد که نوز مسیح پسر خدای حق در میان نان تقدیس چونکه امیدوارم بنان بدن نو که امر وز در زندگانی
 خود او را بخورم و همان بدن نو که او را خورده ام در روز قیامت مرا از میان مرده ها زنده خواهد کرد انشی ملخصا از صفحه ۱۷
 یکصد و هفتاد و دو و نقل شد بعد در صفحه ۱۷۲ یکصد و هفتاد و سه گوید در اینجا نوز خودت در میان ما منزل کرده ابرت و
 خدای قادر چه قدر عزیزند این کتابی ما که در میان اینها نشسته و چه قدر وفادار شد ایندیج های ما که در آنها منزل کرده به
 دوستی انوقی که در حضور ان نان مقدس را بنده ام نوز اسبیده میکنم حقیقه ای سلطان السلاطین با نوز متکلم میشوم و نوز ادد
 میان نان می بینم اینجا می من زبانه بر این دیگر چه میخواهم در دوی زمین نوزی زبنت آسمان و نوزی که آسمان از بخت داده و سبب
 خوشحالی آسمان نوزی اینک کلیسای ما را فرمود و سر کرده از برای ما بحضور مبارک خود در کلیسا و در میان نان نوز هم ملائکه بود
 و قسمت ما شده نوز بخورم اگر ممکن بود نسبت بکل بنا کان مذله اعلی کثرو بیان نیز جسد میردند یعنی نوع انسان از جهه نان
 تقدیس چنانچه در نهانها یعنی نفاس و کتب شریعت گفته شده است خوشحال آنا نیکه هر روز بخانه نوزی ایندنا ابد نوز
 شکر میبندد و دیگر لازم نیست که با آسمان بروم خود آسمان یک کلیسا نزول کرده است و درهای خانه نوز همیشه باز است خوش
 حالی تمام در دنیا همین است که هر روز آمده نوز اعبادت کنم انشی ملخصا بعد در صفحه ۱۷۵ یکصد و هفتاد و پنج گوید
 با رجب عهد شده است و چه میدهد با آنها نیکه قبول کنند و مسیح را بلا هوت و ناسوت بخورند آنها نیکه قبول کرده اند که
 و حق و عز و بایشان داده شده است که پسران خدا باشند و خوشحال آن دیگر سلطان نوز چون قبول میکنی خدای خود را در
 خود انوقت که او را بخوری با خون خود صفحه ۱۷۶ یکصد و هفتاد و شش فرمان از برای نوز میگوید که پسر خدا شد در
 میان جمیع موجودات پلک اتحاد و اختلاف و امتزاج پیدا نمیشود که مانند نان تقدیس باشد سبب امتزاج و اتحاد ما با مسیح
 جسدش با جسد ما بسبب خوردن نان تقدیس مقدس میشود و خوش در میان دیکهای ما جوش میخورد روح او در ما منزل میکند
 و همه و قسمتی از الوهیت خود بماند دهد مؤلف جعفر گوید این کلمات صریحند در اینکه هر کس نان تقدیس را خورد
 حقیقه عینی و خدا میشود فعلیه ان ثلثت چه معنی دار و چون انگویم تمام کسانیکه نان تقدیس را خوردند خدا هستند چنانچه
 نیز در اقامت جا هلیت خلی از بن نان تقدیس را خورده ام پس این حقیر نیز باید پلک خدای از خدا بان مسیحیتن باشم پس من که
 خدای ایشانم بنا بر زم خودشان میگویم ای بندگان من کافر شده اید دین و مذهب شما باطل است شما مشرک و بت پرست
 هستید و اگر طریقی نجات میخواهید باید دین اسلام را قبول کنید الا اینکه چون خلی شریک دارم در خدای خود شرکاء نمی
 کنانند حق ظاهر شود در میان الهه نزاع واقع شده است در تعین حق جنک جنک خدا با انست و خالی از نما شایست پناه
 ببرم بخدا از کوری دل اللهم لك الحمد علی ما هدیتنی بحلال بروم بر سر سخن پس در چنین وقت کامل میشود انکلام بزرگ که
 خدای پدر در ابتدای خلقت دنیا فرمود که انما نرا بصورت خود موافق مشاهده خود بیا زم نگوین باب اول ایه ۴
 مؤلف گوید مقصود اینک چون نان تقدیس را خوردند اکلیب خدا شدند و ان سخن که فرموده بود که انما نرا بصورت
 خود موافق مشاهده خود بیا زم کامل شد بعد گوید آنا نیکه قبول کردند اجر بایشان داده شد که پسران خدا شدند همیشه
 مجد و نما تم انصورت خدا را در خود مان با اینکه نان تقدیس خلی بخوریم و ان فرمان او نوشتند بشود در دل و پیشانی ما و هرگز
 نکاریم خون او که مخلوط بخون ما است مبدل باب بشود یعنی مکرر باید نان تقدیس را خورد که او الوهیت معزول نشود

انتهای مختصا بعد در صفحه ۱۷۶ بکصد و هفتاد و هشت چنین گوید منم نان جوئه بوختا باب و ششم به ۴۴ از روزیکه
ادم گنه کار شد و از مقام قرب الهی با فط شده اینک خدا هین او را از فردوس بیرون کرد بلکه ملک ادم در قراول گذاشت
و اتمک شمشیر آتشین در دست داشت که دیگر حضرت ادم نتواند دوباره بسوی فردوس برگردد و از اندرخت جوئه
بجورد که تا ابد زنده بماند چنانچه در توبه تکریم گوید باب ۴۴ ستم به ۴۴ اما الا ننه اینست که عینی قدغن را شکست
و بس بلکه عجب مایه فرسند و مازات تکلیف مینماید بلکه مجبور مینماید که داخل خانه او بشویم و نان او را بجوریم و جوئه ابد
پیدا کنیم از برای اینچنین نان ان نان گذاشت خدای ما بسج خودش است که در روزان مفقود است نه اینکه این نان
تقدیس شباهت و باند کره باشد و نه اینکه نان خشکیده و مرده باشد بلکه نان زنده و پرازندگانیست زیرا که بعد از تقدیس
نان نیست بلکه خود مسیح است که از آسمان نازل شد و زندگانی دنیا از اوست بلکه بدن مسیحست آن بدنیکه بدار کشیده شد و
برای نجات کل دنیا منم نان جوئه مؤلف گوید ازین تقریرات چنین معلوم میشود که در نزد مسیحیت صفات خدا نیز تغییر
یابند زیرا که اول رحمن و رحیم نبود از پنجه رضا نشد که حضرت ادم از صوه جوئه بجورد و همیشه زنده بماند بعد رحمن و رحیم
شد و خودش آمد بدینا و حتم شد که مردم او را بجورند و زنده بمانند بعد صاحب کتاب گوید اری بدرستی آن نان حیانت
مسیح از برای سفر اخوت ما و در ایندینا و و زبایدن زندگانیست در وقت مردن ۴۴ نخ زندگانیست در میان اسخو انهای ما
آینی اسرا ثل چهل سال در دنیا بان بودند صفحه ۱۷۸ بکصد و هفتاد و هشت من را بجوردند که هر امداد از آسمان از برای ایشان
میارید و از آن سنک اب غی شامیدند و آن سنکر را با خود میبردند و آن سنک شبیه خدایا بسج بود الا ننه ما ماننا با
مسیح در این دنیای خراب بجوریم از آن نان زنده که از آسمان آمده است و از پهلوی خدای ما مسیح مایه شامیم و چنین زنده بمانیم
بنی ادم با کل عمر خود را نگاه میدارد و بسبب کل بزرگ میشود همچنین روح نیز بسبب نان تقدیس از زندگانی روحانتر انگا
میدارد پیش هر دو بمان تقدیس از خوراک را بجورد و او مسجیل میشود بخون و گوشت خود مان با و زنده بمانیم قربانی تقدیس
آن جسد مسیح است بدرستی خوردن نیست اینجند فرق ما بین نان تقدیس و نانهای دیگر اینست آنچه را که ما اکل مینماییم میداند
بگوشت و خون ما میشود اما نان تقدیس ما را مسجیل و مبدل بجود مینماید و ما را مانند خود میکند خدایا مسیح گفته است
من زنده هستم از پنجه پد را اما اینکه مرا بجورد بسبب من زنده بماند یعنی زندگانی خدا در پیر خداست و اینکه نان تقدیس را
بجورد زندگانی پدر و پسر را و است و بسبب و زنده بماند از پنجه مار پولس گفت من بجورد زنده نیستم بلکه زندگانی من با
مسیح است بعد در صفحه ۱۷۹ بکصد و هفتاد و نه گوید خوشا بحال آنجا نیکه نوقعت و با شایع اجماعا مسیح در زندگانی خوشا
بحال اینکه يك نان تقدیس خوبی قبل از موت بجورد سرش را بر زانو میگذارد و در بغل مسیح جان میدهد بعد در
صفحه ۱۸۰ بکصد و هشتاد و نه چنین مینویسد انوقت که یوسف برادرهای خود را دید که در حضور او ایستاده اند هر چند که
از راه حسد خواسته بودند که او را بکشند و مانند اسیر او را فروخته بودند و او هر این بدیها را فراموش کرد خون مبدل
باب نمیشود انوقت که با ایشان رو برو شد صورت یعقوب پدر را در ایشان دید خوشش برایشان جوشید و گریه کرد و گریه
نمود جز خوبی هیچ نتوانست در حق آنها نماید و هکذا اینکه نان تقدیس را خورده است روز قیامت خدا را و نگاه میکند
صورت پسر خود را و او می بیند و خون فرزند بکانه خود را در رگهای او مشاهده مینماید خواهد فرمود اینست فرزند
پسر عزیز من با و خوشنودم داخل شو بخوش بخجی و خوشوقتی صاحب و اکل نان تقدیس را بسای حساب غی و رند و در قفس
حساب نگاه نمیدارند بلکه از موت بزندگانی میروند و اگر بدن خورنده نان تقدیس در این دنیا بماند بصفا نان تقدیس و زنده
بماند و با جلال او را بر میوزند داخل خواب ای اکل این نان مؤمن مسیح امید خود را با خود برده و هیچکس نمیتواند او را
از دست تو بگیرد نان تقدیس تخم زندگانیست از برای روز قیامت بعد در صفحه ۱۸۱ بکصد و هشتاد و یک چنین گوید

هدایات پنجم در مقدس

۲۳

مینود بعد و رکات قدری کمر بود اگر چه بالبداهت و الضروره اینهم باطلست و جمعی قهر آنکه حضور مسیح
بلا هویت در امکان متعدد در آن واحد ممکنست در زعم متابعان لیکن باعتبارنا سوت حضور جسم واحد در آن
واحد در امکان متعدد امکان ندارد زیرا که مسیح علیهم السلام باعتبارنا سوت مثل ما و سایر اجسام بود حتی که سینه میشد
و میخورد و میاشامید و میخوابید و از یهود میترسید و از ایشان فرار میکرد و فریب و لا غرر برض و هیچ میگردید و هلم جزا
پس چگونه تعدد او امکان دارد باین اعتبار که در امکان غیر محصوره در آن واحد جیفی حاضر شود و الهی کل الهی
که قبل از عروج با سنان یار اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلا از امکان غیر متناهی و کذا بعد از عروج پس چگونه
پیدا میشود در امکان غیر محصوره بعد از فزون و بعد از اختراع این اعتقاد فاسد باعتبارنا سوت کور و انفعال باطلست
و جمعی میگویند آنکه هرگاه فرض که چند ملین از کهنه و قشپین در عالم در آن واحد نقد پس نمایند و نان فطیره هر کدام
از آنها مستحیل شود بمسحی که از مزیم متولد شد خالی ازین نیست که مسیح های حادث عین همدگرند و با غیر دوم باطل است
بنابر زعم خودشان و اول هم باطلست در واقع و نفس الامر زیرا که مواد ایشان مختلف و غیر همدگرند بالبداهت و جمعی میگویند
آنکه زمانیکه مستحیل شود نان بمسحی کامل در دست قشپین و کاهن پس هرگاه این قشپین نگاهن این نان را بشکنند بکسرت کثیره و از
صغره خالی ازین نیست مسیح نیز قطعه قطعه و پاره پاره میشود بعد از پاره های نان و اجزاء آن و با اینکه هر یکی از پاره ها و اجزاء
نان مکسور بمسحی کامل علیحدّه خواهد بود پس بنا بر اول خوردن آن پاره های نان مسیحی کامل را نخورده است بلکه جزء صغری
از اجزاء آنجا را خورده است و بنا بر ثانی همه اینها بمسحیها از یکجا آمده و از یکجا پیدا شدند زیرا که در نان فطیره نبود مگر مسیح
واحد و چگونه در این اجزاء کوچک که بزرگش بقدر نخود و کوچکش بقدر عدس است مثلا مسیح کامل بلا هویت و نا سوت جا
میکرد و ایضا لازم میاید که مسیحها عددشان بچند کرد و برسد و هه آنها خدا خواهند بود زیرا که عین همدگرند بنا بر
اعتقاد خودشان پس ثلث چه معنی دارد و چرا آنکو ثیم آنها بشمار این نان را خوردند هر کدام یک خدای کامل در شکم دارند
پس هر کسبکه این نان را خورد لا بد با بد خدا باشد چنانچه خودشان نیز همینطورا اعتقاد مینمایند بلکه بنا هست که بکفرند
مدت عمر هزار بار بل از بد ازین نان میخورد پس خالی ازین نیست که اینها بان در شکم او مینمایند از او خارج میشوند و در شکم
ثانی قاز و ذات و مدفوعات انسانی با بد کامل احرام را زایل میکنند و مدفوعات را با بد سجد نمود بخصوص مدفوعات قشپین
که لا بد با بد روزی بکمرش از نان تقدیس بخورد نفوذ بالله من الضلالتة والجحالة والحقارة شیطان انسان را چنانچه از
کراه نموده و مستخر خود ساخته بدی است مذهبی که دارای این قلیح باشد در اعلی درجه فاجب و رکات و نجاست و فحشا
و فحش فوق تصور انسانیت ولیکن معتقد ایشان اینست مسیح که در نان تقدیس خورده میشود تحلیل نمیرد و فعلیهذا خورده
نان تقدیس با بد هزار خدا و مسیح بل زید در شکم داشته باشد پس این شکم نیست بلکه میدان مشق طهارت علاوه اکل
نان تقدیس با بد عبادت از وساطت شود زیرا که خداست و خدا بنا بر عبادت کند و با بد کارهای خدائی از او ظاهر و صادر
بشود و حال آنکه بعد از اکل نان تقدیس مانند قبل از اکل کارهای شیطانی از او ظاهر و صادر میکرد و حال آنکه مسیحی غایب
استفسار مینمایم و اگر با جان خود دشمنی نداری راست بگو آیا میشود گفت این امور از جانب خداست و مقر را بنابر خدا
چنانچه صاحب کتاب مدعی گردید معلومست شخص غافل با مثال اینکلمات نفوه نمینماید و جمعی پنجم آنکه هرگاه عشاء
ربانی که باندک زمانی قبل از صلب مسیح بود اگر نفس زنجیر باشد که در وقت صلب مسیح حاصل شده لازم میباشد که کافی باشد از
برای نجات عالم و ثانیاً محتاج الیه نبود که مسیح از دست یهود مصلوب شود زیرا که بغال نمایند بنا بر معتقدنا بعینش مگر اینکه
مردم را نجات دهد با اینکه بکد فعه مصلوب شود و بنا مد که دائما ماله شود و عبارات اغریاب و تمام از رساله پولس عبرانی
صریحست در مدعای ما و جمعی ششم هرگاه مسیح باشد ادعای مسیحین لازم میباشد که متابعان مسیح از کاهن و قشپین اجتناب

از کتاب انیس و الاغلام

۲۱۴

و اشقی از جاعت هود باشند که مسحر اکشند علی قولهم زیرا که جاعت هود پکرنه مسحر اکشند و دست از او بر داشتند
 دیگر کوشش را بخوردند و خوشتر اینها شامیدند و اینجا عت روزی چند مرتبه اینجا را میکشند و کوشش را میخورند و خوشتر
 میباشند در امکانه غیر محصوره و بخوردن و خوردن را شکر میکنند که کاپس ایشان فردوس و آسمان میشود بجهت نان تهنیت
 و حال آنکه کاپس ایشان بنا بر قول خودشان مدیح و مسلح میباشند چرا آنکه پکرنه مسحر اکشند کافر و ملعونست و اما آنکه
 روزی چند مرتبه در امکانه غیر محصوره اینجا را میکشند و کوشش را میخورند و خوشتر اینها شامید کافر و ملعون و مطرود
 نباشد صاف در این صورت معلوم است که ثانی معلومتر از اول خواهد بود پناه میبرم بخدا از آنکه کوشش خدای بخورد
 بخورد و خوشتر اینها شامید حقیقتاً نه بخوردن و خوردن را شکر میکنند که کاپس ایشان فردوس و آسمان میشود بجهت نان تهنیت
 نباید که آنکه از دست ایشان بخورد یا بد خدا یا ما را بخورد بد از دست بن ظالمین خدا خور اللهم یا عدیننا و بینهم کما بعد
 بین المشرق و المغرب پس معلوم شد که دوستی اینها با جانا بمسح دوستی خراسان و حیدر میفرستد در باب ۲۳ بیست
 دوم از انجیل لوقا قول مسیح در عشاء ربانی باین نحو واقع گردیده است ۱۹ و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرده با ایشان داد
 گفت اینست جسد من که برای شما داده میشود این را بیاورید من بخا اریدا انشی پس اگر عشاء ربانی نفس و عین ذیچهره بودند که
 صحیح خواهد بود زیرا که تذکره انشی بنفس الشیء محالست پس عقلاً آنکه عقول سلیمه دارند با مثال این حقیقت در او هام
 حکم کنند هرگاه در ذات الله و عقلائیات حکم محال نمایند که قول بشلیب است از ایشان مستبعد خواهد بود جای تعجب هم
 و از جمله افعال ایشان در کاپس تصویر آب زلی و ابن و روح القدس و جوب صلیب است و اینها را بجهت حقیقی عبادی
 سجده میکنند و اما صورت قدسین و قدسین را بجهت تعظیم و تکریم سجده میکنند و این اقل احقر منجبر و مبهورم که اشیاء
 اول از هر چه مستحق سجده حقیقی عبادی گردیده اند زیرا که تعظیم و تکریم و سجده ایشان از برای جوب صلیب خالی
 از این نیست با از جبهه آنکه چو سبکه مثل این خوب بود در جوبیت جسد مسیح علی شلایس کرد و عینی را بالا ی خصلیب
 بلند کردند بنا بر اعتقاد ایشان و با از جبهه آنکه این خوب و واسطه نداشتن عینی شد و با از جبهه آنکه خون عینی
 بران جاری شد پس اگر مقصود اول باشد که نیم لازم میباشد که نوع حمار معبود بزرگ ایشان باشد حتی از صلیب بزرگ
 که جناب عینی علی شلایس را با کرده اش سوار شد و جسد اینجا بجد و مس کرد و این دو حمار محل استراحت عینی بودند
 او باور شلایس بچشم و شکوه و جلال کردند و حمار مشارکت با انسان در جنس فریب و ان جوا ابتست فهو جیم نای خا
 متحرک با لازمه در این اوصاف شریک است یعنی در حق و حرک با لازمه بخلاف خشب که حق و حرک با لازمه ندارد
 و این لازم میباشد که نوع انسان بطریق اولی معبود میباشند زیرا که جسد انسانی با جسد مسیح بکثرت مشتمل
 میباشد و هم با ثبات و ثقیل جویات مانند زمین و مقایست منها زیرا که همه اینها با جسد مسیح من گزیدند بدون شبهه و
 اگر مقصود دوم باشد هودای اصغر و طی که جناب عینی را تسلیم نمود اولی و احوی تعظیم و عبادت زیرا که واسطه اول
 اوست و سبب کبری از برای خدا اوست چنانچه اگر او نبود گرفتن هود جناب عینی را و بدار کشیدن او ممکن نبود و جسد
 او با جسد مسیح ملاقات نمود و در شب گرفتاری جناب مسیح دست عینی علی شلایس را بوسید و شبیه عینی است در انشاء
 و صورت انسان صورت خلاست بنا بر نصیح نوربه و اعتقاد خود مسیحین و این بچاره مملو از روح القدس بود بنا بر
 شهادت انجیل و صاحب معجزات و کرامات و دارای منصب نبوت هم بود معنی دزد هم بود بنا بر شهادت بوختای انجیل
 بسیار جای تعجب و حیرتست که این واسطه اول در نزد ایشان ملعون و دوم مبارک و معظم و مستحق سجده است حقیقتاً
 و اما اگر مقصود سیم باشد یعنی سبلان و جویان خون مسیح بر او ان ناجی که از خار بافته بر سر مسیح گذاشتند باین منصب بزرگ
 فائز شد یعنی خون مسیح بر او جاری شد نمیدانم اینجا را چه باید در انش بسوزند و اما جوب صلیب باید است کرده شود

مکر بیکه گویند این ستر است مانند ستر ثلبث و احر حال خارج از ادراک عفو است مجلا عقاید این فرمودن
از بیت عکبوت و نقل آنها در فصل دوم از باب ششم از همین کتاب خواهد آمد انشاء الله و در مفدمات باب ششم
نیز هم پس معلوم شد که مذکور کلمات و سایرین که معتقد این امور و امثال اینها هستند باشد بطلا نامی باشد و چون
اینها بخت خلی طول کشید بهین قدرها آنگاه و زید هدایت ششم در بیان عادت علمای مسجده عموم و اهلای
پروستنت خصوصاً لایستما کشید فندرو از عادت ایشانست کلمه که از فلم مخالف ایشان بمقتضای بشرت صادق
میشود در حق یکی از ایشان ریا در حق اهل مذهب ایشان که مناسبت منصب و شان ایشان نباشد علی زعم ان کلام
میکند و خود را جلیل مینماید پس بنای شکایت و کلمه گذاری را میبکند از چند چنانچه از برای اینجفیر در مجلس مناظره اتفاق
افتاد مثلاً اینجفیر میگفت فلان قانون از قوانین شما باطل فلان قسب و فلان مفسر شما نفهیده و در خطا و اغشده
کلمه مینمودند و ابد ملتفت نمیشوند با آنچه صادر میشود از فلم ایشان در حق مخالف و اینجفیر متحیر و نمیدانم سبب این
امر چه چیز است یا چنین خیال میکند هر کلمه که از لسان و فلم ایشان صادر شود خواه حسنه باشد و یا قبیحه حسنه و در عمل
خود واقع گردیده و اما زمانیکه مثل ان کلمه از مخالف در حق ایشان و یا مذهب ایشان صادر شود قبیح و در غیر محل واقع
شده است و حال بعضی از اقوال قسب فندرو از در حق قرآن مجید و احادیث حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیه و علیهم و عموم علمای اسلام بخصوص علمای اثنی عشریه لا یشتمل علیه من جملی رحمه الله علیه نقل مینمایم از طریق
الحجرات از نسخ که نویت رابع مطبوع گردیده است در شهر لندن در اثنای هزار و هشتصد و شصت و یک مسیحی
با اشاره بفصل و صفحی اگر چه در این اقوال قسب فندرو خارج از اندازه اساتذ ادب نموده و از حد خود تجاوز کرده است
مع هذا این اساتذ ادب بالتسبیه با اساتذ ادب و در میزان الحق و حل الاشکال و مفتاح الاسرار کمتر است لهذا نقل
این اقوال را از جمیع مبدء هم بر نقل اقوال و از کتب مسطوره در این موضوع اگر چه جمیع اقوال و از کتب مسطوره نیز باقتضا
ضمیمه و در تلوم مطالب این کتاب مبارک منقول و مرود و شود لیکن بطریقیکه نزدیک به ادب باشد حال گوئیم
فولک اول او در فصل اول از صفحه دهم از نسخ مسطوره چنین رقم یافته است ضمن کلمات مذکوره دلالت بر آن میکند
که گویند خدا انسان را مرد و روشقت چنانچه از قرآن و احادیث استنباط میگردد خلق کرده باشد فولک دوم در صفحه
۲۱ بیست و یکم گفته است و بوسیله ایمان میانجی موعود که بنا بر بنا بر ابا ت و نوزیه و ابا ت با هرات انجیل یسوع مسیح
نوبه ادم مقبول درگاه الله کشت و عفو گاه و نجات خود را به این اسنصواب حاصل نمودند بکر پر و زاری و طواف کعبه
چنانچه در کتب احادیث محمد بن نقل شده است فولک سیم در وقت در میان خلقت ادم و اخراج او از باغ عدن نه اینکه
چند ساعت و یا نه روز بوده چنانکه علمای محمدی و احادیث ایشان نقل میکنند فولک چهارم در صفحه ۲۲ بیست
و هفتم چنین نوشت و علمای شیعیان نیز بنا بر احادیث خودشان معتقدند که تقیه یعنی دروغ گفتن در حال تنگی ضرورت
جایز و حلالست ضد و نقایض کلام الهی است مخفی نمائند که تقیه در هر حال محض از راه بی ایمانی و کفر اعتقادی نیست
بخدا صادر میگردد زیرا که بیکه بان درجه ایمان رسیده و ان اعتقاد داشته باشد که خدا چنین منوچه و حافظ اوست که
هیچ چیزی بجهنم او و نمیدهد مگر باذن خدا بدی است که آنکس رجوع بقیقه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله
خود را و یا دیگر را از شکی و ضرر و زحمتی برهانند چون بر او یقین و اشکار خواهد بود که اگر خدا رهایی او را خواسته
باشد هر این خود خدا چاره خواهد کرد و بقیقه و دروغ ادعی محتاج نیست و هرگاه نکند پس ازین تقیه میگردد که
همان شکی و زحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی با و روداده باعث حصول خیر است و بدین سبب راضی و قائلان میگردد
فولک پنجم صفحه ۳۱ سی و یکم هیچ کس به گاه حتی پیغمبران و رسولان نیز معصوم نیستند پس انجالی و قیاسی که اکثر

از کتاب انبیا الاعلام

علمای محمد پیر کرده اند که کو با پیغمبران از کاه معصومند باطل و محض ازین صدور یافته که بکفیت باطنی کاه متو
 نکشته و از ادرك نموده کاه را فقط عمل ظاهری میدانند الخ قول ششم در صفحه ۳۳ سی و سیم و نظریات این محالست
 که کاه کبره و صغیره هر یکی با جمال مخصوصه منحصر بوده باشد چنانکه علمای محمد بر ظن برده و کاه کبره و صغیره را بدینا
 آورده میگویند که فلان علم کاه از جمله کاپر و فلان از صغیر است چنین گمان از پیگیری کفیت باطنی کاه صدور یافته و
 بالکل خلافست قول هفتم صفحه ۴۴ و ۴۵ چهل و چهار و پنجم نهایت غرض از اثبات جهنم بنا بر ضامین ایا بنزوه
 و سایرین نه آنست که کوا اشیان مجازی و مانند اشیان این جهانی بوده جهنم نیز شور و کوره مانند شور و کوره دنیوی باشد محض
 بدین تفاوت که نسبت با اینها بغایت بزرگتر و کرم تر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمدی پنداشته اند و کفیت جهنم
 در احادیث ایشان بهمان نظر بقی نقل شده است از انجمله ملا محمد باقر مجلسی در او را فی ۱۲۴ الی ۱۲۶ کتاب عین الحیان کفیت
 جهنم را بدین عبارت بیان ساخته که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد
 هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد الخ بعد در آخر صفحه مزبوره یعنی صفحه چهل و پنجم کشیش فخر گوید که بنا بر ظن و احادیث
 محمدی عذاب و جزاات جهنم تماماً مجازی و جسمانیست قول ششم صفحه ۴۵ پیچاه معصیت شیطان قبل از خلقت آدم
 اتفاق افتاده نه بعد بخلاف آنکه از قرآن و احادیث ملای محمدی فهمیده میشود زیرا در آنها مذکور گشته که کوا با فرشتگان
 از خلقت آدم و پیچیده در خصوص آن امر در مقام بحث ایستاده بخدا گفتند که ایا تو در زمین چنان کسرا افزاید خواهی گذاشت
 که در آن نباهی و خونریزی نمایند و حال آنکه ما تو را بجهنم و شنائیسیم و تقدیس میکنیم و خدا در جواب ایشان گفت که ایچرم
 میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنها را امر بپیچیده آدم کرد و چون ابلیس با نمود پس بدین سبب شیطان نشد چنانکه همین کاه
 غیر مناسب بود و در او اهل سورۃ البقره و سورۃ الحج و در ورق ۱۱۱ جلد اول کتاب جوده القلوب بفضل نقل کشیده است
 قول ششم در صفحه ۷۱ هفتاد و یکم در فصل دوم بعد از نقل طهارت محوس چنین گوید حال در چنین مظالم غسل و طهارت
 مزبور بیاد هر کس خواهد آمد که اینعل ایشان بوضو و محمد بان بسیار شباهت دارد و همچنین کدازش بل مذکور بلا صراط
 اعتقاد در محمد پیر و مانند گریخواطر ساخته سوال میشود که ایا این مشاهبت و مطابقت از کجا میسر شده جواب اینست که چون
 دین زردشت با دین صائنین یعنی دین محوس موافقت کلی دارد چنانکه این اصل و بنیاد است و دین صائنین قبل از محمد
 در عربستان بسیار اشتهار داشتند لهذا گمان اغلب است که کدازش بل صراط صفحه ۷۲ و کفیت طهارت و غسل را محمد
 از همین مذهب از احادیث یهودیان که طهارت و غسل نیز دارند تتبع و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندک تغییر
 و تبدیل داده است قول ششم صفحه ۱۱۱ یکصد و دهم بعد از نقل و سائل اهل اسلام در صفحه سابق بر این صفحه گوید که اینها
 نیستند مگر وسائلیکت پرستان نیز امید بخان خود را بر آنها بسته اند انتهی چه بیکی که شویبه قرار میدهند باین سائل
 اهل اسلام و بیت پرستان و حال آنکه خود کشیش فخر و سائل اهل اسلام را منقسم بدو قسم نموده است قسم اول ثواب
 حسنه و طهارت و غسل و غار و روزه و زیارت و تلاوت قرآن با بعضی سورهان و قسم دوم بر حجت الهی و امیدوار گشتن
 و توبه و ایمان و شفاعت حضرت رسول مع هذا شویبه قرار میدهند ما بین اینها و آنها غایت و منتهای بیدینی است بخوان
 و ناری خدا جواب در هذا بیتا خواهد آمد قول ششم در صفحه ۱۱۲ یکصد و دوازدهم و اینکه محمد بان گمان دارند
 که عفو کاه را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجهی است که مانند بیت پرستان بکفیت کاه بدو قسمی میسپند
 و از آنفهمیده سهلش میانکارند و از آنحضرت ظاهر میباشند الخ ایضا در سطر آخر از همین صفحه گوید این مرحله و امت محمد شویبه
 صفحه ۱۱۳ و مخفی مانده بر مرتبه که خواست دینت و فکر بد را هیچ کاه حساب نمیکند چنانکه در ورق ۱۷۷ جلد ثانی جوده
 القلوب بدین نحو مکتوب گشته که خدا محمد را ندان کرد که هر که از ایشان تو کاه را فصد کند و بخانیا و در بر او بی نویسم

و اگر بجا آورد يك گناه بر او منوبیم و همچنین در صفحه ۳ و ۴ کتاب عین الجوه از امام جعفر منقول است که گفته
که چون بنده اراده حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد محض آن است که خیر خدا بکسند و در آن منوع عمل او منوب شد و اگر بجا آورد
ده حسنه در آن منوع عملش منوب شد و چون اراده کفای میکند اگر بجا نیاورد و بر او چیزی منوب شد و اگر بجا آورد ناهفت حسنه
او از اهلک مبدهند و ملک دست راست که گناه حسنه است بملک دست چپ که گناه حسنه است بگوید تعجیل کن و زود
منوب شد شاید که حسنه میکند که این گناه را بخورد زیرا که خدا بفرموده که بدو سبب حسنه است و سبب آن را بر طرف میکند تا شاید سبب
کند که گناهش امر زبده شود و از هین بخیری که از کفایت گناه و واجبات ایشان حاصل است این ضاد و کشته که در اثبات قرآن
ذکر یافته که بعلت حسنه و صدقه و نماز گناه عفو و امر زبده میشود و در اکثر احادیث نیز بطول و تفصیل بر قیام کرده که نماز
در روزه و تلاوت سور قرآن و سایر ثواب عظیم داشته باشند با نصوص اینها تمامی گناهان عفو و ادعی بکس و نزدیست
خواهد رفت بعد از صفحه مذکور تا صفحه ۱۱۵ بکشد و پانزدهم بعضی اخبار در فضیلت و ثواب عبادت شب و نماز
جعفر طیار رضی الله عنه و شیخ حضرت زهرا سلام الله علیها و خواندن سوره قل هو الله و حم و سایر سور قرآن و دعا و
استغفار از جوه القلوب و عین الجوه نقل نموده پس از آن در صفحه ۱۱۵ بکشد و پانزدهم کوپدا از مضامین هین احادیث
تماما واضح میگردد که از او بان و قایلان احادیث مذکور از کفایت گناه چه قدر بخیر بوده و از آن محض چیز ظاهری دانسته
سهل میشود بعد کوپدا معقدا حدیث مزبوره میل معصیت نموده محض اطینان بخواندن قل هو الله و استغفار و
امثال ذلك از تعلیمات قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۱۵ بکشد و شانزدهم لهذا واضحست که احادیث مزبوره و سایر که ما
اینها پند موافق اراده الهی نبوده و حق نیستند قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۱۵ بکشد و هفدهم لیکن نظر بانکه تا بغایت بنابر
بیان کشتن قلب هیچ نسبتی ندارد قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۱۷ بکشد و هفدهم لیکن نظر بانکه تا بغایت بنابر
مضمون اثبات قرآن گمان میرسد که کوپدا نقضای عدالت خود را منظور نداشته و الحی قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۱۹ بکشد
نوزدهم و خود محمد مصدقین امر و علی نکشته که در حضور خداوند کار مفید من گناه ذنوب و باعث عفو و رفع
گناهان منافع خود بوده باشد لهذا محمد را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است قول کفر و انزیر هر
صفحه ۱۲۰ بکشد و بیستم کوپدا که محمد گناه کار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع گناه کاران باشد و بعد در هین صفحه
بعضی از اثبات قرآن محمد را از برای اثبات مدعای خود شاهد ذکر میکند قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۲۱ بکشد و بیستم کوپدا که محمد گناه کار است
نحو مزبور نموده است که بعضی علماء و مفسرین جهنم ثبوت گناه خود که کوپدا از محمد گاهی بوقوع نرسیده از راه تعصب
گویند قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۲۱ بکشد و بیستم کوپدا که بعضی اخبار از جوه القلوب و حق البین و کلام مسلم
ذکر نموده که حاصل مضمون آنها اینست که خود را بخواب قرار و اعتراف نموده که گناه کار است زیرا که استغفار و مناجات
میشود قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۲۲ بکشد و بیستم و دوم اگر بالفرض در هیچ موقعی سخن گفته نمیشود که محمد گناه کار است
باز در باب بنی مطلب هیچ شکی و تردیدی روی نمیدارد زیرا که محمد بشر بوده مانند سایر مردم تولد یافته است قول کفر و انزیر هر
ایضا در هین صفحه کوپدا که محمد انمرئیه و منزله بدانند که شفیع المذنبین تواند گشت انشی ملخصا قول کفر و انزیر هر
صفحه مر فومر اگر چه محمد بالفرض پیغمبر حق نیز بوده باشد باز بعلت اینکه بشر است محال است که شفیع گناه کاری با باعث عفو
و رفع يك گناه شخصی گردد انشی ملخصا قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۲۳ بکشد و بیستم و بیستم ثابت گشت که محمد را انمرئیه
نیست که شفیع ادعی کرد لهذا واضحست که اما ما را نیز انمرئیه و شان پیغمبر نخواهد بود با آنها امیدوار و معتمد بودن نیز
باطل و خلافست انشی ملخصا قول کفر و انزیر هر صفحه ۱۲۴ بکشد و بیستم و بیستم ثابت گشت که محمد پیغمبر حق بوده باشد قول کفر و انزیر
و چهارم صفحه ۱۲۴ بکشد و بیستم و چهارم اثبات انجیل و تعلیمات ان نسبت بقرآن در مرتبه انشایها و اعلا است و همچنین

کتاب التنبی بالاعلام

۲۸

وسيله نجات که در آن بیان و بیان کننده بر وسایل سایر اربابان تقوی کلی دارد ان شاء الله تعالی فصل پنجم صفحه ۱۳
 یکصد و سی و ششم هاست این ایمان مانند ایمان دین محمد است که محض اقرار و تفریر کلمات چندی و یا بر نمودن تعلیمات
 قرآن است و محبت خدا و پاکیزگی درونی و رجوع ندارد فواید بیست و ششم صفحه ۱۴ یکصد و چهل و پنجم از مضمون قرآن و فهم
 میگرداند اینست که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را به ایمان خلق کرده فواید بیست و هفتم صفحه ۱۴ یکصد و چهل و یکم
 بعد از ذکر ایمان و احادیث چند گوید پس واضح و مبهر من است که قول اربابان و احادیث مزبوره باطل و بی بنیاد باشد فواید
 بیست و ششم نقل اوصاف هشتاد و قرآن و احادیث کلینی و مجلسی علی الله مقامه در صفحه ۱۴ یکصد و هشتاد و دو و گوید
 لهذا واضح و لا محنت که چنین هشتاد مجاز از اخلاصی مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نمود بلکه محض خودی و خودی بنا بر احادیثی
 که از یهودیان شنیده و نظر غلط و گمان خود صورت گرفته و کفایت از ادو صبر خود نقش بندی ساخته در هنگام فرصت و ضرورت
 بیازار روزگار انداخته است فواید بیست و نهم صفحه ۱۴ یکصد و هشتاد و بیستم همچنین هشتی بیان ساخته قرآن برای از
 خدا بودن آن دلیل است واضح و مبهر من قول سیم صفحه مزبوره که بیست و هشتاد از قرآن یکبار و احادیث اظهار و
 بیان کننده نفس و عیب کلی داشته با احوال عالم باقی مناسبی و به بخشی حقانی روح انسانی موافقتی ندارد ان شاء الله تعالی
 اینها بودند اقوال این قسوس در حق رسول خدا و ائمه هدی و قرآن مجید و احادیث و عموم علمای اسلام و نویسنده ای که همه این اقوال
 حمله و حواله و مغالطه و تدلیس است و سایر اقوال او دیگران در مقام مناسب ازین کتاب منقول و مردود خواهد بود
 بحول و قوه الهیه و اما اقوال قسوس مزبور در حق معاصرین خود از علمای اسلام از انجمله در حق مصنف کشف الاستار
 در صفحه اول از حل الاشکال چنین گفت که صادق است در حق این مصنف قول پولس پیرانان قول پولس زانقل کرده است
 در آن قول انجمله نیز واقع کرده است خدای بندگان را که فرین را کور کرده است پس لفظ کار را بر او اطلاع نموده است
 و در صفحه ۲ دوم مصنف بجهت غضب فصدنا چشم انصاف را پوشیده است و در صفحه ۳ سیم مقصود و مطلب و نزاع بحث
 و غضب صرف بوده و در صفحه چهارم تمامی کتاب مملو از اعتراضات باطله و دعاوی مهمله و مطاعن غیر مناسب است
 بعد در صفحه مسطوره گفته است که کتاب مذکور مملو از خلاف و باطل است و در صفحه ۱۹ نوزدهم گمان کرده است مصنف
 بجهت تکبر و در صفحه ۲۴ بیست و چهارم این تکبر محض و کفر است خدای رحمن رحیم رحمت کند و از شبکه غواص غم اخراج
 کند و در صفحه ۲۵ بیست و پنجم این دلیل قلت علم و جهلش فقط نیست بلکه دلیل سوء فهم و غضبش نیز هست پیرانان در
 غما نصفه ۲۵ نوشت ظاهر اینکه تکبر و غضب مصنف را مصلوب الفهم گردانیده و چشم عقل و عدل او را پوشانیده و در
 صفحه ۲۸ سی و هشتم و با قطع نظر از مقالات باطله دیگر اینرا نیز گفت و در صفحه ۴۴ چهل و دوم بمنظره خوان نازل میشود
 بعد در همان صفحه گفته است و تمامی این قول باطل و غاطلست و در صفحه ۵۶ پنجاه و یکم این عین تکبر و کفر است پیرانان در همان
 صفحه گفت قلب مصنف از تکبر و عجب چنین پر شده است پیرانان در همین صفحه نوشت این عین جهل و انتهای تکبر است و در
 صفحه ۵۷ پنجاه و دویم ایندلائل دارد بر عدم اطلاع او را ساء و غضبش و در صفحه ۵۸ پنجاه و ششم بیانش سافط از اعتبار و
 باطل محض و غاطلست بعد در همان صفحه گفت این انتهای غضب و کفر است و در صفحه ۶۷ هشتاد و هفتم امریکه عقل الحاکم
 قرار داده است غیر معقول محض حمله و حواله است و اما الفاظ او در حق صاحب استفسار از انجمله در صفحه ۱۱۷ یکصد
 هفتم در حل الاشکال نوشت او در فهم کسرا زین پرست پیشوای ملت است و در کفر زیادتر از این یهود است و در صفحه
 ۱۱۸ یکصد و هجدهم پس الان جناب فاضل بنویسد در صفحه ناپصد و نود و ۵۹ از غایت کفر و عدم مبالات و در صفحه ۱۲۰
 یکصد و بیستم انصاف و ایمان هر دو غایب اند از قلب جناب فاضل و در آخر مکاتیب خود در حق فاضل مسطور لفظ قرآن
 نوشته است و در صفحه ۱۶ هشتاد و نه از حل الاشکال در حق جمیع اهل اسلام چنین نوشت که محمد بنان معتمد بوسعه عظمه

وافوال باطله کثیره هستند اما اقوال او در میزان الحق و غیر آن از مصنفات خود اگر چه نقل کفر نیست لیکن قلب و ظم بنقل آنها را بمقام رضا نمیشود مگر من باب اضطرار در مقام مناسب ازین کتاب منقول و مردود گردند چنانچه در پیش کشیم و نقل اقوال صاحب تحقیق الدین الحق و ذافع البهتان و دلائل اثبات رساله المسیح و رد القیود و غیر اینها از کتب و رسایل آنها که در قدس اسلام نوشته اند بنا بر زعم خود و بر زبان مختلفه ترجمه نموده و بطبع رسانیده در اطراف و اکناف عالم منتشر کرده اند چون موجب تطویل کلام بود لهذا از نقل آنها اعراض نموده بهین قدرها اکتفا و اختصار نمودیم و چون این را دانستی پس گوئیم علمای اسلام اعتقاد بمنند در حق این قسبین و امثال اینها زناد ترازا انبکه آنها در حق علمای اسلام اعتقاد نموده اند پس هرگاه موافق اقوال قسبین از عالمی از علمای اسلام اقوالی صادر کردد بنا بد شکوه و تنگنا نمایند و اگر گوئیم قول پولس صادقت در حق قسبین که خدای اینچنان قلوب کافران را کور کرده و عمداً عین انصاف را میپوشد و مطلبی ندارند مگر نزاع بحث و تعصب صرف و همچنین امثال این اقوال بنا بد شکایت نمایند و همچنین در حق قریب از صاحب طریقی الحیوه در مقابل قریب از تحریرات و در حق پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و قرآن و احادیث اگر گوئیم این اقوال تکبر محض و کفرند و ایندلیل فلت فیم و جهل و نفط نیست بلکه دلیل سوء فهم و تعصب و نیز میباشند و همه اینها باطل و غاطل و عین تکبر و کفر و عین جهلند و امثال ذلك پس نفقه این اقوال جایز است از برای عالم اسلام باین در صورت جواز شکایت غیر مناسب و در صورت عدم جواز جزا ایشان نفقه بر امثال این اقوال بمنند یا لیس کل العجا از به انصافی علمای مسیحی که ایشان معدوم باشند در تحریر و نقل این کلمات و امثال اینها و عالم اسلام می معدوم و نسبتاً عجیب اینکه با همه اینها خودشان را از اهل انصاف و وفای میباشند و خواهش داریم از مسیحین که الفاظ نامناسب از قلم اینخبر صادر شود نظر با قوال علمای خودشان نموده عفو و اغماض نمایند و بدانند مقصود اینخبر از برای اهل ملت ایشان نیست بلکه مقصود بیان حق و اظهار صدق و نجات دادن آنهاست از کفر و شرک نعم ما قبل کل یسجد ما زرع و بحری با صانع بحار بروم سر مطلب و گوئیم من الله التوفیق و علیه التکلان و هو الحافظ من الخطا و السهو و التنبهان **هذه اثبات فتم** در رفع شبهات و مغالطات قسب که در هذا کتاب سابقه از طریق الحیوه از نسخ مطبوعه شده هزار و هشتصد و شصت و یک منقول گردید بخواند **الشیء الاول** در صفر ۱۰۴۰ هـ که در این مضمون کلمات مذکوره (یعنی منقول از نوربیه) دلالت بر آن نمیکند که کو با خدا انسان را امر و مشقت چنانچه از قرآن و احادیث استنبهام میگردد مخلوق کرده باشد آنرا با الفاظه الجواب این شبهه باطل است بوجهی و کما اولک مخالف قرآن و احادیث با کتب عهد عتیق و جدید و نیز ندارد زیرا که کتبهای عهد عتیق و جدید سند صحیح متصل بمصنفین ندارند و اولاً و مشتملند بر اغلاط و اختلافات معنویه کثیره ثانیاً و بوجه ثلثه تحریف عرفت ثانیاً و ثانیاً مضمون اینها الهامی نمیشانند بهیئتاً و آجلاً بلکه عکس اینها البته مذکوره در نزد ما ثابت و محقق است چنانچه بوضوح تمام اثبات ملا اب عزبوره در باب اول و دوم این کتاب خواهد آمد از خدا الله پس در این صورت مخالف قرآن و احادیث با این کتبها هیچ ضرری و عیبی ندارد و ثانیاً شبهات مستند بهین نوربیه و انجیل پس در تحقیق اینوجه در جواب ثانی شبهات قسب کافیت و جمیع ذوق مر از نوربیه طول خلف نام آدم ابوال بشر و نوری و ان بر نمایا بدیو که در نوربیه جز این نیست که خدا آدم را خلق کرد و در اوجیات دمید و این مطلب بمناب اجمال دارد و اخبار مسلمین که تفصیل خلف را بیان کرده است منافات با اجمال نوربیه ندارد و جمیع شمر این همت صرفست بر قرآن مجید در مواضع متعدده از قرآن بالتفصیل و الاجمال خلف آدم عایشه را بیان شده است و ابداً در این در قرآن که خدا آدم را امر و مشقت افرید بلکه در قرآن است که ان مثل عیسی عین الله کذلک آدم خلقت من نراب ثم قال لکن فیکون بعضی مثل عیسی نزد خدا مثل آدم است که خدا او را از خاک خلق کرد و با و گفت بشوئ پس شد و باقی مانند کلام متقی این بالا نزک با و گفت کن پس موی

وَمُغَالِطَاتُ قِسْطِ نَبِيِّكَ

۳۰

شد و فهمیدن مشقت از نقصان اطلاع قسپس است بر کتاب و سنت مسلمان و ایضا در بیان خلقت عموم اشیاء مفید باشد
 اِنَّمَا آفَرُهُ إِذَا ارَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی امر خدا در خلقت چیزی هرگاه اراده آن کند چنانست که میگوید بشود پس
 میباشد بکلفظ کن گفتن از برای خدای قادر مطلق چه مرد و چه اهد و چه مشقت دارد بلی هرگاه خدا عاجز و مسکین باشد مانند
 خدای دوم مضارنی که بالای دار فریاد میزند از ترس جهود که ارذل و اضعف طوائف دنیا هستند اِنِّیْ اَبْلَى لِمَنْ شَبَّهْتَنی بِعَیْنِ
 خدایا خدا با چو مرا ترک کردی کن گفتن از برای چنین خدا مرد و میجو اهد و مشقت دارد نه از برای خدای مسلمان که قادر بر جمیع
 و عالم بر جمیع معلوماتست بقدرت و علیک که عین ذات او هستند بلکه خدای قادر مطلق در ایجاد اشیاء محتاج بکلفظ کن نیست
 و این کلام از سرعت تفاد و قدرت در ایجاد اشیاء اثبات احادیث اولی که مضمونش مخالف مضمون قرآن باشد در نزد
 مردود است و نیزان جمیع از برای معرفت و شناختن احادیث صحیحیه هفت الخیر اذا خالف القرآن فاصروه علی الجدار ثانیاً
 این هفت حرفست بر احادیث در هیچ حدیثی از احادیث مسلمان وارد نشده است که خدا ادم را بمشقت آفرید و اگر مرد را در ایجاد
 وارد شده باشد حکمت و مصلحت در این بوده است که مرد و جناب ادم خلق بشود چنانچه در باب اول از نور نبی وارد شده است
 که خداوند عالم را در شش روز آفرید و این نه از باب آن بود که خداوند عالم نمیتوانست در آن واحد هزار هزار عالم را خلق
 کند بلکه حکمت و مصلحت در این بوده است که در مدت شش روز عالم خلق بشود همچنین در خلقت عالم اصغر که ادم باشد
 چنانچه در خلقت سایر بنی آدم اول نطفه خلق میکند بعد علقه بعد مضغه بعد عظام بعد اکسائه لحم است بر عظام بعد البیض
 و پس از همه اینها عقل را خلق میکند در انسان و اینمورد نه دال بر عجز خداست بلکه حکمت و مصلحت در اینست که چنین
 باشد چنانچه خداوند خلقت جمیع اشیاء که می بینیم بهینطور جاری شده است و هیچ خداشناس نمیتواند بگوید خدا عاجز
 و یکی از حکمتهای مرد و خلقت نیست که خدا بجهت اظهار قدرت خواست عینی را در آن واحد خلق کند ظاهر و باطن را و اولاد را و
 جماعت مضارعی را و خدا خواندند و این بود حال قسپس در طعن اول بر قرآن و احادیث که از اعظم مظالمی است در نزد او
 ابر اول و دوم از باب ۲ دوم از سفر تکوین از نور نبی باین نحو رقم یافته است وَ تَوَعَّلَىٰ آلَهُ یَوْمَ دُشَا وَعَا یَلْخُوهُ دَعْوَدِلِی وَ نَحْلِ
 یَوْمَ دُشَا وَعَا مِنْ کَلَهٍ یَلْخُوهُ دَعْوَدِلِی دُشَا وَعَا وَ قُوْدُ شِلَهٍ سَبَبٌ دُیُوهُ نَحْلِی مِنْ کَلَهٍ یَلْخُوهُ دِیْرِیْلِی آلَهُ لَعُوْدُ
 و کلمات مسطوره در هر سه مطبوعه بیروت مشتمل هزار و هشتصد و هفتاد و هشت حرف است که مندرجین خود میچیز
 میباشد و فرغ الله فی الیوم السابع من عمله الذی عمل فی الیوم السابع من جمیع عمله و بارک الله الیوم السابع و قد مر
 لانه فی الیوم السابع من جمیع عمله الذی عمل الله خالقاً یعنی و در روز هفتمین خدا علیکم کرد با تمام و رسانیده بود بلکه در روز هفتمین
 از تمامی کاریکه کرد استراحت نمود پس خدا در روز هفتمین را مشربک ساختن از تقدیس نمود زیرا که در آن روز از تمامی کاریکه خدا
 آفرید و ترتیب داد استراحت گرفت انشائی پس کلمات مسطوره صریحند در اثبات مشقت از برای خدا زیرا که کلمه نَحْلِی که در این دو
 و سه مرتبه وارد شده است فعل ماضی بمعنی راحت شدند و معنی اینست که راحت شد استراحت هم نمیشود مگر بعد از
 مشقت و حسنکی العجب کل العجب از اضاف و عدم ندیدن این قسپس که چیز باین منسوب بقرآن و احادیث میباشد که در کتابها و سنت
 اَللّٰهُمَّ اَلتَّائِبُ در صفحه ۳۱ بیست و یکم و بوسیله ایمان بمیانجی موعود که بنا بر آیات فوزیه و آیات باهرات انجیل
 بسوع مسیح ثوبه ادم مقبول درگاه اله کشت و عفو گاه و نجات خود را باین اسنصواب حاصل نمود نه بکریه و زاری و
 طواف کعبه چنانچه در کتاب احادیث محمدیان نقل شده است الْجَوَابُ قسپس نبیل انحراف مقدمه فرار داده است از
 برای ابطال شرایع و احکام و مردم را بجلد تعطیل مانند خودشان داشتن که هیچ عمل را بر خود قرار نداده اند و در این مقدمه القضا
 بدوام خود غوده یعنی پولس و له طر و پولس در باب ۳ سیم از رساله خود بغلطبان در باب سقاط مکلف چنین رقم نموده
 از برای جمیع انانیکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشد زیرا که کتب ملعونست هر که ثابت نماید در تمام نوشتههای

شریعت تا آنها را بجا آورد اما و آنحضرت که هیچکس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمیشود زیرا که عادل با همان
 زینت میکند ۱۲ اما شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه با آنها عمل میکند در آنها زینت مینماید ۱۳ مسیح ما را از لعنت شریعت
 فدا کرد چونکه در راه مامور دلعین شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بر دار او پنجه شود انهمی چه بینی که کلمات سطو
 صریحند در اسقاط تکالیف و مملو نواز طینان و اما اقوال لوطر کاتک هر یک اقوال لوطر را در صفحه ۲۷۷ و دین هفتا
 و هفت چنین نقل کرده است **فَوَكَّ أَقْوَكُ** آنکه طبع انسان مثل اسب همانند که اگر ذاکب و خدا باشد موافق اراده خدا راه
 میبرد و اگر شیطان ذاکب باشد مثل شیطان راه میبرد و طبع از خود ذاکب اختیار نمیکند بلکه اجزاء دینماید در تحصیل
 ذاکب و هر کس سوارش شد بر او مسلط خواهد بود **فَوَكَّ قَوْمُ زَمَانٍ** که امر یافت بشود در کتب معتدله که این امر را بجا بیاورد
 پس شما بدانید که ان کتب شما را امر مینماید بعد از فعل ان امر حسن زیرا که فوفا در بر فعل ان امر نسیفی انهمی **مُؤَلَّفُ كُوبَلُ**
 این دو قول صریح در جبرند علاوه بر اسقاط تکالیف و قسری طامس انکلس کاتک در صفحه ۳۳ و سیم از کتاب خود المستفی
 بمراث الصدق المطبوع **هَذَا هَذَا** و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی در حالت طعن بر فرقه بر و تسنن چنین نوشت و غلط
 فدا می ایشان این اقوال مکرر و با ایشان تعلیم دادند **أَوَكُ** آنکه خدا موجد عصبانست **قَوْمُ** آنکه انسان مختار نیست بر
 اجتناب از معصیت **سَمُ** آنکه عمل بر اشیا عشره (یعنی احکام عشره) غیر ممکنست چنانچه آنها آنکه کاهان کبره اگر چنانچه
 بزرگتر هم باشند موجب نقصان انسان در نظر حق نمیشوند **يَجْمُرُ** آنکه ایمان فقط موجب نجات انسانست زیرا که ماعنا طبع
 با ایمان کردیده ایم فقط و این تعلیم بسیار نافع و مملو از اطمینانست **شَمُ** آنکه ابصلاح الدین یعنی لوطر گفت ایمان بیاد
 و پس و از روی یقین بدانید که از برای شما نجات حاصل خواهد شد بلا مشقت صوم و بدون معونت نفوی و بلا مشقت
 اغتراف و بدون مشقت امور حسن و از برای شما نجات یقینی است بلا شبهه چنانچه از برای خود مسیح بچراغ تمام نگاه کند و
 و ایمان بیاورد فقط هر چه میخواهد نگاه کند ایمان شما را نجات خواهد داد اگر چه روزی هزار مرتبه مبتلا بر ناو قتل بشود
 و ایمان بیاورد و پس من شما میگویم که ایمان شما را نجات خواهد داد انهمی پس این اقوال صریحند در اسقاط تکالیف و جبر طبع
 این فقهی بجهت متابعت این دو امام و رئیس این مطلب را مفید منتهی بطل شرع فرار داده میخواهد اثبات کند بر مردم خود که کبریه
 و زاری و طواف و امثال ذلك از اعمال بهم صرفند و فائده ندارند و همان امر ظبی و محبت باطنی بکار میآید چنانکه خودشان
 ترك شرایع کردند که ماعت باطنی دارند و صوفیه اسلام هم از ایشان مذاهب بطل و با حذر از یاد گرفته اند و ایمان ذکر و تکریم
 و معرفت مرشد گفته اند که اند چنانکه خواهی دانست نفوس غاصبه و قلوب قاسیه که بندگان و عبودیت از برای ایشان شکلا
 اینراه را خوش میپسندند و از روی رغبت میروند و نیکو می شمارند و فوخواهی دانست که اینراه خلاف دین جمیع پیغمبران و
 این ایشانست و خلاف دین عینی نیز هست و هرگز اینجناب امر **بَرَكْ** نوا میسر نمودند و فهمد بر او می بندند پس کوئم
 بالله التوفیق که عبادت ظاهر خالی از این نیست که با مطلقا نفی بعال مردم ندارد و هیچ وجه بکار نمیآید و با اینکه بکنفی دارد
 و یک ثمری بر او مترتبست اگر هیچ نفی ندارد و هیچ ثمری بر آن مترتب نیست پس از چه جهت جناب موسی این نور بر او با این
 بزرگی آورده است و اینهمه شرایع و احکام حلال و حرام و حدود و ددان بیان فرموده است و نمیتواند بگویند که جناب
 موسی کار لغو کرده است و هیچ ثمری ندارد چرا که جناب موسی پیغمبر خداست و قول و قول خداست و نور بر در نزد شما کتاب
 خداست و خدا کار لغو نمیکند پس نمیشود گفت که شرایع و احکام مطلقا بیفائده هستند پس البته ثمری و فائده دارند و حال
 ثمرات و فواید شرایع خالی از این نیست که باید نفع بخدا رسانند یا بخلق چرا که غیر از خدا و خلق کسی دیگر نیست اما خدا که البته
 غنی از خلق و از اعمال خلق است و در این مسئله شکی و شبهه نیست چرا که او فدایست و بود و خلقی نبود و خلقی را از راه جود
 و کرم خلق کرد پس ثمره اعمال بکار خدا وند منعال نخواهد خورد و نفعی با نخواهد داشت البته غنی از نفع و ضرر است ان

شبهات قبس فیه

۳۲

اَحْسَنُ اَحْسَنُ لَا تَفْسِكُمْ وَاِنْ اَسَاؤُكُمْ فَلَهَا پَسْ لَا يَدْفَعُ بَلْ لَوْ دَاخِلُكُمْ لَاشَدَّ لَوْ اَعْلَى عَقْدُكُمْ اَنْ يَمُرَّ وَرَشَوْتُمْ وَاِنْ
 انشاع ثوابت و نفع غذای صالح خوردن غاف است و ضرر غذای مبهم خوردن مرض درد و رنج و مردنست و این مطلب
 بدیهی است که درست کرداری نفس راحتست و بد کرداری ضرر رنجست و این مطلب محسوس است که ثمره محبت هسانبرد
 سنا برین محبت بدن از او و ایشانست و ثمره عداوت عداوت بدن از خلوت خداست حتی است که در حرکت کردن بطور
 عدل و انصاف منبت بلاد و راحت عباد است و در ظلم و بی انصافی فساد بلاد و رنج عباد است بالعدل قَامَتِ السَّمَوَاتُ
 وَالْأَرْضُ إِنَّ اللَّهَ بِالْمُزِيلِ وَالْإِلْحَالِ الْأَبَرُ انکار ثمره اعمال انکار بدیهیات و محسوسات است پس اعمال ثمر دارند
 لا محاله و نوافس پیغمبران که در خصوص اعمال ظاهر است نیست مگر بیان صلاح و فساد خلق در دنیا و عقیقه بعضی
 مصلحتها محسوس است و نفعش بچشم دیده میشود و بعضی بکوش شنیده میشود و بجواس ظاهر فهمیده میشود و بعضی نفعش
 معقولست و بجواس ظاهر فهمیده نمیشود لکن عقول میفهمند مثلاً ثمره رضا بقضای الهیتر راحت جانست و رفع اضطرار
 قای امریست که بجواس ظاهر فهمیده نمیشود و لکن بعقل فهم و درک میشود و همچنین بعضی ثمرها از برای اعمال است که دلی
 با وضاع ظاهر ندارد مثلاً زنا باعث حدوث طاعون میشود و با ظلم باعث کوفتهای عمر میشود و آن ثمرها بلکه خدا در تورات
 بیان کرده است از برای اعمال و تهدید و وعید بنی اسرائیل فرموده است از نزول بلاها آنها ثمر نیست که بجواس ظاهر
 سنجیده نمیشود و لکن ثمره اعمالست و همچنین نفعها برای اعمال است ازین قبیل که در تورات ثبت است و اگر اعمال بی ثمر بود
 بایست که این ثمرها در آنها نباشد و در انکار ثمره اعمال انکار کل توبه و شراعی است پس معلوم شد ثمرها دارند و از علم
 با و امر خدا بلاها رفع میشود و عاقبتها و صحتها در خلق پیدا میشود و نسل زیاد میشود و عزت و دولت زیاد میشود و از
 معاصی و ارتکاب مناهیه خوفها و قحطها و بلاها و ذلها از برای خلق پیدا میشود چنانچه هر عاقلی اینها را دیده است پس
 ثابت و تحقیق کردیم که از برای اعمال ناشران میباشد و اینهم از بدیهیات است که ظالمین اعمال را واضح مردم است نه بلایان
 بی حق و شعور نمی بینی شخصیکه مردم بکمر بندش حق و شعوری و فعلی ندارد پس بدن بی حس و شعور عامل علی نیست
 عامل علی روح حال روح که عاملست اگر مؤمن شد و از خدا خائف شد و بخدا امیدوار شد و صاحب محبت شد
 و خدا را دوست داشت عمل بمقتضای امر واهی خدا میکند و چون گافر شد و نرسید و امیدوار نشد و وعد و شد و خدا را
 دوست نداشت مخالف میکند پس اعمال ظاهره دلائل حقایق باطنه است و بیین هر کس و بیست هر کس از عمل او ظاهر شود
 پس از روح گردنست و از بدن مظهران عمل شدن و حرکات بدن دلائل حرکات روح است پس معلوم شد که روح مطیع
 و طامع است و بدن تابع است پس معلوم شد که روح نامتوجه خدا نشود مطیع نیست و نامعرض از خدا نشود طامع نیست
 و معلوم است که توجه بخدا عمل بشراعی شد و اعراض از خدا نتیجه ادبار بشراعی پس ان اعراض و اقبال روح اعمال شد چنانچه
 روح روح اینجداست و این جسد بدون روح زنده نیست و میت و منعقر است عمل هم بی روح خود زنده نخواهد بود چنانکه
 جسد بی روح را اثر نیست عمل بی روح را اثر نیست پس عمل زنده صاحب اثر است نه عمل مرده و روح بی تن بکار نمیدارد و عامل
 عمل نخواهد بود چنانکه اشخاص که بدینا نیامده اند ایمان و کفری ندارند و عمل ندارند و مستحق ثواب و عقاب نمیشانند پس
 روح بی تن بکار نمیدارد و همچنین بی روح هم بکار نمیخورد مرده است و ثمری ندارد پس آنکه گمان کرده است که اعمال خاصیت
 ندارد اگر اعمال بی ایمان و بی اخلاص ناکند است که بی روحست و بی کس این حرف زانده است و مسلمین هرگز هیچ دینی نداشته و
 ندارند و اگر اعمال با روح را میگوید عین کفر و خطاست و تکذیب است و رسول که این توانها را از برای اعمال بیان کرده اند
 نهایتاً هم سالها را چندان شعوری نبود ذکر ثواب اخروی برای آنها با هیچ نشد و با کمال و مجل شد و ام آخر چون شعور و دین
 داشتند ثوابها و منفعتهای اخروی که در آن اعمال است از برای آنها ذکر و بیان شده است و بیان بعضی شواهد متعاد و اینجا

هَذَا بَعْثُكُمْ مَعَكُمْ

۳۳

شاهداً که اینها از باب پنجم از نوربزمی باین خورق بافته است و پدرومادر خود را محرم دار چنانکه خدا
 خداست نوراً امر فرموده است تا اینکه روزها پطویل شده در زمینی که خداوند خلایق بنویدهد نوراً انکوا باشد انهای
 بدانکه اینمضمون و باقریب بدین در عهد عتیق و جدید مکرر واقع گردیده است از انجیل در باب ۴ از باب ۴ چهارم واپه
 ۱۴ از باب ۴ بیست و هفتم از نوربزمی واپه ۱۲ از باب ۴ بیست و هفتم از سفر خروج واپه ۱۹ نوربزمی از سفر لویان
 واپه ۲ و ۳ از باب ۴ ششم از ساله پولس با فیسبان و غیر ذلک و تومی بیکی که ثمره احترام پدرومادر را طول عمر قرار داد
 شاهداً که اینها از باب ۱۸ از باب ۴ ششم از نوربزمی ایضا باین نحو مسطور گردیده است ۱۸ و آنچه که در نظر خداوند است
 و بنیکوست معمول دارا اینکه با نوحوشی باشد و بر زمین خوبی که خداوند با پدرانت سو کند با نغوده بود داخل شده بصورت
 ۱۹ تا که تمامی دشمنان را از حضور خارج نماید چنانکه خداوند فرموده بود شاهداً که اینها از باب ۴ از باب ۴ بیست و هفتم از
 نوربزمی باین نحو مسطور گشته است ۱۲ پس واقع میشود اگر این احکام را استماع نموده و مرعی داشته باشد او را بدی که خداوند خلایق
 نوراً پایشان عهد و رحمتی که باید زانت سو کند نموده نکاه خواهد داشت ۱۳ و نوراً دوست داشته برکت خواهد داد و زیاده نخوا
 نمود و هم ثمره رحم و ثمره زمین نوراً یعنی غله و شراب و نوروغن و زیت و نبات و کاه و کله های کوسفندان نوراً زمینی که بیدان
 نوراً سو کند با نغوده بود که بنویدهد برکت خواهد بخشید ۱۴ از همه اقوام زیاده مبارک خواهد شد در میان شما و هم در میان شما
 نه غافرو نه غافره خواهد بود ۱۵ و خلایق را از نوح و ارض را از نوح خواهد کرد و از تمامی اراضی هونان که مصر که میدانی هیچک را
 بر نوراً نازل خواهد کرد بلکه بر تمامی دشمنان شما آنها را عارض خواهد کرد تا بدانی که تمامی و ازین قبیل بسیار است و اینها ثمره اعمال بنکست که
 ذکر شده است و چون بود جمعی بودند ذکر انحراف برای آنها شده و وعده جنت و وعده جهنم برای آنها نشده و حرفهای اخروی برای
 ایشان مذکور نکرد و بدین وضع ازین اسفار خسته نوراً نیز وعده انحراف نشده است چرا که بفهمیدند و برای مسیحین چند کلمه
 بجل از انحراف در عهد جدید مذکور کرد و بدین که فهم ایشان اندک روحانی شده و غالب وعد و وعید فران ذکر و بیان انحرافست بجهت
 اینکه مردم فهم روحانی پیدا کرده بودند و ملکوت آسمان با ایشان نزدیکتر شده بود تا انحراف ملکوت برایشان بسیار ذکر شده بخلاف اوقات
 سلف که ایشان از اهل طبیعت بودند و غالباً فهم ملکوت را نداشتند شاهداً که اینها از باب ۴ از باب ۴ بیست و هفتم از نور
 مشق باین نحو بیان و بیان گشته است ۱۴ و لویان متکلم شده تمامی مردمان اسرائیل با و از بلند بگویند ۱۵ که لعنت بر کسیکه صورت
 تراشیده و بار پخته شده از صنعت استخوان که مکره خداوند است ساختن آنها را در مکانی پنهان بگذارد و تمامی قوم در جواب بگویند
 ۱۶ لعنت بر کسیکه پدرومادر خود را خوار داشته باشد و تمامی قوم بگویند امین ۱۷ لعنت بر کسیکه نشان سر را هسانه خود را
 حرکت دهد و تمامی قوم بگویند امین ۱۸ لعنت بر کسیکه ناپسند را گزارد نماید و تمامی قوم بگویند امین ۱۹ لعنت بر کسیکه در حکم نور
 غریبان و پنهان و بیوه زنان جیف نماید و تمامی قوم بگویند امین ۲۰ لعنت بر کسیکه باز نپذیرد و بخوابد چونکه دامن پذیرد خود را
 کشف نموده است و تمامی قوم بگویند امین ۲۱ لعنت بر کسیکه با هر قسم چهار پاکی نزدیک نماید و تمامی قوم بگویند امین ۲۲ لعنت بر
 کسیکه با خواهر خود چرخد و پدر و مادر خود را در شومخوابد و تمامی قوم بگویند امین ۲۳ لعنت بر کسیکه با مادر زن خود بخوابد
 و تمامی قوم بگویند امین ۲۴ لعنت بر کسیکه هسانه خود را به پنهانی بزند و تمامی قوم بگویند امین ۲۵ لعنت بر کسیکه بر بختن خون
 بیگانه رشوه بگیرد و تمامی قوم بگویند امین ۲۶ لعنت بر کسیکه اینکلمات شریعت را برای مجاز آوردن اثبات نماید و تمامی
 بگویند امین انتهی پس تمامی این لعنتها از نبات و ثمره اعمال است که بر شخص وارد میشود موافق اینها لعنت بر کسیکه ثمره و
 نبات اعمال را انکار نماید و تمامی قوم بگویند امین شاهداً که اینها از باب ۴ از باب ۴ بیست و هفتم از نوربزمی بوده باین نحو
 بافته است اگر چه این شاهد طولانیست و در حقیقت شصت و هشت شاهداست لیکن چون موافق مذهب اهل این زمان است
 هست لهذا بنامه نقل میشود و از مظاهر کنندگان معدوم نخواهد آ و واقع میشود اگر بول خداوند خلایق بدقت گوش

مغالبات فیس

۳۴

داده بعل نمودن تمامی او را و که امر از بنو امر میفرمایم منوجه شوی که خداوند خدایت نورانی فیابل زمین زینج خوا
 گردانید ۲ و تمامی این که گناهان و نورو نموده بشو خواهد رسید مشروط بر آنکه قول خداوند خدایت بشنوی ۳ در شهر مینزل و در
 صحرای مینزل خواهی شد ۴ موه جسم نو و موه زمین نو و موه بهایم نو و بچکان کا و و کله های کوسفند نو مینزل شوند ۵ زنبیل و
 طبق نو مینزل خواهد شد ۶ وقت در آمدن وقت بیزن رفتن مینزل خواهی شد ۷ خداوند دشمنانیکه بر تو مغلوب شده
 در حضور تو مغلوب خواهد ساخت از بکر امیر تو برانند و از هفت راه از پیش تو بگریزند ۸ خداوند در انبارهای تو و هر چه
 دست زاده از زمینانی از برای تو بکرم ها مور خواهد داشت بلکه در زمینیکه خداوند خدایت بشوید هد نورانی مینزل خواهد
 ساخت ۹ خداوند نورانی از برای خود بشی که بنو سو کند با د نموده است قوم مقتدر نصیب خواهد نمود اگر او را مر خداوند خدای
 خود را امری داشته در راههایش رفتار نماید ۱۰ و تمامی اقوام زمین خواهند دید که اسم خداوند بر تو خوانده شده است و از تو
 خواهند ترسید ۱۱ و خداوند نورانی در بکویشها در موه جسم نو و در موه بهایم نو و در محصول زمین نو در زمینیکه خداوند با پای
 بر سو کند با د نموده بود که بنو بد خواهد نمود ۱۲ خداوند برای تو غنایم بیک خود یعنی اسما را خواهد کشاد تا بر زمین تو
 باران در وقتش بیارند و تمامی اعمال دست زامین سازد که تو بطوایف بسیاری فرض خواهی داد و تو فرض خواهی گرفت ۱۳
 و خداوند نورانی خواهد گردانید نه دنیا له و فقط بلند خواهی بود و دست خواهی شد مشروط بر آنکه او را خداوند خدایت با که
 امر از بنو میفرمایم استماع نموده بعل نمودن آن منوجه شوی ۱۴ و از تمامی کلماتیکه امر از بنو امر میفرمایم بصد پیروی خدا
 غیر عبادت نمودن آنها را است و چپا غرایف و رزی ها اما اگر قبول خداوند خدایت گوش ندهی و بعل نمودن تمامی او امر
 و توانیش که امر از تو را امر میفرمایم منوجه نشوی پس تمامی اینها بنور نموده خواهند رسید تا در شهر ملعون و در صحرای
 ملعون خواهی بود ۱۵ زنبیل و طبق نو ملعون باشد ۱۶ موه جسم نو و موه زمین نو و بچکان کا و و کله های کوسفند نو ملعون
 باشند ۱۷ وقت در آمدن ملعون و وقت بیزن رفتن ملعون ۱۸ بر هر کار بکرم بعل آوردنش دست خود را در زمینانی
 خداوند لعن و محنت و عذاب را بر تو خواهد فرستاد تا آنکه بزودی هلاک و معدوم شوی بسبب شرارت اعمال تو که با آنها
 ترک کردی ۱۹ خداوند بنو طاعون را ملحق خواهد ساخت تا نورانی از زمینیکه چشمه نصرت آوردنش بان داخل پیشوی
 بالکل نابود گرداند ۲۰ خداوند نورانی به سل و نب عفره و نب لرنه و خنان و شمیر و باد سموم و برقان خواهد زد که اینها
 نورانی هلاک شدند ثواب خواهند نمود ۲۱ و اسما نیکه بالای سر و است از برنج و زمینیکه در برتست از آهن خواهند
 ۲۲ و خداوند باران و بخت را بگرد و شبان و بدل خواهد کرد بلکه از اسما بر نورانی خواهد کرد بد تا معدوم شدند ۲۳
 و خداوند نورانی در حضور دشمنان مغلوب خواهد ساخت از بکر امیر تو برانند و از هفت راه از پیش تو بگریزند ۲۴ و از حضور
 ایشان فرار خواهی کرد و نورانی هلاک زمین زحمت کش خواهی شد ۲۵ و نفس تو خوراک کل پرندگان هوا و سباع زمین
 خواهد کرد بد که آنها را هیچکس نخواهد زاند ۲۶ و خداوند نورانی بدتل مصر و بواسیر و جرب و خارشیکه از ان شفا نماند
 مینال خواهد ساخت ۲۷ و خداوند نورانی بد بوانکی و نا بینائی و اشفتگی دل مینال خواهد کرد ۲۸ و بوقت ظهر مثل نا بینانیکه
 در نار بکیس نماید پس خواهی کرد و در زاهت کامیاب خواهی شد و فقط در تمامی اقام مظلوم و غارت زده شده از برای تو
 نخواهد بود ۲۹ زنبیر نام زد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید و خانه بنا خواهی کرد و در آن ساکن خواهی شد و تا کثرت
 غرس خواهی کرد و از آن خواهی چید ۳۰ کا و نورانی کشته میشود و از آن خواهی خورد و بخار نورانی در حضور غارت میشود
 و باز آورده نخواهد شد کوسفند نو دشمنان داده میشود و از برای رهاننده نخواهد بود ۳۱ پیران و درختان نو بنوم
 دیگر تسلیم شده چشمهای تو خواهند دید و تمامی روز جهنم ایشان حیرت کشیده در دست تو نخواهد ماند ۳۲ موه زمین
 نورانی هر چه شقت کشیده تو بکرم غلبه خواهی خورد و در تمامی روز مظلوم فقط و مظلوم خواهی شد ۳۳ از چیزها نیکه

هَدَايَتُ مَغْنَمِ مَكْرَهَاتِهَا

۳۵

چشم می بیند و بخواهی شده خداوند نور را نورها و ساها از کف پا تا فرق سرش بدست بدی که علاج پذیر نیست
خواهد زد ۳۵ خداوند نور او ملکه اگر بر خود نصب بخانی بطایفه که نه نور و نه ابای بود انبند خواهد رسانید و در آنجا خلافت
غیر از جوب و سنک عبادت خواهی کرد ۳۶ و در میان تمامی اقوام که خداوند نور را با نجا مهر ساند سبب عبرت و ضرب المثل و
و بشخص خواهی شد ۳۷ نم بسیار و نمر و صبر و بیرون خواهی برد و اندک بر خواهی چید چون که انرا ملخ خواهد خورد ۳۸ ناکسانی را
غریب کرده تربیت خواهی داد اثا شراب خواهی خورد و آنکور خواهی چید زیرا که کرم انرا خواهد خورد ۳۹ نور از نمانی جد و
درخت زبون خواهد بود و روغن بر خود خواهی مالید زیرا که در آنها بیش ریخته خواهد شد ۴۰ پسران و دختران را اولاد بختانی
و نور انخواهند بود زیرا که با سیری خواهند رفت ۴۱ نمای درختان و موه زبنت را ملخ خواهد خورد ۴۲ غریبی که در میان
شاست از نوب و ج بلند خواهد بود و نوب و ج بعضی پیوسته خواهی افتاد ۴۳ او بنور خض خواهد و وی را نور خض خواهی داد و او به
متر از سر خواهد بود و نور غنله در ناله ۴۴ و نمای این لغتها بنور و غنله نموده و نغاب نموده و نخواهند رسید تا هلاک شدند زیرا
که بول خداوند خلافت کوش ندادی تا آنکه او امر و قوانینی که نور امر فرموده بود مرعی داری ۴۵ برای نور و برای اولاد نوابدا
بجای است و معجزه خواهد بود ۴۶ بسزای اینکه در خدمت خداوند خدمت باشد دمانی و خوشدلی بسبب کثرت این چیزها اظا
نکر دی ۴۷ لایزال دشمنان خود را که خداوند بر تو میفرستد در کسکی و تشکی و برهنکی و احتیاج کلی خدمت خواهی کرد و وطن
انهمین بر کردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد ۴۸ و خداوند از کار زمین تو مهر چون عقاب پسران بر تو خواهد
خواهد کرد و دانید تو هم که زبان ایشان را خواهی فهمید ۴۹ قوم رش روی که بروی پسران انگاه ندارد و بر جوانان رحم نکند و نتایج
بها هم و موه زمین نور انخواهند خورد تا هلاک شدند و از برایت غله و شیره و روغن زیت و میوه گان کاه و کلهای کوسفندت باقی
خواهند گذاشت تا تو را هلاک نموده باشند ۵۰ و نور از دمانی و دوازه هایت خاصه خواهند کرد تا آنکه دیوارهای بلند و محصور
که بر آنها مطمئنی در تمامی مملکت تو سرنگون شوند بلکه در تمامی دوازه هایت در همی زبمی که خداوند خلافت بنویسد هد نور اعلا
خواهند کرد ۵۱ و موه بدنت بعضی کوش پسران و دختران خود را که خداوند خلافت بنویسد هد بسبب خاصه و ننگانی که دشمنان
نور امیر ساند خواهی خورد ۵۲ در میان شمارد یکم مثل از و بسیار مثم است چشمش بر برادر خود و وزن هم اغوش خود و بر فرزندانش
که باقی مانده اند بد نگاه خواهد کرد ۵۳ بحد بکه بر پسران ایشان از کوش فرزندان خود که بخورد نخواهد داد زیرا که بسبب خاصه و
ننگانی که دشمن نور از دمانی و دوازه هایت بر سرانند چیزی را برایش باقی نخواهد ماند ۵۴ و در میان شمارنی که مثل از و منتقم باشد بخند
بسیب تم و ننگ دفت پای خود را بر زمین باز نداشت که بکنار دوا و بر چشمش بر شوهر هم اغوش خود و بر پسران و دختران خود بد نگاه خواهد
کرد و همچنین بمشبه که از میان پاهای خود بیرون میآورد و بر او و دیکه میراند زیرا که آنها را بسبب احتیاج کلی و بعلت خاصه و ننگانی که
دشمن نور از دمانی و دوازه هایت بر سرانند بینا می خواهد خورد ۵۵ اگر بعل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مرقوم
مستور نشوی تا آنکه از اسم این ذوالجلال و مهیب بر روی بعضی از خداوند خلافت ۵۶ انگاه خداوند صدمهای و نوصد های اولاد نور
عجب خواهد کرد و انید بعضی صدمه های عظیم و مزین و امراض دتیر و مزین ۵۷ بلکه تمامی امراض صتر را که از آنها بر سر سید بر نوسو
خواهد کرد و انید و بنو ملص خواهند بود ۵۸ و همچنین تمامی امراض و همی صدمه ها شک که در این کتاب توریه مکتوب نیستند انهارا خدا
بر نوسو خواهد کرد انید تا هلاک شدند ۵۹ و چون ستارگان آسمان کثیر بود بد بر عکس قلیل آمد و نخواهد ماند بسبب آنکه
بول خداوند خلافت کوش ندادی ۶۰ و واقع میشود چنانکه خداوند از شما خوشنود بوده شمارا انکوه کرده بسیار و کرد انیدم
چنین خداوند از معدوم و نابود کردن شما خوشنود خواهد بود و از دمنی که جهنم تصرف و دردش بان مهر که مناصل خواهد شد
۶۱ و خداوند نور در میان همی قبا بل ذکر این زمین تا بکرای دیگرش را کند نخواهد ساخت و در آنجا خلافتان غیر بکه نه نور و نه ابای
نوبدا نشتند از جوب و سنک عبادت خواهد کرد ۶۲ و در میان ان طواغیت سرانست خواهی یافت و برای کف پایت را می خواهی

قبس نبیل از قریب

۳۶

بود و با نجات خداوند نور دل لرزان و چشمان خیره و جان در آلوده داد و عو و حیات در بر وی نوازان خواهد بود که
روز و شب خونا که خواهی بود و بر نکت اطمینان خواهی داشت ۲۷ در صبحم خواهی گفت ای کاشکی شام میبود و در شام
خواهی گفت ای کاشکی صبح بود از ترس دل که بان گرفتاری و از چیزها که چشم بنظر میآورد و خداوند نور در کشتنها
براهی که بگویند بودم که آنرا بار دیگر خواهی دید بمصر باز خواهد رسانید و در اینجا بدشمنان خود جهنم غلامی و کهنی فرست
خواهد شد و خریداری نخواهد بود انتهی و هر آنچه با قنای سلطنت از رحمت و عذاب رسد هر ازین قبیل است ذکر هشت
و جهنم نیست بجهنم اینکه اسمانی نبوده اند و فهم اسمانی نداشته اند مگر اکت جنان بهیج که فی الجمله آنچه اسمانی باشد بودند
قلبی یعنی چند کلمه با ایشان وعده آخرت شد و آنها را انشاء الله در موضع مناسب ذکر خواهیم نمود خلاصه کلام دلالت خواهد
مذکور بر ثمره اعمال نیکو نیست و شواهد اینها از حد و حصر بیرونست لیکن طلبا لا اخضرار بهین قدرها اکفایا و اخضرارا
ورزید و فیسب غنیمت اند مدعی نفع شود زیرا که خودش در میزان الحقیقت نفع است و جنان بهیج نیز بنابر واپس متی در باب پنجم
از انجیل خود چنین میفرماید ۱۷ گمان مبرید که آمده ام تو را بیا بصفت انبیاء را باطل سازم از هر احوالی بلکه بجهت تکمیل آمده ام ۱۸
که هر اینه بنما میگویم تا اسان و زمین زایل نشود همه را با نطق از نوین هرگز زایل نکردند تا همه واقع نشود ۱۹ پس هر که یکی از این کلمات
کوچک را بشکند و عمرم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان که برین شمرده شود اما هرگاه بعمل آورد و تعلیم نماید و در ملکوت آسمان
بزرگ خوانده خواهد شد ۲۰ که بشما میگویم تا عداک شما بر عداک کاتبان و فریبان افزون نشود بملکوت آسمان هرگز داخل
نشود انتهی پس اگر اعمال ثمرات و نایب ندارد از جهت جناب علینا بر کاتبان و فریبان بجهت نیکو اعمال اینقدر نشود ۲۱
تا به چنانچه در باب ۲۳ نیست و سیم از انجیل بهیج و باب ۱۱ باردهم از انجیل لوقا که نقل آن در باب در اینجا موجب تطویل کلام است
مفهوم شده پس ثابت و محقق کردیم که ثمرات و نایب اعمال مثلث از انکار تو زین و انجیل و جمیع شرائع است اگر قبس میگوید که
اعمال بی روح فائده ندارد شبهر در آن نیست کسی دعا نکرد و نکفت که فائده دارد قرآن و اخبار مسلمین مشغولست از همین مطلب
که اعمال بی قصد قربت و اخلاص ثمر ندارد و اگر اعمال با روح و امیکوید فائده ندارد انکار تو زین و انجیل را کرده است و حکم
اینها کافر شده است پس چرا که حضرت آدم و طووف و سبب رضای خدا نبود مگر حضرت آدم از روی بی شعوری میگردید
و طووف میکرد و نیت در اعمال نداشت و بجهت تقرب بخدا این کار را نمیکرد و البته نیت داشت و احوالات جسد و طایع
احوال و حوائی او بود و نادلش نمبوخت بر حال خود و التذوق خدا در کافون سپهرش مشغول نشده بود و نه بران محبتش زبانه
نمیکشید که این کارها را از او صادر میکرد پس کریم و زاری و طووف و غیرها همه ثمر دارد و همه سبب خوشنودی خدا خواهد بود البته
چنانچه صریح کتب انبیاست که این اعمال ثمر دارد شکی و شبهر در این نیست و مسلمین که از برای اعمال ثواب عقاب و نیت میکنند
و اعمال را وسیله نجات خود قرار داده اند ان اعمال را نخواهند که قصد قربت و خلوص و نیت باشد و ان اعمال از جهه تو حیر
قلبی ناشی شده باشد نفس عمل از جهت نیت که عمل است زیرا که عمل بی نیت از مسلمین باطل میدانند و نیت بی قربت و فریب و خلوص
نیز باطل میدانند مثلاً وضو و غسل را میگویند ثواب دارد نه از جهه آنکه آب را بر دست و پا بر سر میریزد بلکه از جهه آنکه
مکلف قصد امثال امر خدا را دارد و اگر بدون قصد امثال ده سال مثلاً در میان آب بماند و ثوابی از برای او نیست جمیع اعمال
ظاهراً در نزد مسلمین از همین قبیل است و این قبس کو با چنین فهمیده است که مسلمین نفس اعمال را مباح میدانند و این بجهت
مسلمین و بن پرستان را در خصوص اعتقاد نجات با اعمال بیک سباق فهمیده است و بدیجی است که آنها عمل را از روی محبت
خدا نمیکند اعمال ایشان نیت و نجر است و موجب بعد ایشان از خدا خواهد بود زیرا که قصد قربت ندارند و اگر بر قصد
قربت داشته باشند قصد قربت با شرک جمع نمیشود و بعد ازین انشاء الله فصل مشیع در خصوص ثمره اعمال ذکر خواهد شد
پس معلوم و محقق کردیم که حضرت آدم بواسطه کریم و زاری و طووف که ناشی از ندامت او بود و از رجوع باطن او بدوی

هدایت به فقه در کفر

۳۷

واعراض از طبع و شهوات و غیره انجات یافت و مرضی خدا شد و اگر کسی گوید لعل منظور و مراد فقیه این باشد که این جمله از برای او ثابت نشده است در جواب گوئیم قبل از اقرار بنبوت حضرت خاتم النبیین هیچ کدام از معالما اسلام از برای او ثابت نشده زیرا که شرع تابع نبی است بعد از آنکه نبوت نبی ثابت شد کلمات و جزئیات شرع او نیز ثابت میشود پس باید قیاس در نبوت حرف بزنند نه در جزئیات شرع تا اینکه ما بحول و قوه الهی نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را از کتابهای او ثابت کنیم و قیاس را که بوسیله ایمان بمبانی موعود که بنا بر سابقات با اناث نورین و اناث با هرات انجیل مسیح از توبه ادم مقبول الخ این نیز غلط است زیرا که در هیچ ایه از اناث نورین اسم و صفات خاصه جناب مسیح مذکور نگردیده است تا اینکه فقیه اینها استنباط نماید بعضی از آنها ابدار بطی مسیح ندارد بلکه معنی دیگر دارند و برخی دیگر از آنها لفظاً و معنیاً جامع بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هستند چنانچه بر منتهی منصف مخفی نیست و ما نیز انشاء الله در وقت فرصت در مقام مناسب ازین کتاب این مرحله را عیان و بیان خواهیم نمود **الفصل الثانی** در صفحه ۳۳ بیت و سیم وقت در میان خلف ادم و اخراج او از باغ عدن نه اینکه چند ساعت و یا نیم روز بود چنانکه علمای محمدی و لاحاد ایشان نقل میکنند بلکه بنا بر مضامین اناث مزبوره توضیح و صوح باید که مدتی کشید تا ماضی آخر نمیشود آن گفت که انتم مدت چه قدر بوده است انهمی با لفاظه الجحی ابی در پیش گفتیم که مخالف قرن جمید و احادیث شریفه با این توریضه بنادر زیرا که این توریضه توریضه مومنی نیست بقیه و محترفت بدون شبهه و ایضا لازم نیست که کتاب نبی لاحق با کتاب نبی سابق موافق باشد و اگر این شرط باشد جماعت یهود در انکار حضرت مسیح ذبحی خواهند بود زیرا که میتوانند بگویند در اسفار خمس توریضه ذکر جنت و نار داشته است و در انجیل ذکر جنت و نار شده است و ایضا پاره اشیا دیگر نیز در عهد جدید بگویند و در عهد عتیق ابداسی از آنها برده نشده است و شواهد اینها را در باب ۲ ششم و فصل ۲ دوم در جواب از شبهه الثانی ذکر و بیان خواهیم نمود علاوه بر تریضه توریضه بگوید موافقت ندارند یعنی غیر از تریضه و سایر تریضه و یونانی و اسفار خمس توریضه غیر از تریضه که فعلاً معمول فریضه و تسنن میباشند بگوید بگوید موافقت ندارند و کتب و رسائل انبیاء با توریضه مخالف دارند و کتب عهد عتیق با عهد جدید مخالف کلی دارد بلکه انجیل را بعد مخالف هم بگوید هر چند ثبوت همه اینها مثل در باب اول و دوم و پنجم و ششم ازین کتاب خواهد آمد پس اگر اینها در ابطال کتب لاحق کافی باشند انجیل و تلمیح کتب عهد جدید باطلند بقیه پس معلوم شد که این مطلب را هم از روی عداوت و نادانی گفته است چرا که پس کن لا یعلم حجه علی من یعلم یعنی نادان حجتی بر زبان ندارد خود فقیه در تعیین وقت مخیر است نه چنین است که هر چه در توریضه نیست و ازین توریضه معلوم نمیشود مجهول مطلق است و کسرا نمیرسد که در آن سخنی بگوید و اگر خدا پیغمبری بعد از جناب موسی بفرستد و او بگوید قیامت بیان کند یهود را نمیرسد که او را نکذب کنند چرا که احوال قیامت در اسفار خمس توریضه مذکور نیست و الا چنانچه در پیش گفتیم حق با یهود خواهد بود در تکیه جناب مسیح و همچنین اگر پیغمبر بعد از جناب مسیح مبعوث شود و تفصیل احوال ادم را بیان کند نه با است و از آنکه بگوید که این تفصیل در توریضه و با در انجیل نیست چرا که همان خدای توریضه و انجیل با و تعلیم کرده پس اگر پیغمبر بعد از موسی مبعوث گفت فدحش با این نیست که این سخن در توریضه نیست بلکه اگر کسرا سخنی است باید در نبوت و بگوید اگر نبوت او ثابت شد جمیع اقوالش و اخبارش صحیح و الا اخبارش محمل صدق و کذبند مگر اینکه بر ضد اخبار پیغمبران سابق خبری دهد که از ضد بگوید و تکیه پیغمبران سابق لازم آید انکاه میتوان او را انکار کرد و تکیه نمود اما اگر منافات ندارد و تکیه پیغمبران سابق در آن نیست رد و انکار او از عقل نیست بلکه با است و انجیل صدق و کذب دانست تا ماخذش معلوم شود و حال آنکه نیست که ادم چه قدر مکت کرد در بهشت و چه مدتی در آنجا بود پیغمبر اخر الزمان علیه صلوات الله الملائک خبر دادند که خداوند درین ادم روح دمید بعد از زوال شمس و زوجه بعد از زوجه او را از اسفل اضلاع او خلق کرد و ملائکه خود را بجهت او واداشت و او را ساکن حثت کرد در همان روز و نماز در بهشت مکرش ساعت ترک اولائی از او صادر کرد بدین خدا او را

شبهات قبس فند

۳۸

وزوجها و از اجنت بیرون کرد و شب در آنجا خوابید و درین وقت بصره و از مجلس و پیچ از کتاب الامالی المشهور مجلس الصدوق معلوم و مفهوم میشود که این شش ساعت از ساعاتی آخرت بوده است فعلیهذا زیاد از سبصد سال از سالهای دنیا خواهد بود و این معنی آنکه مخالفت با توبه ندادن و تائب بر فرض مخالفت نیز ضرر ندارد زیرا که این توبه تحریر و خواب جنبه پیرانکار را بجز کار خود مندان نیست بجز در صورتیکه مادر باب ۵ پیچ از همین کتاب از کتب سئل اهل کتاب نبوت انجنا بر اثبات کردیم اخبار و اقوال الشیخ ثمالی و قبل از نبوت نیز بنا بر شخص عاقل اخبار را انکار و غمازین را که احتمال صدق در امر و در صورت عدم مخالفت با اقوال پیغمبران سابق و انکار صدق موجب کفر است نهایت شخص پندار باید سکوت کند تا ماخذ معلوم شود اما این قبس چون از خدا نمیرسد هر چه دلش میخواهد میگوید **الشبهه الثالثة** در صفحه ۲۷ بیت و هفتم نوشت و علمای شعبان نیز بر احادیث خودشان مقررند که تقیه یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت جان و حلالست ضد و نقیض کلام الهی است مخفی نمایند که تقیه در هر حال محض زناهی بمانی و که اعتقادی نیست بخلاف صدق و در زیر آبی بان در حدیث ائمه و ان اعتقاد داشته باشد که خدا چنین منوچه و حافظ او است که هیچ چیزی بجهنم او رو نمیدهد مگر باذن الله بدی است که آن کس رجوع بتقیه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله خود را با دیگران از تنگی و ضرورت جان برهانند چون بر او یقین و اشکان خواهد بود که اگر خدا و الهای او را خواسته باشد هر این خود خدا چاره خواهد کرد و بتقیه و دروغ ادبی محتاج نیست و هرگاه نکند پس ازین تقیه میگرد که همان تنگی و رحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی با ورود داده باعث حصول خیر است و بدین سبب با ضعیف و قلیل میگرد

انتهی بالفاظه **الجواب** بدین واسطه قبس خواسته است در مذهب شیعه نقضی دارد آورد و ایشان ترا منزل کند و خال آنکه این از اعظم مسائل شیعه است و بان حفظ ناموس ال محمد شده است و اینکه این قبس از مطالب اهل اسلام خبر ندارد و سهل است از احکام انجیل و توبه نیز خبر ندارد و در عقل کمتر از پیشوایان پرستان و در کفر زیاد از زهد است و اینکه میگوید تقیه ضد و نقیض کلام الهی است مقصود از کلام الهی توبه و انجیلست و آنکه این توبه و انجیل کلام الهی نیستند بدین شبهه و آنرا تقیه مواو این توبه و انجیل است و طریقه انبیاء و اولیاء و رسولان سابق نیز میباشد و شواهدی است از حد و حصر بیرون است لیکن طلبا للاختصار بزرگ و بیان بازنده شاهد کثافتهاست **شاهد اول** در بیان حال حضرت برهم خلیل علیه السلام در باب ۱۲ از او که از سفر تکوین باین نحو بیان و بیان کشنده است ۱۱ و او آمد در هتکا میگردید شد که مصر داخل شود زن خود ساری گفت که اینک البته میدانی که تون خوش منظری ۱۲ و احتمال دارد که مصر باین هنگام دیدنت بگویند که این زن اوست و مرا خواهند کشت و تون را نگاه خواهند داشت ۱۳ ثمتا اینکه بگوئی تو که خواهی مغانا اینکه بسبب تو من تنگی بشود و جانم بسبب تون زننده ماندن منی پس از آنکه مسطور معلوم میشود که تقیه از برای دفع ضرر و جلب منفعت هر دو جان راست زیرا که فرمود بسبب تو من تنگی بشود و جانم بسبب تون زننده ماند بلکه جلب منفعت را مقدم فرموده است بر دفع ضرر **شاهد دوم** در باب ۱۲ پس از سفر تکوین ۲ و برهم در حق زن خود سارا گفت که خواهی منست ۵ از قول ابی ملک در خطاب بخدا یا بمن نکفتی که خواهی منست و از زن نیز نکفت برادر منست و بعلب سلم خود و پاک دست خود این کار را کردم **انتهی** ایا حضرت برهم خلیل خدا را شناخته بود که زن خود گفت خواهی منست یا نه در شرع او جایز بود معلوم است خدا شناس نمیدانند بگوید که خلیل خدا را شناخته بود و اگر کویند حضرت خلیل تقیه نکرد دروغ هم نکفت زیرا که حقیقه سارا را خواهد رو بوده است در جواب بگویند ابراهیم ۱۴ سیزدهم که در شاهد سابق مذکور کرد بدین جهت و اینکه حضرت خلیل تقیه نمودند و تائب اگر حقیقه سارا را خواهد و با شد مرا غش و اقیح خواهد بود زیرا که توبه و رجوع خواهی منست این توبه و رجوع مطلقا ناکح زانی و ملعونست چنانچه در این ۲۲ از باب ۲۷ بیت و هفتم از توبه و رجوع باین مطلب شده است پس لازم میاید که خلیل خدا از اول توبه سارا را انحراف سارا را زنا کرده باشد و جناب سبحی نیز نعوذ بالله و لدا ان خواهد بود و همچنین سایر انبیای پیغمبر اسرائیل از یعقوب تا جابجی بخصوص بنا بر اصول فاسده نصاری که قول بعدم رجوع نسخ است **شاهد سوم** در باب ۱۲

بیست و ششم از سفر تکوین در بیان حال اسخی باین نحو عیان و بیان کشته است و اسخی در کار ماند و مردمان آن مکان در
 خصوص زنی سوال نمودند او گفت خواهر منست زیرا بگفتن اینک زن منست رسید مبادا که مردمان این مکان مرا بواسطه این
 بکشند چونکه خوش منظر است و واقع شد که در اینجا اقامت اند نش بطول انجامد و ابی ملک ملک سلطان از منظره ملاظه
 نموده نکرست و اینک اسخی باز از خود در بقاع بازی میکند و ابی ملک اسخی را احضار نموده گفت که اینک تحقیق زن تست پس چرا گفته
 که خواهر منست و اسخی در آن گفت باین سبب کان کردم مبادا که بواسطه او بهم پین آفات مرقومات می بخند در مشرعت تقیر از بخت بود
 که جناب اسخی زن خود گفت که خواهر منست و بدین واسطه ضرر را از خود دفع نمود **شاه پیکر** در باب ۲۱ بیست و یکم
 از کتاب اول شعوبیل در بیان حال جناب داود در هنگام فرار او از شاول باین نحو رقم شده است و داود با جی ملک کا هفت
 که ملک مرا بکاری امر فرمود و منی گفت که بکار یکروزه میفرستم نوزاد امر فرمودم کسی مطلقا نداند و جوانان را بفلان و فلانجا تعین نمود
 پس جناب داود در اینجا تفتیه کرد و فرار خود را مخفی نمود و از کاهن نان تقدیمه گرفت و خورد و حال آنکه خوردن نان تقدیمه بجهت او حرام
 بود و شمشیری نیز گرفت و بواسطه تفتیه نجات یافت اگر چه بدین سبب هشتاد و پنج نفر کاهن کشته شدند و تمامی اهل نوبه که شهر کاهنان
 از رجال و نساء و اطفال شهر خوانده و همچنین جوانان از کاهن و حمار و کوسفند بدم شمشیر کشته شدند لیکن جناب داود خود سالم ماند
 بواسطه تفتیه و بدین خلایق از ویج نمود بعد از شاول با می شود گفت که جناب داود پیغمبر خدا بلکه پسر خداست بنا بر قول ایشان که خدا را
 نشناخته بود پس معلوم و تحقیق کرد که تفتیه در عین پیغمبران سابق مشروع بوده است **شاه پیکر** در بیان حال مکیا باه نوی
 در باب ۲۲ بیست و دوم از کتاب اول ملوک مرقوم است که او نیز از آن چهارصد نفر پیغمبر و اصف نمود تفتیه پس از آنکه او را مطهر
 نمودند و قهرش دادند مطهر شد و پادشاه یهود و پادشاه اسرائیل گفت شما مغلوب خواهید شد پس این بنده در اقل تفتیه نمود بسبب
 جواز آن و اگر میخواهی در ست این احوال از بدانی باب مذکور را مطالعه کن چون طولانی بود نقل نشد **شاه پیکر** در باب ۲۳ هفتم
 از انجیل متی بعد از آنکه جناب مسیح علیه السلام دو کوردا شفا داد در این باب باین نحو عیان و بیان کشته است و در حال چشمانشان باز شد
 عینی ایشان را بکبد فرمود که زنهار کسی اطلاع نیابد پس جناب عینی امر بکتمان مجزیه مینماید باز از یس هود تفتیه **شاه پیکر** در باب ۲۴ هفتم
 در باب ۲۴ شانزدهم از انجیل متی باین نحو رقم شده است و هنگامیکه عینی بنواحق قصر تیر فیلپس ملاقاتش کرد از خود پرسیده گفت
 مردم مرا که پسرانم چه شخص میگویند آن گفتند بعضی بچای تعبد دهنده و بعضی ایلس و بعضی ایلیا یکی از انبیاء است ایشان را
 گفت شما مرا که میدانید آن شعون پطرس در جواب گفت که توئی مسیح پسر خداوند آن عینی در جواب وی گفت مبارک هستی
 ای شعون این یونا که جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست آن من نیز تو را میگویم که توئی پطرس و این
 صخره کلپای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بران استوار نخواهد یافت و کلپد های ملکوت آسمان را بنو میسپارم و آنچه بر زمین
 بندی در آسمان بشمار کرد و آنچه بر زمین کشای در آسمان کشاده شود آنگاه شاگردان خود را فدغن فرمود که هیچکس نکونند که
 او مسیح است نهی پس مسیح علیه السلام در اینجا شاگرد های خود را امر بتفتیه پیغمبرها بدیجی اگر از این پیغمبرند که این مسیح است
 باین موافق این تعلیم باید انکار نمایند و بگویند مسیح نیست یا جناب عینی خدا را شناخته بود که شاگرد های خود را امر بتفتیه و دروغ
 گفتن می نمود و حال آنکه ابن الله بلکه الله بود بنا بر قول ایشان با اینک مسیح نبود و با اینک اطلاق این لفظ را بر خود دوست نمیداشت
 خدا گواه است همین بکشاهد از برای اثبات مشرعت تفتیه کانست **شاه پیکر** در باب اول از انجیل متی بعد از شفا
 دادن آن مبروص از قول جناب مسیح چنین رقم شده است و او را فدغن کرد و فوراً مرخص فرموده آن گفت زنهار کس را خبر مده بلکه نه
 خود را بکاهن بنما و آنچه موسی فرموده بجهت نظهر خود بکند زان تا برای ایشان شهادتی ستوده آن لیکن پیروان فدغه اعاز کرد و عو عطف
 و شهرت دادن این امر میسپار که بعد از آن و بعضی عینی نتوانست اشکارا بشهرت را بد بلکه در میانها پیروز بر پیروز و مردم از هر طرف
 نزدی میامدند آن نهی پس ازین آفات نیز معلوم میشود که عینی بجهت تفتیه امر بکتمان مجزیه خود نموده و انرا اطاعت ننموده بدین

شبهات مغالطات فیس

۲۰

سبب عدم کلی بر جناب عیسی وارد شده دیگر نوافست اسکا زان شهر بیاید معلوم میشود که تقیه در دین مسیح خیلی سخت بوده است تا اندازه که معجزه که از برای هدایت خلق است امریکان از اینها بدخلو هدایت نیابد مسیح محفوظ بماند و حال آنکه حتم نشده بود مگر از برای اینکه کشته بشود بنا بر قول متابعاتش یکی چون تقیه در دین پیغمبران سابق بوده خواست از اینز تکمیل کرد باشد **شاهد پنجم** در باب ۵ نیم از انجیل مرض بعد از شفا دادن دختر دین و بازنده نمودن او و در ایه ۳۴ باین نحو رقم شده است پس ایشان را بیا که بسیار فرمود کی این امر مطلع نشود **شاهد ششم** در باب ۶ هفتم از انجیل مرض بعد از شفا دادن لال و کر در ایه ۳۳ مسطور است پس ایشان را دغ فرمود که هیچکس را خبر ندهند **شاهد هفتم** در باب ۸ هشتم ایضا از انجیل مرض بعد از شفا دادن شخص کوری در بیت صیدا در ایه ۴۴ باین نحو عیان و بیان گشته است پس او را بخانه اش فرستاده گفت داخل ده مشو و هیچکس را در اینجا خبر نده **شاهد هشتم** در باب ۹ نهم از انجیل مرض ۳۳ و از انجا روانه شد در جلیل میکشند و میجو است کسی او را بشناسد ۳۴ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده و میگفت پس ایشان بدست مردم می شود **شاهد نهم** در باب ۱۰ نیم از انجیل لوقا بعد از شفا دادن مریص در ایه ۴۴ او را دغ فرمود هیچکس را خبر نده **شاهد دهم** در باب ۱۱ نهم از انجیل لوقا باین نحو مسطور گردیده است ۱۱ و هنگامیکه او بر نهال عبادت مشغول بود شاگردانش همراه او بودند و ایشان پرسیده گفت مردم مرا که میدانند ۱۲ در جواب گفت بجهای تعبد دهنده و بعضی لباس و دیگران میگویند که یکی از انبیای پیشین بر خواسته است ۱۳ بدیشان گفت شما مرا که میدانید بطری در جواب گفت مسیح خدا ۱۴ پس از آن ایشان را دغ بلیغ فرمود که هیچکس را این اطلاع مدهید انچه دلالت این اقوال بر وجوب تقیه مخفی نیست بجهت نبود جناب عیسی امریکان معجزات مینمود و اینکه او را مسیح نگویند و الا انتشار معجزات و ملقب شدن خود را بقلب مسیح خیلی دوست میداشت نمی بینی در باب ۱۵ نیم از انجیل مرض در ایه ۱۵ و آنرا امر میفرماید که برو معجزه او را انتشار بده و همچنین در باب ۱۶ هفتم از انجیل لوقا فرمود که جناب عیسی شاگردان جناب عیسی را امر بانشاء معجزات بنماید ایضا در باب ۱۸ هشتم از انجیل لوقا فرمود که باین دو امر فرمود برو حکایت کن معجزات مرا **شاهد یازدهم** در باب ۲۰ بیست و ششم از انجیل متی در تقیه کردن بطرس باین نحو رقم شده است ۲۰ اما بطرس در ایه ۲۱ نشسته بود که ناگاه کبری نزد وی آمده گفت تو مرا عیسی جلیل یوگا ۲۲ او بر وی هر انکار نموده گفت نمیدانم چه میگوئی ۲۳ چون بدو باز پرسید و زنی که دیگر او را دیده بخاطرین گفت این شخص نیز از رفقای عیسی است ۲۴ و در ضمن خورده انکار نمود که این را نمیدانم ۲۵ بعد چنگ انا که استاده بودند پیش آمده بطرس را گفتند البته تو مرا از آنها هستی که هر نور بودی لالت میباید ۲۶ پس آغاز سخن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمیشناسم که در ساعت خروشانک زده انچه مخفی نماد که این شاهدا اعتبار انا جلیل چهار شاهداست زیرا که مرقس در باب ۱۴ چهاردهم از انجیل خود و لوقا در باب ۲۲ بیست و دوم و یوحنا در باب ۱۸ هجدهم این را با اندک اختلاف ذکر نموده اند همان قدرها از ذکر شواهد کفایت میکند دیگر تقیه نمودن مسیح در حضور رئیس الکهنه و در حضور پطرس و یسایا از خود و بطول نرک میبایست که هر چه را و سوال میکردند تقیه جواب نمیداد و همین قدرها از برای ابد بصفه کافی مگر نه اینست در عهد عتیق و جدید هر فضیله شهادت دو و یا سه شاهد فصل داده میشود چنانچه در ایه ۱۷ از باب ۳۵ و نیم صفر اعداد و ایه ۱۷ از باب ۱۵ هفتم و ایه ۱۵ از باب ۱۴ از نو نیمه متی و ایه ۱۴ از باب ۱۸ هجدهم از انجیل متی و ایه ۱۷ از باب ۸ هشتم از انجیل یوحنا و ایه ۱۳ سیزدهم از رساله دوم پولس بفرانیان و ایه ۱۴ از باب ۵ نیم از رساله اول پولس بتهوایان و ایه ۱۴ از باب ۱۰ دم از رساله پولس بعبرانیان مسطور گشته است و اگر گویند ما انبیا را معصوم نمیدانیم و این دروغ گفتن انبیا از ان تقیه نبوده است بلکه از راه عصیان بوده در جواب گویند اولاً ظاهر کلمات دلالت دارند بر اینکه مقام تقیه نبوده است و ثانیاً اگر هر انبیا را معصوم نمیدانید مسیح را که معصوم میدانید و بر اخلاف و افعال تعلیم فرمودند تا با مسیح نبود است که دغ نمودن مسیح نکوشد و این امر را منقش نمائید تا لک اگر تقیه مشروع نباشد لازم میآید بطرس که زانق و فائق امور انسانی و فاعل مقابل هدایت

و مبنای کلیای مسیح و داعی کلّهای او از مرقّها لکین باشد زیرا که مسیح را انکار نمود و خود مسیح فرمود هر کس مرا از حق و خلق انکار نماید من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود چنانچه در باب ۳۳ از انجیل مرقم یافته است معلوم است هر کس که جناب مسیح انکار نماید از اهل نجات نخواهد بود یقیناً و اگر کوبند بطرس بعد از انکار و توبه کرد کوئم انکار مسیح مستلزم انکار روح القدس است زیرا که مسیح در نزد شما با روح القدس متحد است با شما و حقیقی و منکر روح القدس اگر توبه کند نیز توبه او مقبول درگاه الله نخواهد بود اله ۳۱ از باب ۱۴ و از هم از انجیل متی باین نحو ترجمه کرده است ۳۱ از آن روی شما را میگویم هر نوعی گناه و گناه انسان مرزیده میشود لیکن کفر روح القدس از انسان عفو نخواهد شد خلاصه کلام دلالت خواهد نمود بر جواز بلکه وجوب توبه حقیقی نسبت طالع از قسطنطین سفنار میثاق جناب غلبیل و جناب یحیی و جناب یعقوب که او نیز توبه نمود از برای جلب منفعت و پدر خود را کول زد چنانچه در توبه است و همچنین جناب اود و مکیا و و جناب مسیح و بطرس ایمان نداشتند و خدا را نمیشناختند و اگر اینها بی ایمان و خدا شناس نباشند پس صاحب ایمان و خدا شناس در نزد حق که خواهد بود و صاحبان حاشا بلکه چون صلاح وقت و حفظ جان از آن دیدند با مر خدا بجهت مصلحت توبه نمودند با قطع نظر از هر اینها کوئم این سخن است غیر معقول چرا که این مسئله تابع شرع است و شرع تابع نبی چون نبوت نبی ثابت شد شرع او مطاع است هر گاه چنانچه مصلحت رعایت خود را در اخفاء امری دانست بر رعیت واجبست که اخفا کنند و چون مصلحت در اعلان دانست واجبست که اعلان کنند و این تفسیر حکمی است مصلحتی نه حکم و افعی چرا که ارسال رسول و اترا کتب از برای اظهار دین خداست و تفسیر خلاف اظهار است چنانچه چراغ از برای روشنایی و بینا نیست پس از از پرطش نباید گذاشت بلکه بر شمعدان باید نهاد و همین مثل را حضرت علی علیه السلام آوردند و فرمودند ولی چون باد شد بک زد و بخواد چراغ را خاموش کند میتوان لحظه دست پیش چراغ گرفت تا با دسان شود انکار دست بر داشت و اصبع بسوزد و اگر دست نکند همان لحظه خاموش خواهد شد و اصبع ناریک خواهد بود و امور عالم بر حسب مقتضای حال است از بجهت اینها و اولیای عجمه منع قتل از خود نکردند حال همزمان بود که جناب مسیح چندی معجزات خود را منتشر فرمود و نفر ما بدین مسیح بلکه امری قدغن بکفان هر دو امر نماید تا بدین واسطه زند بماند و دین خدا را تکمیل نماید و همچنین از برای بطرس همزمان بود که در انشت تفتت کند و بعد از مسیح سالها زنده بماند و دین انجیل را نشر نماید تا اینکه در انشت بروز دهد و کشته شود الحاصل تفسیر عقلا که امتناع ندارد و قبح نیست تا کوئم هر کسی تفسیر قرار میدهد چنانچه قرار داده و نبی نیست پس عقلا چنانکه دگر و نه میسر نمی نارد و از انبیا و اولیا در احوال چندی تفسیر بدیم که واقع شد حال اگر در شرع مانع تفسیر هست چنانچه بر تفسیر نباید کرد چرا که مسلمین در جواب خواهند گفت که در کتاب و سنت مانع شرع کرده است پس بجهت شما منقل میشود بشارع مقدس پس از آنکه ما بحول و قوه الهی شارع را از کتب جماعت یهود و نصاری ثابت و محقق نمودیم بطوریکه مغزی از برای ایشان نابی نمائند اینقسم ترا عها و گفتگوها کلیتر مرتفع خواهد شد لیکن عجز آدم از حال این قسطنطین ابتدا از مطالب توبه و انجیل اطلاع ندارد با این جهل خیلی مره دارد که حکم واقع شده است ما بین دولت بزرگ و میگوید هر کس توبه کرد ایمان ندارد دنیا بر قو اولاد ما بد که خدای دوم او ایمان نداشته باشد چرا که دینی و فهمیده که تفسیر کرد خود فتنه در کتاب خود المسمی عفا ح الاسرار نوشت اگر کسی کوبد چرا مسیح الوهیت خود را بیان نفرمود به بیان بیکه واضحتر باشد از آنچه ذکر شد تا آخر سوال چند جوابی ازین سوال گفته است و در آخر گفته است که از ترس یهود جناب عیسی این مطلب را بیان نفرمود پس از کلام قسطنطین معلوم میشود که حضرت عیسی حق را کمالاً میفهمد و ندانسته و حق را اظهار نمیفهمد و ندانست لاجل القیبه الحمد لله علی ظهور الحق

السید محمد الخاکی در صفحه ۳۳ سوره بکرم نوشت که هیچکس بنگاه حتی پیغمبران و رسولان نیز معصوم نیستند پس انجیل و کتابی که اکثر علمای محمدیه کرده اند که کوبا پیغمبران از نگاه معصومینند باطل و محض ازین صدور یافته که بکفایت باطنی نگاه منوجه نکشته و از ادوات توفیق و نگاه واقف عاظمای مبدانته بالفاظه الجوی **امب** حقیقی نمائند که علمای پروتستانت در اثبات نگاه از برای جمیع خلق خدا غلو عجیب دارند و دل را جمل میمانند و کلیت مفصود ایشان نیست که هیچکس بنگاه نیست و بتبعاع هیچکس نمیشود اعتماد کرد الا انجیل

مُغَالِطَاتُ فُسْتَسِ

۴۲

مسیح که از معصوم بوده و پس تا بدین واسطه مردم را بدین مسیح دعوت نمائند تا اینکه تمامی خلق خدا مثلث و مشرک شوند و بعد از این
تسویات و مساوی کل روی زمین را تصرف نموده ملت و دولت منحصر باشد بمکت و دولت ایشان غافل از اینکه دین اسلام حافظ
دارد و بکسر نبی بکسر از خودشان هدایت میفرماید مانند این اقل اکثر که جوابهای ایشان را از کتابهای خودشان میدهد و ملزم و
جای ایشان بمنای خلاصه کلام بروم سر مطلب و گوئیم لا بدیم در این مقام از تحریر سه مسئله و بالله التوفیق **المسئله الاولی** بدانکه مردم
دارند در عصمت انبیاء علیهم السلام وضبط قول در این موضع آنکه گوئیم اختلاف در این باب واجب میشود باقسام اربعه اول آنکه در باب
اعتقاد واقع میشود در دو قسم در باب تبلیغ و سیم در باب احکام و فتاوی چهارم در باب افعال و سیرت انبیاء علیهم السلام و اما اعتقاد انبیاء
که در ضلالت پس این غیر جایز است در نزد اکثر ائمه حضرت غلام الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بی فضیلت از خوارج گویند گاه از انبیاء
صادر کرد بد و هر گاه حق ایشان که در شرکست پس باین اعتبار وقوع کفر از انبیاء و اولیاء و ائمه بعد از انبیاء منفرض است فعلا و جماعت
بهود و تضارعی نظرمضمون کتب مقدسه خودشان که در این باب از انبیاء جایز بلکه واقع میداند زیرا گویند که جناب پیمان در آخر عمر
باغی زو جات خود کافریست پرست شد و در مقابل بیت المقدس عیدها از برای بت بنا کرد و همچنین جناب هرون کوساله ساخت
و او را سجده نمود و بنی اسرائیل را نیز امر بعباده او نمود و از برای او مدحی بنا کرد و خود بالله از امثال این کفر ثابت و اقامه میفرماید و آن آنکه
معلق تبلیغ و ادای رسالت باشد اقامت مرحومه اجماع دارد بر اینکه انبیاء معصومند از کذب تحریف در تبلیغ و ادای رسالت و الا توفیق
مرفع میشود از اقوال ایشان و نیز ائمه اتفاق دارد چنانچه وقوع این امر عدا جائز نیست از انبیاء سهو این بجا نمیباشد و بعضی از مردم
ببدین سهو این امر را جایز میدانند و علمای و روشنفکران بجهت ظاهر در این باب با ما موافقت دارند الا اینکه این تعلیل و تزیین و ضلالت
کتب مقدسه ایشانست چنانچه عنقریب خواهد داشت و اقامه میفرماید آن آنکه معلق تبلیغ و ادای رسالت اجماع دارد بر عدم جواز صدور
خطا از انبیاء در فروعی بر سبیل عد و بعضی بدینان این امر را جایز میدانند و اقامه میفرماید و آن آنکه معلق باشد بافعال انبیاء است
در این باب بیخ قول دارند قول اول بعضی تجویز میباشد صدور و کبره و از انبیاء عدا و این قول حشو است قول دوم بعضی صدور
کبره و از انبیاء جایز نمیدانند و لکن صدور صغیره و جایز میدانند عدا مگر آنکه موجب نفرت خلق باشد مانند کذب و تطعنه و این قول
اکثر معتزله است قول سیم اینان بصغیر و کبره از جهت عدا از برای انبیاء جایز نیست البته بی از جهت نا و بلی جایز است و این قول جانشین
از معتزله قول چهارم آنکه گاه از انبیاء صادر نمیشود مگر از جهت سهو و خطا لکن مسئولندان این جهت اگر چه این امر موضوع است از
امت ایشان زیرا که معرفت ایشان احوط و دلائل ایشان اکثر است زیرا که ایشان قادرند بر تحفظ و امت قادر نیست قول پنجم آنکه
گاه مطلقا از انبیاء صادر نمیشود نه کبره و نه صغیره نه عدا نه سهو و نه بر سبیل نا و بلی و خطا و اینمذاهب اثنی عشریه است باری الله تعالی
و در وقت عصمت انبیاء نیز امت سه قول دارند قول اول آنکه ایشان معصومند از اول عمر تا آخر عمر و این قول اثنی عشریه است قول دوم
اینکه وقت عصمت قبل از بلوغ است و تجویز نمیکند و کتاب کفر و کبره را قبل از نبوت و این قول اکثر معتزله است قول سیم آنکه صدور
کفر و کبره جایز نیست از انبیاء در وقت نبوت و بعث و اما قبل از نبوت صدور کفر و کبره از ایشان جایز است و این قول اکثر اشاعره
و قول بیهودیه و اهل حله از معتزله است پس از اطلاع بمراتب مسطوره گوئیم که مذاهب اثنی عشریه است که انبیاء و اولیاء و ائمه
با انحرافات معصومند مطلقا پس معلوم و محقق گردید که مقصود و منظور قسطنطین و اکثر علمای مجتهدیه علمای اثنی عشریه کثیر الله ائمه
میباشند که از روی فهم و شعور گفته باشد **فاما ثانی** قسطنطین در فصل ۴ سیم از باب اول در صفحه ۴۶ پنجاه و یکم از میزان الحقیقه از صفحه
مطبوعه شماره ۴۷ و هشتصد و شصت و دو گفته است و در باب نبی اعتقاد ما اینست که نبی و حواری اگر چه در سایر امور از ان قابل
و شبان باشند لکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصومند از تنهی و این ادعا نیز از قسطنطین غلط است چنانچه در فصل سیم از باب اول از
هین کتاب مفصلا و مدلل امر قوم افتاد و در باب سیم از کتاب اول ملوک در بیان حال پیغمبر بکه با مر خدا و یهودا یوربعام آمد
پس از آن یهودا بر گشت بعد از آنکه خبر داد مدح بکه یوربعام او را بنا کرده است یوشیا نام سلطان از اولاد داود و از اخاب

هدایت مفسر کتاب العجمه

۴۳

خواهد کرد این نوحه بان و بیان کشته است ۱۱ و یک پیغمبر را بخورده در بیت قبل ساکن بود و پسرانش آمده هر کار که مرد خدا
آن روز در بیت قبل معمول داشتند بود از برای ایشان نمودند و همچنین کلماتیکه بپادشاه گفته بود پیدر خویش بیان کردند ۱۲ و پدر ایشان
با ایشان گفت که بکدام راه رفته است و حال آنکه پسرانش را هیچکس مرد خدای که از بهوداه آمده بود میفرستاد بدیده بودند ۱۳ پس پسرانش گفت که بخار
مر ازین کفید و ایشان بخار تر ازین کرده او بران سوار شد ۱۴ و در پی مرد خلافت و او را یافت که در زیر درخت بلوطی نشسته و بر آن گفت
ایا مرد خدای که از بهوداه آمده بود توئی گفت که منم ۱۵ و او بر آن گفت که همراه من بخانه بیا و نان بخور ۱۶ او گفت که با تو بر نوانم کشت و با تو غلام
رفت و با تو غلام رفت و با تو نان در این مقام غلام خورد و آب غلام نوشید ۱۷ زیرا که بفرمان خداوند بمن گفته شد که در اینجا نان غلام
آب موش و بقصد رفتن بر آنکه آمده باز پس مگرد ۱۸ او بر آن گفت که من نیز مثل تو پیغمبر هستم و فرشته بفرمان خداوند بمن متکلم شده
گفت که او را اینجا نتر خود همراهت بیا و را اینک نان بخورد و آب بنوشد اما وی دروغ گفت ۱۹ پس همراهش بر کشته و در خانه ایشان
خورد و آب نوشید ۲۰ و واقع شد هنگامیکه ایشان بفره نشسته کلام خداوند بان پیغمبر که او را پس آورد رسید ۲۱ و بمر خدا شک
ار بهوداه آمده بود او از کرده گفت که خداوند چنین میفرماید چونکه بر کلام خداوند خلافت کردی و فرما اینک خداوند خلافت تو را از من
بود نگاه نداشتی ۲۲ و بر کشتی و نان خوردی و آب آشامیدی در مقامیکه بنو گفته شده بود که نان بخور و آب بنوش لهذا جسد تو بفریدند
غواها آمد ۲۳ و واقع شد که بعد از آنکه خوردن نان و بعد از آشامیدنش که جگر پیغمبر را که بار پس آورده بود از برای ایشان زین کرد
۲۴ و روانه شده و او را شهری در راه یافت و کشت و جسدش در راه افتاده شد و جمار در هیلویش ایستاد و همچنین شهری بپهلوی جسد ایشان
۲۵ و اینک مردمان عبور کنند از آن جسد را دیده که در راه افتاده شد و در نزد جسد شهری ایستاده دیدند پس آمدند و در شهر بیکر پیغمبر
ساخته در آن ساکن بودند خبر دادند ۲۶ و آن پیغمبر بیکر او را از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مرد خداست که از مرا خداوند غاصو
کرد به بان سبب خداوند او را ایستاده که او را پاره پاره کرده موافق کلام خداوند که با و فرموده بود کشت ۲۷ پس پسرانش متکلم شده گفت
که جمار از برای زین کفید و زین کردند ۲۸ و رفت و جسدش را در راه یافت که افتاده شد و جمار و شهری بپهلوی جسد ایشان بودند و شهر
آنجسد را بخورده و جمار را پاره نکرده بود ۲۹ و آن پیغمبر جسد مرد خدا را برداشته از جمار گذاشت و باز پس آورد و آن پیغمبر را بخور
بقصد نعریت و دفن کردنش بشهر آمد انتهای پس در این عبارات در هشت موضع لفظ پیغمبر را بن پیغمبر را بخورده اطلاع شده است و
در این ۱۸ خود حضرت فداش نیز از قای رسالت کرد و در این ۱۹ ضد حق رسالتش شد و این پیغمبر را بخورده صادق الله بوده و خدا افرا
ست و در تبلیغ دروغ گفت مرد خدای مسکین را کول زد و مستوجب غضب خدا بش کرد و اینمرد خدا را بکشتن داد پس ازین بجز این معلوم
و تحقیق کرد بلکه انبیاء در نزد اهل کتاب در تبلیغ و ادای رسالت نیز معصوم نیستند و ادعای عصمت از علمای پروتستند و ادعای عصمت
فعلیهما و ثواب آن که عهد عتیق و جدید بکلمه مرفوع میشود زیرا که تا نین و کاتبین آنها دروغ کو و کاذب هستند و در ادای احکام خدا خائن اند
و اگر کسی کو بپایبندی بپاسر ائله افترای میداند بر خدا و دروغ میگوید در تبلیغ و ادای رسالت عذمانه سهو و نسیان و کلام قیس نیل
در صورت سهو و نسیان است و در جواب این سوال گوئیم اگر چه این توجیه مناسب عبارت قیس است لیکن شنا عتس اقوی و تکانش
زبان از سهو و نسیان است و مع ذلک غلط نیز میباشد تماشا دارد باین فهم و فضل حکم واقع شده است ما بین دولت بزرگ العجم
کل العجم از علمای مسیح که این کتاب را بطبع رسانیده و منتشر نموده اند که ابدانم و چنانکه کند المسکین الثانیة در اثبات عصمت
از عهد جدید شاهد اول در باب ه پنجم از انجیل متی از قول مسیح در خطاب بنو آمده بان نوحه بان و بیان کشته است ۱۳
ثما غم جها پند هرگاه نمک فاسد کرد بکدام چیز باز نمکین شود و بیکر مصرقی نذر دجرا پیکه بیرون افکند تا پالم مردم شود ۱۴
ثما نور غالمید شهر بیکر که بنا شود نتوان پنهان کرد ۱۵ و چراغ را غمی افروزند تا از آن پنهان نه همد بلکه تا بر چراغدان گذارند
اگاه همه کسانیکه در خانه ناسد و روشانی می بخشد ۱۶ همچنین بکند از پند نور ثما مردم بنابند تا اعمال نیکوی ثما را دیده پدر ثما را
کردا ساست تمجید ما ساند انتهای ای والله انبیاء و اولیاء غم جها و نور غالم و چراغ جها نند پس باید بسبب عصمت فاسد و مبتد

انبياء انعم بكم وقرآن مجيد

بطاعت و نادر یکی نشوند تا مردم در اعمال حسنه با ایشان اقتدا نمایند و از نور ایشان اقتباس نمایند شاهد در هر دو باب
 هفتم از انجیل متی باب پنجم باقرم باقر است ۵۱ انا از انبیای کن به اخر از کنید که بپای من میشتاد و نردن دشتای پند و دل دباطن کرگان
 میباشد ۵۲ ایشان از مویه های ایشان خواهند شناخت زیرا که انکو را از انخل و انجیل از انضی چند ۷۷ همین هر درخت نیکو بود
 نیکو میاورد و درخت بد میوه بدی آورد ۵۳ غنوا درخت خوب میوه بد آورد و درخت بد میوه نیکو آورد ۵۴ هر درختی که میوه
 نیکو نیاورد بریده و درختی که میوه بد نیاورد از انکه بد شود ۵۵ لهذا از مویه های ایشان ایشان خواهند شناخت انهم این کلمات مرقوم در ایشان اذکار
 ما کافست که گفت لا و حال انکه جناب صبح علامتی قرار داد که بان علامت بنویسد ان از کاذب شناخته شود و ان عصمت بر عصمت
 صادق و غیر معصوم کاذب باید باشد انکه بد شود مابقی فقرات محتاج بشرح و بیان نیست زیرا که جناب صبح بطور مثال طلب انچه
 فرمودند که هر عوامی بفهمد و با هر این توضیح علمای پروتستنت می فهمند چنانچه عیاست شاهد در هر دو باب ۵۶ ششم از انجیل متی
 باب پنجم شده است ۳۱ پس برای ایشان مثالی زد که ایا میبایست که کور کور و پرا رهنمای کنند تا هر دو یکو دالی می افتند ۳۲ شاکر از معلم
 خود افضل نیست لیکن هرگاه کامل شده باشد مثل اسناد خود بود ۳۳ و چون احمی را که در دین برادر است می بینی و چو پیرا که در چشم
 خود داری می بینی ۳۴ و چگونگی توانی برادر خود را که کوی ای برادر اجازه ده تا احمی را از دین برادر خود و چو پیرا که در چشم خود داری
 می بینی ای داکا را و چو برادر از دین خود بر کن انگاه نیکو خواهی بد تا احمی را از دین برادر خود و چو پیرا که در چشم خود داری
 نیکو میوه بد یا نیکو میاورد و درخت بد میوه نیکو آورد ۳۵ که هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و درخت بد میوه نیکو آورد
 نو چند ۳۶ آدم نیکو از ان خوب دل بود چیزی نیکو بر میاورد و شخص شر از ان شر بد دل خوش چیز بد را بر می آورد زیرا که
 از زبان دل زبان سخن میگوید انهمی مؤلف کوی بد تو را بخدا در انجیل حکمت این نظر و تأمل کن و صبر کن که چگونه بیشتر که
 پیغمبران و اوصیای ایشان که خدا ایشان را هادی کوزان و خطاکاران قرار داده است خود کور و خطاکار باشند و خدا کور و اعصاب
 کور کرده باشد ایا اهل دنیا کور بر اینست کور و کور میسپارند که اراغ معصوم و مطلب برسانند و چگونه بیشتر که پیغمبران را می توان
 کار باشند عصبان و خطاکار از خود دور کرده بپایند و رفع عصبان و تعلق با صبر نمایند و چگونه بیشتر که پیغمبران و اوصیاء که خط
 روح خدا بند شریرو غاصی باشند و با وجود این مویه علم و هدایت صالح از ایشان بر و زکند و درخت بد میوه خوب دهد خلاصه
 هر فخره از این باب شاهد است قوی بر اینکه نواند شد خطاکار هادی خطاکاران شود پس اگر در رابطه فقرات تأمل کردی با دقت تأمل
 از برای تو واضح و لایح گردد که انبیاء با پیست معصوم و مطهر باشند و این نفس در منتهای درجه عصیت و نادانی رجالت باشد
 حتی در کتابهای خود نیز نتایج نکرده و الا ابد ابطور حیات بر پیغمبران نمیکرد و انجیل از ان قتل ایشان عظیم تر است تا فضل
 بهود که انبیای بی اسرائیل را کشند بزرگ است چنانچه هر کی اندک شعوری داشته باشد بفهمد که انهارا با ظلم قتل رسانیده اند
 انا این طور خطه پیغمبران موجب اغوی جمال و اضلال ایشان شاهد شاهد چنانچه مر مر بو خدا و باب ۷۸ ششم از انجیل خود در
 مناظره صبح با جماعت بهود باب پنجم نموده است ۳۲ و حق را خواهند شناخت و حق شما را از ان خواهد کرد ۳۳ بد و جواب
 دادند که اولاد ابرهم میباشد و هرگز هیچکس را غلام نبوده ایم پرچگونگی میگویند که از ان خواهد شد ۳۴ عینی در جواب ایشان
 گفت هر انچه هر انچه بشما میگویم هر که گاه میکند غلام نکاهست ۳۵ و غلام همیشه در خانه شما نماند تا پیر همیشه بماند ۳۶ پس اگر
 دیر شما را از ان کند در حقیقت از ان خواهد شد ۳۷ میبایست که اولاد ابرهم هشد لیکن میخواهد مرا بکشید از انو که کلام من
 در شما جای ندارد ۳۸ من انچه را از تو پدر خود دادم میگویم و شما انچه را از پدر خود بدیدید بپایند ۳۹ در جواب او گفتند که کلام
 ما ابرهم است عینی ایشان گفت اگر اولاد ابرهم میبود با حال ابرهم را بجای میاورد بد ۴۰ لیکن الان میخواهد مرا بکشید من
 شخصی هستم که با شما براسنی که از خدا شنیده ام تکلم میکنم ابرهم چنین نکرد ۴۱ شما اعمال پدر خود را بجای میاورد بد و گفتند که ما
 از ناوانده نشده ایم بد پدر داریم که خدا باشد ۴۲ عینی ایشان گفت اگر خدا پدر شما بود مرادوست میباشد شنید که من از ناوانده

هَدایَتِ مَقَرِّ دَرِ اَشْیَاءِ

۲۵

خدا صا در شده ام و امدم ز بر آکر من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاد ۴۳ برای چه سخن مرا از آن نمیکند از آنچه که استماع
 شنیدن کلام من ندارد (۴۴) شما از پدر خود بلبس میپاشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بجا آرید که از اول قائل بود و در
 راستی قائل نمیشد از آنچه که در او راستی نیست هرگاه بدو رخ سخن میگوید از آن خود میگوید زیرا که دروغ گو و پدر و نمکوان است
 انشی مؤلف کو بک از کلمات مرفوعه معصوم چند مر است اول آنکه کار غلام و بنده کاهست در قمر اگر از اولاد ابرهم باشد
 اولاد او نیست زیرا که اولاد ابرهم با دغا ل ابرهم را بجای آوردند ستم آنکه معصیت کار پسر شیطان و شیطان پدر او است ضلالت آنرا
 انبیاء معصوم نباشند لازم میباشد که بنده کاه باشند بنده خدا و نیز در صورت عدم اشراف عصمت لازم میباشد که از اولاد ابرهم نباشند
 و ابر مسلمان نکند چه کتب عهد عتیق و عهد یاس ز بر آکر کتب عهد عتیق و عهد یاس میدهند که انبیای بنی اسرائیل از اولاد ابرهمند
 و ایضا اگر انبیاء معصوم نباشند و صد و رخط از ایشان تجاوز نماید لازم میباشد که پسر شیطان و شیطان پدر آنها باشد یا مسیحی غافل و غیر
 میباشد که مثلاً جناب سلمان که پدر او است بگویم پسر شیطان است و همچنین میشود جناب یعقوب و اسحق ز پسران شیطان و شیطان گفت
 و حال آنکه بنا بر شهادت کتب عهدین جناب یعقوب و داود و سلیمان علیه السلام پسران خدا بند بنابر زعم اهل کتاب و ایضا لازم میباشد که کتب
 عهد عتیق و عهد یاس بالکلیه خلاف باشند زیرا که قائلین و کاتبین آنها شیاطین و اولاد شیاطین بوده اند با این توفیر توفیر جناب موسی است
 با توفیر پسر شیطان است و همچنین قائل این زبور جناب داود علیه السلام بوده است با شیطان پسر شیطان انبیا خداوند جلّت عظمه شیاطین را
 پیشوای خلق قرار داد با انبیاء این کتابها را بنویسند شیاطین فرستاد بنویسند انبیاء اگر حرات داری بگو حقیقه ما انشی عشره حقا
 نداریم که پیغمبران او شیاطین باشند نعوذ بالله من الضلالة والجهالة نشاء هدی پنجم در باب (۹) نهم از انجیل یوحنا بعد از آنکه
 حضرت عیسی انکار فرمود از ادراشفا داد در راه (۶) باین نحو عیان و بیان کشند است (۷) بعضی از فریبان کشند از شخص جناب
 خدا نیست زیرا که سب و نکوه نمود و دیگران کشند چگونه شخص کاه کار نمواند مثل این معجزات ظاهر سازد و در میان ایشان اختلاف
 افتاد و شکی نیست که اینها پنداشت گفتند سکوت عیسی و یوحنا از رد ایشان قصد بقی ایشان است تا خبر بیان از وقت حاجت از شان
 حکم نیست تا چه رسد به پیغمبر عظیم الشان مدلول ابر اینست که شخص کاه کار نمواند ایاث خدا را اظهار نماید و همه انبیاء صاحب ایاث
 و معجزات بودند پس خطا کار نبود پس همه معصوم بودند نشاء هدی ششم در باب (۱۰) از باب مذکور از قول همان کوربا بنحو
 مسطور کشند است (۱۱) و میدانم که خدا دغای کاه کار را را نمیشود و لیکن اگر کسی خدا پرست باشد و اراده او را بجا آورد و از او بپوشد
 انشی اینهم کلام نیست مصدق عصمت باین نحو ثابت میشود هر کس که صاحب ایاث و معجزات و مستجاب الدعوه باشد مانند انبیاء
 و اوصیاء معلومست که خاطی نیست پس چون خاطی نشد معصوم خواهد بود نشاء هدی هفتم در باب (۱۲) سیم از رساله اول
 یوحنا باین نحو ترجمه یافته است (۱۳) افرزندان کسی شما را گواه نکنند کسی که عدالت را بجای میآورد و عادلست چنانکه او عادلست (۱۴)
 و کسی که کاه میکند از ابلوس است زیرا که ابلوس از ابتدا کاه کار بوده است و از آنچه پسر خدا ظاهر شد تا احوال ابلوس را باطل سازد
 (۱۵) هر که از خدا مولود شده است کاه نمیکند زیرا که او در وی همانند او نمینواند کاه کار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است
 (۱۶) فرزندان خدا و فرزندان ابلوس ازین ظاهر میگردند که هر که عدالت را بجای نمیآورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را بخت
 نماید (۱۷) زیرا که همین استان پیغامیکه از اول شنیده اید که بگوید بکر را بخت غایب الخ پس گوئیم که بنص این کلمات کسانیکه از خدا بخت
 کار نیستند و خطا نمینمایند کرد چو اگر روح خدا در ایشان ثابت است و روح خدا خطا کار نیست و هر خطا کار از شیطان و فرزند
 شیطان است و روح شیطان در او ثابت است و احوال شیطان از او ظاهر میشود حال از قبیل استفا میشود پیغمبران یعنی که آمد
 بودند با از جانب خدا بودند با از جانب شیطان و با روح خدا در ایشان بود و با روح شیطان فرزندان خدا بودند و با فرزند شیطان
 اگر گوید فرزندان شیطان و از جانب شیطان بودند و روح شیطان در ایشان بود در هر مذهب کافر میشود و اگر گوید کاهی از خدا بود
 و روح خدا در ایشان بود و در آن هنگام نبی بودند و کاهی فرزندان شیطان و از جانب شیطان و روح شیطان در آنها بود و در آن

عَصَمَةُ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۳۶

هنگام نبی نبودند بازگافر می شود چرا که گفته است انبیاء گاهی می بوده اند و گاهی نبوده اند و جناب موسی مثلاً گاهی حقیر خدا بود و از
 جانب خدا بود و روح خدا در او بود و گاهی بالعکس روح شیطان در او بوده و از جانب شیطان بوده است و قائل شده است باینکه خدا
 شایطین و اولاد شایطین را بر سالت فرستاده است چرا که در حال عصیان شیطان و فرزندان شیطان اند اما خدا قادر بود که شخص
 صالح را بر سالت بفرستد که مردم را دعوت بصلاح نماید نعوذ بالله ازین که ثابت که لازم می آید مضارعی است و اگر کسی بدین چنین
 نبود که انبیاء گاهی از جانب شیطان و روح شیطان در ایشان باشد و فرزندان شیطان نباشند پس همیشه از جانب خدا بودند و اعمال خدا
 از ایشان ظاهر میشد قنبل المطلب **شاهد ششم** در باب (۲) دوم از رساله بعقوب باین نحو ثبت گشته است (۱) زیرا
 هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک چیز و قصور و روز میلم هم می باشد (۱۱) زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس هر چند زنا
 نکنی اگر قتل کردی منع دمی شریعت شد آن شریعت عبادت را و امر و نواهی الهیه است و این تکلیفات شاهدند که اگر نبی خطا کار
 نباشد در این چیز جزئی خطا کار خواهد بود در کل شریعت پس مانند کسی است که کل شریعت را خلاف کرده است پس باید معاف باشد
 بخلاف کل شریعت چرا که عیب عصب جوارت بر خداست و هر کس که در یک چیز جوارت کرد مثل آنکه در کل جوارت کرده است
 پس باید انبیاء معاف باشند بکل شریعت ایشان و کسی که جری بر خدا و معاف بکل شریعت شد پس کسی البته از جانب شیطان خواهد
 بود و دیگر از جانب خدا نباشد بود و معاف بجمع عقابهای خدا معلوم است که ملعون خداست اما انبیاء ملعون بودند در نزد پند
 جناب عیسی را که میگوید عوض ما ملعون نشد چنانچه در باب (۳) سیم از رساله پولس بعلی اطمینان سایر انبیاء چطور بنام مبرم خدا از
 مدعی که لازمند و این باشد که ذکر شد شواهد عصمت انبیاء در کتب عهد عتیق و جدید و مخصوص باینها است که ذکر شد بلکه طلباء الاخصاء و همین
 اکفای و اخضار و زیدیم و اگر کسی کوبد یا باطل داله بر عصمت معارضند با باینکه بحسب ظاهر دلالت دارند بر صدور عصمت از انبیاء در
 جواب کوئیم اگر مقصود نوا یا باطل قرآنی میباشد آنها مؤولند در نزد ما بقیه و اگر باطل کتب عهد عتیق و جدید را بسکوی ایا قائل و او بل
 هستند یا نه اگر قائل و او بل هستند در نزد ما مؤولند و اگر قائل و او بل نیستند مردودند بدین شبهه و اگر کوئی جز ایات عصمت را قائل
 نکنی در جواب ازین سؤال کوئیم که اولاً اینها نصوص اند و نصوص را نباید تأویل کرد و ثانیاً باینکه این عقیده موافقت دارند و چیزی بگوید
 برهان عقلی است نباید تأویل کرد و ثانیاً بی ایا باطل کثرت در عهد عتیق و جدید که دال بر تشبیه اند و آنها مؤولند بجهت دوا پر که دال بر
 تشبیه است چرا که ایا باطل تشبیه برهان عقلی موافقت بخلاف ایا باطل تشبیه چنانچه این مسئله را مشروح و مفصل در باب (۴) چهارم از همین کتاب
 خواهی یافت پس قاعده کلیه در نزد اهل کتاب است که در صورت مخالفت با باینکه این عقیده مؤولست و قلیل تأویل نمیشود و در مقابل
 قضیه برعکس است یعنی کثرت موافقت کلی با داله عقیده دارد و قلیل مخالفت کلیت بر تأویل بطریق اولی واجب و لازمست و ایا باطل کثرت در عهد
 عتیق و جدید دال بر آنست که از برای خدا مکافی میباشد و همان ایا باطل در نزد اهل کتاب مؤولند بجهت دوا پر که مضمون آنها اینست که خدا
 لا مکانست چنانکه این امور را مشروحاً و مفصلاً در مقدمات باب (۵) چهارم از همین کتاب خواهی یافت پس اهل کتاب با ما موافقت
 در تأویل ایا باطل مضمون آنها مخالفت داشته باشد باینکه برهان عقلی بر ایا باطل داله بر عصمت تأویل کردند و با مردود بدین شبهه و نیز قد
المسئله الثالثه در ذکر بیان داله عصمت که مشخرج از قرآن مجیدند **کامل قول** هرگاه که صادر شود از انبیاء علیهم السلام
 هر این اقل درجه و ادون رتبه از عصمت خواهند بود و این غیر جایز است الاجماع مثلاً من اليهود والنصارى بیان ملازمست آنکه
 درجه انبیاء در غایت جلال و شرف بوده و هر کس که چنین باشد صد و زنی از او افش و افح خواهد بود و ایا بیخی قول خدا تعالی
 يا اَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ يَصُفُّكَ فَيُضَاعَفْ لَكَ الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَاحِدٌ هُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَغَيْرُكُمْ فِي عَذَابٍ مُتَشَدِّدٍ
 بلکه بر او حد جاری میشود حد بعد نصف حد است و اما اینکه جایز نیست که بیخی افحالا از امت باشد فلا بد الاجماع **کامل قول**
 اینکه بر فرض افلام بی بر فو واجبست که مقبول الشهادة نباشد لقوله تعالى ان جاءك من هؤلاء فاستمعوا له وانصتوا لعلكم تحذرون
 جدید نیز شهادت ناقص مردود است چنانچه در باب (۱۱) نوزدهم از تفسیر و تفسیری از این (۱۱) لیکن مقبول الشهادة است بی در نزد یهود

هَذَا بَهِفْمُ دَرِ اثْبَات

۴۷

وضارنی و مسلمین والا اقل حالاً خواهد بود از عدول امت و کف لا و حال آنکه نبوت و رسالت معنی ندارد چرا اینکه شهادت دهد
بر اینکه خدا بخالی فلان و فلان حکم را فرستاده است زنا را مثلاً حرام و نماز را واجب فرموده است و ایضا در قیامت شاهد بر
لقله تعالی لَنَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا لَّيْسَ بِمُؤْمِنٍ مَّنْ يَمْلِكُ لِيَفْجُرَ فِتْنَةً يَخْتَلِفُ
زَجْرًا وَاِذَا نَزَلَ عَلَيْهِمْ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ
وَالْآخِرُ فِي أَهْلِ كِتَابٍ نَزَلَ عَلَيْهِمْ مِّنْ قِبَلِ رَبِّهِمْ حُرَامٌ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ الْأَوَّلُ
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه ایشان بمعصیت نمایدند ای الجبابرة بر ما واجب لقول تعالی فَاَتَّبِعُونِي وَ أَتَّبِعُوا
ووجود است و هو حال و زمانه که این مرحله ثابت شد در حق الجبابرة در حق سایر انبیاء نیز ثابت میشود و بجهت عدم قول بفرشت
و لیس تجسم آنکه بیداد عقل ما میدانیم هیچ چیز افح و اخش نیست از نبی که خدا بخالی در جوار او بلند کرده باشد و او را همین
و حق را داده باشد و او را خلیفه خود کرده باشد و او را در عباد و بلاد خود و بشود کلام پروردگار را که مثلاً زنا ممکن معصیات افعال نماید
بر زنا مثلاً بجهت رجم لذت عاجل بر اجل و ملتفت نشود بنی رت و مرسل خویش و بوعید و منجر نشود فحج با معصومست بالضرر و
و لیس شیم هرگاه معصیت صادر شود از انبیاء هر آینه مستحق عذاب خواهند بود لقول تعالی وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ
فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ
اجماع دارند بر اینکه اسدی از انبیاء مستحق عذاب نبوده و نیست پس ثابت شد که معصیت از ایشان صادر نکرد و الا مستحق لعن و
عذاب بود و بحکم قرآن و تواتر و انجیل و لیس هفتم اینکه انبیاء صلوات الله علیهم مردم را امر با طاعت خدا می نمودند و هرگاه
خودشان مطیع حق نباشند هر آینه داخل خواهند بود در تحت حق خدا بخالی أَنَا مُرُونَ النَّاسَ بِالْإِيمَانِ وَ تَقْوَى اللَّهِ وَ نَفْسُكُمْ
وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ فَلَا تَعْفُوا لَهُمْ وَ إِيضًا فَرَمُودَ مَا أَرَادَ أَنْ أَخَالَفَكُمْ إِلَى مَا أَهْبَكُمُ عَنْهُ وَ إِيضًا فَرَمُودَ مَا أَرَادَ أَنْ
از برای یکی از وقایع است پس چگونه جایز میشود انساب بن امر انبیاء علیه السلام که لیس شیم آنکه قول خدا بخالی أَنَا مُرُونَ
بِسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و لفظ الخیرات از برای عموم است و شامل جمیع خیرات است و داخل میشود در تحت اینهم فعل یا بنبی
و لیس الاثنی عشری بر ثابت شد که انبیاء علیه السلام عمل بودند هر چه بر آنکه فعل از سزاوار بود و ناک بودند هر چه بر آنکه ناک سزاوار بود
و این منافی صدور ذنب است از ایشان و لیس نهم قول خدا بخالی وَ رَحِمْنَا نَبَايَا وَ إِيضًا عِنْدَنَا مِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ
و این شامل جمیع افعال و ترکات بدل جواز استثناء پس گفته میشود فلان از مصطفین اخبار است الا در فعل فلان و استثناء اخبار
میباشد از کلام چیزی که لوله داخل تحت بر ثابت شد که ایشان اخبار بودند در جمیع امور و این منافی صدور ذنب است از ایشان صلوات
الله علیهم و قال الله يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ
إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ رَحِمْنَا نَبَايَا وَ إِيضًا فَرَمُودَ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ رَحِمْنَا نَبَايَا وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنِّي اصْطَفَيْنَاهُ
عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بَيِّنَاتِي وَ إِيضًا فَرَمُودَ وَ أَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ لِي الْأَبْدِيُّ وَ الْآخِرُ
أَنَا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الْذَّارِ وَ إِيضًا عِنْدَنَا مِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ بِرِيسَالَتِي وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنِّي اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ
اینکه انبیاء علیه السلام موصوفند با صطفاء و خیریت و این منافی صدور ذنب است از ایشان و لیس دهم آنکه خدا بخالی أَنَا
فرمود از ابلیس فَبِعِزَّتِكَ لَا تُؤَيِّتُهُمْ أَجْعَبِينَ الْإِعْبَادَ مِنْهُمْ الْخَالِصِينَ بِرِيسَالَتِي وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنِّي اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ
ایشان را اغوی بنما بدخلصین را و ایشان انبیاء هستند خدا بخالی در صفت برهم و اسحق و یعقوب فرمود أَنَا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ
ذِكْرِي الْذَّارِ وَ رَحِمْنَا نَبَايَا وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنِّي اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الْذَّارِ وَ رَحِمْنَا نَبَايَا وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنِّي اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ
حق کل زیرا که قائل بفریب نیست و لیس یازدهم قول خدا بخالی وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ
الْأَفْرَ بَيِّنًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ بِرِيسَالَتِي وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنِّي اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الْذَّارِ وَ رَحِمْنَا نَبَايَا وَ إِيضًا فَرَمُودَ أَنِّي اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ

عَصَمَتِ أَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۲۸

بودند و زمانیکه ثابت شد در حق این فریق که ایشان کاه نکردند پس این فریق با انبیاء هستند و با غیر انبیاء پس اگر انبیاء نباشند
ثبت المطلوب و اگر غیر انبیاء نباشند و در حق انبیاء کاه ثابت شود هر اینه اقل درجه خواهند بود عند الله ازین فریق پس غیر نبی افضل
از نبی خواهد بود و ان باطل است الا اتفاق بر ثابت شد که انبیاء کاه را نبودند **كَلَيْلُكَ وَانْزِي هِمُّ حَقِّكَ عَلَى خَلْقِكَ وَانْقَسَمَ بِهِ**
قسم نموده است پس فرمود **أُولَئِكَ خُزْبُ الشَّيْطَانِ إِلَّا أَنْ خُزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** و در حق نصف آخر فرمود
أُولَئِكَ خُزْبُ اللَّهِ إِلَّا أَنْ خُزْبُ اللَّهِ هُمُ الْفَائِزُونَ و بدون شك خرب شیطان کسانی هستند که موافق رضای شیطان
کار میکنند پس هرگاه رسول مصدر معصیت شود هر اینه صادر خواهد بود و اگر خرب شیطان است و نیز مصداق اتمین الخایرین
خواهد بود و در هاد امت مصداق خرب الله و از جمله مفعلیین خواهند بود پس در این صورت صاف معلوم است که یکی از امت عند الله
افضل است از رسول و این قول خدا شناس و مسلمان نیست **كَلَيْلُكَ وَانْزِي هِمُّ** اینکه رسول افضل از ملکست پس واجبست که
معصیت از رسول صادر نشود و چرا گفتیم رسول افضل از ملکست لقوله تعالى **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ**
الْعَالَمِينَ عَلَى الْعَالَمِينَ و جدا استدلال اینکه عالمین جمع عالمست و ظاهر موجود بر آگوست که سوا الله است زیرا که مشاود
علم است که معنی نشان و علامتست بدون شبهه جمیع موجودات نشانند وجود حقند زیرا که حادثند و هر حادثی محدث میشود
پس ثابت شد که نبی افضل از ملکست و چون افضل شد واجبست که معصیت از او صادر نشود زیرا که حق تعالی ملک را بر نبی
وصف فرموده است **ثَابِتٌ قَالُ لَا يَتَّبِعُونَ رَبَّ الْقَوْلِ وَخَالُوا بِعَصْوَنِ اللَّهِ مَا أَمَرَهُمْ وَفَعَلُوا مَا يَأْمُرُونَ** پس هرگاه
معصیت صادر شود از رسول ممنوع است که افضل از ملک باشد لقوله تعالى **أَمْ يَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ يَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ **كَلَيْلُكَ وَانْزِي هِمُّ** منفوسست که خرب نبی ثابت شد
داد از برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم موافق ادعای انجانب بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بطور شهادت داد
از برای من عرض کرد یا رسول الله من نور انصاف بر منام بروی نازل بر تو از بالای هفت آسمان یا انصاف بخت نکم در اینقدر پس
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را انصاف بر غوده و بدی الشهادتین مایهش نمودند پس هرگاه معصیت جائز بود بر انبیاء این
شهادت جائز نبود فنامل **كَلَيْلُكَ وَانْزِي هِمُّ** آنکه الله جل شانہ در حق ابرهیم علیهم السلام فرمودند **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**
و امام آنست که مردم با او اقتدا نمایند پس اجماع کرده اند بر این که ابرهیم را پس هرگاه صد و دوازده از او جائز باشد هر اینه
واجبست بر سایرین اقتدا نمایند چنانچه ابرهیم را در معصیت و این مفضی بنافض و مخالفست **كَلَيْلُكَ وَانْزِي هِمُّ** قولی است
لَا بِنَاءَ لِعَهْدِي إِلَّا لِلْمُؤْمِنِينَ و مراد ازین عهده با عهده نبوت و با عهده امامت پس اگر مراد عهده نبوت باشد واجبست که ثابت
نشود نبوت از برای ظالمین و اگر مراد عهده امامت باشد واجبست که ثابت نشود امامت از برای ظالمین و ثانی از جمیع است در نزد سفیرین
اثنی عشرت و زمانیکه ثابت شد امامت از برای ظالمین نبوت نیز ثابت خواهد شد از برای ایشان زیرا که هر نبی از اساست یعنی پیشوا و
مقتدا پس ابر بر جمیع مقتدیان دلالت دارد بر اینکه نبی و امام نباید مدعی کتبه کار باشند و چون حقیقت این نظام را در آیه نبوت
در کمال سهولت و آسانی بطلان قول قیس واضح و آشکار خواهد بود که گفت هیچکس بنگاه حق پیغمبران الخ و بطلان قول آن
کنا که عصمت بشر نبوت نمیدانند نیز واضح شد از فراسلام **الْبَشَرُ هُمُ الْبَشَرُ** در صفحه (۳۲) و نظر بانحالست
که کاه کبره و صغیره هر یکی اعمال مخصوص منحصر بوده باشد چنانکه علمای مجتهدین برده و کاه کبره و صغیره را بشما زاده میکنند
که فلان عل کاه از جمله کاه پرو فلان از صغایر است چنین گمان از بخیری کیفیت باطنی کاه صد و نایف و بالکل خلافست از نهی القضا
الْحُجُوبُ بدانکه کلام قیس را بن باب مغل الزنم و مغل النظام است پریشان گوئی نموده است انمعنی که در باب صغیره گفتارست
خطاست چرا امور دیگر او ذکر کرده است صفات غامست ربطی بعل ندارد و شکی نیست که خود عل با قطع نظر از صفات غامل از قبل
علم و جهل و عدم و سهو و رفاه و نبی و فرصت و عدم فرصت و انتظار و عدم آن و اخبار و اگر ابرهیم و صغیره را در دجه میشود که

بعد از صفات حامل چیزی عارض عمل بشود و مراد مسلمین آنکه هم از کبر و صغیر که میگویند و عمل است
نسبت یک شخص در یک حال مثلا بکثرت در یک حال اگر نظر شهوت با جنبی بکند و هاله شخص در هاله حال اگر نکند شکی نیست که
زنا بر کثرت و مراد آنست که کسرا با کراهت بدارند و کسی با اختیار نظر شهوت نکند البته در این هنگام نظر شهوت از غنا
اکبر و اعظم است و چنین نیست که مسلمین فرق نکند اندام بین قتل عمد و قتل بخطا اینها را در کتب فقهیه ایشان معنوسند و
این معنی بر مسلمین مخفی نیست و لیکن مقصود ایشان در قیاس بود و قیاس فقهیه پس نفس اعلا را هر کسی بپا سر کند بعضی را بعضی
البته بزرگ و کوچک دارند مثل اینکه تقبیل از نظر عظمی است و نفس و زنا از بوسه بزرگتر است و زنا و غافل اینها را انگار
نمودند که زدن مؤمن نگاه است لیکن جرح اعضا و بزرگتر است قطع اعضا از جرح اعظم است قتل از همه اینها بالاتر است
قتل یهودی قتل است و قتل جنابیحی نیز قتل است لیکن این دو قتل مساوی نیستند انگار این معنی از عین جهالت است بعد از ذکر دیگر
عارض یکی شود که با عرض بزرگتر یا کوچک تر شود آن اسباب عارضی است و دخلی نفس عمل ندارد پس معلوم شد که قیاس از نظر
جهالت سخن میگوید و حقیقت در اضافی میکند و کسب اینقدر شعور نداشته باشد که اعمال با همدگر تفاوت دارند حکومت
کمال جهالت و بیاضافی است **الشبهه الثانیة** بعد در صفحه (۴۲) و (۴۵) هایت غرض از آنست که جهنم بنا بر مضامین
آیات مزبوره و سایرین نه آنست که کواکب از آن مجازی و مانند آنست اینها بوده جهنم نیز نور و کوره مانند نور و کوره دنیوی
باشد بعضی بدین تفاوت که نسبت با آنها تفاوت بزرگتر و کمرش بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محمدی پیدا شده اند و گفته اند
در احادیث ایشان باین نظر بی نقل شده است از انجیل ملائجه با فرجیلی در روایت (۱۶۲) الی (۱۶۷) کتاب عین الحیوة که گفت جهنم زاینه
عبادت بیان ساخته بعد عبادات را نقل کرده است بعضی از علما باین جهتم بطریق مسلمانیان ذکر کرده است و در آخر صفحه (۴۵)
گفته است بنا بر ظن و احادیث محمدی عذاب و زحمت جهنم تمامی مجازی و جسمانیست **الباب الثانی** این افزاست بر اهل اسلام
زیرا که اهل اسلام عذاب جهنم را مجازی نمیدانند بلکه جسمانی میدانند بلی عذاب جهنم را جسمانی و روحانی میدانند بلی عذاب جهنم را
که معاد را جسمانی میدانند مع هذا عذاب جسمانی را انگار نمیدانند چگونگی تصور میشود که جسم را با آنست پسندانی نوزد و معاد را نوزد و روح
بسوزد و معاد را نوزد مگر اینکه گویند این نیز ستر است مانند ستر ثلث دارا که اسرار در آنست از عقول بشر خارج است و اگر معاد جسمانی را
منکر بودند بنواستند بگویند عذابها و نعمتهای انجمنهای روحانی صرف است و اما بعد از آنرا عذاب جسمانی این سخنان را بیهان آوردن از
پیچیدگی و کمال عقلی است و عصبیت و هیولانیت بنا بر عارض شد که مردم در قیاس فقهیه شعور و ادراک نداشته اند که امر آخر را بفهمند
ذکر این مقام در نزد ایشان نمیشد بکمال قلیل و آنچه میگوید و وعده و وعده با ایشان میشد چنانچه در دنیا بود و نعم دنیا نیست ایشان
و سخن در بنا عذاب ایشان را که بفرزین امر را نمیفهمیدند و غایت ادراک ایشان همین بود و فهم ایشان آن بود که بت مصنوعی خود را خلا
میدانستند و آخر جهنم بسیار عذابهای بی اسرار است و خدای بر همه بر تخت نشست و از خلقت دنیا نادیده شد و طوفان و آفرینش
بعد از طوفان باز پیمانند که چنانچه این خلق را هلاک کردم اول شاول را سلطان کرد بعد از سلطنت و نادیده شد و در شلم را خواست
هلاک کند بعد ایشان شد مدیخت پی آدم میکشت و صدام را آدم فوجکائی و اجناب جمعی را اول شب تا آخر شب کشتی گرفت
و غالب شد و بجانب یمنی فرمود و یمنی را نمیشد بر کسی بر کوه نازل بشوم از پشت سر مرا بین و با بنی اسرائیل از مصر بیرون
آمد گاهی در قهر بود و گاهی در آشتی میگفت دیگر من نمیبایم باز القاسم میگردد با ایشان میرفت و یمنی اسرائیل را فرمود و از
کائنات پاک کند زیرا که من در میان اردو هستم و زاه میروم و پیش سلیمان امدا القاسم کرد از روزیکه بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند
من با ایشان همراهم بودم لیکن خانه ندارم منزل ندارم جای ندارم استراحت کنم خانه از برای من بساز و جناب سلیمان خانه از برای
او ساخت و در آنجا منزل کرد و این خدا که خدای بی اسرار است گاهی خدای بی اسرار است گاهی بر است و گاهی کرم است
گاهی از دماغش دود و آتش بیرون میاید گاهی از نفسش بخ میاید میشود و گاهی مانند پهلوان شراب خورده چشمهاش سرخست

کتاب انیس الاعلام

۵۰

وگاهي مجلس شورت در اسمانها منعقد ميشايد که چگونگي انبياي بنه اسراييل را گواه سازد و گاهي بخواب سلمان ميايد که از مريخ
 بخوابي بخواب و گاهي خرفال پيغمبر را امر مي فرمايد که (۳۰) سپيد و نود و نوايد تا با فضل افشاني بخوري بخواب پيغمبر که
 داري مينايد که من تا کون نجاست بخورده ام قول و لاف منع مي کند بگويد بايد فضل جواني بخوري بخواب پيغمبر اطلاع مي کند و گاهي اشعيا
 پيغمبر را امر مي فرمايد که سه سال بنيم بايد با عورت متکشفه غلظه در میان مردم راه بروی و هوش پيغمبر را مي فرمايد بايد بن زن زانیه عاشق
 و گاهي تا ثانی بنه را مي فرستد پيش جناب داود عليه السلام که توان بنده من و رباي هستي در خلوت زنا کردی و من را مي دارم که باز نماند
 تو اشک زنا کشند و بفول خود پيچر عمل کرد زني جناب داود را داد بدست پيش که با نهار زنا کرد و اين خدا چهار پيچر دارد پيچر کش
 جناب يعقوب پيچر کش ديگرش جناب داود و جناب سلمان پيچر کش و جناب عيسي پيچر کش و جناب بنده خداست و معنی بکانه
 نميدانم کيسکه سر برادر دارد بکانه نميشود و ذات بن خدا شامل بر سر انوم است اب و اين و روح القدس و اين سه خدا متحدند بوحيد
 حقيقي و ممتازند با ميثاق حقيقي و بوحيد و ثلث هر دو حقيقي هستند در نزد پيچر کش و بکيس و بکيس و بکيس و اين سه خدا مساوي اند
 در قدرت و جلال و نفوس و عدالت و اخراج و جلال رسيد که خدای دهم در شصت هزار و هشتصد و نود و پنج قبل بر اين حکم مزم
 کردن يوسف بخار بود نازل شد و از او گوشت گرفت بر خود پوشيد و در میان انور در بيت اللحم زاشيد شد طفل بود شير مي خورد که
 مي کرد بخند بد زاه ميرفت بخورد و می شاميد مريض ميشد صبح ميشد نماز مي خواند و روزه مي گرفت و وعظ مي کرد ميرفت سید فرار مي نمود و
 مي کرد مرده زنده مي نمود باز نهای زانیه رفیق ميشد شراب مي خورد و اخريهود بها که ازل طواغيت بنا هستند اين خدا را آکشد دفتش کند
 سه شبانه روز در قبر ماند و روحش چهل و هفت روز بعد از سر روزان ميان مرده ها برخواست و با سلمان رفت در پيچر خدای پدر نشسته بخواب
 آمد که داورى کند بر هر چکم فعلا فرصت ندارم که هر اين امور را شرح بدهم انشاء الله در وقت فرصت هم اين امور را در موضع مناسب از
 هين کتاب شرح و مفصل ذکر و بيان خواهيم نمود شما را بخدا ملا حظه کنيد معرفت ايشان را از خدا شناسي تعالى اين امور که اشاره باها شد
 مضمون کتب مقدسه ايشانست و اينها ملا حظه کنيد معرفت خانواده نبوت را در دانش احکام خدا که جناب او در اخر عمر پيچر کش
 مقبول از برای خود نزوح نمود و بعد از وفات جناب او پيچر انجناب آذ و نياه نزد بيش شيع ما در سلمان آمد و از او خواهش کرد که خد
 سلمان عليه السلام مشرف شود و از او خواهش کند که سلطنت را تو بر دی لا اقل زن پدر من آبي تکيش و نجي و اين بزي دهد ضحيفه هم نزد
 سلمان آمد بليخ رسالت نمود جناب سلمان تغير نموده برادر خود را کشت چنانچه در باب (۲) دوم از کتاب اول ملوک مرقوم کرد بد
 پس خانواده نبوت در صورتیکه اينقدر شعور نداشته باشند که نزوح زن پدر بچکم تو زجر است از پدر بکران نوقع معرفت ندارم خلاصه
 کلام کسانیکه شعور و ادراکشان در معرفت خدا ما ذکر باشد امور فحاش را که مي فهمد چگونه ميشوان با نهار امر معاذ را بيان کرد پس اين
 جهه در تو زجر ذکر فحاش نباشد و در کتب انبيا بسيار که در بعضي جاها هين خدا را سکه فحاشي هست بطور اجمال اما چگونه است
 و تفصيلش چيست ديگر نبوده و نيست و اما از جناب موسي تا زمان جناب عيسي عليه السلام مردم فحاشي معرفت پيدا کردند جناب عيسي
 قدری امر معاذ را شرح داد با زباله تشبيه بفران مجلس و بيان انجناب عيسي بعضي بکجا پير و اشاره و بعضي تفصيل در مواضع کثيره
 از عهد جديد وارد کرد بدو از انجيل در باب (۱۲) از باب (۳) واپس (۲۲) و (۲۹) و (۳۰) از باب (۵) واپس (۱۳) از باب (۷) واپس (۱۲)
 از باب (۸) واپس (۲۸) از باب (۱۰) واپس (۲۳) از باب (۱۱) واپس (۳۰) و (۳۱) و (۳۲) از باب (۱۳) واپس (۱۴) از باب (۱۵) واپس (۱۶) واپس (۱۷)
 و (۱۸) از باب (۱۹) واپس (۲۰) از باب (۲۱) واپس (۲۲) از باب (۲۳) واپس (۲۴) از باب (۲۵) واپس (۲۶) و (۲۷) و (۲۸) از باب (۲۹) واپس (۳۰) و (۳۱) و (۳۲)
 از باب (۳۳) واپس (۳۴) و (۳۵) و (۳۶) و (۳۷) و (۳۸) و (۳۹) و (۴۰) و (۴۱) و (۴۲) و (۴۳) و (۴۴) و (۴۵) و (۴۶) و (۴۷) و (۴۸) و (۴۹) و (۵۰)
 و (۵۱) و (۵۲) و (۵۳) و (۵۴) و (۵۵) و (۵۶) و (۵۷) و (۵۸) و (۵۹) و (۶۰) و (۶۱) و (۶۲) و (۶۳) و (۶۴) و (۶۵) و (۶۶) و (۶۷) و (۶۸) و (۶۹) و (۷۰)
 و (۷۱) و (۷۲) و (۷۳) و (۷۴) و (۷۵) و (۷۶) و (۷۷) و (۷۸) و (۷۹) و (۸۰) و (۸۱) و (۸۲) و (۸۳) و (۸۴) و (۸۵) و (۸۶) و (۸۷) و (۸۸) و (۸۹) و (۹۰)
 و (۹۱) و (۹۲) و (۹۳) و (۹۴) و (۹۵) و (۹۶) و (۹۷) و (۹۸) و (۹۹) و (۱۰۰) و (۱۰۱) و (۱۰۲) و (۱۰۳) و (۱۰۴) و (۱۰۵) و (۱۰۶) و (۱۰۷) و (۱۰۸) و (۱۰۹) و (۱۱۰)

در رفع فتنه در باب جهنم

۵۲

شک و نه اولاد فائده بخشد ندانخ وای بر جان من و در صفحه (۱۷۳) و (۳۷۲) آن بتنی که گوش با و نمیدارد در این دنیا میر
 غضب و خواهد بود در جهنم و آن بت یک مار میشود و دل و و دانه او را میگردانند و مار با و میگوید هیچکس نفی نمیکنند و نو این
 روز کار افتاده مگر تفصیر خود دست فریخته ملکوت سموات را و فریخته جان خود را و فریخته خدای خود را بیک فاشی عدس افشای
 پی تکبر است باطله و بی مال دنیا و بی کف شیطان الا ان از بنها چه حاصل شد از برای تو در یکدیگر هیچ درمائی ندارد یک لقمه عسل خواستی
 لیکن الان میر (۱) شموئل (۱۴) ۰ (۳۷۳) مؤلف گوید که بنده نام اینها چه فرقی دارد با مارها که علامه مجلسی علیه السلام
 نقل فرمود و در صفحه (۳۷۳) الان جهنم جای نواست و یکش بالاها را و نصف جزای تو هم نیست و هکذا آن بت در آن وساعت متش
 میکند و جمع کاهان او مبدل بمارها میشوند و بر او میچسبند و میچسبند و او را قلع مینمایند و هر قدر سعی مینماید که آن مارها
 از خود دور کند لیکن آنها از او دور نمیشوند و دست او بر نمیدارند چنانچه او در دنیا دست از معصیت بر نمیداشت و تا ابد الا
 است که میریزد در جهنم و میگوید یک لقمه عسل خواستم و خوردم باید عیلم و در صفحه (۳۷۴) این آتش این دنیا فائده نیک نفعی است که خدا
 آفریده از برای بنوع انسان صدقاً بحد منفعت دارد از برای ماها و بدون او تعیش و زندگی کانی کالس این آتش که رحمت و شفقت است
 اینقدر ظاهر است سنگهای فولاد را آب میکند صفحه (۳۷۵) پس اینجا چه خواهد بود آن آتش که خدا از برای انعام از دشمنانش آفریده چنانچه
 در این دنیا تفاوت بزرگی هست مابین آتشیها و همچنین فرق و تفاوت جدی مابین این آتش رحمت و مابین آن آتش غضب که دست
 از او روشن کرده است و غضب خدا همیشه از آتش را با دهنند و مشعل مینمایند چو بجز آتش بیشتر از آتش کاه است آتش این بدن
 از آتش چوبست پس حال ملاحظه کن آن آتش کاه و آتش جهنم را که چه قدر ظاهر خواهد بود آن آتش بدرون انسان میزند و معزای سخنان را
 میسوزاند و دل که کار بیجا میشود از شدت حرارت اهل جهنم سر را از برای خود میخواهد سر را از او بر مینماید ای جهنم چه قدر ظاهر است
 همه آن خوشحالیها و آن لذتهای این دنیا مقابل یکدقیقه عذاب تو نمیشوند و هر غذائی و هر دردی که در روی زمین هست در مقابل عذاب
 کل سر خدا شعبای نبی (۳۷۶) ۰ (۱۷۴) میگوید که کار آن در صید و خوف شده و رعاش منافقان را که فرزند میگویند از ماها که است که در
 آتش سوزان ساکن و از ماها که است که در آتش کاه و بدیهه ممکن کرد و در صفحه (۳۷۷) اینجهت که نصیب مکتوب کرده است و از آنرا
 که آتش کبریت در او میسوزد و او پاکتر کرد و در جهنم کرده و آتش کبریت را که کدورت را در دل خود نگاه میدارد چه لزوم
 کرده است که از دیگران پیرایه اگر یکی از این اوصاف خبیثه در تو باشد و او را ترک نکنی و توبه نمائی در کمال و وضوح جهنم دیدنی است و توبه
 شده است و آن آتش که اطفال بزرگوار را بخت خواهی افشای آتش که آتش تو آتش خواهد بود و متکای تو آتش و دست و پا های تو بیشتر از نخیلهای
 آتشین و هر جائیکه بروی در میان آتش غلط میخوری چنانچه در دنیا در میان کاهان میخاطبی همی وزنده میشوی و یکقطره آب بخوری
 و هیچکس تو یکقطره آب نخواهد داد که زبان سوخته و بخته خود را ترک کنی مگر اینکه دود از کله تو بر مینماید تا ابد الا با در اوقات شبانه روز
 ابد استراحت نداری (مکاشفات (۱۱) ۰ (۱۱) در صفحه (۳۷۷) هر دردی که بر زمان استراحت دارد آنرا از اهلک مبدد و از اهلک
 و انسان از برای خود دوسنی پیدا میکند و او را دلزداری میدهد و افتاد در جهنم استراحت و از آنجا نیست شغل اهل جهنم دائماً که برودند
 فشرده است و دائم از شدت عذاب مانند سک دیوانه زوزه میکشند و نفوس ایشان شیطان است پدر و مادر و اقارب دشمن ایشان است
 باید و مادر و پدر یکدیگر میزنند و چشم همدیگر را قلع مینمایند آنهی ملخصاً حال از تو که مسیحی منصف هستی استفسار مینمایم اگر دشمن جان
 خود نیستی راست بگو این بیانات چه تفاوت دارند با بیانات مجلسی مگر اینکه گویند ما اینقدر معرفت نداریم که احوال اینها را با بیانات
 بفهمیم از کتبهای اهل اسلام سرق نموده و بزبان خود ترجمه نموده ایم پس معلوم و تحقیق کردید که فتنه غلط و مغلطه و اوست از
 کتابهای خود نیز پیچیده است و هر ایزاد بکر اهل اسلام وارد نموده است در باب جهنم بهر خود او وارد است چنانچه بدی و فهمید و انا
 اینکه کتب عذاب اهل جهنم روحانی و جسمانیست معانه جمالی فلفظ چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دعای معروف بتغی کیل
 مفرط باید یا الهی و رتبه و مولای و سبیدی لای الامور الیک اشکوا و لما منها اخرج و ابکی و الیم العذاب و شدت

شبهه قسین فرات

دسولان خدا بند بچم قول خدا بعلی جاعل الملائکة دسلا ورسولا نذلا معصومند لقول الله اعلم حيث يجعل رسالته پس چون ابلیس چنین نبود پس واجبست که از ملائکه نباشد و اگر کسی سؤال نماید که چون ابلیس از ملائکه نبود چرا بجهنم نرک سجده ملعون و مطرود کرد و حال نکند مامور بجهنم ملائکه بودند نه اجتناب در جواب این سؤال گوئیم بحسب ظاهر از ملائکه بود و در میان ایشان نشو و نما کرده بودند مانند منافق در میان مؤمنین چون حکم عام بر مؤمنین نازل شد منافق نیز در میان حکم داخل است زیرا که کجاست ظاهر از ایشانست هر چند که در واقع و نفس الامر از ایشان نیست و حال ابلیس نیز چنین است بحسب ظاهر از ملائکه بود لکن در احوال از ایشان نبود و استثناء او از ملائکه استثناء منقطع است نه متصل مانند جانی القوم الاخوانا استثناء منقطع در کلام مشهور است و در کلام خدا و اوست قال الله تعالی لا تأکلوا اموالکم بیکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن براض ابضا فهو و ما کان المؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطا زهرا انت و اذ قال ابرهیم لایه و قومیه ایتی برکتی فاما بعد الا الذی فطرنی و ابضا در کلام الله است لا یتیمعون فیها انساوا و لا تأثموا الا فیلا سلاما سلاما پس استثناء در مواضع مذکور منقطع است نه متصل و استثناء الا ابلیس نیز منقطع است بدون تردید و ابضا اعلعون واحد بود در میان الوفا ملائکه پس غلبه کردند بر او در قول خدا بعلی فجعلوا پس انان اعلعون مستثنی شد و با قطع نظر از هر اینها اعلعون مخصوص مامور بجهنم بود بدلیل قول خدا بعلی ما منعک الا تتجد اذ امرتک و اما اثبات مدغای ثانی در همان سوره مبارکه البقره لکن فتبس لغافل و تجاهل نموده است و با اینکه تفهیمه است قال الله تعالی و کان من الکافرین و در مخلص المنهج ایهان با این نحو تفسیر نموده است و بود او (یعنی ابلیس) در اصل از ناکر و بدگان یعنی از منافقان و او اظهار انضاد مینمود و نیز فرستگان و در باطن کافر بود چون حق تعالی او را بجهنم امر کرد غش کفر او بر عجل بن اخطان ظاهر شد و در صفاتی در تفسیر و کان من الکافرین فی العیون عن امیر المؤمنین اثر اول من کفر و انشاء الکفر و العیاشی عن الصادق علیه السلام و ابضا در صفاتی در تفسیر ایتی اعلم ما لا تعلمون یعنی من مبداء تم ایچرتا نمیدانید من الصادق الکامین فیه و من الکفر الباطن فیهن هر فیکم و در مجمع البحرین در ماده بلس قلنا امر الله الملائکه بالانحی و لا یمخرج ما کان فی قلب ابلیس من الحسد فعلت الملائکه عند ذلك ان ابلیس لم یکن منهم حاصل مضمون بقاری چنین میباشد چون حق تعالی ملائکه را امر نمود بجهنم ادم ظاهر شد آنچه در قلب ابلیس بود از حسد و کفر پس ملائکه دانستند که ابلیس از ایشان نموده و خلاصه المنهج در تفسیر ایتی اعلم ما لا تعلمون بدرستی که من مبداء تم در افرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها آنچه شما نمیدانید از جمله اظهار عجب و کبر و عدم انضاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر نمیکرد اندیشه و تفریب مایه مبارکه در اثبات کفر ابلیس موافق قول اصحاب موافقات که موافق است اینند هبنا مذهبنا بغان جناب موسی و عیسی علیهما السلام است که گوئیم ایمان موجب استحقاق ثواب دائمست و کفر موجب استحقاق عقاب دائم و جمع فیما بین ثواب دائم و عقاب دائم منع و محالست پس همانکه ایمان صادر شود از مکلف پس ان نمود با الله کفر خدا در شود پس الا انکه هر دو استحقاق معافا نیست و انحالست بنا بر آنچه بیان شد و با انکه طاری مزید سابقست ان ایهان حالست زیرا که قول با جابط باطل است لقول الله تعالی لا اصبیح عمل عامیل منکم من ذکر اوانی و ابضا در کلام الهی است فمن یعمل مثقال ذرّة خیرا یمرّه و من یعمل مثقال ذرّة شرا یمرّه پس بر فرض نیز محالست و شرط حصول ایمان انکه کفر مکلف صادر نشود هرگز پس همانکه خاتم کفر شد مبداء تم که آنچه سابق صادر شد بود ایمان نبود خفیه زمانیکه این مرحله ثابت شد پس گوئیم چون ختم ابلیس بر کفر شد دانستیم که اعلعون مؤمن نبود هرگز و مسیحین در این مسئله موافقت با اصحاب موافقات چنانچه در پیش گفتیم ایشان گویند اگر شخص زاول عمر مؤمن بمسیح باشد و نفس اخر منکر شود ان ایمان سابق از برای وفا نده ندارد و خدا در این خواهد دان ایمان سابق ایمان نبود کذا با اظهار ایمان مبرک و عکس نیز چنین است یعنی اگر شخص زاول عمر کافر بمسیح باشد و در اخر عمر مؤمن بشود از اهل نجاتست پس شرط حصول ثواب عقاب وفات بر کفر ایمانست و در صفاتی در تفسیر و اذ قال رب انک الملائکه و الفی عن الصادق ان ابلیس کان بین الملائکه عبدا لله فی السماء و کان الملائکه تطهر منہم و لکن منهم و ذلك ان الله خلق خلقا قبل اذ

هَذَا يَكْفِيكَ مِنْ مَقَدِّمَاتِهِ

٥٤

وكان ابلس حاكما فيهم فافسدوا في الارض فعنوا وسفكوا بغير حق فبعث الله عليهم الملائكة ففعلوا هم واسر ابلس ورضوه معهم الى
السماء فكان مع الملائكة بعد الله الى ان خلق الله ادم وظهر ما كان من حسد ابلس له واستجاره علمت الملائكة انه لم يكن منهم و
قال انما دخل في الامر لكونه منهم بالولا ولم يكن من جنسهم والفتا شى عنه اقرسئل عن ابلس كان من الملائكة او هل يلى من امر السماء قال
لم يكن من الملائكة ولم يكن يلى من امر السماء وكان من الجن وكان مع الملائكة وكانت الملائكة ترى انه منها وكان الله يعلم انه ليس منها فلما
امر بالسيوف كان منه الذي كان وفي الكافي عنه مثله الى قوله ولم يكن يلى شيئا من امر السماء وزاد بعده ولا كرامة خاصل مضمون بقاى
ابنك انصافى عليه السلام يدسنى ابلس در بيان ملائكة و دخلا زاد را سمان عبادت مبنود مظنون ملائكة اين بود كه او از ايشان حال انكه
از ايشان نبود در برابر خداوند خلق اقبل از ادم افریده بود و ابلس حاكم بود در میان ايشان پس فساد نمودند در زمين و طغيان نمودند
و خونها را با نوحى مبرم بچند پس خداوند ملائكة را بر ايشان فرستاد پس ايشان را كشتند و ابلس را اسير نموده با سمان برودند پس
بالملائكة عبادت كرد تا خلفت ادم و چون ملائكة با مر خداوند مامور بجهت ادم كردند نداستگار و حسد ابلس ظاهر و روشن كردند
ملائكة دانستند كه ابلعون از ايشان نبود و حضرت فرمودند علت دخول او در تحت امر در ولاء بعضى قريباى ايشان بود و الا از جنس
ملائكة نبود و مباشر هيچ امرى را مامور سماوى نبود از ملائكة نبود از اجته بود و هيچ كرامتى در نزد خدا نداشت و در تفسير كبريائي
در ذيل تفسير و ما كنتم نكلمون ارا دبه ما استر ابلس في نفسه من الكبر و ان لا يسجد و در تفسير ابو السعود در ذيل تفسير و كان
من الكافر اي في علم الله تعالى اذ كان اصله من كفر الجن فلذلك ارتكب ما ارتكبه على ما افصح عنه في الله تعالى كان من الجن
ففسق عن امر ربه پس ثابت و محقق كردند كه كبر ابلس قديم بود پيش از خلق ادم و در تفسير صافى و ارد شده است كه هفت هزار
سال قبل از خلق ادم نسناس را و لا دجان در روى زمين بوده و كافر بودند و شيطان نيز از ايشان بود و اصحاب عالم ارواح كوین در
عالم ارواح كافر شدند بجلال و اكرام و قول مفسرين و اهل لغت و اصحاب موافقات تماما ذال براينست كه كبر ابلس قبل از خلق ادم
بود و ليكن كبر ايشان كرده بود و بر ملائكة ظاهر نشد مگر بعد از خلق ادم و تفسير كان بمعنى صار در قول خدا تعالى و كان
من الكافر اي خروج از ظاهر است بدون دليل و ان جا بزيست بپنايس معلوم و محقق كردند كه تفسير مفسرين بر قرآن و احكام
و اقوال تفسير كوا ملائكة از خلق ادم و بجهت و مقام بجا ايشان ده الخ اين هم ناشى از جهل و عدم تاقل اوست زيرا كه جهل و اعظم
از علمائى دين از شعبه و سقى اثنائى دارند بر عصمت تعالى ملائكة از جميع گاهان و خلاف حشوت خلافت و بر امت تمام نيست چنانچه
اقوال مختلفه ملائكة مختلفه مفسر بر هر يك تمام نيست و در اثبات اين دعا از براهى ما از قرآن و جوامع اهل حق
لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون پس ابرص بحث در اينكه ملائكة هر كس را خاصى خدا نميشوند و بهر امر كه مامور
ميشوند از اينجا مىاورند الا اينكه اين ابرص مختص بملائكة نارس است و چون دلائل عامه را خواستيم باشيم مثلك مبشوم بقول خدا تعالى
يَخْلُقُونَ رَجُلًا مِّنْ قَوْمِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ يعنى ملائكة ميسرند از خدای قاهر غالب خویش و بهر چه مامور ميشوند بجا
مىاورند پس قول خدا تعالى وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ شامل فعل جميع مامورات و ترك منها است زيرا كه هي از شى امر بترك
است و جملة قول خدا تعالى بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يُعْمَلُونَ پس ابرص بحث در براه ايشان
از معاصى و اينكه متوقفند در جميع امور و هيچ امر را بجا نمىاورند مگر بفضاى مروجى و كسيكه حالش چنين باشد نسبت خطا با و
خطا است و جملة امراى ملائكة خدا تعالى از ايشان نفل فرموده است كه ايشان بشراى مذمت كردند و سرفراز نمودند بسبب معصيت و
هرگاه خودشان از اهل معصيت بودند اين سرفرازى ايشان خوب و مرغوب نبود بلكه قبيح و بيجا بود و جملة امراى ملائكة خدا تعالى از
ايشان حكايث نموده است كه ايشان خدا را بالاول و نهائا ايشان بپندارند و ابدا خسته و مانده و ملول نميشوند و كسيكه حال او چنين باشد
صدور معصيت از او ممتنع است پس ثابت و محقق كردند كه ملائكة معصومند و صدور معصيت از ايشان محال و ممتنع است و اما قس
قول خدا تعالى قَالُوا اتَّخَذَ لَهَا مَن يُفِيدُهَا وَ يَتَفَلَّكُ لَدِمَاءُ الخ يعنى كهند ملائكة از روى نهي و عدم علم معصيت و

کتاب النبی و الاعلام

۵۶

حکمت در افریدن و در بر وجه اعراض و بحث چنانچه کان قیاس است یا مباحثی در زمین کبریا که خدا کند و مشغول شود
 در زمین و در بر خونیهای امثال خود را بغیر حق پس معلوم شد که مقصود ملائکه تعجب بودند بحث و اعراض و تخریص از برای در شرح
 این مقام گوید پس غرضهم من ذلك السؤال تنبيه الله على شيء كان غافلا عنه فان من اعتقد ذلك في الله فهو كافر ولا الاكثار على الله
 تعالى في فعله بل المقصود من ذلك السؤال امور احدها ان الانسان اذا كان قاطعا بحكمة غيره ثم رأى ان ذلك الخبر يجعل فعلا لا يعقل
 على وجه الحكمة فيه فيقول له افعل هذا كانه تعجب من كمال حكمته وعلیه يقول اعطاء هذه التعمین بفسد وبقيل من الامور التي لا
 تهتدي العقول فيها الى وجه الحكمة فاذا كنت تفعلها واعلم انك لا تفعلها الا لوجه دقيق ومرتعا مضان مطلع عليه فما اعظم حكمته
 واجل عليك فالحاصل ان قوله ان تجعل فيها من يفسد فيها كانه تعجب من كمال علم الله تعالى واحاطة بحكمته بما خفى على كل العقلاء
 وثانها ان ايراد الاشكال لل جواب غير محذور فكأن قالوا الهنا انت الحكم الذي لا يفعل التسعة البتة ونحن نرى في العرش ان
 يمكن التسعة من التسعة فاذا خلفت فوما يفسدون ويفنون وان مع علمك ان خاتم كذا خلفهم ومكتنهم وما منعهم عن
 ذلك فهذا هو التسعة وانما الحكم المطلق فكيف يمكن الجمع بين الامرين فكان الملائكة اورد هذا السؤال طلبا للجواب فلهذا جواب
 المعتزلة وثالثها ان الشرود ان كانت حاصلة في تركيب هذا العالم السفلي الاتهام من لوازم الخبرات الحاصلة فيه ونحوها غالبة على
 شرودها وترك الخبر الكثیر لجل الشر القليل شر كثير فاما ملائكة ذكر وانك الشرود فاجابهم الله تعالى لقوله اني اعلم ما لا تعلمون
 يعني ان الخبرات الحاصلة من اجل تركيب العالم السفلي اكثر من الشرود الحاصلة فيها والحكمة تقتضي ايجاد ما هذا شأنه لا تركه وهذا
 جواب الحكماء ورابعها ان سؤالهم كان على وجه المبالغة في اعظام الله تعالى فان العبد المخلص شدة حبه لموله بكره ان يكون له عبد
 بعصير وخامسها ان قول الملائكة ان تجعل فيها من يفسد فيها مسئله منهم ان يجعل الارض وبعضها لهم ان كان ذلك صلاحا الخ
 حاصل مضمون ابتهالات بقا رسو چنين مبيا شد غرض ملائکه از اين سؤال تنبيه خدا نبود بر شيء که از غافل بود پس بدو سخن معشایان
 امر در حق خدا کافراست و ايضا مقصود ايشان انکار نبود بر خدا در فعل و بلکه مقصود از سؤال چند امر بود اول کانه تعجب کردند ملائکه
 از کمال علم خدا بتهالی واحاطة حکمت و اجل عظمت و امور دیگر خفی است بر جمع عقلاء پس مقصود از اين مباحثه که ان تجعل فيها من يفسد فيها
 تعجب بود از ايشان دوم آنکه ايراد اشكال از برای طلب جواب محذوری ندارد پس مقصود ملائکه از اين سؤال طلب جواب بودند بحث
 واعراض بتم آنکه اگر چه شرود حاصل است در تركيب عالم سفلي الا اینکه از لوازم خبرات حاصلة در اوست که خبرات اينها غالب
 بر شرود اوست و ترك خبر كثير از برای شر قليل شر كثير است پس ملائکه مند گرشود کردند و خدا بتهالی ايشان از اجواب داد بقول حق
 اني اعلم ما لا تعلمون يعني ان خبراتيك من هذا حاصل است در تركيب عالم سفلي اكثر من شرود حاصل در اوست پس حکمت مقتضی
 ايجاد است تركه مني فلهذا كذا الجواب ما نند جواب دوم است که مقصود ملائکه از سؤال طلب جواب بوده است چهارم
 سؤال ملائکه بر وجه مبالغه بود در تعظيم خدا بتهالی چرا که عبد مخلص بجهت مکرره مبادا که مولاى او بنده غاصی داشته
 باشد پس آنکه مقصود ملائکه اين بود که خدا با اگر مصلحت باشد ثنائى نمين و با بعضی از ابا امر حجت کن خدا در جواب فرمودند مصلحت
 در اينست که اسنان از شما و زمین از ايشان باشد پس معلوم و محقق کردند که ملائکه از خلف آدم نرنجیدند و مقصود ايشان از اين سؤال
 بحث واعراض نبوده بلى اعراض قیاس را بجا بجا و ببقاعده و ناشی از عدم تا قتل و است و از غایت اين قیاس است اینکه اول و بالآخر
 و با وسط ابراز میکرد موافق خیال خود ترجمه و تفسیر میکند از برای اینکه اعراض نماید و بعد میگوید که ترجمه و تفسیر صحیح اینست
 که من نوشته ام نه اینکه علما و مفسرین اهل اسلام نوشته اند و این عادت بسیار قبیح است شان علما نیست سهل است شان عقلاهم
 نیست و الا هم کس میتواند ابائی پیدا کند در کتب عهد عتیق و جدید که اول و با وسط و با آخر آنها که باشد خلاصه کلام این عادت
 بسیار بد است در و آخر فصل اول از باب (د) ششم از همین کتاب بجهت این عادت قیاس نامدنت و ملامت نموده ایم و بعضی از ملائکه
 وسط آنها را گرفته است درها نموضع نقل شده است و اما قول او همین گذارشات غیر مناسب و بی فواید الخ در جواب سبک کلام کلام

مقدمه کتاب انبیاء

۵۷

مفسر در شرح دیباچه کتاب عزرا در مجلد دوم از تفسیر خود المطبوع است که هر از و هشتصد و پنجاه و یک بعد از کلام طویل گوید
 زمانیکه الله جل شانه توبه را بجناب موسی علیه السلام دادند معانی توبه را نیز دادند که اول مکشوب و ثانی محفوظ شود و لکن در اول
 لفظ قانون مکشوب را اطلاق نمائند و بر ثانی لفظ قانون لسانی و ثانی که مطابق باشد با روایات لسانی جماعت به و اول
 بقول این موسی معنی میباید که از برای موسی حاصل شد در طور سبأ و ایشان مدعی اند بر اینکه چنانچه توبه در چهل روز
 از برای موسی حاصل شد یعنی در ایام مکالمه خدا با موسی در جبل سبأ و کذلک این روایات لسانی نیز از برای او در ایام
 اربعین حاصل شد در جبل و هر دو از برای اسرائیل ابلاغ فرمود باین نحو بعد از مراجعت موسی از طور هرون و انجیم طلب نمود
 پس قانون مکشوب را اولاً با و تعلیم نمود پس از آن روایات لسانی نیز را که آن معانی قانون مکشوب چنانچه از خدا بموسی بها طور
 رسیده بود پس هرون بعد از آنکه یاد گرفت برخواست و در همین موسی جلوس نمود و انوقت العاز را باطامارد و فرزند آن
 هرون داخل شده و یاد گرفتند چنانچه پدر ایشان یاد گرفته بود و برخواستند یکی در پنا موسی نشست و دیگری در پنا هرون
 پس هفتاد نفر مشایخ داخل شدند و هر دو قانون را یاد گرفتند و در خیمه جلوس نمودند پس از آن مردم ما بنیکه مشایخ تعلیم بودند تعلیم
 گرفتند پس موسی برخواست و هرون معلومات خود را فرآست نموده و برخواست پس از آن العاز را باطامارد فرآست نموده و برخواست
 پس هفتاد نفر مشایخ معلومات خود را بر مردم خواندند پس هر کدام از این مردم قانون را چهار مرتبه شنیدند خوب حفظ نموده و فهمیدند
 پس آنها بعد از آنکه از خیمه بیرون آمدند سایر بنی اسرائیل را خبر دادند پس قانون مکشوب را بواسطه کتاب و معانی از برای ایشان
 نایست ثانی بلیغ نمودند و احکام مکشوب در من ششصد و سی و نه بوده است پس قانون را بحسب احکام قیمت نمودند و گویند که در
 اول ماه باز دهم در سال چهارم از خروج بنی اسرائیل از مصر جناب موسی جمیع بنی اسرائیل را جمع نمود و ایشان را از وفات خود خبر داد و
 امر فرمود هر کسی قولی از اقوال خدا یعنی قانون را فراموش کرده باشد بیاید و از من سؤال کند یعنی قانون بنیکه بواسطه من با و رسیده است
 و همچنین اگر کسی اعتراضی بر قولی از اقوال قانون داشته باشد بیاید تا اینکه من اعتراض و از رفع تمام پس موسی مشغول بتعلیم بود در
 باقی ایام خود یعنی از اول ماه باز دهم تا ششم ماه و از دهم قانون مکشوب و غیر مکشوب را تعلیم فرمود و سی و نه نسخه از قانون بنی اسرائیل
 دادند که بدست خود نوشته بود باین نحو هر فرقه را یک نسخه دادند و ایشان در پشت در میان ایشان محفوظ باشد و بنی لوی را یک نسخه
 علاوه بر دادند و هر یک محفوظ بماند و قانون غیر مکشوب یعنی روایات لسانی نیز را بر بوشع خواند و ده هفتم ماه بر جبل بنو صعد و تفر
 و در آنجا وفات کرد و بوشع بعد از وفات موسی علیه السلام روایات لسانی نیز را بشوخی نفوذ فرمود و ایشان هم بانباء نفوذ نمودند و هر
 پنجم مرتبه بر بوشع و دیگر مرتبه بانباء تا اینکه از میان باروخ رسانید و باروخ و عزرا و جمیع العلماء رسانیدند که اخرا ایشان شمعون
 صادق و او هم با بنی کوس و او هم ببنی یحیی و او هم بپوسی بن یاسر و او به تنهان آریلی و بوشع بن برخیا و این دو نفر به و این
 بچی و شمعون بن شطاه و ایشان بنمایا و ابی طالبون و این دو به لعل و او هم بر پسرش شمعون و مظنون اینکه این شمعون همان شمعون
 باشد که خدای نجات دهنده ما را بالای دست گرفت زمانیکه مادرش مریم او را بهیكل آورد بعد از انقضای ایام ظهور و او هم بر پسرش
 غلائیل و این غلائیل همان نسکه پولس را و تعلیم گرفت و او بر پسر خود شمعون و او بر پسر خود غلائیل و او بر پسر خود شمعون و او هم
 براتی به و او احد و ش که پسر شمعونست و به و او احد و ش این روایات را در کتابی جمع نموده و این کتاب را معنی میبماند انشاهی
 بعد گفته است که جماعت به و این کتاب را بسیار تعظیم میبایند و اعتقادشان بر آنکه هر چه در این کتاب است از جانب خداست که وحی
 شده است بموسی و در جبل سبأ مثل قانون مکشوب لهذا محفوظ و واجب التکریم است مانند مکشوب و از زمانیکه این کتاب نوشته
 شده است بعد از آنکه در پنا بر ارجاع عام رایج شده است و علمای کتاب را ایشان دو شرح بر این کتاب نوشته اند یکی در قرن ثالث در و ششم
 و ثانی در ابتدای قرن سادس در بابل و اسم هر کدام از این دو شرح کمتر است زیرا که اگر ادراغت بمعنی کتاب است و از این دو شرح توضیح تمام
 از برای من حاصل شده است در نظر ایشان و زمانیکه شرح و متن جمع میشود این مجموع را ظالمون گویند و از برای حصول تمیز ظالمون

فی نصیحة الاسلام

۵۸

اورشليم و ظالمون بابل کو بند و مذهب بايع ایشان تمامًا و کلاً لا مندرج در این دو ظالمون است. کتب انبیاء از آنها خارج است
 و چون ظالمون اورشليم مغلق است فلذلك اعبار ظالمون بابل در نزد ایشان الا ان زیاد ثبات آنهمی هورن مفسر نیز فرمودند
 کلام در مجلد ثانی از نصیحة خود المطبوع مستملاً هزار و هشتصد و بیست و یک گفته است و نقل کلام ایشان در باب (۳) هفتم از همین کتاب
 خواهد شد انشاء الله و چون حال این کتب را دانستی حال کویم خود قفس فدر در فصل (۳) از باب (۳) سیم در صفحه (۲۰۵) دو
 و نیم از نسخ مطبوعه مستملاً از میزان الحی اقرار نموده است که کفایت خلف نام و مجده نمودن فرشتگان با و از خدا دور گشتن شیطان
 مفارقت آدم از بهشت که در سورة البقرة و در اوایل سورة الاعراف مرقوم است در کتاب ظالمون و کفر و خطا و مبدء راس نام و سایر
 کتب یهود با ن مضبوط است پس بعد از اینکه قفس اقرار نموده است که این امور در کتب قدیمه یهود قبل از جناب عیسی مضبوط و مستطوع
 دیگر نمیدانم از کجا و بجهت و جئات میگوید همین کذا را شات غیر مناسب و بی فواید خدا گواه است سند کتب احادیث یهود بسیار
 معتبر از سندان تو نیز و انجیل بلکه قیاس سندان کتب یهود و انجیل مطلقاً غلط است زیرا که این تو نیز و انجیل ابدی است و از
 چنانچه در باب اول از همین کتاب خواهی دانست و اگر کوید چون این امور در تو نیز نیست و هر چیز که در تو نیز نباشد در نزد ما صریح و در غیر
 مسلم است در جواب کویم در این صورت لازم میاید که جنت و نار را نیز منکر باشی و اگر ذکر از جنت و نار در اسفار رخسره تو نیز شده است
 و این کتب انبیاء و انجیل و رسائل جواتین نیز در نزد شما مردود و غیر مسلم باشند بجهت اشتغال آنها با اخبار از فیما بین و این موجب خروج
 از دین مسیح علی السلام است پس ثابت و محقق کرد بد که قفس مقصود و منظوری ندارد مگر نزاع صرف و مغالطه به اظهار بیان و متابعت حق
 الشبهه الثانیة در فصل دوم در صفحه (۹۹) و (۱۰۰) کوید که تو نیز و باز گشت از جمله واجبات بوده و از دینی با ثوابی با چنین متکافانی
 نیست که در نزد خدای معتمد و عادل کفار و کاهان انسان تواند کرد بد و ظاهراً است که چنانکه آدم سبک بعلت غفلت و بی باکی باید رفتاری
 خود را بر حق با خیری بجهت خود تحصیل نموده است بنویس و نا به زحمت الشیام نپذیرد و ضرر و عرضش دفع نمیکرد و همچنین بدین
 کاهی با ظلم و ستمی که ازادی بعلی بد و محض ندامت و توید دفع و عفو نخواهد شد بخوبی که در نزد خدا که شرع و عرف نیز توید و باز گشت هر یک
 و باز از این خواست منوجب عیش خلاص نمیشد و قطع نظر از این انصاف ادبی هر آنکس که منوجه آن کرد بدیه معلوم میاید که توید و باز گشت
 کفار و کاهان نمیشوند اندک بد و نگاه محض از عفو نخواهد شد زیرا که ادبی آن ساکت نمیکرد و نگاه محض از عفو نخواهد شد و انچه
 مؤلف حقیر کوید حاصل این کلمات اینست که توید از جمله حسنات و واجبات است و واجبات چون واجب لهذا موجب عفو و بخشش
 نگاه نمیشود و پیش از جواب از قفس نیل استفسار میشود که آیا ایمان بمسیح و قبول دعوت انجیل رجوع و باز گشت بسوی انجیل
 از جمله واجبات و یا مندرجات معلوم است شق ثانی را نمیخواند قفس اخبار کند زیرا که بجهت ترک مسلمات شخص مخالف نمیشود پس
 لا بد باید بگوید از جمله واجبات است و واجبات نیز در نزد قفس غری و قائمه ندارند پس ایمان بمسیح و رجوع و باز گشت بسوی انجیل
 فائده و غری نخواهد داشت پس چه لزوم کرده است که مردم دعوت مسیح قبول کنند و رجوع با انجیل نمایند و از برای قفس نیز لازم
 نبود که ادیان دیگر را باطل کند و مردم را دعوت بدین مسیح نماید زیرا که قبول این دعوت از جمله واجبات و واجبات نیز غری و
 فائده ندارند و کتاب قفس مملو است از اینکه واجبات فائده ندارند پس کتاب نوشتن قفس خواست و کار لغو نیز صادق نمیشود
 مگر از آدم سفیر بعقل بلکه دعوت جناب مسیح و سایر انبیاء علیهم السلام نیز بی فائده و لغو خواهد بود بلکه تزلزل کتب و ارسال و رسل
 از خدا لغو و بی فائده خواهد بود زیرا که متابعت انبیاء واجب و از هم فائده ندارد و اینمذ هب حکماء اروپاست که علمای پروتستانت
 آنها را مسیحی ملحد کرده اند که منکر جیج ادیان بخصوص بن مسیح میباشند لعل قفس نیز از آنها باشد و مصلحت خود را در اظهار ظاهر
 والا واجبات فائده ندارند یعنی چه خلاصه کلام بروم سر سخن نمیدانم که این قفس چه قدر غاری از حکمت و شرایع بوده و معلوم
 میشود که محض عفل خود و شرایع حرکت میکند که هیچ شریعی ندیده و تو نیز و انجیل خوانده است الحاصل تحقیق اینست که بطوریکه
 قفس نیز نمیدانست که جهنم خداوند عالم را جل شانہ نبوی است و کمال و علین و ملکوت ایشان جهنم خداست و هر نور و نور و کمال

مقدمه در کتب شرعی

نعم الله سبحانه وعلیه لبس علیک تبعه الرابع ان نعمنا لى کل فریضه علیک ضیعها فتودی حقها الخامس ان نعمنا لى اللم الذی نبت
 علی الخن فذیه بالانوارن حقه بلصق الجلد بالعظم وبنشایتهما لم جدیدا الشاکس ان نذین الجسم الم الطاعن کا اذ قدر حلاوة
 المعصية یعنی مادرت برای تو کریم کنایه با مبداء انکه استغفار چه معنی دارد که بان قیام مبنای بد درستی که استغفار درجه ملایه اعلی و بزرگ
 عالی بالاست و ان اسمی است واقع بر شش معنی اول پیشانی بر کلاهان کشته در قعر عزم بر اینکه دیگر بر سران نروی متبعا ذکر حق
 مردم با ایشان تا اینکه در معرض لقاء الهی درانی لوح کردار و از نقش نگاه ساده باشد و دامن اعمال و از لوث مناهی پاک باشد چنانچه در
 عفو بی نباشد نور اجتهاد را که توجه غائی به فریضه که از وفوت شده باشد چنانچه باید از عهد حق ان برای پیغمبر انکه توجه غائی بود
 گوشت بدن خود که از حرام روئیده باشد پس بگذارد و دری از آب تشرین و اندوه نا اتمال باید پوست بدن نوبه استخوان و بعد از ان گوشت
 نازده مرد بد ششم انکه چنانچه جسم خود را الهی ناعف و فرمانبر داری همچنانکه چنانچه بودی از احلاوت و معصیت و کفر کاری بعد از انکه
 معنی نوبه را فهمید و بر سر کلمات فقیه است انکه گفته است که نوبه امر نیست واجب علم اما انکه گفت که امور واجبه را نوبه نیست باطل
 که میسریم که واجبات با چیز نیست که شخص در هنگام ارتکاب ان قبل بخدا شود تا معروض از خدا کرد و ان اعمال الهی و ملکوتی است چنانچه
 شیطا نیست بشر غیو اند شوق ثواب را اختیار کند پس گوئیم اگر اعمال ملکوتی و سبب ان است چگونه ثواب ندارد و حال انکه ثواب نوبه باشد
 روح انسان از نوبه بخدا و دخول در ملکوت است بواسطه ارتکاب اعمال ملکوتی پس چگونه اعمال واجبه ثواب ندارد مگر خداوند مردم را
 با اعمال بیفانده و بی ثمر کرده است پس او امر الهی لغواست و بحاصل نعوذ بالله و اگر ان اعمال فائده دارد و میسریم که ان فائده اگر ثواب است
 پس چیست و ان اعمال سبب قریب با بعدا کرب است پس معصیت است طاعت و چنانکه نه خدمت و اگر سبب قریب پس معلوم است
 که نجات در فریضه است پس چگونه امر واجب ثواب ندارد و بجان خود قسم است که بر قریب معنی واجب با مبداء نیست هر گاه میسریم که
 ثواب واجب هفتاد مقابل مستحب است زیرا که هر عملی که در دنیا آوردن ان بقاء نفس بود و در ترک ان هلاکت و موت نفس خداوند
 از او واجب کرده و عکس از اسرام فرموده و هر عملی که در دنیا آوردن ان حسن نفس و بهاء ان بود و در ترک ان قبح نفس و نقصان ان پس از ان مستحب کرد
 و عکس از امر کرده پس چطور میسریم که واجب ثواب نداشته باشد و حال انکه سبب بقاء نفس است و نوبه ان عفا بدید که او سبب نجات است
 انما هم واجبا بدین طور شده است واجباتیکه نوبه میگویند سبب نجات است واجباتیکه اهل اسلام میگویند سبب نجات نیستند تعجب مردم منصفی
 و حال انکه امر نوبه از خصایص شرع شریعت حضرت خاتم الانبیاء نیست بلکه از ادم تا حضرت مسیح جمیع پیغمبران مردم را دعوت بنوبه
 مینمودند و نوبه با هم از انکه از شرک بنوحید باشد با از معصیت بطاعت و با نغیر اند علمای پروتستنت که از اعتقاد بباطل
 سلطان اذای حقوق نمیشود جمیع خائنان و مفقران و دزدان دولت هر اعتقاد بباطل سلطان دارند مع ذلك مستحق سزا هستند و
 معتد به میشوند پس نجات در عکس نه در اعتقاد و میسریم ازین فقیه است که اگر خداوند نبوت حضرت عیسی را بهود و نفهمانیده بود و بهود
 نمیشناختند که مسیح است یا عیسی بر بهود بود یا نه اگر کو بدیجی بود خدا را نسبت بظلم داده است و اگر کو بدیجی نبود گوئیم هر کس که خدا
 مغایر فرموده است بسبب انکه باو شناسانیده بود که عیسی مسیح است و بهود یقین کردند پس اعتقاد بهود ان بود که عیسی مسیح موعود
 و بهود ای سحر بودی که تسلیم کنند مسیحیت یقین داشتند که عیسی مسیح موعود است پس اگر انقدر رها در نجات کافی نباشد نه میاید
 که عمای بهود بها نیکه قتل مسیح علی قولهم و همچنین بهود ای سحر بودی از اهل نجات باشند پس سبب هلاکت ایشان چه بود علی مقتضای
 این اعتقاد نکردند و اگر شرک داشتند جماعت بهود و بهود در مسیح بودن عیسی حجتی بر آنها نیست و اگر یقین داشتند پس اعتقاد ایشان
 صحیح و مطابق واقع بوده چرا که اعتقاد یقین نفس است یقین امریست قهری نشان نمینواند از نفس خود را بکند پس چون اعتقاد صحیح بود با
 برای ایشان باشد که چه عمل نداشتند بلکه قتل و تسلیم کنند بودند و حال انکه بهود و بهود ها که بجهت ترك عمل و دور نیست که اکثر کفار
 اعتقاد و یقین ایشان صحیح باشد لیکن علشان بد است و سبب ترك عمل ها که یقین ثابت و محقق کرد بد که عملی اعتقاد و اعتقاد بی عمل صحیح
 نیست بلکه وقتیکه عمل و اعتقاد هر دو جمع شد سبب نجات است بهم چه گفتیم و بعقوبه ریاب (۲) دوم از رساله خود چنین گوید (۱) زیرا

توبه و حقیقت آن

۶۲

هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در بجز و قصور و زدم ملزم همه می باشد (۱) زیرا او که گفت زنا مکن نیز گفت قتل مکن پس هر چند ناکند
اگر قتل کردی منعتی شریعت شکست (۲) همچنین حکم کند و عمل نماید مانند کشتن یک بذر بهشت ازادی و اوری خواهند یافت (۳) زیرا حکم
بهری بر کسی است که درم نکرده است نخواهد شد و رحم بر حکم مفتخر میشود (۴) ای برادران من چه سود دارد کسیرا که بگوید ایمان دارم وقتی که
عمل ندارم با ایمان میسواند او را نجات بخشد (۵) پس اگر برادری ناخواصی برهنه با محتاج خود را که روزی نباشد (۶) و کسی از شما
بدیشان گوید بسلام بروید و کرم و سپر شوید لیکن ما محتاج بدن زاید ایشان نداده چه نفع دارد (۷) و همچنین ایمان نیز اگر ایمان نداشت
خود مرده است (۸) بلکه کسی خواهد گفت تو ایمان داری و من اعمال دارم ایمان خود را بدون اعمال من بیا و من ایمان خود را از اعمال
خود بنموا هم نمود (۹) تو ایمان داری که خدا واحد است نه گو میکی شایطین نیز ایمان داود و صلیب زنده (۱۰) ولیکن امر دعا طلب با پیغمبر
دانست که ایمان بدون اعمال مرده است (۱۱) آیا پدر ما ابرهیم با اعمال عادل شمرده نشد و قنبر که پسر خود اسحق را بفرستاد که زانند (۱۲)
می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال کامل گردید (۱۳) و آن نوشته تمام کشت که میگوید ابرهیم بخدا ایمان آورد و برای و بعد
منسوب گردید و بخلیل الله مسقی شد (۱۴) پس می بینی که انسان از اعمال عادل شمرده میشود نه از ایمان تنها (۱۵) و همچنین ابا حاتم
نیز از اعمال عادل شمرده نشد و وقتی که قاصدا ترا پذیرفت بر آه دیگر روانه نمود (۱۶) از آنرو همچنانکه بدن پیر روح مرده است همچنین ایمان
بدون اعمال مرده است انشائی دلائل بر احوال بر آنچه که ما گفتیم و نوشتم مخفی نیست پس اگر ایمان با اعمال سبب نجات باشد چنانچه هر عرو
علمای پروتستانت میباشند پس باید شایطین نیز از اهل نجات باشند چرا که ایمان دارند و میسرند بنا بر نص یعقوب و اتفاق قول و بعضی قول
قتیس مثالی آورده است چنانکه بنویسند بنم انسان انبیاء پدید برد و در نزد حکم شرع و عرف خلاص از بازخواست ندهد چنانچه ابی بکر علفاد
بجانب عینی و کلاه مرگ انجیل علی قولم از انبیا مبدع باشد و با ما مرضیه بودی میباید باند کر این اثر سر مزید یک مضامینی از امراض
نمودی و هیچکدام از آنها کشته نشدی هر چه جوابی باشد ما همانست با این سخن عالمست که باین طور دفع اثر توبه نماید و حال آنکه جمیع
انبیاء امر توبه کرده اند و هر قومیکه توبه کردند نمانند قوم یونان عذاب ایشان بر داشتند و هر قومیکه توبه نکردند معتقد بشدند و انبیا
نمانند که بجهت توبه دادن مردم از اعمال ناشایسته اگر توبه اثر نداشت و دفع مرض نمیکرد پس از چه قوم یونان بنی مقلد از ایشان رنج
و اگر توبه اثر نمیداشت پس از چه هم این بلاها بر بنی اسرائیل نازل میشد بمذمت گاه حضرت داود را چه دفع کرد غبار توبه و اگر توبه
اثر نداشت نباید که حواریین از جمله ها لکن نباشند و حال آنکه ایشان در نزد پیغمبران و افضل از جمیع انبیاء بنی اسرائیل
حتی جناب موسی میباشند چنانچه هیچ در حق ایشان فرمود شما مرا انکار نخواهد کرد و هه انکار کردید چنانچه در باب (۱۰) بیست و شش
از انجیل مرقس و باب (۱۴) چهارم از انجیل مرقس و باب (۲۲) بیست و دوم از انجیل لوقا و باب (۱۶) شانزدهم از انجیل یوحنا مرقم گردید
پس هم حواریین منکر مسیح گردیدند بخصوص بطرس پس اگر توبه سبب نجات نیست سبب نجات ایشان چه شد خلاصه کلام اثر و ثواب توبه
بدیهی است محتاج بدیگر شواهد نمیباشد چرا که کتب انبیاء پر است لیکن بر وفق حد تثلیث سه شاهد ذکر میکنم **شاهد اول** در باب
(۳) از انجیل مرقس از قول یحیی ای همدهند در آیه (۲) باین نحو جان و بیان کشته است (۲) و اگر توبه یونان سبب و توبه یونان ملکوت قشقی
یعنی توبه کشید زیرا که ملکوت آسمان نزد یکست **شاهد دوم** در آیه (۹) از باب (۳) از رساله دوم بطرس باین نحو ذکر شده است
که خداوند نمینخواست که کسی هلاک گردد بلکه تمامی توبه رجوع کنند **شاهد سوم** در کتاب خرفال پیغمبر در آیه (۱۱) در باب (۳)
باین نحو ترجمه یافته است (۱۱) بایشان بگو که خداوند خدا چنین پیغمبر را بدیجوه خود قسم که از مرگ شرپس هیچ حظی نیابم بلکه حظ من از این
شرپرازاه خود بر کشته زنده بماند انشائی **مؤلف کو** اگر توبه بمرز ندارد پس از چه است شرپرو وقتی که بر کشت زنده بماند خلاصه
کلام شاهد پنجم از صحرای و رشت در آیه (۲) از باب (۳) از انجیل یوحنا خود مسیح بر بنی خود نام خطاب فرموده که هر انبیا
زاست میگویم که تا کسی تولد نازد نباید ملکوت خدا را غنیواند و بدیهی مؤلف گوید مقصود از تولد نازد همان توبه است که موجب خول در ملکوت
پس بطور قشقی میگوید توبه از جمله واجبات است و این ندارد امثال ثلثه که در باب (۱۵) باز درم از انجیل لوقا ملاحظه کردید و اندر مقصود از انبیا

مفاتیح سر فیضیه

نوبت است یعنی مثل کوسفند کشده و مثل درهم کشده و مثل پیر مصرف و یک شاهد دیگر در نتیجه نوبه که موجب دفع عذاب است ذکر کنیم
 و در دوم سر مطلب در باب (۳) از کتاب بونی بنی عیسی علیه السلام این نحو عیان و بیان کشیده است (۱) و کلام خداوند را در دوم بدین مضمون می توان رسید
 (۲) که هر چه شهر بزرگ نبوی بر و روزی که نبوی می گویم بان ندا نما (۳) پس یوناه بر طبق کلام خداوند بر خواسته نبوی بر رفت و حال آنکه نبویه
 شهر بسیار بزرگ بمصاف سه روز بود (۴) و یوناه بعد از یک روز شروع بگریه و ترشهر نمود و ندا کرده گفت که هنوز چهل روز مانده است تا که نبوی
 سر بکون کرد (۵) و مردمان نبویه بخدا ایمان آوردند و روزی که ندا کرده از بزرگ تا کوچک ایشان پلاسها را پوشیدند (۶) و بعضی اینکه انجیل
 بملک نبویه رسید از تحش برخواست و لباس عزت را از برش کند و پلاس را پوشید بر خاک نشست (۷) پس از فرمان ملک واکار برش و نبوی
 بدین مضمون ندا گان فرمودند که ایشان و بهائم و گاو و کوسفند از چیز پراختند و ماکو لا از ان خوردند و برانوشند (۸) و ایشان پلاسها را
 پلاسها را پوشید و بخدا بدشت فریاد نمایند و هر کسی از راه زشت خود و از ظلم که در دستش میباشد برگردد (۹) که می تواند شاید که خدا بر
 نفسی باراده اش دهد و از شدت فحش رجوع نماید تا که هلاک نکند (۱۰) چون که خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود برگردد پلاسها
 در باره بلا تا بیکه فرموده بود که ایشان بخدا بدشت فریاد نمایند و از انجا پلاسها را در انتهای پس ازین شهر پلاس معلوم میشود که نوبه چنین است که
 ازاده الهی و انفسرید هد عذاب بلاهای دنیا و آخرت را دفع مینماید چنانچه بدی پس معلوم و محقق گردید که فیس غلط و نامعطل عوام است
 از کتبهای خود نیز خبر ندارد لعل اعتقاد ندا شده باشد اظهار اعتقاد از برای مال دنیا است خدا بفرماید از برای او را در دنیا و آخرت موفقی
 نباشد و خواهد داد و اما اینکه گفت نبویه انصاف انسان سناک نمیشود انج سبب است که انسان نمیداند که شرایط نوبه بعل امد قبول
 شد یا نه خدای این امر نیز از الطاف الهی است که بنده این امر را نداند و دائم منزلزل باشد و همیشه نضرع و ذاری و الحاح و انابه و انبها را بد
 ذوالجلال نماید و اگر می داند که شرایط نوبه بعل امد و مقبول گشت احتمال مهرت ترک اعمال نماید و با مغرور شود و از پنجه دوباره هلاک
 بیفتد و نیز از فیس مبریم که انصاف انسان با ایمان بعضی و کفار مرک و سناک میشود بانه اگر کو بد سناک میشود تکن بیش میگویم چرا که
 خود مان مسیحی بودیم اعتقاد ما مطابق اعتقاد فیس بود مع هذا انصاف ما سناک نبود تا اینکه داخل دین خاتم الانبیا گردیدیم پس
 انصاف ما سناک شد این امر وجدانست نه تفریری و تحریری پس اگر ایمان بمسح انصاف را سناک میکند پس چرا ما باغش منزلزل و از دین
 انجنا بمر میگردند و داخل ادیان دیگر میشوند و اگر کو بد که این اشخاص دین خالص و ذاتی ندا شدند کویم معلوم شد که انسان در حال ایمان نمیداند
 که این ایمان مستقر است و با غایت خلوص و پسندیده و اعمال او مغرور است و بانه انجنا بعضی نفرمود که اگر نباد بنا شد عدل ثواب عدل
 کبر و فریبین داخل ملکوت می شود یا نفرمودند که اگر شما از بدی خلق نکند و بد خدا از بدی شما نمیکرد تا بیکه عصبان نکند
 باشد و بیکه وطن است که داخل ملکوت میشود چه فرق دارد نوبه با ایمان انجنا مسیح در این (۲۱) از باب (۲۱) از انجیل است که چون و مروره اد
 (۲۱) نه هر کس که مرا خداوند کند و داخل ملکوت آسمان کرد مگر اینکه ازاده پدر مرا که در آسمانست بخا آورد (۲۲) بسا در روز من خواهد
 گفت خداوند خداوند آبا بنام نبوت نمودیم و با سم نود و هوا را اخراج نکردیم و بنام نبوت معجزات بسیار ظاهر نشانخیم (۲۳) انگاه با ایشان خواهم
 گفت که هر کس شما را نشانخ می دهد کاران از من دور شود یا انتهای با وجود انجنا از انجیل کجا اطمینان حاصل میشود و انصاف انسان سناک
 میگرد با این ایمانها بیکه مسیحین دارند و حال آنکه این جماع مطرودین ایمان نشان بجدی بود که با سم مسیح نبود میگردند و شباطین اخراج
 می نمودند و معجزات ظاهر میساختند مع ذلك با ایشان خواهد فرمود ای بدکاران از من دور شوید که هر کس شما را نشانخ می دهد که فیس نبوی
 نموده با سم مسیح و نه شباطین بنام انجنا اخراج نموده و نه معجزات ظاهر میساختند پس از کجا این اطمینان از برای تو و امثال تو ظاهر شد تا علیر
 این امور وطن نیستند بلکه مطرودین نبوی انجیل آنها الفیس نبوی و امثال تو اطمینان از انجا حاصل کرد بد و این ابان صریحند در رد
 فیس که ایمان بعل زکافی و سبب انجنا می دانند پس معلوم و محقق گردید که بعضی از برای اضلال منکر ثمره نوبه گردیده است و میخواند
 و باقی مردم را بگو با ایمان بعضی از مردم دیگر چه میخواهد بکنند نفوس شر به هم این دعوت را زود قبول میکنند اینست که امر و زدن این مسیحین
 هیچ اناری از شرعت باقی نماند مگر و امرا و اول فضل و قهر و سرق ایند و امر بر از برای نظم مملکت نه از برای متابعت شرعت و جواب این

بر سبب اهل اسلام

۶۶

مقدس القاری پولس که مباحی مذهب بود و تصوف را در میان ایشان چنان کرد اینک جمع بر و تشانیها صوفی و مباحی مذهب هستند
و صوفیان اسلام نیز تصوف را از ایشان یاد گرفته اند مخفی نمائند که پولس در نزد اهل اسلام مرد و است و از اجله کتائین و عداوتین میباشد
که در قرن اول از قرن مسیح ظاهر شدند و طبع اول مسیحین را گمراه کردند و این ضلالت تا امروز در میان مسیحین باقی مانده و پولس
و غیر المضلین است در نزد اهل اسلام و مسائل و اقوال و از این جهت دل نمیزند پس استدلال مسیحین از اقوال پولس بر اهل اسلام چنانست
چرا که ضلالت و مضل است پس در همه شرایع انبیاء افعال سبب نجاست و وجودش کمال دین است نه نقص چرا که پیغمبر نیامد که ناموسی
باشد و مردم را امر بناموس نکرد و چون منصوب میشود که پیغمبر بنیاد و مردم را بناموس دعوت کند و بگوید این کارها سبب نجاست شما
نستند و لیکن باید بجا آورد و اگر مردم این فتنه پس اینست که در دین جناب هیچ علی شریعت موسی نبوده و بنیادش بشریعت موسی عمل کنند
دروغ گفته است زهی خیال باطل و زعم فاسد چرا که جناب هیچ در باب (ه) پنج از انجیل متی مفر ما بدر (و) کان میرید که آمده ام تو را بنیاد
انبیاء باطل سازم از بهر ابطال غلبه که چنانکه تکمیل آمده ام (و) که هر اینها بنیاد میگویم تا آسمان و زمین را بطل شود و هر ما بنیاد از تو را هرگز را بطل
نکرد و ظاهر واقع نشود و خود فتنه پس چنانچه در پیش گفته ام منکر و فروع نفع است پس مسیحین که قصد جناب هیچ نباشند بنیاد شرایع جناب
موسی را نازک نمایند بلکه باید همه عبادات و افعال و طاعات ایشان را بجا بیاورند و در هر چیزی مانند خود باشند و در شرع جناب بر همین
نجاست موقوف باعمال بود بنا بر شهادت یعقوب و در پایه (و) از باب (و) دوم از رساله خود که میگوید باید را ابراهیم باعمال عادل عمره
نشد و قتی که پسر خود اسحق را بفرانگاه گذارند پس واضح و محقق کردید که افعال در جمیع شرایع و ادیان سبب نجاست بوده و انکار نیست
این معنی را انکار تو زین و انجیل و زبور و کتب انبیاء و رسائل رسولانست چنانکه با فنی پس بجز حرات و جناسات میگوید غسل و نماز و روزه و
زکات و جهاد مانند افعال بن پرستان است تا جمیع اینها در ناموس جناب موسی علیه السلام نیست پس از بنیاد مذهب موسی و عیسی علیه السلام
نموده الله مانند مذهب بن پرستان است و اما اینکه گفته است که اینها هاهاست که بن پرستان نیز باینها امید نجاست دارند و این کلام دنیا
بجای است که بن پرستان افعال مسلمین را بجا میآورند که اینها امید نجاست داشته باشند و اگر نوع این افعال را میگوید بچه نقضی است از برای
اعمال مسلمین زانهم نوعاً از مقاربت زانست چه نقضی بر نکاح حلال و حرام خوردن هم نوعی از اکل است حال چه نقضی بر اکل حلال
و هکذا و اگر مقصودش اینست که مطلقاً اعتقاد بر اینست که عمل از اسباب نجاست است پس از مذهب بن پرستان علاوه بر اینکه دروغ گفته است
گوئیم که بن پرستان هم نوعاً میگویند معبودی باید گرفت پس شما معبود نگیرید که قول بن پرستانست و نوعاً میگویند طاعت بزرگی باید کرد
پس شما جناب هیچ را طاعت نکنید که مذهب بن پرستانست و هکذا تا آن نحو بدو اب بنیاد امید که عمل بن پرستانست هر چه نشود و دوا
نخورد که کار بن پرستانست خواب نکنید که شغل بن پرستانست انسان نباشید که بن پرستان انسانند پس گوئیم که موافقت اهل خلاف
که رقیبی با اسکندر عمل را ن قول از خواص کفار باشد و اجماع اهل حق برخلاف آنها باشد و اما اگر کفار موافقت با مومنین کنند چه ضرر دارد
موافقت ایشان با اهل حق درباره موارد نقض اهل حق نخواهد بود حال چه نقضی بر دین اسلام که افعال را سبب نجاست میدانند یا بواسطه
که بن پرستان هم افعال را سبب نجاست میدانند نهایت بن پرستان در یک کلام راست گفته اند نه اینکه مسلمین دروغ گفته اند و اگر بر مسلمین در
این قول نقضی باشد بر جناب برهم و موسی و عیسی علیه السلام نقض خواهد بود چرا که آنها هم افعال را سبب نجاست دانستند و مردم را با افعال دعوت
فرمودند و اگر فتنه پس میدانست که نوکر در خدمت سلطان تجدیدات شایسته با اخلاص بفرستیم بهم میرساند و صاحب منصب بنود نه بخند
اخلاص و نه با اخلاص بخند چنین حرفی نیز جناب هیچ را شیطانهم میدانند که بنی است و جمیع شایطین میدانند و ولی عمل بخواند با اخلاص
اینست که یعقوب بگفت تو ایمان داری که خدا بکسیت خوب کاری کردی شایطین نیز ایمان دارند و میپزدند و اگر بر حقیقت این مطالب بر خوردار
شدی در کمال سهولت اسانی فهمیده که بحث فتنه پس بر خود او وارد است و لیکن مع ذلک جوابی از حکمت بطور اشاره میگویم و از خدا میخواهم
که فتنه پس را فتنه بدهد که بفهمند پس گوئیم روح خلق و جسمیت رفیق و جسم خلق و جسمی غلیظ که خداوند جل جلاله آنها را از وجود
مختلف خلق کرده و افزوده است و جسم تابع و مرکب روح است در هر چیز چنانکه نفس میل میکند بدن حرکت میکند نفس کج خلق میشود

در بیان شبه قیاس

انسان سرخ میشود و بدن پهلر زرد و نفس میرسد و بدن زرد و سبز میشود و نفس میجو اهد بدن حرکت میکند نفس شهوت پیدا میکند بدن
هیچان میاید نفس عطا میکند دست پیش میاید نفس از امیکند زبان حرکت میاید و هکذا جمیع حرکات بدن از نفس است محسوس است بهیچ
و ظهور جمیع اعمال نفس با بدنست و نفس بدن با یکدیگر متصلند و چوۀ بدن با نفس است و ظهور نفس با بدن پس نفس صاحب عطا پداست
و بدن صاحب اعمال و اعمال همان عطا پداست که جسم شده است و عطا پدها همان اعمال است که غنی است پس اعمال و عطا پدها و استعداد موضوع
بلکه حقیقت و انشاکا کثرت از هکذا پکرها است پس اعتقاد بعمل و عمل به اعتقاد موجب تجاوه نیستند لکن آنکه ادعا میاید که ما اعتقاد داریم
اعمال نداریم دروغ گفته اند ضعف اعمال از ضعف عطا پداست پس چون نفس در نزد سلطان حاضر شود بدن فرو افتد رکوع کند چون نفس ضایع
شود بدن بجهت رود و چون نفس متوجر سلطان شود بدن در پیشله جهنم سلطان کند چون نفس ملطف خادم سلطان شود زبان بحدیج
تثا کثوره شود پس این عطا پدها از نفس است و این اعمال نماز بدن اینست که انعم و طیب و اعظم نفوس بشر پرموده لا صلوة الا بالخصود
نماز نماز حقیقی نمیشود و سبب نجات نیست مگر با حضور نفس و نیز خدا در قرآن مجید شریف میاید قُلْ اَفَلَمْ يَكُنْ لِلْمُؤْمِنُونَ الْاَلْبَنُ فَمِنْهُمْ فَمَنْ صَلَّوْا
خاشعون پس فلاح و رستگاری بسبب خشوع و حضور طلب است و نیز پرمیاید اَفَمِ الصَّلٰوةِ لَیْزٌ کَرِیْ ذکر خدا غفلت است نفس که
غافل شد نماز نیست پس هر صفی که در نفس زایل شود بدن بدان مثل شود چنانکه هر چنانکه گوشت کوفت بدن بان روشش حرکت نکند از گوشت
که چون نفس مجبور سلطان شود از خود غافل بدن اکل و شرب و خواب نکند این شد روزه و اجزاء و چون نفس پادشاه را بر خود
اثبات کند و او را مالک خود و مایه ملک خود بداند بدن بحکمت در ایستاد و اذای حقوق در راه او کند و انفاق نماید این شد خمس و زکوة و
صلوات و احرام و صدقات چون نفس مشتاق لقای سلطان شود بدن بسبب محبة ظاهری و باطنی بداند این شد زیارت و توجع و هکذا جمیع اعمال ظاهر
مانند کلمات الفاظند چنانکه کلمات تجتم معانیست و معانیست و انبست معانی الفاظ و معانی همین صفات نفس معانی اعمال ظاهر است
پس صفات نفس روح است و صفات جسد جسد روح پیچید بصرفست سبب نجات نیست و جسد بیروح مپا است و سبب نجات نیست
اگر مسلمین اعمال ظاهر را سبب نجات بدانند سر تا تن که بجز کثرت نفسانی و صفات و عطا پدها و باشد بلکه اعمال ظاهر بیروح را نفاق میاید
و سبب جرم عظیم در روز قیامت باشد که ما اعمال ظاهر بیروح را شمر میاید و اینکه اکثر مردم ترقی نمیکند اعمال ایشان بیروح است پس
هیچان آنکه اعمال بیروح مپا است همچنین عطا پدها باطنی را اعمال ثابت و زایل نیست و مثمر نمیاید و چنانکه می بینی که اعتقاد بسلطان
سلطان مثمر ثمر نیست چرا که دولت خادج را نشان دولت قطاع طریق و دزدان نیز از سلطان میاید اندر آنکه می بیند که سلطانت ولی خدمت
و اطاعت سلطان مثمر ثمر است انهم الاعتقاد پس اعمال مثمر ثمر است و اصلاح نفس هم میکند یا بمعنی که چون علم و عمل با هم جمع شد سبب فرزانگی
میشود بخداوند و در فرخند و در موجب و بر نفس است و چون نفس بنور خدا متور شد اصلاح میشود اینست که حضرت عیسی از ملکوت بالا
اعمال بیان فرمود پس برای هر مصفی معلوم شد که قیاس شنیده کرده است که اعمال را سبب نجات و اصلاح نفس نمیدانند و انما اینک گفته است
که حسنات و اجبت و ثوابی ندارند غلط است چرا که دلیل و چهر برهان و اجبات ثوابی دارند و در حدیث کجا جناب عیسی علیه السلام فرمودند انما
ثوابی ندارند سنا جنابان کردیم که قول پولس مردود است و آنکه جمیع حسنات را واجب انشمن یعنی چه و حال آنکه در همه ادیان امور واجبه است
که تحلف زانها جاز نیست و امور فاضله است که بجا آوردن آنها کمال است و ترك آنها نقص است نه هلاک در باب (۵) پنجم از انجیل مرقس فرماید
جناب یسوع این نحو بیان و بیان کشن است (۳۳) شنیده اید که گفته شده بود چشمی میچشمی و دندان بدندان (۳۴) لیکن من بشما میگویم که با شمر
مقاومت میکند بلکه هر که بر رخسار دواست قوطی آنچه زرد بگردانیز دیوی و بگردان (۳۵) و اگر کسی خواهد تا نود عوی کند و پیراهن آید بگرد
فبای خود را نیز بدو آرد (۳۶) و هر کس که نوزد اجبوز ابلک میل دام ببرد و میل همراه او بر آید حال از قیاس میسریم که با این امور واجبه
با فاضله اگر امور واجبه اندای بر حال سچین که از روز بروز این ناجیل کی این احکام عمل نکرده است و الا بتا بهیچ دولتی و کفی سچین
ذاشتر باشند چرا که هندی و سنا را و قنیه شخص خواست لندن زاهم دادند دیگر هیچ ندارند بعضی از نظرها مسلمین در مقابل مخرافات قیاس
از انما گفته اند خواری و باغوضه تکلیف غیر با بیان میکند چرا که خود شربا و عبا نداشت مفصودش این بود که اگر وقتی از شما فبا خواستیم

بر کمال الایمان و رفع شبهه

۶۸

شما پیراهن را نیز تقدیم کنید و ثلاثه دیگر از بیان این احکام ساکنند صلاح وقت را در عدم بیان دیده اند میباید آنگاه از ایشان
فحاشی بخواند خلاصه کلام این کونه امور موجب اغراضی که در خلاف سیاست مدت است پس آنکه جمیع مسیحین این احکام را مانند و به
میدانند و عمل اینها نمیکند پس جمیع حسان را واجب است از ایشان معنی ندارد و این نیز ثابت شد که واجبات فائده دارند پس که گفت واجب
ندارد معنی واجبات فیهست است **شبهه دوازدهم در صخره (۱۱۲)** گوید و اینکه خداوند آن گمان دارند که عفوگاه را بوساطت مذکور
حاصل خواهند کرد از همان وجهی که مانند است بر شان بکفایت نگاه بدرستی نرسیده و آنرا تفهیده سهلش میانکارند و آنرا محض ظاهر
میشمارند تا بحال سابقا ذکر کردیم و بعد هم خواهیم ذکر نمود که معنی نگاه ظاهری و باطنی بر اهل اسلام غنی نیست کتاب و سنت ایشان پر است ولی
فتیس از آن خبر ندارد و این سهل است سابقا بیان کردیم که حسان کفار نگاه میشود و نگاه ظاهری دارد و باطنی دارد و ظاهر
دارد و عنقریب خواهد آمد که عفوگاه را خواهد کرد و باسلام ایشان معنی نگاه را تفهیده اند که عبارت از مخالفت شرع است نمیدانم فیهست
این مسئله در نزد قسین چه قدر اشکال دارد که هر قدر میزد مسلمان معنی نگاه را تفهیده اند و اعتقاد شان اینست که حسان کماله با روح
و جسد نوبه حاصل شود و از نوبه بخند و نورانی شود و ظلمت نگاه از ایشان برود و معنی نگاه هم همانست که ظلمت ایشان پاک شود و نورانی
شوند و ظلمت بعد از نور فریب نورانی پیدا نکنند و نور فریب جز نوبه حاصل نشود و نوبه جز با اعمال خاصه حاصل نمیشود و اعمال
جز آنکه کامل باشند در روح و نافع نباشند و کمال روحانی آنها عقاید صحیح و اخلاص است باشد و طبعی که در نوبه ذکر شد و کمال جسمانی آنها
منابت شرع است و اگر در آن طور بگردانند پس چون چنین عملی حاصل شد کفار شود و اگر نگاه نیست مگر ظلمت و بعد از حق
و کفار ظلمت و بعد از حق نباشد مگر بنور و قرب حق و نور و فریب حاصل نشود مگر نوبه نام باطنی و ظاهری و باطنی چنانکه فیهست پس عمل
نگاه نگاهان میشود و مسلمان هم معنی نگاه را تفهیده اند و دانسته اند که نگاه هم ظاهر است و هم باطنی و نگاه ظاهری جسد است از برای نگاه باطنی
و نگاه باطنی روح است از برای نگاه ظاهری چنانکه در اعمال حسنه ذکر کردیم پس عصبان از روح و نیت است و طاعت نام روح و نیت است طاعت
بهرج بکار نمی آید و با روح نگاه روحانی میشود چنانکه روحانی نگاه روحانیت و جسدانی نگاه جسدانی پس این مطلب از آن است
بود که مسلمان معنی نگاه را تفهیده اند بلکه ازین بابت بوده که مسیحین معنی طاعت را تفهیده اند چنانکه طاعت نکردند **شبهه سیزدهم**
دوازدهم در صخره (۱۱۲) گوید که اینم جمله بر امت محمل پوشیده و مخفی مانده صخره (۱۱۳) بر اینست که خواهر و نیت و فکر بد را هیچ نگاه حساب نمیکند
چنانکه در ورق (۷۷) جلد ثانی جنوه القلوب بدین نحو مکتوب گشته بعدا حادثی نقل کرده و آنها را رد کرده است بنابر زعم خود **البسی**
اگر این امر را از روی علم و اطلاع گفته است فریب بر اوصاف و اگر از روی جهل و نادانی باین کلام نفقه نموده مرجع را اطلاع و احاطه او
علمای امت محروه که معدن علم و فهمند و علومشان مستند بکتاب خدا و سنت رسولت چنین حرفی نمیزنند و هرگز نمیبیند که خواهر
و نیت و فکر بد نگاه نیست و نگاه را محض ظاهری نمیدانند بهیچا که در دین اسلام اعظم نگاهان شرک بخداست و آن امر است قلوبی دخلی
با اعمال ظاهر ندارد بعد از آن انکار رسول و امامان و امر معاد و انکار یکی از رضی و زیات دین موجب افتاد است پس چگونه اهل اسلام فکر
نگاه نمیدانند و نیت دنیا که راس هر خطبه است از افعال قلوب است حد و محلی که از اعظم معاصی هستند از افعال قلوبند و جمیع اینها و غیر اینها
که مانند اینها بند در دین نگاهند و هیچ دخلی با اعمال ظاهر ندارند بلکه اغلب اکثر معصیت و عبادت و طاعت در دین اسلام از افعال
قلوبند چنانکه عفا بد لازم نمائیم از افعال قلوبند و در عبادت ظاهر چه بد نیت و چه نیت نیت قریب در حقیقت شرط است پس اگر عمل را
بدون نیت و فریب و خلوص بجا نیاورد هیچ نیت و سر نگاه در نامه اعمال او نوشته میشود و اول از چهار نیت نیت دوم از برای ترک فریب
سیم از برای ترک خلوص و با شرک باطنی است در نزد اهل اسلام بلی اعتقاد ما آنست که اگر در خیالت شیطان بکند زانده معصیتی و خطا
ولیکن قلب را زان شمشیر نباشد و از آن خیال منقر باشد و بر خود سخط داشته باشد و آمدن انجبال البتران غاصی نیست و آن نگاه بر او نشو
نشود چنانکه انجبال فاسد بی اختیار بقلب و افتاد و قادر بر دفع آن نبود مکلف بر بایز معصیت و مکلف باشد خلا غایت تکلیف
ما لا یطمان نمیکند و اگر خدا از برای چنین خیالی انسان را عذاب کند هر این ظاهر خواهد بود و ما خدا را عادل میدانیم و هرگاه عمر

مقدمه در شرح

۶۹

بر مصیبت کند و مایل بان باشد و او را دوست دارد و خوش دارد البتة و حاصل است و چشم او را هم کور میکند خواه ان عل و فکر نشد
و خواهش بر ظاهر بکند و خواه نکند چه اگر نکردن ان معصیت از مواضع نماز و از حد اما ندانند که میخواهد بکند و بوسای
دورتر است ولی دست و پای او را بسته اند و نمیتوانند فرار نمایند این غلام کرم را با محسوب میشود خواه بکند و خواه نکند و خواه بکند و خواه نکند
در کتاب است سلبین بسیار است ولی فیس از آنها بعید بوده و فیسیده و بعیت بر اهل اسلام افترا بسیار است و چون فیس اینچنین
مکرر بخواهد نمود بعد از آن مختلفه لهذا میخواهم بعضی شواهد اینچنین را در همین موضع ذکر نمایم تا بدانند که فیس در کتاب این امر غلط و
نامعطل عوام است و لیکن اگر ان باب قرآن بخوبی طو لانی باشد موضع حاجت را ذکر خواهم نمود و الا نمائی این فو شتر میشود شاهد
اول که آیه (۲۱۳) از سوره مبارکه البقرة باین نحو بیان و بیان کننده است و ان تبدوا اما فی انفسکم و اتخفوه بجهت بکبریه الله تعالی
لین بقاء و یحیی من یتشاء و الله علی کل شیء قدير یعنی اگر ایشکار کنید در دلهای خود دارید تا پنهان کنید و از خدا شما را عا سیر
میکند بان پس مایه زدی هر کس که میخواهد و عذاب میکند هر کس که میخواهد شاهد شایسته در باب کتمان شهادت در آیه
(۲۱۴) از سوره البقرة ایضا میفرماید و لا تکتبوا الشهاده و من یکتبها فایة اثم قلبه و الله بما تعملون عليم یعنی و میپوشید کوفتی
ای کوا همان و هر که بپوشد تو اهر این بد رستی که کنگار است دل و چرخ را زاده کتمان دلست و خدا از آنچه میکند از اظهار شهادت
کتمان ان ذات است شاهد شایسته در آیه (۲۱۵) از سوره مسطوره باین نحو مذکور کشته و من الثالث من یحیک قوله فی الحیوة
الدنیا و یشهد الله علی ما به قلبه و هو الله الخضم یعنی از مردمان کسی هست که بشکفت میبندد و در خوشحال میباشد و در غم
او در مصالح زندگانی دنیا بدید بر عا ش و بکواهی میاورد و خدا را بر آنچه که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکست و خدا را بر این
شاهد است و حال آنکه سنه زده تراست با اهل اسلام و دشمنی کردن در باره ایشان شاهد شایسته در آیه (۲۱۶) از سوره مبارکه النحل
و من یؤمن بالله و یهد قلبه یعنی کسی که ایمان بخدا و رسول بیاورد و خدا دل و ثابت میدارد شاهد شایسته در آیه (۲۱۷) از سوره
مبارکه آل عمران فاما الذین فی قلوبهم ذئع یعنی بر کسانیکه از روی تغلب و تعصب بکج و ثباهی ناکش در دل ایشان شاهد
شایسته در آیه (۲۱۸) از سوره مز بوره از قول مؤمنین چنین فرماید فانه است ربنا لا نزع قلوبنا بعد از هدایتنا و هب لنا من لدنک رحمة
و قلنا انت الوهاب یعنی ای پروردگار ما پسر از آنکه ما را را ه نمودی بنصب لایل و از الة عک باطله ما را برین حق مستقیم کرد ایست
انرا از ما باز مگر بلکه ما را از حق بر حق و یخس ما را از نزدیکی خود بخشش و رحمتی فو فی بخشنده مهران شاهد شایسته در آیه (۲۱۹)
از سوره مبارکه الشوری ام یقولون انفری علی الله کذباً فان یشا الله یخیم علی قلبک و یخ الله الباطل و یجئ الحق بکلیما ینبأ الله
عالم بذات الصدور یعنی بلکه میگویند که بخدا دروغ زد و افترا است حضرت بنی صلو ات تعلیم پس اگر بخواهد خدا مهر هد بر دل تو و فرار از
فراموش کن و بخو کند خدا و نابود سازد باطل را و ثابت کرد اند حق را بکلمات و سخنان خود که وحی است بدستیکه خدا ذات است بر آنچه در دل
تو است از صدق و در دل کفار است از مظنه افترا بر تو شاهد شایسته در آیه (۲۲۰) از سوره الصافات در مدح دل مبارک حضرت خلیل
مفر ما ید اذ جاء ربه بقلی سلیم یعنی چون امدا بر هم پروردگار خود یعنی قصد حق او نمود از سر یقین از میان قوم خود بدل خالص از
شائبه شرک و پاک از جمیع معاصی و غل غش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که سال بود از جمیع ماسوی و از اسن از عو اقی نیا
و علا یق عقی شاهد شایسته در آیه (۲۲۱) از سوره احزاب در خطاب بر جنات پیغمبر صلی الله علیه و اله مفر ما ید فلا یخضعن بالقول
فطع الذی فی قلبه مره یعنی پس نری میکند و فروغی نمائید یعنی کهن یعنی چون با کسی سخن گوید سخن نرم میگوید چنانکه
شعاردان نیست که از غم بر مان بیکانه اند پس طمع کند آنکس که در دل او بیمار است یعنی خواهش و نیت و فکر بد در دل دارد و دل او
پراز شهوت شاهد شایسته در آیه (۲۲۲) و (۲۲۳) از سوره الشعرا مفر ما ید یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلی
سلیم یعنی روزیکه سود نکند و قائده نرساند و بیکار بناید مال و نه پسران هیچکس را مگر کسی که بیا بد بخدا بدل خالص از کفر و معصیت
شاهد شایسته در آیه (۲۲۴) از سوره الکهف مفر ما ید و لا طیع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ اللَّهِ رَبِّكَ

یعنی فرمان می‌کند که غافل گردانیده ایم دل او را از ذکر خود مراد است بر خلف است و اتباع او پیروی کرده است از روی خود را
و غافل شده از غیر ^{نفس} و هست کار او که معاند و دروادی خدایان و غفلت گرفتار است پس افتاده و بر کشته از صواب شاهد
دوازدهم در آیه (۲۸) از سوره التوبه میفرماید **الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** یعنی آنانی که
ایمان آوردند بدانکه روایات دلهای ایشان مطمئن میشود و آرام میگردد بدانکه ذکر خدا دلهای آرام میکند و قلوب مطمئن میشوند ^{هنا}
سیزدهم در آیه (۲۷) در سوره مبارکه التوبه میفرماید **فَاَعْقِبْهُمْ نِقَافًا فِي قُلُوبِهِمْ** پس از پی در آوردن بخل و منع زکوة ایشان را
نقافی مکن در دلهای آنها که **دوازدهم در آیه (۲۲)** از سوره الحاشیه باین نحو عیان و بیان گشته است **فَرَأَى**
مِنْ آخِذٍ إِلَهَهُ هُوَ بِهِ وَاضِلُهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَمَّ عَلَى سَمْعِهِ وَظَلَمَ بَصِيرَتَهُ اگر کسی که فریاد خود را از روی نفس
خود یعنی در گرفتن معبود تابع هوای نفس خود شده نه تابع مقتضای عقل و دلیل و فریاد گشته خدا را بجهت معاندان دروادی ضلالت
و نظر اطفال از او باز گرفت بسبب ترک نذر و در ادله واضحه بر دانش از آنکه حضرت را بود بر اصرار و عناد او بر کفر و میفرماید بر کوش
او و قلب **و شاهد پانزدهم در آیه (۲۵۹)** از سوره البقره از قول حضرت خلیل خداوند جلجل میفرماید **قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّطَمْتُمْ قُلُوبَكُمْ**
یعنی گفت ای یمن دارم بکمال قدرت تو لیکن این سؤال از برای آنست که بیا آمد و ساکن کرد ددل من علم الیقین با صین الیقین
جمع شود **و شاهد شانزدهم در آیه (۱۷۸)** از سوره مبارکه الاعراف در مدنت از انس و جن باین نحو رقم یافته است **لَهُمْ قُلُوبٌ**
لَا يَفْقَهُونَ بِهَا حَاصِلَ مَعْنَى مَا يَكُونُ ایشان را قلوبیست که بآن قلوب فهم نمیکند و در آیه (۷۵) از سوره الحج **أَفَلَا يَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ**
فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا و از آن بمعنوی بها قافها لا نفی الا بصار و لیکن نفی القلوب الی فی الصدور یعنی باین فرستند که کار
مکه و سپهر نکردند در زمین پس چرا عبره نمیکند از کفر و شرک و معصیت باز نمی‌ایستند پس باشد مراد ایشان از آنکه تعقل کنند که سبب عیب
ایشان شود با باشد ایشان را کوشهاست که بشنوند باین چیزها بهتر که واجبست شنیدن آن پس قصه و شان اینست دیدهای ظاهر ایشان که
نیست و لیکن کوراست از مشاهده حق دلهای ایشان که در سینه ایشانست مقصود اینست که ظاهرشان کور نیست و لیکن باطنشان کور است
و شاهد هفدهم در آیه (۱۱۷) از سوره التوبه **وَاذْكُرْ آلِهَتَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ هُمْ شَرُّ بَشَرٍ**
یعنی چون یاد کرده شود خدا بعلی حد حالت و حدیث و بگمانی بدون ذکر الهه ایشان مراد کلمه طیبه لا اله الا الله است یعنی هرگاه
اینکلمه را از اهل ایمان بشنوند برهنه و منقبض گردند قلوب آنهاست که کافر و مکرر ^{نیز می‌گویند} شد و چون الهه ایشان ذکر میشوند فرجناک شود
دلهای ایشان **و شاهد هجدهم در آیه (۱۱۷)** از سوره التوبه **الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا مِنْ قَبْلُ مِنْ قُلُوبٍ فَرِحُوا**
مِنْهُمْ یعنی قبول شد توبه مهاجرو انصار یکبارگی متابعت بنی غوثند در شدت پس از آنکه قلوب ظاهر از ایشان از جای خود کنده
شده بود **و شاهد نوزدهم در آیه (۲۴)** از سوره مبارکه حج **وَاذْكُرْ آلِهَتَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ هُمْ شَرُّ بَشَرٍ**
قلوب آنها یعنی چرا انکار نمیکند در قرآن و مواعظان بلکه بر دلهای ایشان افقالت **و شاهد بیستم در آیه (۳)** از سوره
مبارکه بونس علیهم السلام باین نحو مستطوره است **كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی مثل آن مهر خدایان و خطبه که بر دل مکتوبان ام مکتوب
زده بودیم بجهت حفظ عناد و اصرار بر کفر و عدم نذر و باث واضحه مهر خیم بر دل از حد و گذرندگان یعنی مکتوبان و معاندان قرین ایشان
خطبه میکنیم و دروادی خدایان میکنند و با اینکلمه چنانکه علامت بر دل مکتوبان ام ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر اینکه ایمان نباشد
و بر کفر میزند و بدین سبب فرشتگان ایشان را دشناستند که هدف لعن و طعنشان نمایند با معاندان و با حادان زمان توبه کنیم **و شاهد**
بسیست و یکم در آیه (۱۲) از سوره الحج باین نحو عیان گشته است **كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی همچنانکه در
آوردیم ذکر حق را در دل کفار و ایشان نزدان ایمان نیاوردند همچین در میان آوردیم ذکر ناکه قرآنست در دل کفار زمان توبه ایشان از کثرت
عناد ایمان نیاوردند یعنی با وجود اعراض ایشان از ذکر ما از آنرا در قلوب ایشان در میان آوردیم بجهت ناکد **و شاهد بیست و دوم**
در آیه (۲۰) از سوره الشعراء **كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی همچنانکه قرآن را

مقدمه بر فتح شبهه

۷۱

بعضی عرب فرستادیم در میان مردم از ادول مشرکان ایشان ایمان نیاوردند تا به سبب عذاب دردناک **شاهد بیست و یکم**
 آیه (۲۸) از سوره الحد بدان بخوریم بافته است و جعلنا فی قلوب الین اثبوة وافر ورحمة یعنی در دل تابان جناب مسیح را
 در حق قرار داده ایم **شاهد بیست و دوم** آیه (۷) از سوره البقرة در میان یهود مفسر ما بدو قسم قلوبکم
 من بعد ذلك فی کالجارة واز شدت سوخته یعنی پس از آن سخن کشت دههای شما بعد از بدین مجزات پس از آن دهها نیکه شما را است مانند
 سنگسخت در سخنی و در سخنی با سبب از آنست چرا که از دل بعضی سنگها آب برین میاید و از دل شما هیچ خبری صادر نمیشود **شاهد**
بیست و پنجم آیه (۲۲۲) از سوره مسطوره لا یؤخذ کر الله باللعوفی ایمانکم و لکن یؤخذ کر بما کسبت قلوبکم و الله عفو
 حلیم یعنی مآخذ نیکه شما را با لغو بکار رافع شود در سوختنهای شما را دسو کند لغو است که بی اختیار بر زبان جاری میشود بدین
 قصد و نیت اینقسم سو کند در شرع تریب کفار و نداد و لیکن مؤاخذه میکند شما با آنچه کسب کند دههای شما یعنی بعد و قصد و سو
 خورد به از غلب برین آمد سو کند در اینقسم کفار به شما لازم مؤلف کو بد اگر قیس معنی همین است از ملتفت بود افتر ابراهل
 اسلام نمیکفت که ایشان نیت و فکر و خواهر بد را کاه نمیدانند و نمیکفت کاه در نزد اهل اسلام ظاهر است نه باطنی اهل فهمید
 و عذافتر گفته است **شاهد بیست و ششم** آیه (۱۴) در سوره العنبران ما جعله الله الا بشری لکم و لظنن قلوبکم
 به یعنی و نکر دانید ما ملائکه را با انزال ایشان بجهنم شد کافی از برای شما و بجهنم انکه بسیار آمد دههای شما با آمد ملائکه و خوف
 اعدا از دل شما ها برین برود **شاهد بیست و هفتم** آیه (۳۳) از سوره الانعام و لکن قسنت قلوبکم یعنی و لیکن
 سخت شده بود دههای ایشان **شاهد بیست و هشتم** آیه (۷) از سوره مزبوره و حکم علی قلوبکم **شاهد بیست و نهم**
 آیه (۱) از سوره الاحقاف و ما جعله الله الا بشری و لظنن به قلوبکم خلاصه مضمون اینکه آمدن ملک پیاری شما را
 مکر از برای اطمان قلوب و بشارت **شاهد سی و ام** آیه (۱) از سوره مزبوره و ان یعلم الله فی قلوبکم خیر یؤنکم
 خیر اخلاصه مضمون بهاری است که اگر در دل شما ها خبر باشد در دنیا و آخرت خلاصه ها را جزای خبر میدهد **شاهد سی و یکم**
 آیه (۱۴) از سوره العنبران باین خوریم بافته است و لیکن قسنت قلوبکم و الله علیکم بذات الصدور یعنی تا پاک و
 خالص سازد آنچه در دههای شما است از عقاید و خدا داناست بر آنچه در سینه ها است از سرائر و خفیات **شاهد سی و دوم**
 آیه (۵۱) از سوره الاحزاب باین بخوریم و بیان کننده است و الله یعلم ما فی قلوبکم و کان الله علیما حلیم یعنی خداوند میداند
 آنچه در دههای شما است پس سعی کنید در تصفیه قلب خدا داناست بضمایر بندگان حلیم است تعجب در عذاب نکند **شاهد سی و سوم**
و سیم آیه (۱) از سوره الفتح مفسر ما بدو بقولون بالسننیم ما لیس فی قلوبیم یعنی میگویند باین مخالفان بزبانهای خود
 چیزی که نیست در دههای ایشان یعنی اعتدالات ایشان در محضر مبارک نوای پیغمبر از راه نفاق و کذب **شاهد سی و چهارم**
 آیه (۱۲) از سوره اذین سوره و ذین ذلک فی قلوبکم و ظننم علی السوء و کتم قوما بورا یعنی زبنت و از ایشان با فتن
 کان بد که ان استیصال پیغمبر اصحاب انجناست در دههای شما و باین کان خلاف و بد بود بسبب اینکان بد شما در نزد خدا و رسول
 ازها لکن هتد **شاهد سی و پنجم** آیه (۱۸) از سوره مسطوره لقد رضى الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
 تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل التکبیه علیهم و انا بهم قریبا یعنی بد رستی که خدا خوشنود شد از موافقت
 صحابه و قبیله که بعد کردند با نود و دیر در حق سمره پس میداند خدا آنچه در دههای ایشانست از خلوص عهده و وفاء پس و فرستاد
 خدا آنچه سبب سکون و آرامیدن دل بود بر ایشان یعنی الطایفه که معنای قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود و نا پاداش داد
 ایشان را فتح قریبی که ان فتح خیل است تا مکر اول اشهر است در نزد مفسرین **شاهد سی و ششم** آیه (۲) از سوره الحجر
 ان الذین یغضون اضاوا نهم عند رسول الله اولئک الذین افحش الله قلوبهم للنفوس لکم مغفرة و اجر عظیم
 یعنی بد رستی تا نیکه فرستاد و نهم میبکشد صدهای خود را یعنی اشته میبکشد سخن را نزد رسول خدا بجهنم را عذاب

بروسائل اهل اسلام

ادب عظیم و فویر انجانبان کرده با ادب انانند که امتحان کرده است خدا دلهای ایشان را برای پرچیزکاری مرایشان است
 امرزش کاهان واجوبی پان شاهدی می بهیتمر ایه (۶) از همین سوره ولکن الله حیب الیکم الایمان وزینته
 فی قلوبکم وکرم الیکم الکفر والفوق والعصیان اولئک هم الزائیدون یعنی ولیکن خدا بعالی دوست که مانده
 بسوی شما ایمان را که ضد بن است بخدا و رسول و بیجیح مانجا به التبی و از اسنه است ایمان را در دلهای شما بسبب دله و اخر و عجز
 ناهر و مکروه که مانده و دشمن ساخته است بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را شاهدی می بهیتمر ایه (۱۳) از همین سوره
 مبارکه قال لیس الاغراب امثالکم لکم قوموا ولکن قولوا اسلمنا وانا لعل الایمان فی قلوبکم یعنی گفتند اهل بادیه ازین سید
 که ایمان آورده ایم بکوی محمد با ایشان ایمان بنیا ورده اید زیرا که ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بچنانست شما اقرار دارید
 ولیکن تصدیق بنی ندارید بگویند که اسلام آورده ایم که ان اظهار شهادتین و انقیاد با حکام اسلام است ظاهر و هنوز بنیامده است
 ایمان در دلهای شما بدانکه ایمان اخضر از اسلام است زیرا که ایمان عبارت از اقرار بلسان و تصدیق بچنانست و اسلام اتم است که ایمان
 تصدیق بچنانی باشد بانه پس هر مؤمن مسلمانا ظاهر مسلمانی مؤمن نباشد و مراد از قول خدا ان الذین عینا الله الاسلام اسلموا
 که مقارن تصدیق باشد از حضرت مقدس نبوی منقولست الاسلام علانیه و الایمان فی القلب چون ثواب مغفر بر ایمانست
 بجز در دعوی اسلام بدون تصدیق متمرکز نیست ازینجه بیسی است خطای میکند و ان تطیعوا الله ورسوله الیه شاهدی می بهیتمر
 در سوره الفجر ایه (۴) باین نحو می یافتند است ان تنوبوا الی الله فقد صغت قلوبکم یعنی ای عاشره و حفصه باز کرده بسوی خدا
 در ازار دل پیغمبر را هم پست مشوید پس تحقیق که بکشند است دلهای شما از امر واجب شاهدی می بهیتمر ایه (۸) از سوره البقره
 و قالوا اعلو بنا علف بل لکنهم الله یعنی گویند بهودان دلهای ما در غلاف و پرده است خدا این طور اقرار به است هر چه بر ما میخورد
 فهم نمیکند حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید چنین نیست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان قابل ایمانست لکننا یجیزون الایمان
 مورد لعنت خدا کرده اند شاهدی می بهیتمر ایه (۱۳) از سوره زمره و اشیروا فی قلوبهم الی عمل یکرهم یعنی بخیر اند
 شدند در دلهای ایشان دوستی کو سائل و محبت و دلهای ایشان را گرفته است شاهدی می بهیتمر ایه (۵) از سوره
 النساء و قولهم قلوبنا علف بل یبع الله علیها یعنی و بسبب گفتار ایشان که دلهای ما در غلافهای علوم است یعنی از دانش پرشده و حجاب
 بعلم کسی نیستیم لاهای ما در پوشش است و الفجر حضرت نبی میگوید غی فهمیم نه چنین است بلکه هر خدا لان خاده است حق تعالی بر دلهای
 ایشان بجهت کفر و ایمان نمیاورند مکراندکی از ایشان و این اید نیز در در و منش خود است شاهدی می بهیتمر ایه (۱۳) از سوره
 المائده از قول شاگرد های جناب صبح قالوا انهم لای اکل منها و تطعن قلوبنا و تعلم ان قد صدقنا و نكون علیها من الشاهدین
 یعنی گفتند ناله که میخوردیم بخوریم طعام را از ان مانده تا ارام کرد دلهای ما یسین کیم بر نبوت تو و با سیم بر ان مانده از شاهدان دین
 جمیع و چنانچه ایه (۵) از سوره حم فصلت که سوره سجده نیز هست باین نحو میگویند و قالوا اعلو بنا فی آیه و ما ندخو فی الیه
 یعنی و گفتند شرکان دلهای ما در پوشش است ازینجهت که میخوردیم از ما را بسوی ان شاهدی می بهیتمر ایه (۹) و (۱۰) از سوره مائده
 الحشر باین نحو می یافتند است هو الذین یقوؤا الذار و الایمان من قلیل یجیون من هاجر الیهم و لا یجیون فی صد و ریح حاجت منما
 او نوا و یوزون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق نفع نفسه قالوا لک هم المفلحون (۱۱) و الذین جازوا من بعدهم بقول
 ربنا اغفر لنا ولخواننا الذین سبفونا بالایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا الذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم خلاصه مضمون عبارت
 اینکه در بکری از برای کسانی که با کفر اند در مدینه و در ایمان بخدا و رسول و ایمان را موطن و مسقر خود ساخته اند پیش از مهاجرت
 دوست پیدا نند کسانی که هر یک میکنند بسوی ایشان خط و حد و غبط و طلب نیست در سپنه های ایشان از الفجر مرتب شد و حق مایان
 از غنیمت بنی نصیر و مقدم میداننده مهاجرت را بر خود و لودر شدت و پریشانی باشند و هر که نگاهداشته شود از غل نفس بر آن کرده و سکا
 و نا نیکه میباید از پس مهاجرت از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما را بر دلهای ما را که سبقت گرفتند بر ما در ایمان و مکرر

در رفع اعراضائیه

ثواب اردو چون عمل کند که ثواب باور عندین معلوم شد که معنی این حدیث آنست که شخصی هرگاه قصد عصبیت کند و سعی خود را داشته باشد و در این اوج او مانع کند از کسی که گناه نداشته باشد و آنچه در تفسیر گفته است آنست که هرگاه اسلام بسته است و معنی قرآن و احادیث را تفهیم است البته بنیاد تفهیم در آنست که نور فهم ندارد ششم **همچنانکه در صفر (۱۱۳) و (۱۱۴) و (۱۱۵)** بعضی اخبار در فضیلت و ثواب عبادت شب نماز جعفر طیار رضی الله عنه و تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها و خواندن سوره قل هو الله احد و حم و سایر سوره قرآن و دعا و استغفار از جنو الفلوق و عین الجوه نقل نموده بعد در صفر (۱۱۶) گفته است و از مضامین همان احادیث تمامات واضح میگردد که از این و قائلان احادیث مذکوره از کیفیت نگاه جدید و پیچیده و از آنحضرت ظاهر و انفسیه و مبثورات پس کسیکه معتقد احادیث مسطوره بوده باشد باید در آن نگاه در خوف و شوق و در اذان دوری خواهد جست تا شاید بکمال بجا برسد که گناه و در صده انجام هوا و هوس نفسانی خود خواهد بود با اینها بهتر خواهد کرد بد بلکه با مبدء غیبات مذکوره بالعکس بد و ثواب بجز نگاه زیاده مستغنی خواهد شد صفر (۱۱۶) چون ممکن نیست که خدای مقدس از یکطرف بی نگاه احادیث کند لهذا واضح است که احادیث مزبور و سایر کلمات آنها بنده و اوفی از اده الهی نبوده حق نیستند انشی **الخصایب** بدان آید که الله تعالی که نگاه در زاهدان الهی منقسم بر دو قسم است حق الله **فاذا قسم اول** پس آن افراد کثیره دارد از قبیل غیبت کردن از کسانی که جایز القیبه نباشند شرعاً یعنی بخلاف حق نباشند و افراد بنی و قهت زدن و استهزاء کردن و فتن نمودن و من غیر حق مال مردم را خوردن و ظلم و تعدی بر ایشان نمودن و فتن دادن و بیجا بکشتن و زدن و خیانت بر عرض ایشان نمودن و امثال ذلك در این قسم نگاه اعتقاد ما مسلمین آنست که اگر شخصی از اول خلقت دنیا تا ابتدا عقیقه عداشته باشد و در احوال و مقام و مسجد الحرام است یا بنعمه را در عبادت سر برده قائم اللیل و صائم النهار باشد و دائماً مشغول ذکر و تلاوت قرآن و تسبیح حضرت زهراء و نماز جعفر طیار رضی الله عنه باشد و اینقدر که هر یک از چشمش جاری شود و اغند رضان نماید که صدایش قطع شود و بایستد عبادت تا باهاش پاره پاره شود و کوع کند تا فقرات پشتش بشکند و بجهت کند تا حدیث های چشمش بر زمین بیفتد و خاک زمین بخورد و آب خاکسریا شامد تا خصما را از ارضی نکند و از حقوق الناس براءت ذمه حاصل نماید یا بنقسم نگاه سیم این اعمال را از امر زنده نمیشود و اگر با اینها مشغول اند که از دنیا رفتند و اوفی عدل حقوق مردم را از او میگرد و بدنی الحی میرساند و هیچ مظلومی در دنیا هیچ ظالمی نمیدانند پس از استیفاء حقوق مظلومین از ظالمین هر کس موافق کرد از خود چیزی داده خواهد شد اما از اینها باید پرهیز کرد و عرض میکند تا الهی اگر بکرم بسوی تو نباشد بلکه ای چشم من و اقدار دغان و ناله که کم صدایم قطع شود و با این عبادت تو تا پاره پاره شود تا پاهایم و کوع کم از برای تو تا فقرات چشمم از هم جدا شود و بجهت کم از برای تو تا حدیث های من بریزد و خاک زمزم را بخورم در طول عمر خود و آب خاکسری بیا شام تا آخر روزگار خود و نور نادکم در خلل این احوال تا از این مانده شود پس نظر خود را بلیت بکنم بسوی فان آسمان از سرم تو مشو جنت تو باین اعمال خوب است که از گناهان خود التی قشیر نیل بر این حدیث در صفر (۱۱۶) از فصل دوم از طریق الحیوة از ورق (۴۴) کتاب حق البقیه نقل کرده بعد گفته است حق نمیکند حدیث معروف بخلاف وضدان احادیث آمده که مضمون آنها مشتمل بر بیان ثواب نماز و روزه و زیارت و غیره است پس معنی حدیث تفهیم است که منظور از حضرت حقون الناس بوده و قول قشیر که حدیث معروف بخلاف وضدان احادیث آمده الحی این اعراض نیز عطا چرا که حضرت فرمود که این اعمال ثواب ندارند بلکه فرمود باین اعمال مشغول بگو گناه نخواهم شد و منظور حضرت نیز حق الناس بوده و اینها از اهل اسلام است چرا که خدا را عادل میدانند و هر کس میگوید بر مال مردم را بخورد و نماز بخواند گناهان تو از رزیده میشود تا حاصل منظور از نقل حدیث نرسیده باشد و اگر ضروری در محتاج بدکتر خواهد نیست بلکه منظور از تفهیم قشیر بوده که تفهیم اعراض کرده و گفته است این حدیث ضعیف است با احادیث **و اما قسم ثانی** یعنی بیان گناهان که حق الله نامیده میشوند در زاهدان اسلام و این قسم نگاه منقسم بر دو قسم است حق الله با قضاء و حق الله فی قضاء اما قسم اول مانند نماز و روزه که از شخص فوت شوند از عصبانیت یا از اجتناب یا در بکر و زاری و دعا و استغفار و تلاوت قرآن و تسبیح حضرت زهراء علیها السلام و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و نماز شب و عبادت محکوم شرعاً اگر خدای اینها را بجا بیاورد تا گاهی که از این بابت بر او نوشته شده است بخوشد و اما قسم ثانی یعنی حق الله فی قضاء مانند این چیزها برای رجال و استعمال ظروف طلا و نقره و غنا نمودن و استماع کردن و شرب خمر و غیره نباشد و زانی غیر محسن و امثال ذلك در این قسم نگاه و نامت قلب

بر سائده السلا

استغفار و تلاوت قرآن و دعا خواندن و ذکر نمودن و امثال ذلك با تمام قلب کافی است بجز در توبه حقیقی اینست که گاه امر به بدی و نهی
بجای آورد و قسم اول که تمام فطرت و انبیا کافی نیست بلکه در آنها لازمست که با وجود تمام حقوق مردم را برسانند تا امکان و فرصت
و در صورت عدم امکان و فرصت باید منتظر مکت و فرصت باشد و همچنین در نماز و روزه اگر فوت شوند لا بد است از اینکه فضا یا نماز
بجا بیاورد و بجز در تمام و تلاوت قرآن و ذکر استغفار و مکت نیست و چون این را دانستی پس گوئیم که کلمات قشرب کلماتی هستند که از غیر
منصف سر زده اند پس اگر کسی که بخواهد از آنها استفاده کند باید بداند که اینها از کلمات حق است و هر چه که در اینها فرموده است کلماتی است که با آنها تکریم
کسی که این توبه را بجا آورده است کلاه قتل و زنا و دروغ و امثال ذلك را نیز بیان فرموده است و این توبه و عقیقه بیکه انبیا و اولیا
گفته اند بمنزله کتاب مغزات طب است اگر چه فرموده اند که دارچین فیه از او یاد میکنند هم فرموده اند که جوز نائل فیه از تمام میکند حال چه بود
بخوردن دارچین حاصل میشود برای کسی که اعضا و اعضاء از جوز نائل بخورد و آنکه که شرطی را برای این اعمال در شرح شریف فرموده است از صدق و
خلوص و پاکیزگی و طوبی و غیر اینها از شرط قبولی اعمال که بعضی چون اطهین با سبقا و شرط نداشتن باشد اطهین بشیوهی اعمال خواهد شد
و آنکه شخصی چه میداند که با وجود معاصی سابقه که دارد با این اعمال از او قبول میشود یا نه و قشرب کلماتی که با معنی توبه از آنها استفاده است که بنی و توبه
و ند بر باشد اخبار و امانت خوف و رجاء در شرح او باشد معاکم مردم را بشناخت بدید برست غیر شایسته الهی و برساند از غضب و عتاب و در کار
ناید بنوا سطر مردم خائف و لاجی باشند و باید بداند و اقبال بعضی نمایند این اخبار و یک قشرب در این مورد نقل نموده است اخبار رجاء هستند اخبار
خوف هم داریم قشرب از غیر اینها جدا از غرض نموده و درین اسلام از انبیا و ائمه و در حال آنکه پیغمبر ما صلاوات الله علیه پس از آنکه اخبار خوف و
رجاء را بیان فرمودند بر این فرمودند که خوف و رجاء شخصی باید مساوی باشند که بسبب رجاء از اعمال نکند و مرتکب معصیت نشوند و همچنین
او نباید بد رجاء باشد بر سبب آنکه اعمال کرده و مرتکب معاصی کردند و شیخی البهائی زید بجای در شرح حدیث دوم از اربعین خود
این بخورم نموده است و گفته است در این مقام اشاره ایست بقسای مرتبه خوف و رجاء که عبارت از بر بودن مقدار ایم و امید است چنانچه
یکی بر دیگری زیادتی نداشته باشد بلکه هر یکی علی مرتبه زیاد داشته باشند چنانچه در کلام بلاغت نظام حضرت امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت
معنی دارد است که فرمودند پس من عبد مؤمن لا و فی قلبه نوران نور خفیه و نور رجاء و نور هدایتی که از حق تعالی هدایتی نیست هیچ بنده مؤمنی
آنکه در فتنه دل و دود و غلو و قسب و نوریم و دیگری نور امید و هر دو مقدار برابرند و هر چه که اگر در میزان ایمان برساند و چه که اگر در
نی چید و از امام حجتی باطنی جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت میکند که بر زبان مبارک جاری ساخته که عجیب ما کانه و صبر لغار و قال لا یخف الله
خیفه و حبه بئر الثقلین لعذابک و ارحم الله رجاء و حبه بئر الثقلین لرحمک یعنی خوشایند تر سخنی که در وصیت الهی بود اینست که بفرمود
خود گفت که بفرمودند بر این فرمودند که رجاء و جل جلاله بر سبب آنکه چنین پنداری که اگر زدا وانی سخنانی که میگویند که مؤمنان را از غفلت
او فعالی شان خلاصی نخواهد داشت و امیدوار باش بر رحمت او سخنان امید و ارقی که گمان بری که اگر با کلاه ثقلین در معرض مغفرت و عفو و جل و ارقی
که بر آری کند با کاهان حق و اصل امر به خواهی شد و علامه مجلسی علی الله علامه در کتاب معین الجوه که اغلب مشغول است قشرب از همان کتاب معین
ازین کلمات مقدسه که از شجره طیبه رسالت صادر کرد بد چند فقره عارفان حاصل میشود ثمره اول خوف و رجاء است بدانکه مؤمن از انصاف
این دو خصلت چاره نیست و بسیار بد که در دل مؤمن خوف و رجاء هر دو بر وجهی کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و نا امید بودن از
رحمت الهی و این بودن از عذاب الهی از جمله کاهان کبیر است و باید فرقی کرد میان رجاء و مغرور شدن و خوف و مأوس بودن بدانکه رجاء عمار
از امید داشتن بر رحمت الهی مطالبان بودن و آثار صدق رجاء در اعمال ظاهر میشود پس کسی که دعوی رجاء کند و زکات اعمال خیر نماید و کاذبیت
دوران دعوی بلکه این غم است باز بدترین صفات دمه است مثل آنکه اگر زاری زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد و گوید که من امید دارم که این
زراعت بربا باین عین سفاقت است نه رجاء و امید اگر آنچه در زراعت غم و راست بجل آورد و تخم نپاشد و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت غم
و گوید که امید دارم که حق تعالی اگر امان فرماید امید و رجاء است و در دعوی خود صادق است همچنین در زراعت غم و دعوی که اعمال صالحه را با
شرایطی آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امید و اربا باشد و صاحب رجاء است و همچنین در خوف و رجاء و امانت با این زراعت

مفاتیح فی شرح شهاب

و نیز عمل کنان تا امید از حق اله است و در مرتبه شریک و اگر خوف و ابتاع شود که زک محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید با خوف
صادق زک هر که از چیزی غافل و وسافت البتة از آن گرفتار است و آن شوق اول بمثل از باب آنکه شخصی نزد شهری پستاده باشد و در
دو دهان او کند و گوید من از آن شهر میسریم پس کسی که زک است گوید که از عذاب الهی میسرید پس امر تکب امری چند میشوند که موجب عذاب است و می
طبیعت نفس باشد و اگر بداند و امید و از بر او غلبه کند و ترسد که موجب سستی و عمل کرد و بتفکر در عقوبات الهی و اندک گناهات و احادیث
خوف خود را متذکر گردد و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب زک عمل نماید با باب و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را
امید و از کرد و کی تو هم نکند که غایت خوف با نهایت بجاء منافع دارد زیرا که عمل خوف و رجاء یکچیز نیست که بزبان حق هر یک دیگری که در
بلکه عمل رجاء بجای زهد است و او بعضی فضل و رحمت از او هیچگونه خوف نمیشد و محل خوف نفس ادبی و شهوات و خواهشها و کاهان و
بدیهای اوست پس ادبی از خود میسرید و از خداوند خود امید دارد و خداوند که دیدید بها و عیوب خود و تفکر میباید خوفش زباده میکرد و در خدا
در فضل الهی و نعمتهای او و تفکر میکند امیدش زباده میکرد و چنانچه حضرت علی (ع) در حدیثی از ایشان اشاره با این معنی فرموده اند که
ای مولای من هرگاه کاهان خود را می بینم ترسان می شوم چون در عفو تو می گم امید دارم بشوم و بر اینجاست این باب و احادیث بسیار دارد شده
است که کلام با الفاظ و معانی بعد از آنکه متعلقه باین باب را نقل کرده است و در قرآن مجید خداوند جلّت عظمتش میفرماید یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة لعلکم تفلحون یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید بنرسید از خدا بزرگوار جمیع معصیتهای او طلب سبک کنید پس
او جلّت عظمتش بجمع طاعات شاید شمار مستکار باشد لعل در این باب از برای دفع غرور و اهل غرور است که بعد از آنکه جمیع معصیتهای او فعل
جمیع طاعات را از اهل طاعت بطاعت خود مغرور نشوند و خرم بخت خود ندانند باشد پس معلوم و محقق کردیم که در این اسلام غرور نیست و
فقیهین معتبرین به اضافی نا بر سببها که هر یک طاعات و اعمال و شروط قرار داده ایم در مذمت ملت و همه را با هم و سببها بخت بدیمان را
نسبت بغرور میدهند که انسان با آنها غرور نخواهد کرد بلکه باید تعلیمات مذکور را بالعکس بدین خواهد شد و آنها مذمت هب دین خود را که میگوید
خدای دهم حجت شد برای غفران گناه و ملعون شد عوض خلق مصلوب مقبول کرد بد و بعضی خلق بجهنم رفت برای کاه گناه مغذ بشد و هر کس ایمان
بعینی گناه بودن مرگ او بیاورد جمیع کاهان و احزاب میباید پیشک و شبها داخل جنت میکرد هیچ طاعتی و سستی و شریعت دیگر نیست و همه
شریعت همان ایمان آوردن بعینی گناه بودن مرگ اوست دیگر هیچ طاعت و عبادتی در کار نیست و معاصی هم بمرک عبی گناه شد و میباید همه
اینست تلخیصی فاسد که اصل اصول دین فقیهین است در نزد او و سایر با جان جناب هیچ مسند و در کتاب فقیهین موسس که اصل این کتاب در زبان انگلیسی
نمیرد است و ذکر شافعی بزبان سرانی ترجمه نموده است ثالث الحال در همه هزار و هشتصد و هشتاد و پنج از میلاد در او و مبرجای شده که عقاید
مسلمه در نزد پرورتنها و جرمینها و غیرها بعنوان سؤال و جواب در این کتاب ثبت گشته و این کتاب پنجاه و دو درس است که مسیحین باین کتاب را
حفظ داشته باشند پس اگر عقاید که در این کتاب نوشته شده اند در صفحه (۶۰) و در (۶۴) در سؤال و جواب از کتاب مزبور باین نحو
گشته (س) (۱) دینی که هیئت بود قوم در مسیح یعنی چگونه ایمان بپادری با قوم مسیح (ج) فی شوع مسیح آله و تسبیح بن آله سر راست
و بر نش سر راست حج پارسو یا یعنی یسوع مسیح خدا و انسانست یعنی خدای درست همانان درست بدست پارسو یا و لفظ پارسو یا در لغت عرب
بمعنی انزال است یعنی لاهوت منفلیت یا سویت و ناسوت بلاهوت بعبارة اخری خدا انسان و انسان خدا شد و امتزاج حق و حق
بین بشری و الوهیت حاصل شد حادث قدیم و قدیم حادث کرد بدینست باین قیاحت در نزد فقیهین مسلم است اما اینکه نعوذ بالله علی ملعون
شد در این (۳) از باب (۳) سیم از رساله نولس غلامان باین خود کردیم که است (۱۳) مسیح ما را از لغت شریعت خدا کردیم چونکه در راه ما
تح لغت شد چونکه مکتوب است که ملعونست هر که بر دارا و بخت شود استثنای پس بنابر حکم این ابر ملعت جناب هیچ نعوذ بالله در نزد مسیحین
ثابت و حقیق است از برای کاه گناه و اما اینکه بجهنم رفت و سر روز در جهنم معتد بشد عوض خلق و عذاب جهنم را از متابعتان خود ساقط کرد
لوقا در این (۳۱) از باب (۲) دوم از کتاب اعمال باین نحو تحریر نموده است و قیمت خرنلی و هم زمیلی بن دیمت و شیم دلا بتل شیف کوه
شبول داوب یا فیه لا خرنلی حر و و رجبا ابرموافق بر شیوه مطبوعه بیروت در اینست هزار و هشتصد و هشتاد و یک مسیح که خود

۷۱

مسئله پنجم در خبر نموده اند باین نحو است سبق فرای و تکلم عن قیامت المسیح اتمن ترک نفسیه الهی و بهر دو رای جسد منادا ایضا در خبر
مطبوعه برودت مشتمل هزار و هشتصد و هفتاد و هشت مسجده باین نحو تحریر شده است (۳۱) سبق فرای و تکلم عن قیامت المسیح اتمن ترک
فی الهی و بهر دو رای جسد منادا یعنی درباره قیامت مسیح پیش دیده گفت که جان او در جهنم کاشته نشود و جسد او فساد و زایل نبند و او را
از باب (۵) چهارم از رساله بولس با فیلیپیان باین نحو رقم شده است اما اول صعود نمود و چپت جز اینکه اول نزول هم کرد با سفل از زمین
پس برآمد از اسفل زمین همان جهنم است و در کتاب فیلیپس موس در صفحه (۵) و (۶) در بیان اعتقاد مسیحین باین نحو رقم یافته است هُوَ
وَن (وَح) يَا لَه بَّيْ اَحْمَدُ كُلِّ بَرٍّ دَسْمِيْ وَ اَرْعَا وِمْا رَا نَ يَسُوْعَ مَسِيْحَ بَرُوْنِ بَحْيَ دَيْ هُوَ دُشَلِيْ بَطِيْنًا مِّنْ رُّوْحًا قُدُسَ وِشَلِيْ
هَضْلًا مِّنْ مَّرْتَمَ يُوْلَتْ وَ قَوْلِيْ خَسَّ مِّنْ بَا نَطْبُوْسَ يِلَّا طُوْسَ يِلِّيْ بَحْيَ اَزْ يِلِّيْ مَلِيْ وَ يِلِّيْ قُوْرًا صِلْبِيْ لِيْشِيْوْلَ يَوْمَ وَ نَلَّا قَلِيْ
مِّنْ نَّمَا يَتِ اِنِّيْ لِدِيْنِ بَحْيَ وَاَلْمَنِيْ هُوْنِيْ وَ نَ (وَح) بَرُوْعَا دَفْدَشَ بَعِيْتْ قَدِشْتْ قَوْلُ بَقِيْتْ بَشَرِيْ كُوْنْ دِفْدَشِيْ يَشُوْنْ دِ
خَطِيْبًا فِيْ نَفِيْمَتْ دِيْ بَا حُوْرًا وَ بَحْيَ اَبْ دِيْنِيْ اَنْشَكِيْ بَعْنِيْ مِّنْ اَيْمَانِ مَبَا وِرْمَ (وَشَا مَسِيْحِيْنِ اَيْمَانِ مَبَا وِرْمَ) بِمَخْلَايْ پَدَر قَا دَعْلِيْ لَاطَلَانِ
و بر این وجهش خلا و ندما عیسای مسیح آنکه روح القدس موجود شده از مردم با کرم منولد کرد بدو در دین حکم پنهان با س پلاطس مصلوب شد
و وفات یافت مدفون گردید و بجهنم نازل شد و در دینم باز از میان مردم کان قیام کرد با همان صعود نمود و بر دست راست خدا پدید رو قاید
علی الاطلاق نشست و بعد خواهد آمد که با جلاء و اموات جزا دهد و ایمان مباد ورم (و مباد وید) روح القدس و بکلیسای مقدس شه و در پیش
مقدسان و امرزش نگاهان و بهیامان بدان و بجا آنجا و دان بختی نماید که شمول بعضی جهنم است چنانچه مردمی که در جهنم پیر شمول را بمعنی ها و بهر
نمود ها و بدو در لغت عربی اسمی است از اسمای جهنم بدانکه این اعتقاد در مواضع متعدده از کتاب مذکور مسطور گشته از جمله در صفحه (۳۲) سؤال
و جواب (۳) از درس (۳) و ایضا در صفحه (۴) سؤال و جواب اول از درس (۳) و هکذا در مواضع دیگر از کتاب مذکور و ساری کتاب عقاید ایشان
بالفصل و الاجمال و در درس (۲۹) و او ای صفحه (۵۵) در سؤال و جواب (۴) از کتاب مذکور باین نحو رقم یافته است (۶) اَيْكُوْنْ دِيْ مَسِيْحَ كَنْ نَا بَحْ
رُوْنِ بِيْ بَحُوْرَ قُوْرًا (ج) صِلْبِيْ لِيْشُوْلَ بَرٍّ كَلَّا ذَرُوْخَاتِ بِنَ اَتْرَادِشُوْنِيْ وَ مَعْنِيْ بَقَا سِيْ جِيْنِ مَبَا شَد (س) كَلْبَا وِرْدِيْ بَحْ جِيْنِ
جسد او در قبر اسرار است مگر (ج) بشمول نازل شد یعنی بملا و ارواح یعنی مملکت رفتگان و مفصود از عالم ارواح و عالم رفتگان عالم
ارواح خبیثه و جهنم است سؤال و جواب پنجم و ششم باین نحو مسطور گردیده اند سؤال پنجم از درس مذکور بود مَوْدِيْ يَسِيْتْ مَسِيْحَ صِلْبِيْ لِيْشُوْلَ
بَعْنِيْ بِرَمِيْلَ مَرْصَا وِيْ دِيْ كِهْمَنَ وَ يَنْجَلِيْ نَزَادِيْمِيْ قَ كُلِّ مَوْهِنِيْ اَنْشِيْ مَعْنِيْ اَبْنَكَلَمَاتِ بَقَا سِيْ جِيْنِ مَبَا شَد او بجات داده است از
حوادث جهنم و باز کرده است درهای آسمان را بنزول خود بجهنم از برای همه مؤمنین اَشْنِيْ درس (۴) و در جواب ز شبهه ثانی از جناب
امام اول فیس نقل نموده که شخص مسیحی معتقد با مورد مسطوره اگر در دین هزار مرتبه مرتکب قتل و زنا شود از برای وضری ندارد بلکه او
از اهل نجات است بهیسا بسبب ایمان و قبول کلام مرسل مسیح خال از تو که غافل و منصف هستی انصاف میخواهم که یا دین اسلام موجب غرور است
یا دین فیس باری عطا پذیرد که فی انظار حق تصور انسانیت مشرکند ما بین جمیع مسیحین ولی کالکها و روسها و جرمها و او آنها
و مسطورها و سایر فرقه مسیحی علاوه بر عقاید مسطوره بعضی مسائل دیگر نیز دارند که آنها را و سایل نجات میداند و بهیستی از
انها در اینجا نجات اَوَّلْ معدونه یعنی کفر ذنوب و گناهان در دین فیس صد سال مثلاً از نامکند و مرتکب بار معاصی میشوند و آن
وقت میروند پیش فیس ناخفته آنها را از بکن نان گرفته الی ده هزار تومان هر کس بدهد و مفد و رواست طاعت خود باید و جی همزه داشته باشد
ناشایم است از آن در کلیسا در موضع مخصوص که جای خلوت و خالی از اغیار است با فیس خلوت میکنند گناهان خود را یکی یکی از برای
مشارفتا و قتل و زنا و سرقت و لواط و امثال ذلک هر چه میاهد باشد حتی بعضی را با نغمه میخوانند بعضی اگر چه هزار گناه داشته باشند مثلاً

در رفع شبهات

۷۶

همانگونه که در کتابهای مذکور آمده است و گفته شده که هرگاه ما از شر مذهبنا آمرزیده میشویم و لهذا از اثبات از سببین در کتاب الطهین
و نامی دهند و میانی سال ده سال دیگر نیز اگر بخوانند از همان پولیکه ابروتناست چیزی از برای قیاس میرند و قیاس انوجیه را میگردانند و از آنها را می
بجای آنکه از آنها در تعلیم و تبحر معارف و بیایع و بیایع بجهت کلیبای مخصوصی ساخته اند و کیش مخصوصی دارند و بعضیها که خیلی معتقدند
و ناچار میباشند و از انور پیش قیاس رفتار از انوجیه مخصوص قیاس نامیدند و دستدفعه را از او میگردانند و دستدفعه را از او میگردانند و دستدفعه را از او میگردانند
و بعضی است که تازه بنیاد نهاده اند و صورت سند را در موضع مناسب از این کتاب که خواهم نمود خلاصه کلام اینوسیل از اعظم وسائل ایشان است
و **وسیل** **مستقیم** فرموده است و از اینست که قیاسهای مخصوص بران مخصوص میخوانند و از ان مستعمل میسج میشود بنا سونک لا هو
و اکثر انان نیز میسج میشود و تمامی کاهان و امرزیده و بدین سبب از انخواستگاه بجان افتد و بی سؤال و جواب اخل بهشت میشود و سابقا
فصل اینست که از انوشیم در انوضع نیز که در صفحه (۳۳) از کتابنا از المطبوع است ما بن خورقم با فنده است در فرایض مقدس خدایا میسج
میسج خود را است و خدا و انسان با دو کین و با انقوم خدای او و پیر خدای حق است که از ان باید در بود و از ان است که از ان باشد جسد از ان خود قبول کرد و ان
شد و در میان ما حاضر است که ان سبب است که مریم باکره او را حامل شد و در بین الیم مثل کرد و بد و مو عطر کرد و تعلیم داد و
درد ها را اشفا داد و مرده ها زنده نمود و در جهنمای پید خلی بزرگ بر نقره و بر کنیز کاران کرد و ملازمه و انتخاب نمود و مذهبی ناسپس کرد و هم
متمم شد و مصلوب کرد و بد و مرد و مدفون شد و روز سیم از میان مرده ها برخاست و با سمان رفت در بین پدر خود نشست سلطان دارد
بر کل مخلوقات و او همان مسیح است که اهل سموات و زمین و مخلوقات یکدیگر زمینند و از استایش میباشند و در روز آخر با جلال بزرگ از برای خدای
دادن مرده ها و زنده ها خواهد آمد و خود مسیح است که ما را اخل کرد و بجان خواهد داد و ها انست که خاک مرده ها است و روز قیامت خواهد
و ها ان خدای بیهم نا خود را پنهان کرده است در تحت صورتان تقدیر شراب خود مسیح است که بدل ما اخل میشود و جان خود را بجا میدهد
تا او را بخوریم و با او باشیم جزای ما اجزای او شود و کوش ما از کوش او و استخوان ما از استخوان او و برادر های او و واران او و شرکای او
در اننا نبت و الوهیت یعنی با او متحد میشویم انشی و معلوم است که کسیکه با مسیح متحد باشد معتدب خواهد شد چنانچه در پیش دانستی
و **وسیل** **مستقیم** میگوید بر صلیب است هر کس صلیب را بجهت عقاید نماید که مسیح بیستین صلیب را از انجان داد و بیشک و شبکه ها
او امرزیده میشود و **وسیل** **مستقیم** میگوید است صورت و کیفیت ان در باب (۴) چهارم از همین کتاب مذکور کرد و بد و غیره از ان
حال انصاف و همدان این امور سبب غرورند با امور دیگر در وسائل اسلام مذکور کرد و بد اندیاری خداوند حفظ کند اننا را از بی انصافی و کور
دیده و دل خالی موافق قول قیاس که کسیکه معتقد عقاید و وسائل مسطوره باشد با در باره گاه در خوف و تشویش بوده از ان دوری خواهد
جست خاشاک بکمر بجا با مرکب گاه و در صدد انجام هوا و هووس نفسانی خود خواهد بود زیرا که با خود خواهد گفت که اگر مذهب پر و تشنگ
دارم که از مرگ مسیح قبول کردم و از برای من بجا نیست یقینی و بنا بر قوای پولس مسیح نفوذ الله عوض من ملعون شد و بفتوای لوقا و
دین بجهت رفت عوض من و بفتوای جناب لوطا اگر روزی هزار مرتبه مرکب قتل و زنا شوم ضرری بجال من نخواهد داشت چرا که ایمان دارم
و اعتقاد دارم با او و بنیاد اسهل است از خواندن قرآن و نماز جعفر طیار رضی الله عنه و تسبیح حضرت هزاره سلام الله علیه و توبه و
استغفار و دعا خواندن و سایر وسایلی که قیاس انها را ذکر کرده است و اگر کاتک باشد خواهد گفت بعد از انجام معاصی در جهن
سکرات موت بد کرد توب در نزد قیاس با خوردن نان تقدیر از مؤاخذه گاهان خود رهای و بجان خواهم یافت و بسبب خوردن نان
من بود خود مسیح خواهم شد هایت ریشمیل و هوس گاه با نبشته این گونه تعلیمات از من رعه درون انسانی کند و ادبی با انها خواهد
کرد و بد بلکه با امید تعلیمات مذکوره بالعکس بد و نتیجه گاه زباده منغری خواهد شد لیکن چون ممکن نیست که خدای مقدس را بد
طریقی بنگاه اغانت کند لهذا واضحست که عقاید و وسائل و تعلیمات خربوره و سایر که مانند انها پند موافق اراده الهی نبوده و
نستند بهیئت و ایضا موافق قول قیاس واضح میگرد که از ان و بان و فالتان عقاید و تعلیمات مذکوره از کیفیت گاه چه قدر بخیر بوده
و از انحضرت ظاهری دانسته سهل میباشند که بخوردن یک قدر نان و شراب گاهان انسان امرزیده و خدا میشود و **وسیل** **مستقیم** میگوید

برسانند اهل اسلام

۸۰

در صفحه (۱۱) گوید و از مضامین احادیث مذکور معلوم و مفهوم میگردد که گویا عفو گناه بنا بر تعلیم مذهب محمدی بپاک کشیدن قلب
هیچ نسبتی ندارد چنانچه در حالتی که درون انسان تغییر نیابد و با قند و بعد مانند سابق میل و هوس بکند و خواهرش را لا یمده و در باطنش داشته باشد
دهد باز بسبب انجام نمازها و زکات و نثار و سوره قرآن گناهانش عفو و آمرزیده میشود آنحضرت با لفاظیه **الحجرات** این خیال و فهم هم استند
بکلی خطا کرده و از اسلام پیغمبر بوده و اقربا بر مسلمین بدست و خواسته است ضعیفان را اغوا نماید کی مسلمین میگویند که دل خواه پاک بشود و خواه
پاک نشود ندانست قلبی خواه حاصل باشد و یا نباشد عفو گناه بجهت آن میشود و کی مسلمین گفتند اند حسنه از دل پاک سر میزند و خیال آنکه دل پاک
عمل کند و دل اگر پاک نباشد نیت پاکست و اگر نیت پاک نباشد عمل پاکست و در قرآن مجید است **كُلُّ عَمَلٍ ظَنٍّ** یعنی هر عمل
بر حسب نیت کند پس که ما که نیت عمل پاک است حسنه است اما آنکه دل پاک نتواند کرد بلکه اعتقاد ما آنست **نَادِلْ عَرَضُ** از عین نکند و در
خداوند و عین نیت نماید و نیت و عین و اینها را بدو **ذوالجلال** نکند و با اقدام خدمت صالح و پیوسته خدا نشاند و بربانیهای امثال و فرمایند
رضا جوئی خدا ننماید و با طلب پاک نیت ظاهر فیه از مصادیق نکند گناه او آمرزیده نشود پس که ما چنین حرفی زده ایم و گویا بر قول از مذهب اسلام بود
مگر نمیدانند که منافق در دین اسلام عبارت از آنکسی است که در زبان امر را اظهار کند که در قلب و خلاقان نباشد بحسب ظاهر متفاد باشد و عالم
اسلام و باطن او خراب و غیر متفاد باشد و منافق بدتر از کافر است در نزد مسلمین در قرآن مجید است **اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَةِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**
پس چطور خلاف ضروری دین اسلام را منتسب بدین اسلام نموده است **يَقُولُونَ لَا وَهْمٌ بِالْاَيْمَانِ** و در قرآن مجید بخوانند است و اگر
از اینجا فهمیده که توافقی برای اعمال نادر کرده ایم سابقا بیان کردیم که کتب ثواب و عقاب مثل مفردات طب است همه هم پیوسته است و همه شرط هستند
ولی فقیه یک گوشه مطلب را گرفته است از باقی اطلاع ندارد چنانچه در احادیث در قرآن مجید بنماید در قرآن مجید است **هَبْ** است که گاهی صد و گاهی بیست
و گاهی وسط ابر و میگرد و بر مطالب خود استدلال نمیداند و با اعتراض میکند و حال آنکه مثلاً وسط ابر را گرفته است صد و بیست ابر بر ضد
خلاف مدعی او است چنانچه عنقریب بیانات به طلب خواهد آمد و این تعداد بسیار قبیح است شأن مفسر و عالم نیست بلکه شأن غافل منصف
هم نیست پس معلوم شد که منظور قتیس مغالطه و تدلیس است نه ظهور و متابع حق و اگر منظور شریک اظهار حق بود حکما حق از برای او
مکشف و ظاهر یکش چنانکه جناب عینی در باب (۷) هفتم از انجیل میفرماید (۷) **سؤال کنید که شما داده نخواهد شد طلبید که**
خواهد یافت بگویند که برای شما باز کرده خواهد شد (۸) هر که سؤال کند باید و کسیکه بطلید دریافت کند آنست که پس ثبات و محقق شد که منظور
قتیس طلب حق نبوده الحاصل برویم بر سر جواب و گوئیم که در دین اسلام نیست که عفو گناه دخلی پاک شدن دل ندارد و مسلمین را اعتقاد آنست که
اگر انسان صد مرتبه عمل حسنه کند و نیت صالح و خالص و نیت کامل نداشته باشد و شر و طبع در نوبه میگذرد و او نباشد عمل او نوبه او قبول نیست
چون اگر از پیغمبر رحمت ثواب است **اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** و نیز در خطبه که در جعرا از شعبان در فضا بل ماه مبارک رمضان فرمودند و در شده است
ادعوا بکم بنیات صادق و قلوب طاهره و شواهد با نیت و پیر از قرآن مجید بقدر کفایت مذکور کردید با نیت باید رجوع کرد پس عملی که قبول نیست
چگونه رفع گناه کند پس نادل بوجهات روحانی پاک نشود اعمال قبول نشود و اعمال قبول نشود دفع گناهان ظاهری شود پس بطول افعال دفع گناهان
ظاهری شود بشرط نداشتن قلب نیت قریب خالص بوجهات باطنی با شرط مقرر در شرع شریعت که بعضی از آنها سابقا مذکور کردید دفع گناهان
باطنی شود پس مذهب آنست که پاک دل اعمال حسنه قبول نشود نه اینکه بعمل ظاهری باید پاک شود و نیت قریب در وضو و غسل نباشد طهارت
حاصل نشود و هکذا اجمع حنا از بن قبلند هیچ عمل حسنه نیست هیچ نیت نیست به قصد قریب صحیح نیست و در فصد قریب هم ناکمال اخلاص
داشته باشد که فقهیه ما و همچنین کتب اخلاق مملو از بن مطلب است و همان عین الحیوانی که قتیس از او جلی نقل میکند اگر او اهل انکار اینچنین پیش
مبفهمیده که ناسمجح نیت نشود حسنه قبول نیست و تصحیح نیت نیز در غایت شکالست در نزد مسلمین لعل خوانده و فهمیده باشد و منظور شرع ظاهر
باشد پس معلوم و محقق کردیم که قتیس بنیل چنانچه در سابق بر او ابواب را بن باب هر گاه در مفسر نیست و این جای بحث نیست از امثال فقیه نیز اگر مثل
ابن امر شایع بود بنامین المسیحین در قرن اول چنانچه ظاهر و اشکار میگردد از رسائل جوارین و از مسجحات دینیه شد و در قرن دوم
از قرون مسیحیه و موسم مورخ در بیان حال علمای قرن دوم از قرون مسیحیه در صفحه (۵) از جلد اول از تاریخ خود المطبوع متناظر از هشتاد

برسائلك اهل كمال

۸۲

یا ماربا من اورخوخ مَفِشْت لَبَن من زِدُو عُوخ دُو رُوخ خا طِر دِر کُو تُوخ شُو طَا دِ مِرِث کَر دُوخ المعنی مطابق ترجمه عربی مطبوعه
 بیروت در شمس لما اذا اضلنا یا رب عن طریق فثبت قلوبنا عن تخلفك راجع من اجل عیدك اسبابا مبرکات و در فارسیه مطبوعه علمدین تشریف
 و مطبوعه شمس ایضا و نیز ما از راههاست خال که دانسته دل ما را ساخت کدی که از نو نسیم بر کرد پیاس خواطر بندگانت و اسباب مبرکات خود
دهم در باب (۹) از باب چهارم از کتب خفایا باین خورم شده است (۹) و توفی کذ پیش موخا ط و همیزم خبرا نا ما را با موخا ط
 لِ دِهَوْنِی وَ بِنِ پاشطن ایدی غا لَو بِنِ نَلَفَتِی من کُو دِ طای پِی پِیر ایل یعنی و اگر پیغمبر کراه شده کلامی گوید من که خداوند من را پیغمبر را
 کراه کردم دست خود را بردارد و از خواهم کرد و او را از میان قوم اسرائیل منقطع خواهم ساخت ما پیرم در باب (۲۲) از کتاب ذلک لملوک
 باین نحو عیان و بیان گشته (۱۹) و مپکایا که پس کلام خداوند را بشنود خداوند را بدیدم که بر سرش میبشند و تمامی لشکر آسمان بر زان
 و چه در اطرافش میایستاد (۲۰) و خداوند فرمود که اخبار اگر اغوی خواهد نمود تا اینکه بر آمد و در اموث کلعاد بیفتد و این یکی چنین گفت
 و اند بگری چنان گفت (۲۱) انکه روحی بر من آمده در حضور خداوند ایستاد و گفت که من او را فرستاده خواهم نمود (۲۲) و خداوند و بر آن گفت چنانچه
 و او گفت که بر من رفته در دهان تمامی پیغمبران حکم روح کا از بخوام داشت و خداوند گفت و را فرستاده خواهم کرد و هم غالب خواهد آمد و برو
 چنین بکن (۲۳) و حال آنکه خداوند روح کا ازب زاده در دهان تمامی پیغمبران گذاشته است و خداوند مخصوص توفیدی که گذشت است
مؤلف کو بیل عبد داین پیغمبران چهار صنف بود و اینر و اینر صنف در اینک خداوند بر کسی خود جلوس میفرماید و مجلس شاور
 در زیر او منعقد میشود از برای اغوی و خداوند مانند مجلس پارلیت که در لندن منعقد میشود از برای بعضی امور سلطنت پس جمیع لشکرها
 آسمان جمع میشوند در اطراف خدا پس از مشاورت روح ضلالت را میفرستد پس این روح در دهن مردم واقع میشود و مردم را ضلالت را میبخشد
 حتی پیغمبران را پس نظر و ناقل کن ابعاد فل نصف زمانیکه خداوند و لشکر آسمان اغوی و ضلالت و کراهی انسان را بخواهند پس انسان ضعیف
 چگونگی است بسیار بد و زکفر و ضلالت و بد بهای پس خدا چو مقتضای عدالت خود را منظور نمیدارد و همه اینر و اینر ضلالت را میفرماید و در اینجا عجبه
 دیگر نیز میآید و آن اینست که خداوند مصلحت و مشورت نمود و بعد از مشورت روح ضلالت را فرستاد از برای اغوی ای احباب و پیغمبران
 او پس چگونه مپکایا نه بنی سر محفل مشورت را افتاد نمود و اخبار را که ساخت و گفت خداوند چنین مجلسی منعقد کرده و فراموش کرده است (۲۴)
دوازدهم در باب (۲) از رساله دوم پولس بنسائو نیکنان باین خورم یافته است (۱۱) و بد پیغمبر خدا را ایشان عمل کراهی میفرستند
 تا دروغ را باور کنند (۱۲) و تا فوئی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکرده اند بلکه بنار راستی شاد میباشند پس مقدس القاری با علی
 صوف ندا میکند که خداوند عمل کراهی میفرستد تا دروغ را باور کنند و این کلمات صریحند در جبر پس از آنکه دروغ را باور کردند با ضلالت
 خدا ایشان را هلاک بسپارد **سیزدهم در باب (۱۱)** از انجیل متی مر قوسست پس از آنکه حضرت مسیح علیه السلام از تو بیخ افشرد
 ایمان بناورده بود و ندانوغ شد (۲۵) در آنوقت غیبی توجه نموده گفت ای پدرم مالک آسمان و زمین تو را استا بنی میگویم که این امور را از
 دانایان و خودمندان پنهان داشتی و بگویدگان مکشوف فرمودی (۲۶) بل ای پدرم زیرا که همچنین منظور نظر بود پس عبادات انجیل محذ
 که خداوند حق را از حکما و عفا پنهان میدارد و از برای اطفال اظهار میفرماید و مسیح علیه السلام در مقابل این خدا را استا بنی میگوید و میگوید
 منظور نظر تو چنین بوده حال از قیاس استفسار میشود که چرا خداوند بکبر امور در حق ساخت و حق را از برای اطفال داشت و آن بکبر
 مورد غضب نموده و حق را از او پنهان داشت حال موافق کلام خود قیاس گوئیم که مسیح بنابر مضمون آیات کتب خود گمان میکرد که گویا
 خدا تقاضای عدالت خود را منظور ندانسته **چهاردهم در باب (۷)** از باب چهل و نهم از کتاب شعیا مطابق ترجمه های فارسیه خود
 علمای پر و تنگنا را از انجیل فارسیه مطبوعه شمس و فارسیه مطبوعه شمس باین خورم شده است (۷) مصور نور و خالق طلمت و صنایع
 سلامت و مرتب ختم که خداوند بجای آورده تمامی این چیزها هم و در فارسیه مطبوعه شمس باین نحو نوشته شده است سازنده نور و
 نار یکی منم صلح دهنده و ظاهر کننده شر منک خداوند منم همه اشیا را با وجود میا و دم و در ترجمه عربی مطبوعه شمس و شمس
 باین نحو نوشته شده است المصور النور و خالق الظلمه الصانع السلام و خالق الشر انما الصانع هذه جميعها و در سرانجام

در بیان کتب و شبهات فیس

۸۳

نحو مسطور کردیده گویند و با هر او برین دخیوی عودن دیشلم و برین دیشلم آنا وین ما ز با عودن و کله آنی مخفی نمایند که در
منزج فارسیه اول دیشلم را بمعنی خبر ترجمه کرده اند بطور ترجمه خالی از خیانت نیست چرا که دیشلم بمعنی شراست نه ضرر خیانت ایشان
بر اهل لسان مخفی نیست یا نیز **هم در باب (۳۱)** از باب تیم از انبیاات بر میناه باین نحو مسطور گشته است (۳۸) آیا از دهان مغال
شتر و خیر بنماید و در سرانته کلمات مرقوم باین نحو رقم شده اند من یوم و عیلا یالی یا لپی فی شیئی و طوت معنی هاست که گذشت و استغفار
انکار نیست و مراد آنست که خبر شرها هر دو از دهان خدا صادر میشوند حتی خبر را بلفظ مفرد و شتر را بلفظ جمع ذکر کرده است چرا که فی شیئی
جمع نیست میباشد **هم در باب (۳۲)** از باب اول از کتاب بنگاه باین نحو رقم یافته است (۳۲) علت آنکه شتر از جانب خداوند نا
بد روازه او را شلم فرود آمده است پس ظاهر را شکار کرد بد نظر عصا مین کتب مقدس سر خدا را تو خبر و شتر را خواست **هم در باب (۳۳)**
از رساله پولس باهل روم باین نحو بیان گشته (۳۹) زیرا که آنا نیز که از قبل شناخته ایشان را نیز پیش معین فرمود تا بصورت پیش و مشکلی
شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشند (۳۲) و آنا فی را که از قبل معین فرمود ایشان را هم دعوت نمود و آنا نیز که دعوت نمود ایشان را
نیز عادل کرد آند و آنا فی را که عادل کرد آند ایشان را نیز مجد داد و در باب (۳۹) از رساله مزبوره باین نحو مسطور کردیده (۱۱) زیرا که هنگامی که
هنوز تولد نیافته بودند و عمل نیک بدیده نکرده تا اراده خطا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اجال بلکه از دعوت کنند (۱۲) بدو گفته شد که مهر و کفتر را
بند کن خواه نمود (۳) چنانکه مکتوب یعقوب دوست داشتیم اما عبور از دشمن (۱۴) پس چگونگی آنا نیز خلا فی اضافی است حاشا (۱۵) زیرا که
میگوید هم خواهم فرمود هر که رحم کم و در آن خواهم نمود هر که مرافت تمام (۱۶) لاجرم نرا از خواستش کنند و نرا از شنایند است بلکه از خدای رحم کنند (۱۷)
زیرا کتاب خبر عون میگوید برای همین نور را بر آنچشم تا قدرت خود را در وظایف هر سازم (۱۸) بن غالی من دیکر بتمله هو کعبه دخی دلده هو دیکر بتمله
کی مفسی یعنی بنابرین هر که را میخواهد رحم میکند و هر که را میخواهد سنگدل میسازد (۱۹) پس مرا میگوید در کجای ملائمت میکنی زیرا که بکنه با زاده
او مقارنت نموده است (۲۰) نه بلکه تو کسی ای انسان که با خدای حاضر میکنی اما مصنوع بصانع میگوید که چرا مرا چنین ساختی (۲۱) آیا کوزه کر
اختیار بر کل ندارد که از یک شعله بظرفی عزیز و دیگری ذلیل بسازد (۲۲) و اگر خدا چون زاده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرتی خود را بایشان
ظهور عصبانیت داده شده برای هلاک را بجمیع بنیان بخت کرد بدین معنی **هم در باب (۲۳)** باین ها بنیاد از مقدس انصاری کا فیت از برای ایشان گفته
با اینکه هدایت و ضلالت از جانب خداست بکبر ارحم میکند که هار و از اعفو میفرماید و دیگر را بدون علت و سبب مورد غضب نموده مستحق انش میگرداند
و ابداعا لظن منظور غیبار و عجب از فتنه که مضامین کتب مقدس خود را بدین گران منتسب نماید بدین شرح و حیثا نمیکند که با تو زین را بخیل را بخواند و **هم در باب (۲۴)**
عجیب آنست که خود را از اهل علم و فضل و انصاف بشمارد و بخیل و تو زین را فتنه میدهد و میگوید اهل حق و تقوی قرآن را فتنه میدهم افر بر این عام و انصاف
و فهم و دارا که خلاصه کلام بر دم سر مطلب **هم در باب (۲۵)** از باب بجهل و بیخبر از کتاب شنایا باین نحو رقم یافته است (۹) و ای پشیره کننده
بخاش سفال بیفایلهای خاکی یا حاکم بکوزه کرش میگوید آنچه که تر ندیده می بیند و نامشروع تو بگوید که و برادستی است شاهی لعل نظر بمضمون
این آیات مقدسای قرآن بر تو نیست او طریقی بجز غروده چنانچه از ظاهر کلام او مفهوم میشود یعنی کلام میگوید در صفحه (۲۷۷) از جلد دوم از کتاب الهی
که از مقدسای مدوح نقل کرده است پس در قول از افعال و افعال مینامد **هم در باب (۲۶)** کتب جامع انسان را اندک است اگر کتابی از خدا باشد و او را زاده الهی زاده بود
و اگر کتابی از شیطان باشد مانند شیطان مشی بنما بدین طبع از خود را کتاب اختیار نمیکند هر کسی از اسوار شد بر او مسلط است با تلخیص اندکی تمام شد **هم در باب (۲۷)**
زنا بیکه امر با فتنه شود و کتب مقدس را بیکه این امر را بجا بیاورد بدین اند که این کتب شفا را بعد از فصل آن امر حسن امر بنماید زیرا که تو قادر بر فعل آن امر
پستی آنهمی ظاهر از کلام این مقدس مفهوم میشود که جبری و مذموب بوده با بجمیع نقل تمامی افعال کتب مقدس عهد عتیق و جدید و منفعل من و معانی
علمای ایشان موجب تقوی است همین قدرها که نقل شد از برای اثبات مدعای ما که فیت خال در کمال احترام استفسار میشود از علمای اهل کتاب زهد و
و نصاری که آیا این کلمات در نزد شما مؤلفند یا نه در صورتی که او بل اگر امثال این کلمات در آیات و احادیث مایه پیدا بشود نیز مؤلفند و اگر نه شما
جبریه هستید خبر شتر را از جانب خدا مبدانید و خدا در نزد شما عادل نیست پس بحث شما با اهل اسلام بیفایده و بیجا است چرا که خود را جبری هستند و
خدا را عادل نمیدانید و مثل هم مینا وید و میگویند خدا مانند کوزه کر است بکوزه را خوب و بسیار و بد و کج را بد و همچنین خدا بک خلق را خوب و بد

15

میکند و بکرا بدین چنانچه کوزه بر کوزه کرجی و پارادی ندارد که پرا بد ساختن و آن بکرا خوب بهینطور خلق نمیشوند بر خالق خود می کند
که چرا امر را بد خلق کردی و آن بکرا خوب را حاصل امر را دقت پس بر ما وارد نیست چرا که ما خدا را عادل و رحمن و رحیم بدانیم ولی دم نمیکند مگر بر
نیکان و عادلین خود فرموده است **إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْحَسَنِينَ** و عذاب نمیکند مگر مسکین و ظالمین را چنانچه فرموده است **وَسَوْفَ نُنَالُ**
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ شَيْئًا لَّا ذَرَّةً یعنی خدا ظلم نمیکند یک مثقال بکدره هم و در سوره بقره **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ**
یعنی خدا ظلم نمیکند مردم و لیکن مردم خود بخود ظلم میکنند و در سوره کهف مقرر ماید **وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا** یعنی پروردگار تو بر احدی ظلم نمی
کند و نیز در سوره بقره مقرر ماید **فَضْلُهُمْ بِالْإِسْطِاقِ** حاصل اینست حکم و قضای خدا بفسط و عدل است ایشان ظلم کردند و معصیت
و در سوره زمر مقرر ماید **وَقَضَىٰ بَيْنَهُمُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ** و در سوره نحل **وَتُؤْتِي كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ** و در سوره انعام
فَلَا يُخْزِي الْإِنْسَانَهَا و در سوره بقره **وَالْعِزَّةُ تَمُوتُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ** و در سوره جاثیه **وَلِيُخْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ**
وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ و در سوره مؤمنین **وَلَدُنَا كِتَابٌ بَيِّنٌ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ** و در سوره احقاف **وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ**
و در سوره نساء **وَلَا يَظْلَمُونَ شَيْئًا** و در سوره نساء **وَلَا يَظْلَمُونَ شَيْئًا** و در سوره نساء **وَلَا يَظْلَمُونَ شَيْئًا** و در سوره نساء **وَلَا يَظْلَمُونَ شَيْئًا**
عَنكَوْثٍ مَّا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ توبه و در سوره فرقان **وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ** یعنی بنده که خود افریدم با و ظلم نمیکند و نیز
فرماید **هَلْ يَجْعَلُكَ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ** یعنی یا اهل کلام می شوند مگر ظالمین و نیز مقرر ماید **وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَبَّةٍ فَرِحَ نَفْسِكَ** یعنی
هر بدی که در دنیا و آخرت بنورسد از نفس خود تو پیدا میشود بدی و ظلم در نزد خدا و از خدا نیست چرا که ظلم قبیح است و فعل قبیح از خدای عادل
صادق و عفو کننده جدا امثال این آیات در فرقان ما از حد و احصاء بیرونست ذکر هر موجبه بطول است و عجیب از قیاس که با هر آنها میگوید یا یا
محمد بنابر مضمون آیات قرآن کان میرسد که گویا خدا نفاضی عدالت خود را منظور نداشته باشد بلکه از مضمون کتبهای خود اطلاع ندارد و مضمون
قرآن کجا اطلاع پیدا میکند قول اهل جبر از فرقان اسلام بر ما تمام نیست چنانچه قول فرقه مختلفه مسیحین بر شما جماعت بیرونست تمام نیست
عقاید سه فرقه از فرقان مسیحیه را اینجا جاست چرا که ابعد دموافق ثلث است **أَوَّلُ** موشم موشخ در جلد اول از تاریخ خود گفت اینک فرقه
ابونیکه در قرن اول بود اعتقاد می نمود که عیسی علیه السلام انسانست فقط متولد شده است از حرم و یوسف نجار مثل سایر مردم و اطاعت شرعیه و
مخیر در حق بهود فقط نیست بلکه بر غیر ایشان نیز واجبست و عمل با احکام النجاسه و ریبست از برای حصول نجات و چون پولس متکرر و جویا بعل
بود و با ایشان خاصست می نمود در باب نجاست شریکه لهذا او را بدست مدینه می نمودند و فخر بر آن و احقر می شمردند و تجسیر با عیسی علیه السلام
و لا در مفسر در صفحه (۳۷) از جلد دوم از نفس خود گفت که فرما ما را از خبر دادند که خود پولس و دسانل و در نزد ابیفره مرد و بدو نامه ای بود
در تاریخ خود در بیان حال ابیفره گفت که این فرقه تسلیم می نمود از کتب عهد عتیق توبه را فقط و نفی می نمود از اسم داود و سلیمان و ارمیا و حزقیال
علیه السلام و از عهد جدید در نزد انجیل یقین بود و پس ولیکن این انجیل را نیز تحریف نموده بود در مواضع کثیره و دو باب اول را از این انجیل خارج نمود
بود انشی و بل در تاریخ خود در بیان فرقه مار سبوتیه گفت که ابیفره اعتقاد می نمود که خدا دو ناست **أَوَّلُ** خالق و خیر دوم خالق شر و می گفت که
توبه و سایر کتب عهد عتیق از جانب خدای ثانی است و نماش مخالف با عهد جدید است پس از آن گفت که این فرقه اعتقاد می نمود که عیسی نازل شد
شد بعد از موش و نجات داد ارواح قابیل و اهل سد و ما را از عذاب جهنم نجات داد ایشان در نزد او حاضر شدند و در جهنم باقی گذاشت و ارواح
و نوح و ابراهیم و صالحین دیگران را که ایشان مخالف فرقه اول بودند و اعتقاد می نمود که خالق غایب و مختصر در حق که مرسل عیسی است نیست لکن
تسلیم نمیکند که کتب عهد عتیق الهامیست و از عهد جدید همان انجیل لوقا را تسلیم می نمود و پس ولیکن دو باب اول را از این انجیل قبول نمیکرد و از
دسانل پولس ده رساله قبول می نمود لیکن هر چه مخالف خدایش بود مردود بود انشی و لا در نزد جلد ششم از نفس خود قول اکینان را در بیان
فرقه مانیکیه را بن خویش نموده است که این فرقه کو بهیله بدخل شک توبه را بجا نمی نمود و ادوا انبیای بنی اسرائیل کلمه خود خدا نبود بلکه شیطان ایشان
بود و تسلیم می نمود که عهد جدید را لیکن اقرار می نمود بوقوع الحاق در این کتابها و آنچه پسندیده بود در نزد او از این کتب می گرفت و ما بهیله
از کتب می نمود و بعضی کتب کا در نزد او هیچ پیدا در این کتابها و می گفت اینها کتب صادق و میباشند البته پس از آن لا در نزد جلد مدکور گفت

در رفع شبهه افسوس

۱۵

اهل تاریخ اتفاق دانند که نمای این فرقه کتب قدس که عتیق و ادرهم وقت تسلیم نداشت و در احوال از کلاس عقیده این فرقه باین نحو فرمود
 کرد به شیطان خدعه کرد و انبیای یهود و شیطان با جناب موسی و انبیای بنی اسرائیل تکلم نمود و عتسک بنمود با بنی (یه) از باب هم از انجیل
 بوخارا اینکه مسیح در حق ایشان فرمود و در دوزخ و زان بودند و انشی بلخصه و همین خواست عقاید فرق دیگر از مسیحین لیکن اکتفا نمود
 بر نقل مذاهب فرق ثلثه مذکور و بر وفق عدد ثلث و حال کون احوال فرق ثلثه بر علمای پر و تشنه تخر و تمام است بانه اگر تمام است پس
 لازم است بر ایشان که با مورانه اعتقاد نمایند و **اول** عیسی علیه السلام انسانست فقط منولد شده است از یوسف نجار یعنی داری ناسو قست
 و پس لا هون والو هیت نذر دعائند سا بر مردم میباشند **دوم** و اینکه عمل با حکام و قوایض و در پستان برای حصول نجاه **سوم** اینکه
 پولس شریر است چنانکه **سفر** رسائل و مردودند **چهارم** اینکه خداوند ناست خالق و خیر و خالق شر **پنجم** و احوال قابل و اهل سکون و انجان
 از برای ایشان حاصل شد از عذاب جهم بعد از موت عیسی علیه السلام و احوال و روح و ابرهم و صلیح ای فدا بعد از موت انجانب نیز معتقدند
هفتم اینکه ایشان مطیع شیطان بودند **هشتم** و زنده و سا بر کتب عهد عتیق از جانب شیطانند **نهم** اینکه کتب عهد جدید به غیر قدس و یوحنا
 تحریف زبانی در آنها **یازدهم** اینکه بعضی کتب کا زبنا در میباشند البتة و اگر تمام نیست احوال این فرق بر علمای پر و تشنه پس قول بعضی
 فرق اسلامیه که قائل بجزیه بر تمام نیست و حال آنکه جزیه را از اهل اسلام نمیگویند خدا ظاهر است بلکه میگویند هر چه خدا کریم
 عدلست و اگر بخواند مثلا انبیاء را عذاب کند و اشقیاء را رحمت ظلم نیست چرا که ظلم عباد را از ضررست در مال غیر بدون اذن صاحب مال
 هر ماها مملوک خدا **بسم** فعل الله ما نشاء و یجزم ما یرید و ملک لیکن بحسب عدل و هم نمیکند مکر بر محسنین و عذاب نمیکند مکر مبینین و ظاهر
 بر ثابت و محقق کرد بد که فیسبب اهل و عوام است نفوسیده است که چه گفته است **ششم** هفتاد و نهم در دشت شفاعت حضرت رسول صلی
 الله علیه و آله و سلم در صخره (۱۱۹) گوید و خود بخود هم مصدقین امری علی نکشته که در حضور خداوند کار مقدس گهواره ذنوب با عتق و
 دفع گناهان ثوابان خود بوده باشد و خداوند را شفع و باعث بخواند انسان را از احوال و باطل است **الحجی** اب نوبی سنی که ادعای فیسبب
 بجزیه از دلیل است و همان اذما از برای اثبات عدم انصاف و کافی است و ما در باب پنجم از همین کتاب از کتابهای مسلم در نزد فیسبب ثابت است
 که انجانب افضل الانبیاء و شهدا و رسل میباشد و در این مقام نیز گوئیم اگر مقصود قیاس از امر و عمل صفات کتاب است انجانب از برای اخلاق عظمی
 و اوصاف جزیه و کتاب لاث علمیه و علمیه و عاقلان و جبر و بدین و نسب و وطن بود و در این موضع از کتابهای اهل اسلام نقل نمیکند و انبیاء
 جنس خود فیسبب نقل نموده و گوئیم اسپان هفتس مسیحی که از اشد اعدای انس و است از جمله طاعنین در حق انبر و کوار است لیکن اضطرار
 اقرار کرده است که ذات صلی الله علیه و آله و سلم دارای اکثر امور حسنه بود چنانچه فیسبب سبل قول و اذاد و مفید تر و جبر قران در صخره (۲)
 از فیض مطبوعه شمس نقل نموده و گفته است که انجانب حسن الوجه بود و زکی بود و طریقه او مرضیه و پسندیده بود و احسان فقراء و مسکین
 عادت انجانب بود و با هر مردم بخلاف حسن رفتار میفرمود و در دفع دشمن شجاع بود و اسم خدا را با عظمت بزرگ تعظیم مینمود و شدت
 صولت میفرمود بر مغرین و کسانیکه بری اقصیت میزدند و همچنین بر خالین و قاتلین و اهل فضول و طاعین و شهود زور و در دفع چنین
 اشتغال شد با بلوغی مینمود و اکثر وعظ او در صبر و وجود و بر با احسان و تعظیم والدین و زکات و توقیر و تکریم ایشان بود و شاید
 و زاهد بود و ریاضت و در فضیلتی درجه بود انتمی کلامه عبد الله عمل و کار عمده که است در نزد فیسبب که غیر از اینها باشد و اگر مقصود از امر
 عمل عمل عین و مصائب شد با است در راه خدا مصائب عین انجانب از همه پیغمبران بیشتر بوده که علی الانصاف در صدمه و محنت و مشقت در
 راه خدا بود بخصوص در اقل بعثت که صدمه ها و چه مصیبتها را در راه خدا متحمل شد بدین مبارکشت و اجر و روح و دنیا مبارکشت را شهید کردند
 و اگر خواسته باشیم هر عین و مصائب انجانب را نقل کنیم مجلدات جدا گانه میخواهد و الام و خانی و تکذیبها و حرفهای زشت انجانب بسیار شنیده و هر روز
 راه خدا متحمل شد هر یک با عالی برابر بود و ان بزرگوار بجهت علو قدر و رتبت و صفات و روحانیت از همه پیغمبران بیشتر مآذی میشدند و خاشاک
 در چشم باز نمیشدند **برابری** نمیکند و مصائب و کلا و احقاد و اهل بیت و واسطه و قتل و فساد ایشان مصیبت خود انسر و بود پس از ان
 مصائب که متحمل شدند از اینها از جانب عینی نمیدهند و طاقان نداشت و مسئله مصلوبیت و مفولیت جناب عیسی کنست فیما و سندی

[illegible]

بر سائلك الله سائلا

نیکو گفتی (۲) بخدای من خدا بمن از معافیت من در شده چرا که او اذکذا شنی (۳) روز قریب به منایم و مرا استجاب بخیرهای (۴) که امان
 ما را با امر (۵) الهی چرا که امر از کرمی محول بر معانی حقیقه ظاهر بخواند بود عدد نزد اهل ثلثت والا لازم میباشد که معصی صانع نباشد
 بلکه منزه خدا و بعد از خلاصی غیر مستجاب لدعوه خاطر و کثر کار باشد پیرایه ندانند از اینکه کوبند این فقرات بمقتضای خلوفت و مروت
 با عتبارنا سوخت بوده ما هم میگوئیم استغفار و غاثم الانبیاء و ائمه با عتبار خلوفت و مروت و بیست بوده نه اینکه کثر کار و مذنب **پنجم**
 در مورد (۶) باین نحو عیان و بیان گشته است (۲) خدا را از اسمائها بریزد آدم نکرست تا اینکه بر بندگی الهی که پیشتر هست که جوابی خلافاست
 (۳) همگی ایشان با هم گزاه و عقیق شده نیکو کنند نیست بلکه احدی نیست **ششم** در باب پنجاه و نهم از کتاب شعبا باین نحو رقم یافته (۹) از این
 سبب که از ما دور شده و صداقت بمان رسیده است منظر نور بودیم و اینک ظلمت و (منقصد) روشنایی بودیم و در تاریکی کردیم شبنامی (۱۰) در مورد
 مثل کوران لیس بنایم بلکه مانند پیمان لیس نموده در وقت ظهور مثل شب لغزش بنمایم و در میان عشرت کنندگان مثل مردگانیم (۱۱) همگی ماها
 مثل خرسها بناح میگوئیم و مانند کوزها بدشت با هو میزنیم منظر حکم بسیاریم اما وجود ندارد و (منقصد) خلاصی که از ما دور است (۱۲) زیرا
 که معصیتهای ما در حضورت بسیار است و گاهان ما بر ضد ما شهادت میدهد چون که معصیتهای ما با ما بپند و نسبت بگناهان ما آنها را اعتراف
 بنمایم (۱۳) هنگامیکه بخداوند عاصی نگذاریم از خدای خود فحری نمودیم بظلم و بخی نگذردیم و از کلمات کذب باین شده از دل بیرون افتاد
 (۱۴) اصفاف از پر کردیده صداقت دارد و در مبادیست از برای حق در چهار رسوها لغزش مینماید و اصفاف باین شدن قادر نیست و حق ضایع شده است
 و دوی و دزدان از بدی غارت میشود پس خلاوند ملاحظه فرمود و در نظرش ناخوش آمد که عدل وجود ندارد و انهای **هفتم** در باب (۱۵) از کتاب
 اش با ایضا باین نحو تحریر کردیم (۵) و نمایی ماها مثل چیز پدید کردیم و همگی اعمال صداقت ما مثل لثه جصل است و جعبه ما مثل بره بر سر مرکبها را
 گناهان ما مثل باد از میان بر باد (۶) و احدی نیست که با من استغفار نموده خویش را برای غمگین شدن بوبرانگیزد بخیر و دوی خود را از ما مستور
 ساخته بیک گناهان ما را اذکذا کنی انتهی بدون شک و شبهه بسیار از صفا موجود بودند در زمان ذی اود علیه السلام مثل ناان نجب و غیر این و هر چند که فرض
 نمائیم که ایشان معصوم نبودند بنا بر ذم اهل ثلثت باز باین بیان مصداق این چهارم از زبونی بودند که مذکور کردیم با ایضا در عبارات شعبا
 علیه السلام در صیغه تکلم مع الغیر واقع کردیم و اشعیا و غیره از انبیای عهد و صلیحی فی زمان و هر چند که معصوم نبودند لیکن ایشان معصومین از این
 مصرع حد در این باب نبودند قطعا پس عبارات زبور و کلمات شعبا محول بر معانی حقیقه ظاهر بخواند بود پیرایه ندانند از قول اینکه بر نصرت
 بمقتضای مروت و بیست و عیود بیست بوده اند و همچنین در باب نهم از کتاب انبال و باب بیستم و پنجم از فبا حاشا و باب چهارم از رساله اول بطرس ظاهر
 اینها واقع کردیم **سیم** و نوع مجاز در کلام الله و کلام انبیا بسیار است چنانچه در مقدمه باب بیستم باین امر بدین نحو خواند است **چهارم**
 باینها که مفسر از دعا لقب حضرت است مانند قولی تعالی و تبتا و انما و عذنا علی و رسالت اعطای موعود میری تعالی و اجبت انتم از اینکه
 دعا کنیم و باینکه مع ذلک ما را امر بطلب نموده است چه ضرر دارد ما مورت باین غیر استغفار نیز ازین قبل باشد و مانند قولی تعالی ربنا حکم الحق
 با وجود اینکه بدانیم که خدا حکم خواهد کرد مگر حق مع ذلک اینها را از این که چون وجوه مذکور را از انشی گوئیم که استغفار طلب غفرانست و غفران
 ستر بر قیاس است این ستر بر دو قسم منصوب میشود اول که بعضی از کتاب بیستم چرا که معصوم است قیاس هوایر و مسرور است و ذکر ستر بعد از
 وجود است پس غفران در این دو قسم و بیستم معنی صبر است و حق پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در این بیستم وجه ثانی است در حق مؤمنین و مؤمنات و باینکه
 مفسر از امر استغفار در حق پیغمبر صلی الله علیه و سلم الله الملك الغفار تعبد حضرت است چنانچه در پیش از انشی و باینکه مفسر ازین امر این بوده که استغفار
 مسنون باشد در میان امت پس استغفار پیغمبر از باب تعلیم است بوده و باینکه مفسر از این بیستم بحث و تعلیم در این دو قسم قاصر بر آن و عذ الله حق
 و استغفر لک نیا امینک و در این بیستم قاعده لا اله الا الله و استغفر لک نیا امینک من العیبد و الا ذلایح و لک نیا امینک و المؤمنین و المؤمنات
 الذین آمنوا من اهل بیتک پس بعد نیست در ذکر مؤمنین و مؤمنات و عذ و مضاف کثیر و شایع است در لغت عرب و در کتب فقهی و در کتب اهل کتاب نیز
 و شواهد فقهی بسیار است و لیکن ما فدا را از آنها را ذکر میکنیم در این موضع **شاهد اول** (۱) از مورد (۲) باین نحو عیان و بیان گشته است
 بئ و سیم علی ما را و کریم بیل و نور دیشل فی بیغفور و او بکریم بیل و نور دیشل فی بیغفور (۳) در خداوند شنیده غضبناک شد و بیغفور است

مشعل شد و هم با اسرائیل غضب متصاعد شد پس در این باب که در دو موضع مضاف حذف شده و الا لازم میاید که یعقوب را نشکرند و با اسرائیل غضب متصاعد شده باشد پس مقصود بی یعقوب بی اسرائیلند پس لفظ بی از اول یعقوب اسرائیل محذوف است شاهد در آیه (۴) از باب هفتم از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است (۴) وَبَيْتُ هَوَى يَهُوَمَ بَيْتُ يَهِي نَقِيدًا يَأْتِيهِ رَادِ يَعْقُوبَ قَطْرُ سُبُوتٍ دَفْنِي وَهُوَ بَيْتُ بَكْرِي عِنْدَ (۵) و در این موضع مضاف حذف شده و فرجه جسدش تبدیل بلاغی میگردد در این موضع نیز مقصود از یعقوب بنده که شوکت ایشان بیک شک شده و فرجه جسد ایشان تبدیل بلاغی گردید و قول بر اینکه مضاف را بنوعی و الجمله شاهد در آیه (۳) از کتاب اشعیا باین نحو عیان و بیان گشته است (۳) وَلَا إِلَهَ إِلَّا قَرِيبُ لَوْحٌ يَأْتِيهِ رَادِ يَعْقُوبَ سَبَبُ كَلْبُوحٍ بِي إِسْرَائِيلَ بَعْدَ (۴) اتمام یعقوب مرا استدعا نکر دی بلکه از من ای اسرائیل بپرس که مدی در این آیه نیز حذف مضاف در دو موضع واجب و الا لازم میاید که یعقوب خدا را استدعا ننموده و اسرائیل از خدا بپرسد که مدی باشد شاهد چهارم در آیه (۲۱) از باب سطور از کتاب اشعیا باین نحو مستطو گردید (۲۱) باینجه من سرزدان قدس را غیر مقدس نموده یعقوب را محرم و اسرائیل را بملک تسلیم کردم در این موضع نیز در دو جا مضاف حذف شده آیه بیست و هشتم که نوشته شده و افاق است تا و سببه مطبوعه و سببه و این ترجمه غلط است و ترجمه صحیح اینست که یعقوب مرا و اسرائیل را و سببه و مقصود ما تصحیح ترجمه های ایشان نیست بلکه مقصود استظهار است بملکای خود در هر صورت مدعیای ما نباشد شاهد پنجم در آیه (۳) سیم از کتاب اشعیا باین نحو ترجمه یافته (۳) و در روزهای پوشیده ملک خداوند من فرمود که ای آنچه که اسرائیل مرا ه غودد بدیده و بفر از هر که بلند و در زیر هر دخت سبز کردش در اینجاها را نامی کرد در اینجا نیز حذف مضاف واجبست و الا لازم میاید که اسرائیل را نباشد (۴) که بعد از غودش تمامی این کارها را من کنم که بمن برگرد آثار نگردد و حال آنکه هود بخواهراخته را بشناسد (۱) و بعد از آنکه اسرائیل بپرسد که گمراه را رها دادیم و طلاقنا می راسب اعمال فاحشه که مرتکب آن گردیده بود با و سپردم دیدم که هود بخواهراخته را بشناسد و روانه شده مرتکب نباشد (۱۱) و نیز خداوند من فرمود که اسرائیل بپرسد که گمراه خوشین را از هود بخواهراخته اصداف نموده است (۱۲) ای اسرائیل بپرسد که گمراه شده خداوند میفرماید که رجوعی که غضب خود را بر شما نازل نخواهم کرد (۱۳) نهایت بگناهان عارف نما که بخداوند عاصی شدی و عدوهایت در میان بیکانگان زهر هر دخت سبز هرزه کرده شد و خداوند میفرماید که بگوید من کوش ندادید شاهد ششم در آیه (۴) از کتاب هوشع باین نحو نوشته شده است (۴) ای اسرائیل اگر نوز نا نمانی باری هودا اثم نکردی (۵) از آنکه اسرائیل مانند کاه و معاند عباد میوردن (۶) افزای با صنایع خود مصلحتی است و برادرها دهد (۷) شراب ایشان بفریب و سببه و نازکاری مشغولند شاهد هفتم در آیه (۱) ایضا از کتاب هوشع باین نحو عیان و بیان گشته است (۳) اسرائیل بپرسد از خود دور نموده است پس دشمن او را خواهد داد و آید (۱) اسرائیل بپرسد که حال در میان طوایف مثل ظریف بنجر گردیده اند (۱۱) چونکه اسرائیل مدح را جهت عصیان نمودن زیاد کرده است (۱۲) زیرا که اسرائیل خالق خود را فراموش کرده پس در تمامی این عیان از حذف مضاف واجبست و الا لازم میاید که تمامی این عیون که در این آیات مذکورند بگردن یعقوب علیه السلام وارد شوند از قبیل زنا در زیر هر دختی و قتل و فراموشی خالق و غیر ذلک و چون مطلب در کمال وضوح است لهذا محتاج به تریح و بیان بی باشد و اگر بخوانیم تمامی شواهد معارضه را ذکر نمایم باین کتاب بزرگ علیحدّه میشود پس ثابت و محقق گردید که مقصود کاه خود حضرت رسول ص نبوده و نیست بلکه مقصود چیز دیگر است شهر و ظاهر در زیر معترین و محدثین آنست که کاه امت است چنانچه در جمیع البیان در تفسیر و غیر لک الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر از حضرت صادق علیه السلام که آنرا سئل عن هذه الآية فقال ما كان له ذنب ولا لهم ذنب ولكن الله حمله ذنوب شعبه ثم غفرها له و ایضا در مجمع عن ابنه سئل عنها فقال والله ما كان له ذنب لكن الله سبحانه ضمن له ان يغفر ذنوب شعبه على ما تقدم من ذنبهم وما تأخر مجازا من احاديث و سایرین که امثال اینها بپند مقصود کاه امت است مضاف در این محذوف و غشت چنانچه ما در پیش گفتهیم مضارعی نیز گویند که عینی مثل کاه امت شد و کاه از آن داد ولی عبارت دیگر میگوید که عینی در مقام لغت امتداد و ملعون نشاند لعنت امت خود را بر دارد و بسیار عبارت جاهلان نیز بر ادبانه کشته اند ممکن بود این معنی را عبارت دیگر که موهم سوء ادب نباشد و کند و آن عبارت پولس است در باب سیم از رساله خود بسوی غلطان که منسوب کرده است و گمراه شده و گمراه کرده است انظرا بعد از این قول

३२

که از ایدم از چهار دم چنان نوشتار است (۱) زیرا جمیع انا نیکه از انا لشرع هستند تحت لعنت میباشد زیرا مکتوبست ملعون نشدند
گفت نماد در تمام نوشته های کتاب شرع تا اناها را بجا آورد (۱) انا و انحر که هیچ کس در حضور خدا از شرع عادل شمرده غش و نیک
که عادل با ایمان زبنت میکند (۲) انا شرعنا از ایمان نیست بلکه اینکه با نفا علی میکند و انا زبنت میباشد (۳) مسیح ما را از لعنت شرع
فدا کرد چونکه در راه مانع لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بر دار و خنجر شود از جمله عجایب آنکه در مجلس مناظره که مابین این
و ذوالصاحب یکی در بنای و سایر فضیلتها بعد از آنکه در مجلس اینها را قرائت کرد بد و ذوالصاحب کمال رضای خاطر نمای اهل مجلس اظهار
کرده و گفت بشارت باد شما ها را که عیبی عوض شما ها ملعون نشد چنانچه در صورت مناظره که گفت آن نوشته شده و بطبع رسید مستحق پادشاه
برهان المسلمین است از برای فهمیدن رؤس مائل مختلف فیما بین مسلمین و مسیحین و بعضی چیزهای دیگر و دانش قانون مناظره بسیار است
باری بر دم سر سخن و گوئیم نعوذ بالله از این عیارات ضلالت و کفر آنکه هر کس شرع علی میکند از ملعون خوانده و باین قول جمیع انبیاء
ملعون خوانند چرا که گوئیم اگر انبیاء تقصیر در ناموس کردند پس معصومند چرا که عصمت آنها هستند و اگر تقصیر در ناموس کرده اند پس ملتوث
نعوذ بالله دیگر اینکه ایمان از ایمان اعتقاد دانستن و ناموس را از ایمان ندانستن اینهم عظامی دیگر است چرا که صریح قول یعقوب است که ایمان به عمل
نمیچایست و ابتدا اثر ندارد و باین قول مطابق قول عیسی است که در انجیل فرمود که هر کس عمل بناموس نکند در ملکوت صغیر است پس این قول مخالف
حق و اضلال است و دیگر جناد کرده و گفته است که عیسی بحث لعنت را مدام تا لعنت ما را بر دار و خنجر علی است که خدای دوم مسیحین ملعون
خلاصه باین را با نفا خوانند است که مردم علی شرع نکنند و یکی ترک شرع نمایند و خود سر را بشنند که ایمان دارم و اوقات هر غلطی که
میخواهند میکنند پس قیاس نیز یکی از منابع پولس است اعمال و شرایع را یکی از راه است و صوفی حضرت است و مردم را بصوف خوانده و صوفیاء
در ایشان اسلام نیز بصوف و از ایشان یاد گرفته اند و میگویند علی دارم چرا که دادم بقیه اعلی علیه السلام ایشان نیز است چرا که خود را انجانب
فرمودند که شیعه علی کوی است که راه علی را برود راه علی غیر از خدا شناسی و عبادت چیزی دیگر نبود در عبادت عبادت شهادت کردنند حاصل فرض
حال حال نیست بر فرض اینکه قبول کنیم که پیغمبر کما که بود در صورتیکه میتوان عیسای ملعون شفاعت کند علی تو لطم هدیه هم الله پیغمبر که
کارم شفاعت میکند از هم قیاسین عند معصوم ملعون کی است که جناب مسیح علیه السلام ملعون بدانند عبد نام فرقی چیست مابین جنات بهود
مسیحین الهام جناب مسیح و ملعون میباشد بنابراین هم او را ملعون میخوانند نعوذ بالله غفایت بهود از راهی و مسیحین از راه دیگر هدیه هم الله
بر اینها ایضا میکنند و مدعی عیسی در حق انجانب یاد نگرفته اند که دوستی نادان سر اسرد شمنی است و اما اگر بنده و وجد که ضلالت فیه
که معنی فارسی آن اینست که نور آکشته بافت پس هدایت کرد فخر بوده است که نور آکشته از باطن خفا یافت بلکه هر کس چیزی را که میکند نام انحر که کشته
و از پیغمبر که سب که مانی را که میکند انما الزاجر ضلالت آن میگویند و بجا روی کشته آن پس پیغمبر کشته بود اما کشته مردم مکره از راه خدا بر
انجانب کشته مردم بود مردم او را نمیدانستند و جلالت ایشان او را نمیدانستند پس مردم حق را که کرده بودند پس خدا مردم را هدایت کرد
بوسی و نه اینکه او را هدایت کرد فخرمود هدایت بلکه فرمود هدایت بلی اگر فرمود و وجد که ضلالت فیه باک اعراض قیاس صحت بود
لیکن چنین فرمود باک هدایت فرمود پس تقدیر را بر ما که چنین است و وجد که ضلالت فیه تو هم لا یفر فرزت فیه هم الیک یعنی تو را
کشته در میان تو میگوید تو را نمیدانستند پس ایشان را هدایت کرد بوسی و بعضی نیز معرفت را با ایشان عتاب فرمود پس فصول هدایت کاف
خطاب نیست که جامع بانجام باشد بلکه ضمیر غایب است که هم باشد و اجماع هجوم است پس معلوم شد که انجانب چنانکه از احتمال را مبرد
این احتمال را نیز مبرد و حال اگر کلام خدا احتمال و معنی را دانسته باشد یکی موافق ثواب و اجتماع و عقل و یکی مخالف بدیهه است که انعمی مخالف
مقصود نیست و ابغنی بر رضای مخفی بود که چنین معنی کرده اند و اما بر علمای اسلام مخفی نیست و آثار قول او که هر چند بعضی علماء و مقبرین
جهت ثبوت کائنات خود که کوا از چرخ کاهه بوقوع نرسد ستر الحی علمای مادی و انخصوص غرضی ندارند بعضی و ثواب از پیغمبر و ائمه ایشان را بدین
رسیده است که چنانچه خدا با پد معصوم باشد و ادله عقلیه بر این قائم کرده اند که حج خدا با پد معصوم باشد و ان آیات مشاهده ائمه ایشان
که حامل قرآن بوده اند معنی کرده اند علمای اعتقاد نموده اند غرضی ندارند و نفع و ضرری بحال ایشان ندارد و نیست تعصبات علمای اسلام از راه

برفاسین کتب عہد

(۱) وکیل ما ز با عام اهر و ن و امزله (۱) خامر و شکر الا شیش آنت و نیک خاما مک میدا لان آتو ن لشکن دله نمونون قبا ما
لعا لولیدار یجون (۲) دینر شون بیغدش لئا طو شتا و بیت ظا مالیدی و معنی این کلمات موافق ترجمه فارسی مطبوعه لندن
اینست (۳) و خداوند هر بن ذاتکم شده گفت (۴) که تو و پسران بمر ایت هنگام در آمدن شایخه جمع شراب مسکرات بخوردند با
که بمر بد و دفعهای شما قانون ابدیست (۵) تا اینکه در میان چیزهای مقدس و چیزهای غیر مقدس و غیر ظاهر و ظاهر تمیز پیدا کند و آنکه
منع نمود ملک رب زن مانوس از شراب غیر و شراب مسکرات حل تا تا اینکه فرزند از جمله اشیاء و پرهیزکاران باشد و خجالت مسکرات
در این ولد فی شراب نکند و مؤکد نمود این حکم را بر شوهر و ایضا در باب (۳) سیزدهم از کتاب فضاه باین خود رقم یافته (۴) پس حال نمائید تا اینکه با
حدز بوده شراب مسکرات از نوشیدن و هر چیز با پاک نخوری (۳) و ملک خداوند بمانوح فرمود از هر چیزی از زن که نام با حدز باشد (۴) از هر
چیز بکرا تا که برون آید نخورد و شراب مسکرات نوشید و چیزهای ناپاک را هیچ نخورد و از هر چه که او را اگر کرده ام پرهیز نماید و از آنچه بود
چون ملک بشارت داد جناب زکریا را بولدیت بچی علیه السلام از اوصاف و تقوای بچی بیان کرد که شراب مسکرات را نخورد و از آنکه (۵) از
باب اول از انجیل و قبا باین خود مطبوعه در خصوص بچی علیه السلام (۱۵) زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب مسکرات نخواهد
و از شکم مادر خود عمل و روح القدس خواهد بود و ولد آنک را شعیبا علیه السلام شراب مسکرات نامند و فرمود و شهادت داد که انبیاء و کتبه
شدند بستر بر غیر مسکرات (۶) از باب پنجم از کتاب شعیبا بنی علیه السلام باین خود نوشته شده است (۲۲) و ای لایق دین گامباری
لشعی خاخر و شید خیل لک شاکر ابغی (۲۲) و ای برانا که بنوشیدن شراب بیلوان و در مزج مسکرات قوه مندند و اب (۷) از باب ششم
و هشتم ایضا از کتاب شعیبا باین خود نوشته شده است (۲۷) (من اودع) کهن دینی خاطلون بشکر بشلون بلعی من خاخر لایفولون (من اودع)
من شکر خاطلون بخیرت یون یلون بدیون سبب دکه صبری ملیل کسبت بخسوت لک ذکک یعنی (۷) اما ایشان نیز از شراب ارجال
و از مسکرات کراه شدند و نام و هم پیغمبر با مسکرات کراه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات اواریه شده و در وقت غلطی و در وقت
ساهی اند (۸) زیرا که تمامی سفرها از نفس بخدی پر گردیدند که جای خالی نمانده است و در فصل دوم از باب پنجم خواهی دانست که توح
بسیتر بر نفس غفلش را بل کشد و عریان و متکشف العوره شد و اینکه لوط علیه السلام شراب خورد و غفلش را بل کشید و از شراب خوردن و از شراب
که کرد بچی که مثل آن از هیچ دامن الحری مسموع نگردیده است پس ثابت و محقق گردید که خمر و ائمه از آن بوده در عهد هیچ نبی از انبیاء
نیو دیکونه حلال میشود در شرع خدا چیز بکذوال عقل از خواص لازم و او باشد و حال آنکه مناط تکلیف نیست مگر عقل و در باب سیزدهم
از انجیل و قبا باین خود مطبوعه گردیده است (۴) فلی من خاخر ائمه و موئولی جولو و شقیل بالیخا بخیل خاثر (۵) و در باب بیست و نهم
و شورلی خاثر لولی عقلی دلیلد و و مشیو بیالینا و سیر و یخا صوب یعنی (۴) از شام برخواست و جامه های خود را برون کرد و دستمالی
گرفت بکمر بست (۵) پس از آنکه در آن رخنه شروع کرد بشستن پاها و شاکردن و خنک شدن آنها و دستمالی که بر گردان داشت آنرا بعضی از نظای
اسلام در مقابل منبر فات قسین در این موضع از ائمه چنین گفته اند و ابیهام دارند بر اینکه عیسی علیه السلام در آن وقت مس بوده و شراب
و مسنی وی را بجناب شراب کرده بود بمر بیک نمیدانست که چکار میکند و الا شستن پا عریان شدن و بخیل اهدا آتی و سلمان حکیم بنی علیه السلام
در مذمت شراب در کتاب مثال خود در باب بیست و هشتم باین خود رقم نموده است (۳۱) هنگامیکه شراب بر رخ نام است و در کشور در جام ناپاک
ساخته و هم براسی حرکت نمائید بان منکر (۳۲) چه غایب مثل ما و میگرد و مثل شاه مار و نیش میزند و همچنین اختلاط زندهای جوان اجنبیه
با مردهای جوان اجنبی فایده شد بدیست رجاء عصمت ضعیف است بخصوص زمانیکه مرد جوان عرب شراب الخمر را بشد و وزن فاحشه
و محبوبه را و در میان آنها کردش نمائید ما لا اوجا نا او را خدمت نمائید و در موضع مناسب از کتاب خال داود علیه السلام خواهی دانست
یعنی در فصل دوم از باب پنجم بیک نظر بر زن اجنبیه کارش بسید با نجا بیکه رسید و حال آنکه کثیر از اذواج و عرش از پنجاه سال گذشته
بود و همچنین حال سلمان از در موضع مذکور و سایر مواضع خواهی دانست که زندهای و غفلش را برون دهند و مرند و بیت پرستش گردند
در اقام پیری و حال آنکه در جوانی صالح و پیغمبر بود و چون بخرید کامل از برای انجناب زحال پدر و مادر و از حال برادر و خواهر و اقربان

اعراض الزمانی مؤلف

و اما در احوال سلاطین خود و پسران خود و احوال خود حاصل نموده بودند بدین در این باب نمود در باب (۵) بیخ از کتاب
امثال نمود گفت (۱) ای پسر بگم متوجه شو و گوش خود را بقضای نام فرا دار (۲) تا اینکه امتیازها را نگاه داشته بنهایت معرفت ز امر خود
(۳) چون که بپایان رسید از هیچکس و کلمات از روغن نرم تراست (۴) اما اخوت مثل افشین تلخ و مثل شمشیر و در دم بزرده است (۵)
پاهایش بر لب فرو میرود و افدامش با سفلها آمیخته است (۶) تا اینکه از اجوه و انسجی چون که از اهلای ازین بجای که راه اسنکه انها را دور توانی
کرد (۷) پس خالی پیران مرا استماع نموده از کلمات دهنم دوری نور دید (۸) راههای خود را از آن منبعد ساز و بدو خانه اش نزدیک شو
(۹) ای پسر من چرا ازین بیکانه نرملند باشی و سپنه غریب را بغل نمایی و بعد در آب بشم فرمود (۱۰) تا اینکه نورا ازین جبهه و از غلظت زبان دن
بیکانه نگاه دارد (۱۱) در طلب خود بر پایش شوق مند باش و نورا از مرکبها پیش ببرد (۱۲) زیرا مراد ازین فاحشه بفرمانی هر سدا ازین شهر
دار جان کرانها را صید نماید (۱۳) اگر کسی آتش بگشاید بکبر و ایا جامه اش سوخته نخواهد شد (۱۴) اگر کسی با خمرهای سوزنده روانه شود یا
پاهایش بخوابد و سخت (۱۵) همچنین است کسی که بزن همایراش داخل شود هر کسکه او را لمس نماید بیکانه نخواهد شد و بعد در آب بگشاید (۱۶)
پس خالی پیران ازین بشنود و بکلمات دهان متوجه شود (۱۷) دل نوبراها پیش با بل شود و در طریقهها پیش گمراه شود (۱۸) زیرا که هر چنان
بسیار پرا انداخته است و نبردندان کشته شده او پیشا رند (۱۹) خانه او را اهلای قبرستان کجیهای مرگ مبلغ است و بعد در آب بگشاید
فرمود (۲۰) چنان نوبران بیکانه نکران خواهد شد و دل نوسند بر کجیها خواهد بود (۲۱) و مثل خواننده در میان دریا و مانند نام نوبران
کشی خواهد بود و هکذا انخلط با بیجهای مرگ افات شد بدست بلکه خوف و اشع از انخلط با زنهاست چنانچه اهل قریهها در دست
و چون انظرا بر ادا کنی پس گویم که عیسی علیه السلام شراب بخوار بود تا اینکه مغاصه بر پیش گفتند کول و شراب بخر است و جوان عرب نیز بود پس
زمانیکه مردم زانیر فدههای و را با شک خود نکرده و از اول دخول از بوسیدن او باز نایستاد و با موهای سر خود انها را بمشککند در انوقت
فاحشه مشهوره بود پس چون عیسی علیه السلام حال سلاطین خود بود و او دو سلیمان علیه السلام را فراموش فرمود و بطور احوال سلیمان علیه السلام
از خواطرش رفتند و چگونه نداشتند که بخت زن فاحشه بکفر صراحت است تا اینکه لا سر و بیکانه نیست بنا بر رض سلیمان علیه السلام و چنانچه امکان ندارد
کسی آتش را در بغل ببرد و خورده و بر احرکهای آتش راه برود و فدههای او خرد نشود همچنین امکان ندارد کسی را لمس نماید و بیکانه نباشد
چگونه اجازه داد او را باین امور تا اینکه فریبی بران بر او اعراض نمود و مخالفت از کجا میتوان تصور نماید که باین امور از مقتضیات شهادت
نفسا ته نبودند و بطور نگاه او را بسبب این امور بخشید که فاحشه کبر ایوسدا یا کاهان و بخشیده میشود صاف در اینصورت معلومست که
هیچ فاحشه که کار نخواهد بود و اگر کار او همین است یا این امور را بپای ذات خدای تعالی مقدس میباشند با در انوقت زمان مباح بود با سزا
بکی از مطرانیهای مضاری هست که در خانه یکی از مغارف همان باشد فاحشه قیصر را اذن بدهد که پاهای او را باین خوبوسد و بخشکند
حال آنکه علامت نوبر هیچ خود را و نباشد قبل ازین فعل و از انجیل معلوم شد که هر چه فاحشه و خواهر او را از او ستمیداشت و با دوازه
شاگرد و با زنها کثرت دریا با آنها کردش می نمودند و زنها ایشان را لا و جا نا خدمت می نمودند پس چگونه منصور است که باین خاطر شایسته
زک خدمت از برای ایشان اتفاق افتاد چنانچه از برای دو پسر بزرگ یعقوب اتفاق افتاد که با زن پدر خود زنا کرد و از برای هودا که با عرو
خود زنا کرد و از برای لوط که با دخترهای خود زنا نمود و از برای داود که با زن او زنا کرد و از برای امون پسر داود که با خواهر خود زنا
رنا کرد و بعضی از علمای اسلام در مقام تعجب و مقابل اعراضات ایشان گفته اند ای عجیب و غریب زهره انست که لوطا در انجیل خود نوشت که
عیسی و شاگردهای انجیل به رفرا جولان می نمودند و زنها بسیار با ایشان بودند از انجیل مر این است که معروف و مشهور و مجبور و زنا
بود و نوبدانی که از برای هر کس امکان ندارد که در بلاد شریفه مخصوص در دهات آنها بخوابد پس لابد باین اولیاء با این ولایات در باب خا
میخواهند استغنی و احتمال زک قدم از برای جوارین او نیست چرا که ایشان قبل از صعود مسیح علیه السلام کامل در ایمان نبودند بنا بر افراد خود
علمای سنجیده بر ظن عصمت در حق ایشان ضعیف بلکه غاطل و باطلست یا نانی بینی را سافه و شامسه و کتبههای فرقه کائنات که انبیا
نویج نمائند و مدعی هستند که این امر از شدت عفت میباشد و حال آنکه کارها بیکه از ایشان صادر میشود از هیچ فاسق غی از اهل

برقیسین کتب محمد

دنيا خداوند بگرد و کتابش ایشان خانه های قاضی ها و زانیانند در صفر (۱۳۴) و (۱۳۵) از کتاب بنده رساله دروسا از دین باین نحو
 تهر بکشته است که قدس بر نزد کوب (۱) و عظم عدد (۲) در نشیلا لانا تذرع کردند از کلیسا از دواج مکرم و مضجع بلاد دین باین
 کردند کلیسا ها را باز از دواج مضجع باز کو و اوقات و احوال و بیج انواع ادناس و ارجاس و دواج و سبیل و سبیل سفید سفید و بلاد و بیکال
 نشاند کوبد بکاش که کلیر و سبیل عفت و اند و نمی کردند مخصوص کلیر و سبیل باین چو اگر فرندان دعوت در اینجا قدری بیشتر از باین کتب
 میباشد و پوختای اسفند سال و بروج در جیل با نزد هم نوشت که اگر از کتبشها را پیدا کرد که غیر معنادار باشند باینجا بیاورند و باین
 زنها و اینکه اداره و هبانت متد تر است و مانند خانه های مخصوص بر است آنتی ملخصا و شهادت مد نای ایشان کتابت و حق عفت
 این فقیهین که بلاد اهل مدعیان هستند و این امور قیصر در کتابش الامر و نمند است بلکه در این عصر بیشتر شایع گردیده است و اکثر هوام
 نمایان امور قیصر را که در کتابش بده ایم و شنیده ایم و بعتان باین بقیه کرده ایم تحریر باین کتاب بزرگ علی بنه میشود لیکن سرفره از آنها را
 بروفی عدد و ثلث بنویسیم **اول** در کلیسای شهر بله ریت که از شهرهای دوس است مریدان آنکه صاحب منصب بودند در کلیسا باین
 دپاست داشت بر نمایان و زرا و خوسری بکلیسا آمد غاشو مریم مرید و کشت مریم غاشو او شد مدتی در کلیسا مشغول عمل فقیه
 اثر حاش گشت از کلیسا بیرون رفت بعد از مدتی که قضای شهوت نمود و باز به کلیسا برگشت مدتی در کلیسا ماند و باز به شهوت
 غلبه کرد و متراخری از کلیسای رفت و دیگر برگشت **دوم** در کلیسای جو بری فرودس یکی از نوکران نیا بود مدتی از آنجا باین شخص
 الفت گرفت مدتی در کلیسا مشغول عیش و عشرت بودند پس از آنکه فساد ایشان بر فکرت از کلیسا بیرون رفت و زن عکاس بر پیش آمد
 در کلیسای دو شهر شیرین نامی دختر نوچه در مدد و سرپرست آنها حاصله شد از مدد و سرپرست آمده زن الو نام خضاری شد در شهر عری
 قبل از آنکه از ماد با او نزدیکی نماید از مدتی آنکو در زن زاده زنده بود بعد مرده حال هم زن و شوهر نه هر کی در این کتاب آخره شد از
 تحقیق کند تا صدف این فقره بر او هویدا شود خلاصه کلام مذکور که این فقیه در کتابش بود که کثرت فقیهین و املافا کثرت کرد که معنادار باین فعل شایع
 و عمل قبیح نباشند شهادت فدا نمای ایشان در خصوص عفت ایشان کتابت زیاد بر این بطور کلام لازم نیست باینجا بیاورند که ذکر ایشان از
 نموده و کتبهم حال ایشان مانند حال فقرا و مشرکین هند است که مدعی عصمتند و نزدیک از برای خود از اشد معاصی بیاورند و حال آنکه انچه
 افسوسناست انچه از برای ایشان حاصل است از برای امری فشان حاصل نیست پس فقیهین مانند فقرا مشرکین مسغنی از زور و بخت غنی نمند
 انچه را که مادر با بخت عیسی و حوارین نوشتیم از اوست نه اعتقادی الا این بنده بری هم از امثال این فقرات باین اعتقاد غیبا هم که جناب
 عیسی علیه السلام و حوارین شراب خور باشند و باز نهی از اینها ظاهر نمایند و این کلامی که در این اناجیل و بعد نوشته اند اقرار باین از بزرگان
 نور محمد است که بیا رسیده صلی الله علیه و آله وسلم کایستی و بلیق و جزاء الله عن الاسلام و المسلمین کایلیق بکرم و جهر و عز و جلال و
 خدا را و شاد و درود بقی او است که فلوریا از بنو ایمان و علم و نور کرد دانیده و از ظلمت که و ثلث ثبات داد و اگر قیامت بشکر این نعم اشغال
 و دزدیم باز مقصود از عهد شکر این عطیه بکری بر نیامده ام **الحمد لله رب العالمین کایستی و الصلوة والسلام علی نبی و آله کایلیق خلد و نذا**
 نوشاهد و کواهی که این بنده و اینکلمان امثال اینها را باین در حق جناب عیسی اعتقاد غیبا بد بلکه انجناب باقی معصوم و مطهر میدانند و
 حوارین نیز رسولان انجنابند و لوح و جبروت و عصمت ندارند بلکه جایز الخطا هستند این امر ثابت و محقق است چنانچه در باب اول و دوم
 از همین کتاب خواهد داشت **شبهه پنجم** در صفر (۱۳۲) کوبد و اگر بالفرض دهیم موفقی سخن گفته نبود که محمد که راست
 باز در باب بطلان هیچ شکی در دوی دوی نمیداد زیرا که محمد بشر بود مانند سایر مردم تولد یافت است و سابق بر این بیان و مدلل گشت که
 بنا بر مضمون ابات کتب مقدسه نمای مردم در حضور خلد و نذا کار خاص و نگاه کردند و در این صورت که محمد کاه کار بود چنین و اشکارات
 که انچه و منزلت باین دوا که شفیع المذنبین تواند گشت **الحمد لله** اگر چه محمد بالفرض پیغمبر حق نبوده باشد باز بعلت اینکه پیش از انچه
 بجهت سایر مردم از برای او نیز ابدا خلقت کرد در حضور خلدی مقدس شفیع کاه کاری با باعث عفو و رفع بک کاه شخصی که در بعد در
 (۱۳۳) کوبد و چون بیان و ثابت گشت که محمد را انچه نبوت و حدیث نیست که شفیع ادعی که در دلدنا واضح است که امامان از انچه انچه و نشان

وَنَبِيًّا مِّنْ آلِ قَيْسِ بْنِ

فصرف وضا حجاب وپس بزرگ نبی بکر وپس باز نشز تا کند بشنود و حجاب را جاری نکند بلکه را ضعیف شود و در وقت مردن او از آنجا
خبر و برکت بدهد و پس از آنکه خبر را چنانکه نظر از زلفهای او زن آید و بشنود و معتمد مردم را از قتل او غمی نماید و در قتل او کرم ها و زلفها
نماید و بتو معنی ندارد مگر همین فاعلین این امور و انبیاء صادقین از انبیا که ابتدا ازین امور بلکه سهو و غفلت از او ظاهر
نبوت و از حال مبدائی ای عدو خدا از خصم نظام الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم کی مثال این امور را بدی و دشمنی که نبوت و از حال
شمری اینچنین حال و وجه جمله و دام نزو برست که برای صید جمال و عوام کثرت ده لباس بیشتر ازین کرب و شوا نهند و بخت کربان مکر و
شیطن میوانی مسلمین را اغوا نماید اول مکتوبی محمد که کار است بعد مکتوبی از شفاعت خلق فاجاست بعد مکتوبی از انجذاب املاکارا
شعبه دانستن باطل است و اینها مکتوبی نبوت و حال است و بعد بدو خبر از الامیری و اگر نه این بود که در کتاب پیغمبر صلی الله علیه و اله
و سلم جاری کرده بود این طور باو حرف نمیزد و در جواب سالت بالبت نمی بخیزم از دم و طاعت را بختی کرده که اختیار را
از دست من روده بخود نوشته ام انچه را که نوشته ام با محله در باب پنجم ازین کتاب معلوم شد که عدم نبوت انجذاب غایت و این خبر را
معلوم میشود که رهودت هنوز در علمای پرور گشتن بافت انچه بود و بهادر حق جناب صبح گفتند و کردند اینها در حق حضرت نظام
الانبیاء مکتوبند و حال انکه جناب عیسی صفت فرمود که بفار قلیبا ایمان بیاورد **سُبْحَانَكَ** و افق قول قیاس کویم هرگاه کسی بدو توفیق
نماید در کتب مقدسه اهل کتاب از برای او واضح و آشکار خواهد شد که خود جناب عیسی از اهل نجاست است و ابتدا نمیتواند که شفیع المذنبین باشد
و حال انکه مسیح موعود و نبی صادق باشد و بیان اینها لب محتاج بچند مقدمه است **مُقَدِّمَةُ اَوَّلُ** انکه الباقیم بن بوشیا و تنبیه سواد
صحفه را که باروک از دهان املا نوشته بود پس می از برای ارباب علم را نازل شد که خدا بصدق الباقیم ملک بود و امیرا بدو از برایش کس خواهد
که بر تخت داود بنشیند چنانچه در آیه (۲۱) از باب بی و ششم از کتاب مینا علیه السلام مرقوم گردیده است و ابرو فی سر را تیره باین نحو نوشته شده است
(۲۱) **بُنْدَاهُ هَئِذَا هُمْ عَمَلِي مَا رَا عَالِ بُوَ اَقَامَ مَلَكُهُ هُوَ يَلُوحِي اِلَيْ نَبُوْنُ عَالِ نَحْتُ دَاوُدَ اَلْحِ الْمَعْنَى** (۲۱) بنا بر این خداوند بصدق و واقف
ملک بود و چنین مقرر نماید که از برایش فرزند می خواهد بود که بر تخت داود بنشیند و حال انکه مسیح از اولاد دوا و اقبست بنا بر شهادت آیه (۲۲)
از باب اول از انجیل متی و در نزد اهل کتاب لا بد باید بر تخت داود جلوس بفرماید و آیه (۳۲) از باب اول از انجیل لوقا از قول جبرئیل علیه السلام
برهم در حق عیسی علیه السلام بیان بخوبان و بیان کشنده است (۳۲) **وَبِئْسَ بَوْلٌ مَا رَا اَلَهُ نَحْتُ دَاوُدَ** بوی یعنی خداوند تخت پدرش داود را بدو
عطا خواهد فرمود **مُقَدِّمَةُ ثَمَانِيَةَ** که امر انکه آمدن مسیح مشروط بود با آمدن اهل با قبل از او از انچه فرمود عیسی انکار کرده و گفتند
اهل با ضرورت قبل از مسیح و جناب عیسی علیه السلام این مسئله را تسلیم و قبول نمود و لیکن فرمود اهل با علیه السلام پیش از من آمدن آنها از انجیل
مُقَدِّمَةُ سَبْعِيْنَ انکه ظهور معجزات و خوارق عادات در نزد اهل تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلا عن التبوّه ثم فضلا عن الاله
در آیه (۲۴) از باب بیست و چهارم از انجیل متی از قول عیسی علیه السلام مرقوم یافته (۲۴) **سَبَبٌ يَنْ فِئِ مَسِيْحِي دَكْلِي وَ تَنِي دَكْلَوْنِ**
وَبِئْسَ بَهْوِي نَيْشُونِ کوری دعا جی بوباث آخ و ما خیطی ان ما صیا او ب لکی یعنی که مسلمان دنوع و پیغمبران کاذب خواهند برخواست
و علامت عظیمه را با نرا چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بودی بر گردن کان را نیز انور می خواهند نمود و در آیه (۲۵) از باب ثانی از انجیل
ثانی پولس بنا لونیکنان قول پولس در حق دجال بدین نحو ترجمه گردیده که ظهور او و بعل شیطانت هر نوع فتون و اباط و بختا بی و غ
خواهد (بود) **مُقَدِّمَةُ ثَمَانِيَةَ** که هر کسی دعوت بعبادت غیر از خدای واحد نماید و اجبا القتل است بحکم همین توبه اگر چه
صاحب معجزات عظیمه باشد در آیه (۲۵) از باب بیستم از توبه مشتی باین نحو تحریر یافته است (۲۵) **اَنَا پیغمبریکم مکتوب اندر اسم من**
منفی که بکشتن امر فرموده ام بگوید و با باسم خدا با ن غیر لفظ غایبان پیغمبر با باله مقتول شود انسانی و مدعی الوهیت اشنع
خا لا مبیا شد از کسی که دعوت بعبادت غیر خدا نماید چرا که او غیر از خداست بیعتا چنانکه در باب بیستم از همین کتاب بدال و مفصل در کتاب
صافی خواهد آمد انشاء الله و حال انکه دعوت بسو خود مینماید و چون اینها رفتند مراد از انسی پس گوئیم که عیسی علیه السلام از اولاد ایلان
میباشد بنا بر حسب سند رجحان و انجیل متی پس قابلیت جلوس بر کرسی داود را ندارد و بحکم **مُقَدِّمَةُ اَوَّلُ** و اهل با قبل از او نباشد است

در دفع و رفع شبهات

یحیی علیه السلام نمازیکه گفت من اهلینا بنیم چنانکه در آیه (۳۱) از باب اول از انجیل و خاست پس گوید که بخلاف گفته یحیی باشد و میگوید
 بود و منصور بن سیر که اهلینا من رسول از جانب خدا و صاحب حق الهام باشد و خود را معترف نکند در واقع و فضل الامر اهلینا باشد و میگوید اهلینا
 بنیم و بدین واسطه بود سیر اقول نکند علیه السلام یحیی علیه السلام موعود نخواهد بود بحکم مقدمه ثانی و ادعای الوهیت هم نمود بنا بر عم اهل
 ثالث بیان لغوی دعوی بعبادت غیر خدا نمود پس از اجل القتل است بحکم مقدمه ثانی و بعد و معجزه آنکه در انجیل از او نقل شده است یحیی بنیست در دنیا
 او که هرگاه تسلیم شود محققان دلیل ایمان نخواهد بود و فضل از انبوه بحکم مقدمه ثانی و این جماعت بهود در نقل و معنی علیه السلام صواب بود و اهلینا
 بالله و فی حبیب ما بین مسیح و صاری مسیح بود از کجا بدانیم اول صادق و دانی کاذبست محال آنکه هر دو مسیح از دعای حبیب و حقا بنیست برای خودی
 نمایند و هر دو ایشان صاحب معجزات با هم هستند بنا بر امر از اهل کتاب بیرون باستان از علامت رف که کجاست باشد بر خلاف این ثابت و محقق کرد و اهل
 که جماعت صاری میگویند مسیح موعود نبوده اما اینکه گفتیم خود علیه السلام از اهل کتاب نیست به (۳) از باب بیست و هشتم از تفسیر مشرقی باین نحو خبر
 کرده به (۳) لا و دعوی تا ما آید موافقا با کوشش دمازا او پند و زاور عسرا لا و دین دانی گویش دمازا اهل عالم موافق عربی مطبوعه بیروت
 اینطور به باین نحو خبر شده است (۳) لا یدخل عروق و لا موثق فی جماعت از بیخی الجبل العاشر لا یدخل منهم احد فی جماعت از بیالی الا بد و موافق
 ترجمه فارسی مطبوعه لندن شمس المسمی مطابق مستند الهی به باین نحو خبر شده است (۳) عتونی و ما موثق فی اهل جماعت خداوند نشود
 ناپیشت هم بلکه اید اهل جماعت خداوند نشود انتهى مؤلف کو بند که صریح است در اینکه عتونی و موثقی ایضا است تا اید اهل جماعت
 و بنمود بلکه در دو موضع و معلون خدا هستند چنانکه منتهی میشوند بلوط علیه السلام که نادر خزان خود را کرد علی قولم در باب نوزدهم از سفر مکه باین
 نحو رقم شده است (۳) و در دود خراط از بدین خود نشان حاصل شدند (۳) و در خبر بزرگ پسر را داشت و امیر را موافق آمد که تا بحال پدر موافقان او است
 (۳) و در خبر کوچک و نیز پسر را داشت و امیر را باین عی نامید که تا بحال پدر بی عتونی او است انتهى پس گوئیم علیه السلام موثقی و عتونی است زیرا که عتونی
 جمله او و علیه السلام را در ثواب و اعوانست چنانچه در باب اول و آیه (۵) از انجیل عتونی مذکور کرده است و این را عتونی که مادر رجیده او و علیه السلام است و موثقی
 بوده و حال آنکه از سیادت او و سیلانی و عتونی علیه السلام است اما آنکه را عتونی و موثقی و عتونی که مادر رجیده او و علیه السلام است و موثقی
 شمس و شمس را عتونی را هم در صد اوراق و هم در متن کتاب بیوت نوشته اند و در هر دو فارسی مطبوعه هذه الشریکه مطابق است با خبر اید و صد
 سیزده هجری ترجمه و توث کرده است خدا میداند غرض ایشان از این غیر و تحریف در کلام الهامی علی قولم چه بوده است تا منظور تخفیف بوده است
 یا نظایر علوم است هیچکدام از این موارد مثال اینها در کلام الهامی علی قولم جاری نیست و اما بیخی عتونی را که در حجام بن سلیمان از اجناد علیه السلام است
 بنا بر حکم اید (۳) از باب اول از انجیل عتونی و مادر در حجام غائب بود بنا بر حکم اید (۳) از باب چهاردهم از سفر ملوک اول پس ثابت و محقق کرد بلکه عتونی علیه السلام
 موثقی و عتونی بوده و موثقیان و عتونیان از اهل جماعت نیستند و از اهل کتاب نیستند بنا بر حکم اید (۳) از باب بیست و هشتم از تفسیر مشرقی که مذکور کرد بدین ثابت
 و محقق کرد بلکه عتونی علیه السلام از جماعت و بن و از اهل کتاب نیست پس چگونه مدعیند که در بیس جماعت و بن بلکه الله شد پس در صورتیکه خود را اهل کتاب
 نیست چگونه دیگر از کتاب میدهند با مدیون ضامن و بدون دیگر میشود پس اعتقاد بشفاعت جناب عتونی غافل و باطل است و چون بیان و ثابت گشت
 که عتونی را انگریز و عتونیست که شفیق ادم کرد و لهذا واضحست که شاگرد های انجیل را نیز انگریز و شان نخواهد بود چنانکه با آنها امیدوار و معتمد
 بودن نیز باطل و خلافست بنا بر این هیچ لزوم نیست ندارد که جهنم ثواب را بطلب بخی ذکر و ثبت نمایند و اینهمه که شک کلی حاصل بلکه غیر ممکنست
 که عتونی پیغمبر حق و مسیح موعود نباشد و اگر کسی بگوید عتونی را عتونی است نه باقعات و جناب عتونی هم پدر دندار و پس موثقی و عتونی نخواهد
 بود جواب این سؤال آنست که اگر عتونی را نسب از جانب پدر باشد چنانچه مرسوم این سائل است لازم میاید که عتونی علیه السلام را سر ایشلی و یهودی و
 داودی و سلیمانی هم نباشد چنانچه اگر حصول این اوصاف از برای انجیل از جانب انجیل باشد راست است نه از جانب پدر پس نمایانست که عتونی از سلسله اسراشلی و
 داود و سلیمان خارج شد مسیح موعود نخواهد بود و بیست و پنج از آنکه مسیح موعود لا بد با سر ایشلی و داودی و سلیمانی نباشد و اعتبار باین اوصاف
 با اعتبار ما در عدم اعتبار بودن عتونی و موثقی از جهت چندین معضنین مذکور بدین ترجیح بلا ترجیح است بلکه این برادر داود و سلیمان
 علیه السلام نیز وارد است باعتبار را عتونی که مادر رجیده داود علیه السلام است بنا بر نص صحت و کتاب خود را عتونی با عتونی اید (۳) از باب بیست و

100

[illegible]

در رد ابرار و شبهات

۱۰۱

قُولُوا آمَنَّا وَكَانَ بَدَلُ الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِكُمْ وَمِمَّا يَدَّعُونَ الْإِيمَانُ وَمِمَّا يَدَّعُونَ الْإِيمَانُ وَإِذَا ذَكَرُوا اللَّهَ
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ يَتَوَلَّوْنَ الْآخِرَ وَنَسُوا الْآوَّلَ الَّذِي هُوَ أَوْلَىٰ بِنُفْسِهِمْ وَأُولَىٰ بِأَعْيُنِنَا إِنَّا نَظَرْنَا فِي قُلُوبِهِمْ فَكَانَتْ لَكُمْ دَرَسَانِي مَا زَادَهُمْ شَرًّا وَتَعْلِمَاتِ قُرْآنٍ جِدًّا وَنُفُوسُهُمْ فِي أَرْجَاهُمْ
أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَىٰ عَذَابِ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱) از فصل بیستم از تباران الحی از نظر مطبوعه شده اضاف داده است و تعلیمات قرآن جید را بنوعی اجمال شمرده است
از آنکه گفتند است بستی نکنند و بخدا شریک قرار ندهند و ضوابط و اصول را نکشند و اسم و نام بر چیزی استعمال نمایند دزدی و دزدان و قتل و قتل‌ها و زنی و زنی
نکوبند و خدا را دوست دارند آنچنین این حق است که بر مسلمین بدست و این ادعا خلاف کلام خود و نیز مبایا شد و از عالم بر زبان نیت بسیار رقیب
و اما باور نمودن تعلیمات قرآن بلی ما اینست که از اویم بعد از آنکه دانستیم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فارغ از طای موعود است و نداده
از شش هزار مجریه از مجریان مؤثره انتخاب بمارسید و نوع مجریان پیغمبران اولین و آخرین بر دستش جاری شد کانی و در دوازده جانب خدا و ما باور
کردیم و قصد بود آن کتاب ببارک نمودیم و جمیع تعلیمات از حق و صدق و از جانب خدا مبدا بنیم و کتاب ما مثل کتاب شما نیست که کتبش بچهار بابا بندد
تا برنجی بنویسد و امش را انجیل و کتاب خدا بگذارد باز همان را و نکند و در هر مانی موافق میل و سلفه خودشان تصرفات در او کنند و امر و
ان تصرفات باقیست مثلاً پولس در باب (۲۳) از باب پنجم از رساله خود بنمایا و س بنویسد دیگر شامده اب غطه ما بشا بکجه شکت و وضعه
بسیار خود شراکی میل فرما و نیز در باب (۲۲) و (۲۳) از باب چهارم از رساله ثانیه پولس بنمایا و س مرقوم است و تخشک با فسر فرستادم و لا یقو
که در تلو س نزد کرس گذاشتم چون ای بیایا و در کتابها را خصوصاً بوسنها را بنویسد (۲۴) و اسکند مسکر با من بسیار بدها کرده خدا را بحسب
افعالش جزا خواهد داد (۲۵) و قوم از او با حد و تابش که با یغمان ما بشکت متفاوت نمود و در باب (۲۵) از باب دوم از رساله پولس فیلیمون با بنوی
مرقوم کرده است (۲۶) ولی لازم دانستیم که آفرید و دوست را بسوی شما و انعام که مزاراد و هم کار و هم جنک میباید آنچ پس اگر اینها کلمات خدا باشند
لازم میباید که خدا محتاج بیایا بپوش و کتاب بپوست باشد و بعضاً لازم میباید که آفرید و دوست را در و هم کار و هم جنک خدا باشد و از بن قبیل کلمات
کتب شد سر بسیار است و در فصل چهارم از باب اول همه مذکور شد و اینها کلام بود و اینچند کلمه من باب مثال در این موضع مذکور شد حال ملا حظ کن بین
چهره رقیب است این کلمات را کلام خدا دانستن کشتی بکشتی دیگر کاغذ بنویسد چه بطی بکلام خدا دار پس فیضی است که اینها کلام خدا باشند
چرا که اینها کلمات خدا را بنویشت و انهم بنویشت و عدم قول بفضل برهان قاطع میباید شد از برای اثبات اینها و چون قرآن ما از بن قبیل نیست لهذا تعلیمات
از بابا و کرده ایم و یقین داریم که کلام خدا و مجریه رسول الله است همان برای همین که در باب ششم از همین کتاب فضل و مدلاله مذکور خواهد کرد و
الله تعالی و اما اینکه گفتند است و نعت خدا و پاک و دوی رجوع ندارد از آنرا اسکند بر اهل اسلام گفته است چرا که در قرآن است که قُتِبَ عَلَى اللَّهِ يَتُوبُ
يُحْيِيهِمْ وَيُخَيِّطُ لَهُمُ الْمَوْتِ اِصْنَابًا مِمَّا يَدَّعُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَتَىٰ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَأَمَّا جَوَابُ نَفَرِ ثَانِيهِ دَرَسَانِي كَذِبٌ دَرَسَانِي وَنُفُوسُهُمْ
لَا يَمْنُونَ شَيْئًا مِّنْهُمُ يَدَّعُونَ كِتَابَ اللَّهِ (۲۷) کو به پنج از مضمون قرآن مفهوم میگردد اینست که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی
با ایمان خلق کرده است چنانچه ایمان آنها هیچوجه باطل و بجهت آنها ایمان ابد حاصل نخواهد گشت زیرا که خدا بی ایمان را با آنها مقدر و قسمت نموده
اینست از جهت غلبه جهتم خلق کرده است چنانچه در سوره الانعام از قاف نامده که مَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمَنْ يَتَّبِعِ الْآخِرَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَمَنْ يَتَّبِعِ الْآخِرَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
كَخَوَافِ اللَّهِ كَرَاهِيَةً وَكَخَوَافِ اللَّهِ كَرَاهِيَةً وَكَخَوَافِ اللَّهِ كَرَاهِيَةً وَكَخَوَافِ اللَّهِ كَرَاهِيَةً وَكَخَوَافِ اللَّهِ كَرَاهِيَةً وَكَخَوَافِ اللَّهِ كَرَاهِيَةً وَكَخَوَافِ اللَّهِ كَرَاهِيَةً
فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْخَائِرُونَ وَلَقَدْ دَرَأْنَا لَهُمْ كَثِيرًا مِّنَ الْحَيِّ وَالْأَيِّ بِعَيْنِ هَرِكَةٍ زَاوَاهُ نَمَا يَدَّعُونَ اِذَا هُوَ يَدَّعُونَ اِذَا هُوَ يَدَّعُونَ اِذَا هُوَ يَدَّعُونَ اِذَا هُوَ يَدَّعُونَ
كَارَانَد و بدرسنی که افریدیم ما برای دوزخ بسیار از دیوان و ادیمان را بعد حدیث از حق البقی از طریقه شیعیه نقل کرده است از برای اثبات
مدعای خود و بعد گفته است نظر مضمون اثبات مذکور و حدیث مسطور هم عذالت و هم رحمت الهی باطل میگردد و در اینجا که اینمحل حال است
پس واضح و مبرهنست که قول اثبات و احادیث مزبوره باطل و بی مبایا شد انشی بالفاظه الجواب و جواب از شبهه شانزدهم دلاله و مفصلاً
جواب این شبهه را نوشتم و در آن موضع کتبم اثبات و اخبار بکظا هر ایشان شعر مجری است مؤولند در نزد علمای شیعی عشره رضوان الله علیهم و هم
چنانچه اثبات کتب عهد عتیق و جدید که صریح در جبهه مؤولند در نزد علمای پروتستانت و بعضی از آنرا که صریح در جبهه بودند و جواب از شبهه
شانزدهم منقول کرده اند و دیگر عاده آنها را در اینجا میباید که از باب چهل و پنجم از کتاب شعبا با بن خود نوشته است

در رفع شبهات قبس

۱۰۳

میدانم سپهر این باب را در کتب مقدسه خود خوانده و فهمیده بود و مع هذا این را کرده بانه در صورت اول این بر انصاف او و در صورت دوم سربار علم و اطلاع او و بر کتابهای خود و بعد از اینها گوئیم که معنی من بینا الله بصلی الله منیع لطف خاص است بسبب و اختیار بنده و من کتباً یجعله علی صراط مستقیم فضل و لطف خاص است بسبب حسن اختیار بنده نه اینکه بسبب وجهی بیکرا اهدایت دیگر را که راهی نماید چرا که با هیچ کس قریب ندارد و با احدی حاجت ندارد و معنی من یهدی الله فهو المتهتد و من یضل فاولئک هم الخاسرون پسند که راه راست نمایند بواسطه لطف و توفیق خود پس او را هدایت یافته است براح که درین اسلام است و هر که از ان گذارد و در کواهی و نظیر کند بجهت فرط جود و عناد پس از آنکه لطف و تمکین و توفیق داده باشد و اما معنی و لقد ذرنا لجهنم الخ بداند که این لام از برای عاقبت است از برای تعلیل چون بالکال بسیار از جن و انس داخل جهنم میشوند لهذا جایز است ذکر این لام بمعنی عاقبت و نظایر این در قرآن و اشعار عربی بسیار و اما قرآن فعولہ تعالی و كذلك نصرت لابی لا یأتی لیسئلوا درست یعنی مانند آنچه خدا کرد و شد بیکر و انیم ابان قرآن از ان خون بر ریخته و از بعد بوعید و غیر این ناد معانی ان نظر کنند و غایت و عاقبت ان بجز این بیکر در کجی کویندا هل یستکون خوانده و تعلیم کفر قرآن را و معلوم است که نصرت ابان از برای این نبود که چنین گویند و لیکن چون گفتند لهذا و در دایان لام حسن است و ایضا میفرماید ربنا انک انیت فرعون و مکره ذنبه و امواله فی الجحیم و الذین یبذلون ثیابهم لیسئلوا عن سبیلک اعطای اموال و ذینت فرعون و مکره او از برای این نبود که گمراه بشوند لیکن بالما چون گمراه شدند لهذا این لام از برای عاقبت است و در غایت حسن است و ایضا میفرماید در حق جناب موسی قال لیسئلوا عن لیسئلوا عنکم عدو و خوفا و معلوم است ل فرعون جناب موسی و انما الذات سخطا لهذا کما یخرب الذین یسئلون المساکین و ایضا گفته اند اموالنا الذی المیراث نجعلها و در دو ناخراب الذین یسئلونها و ایضا گفته اند مملکت بنادی کل یوم و لدوا الموت و ابوا الخراب و ایضا گفته اند و ام سماء فلا تجزعی فاللوت ما تلت الوالدیه پیر در همه اینها لام از برای عاقبت است نه تعلیل فعلی لهذا مراد از این است که دنیا از آدمیان و پیران هستند که ما ایشان را آفریده ایم و بجهت فرط کهر و عناد عاقبت ایشان منتهی است بدفع یعنی در عالم ازلی ما هست که بسیار از جن و انس بر کهر اصرار نمایند و کوشش بر دعوت رسولان ما نکنند و حج غفلت را کار نیندند و بر خوار خوار کهر نیندند تا که عاقبت و مرجع ایشان در حق نباشد بکان ندارد که مراد از این باشد که قبس ذکر کرده است چرا که ابان کثیره از قرآن وارد کرده است که خداوند از هر عبادت اطاعت و خیر و صلاح میجوهد قال الله تعالی انا اولسناک شاهدا و مبشرا و نذیرا المؤمنون بالله و رسولیه و ایضا فرمود و ما اولسنا ان رسول لا یطاع الا بالله و نه فرمود و لقد صرنا بینهم لیدکر و اوم میفرماید هو الذی یزول علی عبیه الایات بیننا و بینکم من الظالمین الی التور و ایضا میفرماید و انزلنا معهم الکتاب و الیزان لیسئلوا الناس بالهسبط و هم فرمودید عوکر لیغفر لکم من ذنوبکم و نه میفرماید و ما خلقت الجن و الا انس الا لیسجدون و امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است و جبهه دیگر در تفسیر را به بعد از این میفرماید لیسئلوا عنکم ما یسئلون و لا یجیبون بها و انکم کالانعام بل هم اضل و حاصل یعنی مراد ایشان است و لهذا شک هیچ در حق یابندگان زیرا که انرا موسی و بنی اسرائیل میخواستند و از غایت عناد ایشان در انکار غفلت بصفتی و انابیر پاک نمیشد و مراد ایشان از چشمها بیکر بجهت روی حق نمی بینند با ان و بنظر اعتبار در غلوفات نمی نگرند تا راه بخالی ان ببرند و مراد ایشان است کوشها که هیچ وجه سخن حق با ان نمیشوند چرا که بکوشش و ابات و مواظبت قرآن را استماع نمیکند تا که و هیکه حواس و مشاعر خود را مشغول اسباب معیشت دنیوی بگردانند و مقصود بر لذت فانی داشته اند مانند چهار پا یا اینکه همیشه همت ایشان جز خوردن و خوابیدن نیست و اصلا ملکت بلذت بافی و نعیم دائمی نیست بلکه این گروه کراها که راه را از انعامند زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند که ممکن است ایشان را ادراک ان از منافع و مضار و جود و جود میکنند بر جلب منافع و دفع ضار و انچه غایت جدا ایشانست و کراها ان چنان نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند و طاعتند پس اقدام میکنند بر اکتساب مضرت یا بدست و نیز انعام را اکتبای نمیشد بخلاف اهل ضلال و نه انعام بر جز را جزو میباشند و بارشاد در هر دو طرفی اشتغال میکنند و این کرا و بجهت فرط عناد میهند نمیشوند چیزی از خبرات با اینکه حق تعالی عهده داده بر نشاد و صواب و ضار

وَمِنْ عَاجِلِ جَنَّتِهِمْ وَرَوْحًا بِلِأَهْلِ

[illegible]

هَذَا نِكَاحٌ كَرِهُ شَيْئًا

۱۰۵

نحو مطور کرد بد (۱۷) پس پادشاه اگر نکرشکر نمود و گفت این را بیکرید و در میان خود تقسیم کند (۱۸) زیرا ایشان میگویند که از دختر دژ نوشم تا
ملکوت خدا نباید شاه **هیدر** را بخت و ذم از انجیل لوقا از قول مسیح در خطاب بجا آورین باین نحو تحریر کرد بد (۱۹) و ثانی
کسانی میباشند که در این میانها با من بر سر بید (۲۰) و من ملکوت را برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود (۲۱) تا در ملکوت من از خون
من بخورید و بنوشید و بر سر شما نشیند و از سه سبط اسرائیل راوری کند انتمی محقق نمائید که این اقوال در آخر عمر عیسی از انجیل صادر گردید و
صریحند و اینکه در ملکوت خدا که عباد و شایسته است اکل و شرب میباشند خوانها گذاشته میشود و کرسیها منصوب میگردد مردم بنشینند و
ببخورند و میاشامند شما **هیدر** در باب (۲۲) از انجیل لوقا در بیان حال مرد غنی و ابیلعاد و مفرح مسکین باین نحو ترجمه کرده (۲۳) شخص
غنی بود که از غوان و حور پوشیده و هر روز در عیش و بازی با جلال بر سر (۲۴) و فقیر مفرح بود ابیلعاد ز نام که او را بزرگراه او میگردانند (۲۵) و
از روزی که از پاره فانی که از خوانان دولتمند بر بخت خود را سپرد بکند بلکه سکنان نیز آمده زنان بر نعیمهای او میآمدند (۲۶) باری انفسیر
و قاتلانی که او را با غورش از برهم بردند و آن غنی نیز مرد و بجا کش سپردند (۲۷) پس چشمان خود را در عالم اموال گشوده خود را در خدا
یافت و از برهم را از در و ابیلعاد را در اغوشش دید (۲۸) آنکه با او از بلند گفت ای پدر من از برهم بر من نعم فرماید و ابیلعاد را از بفرست تا
سر انگشت خود را برابر ز ساحت زبانی مرا خدک سازد که در این نار معذبم (۲۹) از برهم گفت ای پدر زنده بخاطر او که نور دایم زندگانی چیزها
نیکی خود را یافتی و همچنین ابیلعاد چیزهای بد را لکن او الحال در دلتی است و نود و عذاب انشاهی پس اگر در آن نشاء اکل و شرب بود این
معنی بر حضرت خلیل محقق نبود میباشست مگر ما بدایه پذیرند در این نشاء اکل و شرب نمیشانند این که او را مانند گریبان در بر نعیمهای دنیا که تودرد
خورد و اشامید که حال نوبت ابیلعاد را است شما **هیدر** ششم در باب (۳۰) از رساله دوم پولس بفرنیان موافق فاسطه مطبوعه شما
باین نحو ترجمه کرده است (۱) زیرا میبایم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما نباشد و غارین از خدا دارم خانه ما ساخته شده بدشما و جا وانی در
اسمانها زیرا که در این هم امهیکشیم چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را اگر از اسانست بیوشیم (۳) اگرچه الواقع پوشیده و نه در این یافت شویم تا
انوعبارهای او خانه اسماقی غیر از تصور جنت چیز دیگر نیست شما **هیدر** هفتم در باب (۴) از باب دوم از رساله پولس بعبانیان طبریا
فارسینه مسطوره باین نحو ترجمه کرده است (۱) لکن الان مشتاق وطن نیکور یعنی وطن ماوی هستند و ازین رو خدا از ایشان غار ندارد که
خدای ایشان خوانده شود چونکه برای ایشان شهری میباش ساخته است انشاهی پس این ابر صریحست در اینکه در هشت شهر میباشند که انشهر را
خدا ساخته است از برای او همین شما **هیدر** هشتم در باب (۵) از باب دوم از رساله اول پولس بفرنیان موافق کلا ایترا باین نحو تحریر کرد بد
(۶) این لا خیر و ادنا لا شمع و غال لب در کش لا سیل مدیم و طبیب له کالبین در سخن له یعنی چیزهای پاک چشم ندیده و گوش نشنیده
و بخاطر انسان خطور نکرده یعنی انچه خدا برای دوسند از ان خود میخواست کرده است انتمی حال در دهن این ابرایه در وصف جنت بکوی جا
دارد فیما لاتشبهه الا نفس و لکذا الا حق و غیر ذلک که ما از وصف آن عاجزیم بنا بر صریح ایه چنانکه چشم ماند بدیده است و گوش نشنیده
و بخاطر خطور نکرده است انچه زبان را که خدا از برای او پای خود میخواست کرده است و در سوره مبارکه هل انی است اذا رايت کتم رايت
تیمما و ملکات کبر **هیدر** نهم در باب (۷) از مکاشفات پوختا بر وفق فاسطه مطبوعه شما باین نحو ترجمه کرده (۸) و بعد از این بدید
که این گروه عظیمی که هیچکس ایشان را نتواند شمرد از هر امتی و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور پره بجایهای سفید از استر شاخا
نخل بدست گرفته ایستاده اند (۹) و با او از بلند ندا کرده میگویند بخان خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره راست (۱۰) و جمیع فرشتگان
در کر تخت و پیران و چهار جوان ایستاده بودند و در پیش تخت بر روی در افتاده خدا را سجده کردند (۱۱) و یکی از پیران متوجه شده
بمن گفت این سفید پوشان کجاند و از کجا آمده اند (۱۲) من او را گفتم خط و نوا نوبهانی مرا گفت ایشان کسانی میباشند که از عذاب سخن برین
میایند و لباس خود را بخون بره شست و شو کرده سفید نموده اند (۱۳) از پنجه پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او و بر
خدمت میکنند و آن تخت نشین چهره خود را بر ایشان بر پا خواهد داشت (۱۴) و دیگر هرگز کمر نشسته نخواهند شد و افتاب هیچ گاه
بر ایشان نخواهد رسید (۱۵) زیرا بره که در میان تخت است شبان ایشان خواهد بود و چشمه های آب جوی ایشان را از افق خواهد نمود

وَابَرِ اَنفَسِیْهِ اَهْلًا

۱۰ ط

و خدا هر اشکری از چشمان ایشان پاک خواهد کرد **شاهد یکم** در باب (۲۱) از مکاشفات بوختا ایضا (۱) و بدیدم آسمان
جدید و زمینی جدید چون که آسمان اول و زمین اول در گذشت و در یاد بگریزیاش (۲) و شهر مقدس و و شلم زاد بدیدم که از جانب خدا از آسمان
نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود از آسمان است (۳) و آوازی بلند از آسمان شنیدم که میگفت اینک پنج خدا با آدمی است
و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان فوخته او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود (۴) و خدا هر اشکری از چشمان
ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن بخت خواهد بود و ماتم و ناله و درددید کرد و آنچه که چپهای اول در گذشت (۵) و آنچه
نشین گفت الحال همه چیز را فوخته ام و گفت بویس زیرا که این کلام امین و راست است (۶) باز مرا گفت که الف و با و اینها هستم که
نشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد (۷) و هر که غالب بدو داشت همه چیز خواهد شد و او را خدا خواهم بود و او را پسر خواهد بود
(۸) لیکن نرسندگان و بیایمانان و خبیثان و قاتلان و دانیان و مجاد و کران و بیپرستان و جمیع دروغ گوینان نصیب ایشان در دوزخ باشد
افزوننده باشد با نش و کبریت خواهد بود این است عوالتی (۹) و یکی از آن هفت فرشته که هفت پالیز از هفت بلای اخوین را داود نامد
و مرا مخاطب ساخته گفت بیا تا عروس من کو حیره را ببین نشان دهم (۱۰) آنکه مراد روح بگوهری بزرگ بلند بود و شهر مقدس و و شلم زاد بدیدم
نمود که از آسمان از جانب خدا نازل میشود (۱۱) و جلال خدا را در نورش مانند جواهر گرانها چون ششم بلورین (۱۲) و دیواری بزرگ بلند
دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه ها دوازده فرشته و اسبها بر ایشان مرقوم است که نام های دوازده سبط بنی اسرائیل است
(۱۳) از مشرق سرد دروازه و از شمال سرد دروازه و از جنوب سرد دروازه و از مغرب سرد دروازه (۱۴) و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها
دوازده اسم دوازده رسول بره است (۱۵) و آنکه که نامن تکلم میکرد نئی طلا داشت نا شهر و دروازه ها پیش و دیوارش را بر پامد (۱۶) و شهر
مرتبست که طول و عرضش مساویست و شهر را بان نه پیونده دوازده هزار بر پتاب بافت و طول و عرض بلندیش برابر است (۱۷) و
دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیونده موافی ذراع انسان یعنی فرشته (۱۸) و بنای دیوار آن از بنیم بود و شهر از رخا الص چون شیشه
مصطفی بود (۱۹) و بنیاد دیوار شهر بر فوج جواهر گرانها مرتب بود که بنیاد اول بنیم و دوم با فون بود و سیم عقیق سفید و چهارم زمرد
(۲۰) و پنجم جوع عقیق و ششم عقیق هفتم زبرجد و هشتم زمرد سلفی و نهم طوبیاز و دهم عقیق اخضر و یازدهم آسمان بخوف و دوازدهم با فون
بود (۲۱) و دوازده دروازه دوازده طرف را بدید بود هر دروازه از یک طرف را بدید و شارع عام شهر از رخا الص چون شیشه شفاف (۲۲)
و در آن هیچ فلس ندیدم زیرا که خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس است (۲۳) و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه از آن روشنی دهد زیرا
که جلال خدا از آن متورم باشد و چراغش بره است (۲۴) و امثالها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان جلال و اکرام خود را بان
خواهند داد و دروازه ها پیش در دو زبینه نخواهد بود زیرا که شب را آنجا نخواهد بود (۲۵) و جلال و عزت امثالها بان داخل
خواهند ساخت (۲۶) و چیزی ناپاک یا کسیکه مرتکب عمل زشت یا دروغ شود هرگز داخل آن نخواهد شد مگر آنانی که در دوزخ چنان بره
مکتوبند **شاهد دوم** در باب (۲۲) از مکاشفات مسطوره باین نحو میور کشنده (۱) و هر یکی از اجزای بن نشان داد که در
بود مانند بلور و از تخت خدا و بر جاری میشد (۲) و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنار هر دو رخت چنان که دوازده میوه میار و در بعضی هر
ماه میوه خود را میدهد و بر کفهای اندر رخت برای شفای اینها میباشد (۳) و در هر یک از اینها خواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود
و بندگانش و اعباد خواهند نمود (۴) و پیغمبر او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود (۵) و دیگر شب نخواهد بود و
بجای آن و نور آفتاب ندارد و خداوند خدا بر ایشان روشنی میبخشد و تا ابد لا اله الا الله سلطنت خواهند کرد (۶) و مرا گفت این کلام امین و راست
و خداوند خدا را و اح اینها و فرشته خود را فرستاد تا بر بندگان خود را بخیر آید و از آنکه زود میباشد و افع شود نشان دهد (۷) و اینک بر و کیمیا خوش
بخال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد آنهمی و در صفحہ (۳۷۷) از کتاب صلوای و تحن بانی و در نیمه ثانی المطبوع مسند او و مملکت نموده
شهر این بسک در مطبع و نیم در و کولین در وصف بنش این نحو تحریر کرده است آن شهر و شلم جدید که هر آن از زو را می باشد و با و حشا
آن از سنکهای پر قیمت است و در دوازده های آن از مر جابنها و هر ابجا آنکه از که خدا و بره بیرون میاید و در و طرف آن از رخا صی چنانکه شهر

هَذَا بَقِيَّةُ كِتَابِهَا

شده است و این شهر خواجه نافا به ماه نمیشد که اول روشن کند چو اگر جلال خدا از او روشن کرده و چراغ ان شهر بره است که او چاد خدا
 با ایشان در بهشت است و اهل بهشت جماعت او هستند خدا و بره با ایشانند و خدا خداوند ایشان و ایشان بندگان او بند و جلال مبارک
 بره داعی بینند و اسم بر سر بر پیشانی ایشان نوشته میشود صفحه (۳۷۸) و هر شکری از چشمهای ایشان پاک خواهد کرد و دیگر مراد از آنجا
 نخواهد بود عزاداری نخواهد بود و هیچ دردی دلی در آنجا نیست چون الام و اسقام که در دنیا بودند کد شدند آنهی حال کوئیم این بیانات
 چه فرقی دارند با آن بیانات که در کتب اهل اسلامند این شهر چه تفاوت دارد با شهرها دیگر ما میگوئیم و کرم بره چه مغایرت دارد با منبر
 و سبله و آن لباسهای سفید چه بیونیت دارند با آن جامه های حریر و پیکر ما که نیم و این شهر مقدس و و شلم جدید که چون عریضی که برای
 شوهر خود از اسیر است چه تفاوتی دارد با هشتی که ما که نیم و اما مانند عروس زینت میدهد و این سنگ بنم و جواهرات مختلفه و این
 سور عظیم عالی چه فرقی دارند با آن قصرهای جواهر که ما که نیم و این دوازده دروازه چه اختلاف دارند با آن هشتاد و هشتی که ما که نیم
 و این شارع عام شهر از دروازه چه فرقی دارند با آن خانه های مزین بر گره که ما که نیم و این نهرا بچای چرسوئی داد و نا کوثر و سلسبیلی که
 ما میگوئیم و این درختها که شما میگوئید در دوطرف نهرا چه تفاوتی دارند با آن درختها که ما که نیم و این دوازده میوه که این درختهای
 او دارند یعنی درختهای که میوه چه فرقی دارند با آن میوه ها که ما که نیم و لا مقطوعه بالزمان و لا تموت عتبات الاثمان و این خیمه ها که در کتابها
 مقدس شما چند تفاوتی دارند با آن خیمه ها که در سوره مبارکه الرحمن اند و این سلطنت ابد الابدی که شما میگوئید چه فرقی دارند با آن
 سلطنتی که ما میگوئیم و همین مقام و دربان دارند که گزینند هم بخانیند و اگر جمعی بنده جمعی بنده و اگر ابدی و ابدی که هر دانا و ابدی که و اگر
 تسلیم نماند نمود هر دانا تسلیم نماد بگریه اضافی و جرات و جسارت و قهر و کد و کدایهای شماست از جانی غلام است و چون در قرآن و احادیث با
 میگویند از یهود یاد گرفته اید که کافر با جواهرات یعنی چه حرف نامربوط و مزه که شنیدنشان مرد حکم نیست و اما قول و که چنین بهشت بخانی
 مقدس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود بخود بنا بر احادیثی که از یهودیان شنیده الخ اولی و انساب این بود که این نسبت را بجناب مسیح
 حواریتین بدیده بود و جبرئیل که آنکه جناب مسیح و حواریتین یهودی و یهودی داده بودند و خود جناب مسیح تا سی سال پای منبر ایشان نشین
 و اجتماع موعظه ایشان بنمود و سه سال از نیم نیز از برای ایشان موعظه بنمود و حال حواریتین معلوم است که داناتما با یهودی و یهودی و یهودی و یهودی
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل که آنکه بنا بر قول خود فیستد در میزان الحقیقت حضرت رسول اکرم کتبای یهودی و حضرت میباید و اینها
 بکتابهای انما مصطفی نمیشد بخلاف جناب مسیح و حواریتین که کتبای یهودی و از جانب خدا و اسنانی میباید اندا ناجیل و دساتیل حواریتین و کتبای یهودی
 میباشد و در آثار میزان الحقیقت بنویسد که حضرت رسول (دشمن یهود بود) و با ایشان خاطر نمیکرد و احادیث ایشان را گوش میداد و استماع
 نمیکرد بخلاف جناب مسیح و حواریتین پس میباید که حضرت رسول از یهود یاد گرفتند و حضرت رسول از ایشان چه آنکه جناب مسیح
 و حواریتین مقدم بر حضرت رسول بودند از جهت زمان اگر چه این نسبت نیز خلاف و باطل است بلکه هر از خدا یاد گرفتند حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم و هم ایشان را که پیغمبر خدا با احکام از خدا یاد بگیرد و از کتب قبل از او بودند بلی این نسبت ناگوار و پیغمبران میباید اند پس
 معلوم شد این نسبت از راه عصیت و غلط است چرا که این از جمله سلماست که ذکر قیامت نزد یهود نبوده و در اسفار خسر تورات ایشان است
 از قیامت نیست و ایشان را هدیه قیامت نکرده اند چرا که شعور اینهمه بنده اندا شدند و سایر کتب نبیاهم حاضر که احوال قیامت در آنها بیان نشده
 ابدا بخلاف فصلی بقرآن نیست در کتب انبیاء اسم قیامت هست ولی احوال قیامت نزد یهود وجود ندارد و پس نشان غافل که میخواند غافل بودی
 خود ترا حاکم و این دو ملت بزرگتر از حد و حرج ماخذ نمیند و اگر از خدا نمیشد لا اقل از دنیای خود بپرسد و در اصل نیز یهود کجا آ
 و رسمی از قیامت شنیده بودند و میباید دانستند که پیغمبر رحمت اخبار قیامت را از آنها بشنود اجاز یهود و تحقیق بر ایشان را نماند که معاذ از اصول
 دین مانست و اگر بود لا محاله حضرت موسی و این اسفار خسر تورات اسمی از قیامت میبرد پس این چه بی انصافی است که این قیامت کرده است و او
 او را کرم جواب بدهم و حرف و کج و چه میگویند که این نشان علمان نیست کسی هست که مطالبی را جواب او بگوید و بگوید که پیغمبر رحمت از الله
 تا قال این غافل منصف قائل کن و بین که عصیت انسان را تا چه درجه میرساند و بعد از همه اینها کوئیم اهل اسلام نمیکویند که این نسبت مفسد

فَسْبِيْنُ فَرِيْدٍ بِرَ اَهْلِ السَّلَا

۱۰۸

بر لذت جنائی و مجازی میباشد و بر چنانچه این نسبت را علمای پیر و تشنه از راه خطا و غلط و با غلطی عوام با اهل اسلام میدهند
بلکه محققان سلبین بنصر قرآن مجید را حادثی صحیح دانسته اند لذت جنائی و نوع لذت و نعمت است جنائی و روحانی و ذاتی کمال و افضل
باشد و هر دو نوع با اتم و جلال برای مؤمنین حاصل و ایشان بخوشی و جلال خود واصل خواهند شد قال الله تعالی فی سورة التوبه
وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ
أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و معنی این کلمات بقاری چنین میباشد و عدا و ادخا مرغان و زنان مؤمنه جنان که هر یک از این دو دنیا
انها نهرها و دستانها که جاری و میخوردند و آنها و دیگر عدا داد مسکنهای پاکیزه و خوش که از آن لذت آنها بایند و در اینجا بخوشی و خوش
دلی گذرانند در جنان عدن و خوش شود از جانب خدا مؤمنان را بر کس از جنان عدن و انواع نعمتهای است چرا که مبدء جمیع سعادت
و منشأ جمیع کرامات رضای حضرت عترت و مؤکد به نبل قرب وصال بیارگاه ذوالجلال و محققان راه و عارفان آگاه زاد رگاه و
بیکاه جن رضای حضرت الله مطلوبی است که بفرماید و رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ این رضوان با جمیع نعم هشت فالخ اهل صلاح است که
بزرگست و جمیع دنیا و مافیها در جنت از درهای حقارت میباشد و از امام العارفین حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام
الله الملك الیمین منقول است که چون اهل جنت در بهشت قرار گیرند حق تعالی با ایشان خطاب فرماید که یا اهل الجنة ایشان کو بند لبتان
و سعد بک و الحیرة بد بک پس فرماید که خوش شود و شود بد کو بند چرخ شود بد بکیم که بما عطا فرمود که اینچنین که هیچیک از مخلوقات خود عطا
نکردی حق تعالی فرماید من بدیم بشما اینها و صلا ترازی و آکوین بدان چه تواند بود که ازین فاضل تر باشد خطاب و سد که رضا و خوش شود
منست از شما کو بند بلی و برب رضا و خوش شود که از هر بالا تراست پس از مضمون هدایت نمون این میباشد که وحدت شریعت ثابت و محقق گردید
که جنت بر دو نوع لذت میباشد روحانی و جنائی بلا در پابین فوز عظیم است زیرا که انسان مرکب از دو جوهر است لطیف علوی و روحانی
و کثیف سفلی جنائی سعادت و شفا و لذت انسانی منضم باین دو جوهر میباشد پس زمانیکه خیرات جنائی از برای جسم حاصل و سعادت روحانی
هم با منضم گردد پس هر کدام از روح و جسم سعادت کافیه خود واصل گردیده است بدون شبهه این فوز عظیم است بعبارة اخوی سعادت
ارواح بمعرفه خدا و محبت اوست جلت عظمه و سعادت اجساد در ادراک محسوسات و جمیع ایند و سعادت در این زندگانی دنیا امکان
ندارد از برای جمیع افراد بشر زیرا که ادبی نامستغرق بودن و در تعلی عالم قدس ممکن نیست و از آنکه ملذذ شود و بسوی چیر از لذات دنیا
و با استغراق و در استغنائی این لذات جنائی امکان ندارد از برای او که ملذذ شود بسوی لذات روحانی چرا که ارواح بشر در این عالم
ضعیفند مگر انبیاء و ائمه و در وقتی که مفارقت گردند از دنیا بمرکز و استمداد قوت از عالم قدس و طهارت گردند قوتی ایشان را بهم میرسد
که جمیع میان این دو امر مینوایند کرد و عاقل شبهه نمیکند در اینک این حالت علی در جنت لا اله الا فی منتهی سعادت است ذلک هو الفوز
العظیم و اگر علمای پیر و تشنه کو بند جمیع این دولت در جنت در عقول ما فیه است و جواب کوئیم اضطراب که بدانشاء الله این امر
از برای شما حاصل نخواهد شد چرا که منکر گاهای خود گردیده اند از گاهای شما معلوم و مشخص گردیده که جنت در نزد شما جنانچه
و در باب اول از همین کتاب خواهی دانست که انجیل در نزد مسلمانان عزیم الله عبادت از آن کتاب است که جناب عیسی علیه السلام نازل شد و برین کتاب
در قولی از احوال مسیحی چیزی یافت شود که بحسب ظاهر مخالف حکم قرآن باشد با قطع نظر از اینکه مروجی بر آیات احادیث است مخالف مضحک
قرآن نخواهد بود چنانچه در باب ششم در جواب از شبهه ثانیه مدال و مفضل خواهد دانست و آن قول مخالف را بر فرض قبول و بر اینصورت
چرا که هر چه در کتب عهد عتیق و جدید است از قصص و احکام اگر با قرآن مجید و احادیث صحیح موافقت دارد در نزد مسلمانان مقبول میباشد
و اگر مخالف است مردود است بدون شبهه و بودن اهل جنت مثل ملائکه در دوزخ فیسین با زمنا فی اکل و شرب نیست بحکم کتب مقدسه ایشان
ابا بنی که ان سرملکه را که از برای برهم خلیل علیه السلام ظاهر شد جناب خلیل کوساله نروانه خوبی بریان شده و کرم و شیر را حاضر کرد
و ملائکه خود و ندچنانچه در باب (۱۸) اسفر نکون مرقوم گردیده است و اینکه اند و ملکی که بلوط علیه السلام اند و لپه از برای ایشان دوش
کرد و نواز فطیری از برای ایشان پخت و ضیافتی برپا نمود و ایشان خوردند چنانچه در باب (۱۹) از مرقومین مسطور گردیده پس اگر شما

در بیان اقسام و اشیاء

۱۰۹

و در قیامت مثل ملک باشم بچشم کما بهای مقدس شما منافات با اکل و شرب و سایر لذات جسمانی نه ندارد البتة از درختها و غیر آنکه خدا
در اطراف آن درختها خلق کرده است که در هر سالی و از ده مپوه میاورند و باید خورد و خدا آنپوه ها را از برای اکل خلق کرده است و الا خدا
فعل لغوی میکند و آن نه چنانکه از درخت این درختها جاری میشود و منشا آن نرسد خداست با پادشاه امید بنهی کما بهای شما از آن بجای
بنا بر قول شما سابق آن بره خداست و بنا بر قول ما شرب خداست الا اختلاف دیگر ندارد و مضامین کما بهای مقدس شما موافق است با
قرآن مجید و احادیث ما در باب جنت و جنای عینی هم در آخر عمرش داد منبر ذکر در جنت اکل و شرب میباشد هر از احوال منقول کردیم دیگر
اعاده لازم نیست و العجب کل العجب از علمای مسیحی که مفسر بحشر و معاد جسمانی میباشدند مع هذا الذی الام جمنا نشتر را منسبند بهشت را
بلی اگر مکر حشر و نشر بودند مطلقا مثل مشرکین عرب و مانند ملأه و حکای خودشان از اهل اروپا و انا حشر جمنا نه امتکر و مغرب
حشر و طانی بودند فقط مانند اتباع ارسطو از برای استبعاد ایشان بحسب ظاهر و جوی بود و در نزد ایشان جسد خدا از اکل و شرب
و سایر لذات جسمانی نه منفک نکردید باعتبارنا سو و چون جنای عینی مانند جنای عینی علمای اهل ذمه و مراض نبود و در اینجا از اهل طعمه
لذیبه و شرب غیر خدا متکبر و او را سرزنش مینمودند و مذمتش میکردند و میگفتند در پست آکول و با ده پرست چنانچه در باب انا
از انجیل متی مرقومست و در نزد ما این طعن و سرزنش مردود است و امثال این آیات مجعولست و ساحه عصمت مسیح بر انا شرب و خور
اکل کما است لیکن کوئیم خدای دوم شما و قتی که محتم شد خورد و آشامید بنا بر اعتقاد خود شما این چطور میشود که اهل جنت با وجود
اکل و شرب ندانند باشند ایضا کوئیم که جنای عینی علیه السلام باعتبار جسمیت انسان بود و پس پس چنانچه اطعمه نفیسه و شرب غیر مانع نبود
از اذات لذات و حایثه مع کونی دارالذنب بلکه احکام روحانیت در حضرتنا و غالب قاهر بودند فکذلک لذات جسمانی مانع نخوا
بود از اذات لذات و حایثه روحی اهل جنت با بودن ایشان در نشأه الاخری الحمد لله علی ظهور الحق و نصره الاسلام و الصلوة و السلام
علی خیر الانام و اله الکرام محقق و مسنون نمائند که این مسئله از اعظم مسائل خلافت است فیما بین المسلمین و المسیحیین اینست که قتی بین این
مسئله را مکرر مینمایند در مسائل خود کبر در اسلام نوشته اند پس ما اگر جوابی بیاوریم از برای ما عیبی ندارد خواهد بود چرا که
در هر موضع باید جواب موافق مذاق داده شود پس معلوم و محقق کردید که اعتراض قتیس لغوی و بیجا است **سیم** **همین** **و پنجم**
در آخر صفحه (۱۷۲) و (۱۷۳) گوید پس چنانکه کیفیت بحث و جلال اخروی بیان کشته انجیل دلائل بر حقیقت و کلام الهی بودن آن میکند
همچنین بحث بیان ساختن از قرآن برای از خدا نبودن آن دلیلی است واضح و میرهن و این مرحله را که کیفیت بهشت از فرار یک در قرآن و احادیث
اطهار و بیان کشته نفی و عیب کلی داشته با احوال عالم باقی مناسبتی و بیخ حقایق روح انسان موافقتی ندارد بعضی از علمای اهل
اسلام نیز در بابت نموده در صدان برآمده اند که آنرا بمعنی و مضمون روحانی توجیه و تفسیر کنند لیکن اینکه بهشت اعتقاد است
روحانی نیست بلکه از احادیثی که در تفسیر آن آمده خبردار است واضح و باین خواهد بود چنانچه همان فقره از مضمون آیات قرآن و
از موافق مذکور که کتب مزبوره نیز بالتمام اشکار و باین سبب که در انتهای بالفاظه **الحق** **ام** این عبارت هم مثل عبارات سابقه است
که چشم از رویه علمای او شده و فلم از آنخصه داده و هر چه خواسته نوشته است میجو اهم بدانیم اول انجیل شما کدام است و کی شما انجیل خدا
در دست دارید اگر میجو اهد بر مسلمین نلیس کنید مسلمین حافظ دارند نمیکند و در کما ایشان را کول بر بند کلام خدا کی در دست شماست
و این تواریخ مفقود است و کلام خدا نمودن یعنی چه بالله العلی القاهر الغالب من عوض شما بخالت میگویم که اسم این تواریخ را کلام
خدا بکنار دیگر اگر مملو از اغلاط و محذورات و اختلافاتند که هم دیگر را نکند به بنمایند و هر کسی مقابله کند بیان نسب مسیح را که در باب
اول از انجیل متی است با بیان لوقا که در باب سیم از انجیل اوست بر شش اختلاف مطمع و منحصر خواهد شد اول اینکه از انجیل متی لوقا
میشود که یوسف نجاریه هر مصنوعی جزیم پسر یعقوب است و از انجیل لوقا پسر هالی است **دوم** اینکه از انجیل متی مفهوم میشود که عیسی
از اول در سلیمان بن داود علیه السلام است و از انجیل لوقا از اول در دانا بن داود است **سیم** اینکه از انجیل متی معلوم میگردد که جمیع انباء
مسیح از اول در جلالی نابلس سلاطین مشهور بوده اند و از انجیل لوقا مشخص میشود که سلاطین و مشهور نبوده اند غیر از داود و ناثان

تحریر فی کتب معتدله و حقان

۱۱۰

چهارم آنکه از انجیل می فهمیم میگرد که شلتائیل بن یونان بوده است و از لوقا معلوم میشود که شلتائیل بن نیربب پنجم
آنکه از انجیل می فهمیم معلوم میشود که اسم زورابیل یسود بوده است و از انجیل لوقا معلوم میگرد که اسم این زورابیل ریضا بوده است و
آنکه اسم او زورابیل در باب بیستم از کتاب اول اخبار انجیل مکتوب در میان ایشان نه یسود است و نه ریضا پس حق آنست که حق لوقا
هر دو غلط نوشته اند و تفهیم اند ششم آنکه از داود نام مسیح علیهم السلام بیست و شش طبع است بنا بر بیان حق و چهل و یک طبع است
بنا بر تحریر لوقا و چون زمان بنیابین مسیح و داود علیهم السلام هزار سال است پس بنا بر بیان حق مقابل هر طبع چهل سال خواهد بود و بنا بر
بیان لوقا مقابل هر طبع بیست و پنج سال خواهد بود پس گمانست که در چند سطر این قدر اختلاف داشته باشند و همدگر را نکند
نما پند تحریرات ایشان از کلام خدا گفتن و خودشان از ارباب روحی و الهام دانستن خلاف و باطل بلکه منتهای بی شرمیست و این نمونه
بود از اختلافات ایشان در باب اول و دوم از همین کتاب مفضل و مدلالا اختلافات و اغلاط ایشان خواهد مذکور شد که ایدانگ
ندارد که این کتب عهد عتیق و جدید کلام الهی باشند و در باب ششم از همین کتاب معلوم و مشخص میشود که قرآن فیهنا کلام الهی است الحاصل
چون اختلافات فیمابین باین باذن نامت ظاهر و روشن است لهذا از زمان اشتباه این دو انجیل الیوم مناهدا علمای مسیح در دفع
این اختلاف میبهرند و متحریرند و بوجیهات ضعیفه و بکجهت منهایند و لذلک جمعی از محققین ایشان بوقوع اختلاف اقرار و اعتراف
داوند مانند ایکارن و کبیر و هیس و دیوت و ویر و غیرین و غیرهم باینکه این دو باب مختلفند با اختلاف معنوی و هذا حق و همین
زیرا که چنانچه از انجیلین اغلاط و اختلافات در مواضع دیگر صاد و واقع گردیده است کذلک در این موضع علی اگر کلام ایشان خالی از
اختلاف و اغلاط بود تا و بل مناسب لازم بود و انکان بعدا و ادم کلارک مفسر در ذیل شرح باینکه از انجیل لوقا و چنانکه نقل کرد
و بنا نهادن شده است و از شدت تبهت و تحیر عن غیر مسموعی نقل کرده است از منیر هارمری در صفحه (۸۵) از مجله پنجم از تفسیر خود
نقل و بیان خواست که او را از نسب در میان یهود بحفظ جید محفوظ بوده است و هر صاحب علمی میدانند که حق لوقا در بیان نسب بتفاوت
که متحریر است بدان محققین از زمان و متأخرین و چنانچه در مواضع دیگر میفهمیم که بده که اعراض در حق مؤلف شده پس از آن اعراض بخوانی
از آرسنه است و همچنین در اینجا زمانیکه عبارات صاف شده غایت قوی خواهد بود از او و لیکن زمان چنین خواهد گردانیدی یعنی هر دو
زمان که عبارات صاف شد و این جای خواهد شد از ارباب انجیل بر این مفسران و اعتراف نموده است بوقوع اختلاف بضمیمه نقل
و متأخرین در توجیه آن متحریر میبهرند و قول و اوراق نسب در میان یهود بحفظ جید محفوظ بود و مرود است چنانکه این اوراق نسب بتایج
حوادث منتشر و از همدگر بکراشته شد لذلک عز را با دو پیغمبر دیگر در میان بعضی نسب مختلط واقع گردیده اند چنانچه در باب اول در بیان حال
نویسنده خواهد آمد و همچنین در باب دوم زمانیکه حال در عهد عز را با بطور باشد پس در عهد زاکه یعنی حواریین چطور خواهد بود زمانیکه
اوراق کهنه و روستا محفوظ نمائید بچرا عبا و میشود گفت که اوراق نسب یوسف بنجار ضعیف مکن محفوظ مانده است و زمانیکه سه نفر پیغمبر
مغیر مانند عز را و ذکر تا و حتی در بیان نسب مختلط و خطا واقع شوند و نتوانند غلط را از صحیح تمیز بدهند بنا بر قول خود اهل کتاب از یهود و مضاد
پس ظن نمود رباب عجم انجیل ششچه خواهد بود و حال آنکه اسم او نامر و معلوم نشده است فضلا عن وثائق حواله و عن کونه الهام معلوم
شخص مجهول را نمیشود توشیح و تعدیل نمود تحریرات و ترجمه شخص مجهول را کلام الهی و الهامی دانستن نمیتواند مگر از فک عقل و همچنین
حال لوقا که فیهنا از اراکله نیست و ابا خدعت جناب مسیح زبیده است بلکه از شاگردهای پولس میباشد خود پولس را اهل اسلام مصل
النصارى و تحریک بن مسیح میدانند و رئیس الکتبا بن است که در طبقه اول ظاهر شدند و بطایف انجیل درین بحر از میان پرند و حق که حال
استاد در نزد مسلمانان باشد حال شاگرد چه خواهد بود و خود حضرت مسیح فرمودند که شاگرد افضل از استاد نمیشود و غایت مانای البابیکه
لوقا هم مثل پولس باشد و خود مسیح بنمیشوند الهامی بودن لوقا را اثبات نمائند پس ظن غالب است که دو ورق مختلف در میان نسب یوسف
بنجار بدست حق لوقا افتاد و تمیز از برای ایشان حاصل نشد و هر کدام بحسب ظن خود یکی از دو فیهن را اختیار کرده و در انجیل خود تحریر نمود
و بجا مفسر که گفت لیکن بر روزمان اختلاف رفع شده است بجا بلافاصله است چرا که هزار و هشتصد و نود و چهار سال از ولادت مسیح

در فضیلت ایشاق بن اخیلا

و هنوز عبادت صاف نشده است از اغلاط و اختلافات باقی نماند بود که در فردین اربعه آخره عبادت صاف شوند چنانکه
 علوم عقلیه و نقلیه و طریقه و اشاعه گردیده و تحقیق هر چه تحقیق ملت ایضا توحید نموده اند و اصلاح ملت هم کرده اند و کم
 بر بطلان مذهب عجمی نموده اند و احوال و هله و پاپ که مقتضای ملت بوده از جمله اذلال و ازا هل غدر و جمله اش را ناسخ اند بعد
 اختلاقی و اصلاح کرده اند و مشرق و مغرب را مختلفه گردیده اند پس بومافو و ماد و اصلاح رفته نموده اند تا اینکه تحقیق غیر خصوص
 از ایشان بجهت زبانی تحقیق و بدوجه اعلی از اصلاح رسیده اند و متحصل تحقیقاتشان بالارفت حتی اینکه ملت مسیح را مثل حکایات
 باطله و خیالات واهی دانستند و کتابها بر دایم ملت نصیف نمودند و اسبیه آه می نمایند بکسانیکه این نااجل با کلام خدا بلند و ضلالت
 جعیت این مرتدین از دین مسیح زبانه ترا جعیت پر و تشنه میباشند و دوزخ جعیت ایشان زبانه بر می شود و عجل است از علمای یهود
 معترض جواب ایشان نمیشوند و بر اهل اسلام اعتراض می نمایند دشمن فله را گرفته است در خیال نظایم ثغور و وحد و میباشند اما
 توجه مشهور و اصلاح اختلافات مسطوره در میان ملت مسیحی فعلا اینکه جایز است که متنی بسف نجار را تخریر نموده باشد و لوقا
 نسب مریم را و یوسف را اما دهالی باشد و هانی پسر نازا باشد از پنجه داماد با هالی منسوب نموده اند و داخل سلسله نسب کرده اند است
 متوکلان و لوقا گوید این توجه در غایت ضعف و مردود است بوجه شکی و جدال اینکه بنا بر این تقدیر مسیح از اولاد نانا نانا
 بوده از اولاد سلیمان زیرا که نسب حقیقی عینی از جانب ماد را و ست نه از جانب پدر مصنوعی و نسب سف نجار در حق مسیح اعتبار ندارد و فعلیه
 عینی مسیح موعود نخواهد بود چرا که مسیح موعود لابد با اولاد سلیمان باشد نه از اولاد نانا و لوقا کالوین مقتضای فیه و رفتند
 در دقایق توجه کننده است هر کس سلیمان را از نسب مسیح اخراج نماید مسیح را از مسیحیت اخراج کرده است و **و جمد و مریم** اینکه این توجه
 صحیح نخواهد بود مگر وقتی که از توارخ معتبره ثابت و محقق کرد که مریم بیثالی و از اولاد نانا نانا نیست و مجرد احتمال در این باب کافی نیست
 خصوصاً در صورتیکه این قول در نزد محققین مثل آدم کلارک منتشر و غیره مردود باشد و همچنین در نزد مقتضای ایشان کالوین و اینکه
 دختر هالی و از اولاد نانا نانا بدلیل ضعیفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت و محقق است چرا که یعقوب را با نجل خود ضریح
 کرد بر اینکه پدر مریم یواقیم و مادرش خناست و همچنین صاحب نورا لاوار در سفر اول از جلوه سادس از نجر مطبوعه شده است و
 عبادت را بنسبت و مریم را در عینی خضر یواقیم بود که نسب رسانید بر یابل و از احفاد داود پادشاه و از فرقه یهودا و مادر سرخه
 نام داشته است و بالفاظه و انجل یعقوب را که چهره الهامی و از نصیفات یعقوب خواری نیست در نزد اهل تثلیث که معاصرو ما هستند بکن
 بی شبهه از نااجل قدیمه و مؤلفان و از قدماست که در فردین اول از قرون مسیح بود فعلیه با انضمام قول صاحب نورا لاوار رتبه و از
 رتبه توارخ معتبره کمتر نخواهد بود و مجرد احتمال و مقادیر ناانجل مذکور و قول صاحب نورا لاوار المطور نخواهد کرد و اکیستائن
 گفته است ضریح شده است در بعضی کتب که در عهدین هستند اینکه مریم عیسی را از قوم لاویست و این منافاتی است با بودن مریم از اولاد
 نانا و زمانیکه ملاحظه شود آنچه واقع شده است و باب ششم از سفر اعدا اینکه هر مرد را سربل باید نرویح بازی نماید که از
 سبط و قبیله او باشد و کذلک هر زن باید بمریدیکه از سبط و قبیله او باشد نرویح نماید از برای اینکه میراث در قبایل ثابت بماند
 و اسباط بنی اسرائیل با هم بکسر خط نشوند و آنچه بیکه واقع گردیده است و در باب اول از انجل لوقا که زوجه زکریا از بنات هرود
 و مریم عیسی را از اقارب خویشاوندان ذکر فرمود پس واضح و لایح کردیم که حق است که در بعضی کتب واقع شده است چرا که مریم
 عیسی را از خویشاوندان زن جناب کرنا علیه السلام است و زوجه جناب کرنا از بنات هرود است قطعا پس مریم هم از بنات هرود خواهد بود
 و از اکان کذلک شوهر مصنوعی حضرت مریم هم از اولاد هرود خواهد بود که قریبه فعلیه با بیان عه و لوقا هرود و غلط و از مجموع کلام
 و معتزلات اهل سنت خواهد بود تا ثابت نمایند که عیسی علیه السلام از احفاد داود است که بهود طعن و سرزنش نمایند که عیسی علیه السلام
 مسیح موعود نیست و چون نااجلی که فعلا مشهورند تا آخر قرن ثانی شهرت نداشتند لهذا احدی مخیرین مطبع نشد بر تخریر و کذب بکری
 بر در اختلافت واقع شدند و **جمد و مریم** که مریم بیثالی بود این امر را برای قدامت مخفی نمایند و میگویند که مریم دختر هالی است

انجیل و تائید حقانیت قرآن

و تحریفاتی در لوقا و این وجهات و کجکه توجیه نموندند که توجیهات ایشان مورد شتاعت و مردود است و نزد متأخرین و جدید
چهارم آنکه عبارات و الفاظ متنی در آیه (ع) از باب اول باین خود یعقوب کنسبتون یوسف و در کلام انبیا قدیم یعقوب اول
یوسف کوزه در هر دو متون است و یسوع و عیسی فرشتیج و الفاظ لوقا باین خود یوسف و یسوع تو هالی و در کلام انبیا قدیم یسوع و یسوع
برخی و معنی عبارات متنی موافق و مقبره مطبوعه است و اینست و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی متنی مسیح از او منولد
شد و در قافیه مطبوعه است و یعقوب بود پدر یوسف شوهر مریم که عیسی متنی مسیح از او منولد شد و معنی الفاظ لوقا (ع) و خود
و قی که شرح کرد فرسید بی ساله بود و حسب کتابی که یوسف بن هالی بر صریح عبارات این آنکه معنی لوقا هر دو نسب یوسف است پسند
نرا آنکه معنی نسب یوسف و لوقا نسب مریم را چنانچه متأخرین از راه اضطرار گفته اند و **چهارم** آنکه هرگاه فرض شود که مریم بنت هالی است
باز تخریر لوقا صحیح نخواهد بود مگر پس از آنکه ثابت و محقق کرد که رواج یهود یعنی ملأ و لقا باین ایشان این بوده است که داماد و نوه
زوج و برادر نداشتند باشد داخل در سلسله نسب بشود و اسم او را در موضع پدر پدر و زن تخریر نموده اند لیکن تاکنون این امر بوجهی
ثابت نشده است و هوسا بعضی علمای پرستش و استنباطات ضعیفه ایشان که قابل رد است بر ما حق نیست و ما انشای شخصی را
بآخر مطلقا انکار نداریم بلکه خارج است از دما اینها تا نیکان شخص انحرافاتی و بی بنیه است بجهت این شخص باشد مثل اسناد و مرشد شود
بجهت منزلت نبوت و بدین ترتیب نسبت بشود این شخص را و میگویند که این برادر و یا خواهر زاده و یا داماد طفلان امر و با سلطان و یا شاه که
فلان فاضل و یا مرید فلان شیخ است لیکن بسبب این انشای داخل در سلسله نسب است و اینست و اینست با مرید و داخل در سلسله
نسب که او پدر پدر و زن خود را است و اینکه این رواج یهود بود امر دیگر پس ما انکار نمینمائیم که رواج یهود چنین بوده **فصل پنجم** در
زمان لوقا معبر و مشهور نبود و الا در اول و هله یا او خالفست نمیشود و مخالفی که اولین و آخرین از علما و مفسرین در وجه این مختصر
و بهیوت باشند بلکه چند کلام را در کلام خود زاده میسود و از برای توضیح پس ثابت و محقق کرد بدینکه انجیل کلام خدا نیست پس قول
بهشت بیان ساختن انجیل دلالت بر حقاقت و کلام الهی بودن آن میکند و خلاف باطل است و اما قول و بهشت بیان ساختن قرآن از برای
خدا بودن آن دلیلی است واضح اینهم خلاف و باطل است چنانچه در باب ششم از همین کتاب ثابت و مدلل نمودیم که قرآن کلام الهی است
بهشتا و نیز گویم بهشت بیان کشته انجیل با بهشت بیان ساختن قرآن چندان تفاوت ندارد بلکه موافقت کلی دارند چنانچه در جواب از
شبهه سافه معلوم و مشخص نمودیم دیگر عماده در اینجا لازم نیست دیگر آنچه فی انصافی است که میگوید جلال الخوی بیان کشته انجیل
دلالت بر حقاقت و کلام الهی بودن آن میکند همچنین بهشت بیان ساختن قرآن برای خدا بودن آن دلیلیست واضح و اگر کسی بگوید
پس این اوضاعی هم که از برای انحراف و کتبهای شماست دلیل بر آنست که کتبهای شما که در خلاف و از جانب خدا نیست چه جواب خواهی
که مسلمین نمیتوانند بد خدا اگر او بل میگویند هر زمان و هر مکان و اگر تسلیم مینمایند که هر کس را فرما بر او و سوال آنکه کتبهای شما
قابل تاویل نیست چرا که میگویند هر قریع است که طوطی و عرضش ساد و پند و طبعی حصار و شکست و جهل و جهل و ذلالت است و
بنای دیواران از چشم و خود شهر از رخا الص چون شبته مصفا و بنای دیوارها پیش هر نوع جواهر کز اینها مرتب بنیاد اول چشم و دوم بانوی
بود و چشم عقوبت سفید و چهارم فقر و پنجم جریع عقوبت و ششم عقوبت و هفتم زبرد و هشتم فقر و نهم طوباس و دهم
عقبی اخضر و یازدهم آسمان جونی و دوازدهم هر باغ و دوازده دروازه از دوازده دروازه هر دروازه از یک دروازه و دوازده
غام شهر از رخا الص چون شبته شفاف و هزار اینها صاف مانند بلور از وسط این شهر جاری و رنگارنگ رخ جانان که دوازده دروازه
مبارک و بعضی هر ماهی مویه چنانچه در باب بیست و یکم و بیست و دوم از مکاشفات بوخاست و این امور بهشتا قابل تاویل نمیشوند بلکه
صریحند در تجسم اوضاع ان غام و اما آنکه گفت بعضی از علمای اهل اسلام نیز دریافت نموده اند که مبادی مفصوف پس علمای پیغمبر
هستند که خواستند مکرر مبادی جانی شوند علمای هر فرقه که میخواهند باشند مکرر مبادی جانی در نزد ما کافراست و اما آنکه گفت
لیکن آنکه بهشت اعتقاد بر عتد و روحانی نیست صریح است چرا که ما بهشت را هم روحانی و هم جنائی میدانیم بنا بر نص صریح قرآن

ثم هذا بيت مفقود من البيت

[illegible]

از مردم توانا تر پس بنا بر اعتقاد مقدس اهل ثلثت جهالت خدا نعوذ بالله محکم از ادای اسنکه از برای قسب ظاهر و آشکار
 کرده پس را بیکه از برای قسب ظاهر شده است در مقابل حکم خدا مردود است **پسینم در صفحه (۱۰۵) از حل الاصل**
 از نسخه مطبوعه مسیحی که بد ما نمیکویم که خلاصه شخص و با شخص واحد است بلکه کویم سرافق در وحدت و مابین اقامت
 و سه شخص بعد از آن و زمین است **در جواب اب** که میگوید که اینها طرصره است چه اگر امکان ندارد که وجود بی شخص پیدا شود
 ابتدا شخص از وجود منفک نمیشود و زمانیکه فرض شود که اقامت ثلثه موجودند و ممتازند با مبادی حقیقی چنانچه خود قسب در وقت
 خود تصریح مینماید پس قول بوجود اقامت ثلثه بعینه همان قول بوجود اشخاص ثلثه است علاوه در سؤال و جواب ششم از سؤال
 جواب دهنده ایشان که در زبان انگلیسی بوده و بسط صاحب بنکی در تالی او از ترجمه بقاری نموده است باین نحو واقع گردیده است
سؤال ششم از ای الوهیت چه کسانی **جواب** از ای الوهیت سه کسند آب و این و روح القدس و این سه یک خدا
 و یک ذات واحدند و در قدرت و جلال مساویند انتهای مابین سر شخص و سر کس هیچ تفاوتی نمیشاید بلکه تفاوت ایشان در
 که لفظ شخص عربی و لفظ کس فارسی است و در صفحه (۱۰۶) از کتاب فیقیه موسر که مطبوع و مقبول عامه مضارری است باین نحو
 مرقوم گردیده است (من) این لیلی لا قوم و خ آله یعنی سرافق بک خدا نیستند (ج) هی آله خلی بیکن بن انبوت و لا
 یقوم یعنی سرافق بک شخص و یک خدا بند و در صفحه (۱۰۹) و (۱۱۰) از کتاب نماز بیکه را بجهت در کلیسای آنکسره که خود قسب
 نبیل در از غیر بجهت رخصه خواطر زشت بآن کلیسای رجوع کرده بعد از آنکه مذهب بود بر طریقه کلیسای لوطرین و این کتاب
 طبع شده است در لسان اردو و در لندن در مطبع وجود و اطلس مسلمان باین نحو مرقوم گردیده است ای مقدس و مبارک و غالب
 بنون جواب یک هو یعنی بن شخص و در یک خدا هم پریشان کنه کارون پر زحوم کنه یعنی ای سه مقدس و مبارک و عادل که بمنزله
 شخص واحدند یعنی سه اشخاص و اله واحدند و هم کن بر مایه اکنده کان و کنه کاران پس در اینجا ران لفظ اشخاص ثلثه و شخص
 واحد صریحا و افع گردیده است **قول چهارم** در صفحه (۱۱۱) از حل الاشکال باین نحو مرقوم گردیده بلی کان گردید بعضی علما
 در حق انجیل مفسر فط شاید که او در لسان عبرانی و باعرامانی بوده پس از آن ترجمه یونانی شد لیکن غالباً بیکه این انجیل را بن
 متی حواری در لسان یونانی نوشته باشد انتهای پس قول قسب کان گردید بعضی علما و همچنین قول اولیکن غالب غلطند و همچنین
 مفصل و مدلل در باب دوم از این کتاب خواهد آمد ولیکن در اینموضع لا بدیم از نظریه لفظ از الفاظ قسب در اینجا بابت اول
 لفظ کان گردید بعضی علما و قمر لفظ شاید بستم لفظ غالب که این الفاظ ثلثه بالضرر احد دلالت دارند بر اینکه سنده متصل از برای
 کتب مقدس است نمیشود در نزد اهل کتاب بلکه هر چه در باب سندان کتب میگوید ستاد بابت نظر و فحش است **قول پنجم**
 در صفحه (۱۱۵) که بدید این حق است که انجیل دوم و ششم یعنی انجیل مرقس و لوقا از حواریین نیستند پس از آن در صفحه (۱۱۶) که بدید
 مواضع کثیره از کتب قدیمه مسیحیه تماماً بیان شده است و ثابت گردیده است در کتب سناد با دله کثیره که انجیل موجود الان بعض
 مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و این ها نسکه در زمان اول بوده و غیر از این انجیل در هیچ زمان نبود انتهای مطالع نظر
 نا مل کند در احوال ثلثه این عالم غیر و قسب عدم النظیر که از قول سابق او بالضرر احد معلوم میشود که این اناجیل سندان
 ندارند و انجیل اولی که موجود است الان فلا نه نوشته است در زبان فلان و یا فلان و چه شخصی ترجمه کرده است و از قول سندان
 میشود که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و این امر با دله کثیره ثابت گردیده است در کتب سناد و بیان شده است
 در کتب قدیمه مسیحیه تماماً و در قول دوم از احوال ثلثه افرامیاید که انجیل دوم و ششم را حواریون نوشته اند و مدعی میشود
 قول سندان از احوال ثلثه که مجموع عهد جدید را حواریون نوشته اند و افرامیاید در قول سابق که بعضی علما کان گردید که انجیل
 متی شاید در لسان عبرانی و باعرامانی بوده و مدعیست در قول اخیر که اینمجموع ها نسکه در اول بوده و در فصل دوم از باب
 اول از همین کتاب غیر بخواهی دانست که رساله عامه یعقوب و رساله عامه بهودا و رساله پولس عبرانیان و رساله دوم

باب اول در بیان حال

۱۱۵

پطرس و رساله دوم و سیم پوختا اسناد تمامی اینها بخوارین بلاحت و برهانست و مشکوک بودند تا شد و مکاشفات پوختا مشکوک بودند تا شد و در مجلس ناس و مجلس لودیسا نیز مشکوک و مردود ماند و قبولش نکردند و کتاب سرانیترا از ابتدا الی آخر در شش مینا بند و رساله دوم پطرس و رساله یهودا و رساله پوختا و مکاشفات پوختا در نزد جمیع کاهن عرب مردودند و خود قسب نیز در صفحه (۳۴) و (۳۵) از مباحثه مطبوعه شده اقرار نموده است در حق صحیفه مذکوره که این صحیفه ضمیمه با انجیل نبودند در زمان اول و رساله دوم پطرس و رساله یهودا و رساله پوختا و کتاب مکاشفات پوختا و از این (۲) الی (۱۱) پیر (۱) از باب دوم از انجیل پوختا و پیر (۷) از باب پنجم از رساله اول پوختا در ترجمه سرانیترا یافت نمیشوند پس چه گوئیم در حق این قسب غیر از اینکه بگوئیم مجنون و دیوانه و معصب است که این کتابها را کلام الهی میگوید قول ششم در صفحه (۱۳۷) گوید سلوس که از علمای بت پرستان در قرن ثانی بود و کتابی در رد مکتب مسیحی نوشته است و بعضی اقوال و آثار کون موجودند در موضعی از کتاب خود نه نوشت که انجیل از حواریین نیست انتهای مکتب در جواب گوئیم این نیز خد و ش و محبوبست بدو وجه اما اول آنکه خود قسب اقرار نمود که کتاب سلوس الان پیدا نمیشود بلکه بعضی اقوال و موجودند پس از کجا اعتقاد مینماید که در هیچ موضعی نوشت که انجیل از حواریین نیست و در نزد این اقل احزاب امر قریب به یقین است چنانچه علمای پرتگشت اقوال مخالف را در این زمان نقل مینمایند فکذلک مسیحی که در قرن سیم و ما بعد از آن بوده اند اقوال مخالف را محرف نقل مینموده اند و اقوال سلوس عالم بت پرستان را راجع در تصنیفات خود نقل نموده است کذب و خبیله در عهد راجع در میان مسیحین بمنزله مستحاث دینیه بوده چنانچه در جای مناسب ازین کتاب خواهد آمد و راجع از جمله اشخاصی بود که فتوی داد بجواز اختراع کتب کاذبه و نسبت دادن آنها بحواریین یا تابعین و با قسبی از قسبین مشهورین چنانچه تصریح باین امر شده است در حصر ثانی از باب سیم از تاریخ کلیات المطبوعه و کاتبان تاریخ و کتب موقر است در لسان اردو پس ابتدا نمیشود اعطاء کرد بر نقل این معنی و اما ثانیاً این قول در نقل لاهوتی نیست چرا که سلوس در قرن دوم از قرن مسیحی فریاد میزد که مسیحین اناجیل خود را سه و یا چهار مرتبه تغییر و تبدیل نموده اند برسد بلکه مضامین اناجیل نیز تغییر و تبدیل یافت و همچنین فاسنس از علمای فرقه مانیکیه در قرن چهارم فریاد میزد که این امر محقق است که این عهد جدید مسیح و حواریون تصنیف نکردند بلکه مرد محمول الاسم تصنیف نموده و منسوب نموده بحواریین و نقای ایشان از نرسایک میباید از مردم تحریرات و از معبرین مانند بکمان اینکه غیر یافت بود از حال اینکه نوشته است و مرد بهای عینی را از ارباب بازرگانان نموده است با اینکه نالیف کرده است کتابها را که در آن اغلاط و تناقضات پیدا میشود انتهای تفصیل این احوال در باب دوم خواهد آمد انشاء الله تعالی و سایر اقوال و شبیهات این قسب و سایر قسبین بر بدین مبدا سلام در نلو مطالب این کتاب به سخطاب در جایهای مناسب منقول و مردود خواهند کرد بدیعون الملک الوهاب یا جابر است از برای ما نظر بر این اقوال آنکه که گوئیم این اقوال و سایر که مانند اینها بنیاد اساس بلا ماده میباشد شند در کمال و ضیح و صافی دلالت دارند بر قلت علم و عدم دقت نظر قسبین نیل بلکه بر عدم معرفت و بر احکام توری و انجیل و هرگاه فی الحمله دقت نظر داشت و صاحب دینی معرفتی بود در علم این اعتراضات را بنموده الحاصل برویم سر مطلب بدون ناقل و توقف است خدا را از خدای عز و جل نموده و گوئیم اللهم اننا الحق و الباطل باطلا و باطلا و حفظنا من التهور والنسبان و الخطا فی هذا المقام الذی هو منزل الافدام بحیثی شدنا و نبینا عجزنا و الخیر الانام

باب اول در بیان کتابهای عهد عتیق و جدید و اینها بشمار بیست و یکم اقسام

فصل اول در بیان اسماء و عدد این کتابها بدان ارشاد که الله الی الصدق و الصواب که این کتب منقسم بر دو قسم میشوند

قسم اول کتب عهد عتیق میگویند و مدعی بر آنند که بنویسند انبیای مکمل از عیسی علیه السلام بوده اند یا ایشان رسیده اند و قسم دیگر که عهد جدید مینامند و مدعی بر آنند که این کتابها بطریق وحی و الهام بعد از حضرت عیسی علیه السلام رسیده اند پس مجموع کتب قسم اول را کتب عهد عتیق میگویند و قسم دوم را کتب عهد جدید مینامند و مجموع کتب عهدین را

کتاب عهد عتیق و جدید

۱۱۶

بیکدیگر میگویند و لفظ بیبل یونانی و بعضی کتابست و هر کتابی از کتب عهدین منقسم بود و قسم میشوند فی ازان صحیح و معمول بود
در میان جمهور قدما میسجته و قسم دیگر مشکوک و مختلف فیه بوده است اما قسم اول از کتب عهد عتیق و پران می و هشت کتابست
بدین ترتیب **اول** سفر برائشبت که بمعنی تکوین و خلف است **دوم** سفر شمعون که بمعنی خروجهت بمعنی خروج بنی اسرائیل از
مصر **سوم** سفر دینار بمعنی سفر اجار **چهارم** سفر عید بار بمعنی سفر اعدا و شمارش اسباط و طوایف بنی اسرائیل **پنجم**
سفر داریم که بمعنی شتی است و این پنج کتاب سنی بنویزید اند و لفظ توریه عبرانی که معنای آن تعلیم و شریعت است و بسا که لفظ
توریه اطلاق شود بر جمیع کتب عهد عتیق ولی مجازانه حقیقه و این پنج کتاب را توریه موسی میگویند و اینها تا دینعی میباشند که از ابتدا
خلف عالم را بیان میکنند تا زمان رحلت جناب موسی علیه السلام تا بعضی احکام از حلال و حرام و قبایح و محذورات که در این پنج کتاب
یافت میشوند که عقل هیچ غافل و فروع و حقیقت آنها را تجویز نماید **ششم** کتاب بوشع **هفتم** کتاب فضاة و نیز **هشتم** کتاب لعود
نام **نهم** کتاب شوشل **اول** **دوم** کتاب شوشل ثانی **سوم** کتاب اول ملوک **دوم** کتاب دوم ملوک **چهارم** کتاب
کتاب اول اخبار **پنجم** کتاب دوم اخبار **ششم** کتاب **هفتم** کتاب **هشتم** کتاب **نهم** کتاب **دهم** کتاب **یازدهم** کتاب **بیستم** کتاب
سفر تانی عزرا و این سفر را سفر نجما میگویند **هفتم** کتاب یوب **هشتم** کتاب یوب **نهم** کتاب یوب **دهم** کتاب یوب **یازدهم** کتاب یوب
کتاب وعظ سلمان **بیست و یکم** کتاب سرود سلمان **بیست و دو** کتاب اشعای **بیست و سه** کتاب یسای **بیست و چهار** کتاب
بیست و پنجم کتاب **بیست و ششم** کتاب **بیست و هفتم** کتاب **بیست و هشتم** کتاب **بیست و نهم** کتاب **بیست و دهم** کتاب
بنی انبیا **بیست و یازدهم** کتاب **بیست و چهارم** کتاب **بیست و پنجم** کتاب **بیست و ششم** کتاب **بیست و هفتم** کتاب **بیست و هشتم** کتاب
کتاب غاموص **بیست و نهم** کتاب **بیست و دهم** کتاب **بیست و یازدهم** کتاب **بیست و چهارم** کتاب **بیست و پنجم** کتاب **بیست و ششم** کتاب
کتاب یسای **بیست و هفتم** کتاب **بیست و هشتم** کتاب **بیست و نهم** کتاب **بیست و دهم** کتاب **بیست و یازدهم** کتاب **بیست و چهارم** کتاب
کتاب یسای **بیست و هفتم** کتاب **بیست و هشتم** کتاب **بیست و نهم** کتاب **بیست و دهم** کتاب **بیست و یازدهم** کتاب **بیست و چهارم** کتاب
سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام بوده است و این هشت کتاب صحیح و مسلم و مقبول بود در نزد جمهور قدما میسجته و سامرین
صحیح نمیدانند ازین کتب مگر هفت کتاب را یعنی کتاب بنسب موسی علیه السلام و کتاب بوشع و کتاب فضاة و نیز توریه سامرین تا توریه یهود
اختلاف قاحش دارند و در باب هفتم از همین کتاب بعضی اختلافات فسخین را خواهم نمود بخوانند خدا و هر دو نیز در نزد اهل حق
موجودند و قسم ثانی از کتب عهد عتیق یعنی کتابها که مشکوک و مختلف فیه بوده اند نه کتابند **اول** کتاب یسیر **دوم**
کتاب بادوخ **سوم** کتاب **چهارم** کتاب **پنجم** کتاب **ششم** کتاب **هفتم** کتاب **هشتم** کتاب **نهم** کتاب **دهم** کتاب **یازدهم** کتاب
اکلبر **بیست و یکم** کتاب **بیست و دو** کتاب **بیست و سه** کتاب **بیست و چهار** کتاب **بیست و پنج** کتاب **بیست و شش** کتاب **بیست و هفت** کتاب
پران **بیست و هشت** کتاب **بیست و نهم** کتاب **بیست و دهم** کتاب **بیست و یازدهم** کتاب **بیست و چهارم** کتاب **بیست و پنجم** کتاب
یا ناجیل و بعد میباشند و لفظ انجیل مختص باین چهار کتابست و اگر بر سایر کتب عهد جدید اطلاق شود از راه مجاز است نه حقیقت
ولی این مجاز در نزد اهل کتاب شایع و کثیر الاستعمال است و لفظ انجیل مقربا و تکلمی و لفظ او تکلمی و یونانی نیست و
معنی آن بشارت و تعلیم است و در لغت کلدانی و سریانی و سوری انجیل را خلدت میگویند یعنی بشارت پس انجیل بمعنی بشارت
و تعلیم است و در این چهار کتاب احوالات جناب مسیح را بیان میکنند از ولادت تا برخواستن و از میان مرده ها علی قولهم و در دنیا
این چهار کتاب اختلافات و اغلاط و تناقضات کثیره فعلانیز یافت میشود چنانچه در فصل سیم از همین باب بوجوه الملائک الوهاب
خواهی دانست **پنجم** کتاب **ششم** کتاب **هفتم** کتاب **هشتم** کتاب **نهم** کتاب **دهم** کتاب **یازدهم** کتاب **بیستم** کتاب
پولس است و خود پولس بحسب ظاهر خدمت جناب مسیح مشرف نشده است و این کتاب را در لغت کلدانی که معروف بسرائینست
در نزد اهلش پرکس میگویند **ششم** کتاب **هفتم** کتاب **هشتم** کتاب **نهم** کتاب **دهم** کتاب **یازدهم** کتاب **بیستم** کتاب

باب اول در بیان آنکه

۱۱۷

پولس ایضا بفرمانان نه مهر رساله پولس بغلاطیان در هفتم رساله پولس با فسیان مایزدی مهر رساله پولس فیلیپیان
 در نهم رساله پولس بکولشیان سیزدهم رساله پولس بجالو نیکنان چهارم رساله دوم پولس بنالونیکنان پانزدهم
 رساله اول پولس بنیون و اوس شانزدهم رساله دوم پولس بنیون و اوس هفدهم رساله پولس بر نیطس هجدهم
 رساله پولس فیلیپون نوزدهم رساله اول پطرس بیستم رساله اول پوختا مکر بعضی از مکتوبات ان و اما فیست
 از کتب عهد جدید که مشکوک و مختلف فی بوده اند در میان قدمای مسیحی پس ان هیئت کتاب و بعضی از نظرات رساله اول
 پوختا است بدین ترتیب اول رساله پولس بعبرانیان در دوم رساله ثانیه پطرس سیم رساله ثانیه پوختا چهارم رساله
 ثالثه پوختا پنجم رساله عامه یعقوب ششم رساله عامه یهودا هفتم کتاب مکاشفات پوختا بدین اعراس الله الذی
 که جلس مشورت منعقد کرد بپای برای علمای مسیحی بحکم سلطان قسطنطین در بیلده ناس در شصت بعد از میلاد مسیح که مشورت
 نمایند در باب صحیح و تحقیق کتب مشکوک تا اینکه امر دباب ان کتب تحقیق و اشکار کرد و دو علمای ان مجلس بعد از تحقیقات و تدقیقات
 و مشا و ذات حکم کردند بر اینکه کتاب یهودیت صحیح و الهامی و واجب التسلیم است و سایر کتب مختلفه مشکوک در حالت شک و اختلاف
 باقی ماندند و آن مجلس صحیح نشدند و این امر واضح و اشکار میگردد از مقدمه که جردم بر این کتاب نوشته است پس از ان در شصت
 از میلاد مسیح مجلس دوم از برای تحقیق کتب مشکوک منعقد گردید و این مجلس را مجلس اودیسیاس می نامند و علمای و فضلاء ان مجلس
 ثانی بعد از تحقیقات و تدقیقات حکم مجلس اول را در خصوص کتاب یهودیت امضا نمودند و این کتاب را الهامی و واجب التسلیم دانستند
 مانند مجلس اول و گفتند این هفت کتاب الهامی و از جانب خدا و واجب التسلیمند و ان هفت کتاب بدین ترتیبند اول کتاب سیر
 در دوم رساله عامه یعقوب سیم رساله ثانیه پطرس چهارم رساله ثانیه و ثالثه پوختا ششم رساله
 ثانی یهودا هفتم رساله پولس بعبرانیان و موکد نمودند اینچنین که رساله عامه یعنی رساله از جانب مجلس نوشته شد بمسحیت که
 این کتابها را باید واجب التسلیم و التصدیق بدانند و کتاب مکاشفات پوختا در این دو مجلس بجا کان خارج و مشکوک ماند پس از ان
 مجلس سیم در شصت از میلاد منعقد گردید و این مجلس را مجلس کارنیج میگویند و اهل این مجلس فاضل مشهور در نزد مسیحیان
 بود و بکصد و بیست و شش نفر از علمای معتبر و مشهور پیر اهل انجلس حکم و مجلس اول بعد از تحقیقات لازم امضا نمودند
 علاوه نمودند بر حکم و مجلس اول کتب انبیا را اول کتاب و دوم در دوم کتاب طویا سیم کتاب باروخ چهارم کتاب اکلین
 با سکن پنجم کتاب عقیبتین اول ششم کتاب عقیبتین دوم هفتم کتاب مکاشفات پوختا لیکن اهل این مجلس کتاب باروخ را بمنزله
 جزوی از کتاب باروخ علیهم السلام قرار دادند چرا که باروخ بمنزله نایب خلیفه را میباشند و بوده لهذا اسم کتاب باروخ را علیهم السلام در فهرست
 اسماء کتب نوشته اند پس از ان سه جلس دیگر نیز منعقد گردید و مجلس زل و مجلس فلورین و مجلس ترت و علمای مجلس ثلثه
 اخیر حکم مجلس کارنیج را بر حال خود باقی گذاشتند لیکن اهل مجلس اخیر اسم کتاب باروخ را در فهرست اسماء کتب علیهم السلام و جدا
 گانه نوشتند پس بعد از انعقاد مجلس ششگانه کتب مشکوک مختلف فیها مسلم و مقبول و از جانب خدا و الهامی گردیدند و در نزد
 مسیحی و حال بدینموا بود تا هزار و دویست سال از میلاد جناب مسیح علیهم السلام بعد از مدت مسطوره فرقه پروتستانت ظاهر گردید
 پس حکم اسلاف خود را رد نمودند در باب کتاب باروخ و کتاب طویا و کتاب یهودیت و حال آنکه مسلم و مقبول بود در تمامی مجلس
 سته و کتاب وزم و کتاب اکلین با سکن و کتاب عقیبتین اول و دوم و فرقه وارده بر ملت مسیحی بعضی فرقه پروتستانت گفتند این
 کتب واجب الترتیب و غیر مسلمند و الهامی و از جانب خدا نمیباشند بلکه از جمله معمولات و اکاذیبند و نیز رد کردند حکم مجلس اول را و خصوص
 بعضی ابواب کتاب سیر و تسلیم کردند در بعضی ابواب دیگر از همان کتاب چرا که این کتاب شانزده باب بود پس گفتند ثناب را اول کتاب
 و سه ابواب از ابواب هم واجب التسلیم و از جانب خدا هستند و شش باب دیگر را اجابا رد و از جانب شیطانند و نمون بعضی دیگر و بعضی
 و فرقه جدید و داین رد و انکار متکبران نش و جبر کردند بهمانند و چنانکه اول کتاب این کتابها در اصل در زبان عبرانی و چالیدی و غیرها

کتاب عهد و پیمان

۱۱۸

بوده اند و الان در این زبانها یافت نمیشوند و چند قرائن که جماعت یهود این کتابها را واجب التسلیم میدانند و جمعی
آنکه جمیع مسیحین این کتابها را تسلیم و قبول نمیکند و چند قرائن که جماعت کفار این کتابها را کافی نیستند و برای قهر بر مسائل
دینی و اثبات آنها و کجایند که کلمه نصیح نموده است بر این کتابها خوانده میشوند و لیکن در هر موضع مؤلف
در این وجه اشاره ایست بر اینکه جمیع مسیحین این کتابها را تسلیم نمینمایند پس این وجه را جمع میشود همان وجه دوم و چند ششم
آنکه یونانی پس در باب بیست و دوم از کتاب چهارم نصیح نموده است بر این کتابها و حرفه مخصوص کتاب قیاسین و دوم مستوفین
او را و گوید نظر و اقل کنند و وجه اول و دوم و ششم که چگونگی علانیه و اشکارا و اعتراف و اقرار نمایند بر عدم دیانت اسلام خود که
الوت از ایشان اجماع نموده بودند بر صحت کتابها بلکه اصول آنها مغفود و نرجیه های آنها باقی بود و گمان مرده عدا ایهود
و عترت و خراب بودند بخصوص کتاب مقایسین ثانی با هر بن عبویان کتابها واجب التسلیم بود در نزد آنها پس اجماع و اتفاق بین
اشخاص چه اعتبار و صحت و قوت دارد بر مخالف جمل قوای که سایر کتب مقبوله فعلانیه ازین قبیل بوده اند چرا که کسیکه از قبول قو
اینها قبول نموده و فرقه کائنات اکنون این کتابها را تسلیم و قبول نمینمایند تبعاً لا سلامهم الحاصل کتب مسلمة مقبوله و مفدسه الان
در نزد پرتگالت و سنی و نه مجاهد عهد عتیق و بیست و هفت مجلد عهد جدیدند که مجموع (۶۶) مجلدند مسئله مسطوره محتاج
بدگر شود و نیست چرا که از جمله بدیهیات و ضروریات است در نزد اهلسنن لیکن بجهت قوای دیگر ما را منظور است کلمات اشیر واکه
معلق همان مسئله هستند نقل نموده و گوئیم در صفحہ (۴) الی (۱۱) از درس (۴) و (۵) و (۶) از کتاب فی فیه موش و ازین موطوع
است در او و موش را بن خورقم یافته است (۴) (س) کوی قد یثی دخی یولیا یعنی کتب مفدسه موش خورقم شدند (ج) (ج) (ج)
عقیقت و لذت یثی خذت یعنی عهد عتیق و عهد جدید ۲ (س) مودی مغانی دخی یثی یعنی عهد جدید است (ج)
قوای که دعوای عام بر تنش یعنی عهد و پیمان خداست که بانی نوع انسان است ۳ (س) مودی قوای که عودلی عام بر تنش
یعنی عهد جدید که خدا بانی نوع انسان (ج) قیث قوای ناموس و موشی و بکوه و آنک قول دایو تکلیون سید بر و نه
یشوع متبع یعنی اول قول ناموس را با نو خود موشی و آنکه قول انجیل را با نو خود یسوع مسیح (س) و بیثی عقیقت مودی
بد و ثل یعنی عهد عتیق دارای چه چیز است (ج) ناموس و قول یعنی عهد عتیق دارای ناموس و شریعت و عهد و پیمان است
(س) و بیثی خذت مودی بد و ثل یعنی عهد جدید دارای چه چیز است (ج) متخذت و تمنا متا د قول یعنی عهد جدید دارای
مواعظ و شریعت و منعم و متکل فولست (س) بس مودی و زح دبیثی خذت و عقیقت الیون نیت لئو دالی و معنی کلمات
مرفوم بهار سی چنین میباشد پس عهد عتیق و عهد جدید بجهت راه نسبت دارند با همدگر (ج) دبیثی عقیقت هادریل طره
خذت و دبیثی خذت کامیلو ثل دیه عقیقت الرجیه یعنی عهد عتیق قهتا است از برای عهد جدید و عهد جدید تکمل کننده
عهد عتیق است در مرتبه کجما (س) دبیثی عقیقت که کوی بد و ثل یعنی عهد عتیق دارای چند عدد کتاب است (ج) ثل
و عجا یعنی عهد عتیق دارای سه و نه کتاب است ۲ (س) دخی پیشین یولی یعنی این کتابهای عهد عتیق موش خورقم شدند (ج)
لکوی دنا ریخ و دشرعی و دوتو ثل یعنی کتب عهد عتیق منقسم میشوند بکتابهای تاریخ و شعر و نبوت ۳ (س) تپیلون شمتی
دکوی دنا ریخ یعنی اسامی کتب تاریخ را بگو که کدامند (ج) حش سیری و موشی یعنی بر پت مپفن گنی منین و شین ناموس
یشوع بر نون دخی را و ثل شمو ثل قی و دیری دیری قی و دیری عزرا نخی و اسیر رجبه این کلمات بهار سی چنین است اسفا
خسته و نه موشی یعنی سفر تکوین و سفر خروج و سفر کاهنان و سفر اعداد و گویند ناموس یعنی توره مثنی و کتاب و شعر بر نون
و کتاب خضاه و کتاب راعوت و کتاب شمو ثل اول و دوم و کتاب ملوک اول و دوم و کتاب تاریخ ایام اول و دوم و کتاب عزرا و کتاب نحمیا
و کتاب اسنیر پس این هفده کتاب زکب مفدسه عهد عتیق کتابهای تاریخ میباشد ۴ (س) این کوی دشرعی یعنی کتب اشعار
از عهد عتیق کدامند (ج) ابوب مودی مثلی فو هلت تشخت تشخت یعنی کلمات ابوب و مرمود و او و کتاب اشال سلما

مسیحین از کتب عهد

۱۲۰

(س) عالمی حاجت کوئی دیوین کی میری یعنی کتب تعلیم در چه خصوص گفتگو مینمایند (ج) بون همونوت و خدی
 کریطانی یعنی در خصوص ایمان و زندگی مؤمنین بمسیح گفتگو مینمایند (س) انبلی کوونوت و دینوت یعنی کتب
 بون عهد جدید کدامست (ج) کلین دیوختا یعنی مکاشفات بوختا (س) مودین مطلبی دیکلین یعنی مطالب مکاشفات
 میناشند (ج) تخادعت و نویت بون یا لئووی و کالی توانی و عدنا و کریطانی بون هل نیت مری خیرادیشی و قید
 اینکه اهل کتاب سندی متصل ندارند از برای کتابهای عهد عتیق و احادیث مکتوبی نادر که هر صاحب عقل و شعور که فی الجمله از عقل
 داشته باشد از روی خرم میداند که کتاب سمانی و الهامی باید سندی متصل و صحیح داشته باشد و بدلیل نام تمام و توازن الایالات
 و محقق کرد که فلان کتاب بفرون بصدق و صواب بنویسند فلان پیغمبر بدون تغییر بشدیل و تحریف بهمان طور بیک از اسامی
 اجلال یافته است بدون زیاده و نقصان بمانده است ثابت انداز برای ندین خود سندی قرار بدهد و هم وطن در این باب
 کافی نیست بهینا قول باینکه فلان کتاب از مصنفات فلان شخص الهامی و یا فلان پیغمبر است محضی نیست قطعا و بادعای بکفر و با
 چند فرمایش امر ثابت و محقق نمیکرد اما باخی سنی که کتاب شاهان و سفر صغیر بکون و کتاب عزرا و کتاب سار و کتاب تینت
 و کتاب افراده ها اینها منسوب بموسی علیه السلام اند و همچنین سفر چهارم عزرا منسوب بعزراست و کتاب عزرا و کتاب شاهان
 اشعیا هر دو منسوب باشعیا علیه السلام اند و غیر از کتاب شهو و در میان علیه السلام کتاب بکریز منسوب با نجاش است و عدب ملفوظات
 بحقوق علیه السلام اند و چند زبور منسوب بکنان علیه السلام میناشند و از کتابهای عهد جدید عزرا و کتابهای سائیر الکرز نادر
 هفتاد کتاب منسوب بکنان است و مریم و ازاکله و تابعین ایشانند و متابعان جناب مسیح فعلا مدعی میناشند که تمامی این کتابها از
 اکاذیب موصوفات و محمولاتند و متفق است بر این ادعا کلیسای کرک و کاتولیک و پروتستانت و همچنین سفر تالست عزرا و منسوب
 بعزرا علیه السلام است و در نزد کلیسای کرک عزرا و عهد عتیق و مقدس و واجبات التسلیم است و در نزد کلیسای کاتولیک و پروتستانت
 از اکاذیب و محمولات است چنانچه این مورد امضای مدلل دارد و دوم از همین کتاب خواهی داشت و در فصل اول معلوم شد که
 کتاب ایدخ و کتاب طوبیا و کتاب یهودیت و کتاب وزدم و کتاب بکلیرا و کتاب یسکر و کتاب یسکر و کتاب یسکر و کتاب یسکر و کتاب یسکر
 التسلیم و الهی میناشند در نزد کاتولیک و واجبات از دند در پروتستانت پس زمانیکه حال بدین منوال باشد بجز دانستن کتابی از
 کتب بنی و اراکل اعتقاد نمینمایم که الهامی و واجبات التسلیم است و همچنین عزرا و ادعای ایشان معتقد نمیشویم بلکه اثبات بقطاب
 محتاج بدلیل قاطع و براین ساطع میناشد و قبل از تشریف بشرف اسلام و بعد از آن مره بعد از وی و بعد از آن از قول علمای
 ایشان سندی متصل خواستیم عاجز گردیده اند و نتوانسته اند سند از برای کتب عهد سنی خود پیدا کنند و معذرت کرده اند باینکه
 فقدان اسناد کتب در نزد ما وقوع مضاعف فتن است بر مسیحین الی مدت سیصد و سیزده سال و خود این اقل احقر شخص واجبا
 زیاد نمودم در کتب اسناد ایشان چیزی بدست نیاردم غیر از نظریات و تخمین بظن میگویند و متمسک بعضی فرایم میشوند و در پیش
 گفتیم که ظن و تخمین در این باب کافی نیست ان الظن لا یغنی عن الحجت شینا پس ما دامیکه دلیل شافی و سندی متصل صحیح نیاورد
 لا نسلم از برای مسلم کافیست و ابرار دلیل بر ذمه مثبت است نه نافی لیکن خیر بترجا و نقض لا قریب الی الله تعالی در باب سند
 کتب موجوده الان تکلم مینمایم و چون ذکر سند جمیع کتب باعث تطویل و موجب کدر خاطر ناظر بود لهذا تکلم نمینمایم مگر بر
 بعضی از آنها و اقوال بالله التوفیق و علیه التکلان و هو الحافظ من الخطا و التهور و التشیان سند ندارند جماعت یهود و نصاری
 بر اینکه توری منسوب بخلا حضرت موسی علیه السلام همان تورات است که خداوند اقدس سبحانی در حق بی محصور موسی علیه السلام فرمود و با
 اینکه از مصنفات خود انجناب است بیزهین و کلا بل کثیره لیکن ما در این مقام اختصار میوزیم بدین که چهارده دلیل بر فوقی عدد بیجا
 معصوم سلام الله علیه و اجمعین و از ارواح مقدس ایشان استمداد مینمایم در ابطال سند توری و در باب اثبات اینکه قرآن
 کلام الهی است نیز چهارده دلیل اقامه خواهیم نمود و در باب اثبات اول آن جناب موسی علیه السلام توری را فرمود و نوشتند و اخبار

بَابُ الْكَرْبَانِ

۱۲۱

بنی اسرائیل تسلیم فرمودند و وصیت نمودند ایشان را محافظت او و او را در صندوق شهادت گذاشتند و در هر هفت سال یکبار
 در روز عید از برای استماع بنی اسرائیل بیرون میآوردند و در باب (۳۱) از توبه شش باین نحو رقم کرده است (۹) و موسی این
 توبه را نوشت بگاهن بنی اسرائیل که صندوق عهد خداوند را برپا داشتند و هم بنمای شاخ اسرائیل سپرد (۱۰) و موسی ایشان را
 امر فرموده گفت که بعد از انقضای هر هفت سالی بر عید سال برادر عید سالیانها (۱۱) وقت بیرون آمدن تمامی اسرائیل را اینکه
 در حضور خداوند خدایت در مقابل یکدیگر ایستاده و توبه را بگویند و اگر کسی از توبه را در گوش ایشان بحضور تمامی اسرائیل بخوان آنوقت
 و طبقه اول بر وصیت حضرت موسی ثابت بودند و نیز توبه در میان صندوق شهادت بود و چون طبقه اولی منقضی گردید
 حال بنی اسرائیل تغییر یافت گاهی مرتد بودند و گاهی مؤمن خالشان بدین منوال بود تا اول سلطنت حضرت داود و در این سلطنت
 خالشان خوشید و در صدر سلطنت حضرت سلیمان هم مؤمن بودند لیکن بجهت انقلابات مذکوره نیز موضوع در صندوق شهادت
 ضایع و مفقود گردید و از روی جزم و یقین نمیتوانم گفت که در چه زمان ضایع و مفقود شد و آنچه محقق و معلوم است بر ما همین قدر است
 که قبل از زمان حضرت سلیمان علیه السلام توبه مفقود ضایع گردیده بود چرا که حضرت سلیمان در زمان سلطنت خود وقتی که صندوق
 شهادت را گشود در میان صندوق غیر از دولوح سنگی که احکام عشره در لوح ثبت بود و لا غیر چیزی دیگر نیافتند و در آیه (۹) از باب
 از سفر ملوک اول بدین نحو عیان و بیان گشته است (۹) لَوَافِقُیْوُنا اَنْحٰی ثَمَرِیْ یَّارُوشَیْمٰی دِکَیْیَ دُمْتُ یَبُوطَا مَا مَوْشٰی یُجُوبُ بَیْیَ
 یعنی در صندوق چیزی نبود غیر از دولوح سنگی که موسی در حوریه را بنجا گذاشته بود و شاهدا اینکه در دولوح سنگی غیر از احکام عشره
 نبود و در آیه (۲۲) از باب پنجم از توبه شش بعد از نقل احکام عشره جناب موسی چنین میفرماید (۲۲) اِنْ کَلِمَاتُ خُذَا وَاَنْدَا وَاَزَلْبَدَ بَنَی
 جماعت شما در که از میان انشی و ابرو غلام مظلمه تکلم نمود و اضافه نکرد و آنها را بر دولوح سنگی تحریر نموده بمن سپرد آنوقت پس آیه
 صریح است در اینکه احکام عشره بر دولوح سنگی تحریر گردیده بودند و در آیه (۴۱) و سؤال و جواب (۶) از کتاب تفسیر میبینیم که
 مسلم و مقبولست در نزد یهود و نصاری و غیره چنین رقم یافته است (۳) عِشْرَ اُفْدَی دَحٰی یَیْشَیْنِ یُؤَلِّیْ یعنی احکام عشره بر یهود
 ثبت گردیدند و یهودی یاروشیما کلّی مَیّی بَدِوَقَ تَحْمَتَ یُفْدَی یعنی بر دولوح سنگی تحریر گردیده بودند و هر کدام ازین دو
 لوح گنجایش بیست حکم را داشت شاهد سفر خروج باب (۳۱) آیه (۱۸) توبه شش باب (۴) آیه (۱۳) ایضا باب (۵) آیه (۲۲) آنوقت
 پس از کلمات مرقومه ثابت و محقق گردید که در صندوق نبود و دولوح سنگی که احکام عشره بر آنها تحریر گردیده بودند و توبه قبل
 از زمان جناب سلیمان علیه السلام ضایع و مفقود شده بود و با قطع نظر از هر اینها باز گویم که در آخر سلطنت حضرت سلیمان انقلاب عظیمی
 از برای ملت اسرائیل واقع گردید بنا بر شهادت کتب معتبره در نزد ایشان جناب سلیمان بوساوس و اغوای زوجات خود مرتد
 بپست گردید و از برای اصنام ان بنی و الامم مقام در مقابل بیت المقدس معابد بنا نهاد و عود بالله چنانچه در باب (۱۱) از سفر
 ملوک اول خصوصاً آیه (۴) از باب مخطور مذکور گردیده قال الله عز وجل فکلاما لم یجد رجا علیهم و ما اکثر سلیمان و لکن
 الشیاطین کفروا امر جدا به مبارکه بنامی چنین است و هرگز کار نداشتند سلیمان و لیکن شیاطین کافر شدند پس زمانیکه جناب
 سلیمان مرتد شد بنا بر قول ایشان غرض و کاری با توبه و احکام ان نداشت و بعد از وفات حضرت سلیمان انقلاب شد و اعظم
 از اول از برای ایشان واقع گردید و اسباط بنی اسرائیل متفرق بدو فرقه گردیدند و سلطنت واحد و سلطنت شده سبط مد
 بلسجانبه و دو سبط در جانب دیگر واقع گردیدند و سلطنت ده سبط از برای یوربعام مسلم شد و این سلطنت مستقر گردید و سلطنت
 اسرائیل بر وجه عام بن سلیمان سلطان دو سبط شد و این سلطنت را سلطنت یهودا میگویند و کفر و ارتداد بنی این دو سلطنت
 شایع و آشکار گردید چرا که یوربعام بعد از استقرار بر سر سلطنت مرتد و بت پرست شد و بعد لول الناس علی دین ملوکهم ده
 سبط از امتنا بعت نمودند و عبادت اصنام در میان این ده سبط شایع گردید و کسی که از کهنه بر ملت توبه ثابت بود ازین سبط
 هجرت نمود و ملک یهودا رفت و اسباط عشره ثادوس و یجاء سال کافر و عاصی بن بودند پس خداوند عالم را جل عظمه را

نفسه الحاکم العبد

غضب کرده و آشوب بین را برایشان مسلط نمود که آنها را در عالم مختلفه متفرق کردند و در این مملکت باقی نماندند و ایشان
مکر قلی این مملکت را غالبان و ثمان و تابغان شبطان را با نمودند پس اختلاف شد بین این قوم و جماعت بت پرستان
و افغان کرد بد شاک و ثناسل و قوال در میان این دو فرقه بعل آمد و اولاد این جماعت را اسامی این مملکت و از ابتدای سلطنت
پور بیغام تا دو بیست و پنجاه سال بنی اسرائیل با توفیر کاری نداشتند و وجود فیض توفیر در این مملکت مثل وجود عفا بود
این بود حال سباط عشر و اما حال دو سبط بعد از موت حضرت سلیمان تا آمدن بیست نفر سلطان بر سر بر سلطنت هوی
جلوس نمود و مریدین سلاطین مذکوره اکثر بودند از مؤمنین ایشان و عبادت اصنام در عهد و بیخام شایع شد و بنیادین
هر دخی گذاشته و عبادت کرده شد و در عهد اخذ مذاج از برای بعل در هر جانب و ناحیه از نواحی بلده او تسلیم بنامش و او را
بیت المقدس سد و در کرب و قبل از زمان اخذ دو مرتبه بیت المقدس و او را تسلیم زانیم و غارت نموده بودند مرتبه اول سلطان
مصر که جمیع اثاث بیت الله و بیت السلطان را غارت نمود و در مرتبه ثانیه سلطان مرثدا اسرا کثیره هب غارت شد یک نمود
بیت الله و بیت السلطان چنانچه هیچ چیزی باقی نماند نه در بیت الله و نه در بیت السلطان پس از آن اساس کفر محکم شد در زمان
منشی مجد که اکثر اهل این مملکت و شی و بت پرست گردیدند و مذاجی از برای اصنام در غنای بیت المقدس بنا نهادند و بیت نکشت
در هر یک گذاشتند و کفر را حال بدین منوال بود در زمان امون پسر منشی پس چون پو شیا به پسر امون بر سر بر سلطنت اسفرا یافت
توفیر نصوص نموده خود سلطان و ارکان دولتش توفیر نام تمام نمودند و بی هیچ ملت توفیر و مساعی جمله خود را در هدم ارکان کفر
بردند بطوریکه معابد اصنام را خراب و بار من مساوی و بجای آنها آب بستند و بنهارا آتش زده و خاکستر آنها را بفرصه نافع الهای
ریختند و با هر آنها کسی توفیر نداشتند و بجای او نشیند و وجود فیض توفیر تا هفده سال از سلطنت پو شیا به مثل وجود عفا بود
و در سال هجدهم از سلطنت این سلطان خدا شناس حلفیای کاهن گفت من فیض توفیر زاده بیت المقدس پیدا کرده ام و آن فیض را به
شافان کاتب داد شافان هم فیض مزبوره را بر داشت بحضور ملک رفت و از برای سلطان قراءت نمود و پو شیا به ملک مؤمن بجهت اسما
مضمون توفیر جامه های خود را درید از شدت خرمی که از جبهه عصیان بنی اسرائیل داشت مخفی نماند که تمامی این تقریرات عطا باند
با سفر اول و دوم ملوک و کاتب اول و دوم از اخبار اتمام و سایر کتب مقدس چنانچه در پیش دانستی و در باب (۲۲) از سفر دوم ملوک
و باب (۲۴) از کتاب دوم از اخبار اتمام باین نحو رقم یافته است و ترجمی حلفیای کاهن گوزا شافان سایر اکابر با د شرع مؤمنی بیایا
دما زبا و یوئی حلفیای کاتب با شافان و قم قاریه و مؤد علی شافان سایر الملک اکابر با د کاتب با هبیلی الی حلفیای کاهن و قم قاریه
شافان قم ملوک و و بلا کد شمع علی ملوکا هیز ما فی د کاتب با د شرع اکابر چو ترجمی چولو انشی بعبادات سفر ملوک یعنی (۱)
و حلفیای کاهن بزرگ شافان کاتب گفت که کتاب توفیر زاده در خانه خلا و ندای قم و حلفیای آن کتاب را بشافان داد که او را خواند (۲)
و شافان کاتب بملک باز آمد الخ (۱) و هم شافان کاتب بملک نقل کرده گفت که حلفیای کاهن کتابی را بمن داده است و شافان آنرا
در حضور ملک خواند (۱۱) و واقع شد بجهت شنیدن ملک کلام کتاب توفیر که لاس خود را در بدانتهی مؤلف این کتاب اظلالا نام
المدعو محمد صادق و المنسوب بفتح الاسلام غفر الله له محمد و اله خیر الانام علیهم سلام الله المالك العالم کوبد که این فیض عمل اعظم
و اعتبار نیست و قول حلفیای کاهن هم مرد و د باطل است یعنی تا اگر از تقریرات سابقه ما که هم مطالبند با مضامین کتب مقدسه
معلوم و محقق کرد بد که بیت الله زاده و مرتبه قبل از عهد اخذ هب و غارت کرده بودند و اصنام را در خانه رجا داده بودند و خلا
اصنام و روزی چند مرتبه بلکه علی الدوام داخل بیت میشدند و تا سال هفدهم از سلطنت پو شیا به کسی توفیر نداشتند و اسم و اسم و راهم
نشیند و حال آنکه سلطان و امنای دولت آن سعی بلیغ و اجتهاد تمام در ترویج ملت توفیر داشتند و کهنه تا سال هفدهم از سلطنت
پو شیا به داخل مکه بگردیدند و بنا و تجارت و تجارت در آن خانه مشغول نمیدادند و بنیادین بسیار بعد بلکه منع عطا
که با وجود کثرت نزد و طول زمان که فیض در خانه باشد و احدی از مخالف و موافق را ندانند پس هر کس که فیض کاتب

و من اقل شود و این باب باندک نامی کالتیم فی وسط السماء از برای اظهار اشکار و مبهر گردد که این نسخه نبوده مگر از غیر غایت
موضوعات و مجولات حلقیه کاهن چون ملاخذه نمود و بدو توجیه سلطان و ارکان دولتش را از برای ویج ملک تویزه بخدا این کتاب را
از دیوانت سنا تیره و قصص مشهوره بنمایان نمود و جمع و تالیف نمود و نسبت از این کتاب موسی علیه السلام را داد اعلم از آنکه اندوایا صافیه
باشد و با کاذب و در مدت هفت سال مشغول جمع و تالیف بوده است و مثل این کتاب از برای ویج ملک و اشاعه حق و
صدق از مستحبات دینیه بود و در نزد منافعین از جهود و قدمای مسیحی چنانچه پوشیم موقوفه در بیان حال علمای قرن ثانی از قرن سیمیه
در صخره (ه) از جمله اول از تاریخ خود مطبوع لندن شده است که اسکندریه بنامی از فلاطون و فیساغورث مفعوله مشهور کرده و آن
پنجاه کتاب جمله و از برای تکثیر صدق و عبادت حق نه اینکه جائز باشد بلکه قابل تحسین هم هست و این قول را تعلیم کردند و چون
قبل از ولادت مسیح از و تابعین عیسوی در قرن ثانی تا پنجاه چنانچه ظاهر از اشکار و مبهر در این امر از کتب کثیره که نسبت داده شده است نیز
درین کتاب ترجمه کلام موزن مسطور تمام شده است چنانکه کتاب از مستحبات دینیه باشد و در نزد جهود قبل از ولادت مسیح و در
نزد نصاری در قرن ثانی از قرن سیمیه از برای کتب و از برای احدی بقیه نخواهد بود و جملا شکی و شبهه در این نیست که حلقیه کاهن
در مدت هفت سال مشغول تالیف تویزه بوده است و باز در این موضع قطع نظر از اینها کرده و میگویم که نسخه تویزه در میان
از سلطنت پوشیه پیدا شد و معمول به بود تا سیزده سال از تبقیه سلطنت پوشیه و بعد از فوت ابن سلطان باخو بر سر بر سلطنت
نشست و مرتد شد و کفر شایع گردید و سلطان مصر میرا و سلط و او را اسیر نموده برادر او را بر سر بر سلطنت جای داد و او هم مثل برادر
مرتد بود و بعد از فوت و پسرش بر سر بر سلطنت اسفرا و بافت و او هم مانند پدر و عمویش مرتد بود و او را بنحی نسخه باجم کثیر از برای
اسیر نمود و بیعت المقدس را باختر از سلطان هفت غارت نمود و تمام و از بجای و نشانید و اینهم مثل برادر داده اش مرتد بود پس زمانیکه
این مطالب را در یافت نمودی پس گوئیم تویزه قبل از زمان سلیمان علیه السلام ضایع و مفقود گردید و قبل از زمان پوشیه و تا زمان تویزه در
حاضر منقطع گردید و نسخه که در عهد پوشیه پیدا شد محل اعتماد و اعتبار نیست و تا اثر با و ثابت نمیشود چنانکه با مال منتهی میشود
بشخص واحد حلقیه کاهن و از او بشافان کاتب و از او بملاک و از دستگاه ملاک منتشر گردید و با بهر اینها تا سیزده سال تبقیه
سلطنت پوشیه معمول بود و بعد از آن معلوم نیست ظاهر اینکه زمانیکه از نداد و کفر رجوع کرد و در میان اولاد پوشیه نسخه
تویزه مفقود شد قبل از حادثه بنحی نصیر و وجود تویزه در میان از منتهی از نداد مثل ظاهر محتمل مابین قیمن بوده است و هرگاه در
شود که نسخه تویزه با مفعولا نشانی باقی مانده مظلون بطریق نوی آنکه در حادثه بنحی نصیر ضایع و مفقود گردید و این حادثه حادثه
اول بود که در دلیل اول مذکور شد ای طافل منصف کتابیکه حال او ما ذکر باشد میشود از آنستند و از نداد و الله غافل
که با جان خود دشمنی نداشته باشد چنانکه بر آنستند و از برای خود در غیبه هفت کوفی شده الله و کفی همین دلیل کافی
از برای اثبات مدعی آنکه این کتب سند متصل صحیح ندارند که کلبان و قر و چون سلطان منصوب از جانب بنحی نصیر مدعی استقلال
گردید و اظهار عصیان و طعنان نمود بنحی نصیر و او اسیر نموده پیش روی او را و از آنجا اسیرید و چشمهای او را قطع نموده اسیر
مغلول باغلهای برنجی بسوی بلش فرستاد و بیعت الله و بیعت السلطان و جمع خانه های او و شلم و هر منزل جللی و خانه ای دیگر
که بود تماماً احوال نموده حصار او را و شلم را از زمین مساوی نمود و شعوبه اسرائیل را اسیر نموده و بسوی بابل روانه کرد و این
مملکت را از اضعفا و مساکین روی زمین بخرید و از قبیل اهل فلاحت و زراعت و کراهن و این حادثه حادثه ثانی بود که از برای
بنحی نصیر اتفاق افتاد و در این حادثه تویزه و همچنین کتابهای عهد عتیق که قبل از این حادثه مدون و مصنف بودند از صخره عالم تماماً
و کلاً منعدم گردیدند و از کتابهای عهد عتیق اثری در روی زمین باقی نماند این امر در نزد اهل کتاب بهر سلم است چنانچه در شاهد
شما نزد هم از بنحی اول از بابای خواهد آمد که کلبان سیم بنا بر اعتقاد اهل کتاب بنحی نصیر از آن کلابی در سینه بنحی کتب
مفقوده را تالیف و تصنیف نمود علی بنحی حادثه دیگر از برای ایشان واقع گردید و آن حادثه در ابلول از کتاب اول قاین این

وَسَائِرُ كُتُبِ عَمِّدِ عَيْنٍ

۱۲۳

نحو مذکور و مسطور گردیده پس از آنکه بلده او تسلیم مفتوح گردید از برای این توکل امیر اطور فرنگ یعنی شاهنشاه جمع نسخها
عهد عین را با قشاقداخته و احوال خود از هر جا که تحصیل نمود و منادی از جانب او ندا نمود هر کسی نسخه از نسخه های عهد عین
در نزد او پیدا شود و با رسم شریعت را بجا بیاورد البته مقبول خواهد گردید و ماهی یک مرتبه این امر را تحقیق میکرد هر یک که نسخه
عین در نزد او پیدا میشد و باقتل میرسانید و با ثبات و تحقیق میکرد بدکردار می از رسوم شریعت بجا آورده است اینها مقبول
میکرد بد پس منقولات عز را در این حادثه متعذر گردید اینها منحصراً و این حادثه یکصد و شصت و یکسال قبل از میلاد مسیح
واقع گردید و سه سال و نیم این حادثه میشتد چنانچه در تواریخ ایشان مفصلاً و مشروحاً مکتوب گردیده است و همچنین در تاریخ
یوسف بن هودی و این تاریخ معبر است در نزد علمای پروتستانت پس در این حادثه جمیع نسخه ها نیز که عز را علیه السلام بنصیف نمود
بود متعذر و موقوف گردید چنانچه در باب ثانی و در سایر مواضع مناسب این کتاب تفصیل این امر خواهد آمد که اینها
حادثه دیگر بعد از حوادث مذکوره از برای یهود واقع گردید بدینسان از ملوک فرنگ پس منقولات عز را علیه السلام و نسخ غیر معصومه
گردیدند و از آنجمله حادثه طپوس و وحی است و اینجا در حادثه عظیم یهود بود و هفت سال بعد از خروج مبع علیه السلام واقع گردید
و این حادثه بنفصل نام و شرح ما لا کلام در تاریخ یوسف بن هودی و تواریخ دیگر مکتوب مرقوم گردیده است و اگر خواسته باشی و
کن و در اینجا در اجتماع یهود در دوشلم و نواح اطراف آن هزار هزار و یکصد هزار نفر هلاک شدند بعضی از کرسی و
با آتش و بعضی دیگر شمشیر و بعضی با بصله بزدند و نود و هفت هزار کس از ایشان نیز اسیر گردید و در اقامت مختلفه فروخته
شدند و جماعت کثیره نیز در افطار و اطراف مصر یهودیه هلاک شدند که اینها نیز که جمیع و اهل کتاب اتفاق دارند بر
اینکه سفر اول و ثانی از اخبار اتمام از مصنفات و مدونات عز را علیه السلام است که با عانت حلی و ذکر که علیه السلام بنصیف و نود و
نموده است پس در تحقیق این دو کتاب از مؤلفات و مصنفات سر پیغمبرند و حال آنکه کلام ایشان منافی است در باب هفتم و ششم
از سفر اخبار اتمام در بیان عداد اولاد بن یامین چرا که در این ششم و سفر هفتم باین نحو ترجمه یافته است پس از بن یامین و بکر و
بدیع بن یاسر (بودند) و در این اول از باب هفتم باین نحو ترجمه گردیده است (۱) و بن یامین اول زادش بلع و دعوی آشیل و
سبی آخر (۲) و چهارمی نوحاه و بنی زافا و تولد نمود انشاهی پس از اول مفهوم میکرد دکه اولاد بن یامین مخصوص بر سر
بودند و از دوم معلوم و مشخص میشود که پیغمبر بودند و از توبه معلوم میکرد دکه نفر بودند در این (۳) از باب (۴) از سفر کتاب
باین نحو ترجمه گردیده (۵) و پس از بن یامین بلع و بکر و آشیل و کبر و نعمان و ابی و دوش و مبین و حیم و آرد انهم غلبه
این سه نفر پیغمبر را این توبه مشهوره با قطع نظر از اختلاف خودشان بدو وجه اختلاف کرده اند و چهارم و پنجم را
در عدد و اهل کتاب از یهود و نصاری متفق اند بر اینکه اینها در سفر اول از اخبار اتمام مرقوم گردیده است غلط است و سبب این
نحو عیان و بیان نموده اند که عز را بنی علیه السلام فرقی نگذاشته است باین اولاد و اولاد او را که او را بنو که از آنها نقل نموده
نافع بوده اند ظاهر و روشن است که اینها از تابعین مونی و توبه بوده اند پس اگر توبه مونی همین توبه مشهوره است و این
هرگز با او حاجت نمیکردند و بخطا و غلط واقع نمیکردند و هرگز امکان نداشت از برای عز را علیه السلام توبه را نزد عاید باشد
نافع غیر صحیح اعتراف نماید و همچنین هرگاه این توبه همان توبه بود که عز را علیه السلام در مرتبه ثانی با الهام نوشت علی بن عمر با توبه
خودش بطریق الهام نوشته بود و مخالفت نمیکرد پس معلوم و مشخص گردید که توبه مشهوره موجود الان از مصنفات مونی علیه السلام
نیست و همچنین از مصنفات عز را هم نیست بلکه حق و صدق است که این توبه مجموع گردیده است از آیات و قصص مشهوره
پس یهود و علمای ایشان جمع نموده اند بدون تفهیم و تصحیح و آیات فالتی ازین تقریرات معلوم و مشخص گردید که بیا
علیه السلام چنانچه از صد و یکباره معصوم نیستند در نزد اهل کتاب همچنین معصوم نیستند از خطا در تحریر احکام و در تبلیغ و از
رسالت که اینها ششم آنکه هر کسی بخواند و مقابله کند باب (۵) و (۶) و (۷) از کتاب عز را علیه السلام با باب (۴) و (۵) از

باب اول در بیان حج

۱۲۵

سفر اعدا و مخالفت هر مجری بیند در احکام و ظاهر و روشن است که خرفیا علیهم السلام از تابعین توبه بود پس توبه در زمان او
هرگاه همین توبه مشهوره الان بود با کلام خدا مخالفت در احکام نمیشود و کلمه **لَا تَقْرَبُوا** در مواضع عده ازین توبه مذکور
مستورا است که خداوند بخلت عظمی از او لا و مواضع میفرماید بسبب مخالفت اباء از انجمله در آیه (۳) از باب بیستم از سفر خروج موافق
فارسه مطبوعه لندن عشتاد (۲) در حضور من توبه خدا بان غیر نباشد (۴) بجهت خود صورت تراشیده و هیچ شکلی از چیزها نیکند
اسمانت در بالا و باد در زمین است در پائین و باد را بهما نیکند و در زمین است مساوات آنها را بجهت نموده ایشان را عبادت نماز بر آکر من
بخواه خدای تو میباشم خدای غیور هستم که انعام نگاه بدوان را از پیران تا پشت بنم و چهارم از آنا نیکند مراد شمن دارند میگویم و در
آیه (۲) از باب هجدهم از کتاب خرفیا بان نحو تحریر کرده است (۵) هر که گناه کند و خواهد مرد پس تحمل گناه پدرش نخواهد بود و
پدرش تحمل گناه پدرش نخواهد بود عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شر بر پدرش خواهد بود انتم پس از کتاب
خرفیا در کمال صافی معلوم میکرد که از احدی مواضع نمیشود بسبب نگاه غیر بخلاف توبه که از توبه معلوم میشود اولاد
گاه پدر تا پشت چهارم معتد بخوانند بود و حق است که در کتاب خرفیا علیهم السلام است که موافق عدل الهی و کلام الهی است قال الله
لَعَالِي عِزِّي وَجَلَّ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ پدر مخالفت خدا کرده است پس چه مدخلیت دارد و اگر این حکمی که در توبه مکرر کرده است
صحیح باشد لازم میاید که جناب برهم و اسحق و یعقوب و یوسف علیهم السلام از اهل نجات نباشند چرا که پدر برهم نارنج از بن پریشان بوده
بنابر زعم اهل کتاب اگر این چهار نفر بزرگوار از اهل نجات نباشند بهود و ما و نصرانیها از اهل نجات خواهند بود و حال آنکه جناب برهم
علیه السلام خلیل خدا و اسحق و یعقوب و یوسف پیغمبران خدا هستند پس معلوم و محقق کرد بدکه این حکم عظیم الشان و رفیع المنزله که
حکم دوم از احکام عشره مشهوره است از جانب خدا و صحیح نمیشود که بنا بر این هم عدالت و هم رحمت الهی باطل میشود و انحال
پس در کمال صافی معلوم شد که این حکم از جانب خدای عادل مقدس نمیشود الحاصل در دلیل سابق گفتیم که خرفیا از تابعان
توبه است و اگر این توبه در زمان خرفیا علیهم السلام بود هرگز بان مخالفت نمیکرد **لَا تَقْرَبُوا** آنکه هر کس زبده اظالمه کند
و همچنین کتاب نجما و کتاب ربنا و کتاب خرفیا را جز مایهین خواهد کرد که طریق تصنیف و تالیف در زمان گذشتن مثل طریق تالیف
الان در میان اهل اسلام بوده است بان نحو که مصنف و مؤلف هرگاه حال خود و معاملاتی را که بچشم خود دیده بود مینوشت
بطوری بود که از برای ناظر کتاب و ظاهر و روشن میکرد بدکه حال آن نفس با معاملاتی که دیده است نوشته است و این امر ظاهر
نمیشود از موضعی از مواضع این توبه بلکه تمامی عبارات شهادت میدهند که گاهی این توبه غیر از جناب موسی علیهم السلام بوده
و ان غیر این کتاب را از روایات و قصص شهره فیمابین الیهود جمع کرده و فرق نکذاشته است فیمابین این اقوال بان نحو که هر کدام از
اینها در دعوی و قول خدا و یا قول موسی بود مندرج نماید در تحت قال الله و قال موسی و در جمیع مواضع بصیغه غایب از جناب موسی
نمیشود و است پس هرگاه توبه از تصنیفات موسی میبود هر این بصیغه متکلم از نفس خود تعبیر میفرمود و لا اقل در یک موضعی
از مواضع این اسفار خسر که تعبیر بصیغه متکلم و حاله مفوضی یا ذاتی اعتبار است و ظاهر نیز مقبول و مسلم است اما در امیکه بها
قاطع بخلاف آن قائم نشده باشد و هر کس که مدعی خلاف ظاهر است فعلیه البیان و علینا الجواب پس معلوم و محقق کرد بدکه این توبه
از تصنیفات جناب موسی نیست **لَا تَقْرَبُوا** آنکه کسی نمیشود مدعی کرد با تشبیه بعضی از فقرات و بعضی از ابواب که این
توبه معمول و مستعمل این زمان از کلام خدا و یا کلام حضرت موسی علیهم السلام است بلکه بعضی از فقرات و آیات و ابواب بوضوح تمام
دلائل دارند بر اینکه مؤلف این کتاب مکان ندارد که پیش از زمان جناب داد و علیهم السلام بوده باشد بلکه با معاصرو و با بعد از انجمله
بوده است و فقرات مذکوره و کلمات مسطور و مفصل و مشروح در محبت ثانی از باب ثانی خواهد آمد ان شاء الله تعالی و علمای صحیح
رجا بالغیب گویند که آنها از ملحقان نبی از انبیا هستند و این قول مرد و داس چو آنکه ادعای صرف و بدون برهانست زیرا که احدی
از انبیا نداشت در کتاب خود که فلان فطره زاد را باب فلان از کتاب فلانی من ملحق کرده ام و با مندرج نموده ام و باضا نوشت که

مطلوبه این فقرات را ملحق نموده است و بدلیل قطعی دیگر نیز این امر تحقیق نمی‌شود چنانچه در بحث مذکور خواهد آمد و بعد
ظن خالی از دلیل معنی و شمر خواهد بود چرا که هر کس بتواند ادعا نماید بلا برهان پس ناچار باید که دلیل قاطع و برهان ساطع باحقانیت
قائم نگردد و این فقرات و ابواب دله کامله و براین و اخیر خواهند بود بر این کتاب و تصنیفات جناب و محلیت اینست
**کتابی که در میان اصحاب سلف السلفین نقل نموده است از جمله اوست از آنکه گویند با پیوسته که اکثر سکندر یکدیگر که از فضایل
معبر می‌باشد و در دنیا چه بیکل بد کن است بسبب ظهور ادله خفیه سه امر از برای من ظاهر گردیده است اول آنکه توبه
موجود از تصنیفات موسی علیه السلام نیست و قهر آنکه در کعبان و با او شایم مکتوب گردیده است یعنی در عهد موسی علیه السلام مکتوب
نگردیده است که بنی اسرائیل در زمان دریا با آنها بوده اند و سیم آنکه تالیفات ثابت نمیشود قبل از سلطنت داود علیه السلام
نه بعد از زمان حزقیال بلکه نسبت داده است از این زمان سلمان علیه السلام یعنی هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام و باز زمان فریب یان
دو زمانیکه هم مشاعر بود پس حاصل اینکه تالیفات این توبه با نصد سال بعد از وفات موسی علیه السلام گردیده است نه می‌تواند که
ناشر هر کسی که فاضل نورین که از علمای سحری است گفته است که فرقی معتمد به (تالیف) نمیشود در محاذات و از توبه و محاذات
سایر کتاب از عهد عتیق که در زمان اطلاق بنی اسرائیل از اسرائیل مکتوب گردیدند و حال آنکه هصد سال ما بین این دو زمان فاصله
میشود و از روی تجربه صحیح صافه معلوم و تحقیق گردیده که بحسب اختلاف زمان فرقی واضح می‌شود در لسان مثلاً و اینک در
نمایم زبان انکلیسی و فلهس نمایم حال زبان طایفه و با حال زبانیکه چهار صد سال قبل بر این بود تفاوت فاحش در میان این دو زبان
می بینیم و بیجهت عدم فرقی معتمد به میان محاذات این کتاب کان کرده است فاضل یوسکن که مهارت کامله داشت در لسان عبرانی
که این کتابها در زمان واحد تصنیف گردیده اند و مؤلف کتاب گویند که فوج اختلاف در لسان بسبب اختلاف زمان بدیهی است
پس حکم نورین و ظن یوسکن مقبولند **کتابی که در میان یهود و در باب (۲۷) از توبه مشتی (۵) باین نحو ترجمه یافته است و اثنی عشر
فارسیه مطبوعه شماره (۵) و در اینجا مذبحی برای یهوده خدای بنی اسرائیل و منج از سنگها باشد و اثنی عشر بر آنها بکار میر (۱)
و تمامی کلمات این شریعت را بران بخط روشن بنویس و اب (۱) هر تراجم فارسیه مطبوعه شماره (۱) باین نحو ترجمه گردیده است (۱) و بران
سنگها تمامی کلمات این توبه را بحسن و ضاحت تحریر نماید و در نسخه مطبوعه شماره (۱) و بران سنگها تمامی کلمات این توبه را بخط روشن
بنویس و در نسخه مطبوعه شماره (۱) و بران سنگها تمامی کلمات این توبه را بخط روشن بنویس و در کلمات این توبه عتیق و اکتب خال یکپه
ها این گلهون پیت که در آن موساهان و پریش او نظاب و در کلمات جدید و کثرت خال که گلهون مانی و آه شریعت توبه صلیا
نجه ها است که گذشت و در باب (۱) از کتاب پوشع مرقومست (۲۲) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که نوشته بود بعضی
بنی اسرائیل مرقوم ساخت و در نسخه فارسیه مطبوعه لندن شماره (۱) و در اینجا توبه را بران سنگها نقل نمود و از انجیل روی بنی اسرائیل به
تحریر آورد و در نسخه فارسیه مطبوعه شماره (۱) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت و در نسخه فارسیه
مطبوعه لندن شماره (۱) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت پس از عبارات مطبوعه
معلوم و مشخص گردید که حجم توبه بمقداری بوده که نوشتن آن بر سنگهای مذبح ممکن بود و اگر توبه عبارت از این پنج کتاب بود که
در این زمان موجود است نوشتن آن بر سنگهای مذبح غیر ممکن بود **کتابی که در میان یهود و در باب (۲۷) از توبه مشتی (۵) باین نحو ترجمه یافته است و اثنی عشر
فارسیه مطبوعه شماره (۵) و در اینجا مذبحی برای یهوده خدای بنی اسرائیل و منج از سنگها باشد و اثنی عشر بر آنها بکار میر (۱)
و تمامی کلمات این شریعت را بران بخط روشن بنویس و اب (۱) هر تراجم فارسیه مطبوعه شماره (۱) باین نحو ترجمه گردیده است (۱) و بران
سنگها تمامی کلمات این توبه را بحسن و ضاحت تحریر نماید و در نسخه مطبوعه شماره (۱) و بران سنگها تمامی کلمات این توبه را بخط روشن
بنویس و در نسخه مطبوعه شماره (۱) و بران سنگها تمامی کلمات این توبه را بخط روشن بنویس و در کلمات این توبه عتیق و اکتب خال یکپه
ها این گلهون پیت که در آن موساهان و پریش او نظاب و در کلمات جدید و کثرت خال که گلهون مانی و آه شریعت توبه صلیا
نجه ها است که گذشت و در باب (۱) از کتاب پوشع مرقومست (۲۲) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که نوشته بود بعضی
بنی اسرائیل مرقوم ساخت و در نسخه فارسیه مطبوعه لندن شماره (۱) و در اینجا توبه را بران سنگها نقل نمود و از انجیل روی بنی اسرائیل به
تحریر آورد و در نسخه فارسیه مطبوعه شماره (۱) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت و در نسخه فارسیه
مطبوعه لندن شماره (۱) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت پس از عبارات مطبوعه
معلوم و مشخص گردید که حجم توبه بمقداری بوده که نوشتن آن بر سنگهای مذبح ممکن بود و اگر توبه عبارت از این پنج کتاب بود که
در این زمان موجود است نوشتن آن بر سنگهای مذبح غیر ممکن بود **کتابی که در میان یهود و در باب (۲۷) از توبه مشتی (۵) باین نحو ترجمه یافته است و اثنی عشر
فارسیه مطبوعه شماره (۵) و در اینجا مذبحی برای یهوده خدای بنی اسرائیل و منج از سنگها باشد و اثنی عشر بر آنها بکار میر (۱)
و تمامی کلمات این شریعت را بران بخط روشن بنویس و اب (۱) هر تراجم فارسیه مطبوعه شماره (۱) باین نحو ترجمه گردیده است (۱) و بران
سنگها تمامی کلمات این توبه را بحسن و ضاحت تحریر نماید و در نسخه مطبوعه شماره (۱) و بران سنگها تمامی کلمات این توبه را بخط روشن
بنویس و در نسخه مطبوعه شماره (۱) و بران سنگها تمامی کلمات این توبه را بخط روشن بنویس و در کلمات این توبه عتیق و اکتب خال یکپه
ها این گلهون پیت که در آن موساهان و پریش او نظاب و در کلمات جدید و کثرت خال که گلهون مانی و آه شریعت توبه صلیا
نجه ها است که گذشت و در باب (۱) از کتاب پوشع مرقومست (۲۲) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که نوشته بود بعضی
بنی اسرائیل مرقوم ساخت و در نسخه فارسیه مطبوعه لندن شماره (۱) و در اینجا توبه را بران سنگها نقل نمود و از انجیل روی بنی اسرائیل به
تحریر آورد و در نسخه فارسیه مطبوعه شماره (۱) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت و در نسخه فارسیه
مطبوعه لندن شماره (۱) و در اینجا بران سنگها نسخه توبه موسی را که در حضور بنی اسرائیل نوشته بود نوشت پس از عبارات مطبوعه
معلوم و مشخص گردید که حجم توبه بمقداری بوده که نوشتن آن بر سنگهای مذبح ممکن بود و اگر توبه عبارت از این پنج کتاب بود که
در این زمان موجود است نوشتن آن بر سنگهای مذبح غیر ممکن بود********

و این در قرن هشتم و در قرن سیزدهم از جامه و قلم و در قرن هفتم اختراع شد کلام موزون تمام شد مخصوصا پس اگر کلام این موزون
معنی باشد در نزد مسجین بدین شبهه مؤید کلام نورین خواهد بود **باب اول** در بیان نورین غلط که در واقع
کرده است و کلام خدا و جناب و سواجل و ارفع از آنست که غلطی در او یافت شود پس وجود غلطی دلیل نافی است بر اینکه این نور
نور کلام خداست و نور کلام جناب موسی و نبی غیر دیگر مثل آنچه در آیه (۱۵) از باب (۴۴) از سفر تکوین مرقوم گردیده است (۱۵) ایشان
پسران نیا که گفتند ایشان را دو پسر از آدم با دخترش دیناه یحیی و یعقوب زایشید پس تمامی نفوس از پسران و دخترانش و سر نفر بودند
دو و سته مطبوعه شد اما این مرقوم بدین نحو ذکر کرده است ایانند پسران نیز که آنها را با دختر خود دیناه دو فرزند از آدم برای
یعقوب زایشید هم نفوس پسران و دخترانش و سه نفر بودند پس قول او و سر نفر نفوس بودند غلط است و صحیح آنست که یحیی و یعقوب
نفر بودند و اقرا و اعتراف نموده است بغلط بودن عدد مسطور مقرر مشهور ایشان ها و سلی که گفته است هرگاه اسماء را بعد از آن نامند
و دیناه را هم بیکر بدی و چهار نفر خواهند بود و لا بد است از این اخذ و انداج دیناه در عدد چنانچه معلوم میشود از تعداد اولاد
چرا که ساراه بنی عیسی یکی از شانزده نفر است آنهمی و مثل آنچه واقع گردیده است در باب (۲) از باب (۲۳) از توبه و شتی (۲)
خوام زاده داخل جمعیت خداوند نشود هم ناپشت دم داخل جمعیت خداوند نشود و این غلطی یقینا و الا لازم میباشد که جناب
داود و پسران او تا فارص بن یهودا داخل جماعت رب نشوند چرا که فارص ولد از ناست بنابر شهادت بابی و هشتم از سفر تکوین
و داود بطن هم است از فارص بنابر نسب نامه مسیح که در باب اول از انجیل متی و باب دوم از انجیل لوقا مرقوم گردیده است و حال آنکه
داود علیه السلام پیش جمعیت رب و پسر بزرگ خداست بنابر شهادت زبور موجود الان آیه (۷) از باب دوم از توبه و شتی و پسر بزرگ
(۷) فرمان داشت ایح خواهم که خداوند من گفته است که پسر من نونی امر و نون اولید نموده ام و مثل آنچه در آیه (۳) از باب بیست و نهم
از توبه و شتی ایضا واقع گردیده است (۳) عتونی و یاموئی داخل جمعیت خداوند نشود آنهمی این نیز غلط است یقینا و الا لازم
که جناب او و سلیمان و عیسی علیهم السلام داخل جمعیت خداوند نشوند چرا که عتونی و عتونی هستند چنانچه در مفسد ممدک و کورید و فصل
دوم از باب پنجم خواهد آمد و حال آنکه داود و سلیمان علیهم السلام فرزندان بزرگ خدا هستند علی قولهم و جناب یحیی فرزند بکار خدا بلکه خداست
بالله علی نعمهم پس اگر این ایراد صحیح باشد لازم میباشد که فرزندان خدا بلکه خود خدا داخل جمعیت خداوند نشود و مثل آنچه واقع گردیده است
در آیه (۱۵) از باب دوم از سفر خروج و در شاهدا و اول از بحث سیم از باب دوم خواهد آمد انشاء الله که یقینا غلط است و مثل آنچه
واقع گردیده است در باب اول از سفر اعلا و آیه (۴۵) الی (۴۸) باین نحو بیان شده است موافق فارسی مطبوعه شد اما
(۴۵) و تمامی شمرده شدگان بنی اسرائیل بر حسب خاندان آباء ایشان از بیست ساله و بالا تر هر یک یک از اسرائیل برای جنگ بپوشیدند
(۴۶) هر شمرده شدگان شصت و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند (۴۷) اما لا و بان بر حسب سبط آباء ایشان در میان آنها
شمرده نشدند آنهمی از این آیات معلوم و متخصص میگردد که عدد دکانیکه صلاحت از برای مبارک جنگ داشتند زیاد تر از شصت
هزار بود و حال آنکه بنی لای و طلفاد داخل در عدد سان دبه شدگان نبودند و همچنین انانث جمیع اسباط با غیر مطلقا و همچنین دکانیکه
کثر از بیست ساله بودند خارج از عدد بودند و همچنین شیوخ و مرضا که صلاحت جنگ نداشتند خارج از عدد و پسر بودند پس
جمیع باقی ماندگان از رجال و نساء منظم نمائیم بر معدودین و سان دبه دکان مجموع من چشما مجموع کثر از ده هزار و پانصد هزار
خواهد بود و این غلط است یقینا بوجه شتی و **کجا اول** آنکه عدد بنی اسرائیل از مرد و زن و کبر و صغیر و هتکام دخول ایشان
بمصر هفتاد و نفر بودند بنابر تصریح آیه (۲۷) از باب (۴۴) از سفر تکوین و آیه (۵) از باب اول از سفر خروج و آیه (۲۲) از باب هم
از توبه و شتی و در شاهدا و اول از بحث سیم از باب دوم خواهد آمد آنکه مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر دو پست و پانزده سال
بوده و در باب اول از سفر خروج بوضوح تمام مرقوم گردیده است که هشتاد سال قبل از پرون آمدن بنی اسرائیل از مصر پسران
ایشان را با مرفوعون میکشند و دخترهای ایشان را با میکشند پس چون بنی اسرائیل را دانستی بعضی عدد ایشان را در هنگام دخول

در بیان حال کتب عهد عتیق

۱۲۹

در نزد ایشان و هرگاه ما ملاحظه نمایم پایه (۳۴) از باب (۱۵) از این کتاب با پایه (۶) و (۷) و (۸) از باب پنجم از کتاب دوم شموئیل ظاهر میگردد که این کتاب پیش از سال هفتم از جلوس داود علیه السلام تحریر گردیده است و لکن جامعین تفسیر هیری و اسکات در ذیل شرح پایه شصت و پنجم مذکور گردیده اند که این پایه معلوم و مشخص میگردد که این کتاب قبل از سال هفتم از جلوس داود علیه السلام تحریر گردیده است آنهمی و پایه (۳۳) از باب دهم از این کتاب دلالت دارد که مصنفان بعضی خالانرا نقل میکنند از کتابیکه حزقیل بنکلی اختلاف دارند در بیان اسم آن در بعضی از تراجم کتاب با سار با سبن مؤلفه و در بعضی با سار با صاد و در بعضی با سبر با سبن و در ترجمه عربی مطبوعه مشتمل بر سفر ابرار و در ترجمه عربی مطبوعه مشتمل بر سفر مستقیم و در لسان عتیق بسفر دشتیخت و در جلد بد گویند عایشه و حال کتاب معقول عند و حال مصنفان و حال زمان تصنیف آن معلوم نیست بلکه فعلا اثری از این کتاب یافت نمیشود و در نزد اهل کتاب الا اینکه از پایه (۱۸) از باب اول از کتاب شموئیل ثانی مفهوم میگردد که مصنفان این کتاب مفقود معاصر داود علیه السلام و با بعد از انجذاب بوده فعلیهما مؤلف کتاب پوش بعد از داود علیه السلام خواهد بود و چون اعتبار با کثرت و اکثر اهل کتاب بدون دلیل ادعایمانند که این کتاب از تصنیفات پوش علیه السلام است لهذا بهر حال لازم است که بجانب ایشان توجه نموده و در کمال دقت ملاحظه نمایم و بعد از توجه و دقت کوئیم این قول باطل است بوجهی **و جد اول** در بیان حال تورنیز در باب اول و دوم و پنجم و چهارم دانستی که تمامی کتب مفقود شده عهد عتیق مفقود شدند و خوانند و این کتاب نیز از انجذاب است و **و جد دوم** هر ارباب کثرت در این کتاب یافت میشوند اما مکان ندارد که آنها از کلام پوش باشند قطعاً بلکه بعضی فقرات دلالت دارند بر اینکه مؤلفان معاصر داود بلکه بعد از انجذاب بوده چنانچه دانستی و نیز خواهی دانست فقرات داد و بحث دوم از باب دوم از کتاب دوم اشعیا الله تعالی و علمای مسیحی رجاء بالقب و بندگان آنها از ملحقات نبی از انبیاء میباشند و این ادعا غریب است و مجرد ادعای خالی از دلیل مسموع و قابل اعتنا نیست پس ما دامیکه دلیل قوی بر الحاق اقامه نمایانند این فقرات ادله کامله خواهند بود بر اینکه این کتاب از تصنیفات پوش نمیشود **و جد سوم** آنکه در باب (۳۳) از این کتاب با این نحو عیان و بیان کثرت است (۲۴) و **و جد چهارم** بسط کاد یعنی پیران کاداری را موافق قبیله های ایشان داد (۲۵) و سرحد ایشان یعنی بر تمامی شهرهای کلیله و نصف زمین بنی عموئیل ناعر و غیره که بزرگوار است بود و در باب دوم از سفر مشتمل بر بنی عموئیل و بنی خور قوم افتاده است (۱۹) و چونکه در وی بنی عموئیل رسیده باشی با ایشان از بیت مرسان و ایشان را مینکیران زیرا که از بیت بنی عموئیل را بنو غوهم داد چونکه از بیتش را بنی لوط داده آنهمی و نیز در او انوشهین با بسط خداوند خدای ما هر را بما بخشید اما بسز من بنی عموئیل بسمت تمامی هر بنو و شهرهای کوهستان و بهر جا که خداوند خدای ما می فرموده بودند و یک نشکیر فیما بین کتابین یعنی تورنیز و کتاب پوش تخالف و تناقض میباشد پس هرگاه این تورنیز مشهور از تصنیفات موسی علیه السلام بود چنانچه مزعوم اهل کتاب است منصور نیست که پوش با او تخالف نماید و بطل و خطا واقع شود در معامله که در حضور او واقع گردید بلکه از شخص الهامی دیگر نیز انجذاب منصور نمیشود پس خالی از این نیست یا این تورنیز مشهور از تصنیفات جناب موسی علیه السلام نیست و با کتاب پوش از تصنیفات و نمیشود بلکه از تصنیفات مرد الهامی دیگر هم نیست پس ثابت و محقق گردید که این کتاب سند صحیح متصل ندارد مصنف و زمان تصنیفش تماماً مجهول و صرفند و اما **و جد پنجم** آنکه در منزله ثالثه از تورنیز است اختلاف عظیمی در او هست مصنف و زمان تصنیف او هم معلوم نیست پس بعضی از ابا و گفته اند که از تصنیفات فتح اسراست و بعضی دیگر گفته اند از تصنیفات حزقیال است بنا بر این دو قول این کتاب الهامی نخواهد بود و بعضی قائل شده اند که از تصنیفات حزقیال است و برخی گفته اند که از تصنیفات حزقیال است و بعضی گفته اند که از تصنیفات عزراست و فیما بین عزرا و فتح اسرا سال فاصله است پس هرگاه در نزد اهل کتاب سند صحیح بود در این اختلاف فاحش واقع نمیکردند و تمامی این اقوال در نزد علمای یهود باطل و غیر صحیح میباشد و ایشان رجاء بالقب این کتاب را منسوب نمایند بشموئیل پس در مصنفان این کتاب شش قولست و هیچکدام از صاحبان اقوال سند دلیل معتبر بر حقانیت قول خود ندارند بلکه مستند

وَمُصَنِّفِينَ وَأَكْبَارَ تَكْوِينِهَا

۱۳۰

[illegible]

باب اول در بیان حال

۱۳۱

از علمای یهود و همچنین در جمیع مفسرین از مسیحین اینک این کتاب از تصنیفات ابن اشخاص است موسی داود سلیمان
اساف همان ایقان جد و هتئ سر فرزند آن خورش انبی کلام مؤلف کو پد در صدر بعضی از مبرورات اسامی بعضی اشخاص
مذکوره زائست بنما بد حق در ترجمه های فارسیه ملا حظ کن و بین مخصوص و آخر زبور و همچنین اختلاف کلام است در جامع
زبور و در مجلد واحد پس بعضی گفته اند آنها را در زمان داود علیه السلام جمع اودی نموده اند و بعضی گفته اند که دولت خواهان و دوست
داوان حرمهای ملک در زمان او جمع نموده اند و بعضی دیگر گفته اند که در زمانه مختلفه جمع شده اند و همچنین اختلاف است در اسماء مبرورات
پس بعضی گفته اند که اسماء مبرورات الهام است و بعضی قائل شده اند که شخصی غیر از انبیاء این مبرورات را از منشی باین اسماء نموده است
الهامی نیستند پس از اطلاق این اختلافات فاحشه و اقوال متناقضه واضح و واضح کرد بد که اهل کتاب سند صحیح و متصل ندارند و ضابطه
این اقوال هر چه گفته اند از روی نقلی است مستند بعضی فراتر و هر ذی شعوری پیدا کند که ظن در امثال این موارد معین نیست بلکه شخص
با دق طبع باشد که فلان حکم و با فلان کتاب و با فلان حدیث از فلان بصدا در کرده است تا بتواند بمضمونان اعتقاد کند و با عمل نماید
بدون شبهه ظن در این باب کافی نیست چنانچه آیه اول در آیه (۲) از زبور (۷۲) باین نحو رقم شده است تملون صلاوان و داود
برون و دیتی یعنی خا های داود پسریشی تمام شدند پس این ابرص بخت در این کتاب باقی زبور و تصنیفات داود علیه السلام نیستند پس اگر
میکوید دعا های داود تمام شدند یعنی تمام در کتاب استریش عتیقه و همچنین در بعضی نسخه های دیگر از عربی و غیره کلمات مرقومه را
انداخته اند ظاهر بیکر این اسقاط اسقاط عدی باشد چنانچه بنما بد که تمامی مبرورات از تصنیفات جناب داود و چنانچه رأی فرموده است
و بکن که این آیه از ملحقات فرقه تائیه باشد بر هر تقدیر تحریف ثابت و محقق است باین پایه و با بنفصان و لیکن مضمون مؤلف حقیر
بظن قوی اینکه در بعضی از نسخ ها بعد از این عبارت از بعضی مذکور حذف نموده باشند پس اگر که نسخ متعدده بلغات و خطوط مختلفه از
چاپی و خطی عبارت مذکوره بوده و هست و همچنین در نسخه های فارسیه از انجیل در فارسیه مطبوعه و عثمانی باین نحو رقم شده است دعا ها
داود پسریشی تمام شد و در فارسیه مطبوعه عثمانی بشرح اینها و در فارسیه مطبوعه عثمانی اینها پس معلوم میشود که باقی مبرورات
در خطی چنانچه داود نداند بیکر خود زبور تائیه و غیره مبرور صد وسیع و هفتم باین نحو مطور و کشیده است (۱) بکلمات و طر های بابل و تائیه
و صیغون و ابیاد آورده کرسیم (۲) در میانش بر خطها خود را بر درختهای بیلا و بختیم (۳) زیرا که در اینجا اسپر کنندگان ماسودی را و
مختران ما شاد ما را در خواستند که از سرود های صیغون از برای ما یکبار اجرا شود (۴) سرود خواندند و از زمین بجان چون بر سرانیم
(۵) ای اورشلیم اگر خدا را فراموش تمام دست راست من صنعت خود را فراموش نماید (۶) اگر خدا را بیا دنیا و دم اگر اورشلیم را سر آمد شاد
نما ز نام بکام بچسب (۷) ای خداوند پسران ایدم را بیا دار که در روز اورشلیم میگفتند که از آنکه تائیه بنیانی خواب نما شد (۸) ای
خواب شدی و خرابی خوشحال کسی که سزای که نماعودی بنواذ نماید (۹) خوشحال کسی که بچکان تو را بچنگ آورده بر سنگ بگوید تائیه
مؤلف کتاب کو پد از کلمات مرقومه بوضوح تمام معلوم و مشخص میگردد که قائل این زبور را سزای بابل بوده نومیدانی که از زمان
جناب داود تاجلای بابل با صد سال فاصله است و بنا بر حکم آیه (۱۷) از باب اول از انجیل متی از داود علیه السلام تاجلای بابل چهارده طبقه است
پس بعد از مدت مذکوره این مبرور و املی بزبور او نموده اند و نسبت را با آن جناب داده اند حال ملا حظ کن و بین که کابهای ایشان چه
قدر قابل تحریف بوده اند و نیز ملا حظ کن عدم نداشتن اهل کتاب از یهود و نصاری که یکی و تاجی از سزای بابل در بابل یک شعری گفته
و دتمن خود را فرین نموده و حال اهل کتاب از یهود و نصاری نسبت را از افعلا بجناب او میدهند و حال آنکه معلوم نیست چگونه این
شعر تاسی بوده و با خاد ظاهر اینکه از اهل فنی بوده است چرا که از اهل ربط بوده است بنا بر نص آیه دوم از مبرور و مبرور و مبرور و مبرور
اصل کتاب تائیه که مقدسه خود را که در روی زمین منتشر جمع نموده و این مبرور و از میان آنها استخراج نموده و از نو منتشر نمایند
چنانچه در آیه ایشانست و الا وجود این زبور مایه افضاح و سبب رزق مخالف ایشان و اما کتاب **امثال سلیمان**
مانند کتب با فضل از کمالش قیم و خواست بعضی مکتبی کرده اند که تمامی این کتاب از مصنفات جناب سلیمان علیه السلام است و این اقوال را

کتاب عهد عتیق امین

۱۳۲

با حل و در مینا با اختلاف و ذوات و کلمات و فقرات و آیه اول از باب سی و سی و یکم و غیره بیستین مسطور و مذکور خواهد بود
 کرد و هرگاه فرض نمایم که بعضی از این کتاب از تصنیفات نجاشیست بحسب ظاهر بیست و نه باب از تصنیفات آن سرور خواهد بود و
 در عهد نجاشی نیز جمع و تألیف نشده اند چرا که هیچ باب از آنها یعنی از باب بیست و نهم الی باب بیست و نهم را اجزاء و دوستان از حق
 ملک جمع و تألیف نمودند و اول از باب (۲۵) بوضوح تمام دلالت میکند بر مدعی ما و این جمع و تألیف دو بیت و هفتاد سال بعد
 از وفات سلمان علیهم السلام بوده است پس چگونه میشود نسبت تمامی این کتاب را با نجاشی داد و بعضی گفته اند که نه باب اول این کتاب از
 تصنیفات سلمان علیهم السلام میباشد چنانچه در جواب از مغالطه آنرا نیز از کلام آدم کلازم مفسر خواهد داشت و الله و باب سی و سی و یکم از تصنیفات
 آنست و باب (۳۱) از تصنیفات لئوئیل است و از برای مفسرین ایشان محقق نشده است که این دو نفر که هستند و در چه زمانی بودند
 و نبوت ایشان نیز تحقیق نمیشود لیکن مدعیان متابعت حضرت مسیح علیهم السلام بر حسب ادعای خود از روی ظن گویند که ایشان دو نفر
 نبی بوده اند و وطن و مکان ایشان بر مخالف تمام نیست و بعضی چنین گمان کرده اند که لئوئیل اسم سلمان است و این باطلست جمع کنندگان
 نفسیه و هیزی و اسکات گفته اند که هولدن این ظن را رد کرده است که لئوئیل اسم سلمان است و تحقیق کرده است که او شخص آخر بود
 شاید دلیل کافی از برای ایشان حاصل شده است یعنی آباء بر اینکه کتاب لئوئیل و کتاب آکوراها میباشند و الا در کتب قنونه داخل
 نمیشدند انتهای قول ایشان شاید دلیل کافی از برای ایشان حاصل شده است الخ مردود است چرا که فدا می باشد که کتب کبره را در کتب
 قنونه داخل کرده اند و فعلاً در نزد ایشان مردود است پس فعل فدا می می باشد که نیست چنانچه در آخر همین فصل خواهد آمد و کلام
 مفسر در صفحه (۲۵۱۲) از مجلد سیم و نفسیه خود گفته است دلیلی نیست بر اینکه مراد از لئوئیل سلمان علیهم السلام باشد و این باب متقی بعد
 از آن جناب ملحق کرده است و غلو ذوات گفته اند که با ف میباشند از اول این باب از لسان چالیدی دله صغیره نیستند بر این مطلب انتهای
 و در حق باب (۳۱) باین نحو رقم نموده است که این باب از تصنیفات سلمان علیهم السلام نیست قطعاً انتهای مؤلف غفر الله له و کلامه
 اول از باب بیست و نهم باین نحو رقم کرده است (۱) اوپ آتی متلی دیشلیمونین دکتوبون من یوچی نشی دینو میا مالک
 دهود و دلسان عتیق عبا از آن نیز مرقوم باین نحوند و آپ هیلیم مثلوه دیشلیمون دکتوب رخواه دینو میا مالک دینو
 و معنی این کلمات مرقوم بقاری چنین میباشد (۱) اینها نیز امثال سلمان نیستند که آنها را مردمان خرمیاه ملک هود جمع نموده اند
 اینرا اول از باب سی و سی و یکم باین نحو بیان گشته است (۱) هیز منی داکور برون دینی مشفل قری کش لاییشیل ۱۰ لاییشیل
 و اکول (۱) یعنی کلمات آکورا پس را فیه یعنی وحی که از مرد برایشیل برایشیل و اقال بیان گردانست و موافق قاری مطبوعه
 ۱۹۵۵ اینها باین نحو ترجمه شده است (۱) کلمات و پیغام آکورین یا فردی از مرد برایشیل یعنی برایشیل و اکال نمیشد منرج
 عربیه مطبوعه است اینها را اسقاط کرده است تا اینکه دفع ايراد از کتاب مقدس ایشان شده باشد و خداوند ایشان کند با وجود
 افراد باینکه این کتابها از جانب خدا هستند چطور این کتابها را ترجمه میکنند و منرج عربیه مطبوعه ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ اینها باین نحو
 ترجمه نموده اند هذه اقوال الجامع ابن الفيا الرويا التي تكلم بها الرجل الذي لله معه و اذا كان الله معه آية پس نظر و تأمل کنید چنانچه
 این دو منرج و اینرا اول از باب سی و سی و یکم باین نحو مرقوم کرده است (۱) هیز منی داکور برون دینی مشفل دقم قعال مال یووه
 و معنی این کلمات موافق قاری مطبوعه ۱۹۵۵ اینست (۱) کلمات لئوئیل ملک یعنی وحی که مادرش باو تعلیم نمود و موافق قاری
 مطبوعه ۱۹۵۵ (۱) کلام لئوئیل یا د شاه پیغام که مادرش باو تعلیم داد حال ملاحظه کنید اختلاف این دو منرج را در معنی این
 ابر و در کلام آیه قدیم ایه مر بوجه باین نحو مسطور گشته است (۱) ملوه دموئیل ملک یوچی الخ بر این کاتب لفظ نوبی را از آنجا
 خود علاوه کرده است تا چنین بنماید که این کلمات نیز از روی وحی الهام میباشد چرا که نوبی بمعنی نجه است نویدید بکلمات
 کلامی جدید اینرا افضل نمودیم لفظ نوبی را نداشت پس ترجمه در هر صورت ثابت و محقق است باز یاد ده و با بعضی و لیکن هیچ
 اینست که این کاتب لفظ نوبی را زیاد کرده است چرا که فریب بیکه از سخن دین و لفظ نوبی در آنجا نبود الحاصل معلوم و مشخص

کرده که امکان ندارد که تمامی این کتاب از تصنیفات سلمان علیه السلام باشد و بعضا امکان ندارد که مؤلفش جناب سلمان باشد
 و لکن جمیع و مقرر و معترفند که مردمان کثیر دیگر مثل خرفیاه و اشعیا و لعل عزرا و بعضا این کتاب را جمع و تألیف نموده اند و اما کتاب
 الحامیه که بعضی عظمایان بدانند و نیز اختلاف عظیمی میباشد بعضی گفته اند که این کتاب از تصنیفات سلمان علیه السلام است و بعضی
 گفته اند که این کتاب از علمای یهود گفته اند که این کتاب از تصنیفات اشعیا علیه السلام است و علمای یهودی گفته اند که از تصنیفات
 خرفیاه است و دیگران گفته اند که این کتاب از برای تعلیم پسرش ابیهود تصنیف نموده است و جهان از علمای مجتهد و
 علمای جوفن گفته اند که این کتاب بعد از اطلاق بنی اسرائیل از بابل نصیف کرده است و زود قبل گفته است که این کتاب در زمان انوشیروان
 این فانی تصنیف کرده است و جماعت یهود بعد از اطلاق ایشان از اسیر بابل این کتاب را از جرکت الهامه خارج نمودند و لیکن
 پس از آن دوباره در جرکت الهامی داخل کردند و اما کتاب **تفسیر ایشاک** بعضی سر و دستهای مخالفین بسیار خواستند
 از ایشان گفته اند که آن از تصنیفات سلمان است و بایک کسی از معاصری این کتاب تصنیف کرده است و ذکر کنکات و بعضی از
 متأخرین گفته اند قول باینکه این کتاب از تصنیفات سلمان علیه السلام است غلط محض است بلکه مدتی بعد از وفات این جناب این کتاب
 تصنیف گردیده و قیس یهودی و در قرن پنجم بوده است این کتاب و کتاب یوسف بن عبد مت کثیر مدت نموده است و سیمین و کنگر
 صداقت این کتاب را تسلیم نمی نموده اند و شکی گفته است که این کتاب غنای ضعیفی است پس این از میان کتب مفیده خارج شود و بعضی
 از متأخرین نیز چنین گفته اند و سیمین گفته است ظاهر اینکه این کتاب از مجموعه کتب باشد و وارد باینکه گفته است که حکم نموده است
 که سیمین و باخراج این کتاب از کتب عهد عتیق چرا که غنای نجر است عجب اینکه گویند جناب سلمان علیه السلام را از عمر مرتد و بی پرست
 و معاندان برای اصرام بنا کرده اند این سر کتاب را منسوب بآن جناب بنمایند و آنها را الهامی و واجب التسلیم میدانند و اما کتاب
ذاتیال در ترجمه یونانیته یهودی و ترجمه لاطینیته و جمیع ترجمه رومان کاتک غنای اطفال ثلثه ناف میشود در باب سیمین
 در باب (۱۳) و (۱۴) و فرقه کاتک خفی و باین مذکورین داخلیم بنمایند و فرقه پروتستانت و کاتولیک و حکم بکتاب آنها میکنند
 اما کتاب **اسمیه** اسم مصنف آن معلوم نیست و هم چنین زمان تصنیف آن بعضی گفته اند که از تصنیفات علمای بعد از است که از
 عهد عزرا الی زمان سیمین بوده اند و قلو یهودی گفته است که از تصنیفات یهود کین بن یووعست که بعد از اطلاق از اسیری بابل آمد
 و اکیثا بن گفته است که این کتاب از تصنیفات عزرا است و بعضی گفته اند که این کتاب از تصنیفات مردخای یهودی و اسیر در بابل
 ابی حلی که عوی مرخص است که او را یحیی دختر گرفتار بود میباشند که این مردخا این دختر را بملک اشور و پیش ملک شریک نزد
 بود چنانچه کتاب خود است بر شهادت میدهد و باین حال آن کتاب را در شاهداؤل از بحث دوم از باب دوم خواهی دانست
 انشاء الله تعالی و اما کتاب **سرمیا** پس باب (۵۲) از این کتاب از تصنیفات رمیا نیست یقینا و همچنین این (۱۱) از باب هم
 از انجناب نیست یقینا اما اول چرا که این (۵۲) از باب پنجاه و یکم باین خود ترجمه یافته است هل الخ خبری و امیا یعنی کلمات
 از امیا تا اینجا اتمام پذیرفت و در فارسیه مطبوعه ۱۹۵۵ تا اینجا سخنان رمیا است و در فارسیه مطبوعه ۱۹۵۵ کلام رمیا
 تا بد پنجاه است و در عربیه مطبوعه ۱۹۵۵ الی هیئتنا کلام رمیا خفی نمائند که این جمله در لسان عیون محذوف گردیده است ظاهر
 اینکه این حذف و اسقاط عمدی باشد تا چنین بنماید که تمامی این کتاب از رمیا علیه السلام است در هر حال تحریف محقق است باین باب
 و باینقصان و لیکن تحریف بنقصان اظهر و اقوی است عللش همانست که مذکور کردیم و اما دوم آیه مذکوره در لسان کسینی
 و سایر کتاب در لسان عبرانی و معلوم نیست که چه شخصی این آیه و باب را الحاق نموده است بدین کتاب مفسرین از مسیحین بجا
 بالغیب گویند لعل فلان و باینفلان آنها را الحاق نموده است و جامعین تفسیر هیری و اسکات در حق باب مذکور گویند که عزرا
 و یا شخص دیگر این باب را الحاق نموده است از برای توضیح اخبار و حوادث انبیا که در این کتاب مذکور است و باین برای توضیح
 مرآت و نیا حاتمیه و هورن حقون مفسر در صفحه (۱۹۵) از جلد چهارم از تفسیر خود گفته است که این باب الحاق گردیده است

حال کتب عهد عتیق

بعد از وفات ارمیا و بعد از اطلاق یهود از اسیری بابل که ذکر آن بفلک در این باب یافت میشود و بعد در جلد مسطور گفته
 بدرستی که جمیع ملفوظات این رسول در عبرت مکرر است (۱۱) از باب دوم که آن در لسان کسید نیز میباشد و قتیس وینا گفته است
 که این اهرام الحافی است انهمی و مباحثه ذائع کرده است بنمایین کار کردن کاتک و وارن از علمای پروتستانت و اینها خدو شهر
 اکبر آباد دهند و ستان در مکتب مطبوع کرده است پس کار کردن در رساله سیم از مباحثه گفته است بدرستی که فاضل مشهور این
 بر می گفته است مکان ندارد که با بیچم و ما بعد از آن باب شصت و ششم از کتاب اشعیا از تصنیفات آنجناب باشد انهمی فیلهذا نیست
 و هفت باب از کتاب از تصنیفات اشعیا میباشند پس ازین تقریرات معلوم و مشخص کردید که اهل کتاب هیچ متصل ندارند و اگر
 اختلاف نمیکردند تا این اندازه ها که می بینی و چون علی وجه الامحاز و الاختصار از بیان حال کتب عهد عتیق فراغت و انعام حاصل
 اکنون به تأمل و توقف بکتابهای عهد جدید بنویسند و در کمال دقت و انصاف ملاحظه نمایند که اینها سند صحیح متصل دارند یا نه
 شاهد هجدهم از بحث سیم از باب دوم از همین کتاب بشرح و بسط تمام خواهی دانست که اینها سیحیه کافیه و غیر محصورین از مناخون کوفیه
 بدرستی که انجیل عتیق در لسان عبرانی بود و مفقود گردید بسبب تحریف فرقه مسیحیه و موجوده الان ترجمه است و این ترجمه نیز
 همدار و اسم مرجع نیز از وی همین معلوم نیست تاکنون معلوم و مشخص نگردیده جز فرم که از فضلالی ایشانیست مفروضه
 بمطلب مسطور است پس در صورتیکه اسم مرجع مجهول باشد احوال او معلوم نخواهد بود که آیا عادل بوده است و یا فاسق مؤمن بوده
 و یا کافر بی رجاء بالغیب گویند اعلی فلان و یا فلان ترجمه نموده است و این برخلاف تمام نیست و بمثل این سخن و کلام اسناد کتاب
 بمصنف ثابت نمیشود پس این ترجمه واجب التسلیم نیست بلکه قابل رد است و در آشنائی کاتبیند یا یونی در بیان حال انجیل عتیق این
 نحو فرموده است که این انجیل در سده چهارم و یکم در لسان عبرانی و یا در لسان سیکه فمابین کلدانی و سریانیست مکتوب گردیده است
 لیکن موجوده الان از این انجیل ترجمه یونانیتر است وانی که الان در لسان عبرانی یافت میشود ترجمه ترجمه یونانیتر است انهمی و از
 کاتک در کتاب خود گوید که جبرم نصیح نموده است در مکتوب خود که بعضی علما از معتقد مین شکت میکردند در باب انجیل
 و بعضی فلما شکت مینمودند در بعضی ابواب از باب (۲۲) از انجیل لوقا و بعضی فلما شکت داشتند در دو باب اول از انجیل و این دو باب
 در انجیل فرقه مارسیونی نبودند و نورین محقق در صفحه (۷۰) از کتاب خود المطبوع در شهر یونسین در حق انجیل مرثی گوید
 در این انجیل یک عبارت نیست که قابل تحقیق است و آن از اینهاست انما انما انما و عجیب ذکر بیخ انکه این عبارات را معلم بعلامت
 شکت نموده است در مرثی و در شرح خود ادله ابراز نموده است بر اینکه این عبارات نحاقی میباشند پس از آن ادله نقل نموده است پس
 گفته است ازین ادله ثابت گردید که این عبارت مشبه میباشند بخصوص فلما که ملاحظه نمایم عادت جلیله کاشین را که رجب ایشان
 در داخل عبارات از اخراج آنها بیشتر بوده و کرباخ در نزد فرقه پروتستانت از معنی بن علما است و هر چند که نورین در نزد ایشان
 چنین نیست پس قول کرباخ بر ایشان حجت است و باسناد کامل ثابت و محقق نگردیده است که انجیل منسوب به یوحنا از تصنیفات
 اوست بلکه وجوه شقی برخلاف آن دلالت دارند بر حق انجیل یوحنا از تصنیفات او نیست وجوه اثیر و جماد اول انکه در
 تصنیف در زمان گذشتن قبل از مسیح و بعد از انجیل بطریق طریق رایج الان در میان اهل اسلام بوده چنانچه در بیان حال توریه گفته
 و در بحث سیم از باب دوم خواهد آمد و ازین انجیل معلوم نمیشود که یوحنا خالایر امینوید که بچشم خود دیده باشد ظاهر این
 ما ذامیکه دلیل قوی برخلاف آن قائم نشده باشد و جمادی و قمر که این (۲۴) از باب (۲۱) از انجیل یوحنا و بیان گذشتن
 (۲۲) اهی هو تلبید و یولی سهدوت و توت داتی و ترجمه این موافق فارسیه مطبوعه شده است و این شاکر بدینکه این
 چیزها شهادت داد و موافق فارسیه مطبوعه شده این همان شاکر است که درباره این چیزها شهادت میدهد و این سخن از او
 و ما میبایم که شهادت درستی است انهمی پس کاتبین انجیل در حق یوحنا میگویند که اینها نشانگر است که درباره این چیزها شهادت
 داد بنا بر فخر اول میدهد بنا بر فخر ثانی و این سخنان را فخر است و ما میبایم که شهادت درستی است فخری که ضمایر را به

پوختا را جمع میشوند و کتاب انجیل در حق او میگوید و ما میباید که شهادت درستی بصیغه متکلم میباید که میگوید پس معلوم
و مشخص کرد بدینکه کتاب این انجیل غیر از پوختاست وانی که بنظر این احقر تا صریحا میباید اینست که این غیر چیزی از مکتوبات پوختا و بلکه
آورده باز با دقت و نقصان نقل نموده است و الله اعلم و علمه اعلم و جلد **سوم** آنکه چون انکار کردند بر این انجیل در قرن دوم
که از تصنیفات پوختا نیست و آری پیوس که شاکر پوولی کارپ است در آنوقت بود و پوولی کارپ نیز شاکر پوختای حواریست
پس در مقابل منکرین گفت که من شنیدم از پوولی کارپ که این انجیل از تصنیفات پوختای حواریست پس اگر این انجیل از تصنیفات
پوختا بود لا محاله پوولی کارپ میدانست و شاکر خود آری پیوس را خبر میداد و در منتهای بعد است که آری پیوس را شایسته جز
مکرر از پوولی کارپ بشنود و نقل نماید و این امر عظیم الشان را بگریه هم نشنود و بعد از آن احتمال اینکه شنید و لیکن فراموش نمود
چرا که آری پیوس از کتابیست که روایت لسانیه را بسیار معتبر میدانند و بحفظ جدا از حفظ میباید و پیوس نیز در صفحه (۱۹)
از باب بیستم از کتاب پنجم از تاریخ خود المطبوع **سوم** قول آری پیوس را در حق روایات لسانیه را بنحو نقل نموده است شنیدم این
اقوال را بفضل الله بامعان نام و نوشتم آنها را در صدر خود در بروی و عادت من از قدیم الا تمام اینست که دائما آنها را از بعضی نام
و نیز بسیار بعد از آنکه آری پیوس را حفظ بود و لیکن در مقابل خصم نقل نمود پس ازین وجه ثابت و تحقیق کرد بدینکه منکرین در قرن ثانی انکار
نمودند بودن این انجیل را از تصنیفات پوختا و معتقدین نتوانستند حقیقت و حقیقت این انجیل را ثابت نمایند پس انکار این انجیل
مختص باهل اسلام نیست و در جواب از مغالطه اول خواهی داشت که سلسوئس از علمای مشرکین و بیت پرستان بود در قرن ثانی فریاد
میزد که مسیحین انجیل خود را سه مرتبه و یا چهار مرتبه بلکه زیاده تر تبدیل نمودند و ازین تبدیل مضامین آنها نیز تبدیل و تغییر یافت
و اینکه فائسوس که از علمای فرقه مانیکیه میباشد در قرن چهارم فریاد میزد که این امر محقق است که این عهد جدید را مسیح
و حواریون تصنیف نموده اند بلکه مردی مجهول الاسم تصنیف کرده است و نسبتش را با زاکه و صفای ایشان داده است نام مرد
معتبرش بلداند و مریدین عیسای با زا و ریلیخ از او نموده است با نالیف کتب که در آنها اغلاط و تناقضات یافت میشوند و جلد
چهارم آنکه در صفحه (۲۰) از مجلد هفتم المطبوع **سوم** این کتاب را که در این نحو عیان و بیان گشته است که استادین در کتاب
خود نوشت بدینست که کتاب انجیل پوختا طلبه ایست از طلبه مدرسه اسکندریه و در این کتاب نهی پس نظر و نام کند در قول
استادین که چطور انکار میباید بودن این انجیل را از تصنیفات پوختا و چطور میگوید که از تصنیفات بعضی طلبه است
اسکندریه و جلد **پنجم** آنکه تحقیق بر طشینه رکعت بدینست که تمامی این انجیل و همچنین سایر رسائل پوختا از تصنیفات او
نیستند بلکه یک کس در ابتدای قرن ثانی آنها را تألیف نموده است و جلد **ششم** آنکه تحقیق مشهور گردید که استادین انجیل
بیتاب بوده است باب بیست و یکم را کلبای افسر بعد از موت پوختا الحاق نموده است و جلد **هفتم** آنکه فرقه و کتب که
در قرن ثانی بود این انجیل و تمامی تصنیفات پوختا را انکار می نمود و جلد **هشتم** آنکه در باب دوم خواهی داشت که باز دایه
از اول باب هشتم مرد و دند در نزد جمهور علما و عترت خواهی داشت که این آیات در سر را بتر یافت نمیشوند پس هرگاه این انجیل
سندی داشت علما و محققین و بعضی فرق ایشان نمیکشند انجیل را که کشند پس حق و افنی موافق عدل و انصاف است که
فاضل استادین و تحقیق بر طشینه رکعت اند و جلد **نهم** آنکه در زمان تألیف انجیل را بعد روایات و اهیه ضعیفه باشند
یافت میشوند از آنها نیز معلوم میشود که در نزد اهل کتاب سند یافت نمیشود از برای این کتابها و هوون در باب دوم از قسم دوم
از جلد چهارم از نفس خود المطبوع **سوم** گفت حالا اینکه ما رسیده است در باب زمان تألیف انجیل از فدهای مورخین کلبا
اشر و مقطوع و غیر معین میباشند و ما را با مرعین نمیباشند و مشایخ فدهای اولین روایات و اهیه را تصدیق نموده و نوشند
آنها اینکه بعد از آنها آمدند نعلی لم روایات و مکتوبات ایشان را قبول نمودند و این روایات صادق و کاذب از کتابی که
رسید و بعد از انقضای مدت تصحیح و تنقیذ آنها مشکل و معتذر کرد بدینکه بعد در جلد مذکور گفت انجیل اول تألیف کرد بدین

در بیان کیفیت الحال

۱۳۷

که حواری نیست و همچنین از مصنفات بوخاری که ذکر آن در کتاب الحال رسولان آمده است نمیباشد زیرا که آمدن ابراهیم
بر شوث نه پسوند پس این بوخاری دیگر است از اهل اشیاء در افسرد و فرست که اسم بوخاریانها نوشته شده است و از عبارات
و مضمون معلوم میشود که بوخاری انجیل مصنف این کتاب نیست چرا که عبارت انجیل و رسالت و حسن است بر طریق یونانی و الفاظ
صعبه و مشکله در آن یافت نمیشود بخلاف عبارات مکاشفات زیرا که آنها برخلاف محاذات یونانیتر میباشد و سیاق و نحو را
استعمال نمینماید و حواری اسم خود را ظاهر نمیکند نه در انجیل و نه در رسالت عاقله بلکه از خود تعبیر میکنند بصیغه متکلم و با غائب و
شرح در مضمود میباشد بدین وجه که در این شخص که در باب اول نوشت مکاشفات عیسای مسیح که خدا با و داد انا اموری را
که میباشد و واقع شود بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خود فرستاده از ظاهر نمود بر غلام خود بوخاری (ع) بوخاری
کلیسا اینکه در اسباب هستند الخ (۹) من بوخاری که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسای مسیح هستم بجهت کلام خدا
و شهادت عیسای مسیح در جزیره مسیحی به تظلم شدم و در آیه (۸) از باب بیست و دوم نوشت و من بوخاری این امور را دیدم و شنیدم
الخ پس اسم خود را اظهار نموده است در این آیات برخلاف طریقه حواری کسی نگوید که حواری اسم خود را اظهار نموده است بخلاف
عادت خود تا اینکه خود را معرفی نموده باشد چرا که گوئیم هرگاه مقصود این بود خصوصاً این را ذکر میکرد که مختص با او بودند مثلاً
بوخاری پسر دانی برادر یعقوب و یا بوخاری مرد عجوب رت و نحوها و حال آنکه خصوصیات را ذکر نکرده است بلکه بوصف عام
مثل برادر شما و شریک در مصیبت و شریک شما در صبر و اینها را استعمال نمیکویم بلکه قصد این است که فرقی ظاهر شود در میان
عبارت دو شخص انتهی کلام دومی سبب ملخصاً از تاریخ یومی پس و نصیحه نموده است یومی پس در باب بیست و یکم از تاریخ
خود که رساله اول بطبرستان میباشد الا اینکه رساله دوم او در زمانی از زمانه داخل نبود در کتب مقدسه و لیکن خوانده میشود
در رسائل پولس چهارده میباشد الا اینکه بعضی از مردم رساله عبرانی را اخراج نموده اند پس از آن نصیحه نموده است در باب
بیست و پنجم از کتاب مذکور بر اینکه اختلاف کرده اند در رساله یعقوب و رساله یهوذا و رساله ثانیه بطبرستان و رساله ثانیه و ثالثه
بوخاری که آیا از باب انجیل اینها را نوشته اند و یا اشخاص دیگر که اسامی ایشان این بوده است و هر اینه مفهوم میکرد بدین سنی که
انحال پولس را شش و مکاشفات بطبرستان و رساله بارنا با و کتاب که اسم آن السی نوشتن حواریین کتب مجعوله میباشد و اگر کتاب که
پس مکاشفات بوخاری است چنین عود نماید انتهی و نقل نموده است در باب (۲۵) از کتاب ششم از تاریخ خود قول رجن را در حق شما
عبرانی را این نحو خالی که در السنه ناس بود بدین سنی بعضی از ایشان گفته اند که این رساله را کلیمینت نوشته است که لیست روم بود و بعضی
گفته اند لوقا ترجمه نموده است کلام رجن تمام شد و آری بر این است این که در رساله بود رساله این رساله را انکار نموده است و هر یک
که در رساله بود و توین بر سنی روم که در رساله بود هر سرج ابضا و زولین بر سنی که در رساله بود گفته است که این رساله
بارنا با است و کیس بر سنی روم که در رساله بود رساله پولس را سیزده شمرده است و این رساله را شمرده است و سانی بران لیست
کار هنج که در رساله بود این رساله را ذکر نکرده است و کلیسای ربا به ناکون رساله دوم بطبرستان و رساله دوم و سیم بوخاری
ملا زند و اشکارا گفته است هر کس رساله دوم بطبرستان بنویسد وقت خود را ضایع کرده است و یومی پس در باب بیست و ششم از کتاب
دوم از تاریخ خود در حق رساله یعقوب گفته است مطلقاً این که این رساله مجعوله است لیکن بسیار از فدا ذکرش نموده اند و همچنین است
ظن در حق رساله یهوذا لیکن در سناری از کتاب حال استعمال میشود انتهی و در تاریخ پیکل المطبوع نمیشد که این
رساله رساله یهوذا ای سفعت است که اسفعت پانزدهم از اسافته اورشلیم است در عهد سلطنت ادرین و یومی پس در باب (۲۵)
از کتاب ششم از تاریخ خود نوشت که رجن در مجلد پنجم از شرح انجیل بوخاری گفت که پولس مجمع کلیساها چنین نوشت وانی که بسوی بعضی
کتابی نوشت پس در سطر و یا چهار سطر بوده است انتهی پس بنا بر قول رجن رسائل منسوب به پولس از نصیفات او نیستند بلکه از
اکادب و مجعولات و مخترعات و موضوعات اند که با منتسب او کرده اند تا بدین مقدار و در سطر و یا چهار سطر در بعضی این رسائل

کتاب حدیث جلیلی

۱۳۸

از کلام پولس یافت شود انهم غلو و مجهولست معلوم نیست کلام پولس کدام است و کلام خبر پولس کدام است فعلمنا این چهارده
بی بنام باشند و چون در احوال مذکوره تأمل و تعمق نمودی از برای تو واضح و واضح کرد بد که قول پاستور که گفت این عهد جلیلی
حوار تون نصیف نموده اند بلکه مردی مجهول الاسم نصیف کرده است و نسبت از احوال تین و در قای ایشان داده است حق و صدا
است هیچ شکی و شبهه در این نیست این فرد اصابعی نموده است از فرین بر این عالم فرقه مانیک که در قرن چهارم بود صدافرن برین
نیم درست لیکن این مختصر گویم که این مرد مجهول الاسم که این عهد جلیلی نصیف نموده است از اشد اعدای جناب هیچ و مریم علیهما
و حواریتین بوده است چنانچه بر منتهی عهد جلیلی منصف نمی نیست چرا که در این عهد جلیلی بخرید جناب جناب چیز دیگر
یافت نمیشود بلکه هر چه هست با در منتهای درجه افراط و زرا علی درجه تفریط است با دوست هیچ میشود بگوید این جناب غوث
بالله ملعون بود با حاج صادق میتواند بگوید این جناب رفیق بود از نهایی فاحشه ایام میشود گفت که این حرف دوستی که جناب علیه
مبغض میدیدم از برای اصلاح نیامده ام بلکه از برای فساد ای این قول محبت است که محقره اول این جناب این بود که ابرام بیدل بشراب
کرد و خود این جناب با حواریتین شارب الخمر و در اکثر اوقات مستلا یعنی بودند و از نهایی زانیر در بلاد شرقیه در میان آنها که در شام
نمودند مثلاً همان باب اول از انجیل که ملاحظه میکنیم بیچیم که این جناب با اء واجدا از این جناب تا بهودان یعقوب علیه السلام
الزنا بوده اند و همچنین از هیچ تا عوید که جد او است هم موثقی بوده اند چرا که از او شنیدند و مؤایان حکم این توبه تا قیامت از
اهل نجات نیست و داخل جماعت رب نمیشوند چنانکه این امور را در مقدمه دانستی و در باب اول نیز خواهی دانست مثلاً در این
نسبت نامه اسم زن را نمیدریم که بعضی از ایشان از اهل فجورند و بعضی نسبتشان معبود است اولی تا مادر و دوم را حجاب شهر
را عوث چهارم زن او را این چهار زن که نسبتاً و فعلاً معبودند ذکر شده اند و از نهایی صالحات مانند سارا و غیرها ابدان نام بر
نشده اند پس معلوم و مشخص کرد بد که کاتب عهد جدید باشد اشد اعدای حضرت مسیح است بجز عدل و توحید و این که صالحات
ابدان معترض نشود و ذکر نماید و فاسقات را در نسبت نامه ذکر نموده و اسم میرد کو با همین اشارات و اثبات این عهد تا کافی است چرا که
بر منتهی منصف در غایت ظهور است الحاصل بر هر سرخی در فصل اول دانستی که رسائل ستر و مکاشفات پوختاش کو کرد
مرد و ده بودن مالی ستر و محفل ناظر کرد در ستر منعقد کرد بد آنها را قبول نکرد پس از آن رسائل ستر در محفل بود پس از آن
مقبول و مسلم کرد بدند و کتاب مکاشفات در این مجلس نیز مشکوک و مردود ماند پس از آن در محفل کار فتحی در ستر قبول شد
قبولی این دو مجلس حجت نیست اما اولاً پس علمای مخالف ستر تماماً تسلیم و قبول نموده بودند کتاب یهودیت را و اینکه علمای محفل اولی
تسلیم کردند و به از باب هم و شش باب بعد از باب هم در کتاب ستر و اینکه علمای محفل کار فتحی تسلیم و قبول نمودند کتاب قدیم
و کتاب طویلاً و کتاب یوخی و کتاب بکلیر با ستر و کتاب معایتین را و تسلیم نمودند حکم ایشان را در باب این کتب علمای مخالف نشد
لاخیر پس هرگاه حکم ایشان از روی دلیل و برهان باشد تسلیم کل واجب و لازم است و هرگاه حکم ایشان بلا دلیل و برهان باشد
کما هو الحق و ذکر واجب لازم است فالعجب کل العجب از فرقه پروتستانت که تسلیم میکنند حکم ایشان را در باب رسائل ستر و کتاب مکاشفات
و در ستر و در باب غیر اینها بخصوص در باب کتاب یهودیت که مخالف ستر اتفاق نموده اند در باب تسلیم و قبولی او و عذر و اعراض ایشان
متمنی نمیشود با النسبه بکتاب مرد و ده در نزد ایشان غیر از کتاب ستر اینک اصول آنها مفقود کرده و باقی ترجمه آنهاست چرا که
چهرم گوید که اصل کتاب یهودیت و اصل کتاب طویلاً در لسان چالدریک از برای او حاصل کرده است و همچنین اصل کتاب اول و ثانی
و اصل کتاب بکلیر را ستر و لسان عبری و این کتابها را از اصول آنها ترجمه نموده است پس بر ایشان لازم است که تسلیم و قبول نمایند
کتابها را که اصول آنها از برای چهرم حاصل کرده است علاوه بر این بر ایشان لازم است که انجیل متی را نیز قبول نمایند چرا که
اصل آن مفقود و باقی ترجمه آنست چنانچه در پیش دانی و در باب ثانی مفصلاً مشخص خواهی کرد بد و اما ثانیاً پس بنابر
افراد هورن محقق مفسر تفهید و تصحیح روایات در میان قدمای ایشان نموده بلکه روایات و این ضعیفه را تصدیق نموده اند

و بر تحریر آنها اعلام میورزیده اند و آنرا آنکه پس از ایشان آمدند احوال و اهیم ایشانرا متابعت می نمودند و بظن ظالم برین قالیه
اینکه بعضی روایات و اهیم ضعیف و علمای مخالف و اصل کردید و باین کتابها پس آنها را تسلیم و قبول نمودند بعد از آنکه ناچند
قرن مرزوده بودند و اما تا آنکه پس کوئم حال کتب مقدس در نزد ایشان مانند حال کتب اسطوانات و قوانین دولتست بجهت
و جداول آنکه ابائی پیکی که ترجمه یونانی ترجمه و معبر بود در میان اسلاف ایشان از عهد خوارزمین تا قرن پانزدهم و معتدل
ایشان این بود که نسخه عبرانی و عربی و خرابست و صحیح ترجمه یونانی است و بعد از هزار و پانصد سال که پانزده قرن باشد امر
منعکس کرد بدعرب صحیح شد و صحیح غلط و معرب کرد بد پس جهل اسلاف ایشان تمام لازم آمد که کتاب غریب صحیح را صحیح میدانستند
و بمقتضا و مضمون آن عمل می نمودند در مدت سطور و **و جداول** آنکه کتاب دانیال معبر بود در نزد اسلاف ایشان و چون درین
بعد محققان حکم کرد و زکون نمودند و از ترجمه یهود و شن اخذ کردند و **و جداول** آنکه ساله آریستین مسلم بود تا قرن شانزدهم
پس از آن دو قرن هفدهم بر این رساله تکلم نمودند و از کاتب مجعولات که بد در نزد جمیع و علمای پرتگشت و **و جداول** آنکه
آنکه ترجمه یونانی صحیح و معبر است در نزد فرقه کاتولیک و معرب و غیر معبر و غیر صحیح در نزد فرقه پروتستانت و **و جداول** آنکه کتاب
تکوین صحیح و معبر بود تا قرن پانزدهم در قرن شانزدهم غیر صحیح و از مجعولات که دید چنانچه در باب ثانی مطلع و مستحضر خواهید شد
و جداول آنکه کتاب ثلثه عن زنا کون مسلم و مقبولند در نزد کلیسای کیرک و غیر مسلم و مرده دند در نزد فرقه کاتولیک پروتستانت
و جداول آنکه در نزد جناب پلیمان مسلم و مقبول بود در نزد فقهائى اباء و مکتوب بود در کتب مقدس و آنرا کون در نزد کون
اسکندر نابوس یافت میشود و الان از جمله مجعولات شمرده میشود و امید داریم که انشاء الله تعالی بتدریج مجموعه کتب تمامی
کتب مقدسه عهد جدید و عتیق اقرار و اعتراف نمایند پس از برای لبیب نصف واضح و آشکار کرد بد که اهل کتاب بنده متصل
در نزد ایشان یافت نمیشود و نه از برای کتابهای عهد عتیق و نه از برای کتابهای عهد جدید و الا همین اختلافات در میان ایشان
بود و چون کار از برای ایشان خیلی تنگ میشود در این باب قسمت میشوند باینکه مسیح علیه السلام کواهی داد بجهت و بحث کتابها
عهد عتیق و حال این شهادت را مفضل در جواب از مغالطه ثانیه از باب ثانی خواهید دانست و این از جمله عجایب است و موجب
حیرت و تحیر است این ادعا شهادت مسیح غیر از کتابهای عهد جدید در کجاست حال آنها هم که خواست پس چنین ادعا ایمان آورد
از بخردی و که عقلی است بهر حال جواب مفضل در جواب از مغالطه ثانیه خواهد آمد چنانچه عرض شد **ایمطالعه کنید این**
کتاب از مسیحین شخص غافل منصف که با جان خود دشمنی نداشته باشد این تواریخ مفقود است و اگر مسیحی به عهد عتیق و جدید
سند ندین از برای خود فرامید هدایا و الله مکرر اهل و نادان باشد و حال این کتب نداشته باشد و که بعد از الله در همین فصل
این کتابها مطلع کرد بدی عجب آدم اوصاحب بران الحق که بعضی احکام از قرآن و احادیث نقل نمینماید و میگوید اینها صحیح نیستند
چرا که مخالف کلام الهی بعضی تودیه و انجیلند یا از برای شخص غافل قبیح نیست که این تواریخ مفقود است و اسحق بکلام الهی نمینماید
تبصره در کتاب نبیره و کتاب مرد سلیمان مطلقا اسم خدا یافت نمیشود حتی در یک موضع هم تا چه برسد بصفات و احکام
خدا بلکه اول قصه مرد خای هود و استبرسیا شد و ثانی تعریف زنهایست و اول تا باخر این خیلی عجیب است که خداوند جل جلاله
کتبی بنو سطر روح القدس نفرستد یکی از انبیاء و مطلقا اسم و صفات و احکام خود را در آن کتاب ذکر نکند و لودر یک موضع یا
خدا اسماء و صفات و احکام خود را دوست نمیدارد پس چرا ما را از امر بنماید که همیشه اسم او در قلب ما و احکام او در نظر ما باشند
پس معلوم است که این کتابها از جانب خدا نیستند یقینا یا خدا باز آنها را مخلوقا و بند عشق باری می نماید که پستانهای شما مانند
دو پچه اهویند و دندانهای شما فلان و لبهای شما فلان و شکم شما فلان و صدغبین شما فلان قیمنده شلاد در باب چهارم از کتاب مرد
سلیمان باین خود قدافتر است (۱) اینک نوریا هستی انجیونیز من اینک نوریا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان
کونراست و موهایت مثل کله بزهاست کبرجانب کو کله دا خواسته اند (۲) دندانهایت مثل کله کو سفندان چشم برده که از

اناجیه کتب عمده

۱۳۰

شنن برآمده باشند (۳) و هکی آنها نوازم زائیده و دانه‌ها یکی هم نازاد نباشد لیهایت مثل دیشته فرمز و دهانت جیل است
و شقیه‌هایت در عقب برقع نومانند پاره انا را است (۴) کردن مثل برج ذاود است الخ (۵) دو پستان مثل دو پیر نوازم
اهو میباشند که در میان سوسنها میچرخند ناخراب هم این کتاب ازین قبیل میباشند اگر بخود با الله خدا عشق با زهرم نموده است
نشیپها از انفسه پیده است چرا که هیچ شاعر صاحب لطفه و شجوه را بکله نرود نهای او را بکله نکوسند پشم بریده تشبیه نکرده
و همچنین هیچ صاحب ذوقی نکردن زایبرج و پستانها را به پیراهو تشبیه نکرده است یا میشود گفت که این سخنان از جانب خدا علی
مقدس اند این هم بک دلیل است که این کتابهای عهد عتیق و همچنین عهد جدید از جانب خدا نمیشناسند پستانها را از
جانب خدا دانسته است اینها را نیز از جانب خدا میداند خلاصه کلام بروم سر سخن و از راه ضمیمه بدین فصل احکام چند از کتب مقدس
اهل کتاب استخراج نموده در این موضع ثبت نمائیم که اگر از احکام از جانب خدای عادل مقدس نباشند چنانچه معتقد اهل کتاب
از یهود و نصاری لازم میاید که تمامی اهل کتاب از متابعان جناب عیسی علیه السلام واجب القتل باشند بحکم کتابهای مقدس همچنین
لازم میاید که انجس و اجث و اشقی الناس باشند چرا که مطلقاً اهل این احکام نمیشناسند **حکم اول در باب (۱۷)** از سفر تکریم و وافق
نرجه فارسیه مطبوعه دار السلطنه لندن ۱۹۱۵ میلادی در خطاب خدا با یهیم علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است (۹) پس خدا باین
گفت و اما تو عهد مرا نگاه دار و بعد از نوزده روز در نسلهای ایشان پست عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریه
تو بعد از نوزده روز کوری از شما بخون شود (۱۱) و گوشت غلفه خود را بخون سازید تا نشان آن عهد باشد که در میان من و شما است (۱۲)
هر پیر هشت روزه از شما بخون شود هر روز کوری در نسلهای شما خواه خانه زاد خواه از پدر یا از مادر یا از زن یا از فرزند یا از هر یک
هر خانه زاد و نوزده روز بعد از شما بخون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد (۱۴) و اما هر روز که گوشت غلفه
او خسته نشود آنکس از قوم خود منقطع شود (یعنی مقول کرد) زیرا که عهد مرا شکسته است انتهی و در این (۱) از باب هفتم از کتاب اعیان
رسولان باین نحو رقم یافته است (۱) و عهد خسته را بوی داد که بنا بر این چون اسحق را آورد در روز هشتم او را بخون ساخت و اسحق
یعقوب را و یعقوب دوازده پطرا را و رخ را و در این (۳) از باب و از دهم از سفر لویان باین نحو مسطور گشته است (۳) و در روز هشتم
گوشت غلفه او بخون شود و از این (۲۱) از باب دوم از انجیل لوقا معلوم میشود که جناب عیسی نیز در روز هشتم بخون کرد و در نرجه
باین نحو است (۲۱) و چون روز هشتم وقت خسته طفل رسید از عیسی نام نهادند الخ و این (۵) از باب بیستم از ساله پولس فیلیپیان
در باب عیسی باین نحو رقم کرده است (۵) روز هشتم بخون شده الخ و در این (۳۲) از باب هفتم از انجیل یوحنا از قول یسوع در خطاب
به یهود باین نحو مسطور گردیده است (۲۱) موسی خسته را بنما داد و اینک از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را خسته میکنند
(۲۳) پس اگر کسی در روز سبت بخون شود تا شریعت موسی شکسته نشود الخ پس از این امر موصوفه معلوم و مشخص میشود که خسته و اجث
و عهد دائمی است میان خدا و حضرت یسوع و ذریه او و نسخ بر ذریه است و خود عیسی نیز بخون گردید و اقرار نیز نمود که بنایید بر
موسی شکسته بشود و نیز اقرار نمود که قبل از جناب موسی خسته بود و مسئله خسته واجب بود در میان اجداد و این (۱۴) از سفر تکریم
صریح است در اینکه آنکس که بخون نشود واجب القتل است پس بنا بر این تمامی مسیحین واجب القتلند زیرا که این عهد دائمی را ترک
کرده اند و احوال پولس در مقابل این احکام و نصوص که منقول گردیدند باطل و خلط و بی بنیاست باید بالقطع و البتین بوجهی
و جماد اول آنکه منصب تحلیل حلام و تحریم حرام و تبیین احکام و وضع قوانین شرع مختص حضرت عیسی علیه السلام است و حواری نمیشناسند
وضع هیچ قانونی نمائند تا چه رسد بنسخ قانون و ابطال حکم چنانچه در فصل چهارم از همین باب از قول علمای مسیحی خواهی دانست
و جماد دوم آنکه پولس از حواریین نمیشناسد و بحسب ظاهر خدمت حضرت یسوع است بل بعد از عروج حضرت یسوع خود
پولس مدعی است که در ظاهر خلاص خدمت حضرت یسوع رسیده ام و مرا منصب سالک داد مسلمانان و از این ادا ارجله گذارین
و خدا عین میداند که در قرن اول ظاهر شدند و درین مسیح را عزاب نمودند و پولس رئیس آنهاست **و جماد سوم** آنکه خود

بَابُ اَوَّلُ كِتَابِ بَعْضِ

۱۴۱

جناب مسیح در مواضع متعدده از بنی انجیل افراد و اعتراف بنماید که من از برای ابطال احکام تورات و صحف انبیایان آمده ام بلکه
از برای تکمیل از انجیل و در باب پنجم از انجیل متی از قول مسیح باین نوع بیان و بیان کشته است (۱۷) گمان میرسد که آمده ام تا تورات
یا صحف انبیایان را باطل سازم از برای ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام (۱۸) که هر اینها میگویند تا آسمان و زمین زایل نشود هنوز
یا نقطه از تورات هرگز زایل نگردد و تا هر واقع نشود (۱۹) پس هر که یکی از این احکام کوچک را بشکند و مردم چنین تعلیم دهد
در ملکوت آسمان کمتر بشمارد شود اما هر که بعل آورد و تعلیم دهد و در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد پس در تورات
مسیح علیه السلام از برای ابطال احکام تورات و صحف انبیایان آمده با شد پولس کیست و چیست که احکام تورات را باطل سازد بفرمایند
خود جناب مسیح پولس در ملکوت آسمان کمتر خوانده خواهد شد چرا که بزرگترین احکام تورات را بشکند و مردم تعلیم میدهد
و چه چنانکه این حکم یعنی حکم خنثی از احکام مؤبد است و احکام مؤبد به ابد منسوخ نمیشوند لفظ عوالم در اصل
عبری از الفاظ نابید و مخلود است اینست که من چنین فارسیه بعهده جاودانی نفس نموده اند پس باید مسئله خنثی را قیامت باشد
حال آنکه بجهتین نظر بضمون اقوال جناب مسیح مطلق نسخ را در شرایع منکر میباشند و فضل از باب اول از میزان الحق و انکار
و نوع نسخ است در شرایع و قول بوقوع نسخ در شرایع از اقوال معویه است در نزد جمیع مسیحین پس چگونه میتوانند معنی نسخ
شوند و تا و بل خنثی بقطع شهودات نفسانیه غلط و باطل است خلاف تورات و اقوال جمیع انبیاست بلی قطع شهودات نفسانیه
ظاهراً و باطناً ما مؤید از جانب جمیع انبیاست و لیکن آن حکمست جدا و حکم خنثی حکمست علیحدّه طفل هشت روزه چه شهود
دارد تا قطع شود و تا بشود حضرت مسیح علیه السلام در روز هشتم که بخون گردید یا گوشت غلفه او قطع شد و تا شهودات او و حال آنکه
آیه (۱۱) از باب هفدهم از سفر تکوین که مرقوم گردید باین نحو است و گوشت غلفه خود را بخون سازید و آیه (۱۳) باین نحو است هر
خانۀ زاد تو و هر زرخید تو البته بخون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد و در آیه (۱۴) میفرماید و اما هر ذوق را بخون
که گوشت غلفه او خنثی نشود تا آنکه از قوم خود منقطع شود الخ پس اینکلمات صریحند در اینکه گوشت غلفه را باید خنثی کرد جناب
خلیل علیه السلام نمود و نه ساله جمیع شهودات او منقطع کرد بده بود که خدا با و تکلم نمود و او را امر فرمود بخنثی پس انجانب خود را خنثی
نمود و جناب اسمعیل و هر که در خانه او بود هر بخون گردیدند و در ذریۀ او تا کنون باقی است مگر انبیاان پولس از حضرت ابراهیم
حکم بجناب اسمعیل علیه السلام رسید و از او بفرمایند حق در اقامت جاهلیت نیز خنثی نموندند در باب (۱۲) از کشف الانوار فی فضائل انبیاء
بنی اسرائیل در صفحه (۱۴۳) از نسخه مطبوعه مشهوره در مدح اعراب باین نحو ذکر کرده و فخر داعی را که اعراب کرده و زبان ایشان
در سینه که از جلد خودشان یعنی از حضرت ابراهیم الخلیل میراث مانده است الخ با لفاظه ظاهره حضرت خنی مرتب که از اولاد اسماعیل
و ابراهیم علیه السلام است این حکم را موقوف فرمودند بر آنکه از احکام مؤبد بود و نسخ بر دار نبود تا کنون این حکم در میان مسلمین باقیست پس
دو حقیقت مسلمین از ذریۀ حضرت ابراهیم خلیلند نه مسیحین اینست که خداوند جل شانۀ در قرآن عید میفرماید اِنِّیْ اَوَّلِیُّ الشَّامِثِیْنِ
لَکَذٰلِکَ یَتَّبِعُوْهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ لَکِنَّ اَمَواتِمْ مَعَهُ وَ اللّٰهُ وَ لِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ پس در کمال صافی معلوم و مشخص کرد بلکه
مسلمین حکم خدا و جمیع انبیاء را متابعت نمودند از جناب ابراهیم خلیل تا جناب عیسی علاوہ بر متابعت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله
علیه و آله و سلم بخلاف مسیحین که حکم خدا را از ابراهیم تا جناب عیسی علیه السلام مخالفت نمودند و حکم این تورات را واجب القتلند بفرمایند
حکم در مورد باب از دم از سفر لا زبان باین نحو ذکر کرده است (۱) و خداوند موسی و هرون را خطاب کرده با ایشان گفت (۲)
بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوید اینها جو انانی هستند که میباید بخورید از دهانهای که در روی زمین اند (۳) هر شکافند سم که
شکاف نام دارد و نخوار کنند از بهائم انرا بخورید (۴) اما از نشخوار کنندگان و شکافندگان سم اینها را نخورید یعنی شتر زبرا
نخوار میکنند لیکن شکافند سم نیستان برای شما نجس است (۵) و آنکه زبرا نشخوار میکند تا شکافند سم نیست این برای شما
نجس است (۶) و خوکش زبرا نشخوار میکند لیکن شکافند سم نیست این برای شما نجس است (۷) و خوک زبرا شکافند سم است

و شکاف تمام دارد لیکن نشواری نمیکند این برای شما مجاز است (۱) از گوشت آنها بخورید و لاش آنها را لمس مکنید آنها را برای شما نجسند و در این (۴) از باب (۵) از گنای بی دردمند خوردن گوشت خوک و سایر نجاسات باین نحو وارد گردید (۴) که در فیها ساکن شده در مغاها منزل دارند که گوشت خنزیر بخورند و خورش نجاسات در ظرفها بشانست و در باب (۵) از گنای بی رویان بخورید که در (۳) و آنکه هدیه بکند زاند مثل کسی است که خون خنزیر را بریزد (۱۷) و خداوند میگوید آنکه از عقیق کفر که در وسط باشد خویشش را در ناغات تغذی و نظهر مینماید و گوشت خنزیر و نجاسات و گوشت میوه بخورند با هم تلف خواهند شد و در باب (۱۴) از توبه پیشی در خطاب بی سرائیل باین نحو مرقوم گردیده است (۳) هیچ چیز مکروه بخورید (۴) اینست جوانی که بخورید گا و گو سفند و بز (۵) و اهو و غزال و کور و بز و گوی و دیم و گا و دشتی و هائ (۶) و هر جوان شکافند سم که سم را بد و حصه شکافند دارد و نشواری کند از آنها از بهایم بخورید (۷) لیکن از نشواری کنندگان و شکافندگان سم آنها را بخورید یعنی شتر و خرگوش و و ناک زبیر که نشواری میکنند اما شکافند سم نیستند آنها برای شما نجسند (۱) و خوک زبیر شکافند سم است لیکن نشواری نمیکند (۹) از گوشت آنها بخورید و لاش آنها را لمس مکنید پس اباب مذکوره و سایر که مانند آنها هستند خوردن در حرمت اکل لحم خنزیر و خرگوش و غیرها و نجاسات آنها و ملاقات آنها نیز موجب نجاست خواهد بود و طوبی و خواهی در طوبی جزا که مقید نمود باینکه در طوبی ملاقات نکند بلکه گفت از گوشت آنها بخورید و لاش آنها را لمس مکنید آنها برای شما نجسند و از آن ذلک پس گوئیم از جمله اخطات و انکارش از جمله بمنعناست که لکن اطعمه و هترین ماکولات در نزد مسیحین عموماً من دون استنشاق از علما و جهال و ساء و رجال حق قتیسین عظام مکر آنها بلکه از مطلق نجیسات اجتناب مینمایند مانند پاپ و غیره گوشت خوک را ابتدا از اجتناب مینمایند چنانچه گوشت و خرچ دارد بر گوشت گو سفند در نزد مسیحین همچنین شتر و پنهان و خرچ دارد بر شتر و پنهان گو سفند ملا حظ کن چه قدر دشطان آنها را مستح کرده که با بودن گوشت خنزیر ابتدا از گوشت گا و گو سفند و استال آنها از حیوانات حلال بخورند مگر فرائی ایشان که مکنت و استطاعت ندارند که گوشت خوک تحصیل نمایند اضطرار از گوشت حیوانات حلال بخورند چنانچه جناب شعبا فرمودند که ظروف و سفره های ایشان ملوث از نجاساتند بلکه گوشت جمیع سباع و دزدان را میخورند مگر سگ را آنها نیز بجهت متابعت شرع بلکه چون بابت حیوان شریف عزیز است در نزد ایشان ازین بابت گوشت و از آن بخورند از عزت و احترام سگ در نزد مسیحین اینک با او هم غذا میشوند شبها در بغل خود میخورند و روزها روی زانوی خود می نشاندند و با خود میخوردند و از آن صابون میشوند در کاسکه پهلوی خود می نشاندند و با خود بکلیس میبرند بمقام قدس هم داخل میشوند که روی اوزاق توبه و زنا انجیل بخوابد و ملوث نماید زجر و منعش نمیکند این امور را انجیم خود دیدیم و الان هم محسوس است بدون اغراق عرض میکنم بعضی از مسیحین پدر و مادر خود را اینقدر احترام مینمایند که سگ را حرمت مینمایند با لقطع و لیفین سگ در نزد ایشان بهتر از والدین ایشانست پس ثابت و محقق گردید که جماعت مسیحین بحکم کتابهای مقدسه خودشان نجس و ناپاک زین کل خلق هستند عجب دارم از بعضی با الهوسان ایران که در این جزو زمان ملقب بفرنگی مابند که باین مردم نجس و نجس مینمایند و در خوردن گوشت نجس ایشان و با ایشان همراهی مینمایند بخالشان که در شرایع انبیای سابقه گوشت و حلال و خون و پاک است نه از شرایع اسلام دارند و نه از شرایع انبیای سابق و میخوام عرض کنم این تفصیل از پدران و مادران ایشانست زیرا که از ایام طفولیت آنها را میپرند و در خانه های آنها میگذرانند افعال و اقوال و احوال ایشان را این اطفال مایمیکند تحقیر نمیکویم که تعلیم زبان و ادب از احوال هر کتابهای ایشان بدست بلکه اطلاع بر عقاید و کتابهای ایشان در اینچنین زمان از اوج جفاست که بتوانند از کتابهای خودشان بر ایشان نفوذ نماید ولی مشروط بر اینکه اول شرایع اسلام را اصلاً و فرعاً با دله نابدیکردن و توقف برود پی نابدیکردن زبان ایشان و نفوذ و داراوردن ایشان چرا که تکبیل نفس مقدم بر تکبیل غیر است **حکمر ششم** چنانچه در باب (۱۱) از سفره و بان باین نحو فرموده است (۹) از همه آنچه در آبست آنها را بخورید هر چه بر و فلس دارد در آب خواهد در دریا خواهد در غرها آنها را بخورید (۱) و هر چه بر و فلس ندارد در دریا یا

ایضاد کربان بعضی

۱۳۳

در نهرا از هر حشرات آب و همه جانورهای شبکه در آب میباشند اینها نزد شما مکروه باشند (۱۱) البته نزد شما مکروه و هندی از کوشش آنها بخورد و لاش آنها را مکروه دارد (۱۲) هر چه در آبها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود و در باب (۱۳) از توبه و شقی این نحو تحریر گردیده (۹) از هر آنچه در آب است اینها را بخورد هر چه پر و فلس دارد آنها را بخورد (۱۰) و هر چه پر و فلس ندارد بخورد برای شما نجس است پس کلمات مرقوم هر صریحند در اینکه از حیوانات بحری چه یکدام پاک و ماکول اللحم بنسبت مکروهان ماهی فلس و بال دارند که سلب کوشش و را بخورند و پاک میباشد موافق فرمایش حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم و اما مسیحین هر کس میبازند که خلافاً لله و لا نبیاء و کتبه از هیچ حیوانی از حیوانات بحری اجتناب نمینمایند و زغ و خرچک و سنک پش و غیره هم کوشش آنها از الذایعه است در نزد ایشان اگر همان غریزی دارد برایشان بشود و در سفره و زغ و خرچک باشد احرام او بطل آمده است و الا فلا پس ثابت و محقق گردید که مسیحین حرام خوار و نجسند بچک مقدس و در باب (۱۱) از سفره و بال و بان در باب طه و از ماکول و غیره ماکول و ظاهر نجس باین نحو بیان و بیان گشته است (۱۳) و از مرغان اینها را مکروه دارد بخورده نشوند زیرا مکروه و هندی عقاب استخوانی و فشره (۱۴) و کرک و لا شخار باجناسان (۱۵) و غراب باجناسان (۱۶) و شتر مرغ و جغد و مرغ دریائی و باز باجناسان (۱۷) و بوم و غواص و بونیا (۱۸) و قاز و مرغ سقا و رخم (۱۹) و قلاق و کلنک باجناسان و هدهد و شبیره و در باب چهاردهم از توبه و شقی این نحو تحریر گردیده است (۱۲) از هر مرغان ظاهر بخورد و اینست آنها شبکه بخورد عقاب استخوان خوار و فشره (۱۳) و لا شخار و شاهین و کرک باجناسان (۱۴) و هر غراب باجناسان (۱۵) و شتر مرغ و جغد و مرغ دریائی و باز باجناسان (۱۶) و بوم و بونیا و قاز (۱۷) و قلاق و رخم و غواص (۱۸) و قلاق و کلنک باجناسان و هدهد و شبیره (۱۹) و هر حشرات بالدار برای شما نجسند خورده نشوند (۲۰) اما از هر مرغان ظاهر بخورد (۲۱) هیچ مینه بخورد بغیر سیه که درون دروازه های نو باشد بدنه ناخورد و باجنیه بفرش زیرا که نو برای هوا خدایت قوم مقدس هستی و بر خالها در دهر مآدرش میز آنهی مخفی نماید که جماعت مسیحین اغلب اکثر این طه و نجس حرام را بخورند و پاک میباشد اینها مخصوص غراب قاز باجناسان پس معلوم گردید که مسیحین بچک این کتب مقدس خود از نجس حرام خوارند چرا که این طه و نجس حرام اجتناب نمایند و کوشش اکثر اینها را بخورند و آنها را باهم نمیخورند بجان میکنند آنها تلخ و پیروز است نه بجهت متابعت شرع حکم آنها مرقوم در باب بازدهم از سفره و بال و بان باین نحو بیان و بیان گشته است (۲۰) و هر حشرات بالدار که بر چهار پا میروند برای شما مکروه اند (۲۱) لیکن اینها را بخورد و لا شخار بالدار که بر چهار پا میروند هر کدام که بر پاها خود ساقها برای جستن بر زمین دارند (۲۲) از ان ختم اینها را بخورد بملح باجناسان و در باجناسان و حوجون باجناسان و جغد باجناسان (۲۳) و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه اند (۲۴) از آنها نجس میشود هر که لاش آنها را المکن ناشام نجس باشد (۲۵) و هر که چیزی از لاش آنها را بر دارد رخت خود را بشوید و ناشام نجس باشد (۲۶) و هر چه که شکاف قسم باشد بکن شکاف تمام ندارد و شخار نکند اینها برای شما نجسند و هر که آنها را المکن نجس است (۲۷) و هر چه برکت پا رود از هر جانورهای که بر چهار پا میروند آنها برای شما نجس اند هر که لاش آنها را المکن ناشام نجس باشد و هر که لاش آنها را بر دارد رخت خود را بشوید مؤلف **فی** بک این کلمات صریحند در نجاست شیری و پلنگ و امثال اینها از خرس و میمون و غیره و مسیحین مطلقاً از اینها اجتناب نمایند پس بچک کتبهای مقدس خود نجسند و آیه (۲۹) از باب زبور و از حشرات که بر زمین میخزند آنها را شما نجسند موش و کوروش و سوسمار باجناسان (۳۰) و دله و درل و چلیا و سوسور و کراس و بوفلون (۳۱) از جمیع حشرات اینها برای شما نجسند هر که لاش آنها را المکن ناشام نجس باشد مستود این اوراق کو بد جماعت مسیحی از خوردن موش و بوفلون هرگز اجتناب نمیکند بلکه کوشش اینها را ترجیح میدهند بر کوشش بزه که پاک و حلال است پس ثابت گردید که اینها نجس و اجث ناسند و از حشرات بالدار هرگز اجتناب نمینمایند (۳۲) و هر چه که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد خواه هر طرف چوبی خواه رخت خواه چرم خواه جوال هر طرفه که در آن کار کرده شود و ناب گذاشته شود و ناشام نجس باشد (۳۳) و هر طرف سفا اینی که یکی از اینها در آن بیفتد ناخج

احکام از کتب معتبره

۱۴۲

مذانت نجس باشد مؤلف گوید از منتهی هیچ حیوان اجتناب نمی کنند که موش و امثال ذلک در میان روغن غسل ایشان بیفتند و بعد از او اجتناب نمیکند بلکه مانند سابق از آن خود موش میخورند پس ثابت و محقق گردید که اینها انجس خلوصند و از این باب که احکام است با امری نمیدانند و هیچ حکم حلال و حرام و ظاهر و نجس در میان ایشان نیست و درین ازادی بی قید از حلال و حرام و ظاهر و نجس بقول پطرس متمسک میشوند که در باب دهم از کتاب اعمال بدین نحو ذواته است (۹) دوزخ چون طی مسافت کرده نزدیک شهر می رسد و قریب بساتین ششم پطرس بنام خانه برآمد تا دعا کند (۱۰) و واقع شد که گرسنه شده بود که چیزی بخورد اما چون برای او مهیا نکردند بخوردی او را دوزخ نمود (۱۱) پس در آنجا ستمنا کشاده و ظریف را چون چادر بزرگ بچهار گوشه گوشه بسته بسوی زمین او خیره را و نازل میشود (۱۲) که در آن هر قسمی از دوزخ و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بود (۱۳) و خطاب می نمود که ای پطرس هرگز سینه در نمی کن و بخورد (۱۴) پطرس گفت غاشا خداوند آنکه هرگز چیزی ناپاک را حرام نخورده ام (۱۵) باز دیگر خطاب نمود سید که ای پطرس خدا پاک کرده تو حرام بخوان (۱۶) و این سه مرتبه واقع شد که در ساعته انظراف با سنان بالا بردند (۱۷) و چون پطرس بخفت بود که این روزها نیکو دید چه باشد تا گاه فرستادگان گزینان پطرس خانه شمعون را تفحص کرده بر درگاه رسیدند انجلی پس جماعت متمسک باین قول میشوند و جمیع اشیاء که بجم نور بنجس و حرام است ظاهر و حلال میدانند و بعد از قول بعد نسخ در شرایع متمسک بدین قول از جمله عجایب است با جمله متمسک ایشان بدین قول باطل است بوجهی و جد اول آنکه در سابق گفته ام که در فصل چهارم از همین کتاب غصلا و مدلا خواهم آمد که منصف تحلیل و محرم اشیاء و وضع قانون شرع مختص بحضرت عیسی است خواری و باوصی نمونند چیزی را حلال و با حرام نماید بنجس ظاهر و ظاهر را نجس بخواند و منصف حضرت عیسی هم اینست که تمامی احکام تورات و صحیف انبیاء بر فراز چندین چادر در باب بنجس از انجیل مشتق میگردد (۱۸) گمان میرسد که آمده ام تا تورتبه را بجهت انبیاء باطل سازم از بهر باطل نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام (۱۹) که هرگز بنجس نمیگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همة با نفطه از تورتبه گزینان زایل نگردد پس هر قولی که مخالف قول مسیح باشد یقینا باطل است خود مسیح میفرماید بجهت تکمیل آمده ام نه بجهت ابطال تا آسمان و زمین زایل نشود همة با نفطه از تورتبه هرگز زایل نگردد و تمامی مسیحین انجیل را مکمل تورتبه میدانند نه نسخ آن پس بعد از این اعتقاد و صریح قول مسیح امثال این سخنان را بمیان آوردن در تحلیل اشیاء از بخوردی و که عقلی است چرا که عاقل نمیتواند بگوید که تورتبه منسوخ نیست و این اشیاء نیز ظاهر و حلالند و جد دوم آنکه کلمات پطرس میبچند و اینست که گرسنه بوده است و از شدت گرسنگی غش کرده معلومست که گرسنه در خواب طعام و تشنه است بپند چون جلی گرسنه بود غذا سفره او مانند چادر بود و الا آسمان جای دواب و وحوش و حشرات زمین نیست و جد سوم آنکه خود پطرس خواب خود را تعبیر نمود بعموم نبوت مفسود از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا اشخاص و طوائف و ملل مختلفه میباشد مفسود اینست که هر شخصی را بظن و هر ظاهر که باشد باید از ادعوت کرد و قتی که داخل دین خدا شد ناپاک و مقبول خداست و بعد از آمدن پطرس بخانه گزینان پس در خطاب بدو و کسان او در آیه (۲۰) از همین باب باین نحو فرموده است پس بدیشان گفت (یعنی پطرس) شما مطلع هستید که من بودم را با شخص اجنبی معاشرت کردن تا نزد او آمدن حرامست لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچکس حرام و با نجس بخوانم پس ثابت و محقق گردید که مفسود پطرس آنست که ما گفتیم چرا که گفت خدا مرا تعلیم داد که هیچکس حرام و با نجس بخوانم نکفت که خدا مرا تعلیم داد که هیچ چیز حرام و با نجس بخوانم و واضح تر ازین آیه آیه (۲۱) در سرائی باین نحو فرموده و میری الیه اخون یداعین دلیل بد سنو و لکش بهودا با دایع بن آئی لکش کش دلیلی من ملت و کینه و قتی مؤخر بیلی آله دلا امیر نبوت کش مؤردا دین چهل حاصل اینکه شما میدانید که مرد یهودی بجم تورتبه میاید تا دیگران ملاقات نمایند و ایشان را دعوت بملت بفرماید لیکن خدا مرا تعلیم داده است که هیچکس حرام و با نجس بخوانم بلکه هر را دعوت نمایم هر که قبول کرد یا کس از هر ملت و هر ظاهر که بخواهد باشد لفظ کش که در دو موضع ازین آیه واقع گردیده است بمعنی ناس و اشخاص است پس در مخالفا فی معلوم شد که مفسود پطرس

در بیان بعضی احکام

۱۴۵

اشخاص اند کلام او هیچ ربطی بجلت و حرمت و طهارت و نجاست شیاء ندارد **حکم پنجم** در باب (۲) از سفر و بیان
 باین نحو فرموده است (۱) و خداوند مونی را خطاب کرده گفت (۲) یا اسرائیل را خطاب کرده بگوید چون زنی این شده دیگری
 زنی برزاید آنگاه هفت روز نجس باشد موافق ایام طست حیضش نجس باشد (۳) و در روز هشتم کوشن غلفه او بخون شود (۴)
 و سی و سه روز در خون طهر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود (۵)
 و اگر دختر بزرگ دو هفته بر حسب مدت طست خود نجس باشد و شصت و شش روز در خون طهر خود بماند (۶) و چون ایام طهر
 برای پسر یا دختر تمام شود بتره بکسالی برای قربانی سوختنی و جوهر کبوتر یا فاخته برای قربانی نگاه بدو در جمیع اجتماع نزد گاهن نیاید
 (۷) و او را از آن حضور خداوند نخواهد گذرانید و برایش گفته خواهد کرد تا از چشمه خون خود ظاهر شود اینست قانون آنکه بزرگوار
 پسر خواه (۸) و اگر دست و بقیه بتره رسد آنگاه دو فاخته و یا دو جوهر کبوتر بیکدیگر برای قربانی سوختنی و دیگری برای
 قربانی نگاه و گاهن برای وی گفته خواهد کرد و ظاهر خواهد شد انتهای پس کلمات مرقومه صریحند در اینکه زن اگر پسر باشد یا
 ایام نفاس و چهل روز میباید و در این مدت نجس است بمکان مقدس نباید داخل شود و اگر دختر باشد یا ایام نفاسش
 هشتاد روز است و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شد شرط حصول طهارت اینست که بتره بکسالی برای قربانی سوختنی و جوهر
 کبوتر یا فاخته برای قربانی نگاه بدو در جمیع اجتماع نزد گاهن بیاورد و گاهن موافق تکلیفی که در این کلمات مرقومه معمول دارد تا از آن
 چشمه خون خود ظاهر شود و الا در نجاست خود باقی خواهد بود و تومیدانی که در جمیع اجتماع از برای ایشان باقی مانده است و نه گاهن
 که باید از او دهر و نبره بکسالی میبزرند از برای قربانی سوختنی در حال قدرت و استطاعت و نه جوهر کبوتر یا فاخته در حال
 عدم استطاعت و با این احکام را معمول نمایند و بجا نیارند و فعلی اینها تمامی از بهود و وضائی نجسند و نباید بکسالی برون
 و نباید دست با نجیل و توبه بزنند چرا که گفت هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود و تمام
 شدن ایام طهر هم مشروط بشرط مذکور است و چون شرط مسطوره را معمول نمایند و اینها در نجاست خود باقی هستند و هیچ عباد
 از ایشان هیچ و مقبول نخواهد بود و حضرت عزیم نیز از برای حصول طهر نفاسشان قانون را منظور داشت چنانچه در باب دوم از
 انجیل و قافیه مرقوم گردیده است (۲۲) و چون ایام طهرشان بحسب شریعت موسی رسید و با او و شلیم برآمدند تا بخداوند بکنز رانند (۲۳)
 چنانکه در شریعت خداوند مذکور است که هر کس که در کتب مقدس خداوند خوانده شود (۲۴) و آن قربانی کند زانند چنانکه در شریعت
 خداوند مقرر است یعنی چفت فاخته یا دو جوهر کبوتر انتهای و اگر کسی که بگوید که شرط تکلیف قدرت و استطاعت و تکلیف مال
 بطلاق از خداوند جلالت عظمت قبیح است حال که مانع جمیع اجتماع دارم و نه گاهنی که از او دهر و نبره باشد پس این تکلیف از ما ساقط است در
 جواب این سوال گوئیم که خدا میباید که جمیع اجتماع تمام جمع و از روی زمین بر داشته خواهد شد و گفته که از او دهر و نبره باشند و نه
 خواهد کرد پس اگر این کلام کلام خدا بود لازم بود که بفرماید بعد از این که در اجتماع و انفراد از او دهر و نبره بیاورد پس
 چون چیزی را از آنجا در این باب بیان نشده است معلوم میشود که یا اینها کلام خدا نیستند و یا این تکالیف تا وقت معین و زمان مشخص
 بوده اند پس از آن منسوخ خواهند کرد و تا آنجا که گوئیم که هرگاه دو تکلیف اول مقدور و ثانی نیستند دو تکلیف ثانی که عبارت از قربانی سوختنی
 و قربانی رفع گناه باشد مقدور و ثانی است علت ترک اینها چیست بجز شایع و نااهل در امر دین و هرگاه شخص مثلاً تکلیف بدو تکلیف باشد
 که یکی از آنها مقدور و او باشد و دیگری بجهت امر غرضی مقدور نباشد نباید تکلیف مقدور را ترک نماید چرا که آن یکی مقدور و من نیست
 المیسور که یسقط بالمعسور هرگاه مثلاً خدا حکم کند که نماز دائمی باید در کلیسا خوانده شود و در ضمن تکلیف بکلیسا بعلت مرض و غیره مقدور و غیر
 نباشد نباید نماز را ترک نماید بلکه نماز را باید در خانه خود و یا جای دیگر که ممکن و مقدور و اتم بجا بیاورد یا نیمی سبکی که بسالهای دواز
 قبل از ولادت مسیح علیه السلام جمیع اجتماع بهم خورده بود و گفته نیز که از او دهر و نبره باشند و نه فرموده بود و ندانیم که اینها کلام
 باقی تکالیف که مقدور و مبستر بودند آنها را موافق شریعت بنویسند و او را از برای حصول طهرش چنانچه از باب دوم از انجیل

انکسب عہد عقیق

۱۳۶

منقول کرد بیا بانی بینی که در این (۶۰) از باب دوم از انجیل لوقا میگوید تا قرآنی گذرانند چنانچه در شریعت خداوند عز و جل است
جفت فاخر باد و جوج کور پس ثابت و محقق کرد بد که تمامی زنیهای اهل کتاب از یهود و نصاری بحکم نورین و انجیل نجسند و مرد های
ایشان نیز نجسند بجهت عدم اجتناب از زنیها و غیبت نام که چطور این زنیها را بکلی از راه میدهند و کلام خدا یعنی نورین و انجیل را بد
ایشان میدهند و حال آنکه خدا فرمود چیزهای مقدس را لمس ننمایند و مکان مقدس داخل نشوند مگر اینکه گویند کلیسا و کتابهای
مقدس بنشینند و نورین و انجیل هم مقدس ندارند گویند هذاهو الحق و عین الانصاف حکم ششم آنکه در باب پنجم از سفره و این
با بن خویغان و میان کشته است (۴۷) و رختی که بلای برص باشد خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه (۴۸) خواه در تار و خواه
در پودچه از پشم و چار از پنبه و چار از چرم یا از هر چیز دیگر از چرم ساخته شود (۴۹) اگر آن بلا مایل بسری یا بسری باشد در رخت یا
در چرم خواه در تار خواه در پود یا در هر طرف چرمی این بلای برص است بگانه نشان داده شود (۵۰) و گاه آن بلا را ملاحظه
نمایند و آن چیز را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد (۵۱) و انچه بر آید که بلا دارد در روز هفتم ملاحظه کند اگر آن بلا در رخت پشمین شده
باشد خواه در تار خواه در پود یا در چرم در هر کار که چرم برای آن استعمال میشود این برص مفید است و انچه رختی میباشد (۵۲)
پس آن رخت را بسوزانند چنانچه در چرم پود خواه در پشم خواه در پنبه یا در هر طرف چرمی که بلا در آن باشد زیرا برص مفید است تا نشویند
شود (۵۳) اما چون گاه آن بلا را ملاحظه کند اگر بلا در رخت خواه در تار خواه در پود یا در هر طرف چرمی پهن نشده باشد (۵۴) بکام
مرفر نماید تا انچه را که بلا دارد بشویند و تا هفت روز دیگر نگاه دارد (۵۵) و بعد از شستن انچه بکام بلا دارد گاه ملاحظه نماید که
و نشان بلا نباید باشد هر چند بلا هم پهن نشده باشد این نجس است تا با تاش بسوزانند این خوره است خواه فرسودگی آن در دود
باشد یا در بیرون (۵۶) و چون گاه ملاحظه نماید که بلا بعد از شستن آن که رنگ شده باشد پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار
خواه از پود بپاره کند (۵۷) اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود یا در هر طرف چرمی ظاهر شود این برص است انچه را بلا دارد
با تاش بسوزاند (۵۸) و آن رخت خواه تار خواه پود یا طرف چرمی که شسته و بلا از آن رفع شده باشد دوباره شسته شود و ظاهر شود
بود (۵۹) اینست قانون بلای برص در رخت پشمین یا پنبه خواه در تار خواه در پود یا در هر طرف چرمی برای حکم بطهارت انچه است
انتهی مؤلف این کتاب گویند این احکام موجب تعجب است عفا لارخت و با طرف چرمی بلای برص گرفتن یعنی چروا بلا در آن پهن
شدن چه معنی دارد اما میشود باین خیالات واهی رخت و با طرف چرمی را بسوزانند و یا پاره کردن یا این نصیب مال نیست یا نصیب
حرام نیست اما میشود گفت این احکام از جانب خدای عادل مقدس میباشد کسی ناند بد و نشنیده ایم از یهود و نصاری که این احکام
مراعات نمایند و یا اینکه بگویند رخت من دو صندوق و یا در خانه بلای برص گرفته است بلا در او پهن و یا کما مایل بسری و یا بسری
میشود اینها خیالات واهی فاسده هستند حکم هفتم در خصوص نظهر برص در باب چهارم از سفره و این با بن خویغان و
بیان شده است (۱) و خداوند موی ناخطاب کرده گفت (۲) اینست قانون برص در روز نظهرش نزد گاه آورده شود (۳) و گاه
ببرون لشکرگاه برود و گاه ملاحظه کند اگر بلای برص از برص دفع شده باشد (۴) گاه بدهد که برای آنکس که با نظهرش شود
و بکجشک زنده ظاهر و چوب آرزو فرزند و وفا بگیرند (۵) و گاه امر کند که بکجشک را در ظرف سفالین در بالای آب روان بکشند
(۶) و اما کجشک زنده را با چوب آرزو فرزند و وفا بگیرد و آنها را با کجشک زنده بخون کجشکی که بر آب روان کشته شده فروبرد (۷)
و بر کسبکه از برص با نظهرش شود هفتم نبی باشد و حکم بطهارتش بدهد و کجشک زنده را بسوی صحرا رها کند (۸) و آنکس که با
نظهرش شود رخت خود را بشوید و تمامی موی خود را بشوید و با غسل کند و ظاهر خواهد شد و بعد از آن کجشک را داخل شود لیکن
تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند (۹) و در روز هفتم تمامی موی خود را بشوید از سر و پیش و بروی خود یعنی تمامی موی خود را بشوید
و رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد پس ظاهر خواهد بود (۱۰) و در روز هشتم دوباره زینب و عیب و بک بزه ماده پاک
سالفی عیب و سه عشر در زم سرشته شده بروغن برای هدیه آردی و بک روغن بگیرد (۱۱) و آن گاهی که او را نظهر میسر کند

باب اول در بیان بعضی

۱۳۷

ان کوی تا که با بد نظهر شود با این چیزها بحضور خداوند نزد درجه اجتماع حاضر کند (۱۲) و گاهن یکی از بره های نرینه را
 گرفته از با ن حج روغن برای قربانی جرم بگذراند و آنها را برای هدیه بخینا بند فی بحضور خداوند بخینا بند (۱۳) و بره را در جانش
 قربانی گاه و قربانی سوختن و از حج میکند در مکان مقدس ذبح کند زیرا قربانی جرم مثل قربانی گاه از آن گاهن است این فدا شدن
 (۱۴) و گاهن از خون قربانی جرم بگذرد و گاهن از بر نرینه کوش دست کسبکه با بد نظهر شود و بر شست دست راست و بر شست پای
 راست وی نماید (۱۵) و گاهن فدوی از حج روغن گرفته از در کف دست چپ خود بریزد (۱۶) و گاهن انگشت راست خود را بر روغن کد
 که چپ خود را و در فریده و هفتم نرینه روغن را بحضور خداوند بپاشد (۱۷) و گاهن از با ن روغن کد در کف و پست بر نرینه کوش
 راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست انگسبکه با بد نظهر شود با لای قربانی جرم نماید (۱۸) و هفتم روغن را که در
 گاهن است بر سر انگسبکه با بد نظهر شود نماید و گاهن برای وی بحضور خداوند گاهه خواهد نمود (۱۹) و گاهن قربانی گاهه را بگذرد
 و برای انگسبکه با بد نظهر شود بپاشد و از گاهه نماید و بعد از آن قربانی سوختن را ذبح کند (۲۰) و گاهن قربانی سوختن دهد و برادر
 بر منج بگذراند و برای وی گاهه خواهد کرد و ظاهر خواهد بود انتهی اینها احکام تطهیر غنی بودند و احکام تطهیر غیر از همین
 از آیه (۱) تا (۳) نوشته شده است تحریر اینها را در اینجا لازم ندانستیم اگر خواسته باشی رجوع کن و اتا احکامی که کشت باز نیاید
 اسباب مضحکه و مسخره است هدیه بحضور خداوند چنانچه در هفتم نرینه روغن را بحضور خداوند پاشیدن تمامی اینها با زیست انگسبکه
 از بهود و مضایق هیچکس مطلقا با اینها عمل نمینماید و حق هم همین است که بنای عمل نمایند زیرا که اگر شعبه و مفادی در معبر عام بخیر
 و مسست بد سورمز و رباط شعبه با زی خود را بکسرا اند و با زی تطهیر میروند و در بیا و در اطفال و جهال از برای آن شعبه بخیر
 و استهزاء و دستا نه اش میکنند غافل چگونه قبول میکند که این رخا و پ از جانب خدای عادل مقدس باشند **حکمت ششم**
 دو خصوص خانه میره ها بضا در باب چهاردهم از سفره و بان باین نحو فرکرده است (۳۳) و خداوند مونس و هرون را خطاب کرده
 گفت (۳۴) چون بر من کفان که من از ایشا بملکیت میدهم داخل شوید و برای بر من را در خانه از من ملک نماز کرد نام (۳۵) آنگاه
 صاحب خانه آمده گاهن را اطلاع داده بگوید که بنظر میاید که مثل بلاد خانه است (۳۶) و گاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن گاهن برای
 دیدن بلاد خانه را خالی کنند میاید آنچه در خانه است نجس شود و بعد از آن گاهن برای دیدن خانه داخل شود (۳۷) و بلاد را ملاحظه نماید
 اگر بلاد در دیوارهای خانه از خطای مایل بسری یا سرخی باشد و از سطح دیوار کد بر نیاید (۳۸) پس گاهن از خانه نزد در بیرون رود و در
 هفت روز ببرد (۳۹) و در روز هفتم گاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلاد در دیوارهای خانه پهن شده باشد (۴۰) آنگاه گاهن امر فرماید
 تا سنگها را بر بلاد آنهاست کده آنها را بجای ناپاک بیرون شهر بپندارند (۴۱) و اندرون خانه را از هر طرف بپراشند و خالی تا که بر
 باشند بجای ناپاک بیرون شهر بپزند (۴۲) و سنگهای دیگر گرفته بجای انگسبکه بگذراند و خاک دیگر گرفته خانه را اندود کنند (۴۳) و
 اگر بلاد بر کرد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن باز در خانه بروز کند (۴۴) پس گاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بلاد در خانه
 پهن شده باشد این برص فسد در خانه است و آن نجس است (۴۵) پس خانه را خراب کند با سنگها پش و چوبش و تمامی خاک خانه و بجای
 ناپاک بیرون شهر بپندارند (۴۶) و هر که داخل خانه شود در تمام روزها تا که بشیر باشد تا شام نجس خواهد بود (۴۷) و هر که در خانه
 بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد رخت خود را بشوید (۴۸) و چون گاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بلاد از اندود
 خانه بلاد در خانه پهن نه باشد پس گاهن حکم بطهارت خانه بدهد زیرا بلاد رفع شده است (۴۹) و برای تطهیر خانه دو کجشک و چوب
 آرزو فرزند و زوفا بگذرد (۵۰) و یک کجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید (۵۱) و چوب آرزو فرزند و زوفا و قمر مذکک زنده را
 گرفته آنها را بخون کجشک ذبح شده زاب روان فرو برد و هفت مرتبه بر خانه بپاشد و خانه را بخون کجشک و باب روان و یکجشک زنده
 بچوب آرزو فرزند و زوفا و قمر تطهیر نماید (۵۲) و کجشک زنده را بیرون شهر بسوی صحرا رها کند و خانه را گاهه نماید و ظاهر خواهد بود (۵۳)
 اینست قانون برای هر برای برص و برای سقعه (۵۴) و برای برص رخت و خانه (۵۵) و برای اماس و ثوباء و لکه براق (۵۶) و برای قلع

احکام از کتب معتبره

۱۴۸

دادن که چه وقت غسل میباید و چه وقت ظاهر این قانون برض است انچه پس گوئیم این احکام نیز مثل سایر که مانند اینها اند و مثلاً
و بنا بر این او هام میباشند تا میبشود خانه را خواب کرد بمثل این او هام که او هن از بیت عنکبوتند یا عفا آروا اعتقاد میباشند که
رخت و سنک و دیوارهای خانه مبتلا برض برض شوند و بدون ملا حظ خانه را خواب و رختها را بسوزانند یا میبشود گفت این احکام
از جانب خدا میباشند عقل سلیم حکم است و بطور قطع حکم میباید که خدا از این احکام و امثال اینها ابتدا خبر ندارد **حکم نهم**
در باب بازدم از سفر و ایان باین نحو عیان و بیان کشته است (۱) و خداوند موسی و هرون را خطاب کرده گفت (۲) بخیال من
خطاب کرده بگوئید مرد بیکر جان از بدن خود دارد او وسیع برایش نجاست است (۳) و اینست نجاستش بسبب جریان او خواهد بود
از کوشش روان باشد خواه جریانش از کوشش بیشتر باشد یا نجاست است (۴) هر چیزی که صاحب جریان بر او نجاست باشد
و هر چه بران بنشیند نجاست است (۵) و هر که بستر او را لمس نماید برخت خود را بشوید و باب غسل کند و تا شام نجاست باشد (۶) و هر که بر
بهر چه صاحب جریان بران نشسته بود رخت خود را بشوید و باب غسل کند و تا شام نجاست باشد (۷) و هر که بدن صاحب جریان را
لمس نماید رخت خود را بشوید و باب غسل کند و تا شام نجاست باشد (۸) و اگر صاحب جریان بر شخص ظاهر باشد دهن اندازان کس
خود را بشوید و باب غسل کند و تا شام نجاست باشد (۹) و هر چه که صاحب جریان بران سوار شود نجاست باشد (۱۰) و هر که بر
کعبه را بوده باشد لمس نماید تا شام نجاست باشد و هر که اینچیزها را بر دارد رخت خود را بشوید و باب غسل کند و تا شام نجاست باشد (۱۱)
و هر که بر صاحب جریان لمس نماید و دست خود را با لب نشسته باشد رخت خود را بشوید و باب غسل کند و تا شام نجاست باشد (۱۲)
و ظرف سفالی که صاحب جریان از آن لمس نماید شکسته شود و هر ظرف چوبین باب شسته شود (۱۳) و چون صاحب جریان از جریان
خود ظاهر شده باشد آنگاه هفت روز برای تطهر خود بشمارد و رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد و ظاهر باشد
(۱۴) و در روز هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم
انها را بیکد زانده یکی برای قرآنی نگاه و دیگری برای قرآنی سوختنی نگاه برای وی بحضور خداوند جریانش را نگاه خواهد کرد
انتهی مؤلف **کتاب گوید** احکام مسطوره از چند جهه محل نجاست و چه پندار و گاهه این نشاندن در باب تریح و
جروح و بواسیر و امثال ذلك معنی ندارد تا حکم نجاست موضعی که جریان دارد صحیح و بقاعده است دیگر حکم نجاست برای
بدن از برای چیست تا آنکه هر چه بر صاحب جریان بران نجاست باشد جریان بران سرایت کند خواه نکند و انا با نجاست باشد و انا با نجاست
و اگر باز هر حکم اینچنین است از جهات شتی اولاً هر که بستر او را لمس نماید رخت خود را بشوید و حال آنکه بستر نجاست بنمای
سرایت نمیکند هیئتاً بر فرض حال هرگاه فرض شود که نجاست بنمای رخت و سرایت کرد دهان نشستن رخت کافی دیگر باب غسل
کردن لازم ندارد بر فرض اینکه نجاست بنمای بدن او نیز سرایت کرد نشستن بدن و غسل کردن در حصول طهارت کافی است دیگر
بقای او در نجاست تا شام یعنی چه حکم آیه ششم نیز محل نجاست است حکم نجاست با بدن صاحب جریان از چه بایستد و گاهه تا شام
ظاهر جریان با جمیع بدن خود را بشوید و اکفا بشستن همان موضعی که آب دهن بران واقع کرده است بنمای بر فرض حال بکظرم
اب دهن بر رخت و بدن او سرایت کرد پس از آنکه رخت را داشت و باب غسل کرد بقای او در نجاست تا شام علت ندارد سادساً
ظرف سفالی که صاحب جریان از آن لمس نموده است از برای چه شکسته شوند یا آب مطهر میاشند یا نه اگر مطهر است پس
باب در حصول طهارت کافیست و اگر مطهر نیست پس ظرف چوبین از نشستن چرا پاک میشوند و اگر فرض شود که نجاست با جریان
اینها نفوذ کرده است و فرض نمائیم که آب باغی از آنها را نمیناید ظرف چوبین نیز با شکسته و سوخته شوند و حال آنکه اگر آب
مطهر است ظاهر و باطن آنها را پاک مینماید چنانچه نجاست در باغی از آنها سرایت میکند بعد از خشکانیدن و پاک کردن آب نیز در باغی
انها نفوذ مینماید سابعاً بعد از حصول طهارت از برای صاحب جریان هفت روز از برای تطهر نشستن یعنی چه و بعد از هفت روز
فرمانی چه معنی دارد خلاصه کلام هر کسی در الجملة شعوری داشته باشد با لید اهر میباید که این احکام و سایر که مانند اینها باندالقطع

والیغین از جانب خدای عادل مقدس نمیشد پس وجود این احکام دلائل قاطعه است که این کتب مقدس سر از جانب خدا
نمیشد بلکه اینها از ثمرات و ثنائی او هاست و نصاری میباشند و اگر فرض شود که اینها از جانب خدا هستند چنانچه معتقد
اهل کتاب است لازم میاید که اهل کتاب از یهود و نصاری انجس و نجس نام نداشتند چرا که مطلقاً اهل این احکام نمیشدند و حاصل
وجود این قبیل احکام در کتب مقدسه اسباب مضحکه است از برای مخالفین ملت یهود و نصاری **حکم پنجم** ایضا در باب نذر
از سفر و نذران باین نحو بیان کنند است (۱۴) و چون منی از کسی در ابد تمام بدن خود را با آب غسل دهد و تا شام نجس نشود
(۱۵) و هر نذر که مرد را بخواهد و انزال کند با آب غسل کند و تا شام نجس نباشد و در نذر (۱۶) از باب (۲۱) از سفر و نذران باین
نحو ذکر کرده است (۱۷) هر کسی از ذوق هر روز که مبرور یا صاحب جوان باشد تا ظاهر نشود از چیزهای مقدس بخورد و کسیکه
هر چیز را که از متنجس شود لمس نماید و کسیکه منی از وی در اید و در باب (۲۳) از نذر نشستن باین نحو ذکر کرده است (۱۸) و اگر
دو میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود از او دور بپزد و در داخل او دوشود (۱۹) چون شب نذر یک شود با آب غسل
کند و چون آفتاب غروب کند داخل او دوشود و آشتی پس کلمات مرفوعه میگوید در اینکه مقاربت زنان با انزال موجب نجس است
و همچنین خروج منی مطلقاً خواه در خواب و خواه در بیداری و تا غسل نکند خوردن اشیاء مقدسه از برای او حرامست فعلاً و لاحقاً
تا آن تقدیر از برای مسیحین حرام است چرا که غسل نمیکند نه از برای احتلام و نه از برای مقاربت زنان پس نظر باین احکام و همچنین
از خیال و نساء انجس و نجس نامند زیرا که گفتیم ابتدا غسل نمیشدند و هر دخی و هر چیز بکرمی بران باشد با بد نشسته شود و
نمیشدند **حکم ششم** ایضا در باب (۱۵) از سفر و نذران در باب احکام حیض و استحاضه باین نحو بیان کنند است
(۱۹) و اگر نذر بران دارد و بران بیکه در بدنش است خون باشد هفت روز در حیض خود بماند و هر که او را لمس نماید تا شام نجس
باشد (۲۰) و هر چیز بکرم در حیض خود نجس باشد و هر چیز بکرم بنشیند نجس باشد (۲۱) و هر که بکرم او را لمس کند رخت
خود را بشوید و با آب غسل کند و تا شام نجس باشد (۲۲) و هر که چیز را که او بران نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید و با آب غسل
کند و تا شام نجس باشد (۲۳) و اگر بران بر بستر باشد یا بر هر چیز بکرم او بران نشسته بود چون آنچه را لمس کند تا شام نجس باشد (۲۴)
و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود (۲۵) و نذر که روزهای بسیار غیر از زمان حیض
خود جریان خون داود باز آید از زمان حیض خود جریان دارد تمامی روزهای جوان بخاستنش مثل روزها حیضش خواهد بود
و نجس است (۲۶) و هر بستر بکرم در روزهای جوان خود بران نجس است مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود و هر چیز بکرم بران نشسته
مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود (۲۷) و هر که این چیزها را لمس نماید نجس میباشد پس رخت خود را بشوید و با آب غسل کند و تا
شام نجس باشد (۲۸) و اگر از جوان خود ظاهر شده باشد هفت روز برای خود بشمارد و بعد از آن ظاهر خواهد بود (۲۹) و در
روز هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و آنرا از نذرگاه بد رخت اجتماع بیاورد (۳۰) و گاهن بکرم برای قرانی نگاه و نگاه
برای قرانی موقوف بکند و گاهن برای وی نجاست جوانش را بحضور خداوند نگاه کند (۳۱) پس باین اسرارش را از نجاست ایشان
جدا خواهد کرد و با خاک مر آنرا که در میان ایشانست نجس سازند و در نجاست خود بمیزند (۳۲) اینست قانون کسیکه جوان دارد
و کسیکه منی از وی در اید و از آن نجس شده باشد (۳۳) و خاص در حیضش و هر که جوان دارد خواه مرد خواه زن و مردی که با زن نجس
هم بستر شود آشتی پس این احکام نیز مانند احکام سابق محل نظر و تأملند چرا که ظاهر روشن است که بجز لمس چیز بکرم خاصیت ندارد
نشسته باشد نجاست در غایت بدن و در خون لاس سزایت نمیشد بلکه مطلقاً سزایت نمیکند و اگر سزایت نوقم شود سزایتان
عضو و فطرت کافی است و اگر فرض خیال شود که بجز لمس جمیع رخت بدن لاس نجس میشوند بعد از نشستن جامه و غسل بدن بآن
او در نجاست تا شام و حیض ندارد عجب اینکه اگر مرد جماع کند و با محلم شود نشستن تمامی جامه ها بر او واجب نیست بلکه نشستن همان
اموضعی که منی بران واقع میشود کافیست و در این موضع بجز لمس چیزها بکرم خاصیت برانها نشسته است نشستن جمیع رختهای

در هر یک از این احکام

واجب القتل بحکم مقتد

۱۵۰

واجب است و اجب است که اگر قطره خون حیض برسد مانند خود خایض تا هفت روز نجس است بلکه از خود خایض هم بد
تر است چرا که ممکن است این یک قطره خون در آخر حیض برسد و باشد پس از برای خایض طهارت حاصل و این در نجاست
بافیت و من متحرم نمیدانم در صورتیکه آب ظاهر نفس و مطهر لغیره باشد چنانچه در روز اول بشستن آن موضع طهارت حاصل نشد
بجز از هر حکم مستحاضه است چرا که ممکن است سالیهای دوازده ساله را از استحاضه طول بکشد و در این مدت خودش در نجاست و ملاقات و نیز
نجس خواهد بود و از انجیل نیز مفهوم میشود که در عهد جناب عیسی زنی بود و دوازده سال مبتلا بمرض استحاضه بود و جناب عیسی
او را شفا داد چنانچه در این باب (۲۹) از انجیل مثنی و آیه (۲۵) از باب بیجم از انجیل مرث و آیه (۴۳) از باب ششم از انجیل لوقا
مرفوم گردیده است پس نظر باین احکام جماعت نصاری را صغیر و کبیر و مذکور و نااث کلام اجماع بدو استثناء احدی انجیل را خست
ناستند چرا که مطلقا این احکام را مراعات نمینمایند بلکه در ایام حیض و استحاضه با زنهای مقاربت مینمایند پس واجب القتل نیز میباشد
از مرد و زن کلام اجماع بیک آیه (۱۸) از باب بیجم از سفر لا و بان و آیه باین نحو است (۱۸) و کسیکه با زن خایض بخوابد و عورت او را
کشف نماید و چشمه او را کشف کرده است و او چشمه خون خود را کشف نموده است هر دو ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند
شد (یعنی هر دو مقول خواهند گردید) پس ثابت و محقق گردید که بحکم این تورات جماعت نصاری هم نجس و هم واجب القتلند
و خون ایشان از مرد و زن بحکم شرع خودشان هدر است بلکه بقای ایشان در روی زمین معصیت است چرا که تعطیل داد
اجرای حد و دوا حکام الله جایز نیست و کسیکه قتل او بحکم شرع واجب شد فوراً باید کشته شود بجز این که با لصر احد مینویسد
که احکام تورات منسوخ نگردیده و نخواهد گشت حکم در آن زمان هم در باب (۱۶) از سفر لا و بان باین نحو مرفوم گردیده
(۷) و در ویران کبر و آنها را بحضور خداوند بد رجه اجتماع حاضر سازد (۱) و هر زن بر این دو ویرانه اندازد یک قرعه
برای خداوند و یک قرعه برای عزراziel (یعنی شیطان) (۹) و هر زن بزی را که قرعه برای خداوند بران برآمد نزد یک بیاید
و بجهت قربانی نگاه بگذراند (۱۰) و بزی که قرعه برای عزراziel بران برآمده بحضور خداوند زنده حاضر شود و بران نگاه نماید
انرا برای عزراziel بصر بفرستد (۲۱) و هر زن دودست خود را بر سر بزنند و بدهد و خطایابی بنی اسرائیل و هر تفصیر
ایشان را با هم نگاهان ایشان اعتراف نماید و آنها را بر سر بگذارد و آن را بدست شخص حاضر بصر بفرستد (۲۵) و آنکه بر
برای عزراziel رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد و بعد از آن بشکرگاه داخل شود و آنگاه
بسپار عجب است اولاً قربانی عزراziel یعنی چیر و ثانیاً زنده بصر ارها کردن چه معنی دارد و ثالثاً نگاهان بنی اسرائیل بر
بزرگوار معقول نیست چرا که نگاه بچیر محسوس نیست و اگر مقصود ازین گذاردن گذاردن معنوی باشد هم معقول نیست
و بدو شک و شبهه این قربانی از برای غیر خداست و مشرکین هند فوجها را با اسماء خدایان خود در بارها میدهند و در بارها
شک و شبهه بعضی از مشرکین فارس نیز قربانی عزراziel را بر بطلیقه ترجمه نموده اند و لفظ عزراziel را انداخته اند از انجیل مرث
فارسه مطبوعه ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ علاوه بر اینکه خجانت و تدلیس است تحریف در کلام الهی نیز هست خدا هدايتشان بفرماید
باین تحریف و ضرر جزئی مقصود کلی را نفی نموده اند لیکن ما در اینجا تحریف و ایشان شکایت نداریم و آنچه ما نوشتم
موافق است با ترجمه فارسه مطبوعه ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ بحکم در باب (۱۷) از سفر لا و بان باین نحو مقرر شده است (۳)
هر شخصی از خاندان اسرائیل که کا و و یا کوسفند یا زرد لشکرگاه ذبح نماید یا اینکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید (۴) و از ابد رجه
اجتماع بنادر قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند بران شخص خون محسوب خواهد شد و خون رجه است آن
شخص از قوم خود منقطع خواهد شد (۵) نا اینکه بخی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح میکنند بیایند و بدین معنی برای خداوند
بد رجه اجتماع نزدگاه آنها آید و بدینجهت ذبایح سلامتی بجهت خداوند ذبح نمایند (۶) و گاه خون را بر بدن خداوند نزد
درجه اجتماع بپاشد و سپه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود (۷) و بعد ازین ذبایح خود را برای دیوها بشکند و در

کتاب انبکیه و نصا

۱۵۱

انها را میکنند دیگر دمج نمائند این برای ایشان در پیشتهای ایشان فرضیه را می خواهد بود انشی این حکم نیز محل بحث است
و بنا بر این حکم نیز اهل کتاب با جبال گفتند چرا که مطلقاً این حکم را نیز مانند احکام سایر مزارعات نمی نمایند و حال آنکه این حکم از احکام
مؤبد است زیرا برای ایشان و عطر نیز بسیار کثیف و بد بو است خدای بنی اسرائیل چه لذتی خواهد برد از عطر پیغمبر معلوم میشود
که خدای بنی اسرائیل چنانچه سابق است بطوریکه از عطر پیغمبر خوشش نیاید بخلایقه کلام اهل کتاب از یهود و نصاری الان در هر
عالمه دبیج می نمایند و خوف محسوبند **حکم چهارم** در باب (۱۹) از باب نوزدهم باین نحو عبان و بیان کشنده است (۱۹) فیاض
مرا نگاه دار و بهیمه خود را بغیر جنس ان بجاع و امدا و مز و عتر خود را بد و قسم تخم مکار و درخت از دو قسم بافته شده در بن خود مکن
انشی اناکمی یافت میشود در میان جماعت یهود و نصاری که این احکام را مزارعات نماید و درخت از دو قسم بافته شده در بن خود
نکند پس جماعت یهود و نصاری حکم کتابهای خود که هم فاسق و فاجرند **حکم پنجم** در باب (۱۹) از سفر مسطور باین
نحو مذکور کشنده است (۲۳) و چون بان زمین داخل شد بد و هر قسم درخت را برای خوراک بنشاند پس موه از امثال ناخون و ان بنشاند
سه سال برای شما ناخون باشد خورده نشود (۲۴) و در سال چهارم همه موه ان برای تعجید خداوند مقدس خواهد بود (۲۵)
و در سال پنجم موه انرا بخورید تا محصول خود را برای شما زاده کند من پیغواه خدای شما هستم **مؤلف** این کتاب گوید این حکم نیز از احکام
تعجید است بخون و ناخون درخت یعنی چه بعضی از درختهای موه هستند که در سال اول موه میدهند مانند الو با و در سال چهارم
سال خورده نشوند نصیب مال است پس آنکه جماعت یهود و نصاری ملنق مشکی کرده اند در سال اول با دو موه وقت درخت موه
داد بخورید بخلایق حکم خدا **حکم ششم** در باب (۲۵) از سفر مذکور باین نحو موه پر شده (۲) شش سال موه خود را بگا
و شش سال تا گشتان خود را پازش بکن و محصولش را جمع کن (۴) و در سال هفتم سبب دای برای زمین باشد یعنی سبب برای خدای
مزه خود را مکار و تا گشتان خود را پازش نمای (۵) انچه از مز و عتر خود را باشد در مکن و انکورهای موه پازش نکرده خود را
پنجم سال دای برای زمین باشد (۶) و سبب زمین خوراک بیجه شما خواهد بود برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غیره
که نزد تو ماوی کنیزند (۷) و برای غلامت و برای جانور انکه در زمین تو باشد هم محصولش خود را خواهد بود انشی این حکم
عظیم الشان هم در میان یهود و هم در میان نصاری متر و کس **حکم هفتم** در باب و سفر مسطور باین نحو مذکور کشنده است
(۱) و برای خود هفت سبب سالها بشمار یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبب سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود (۹)
و در روز دهم از ماه هفتم در روز چهاره کر نای بلند از او بگردان در تمامی زمین خود که از او بگردان (۱۰) سال پنجاهم را تهنیت نماید
و در زمین برای جمیع ساکنانش را دای اعلان کنی باین برای شما بوییل خواهد بود و هر کس از شما بملک خود برگردد و هر کس از شما
بقبیله خود برگردد (۱۱) این سال پنجاهم برای شما بوییل خواهد بود و زراعت مکنید و حاصل خود را روی انرا بچینید و انکورهای موه
پازش نکرده انرا بچینید (۱۲) چونکه بوییل است برای شما مقدس خواهد بود محصول انرا در مز و عتر بخورید (۱۳) در این سال بوییل
هر کس از شما بملک خود برگردد (۱۴) و اگر چه بکسی از خود بفروشی یا بچیز از دست همتا پرات بخری بکس دیگر را مغبون مسازید
(۲۰) و اگر گوشت در سال هفتم چه بخورید یا بیک نمیکاریم و حاصل خود را جمع نمیکیم (۲۱) پس در سال ششم یکت خود را بشمار
فرمود و محصول سه ساله خواهد داد (۲۲) و در سال هشتم کار بد و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید تا حاصل ان برسد که
بخورید (۲۳) و زمین بفروش بدی نرود زیرا زمین از ان منست و شما از من غریب مهتان هستید (۲۴) و در تمامی زمین ملک خود
برای زمین فکاک بدید و ابه (۲۳) و (۲۴) موافق ترجمه فارسی مطبوعه شده باین نحو ترجمه شده اند (۲۳) اما زمین بلدان
نشود زیرا که زمین از ان منست چونکه شما پیش من غریبان و میبها نایند (۲۴) و در تمامی زمین میراث خود را فد نیز زمین را بدید
(۲۵) اگر برادر تو فطر شده بعضی از ملک خود را بفروشد تا نگاه وک و که خویش نزدیک او باشد بیاید و انچه را که برادرش
فروشد انفکال نماید (۲۶) و اگر کسی وک ندارد و بر خود دار شده فد فکاک انرا پیدا نماید (۲۷) انگاه سالهای فروش ان را

انجيل اخيرا شنيد كتاب

۱۵۲

بشمارد و آنچه را که زیاده است بکسب که فروخته بود رد نماید و او بملک خود برگردد (۲۸) و اگر نتواند برای خود پس بکسب که
 آنچه فروخته است بدست خود باز آن سال بویل نماید و در ویل رها خواهد شد و او بملک خود خواهد برگشت (۲۹) و اگر
 کسی خانه سکونی در شهر حصار دار بفروشد تا یکسال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را نخواهد داشت مدت انفکاک
 آن یکسال خواهد بود (۳۰) و اگر در مدت یکسال تمام آنرا انفکاک ننماید پس آن خانه که در شهر حصار دار است برای خریداران
 تسلط بعد تسلط برقرار باشد در ویل رها نشود (۳۱) لیکن خانه های دهات که حصار کرد خود ندارد با مزبوع های آن زمین شمرده
 شود برای آنها حق انفکاک هست و در ویل رها خواهد شد (۳۲) و اما شهرهای لا و بان خانه های شهرهای ملک ایشان حق
 انفکاک آنها همیشه برای لا و بانست (۳۳) و اگر کسی از لا و بان بخرد پس آنچه فروخته شده است از خانه لا و بان شهر ملک او در ویل رها
 خواهد شد زیرا خانه های شهرهای لا و بان در میان بنی اسرائیل ملک ایشانست (۳۴) و مزبوع های حوالی شهرهای ایشان
 فروخته نشود زیرا که این برای ایشان ملک بدست آمده است **مؤلف کتاب کو** یک مفهوم از حکم شانزدهم و هفدهم چند است
اول آنکه سال هفتم از برای اهل کتاب است زراعت و بازش از برای ایشان حرامست **و** **ثانی** آنکه محصولات خود را
 نباید درو کنند که حرامست و همچنین انکورهای موپازش نکرده را نباید بچینند بلکه آنها را بطور در صحرا باید بمانند خوراک حیوانات
 و سباع صحرا بشوند **ثالث** آنکه سال پنجم از برای اهل کتاب بویل است مانند سال هفتم زراعت نمودن و غیره در این سال
 حرام است چنانچه **مؤلف کتاب** اختیار ندارد که زمین و املاک خود را بر بیع و شرای بدی خود بفروشد نماید **چهارم** آنکه
 اگر کسی از ایشان از راه اضطرار بعضی املاک خود را فروخت بر وی او واجبست که بیع را فسخ نماید و اگر وی ندرد خود با بیع باید
 المقتدر و سعی نماید در انفکاک زمین خود **پنجم** آنکه اگر شخصی وی ندارد و خودش هم قادر بر انفکاک نشد در سال پنجم که
 بویل است ملک بصاحب خود بر میگردد بحکم الله و تمامی معاملاتی که ملک جماعت یهود و نصاری در سال پنجم هم بخورد
 و ملک هر کسی بخودش بر میگردد **ششم** آنکه اگر کسی از جماعت یهود و نصاری خانه سکونی از خودش در شهر حصار دار داشته
 باشد و بفروشد تا یکسال بحکم خدا خیار فسخ دارد و اگر فسخ ننمود در ویل برنگردد و اما خانه های دهاتی که اطراف حصار
 ندارد با خرده آنها را خیار فسخ از برای با بیع ثابتست و در سال بویل بخانا بلا عوض بصاحبش بر میگردد **هفتم** آنکه اگر کسی
 از بیس لا و بان خرید نماید در سال بویل خانه شهری و دهی بصاحبش بر میگردد و این از خصایص لا و بانست و همچنین مزبوع
 حوالی شهرهای ایشان نباید فروخته شوند این نیز از خصایص ایشانست پس گوئیم اگر این احکام حکم الله اند چنانچه معند جماعت
 یهود و نصاری است پس تمامی تصرفات ایشان در املاک خودشان بغير نحو مسطور غصب و حرامست که برانند بده ایم و نشنیده ایم
 یهود و نصاری که عمل باین احکام نمایند و ملک را در ویل بصاحبش رد نمایند پس ثابت و محقق کردیم که اهل کتاب از یهود و نصاری
 ابتدا ندین ندارند و عمل باحکام خدا نمائند باینکه این احکام را ابدی میدانند و با تصریح میگویند غیر منسوخ اند حتی در
 سال هفتم و پنجم **و** **ثانی** آنکه زراعت نیز نمائند و حال آنکه بر ایشان واجبست که در سال هشتم حاصل کهنه بخورند **حکم هجدهم**
حکم صیبت است در باب (۱۵) از سفر اعداد در باب پنجم عظیم الشان و در فیه المنزله باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۶) و خدا
 موسی را خطاب کرده گفت (۳۷) بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو که برای خود بر گوشه های دشت خود پیش در قرنها بخود صیبت
 بسازند و در شتر لا جوردی بر هر گوشه صیبت بگذارند (۳۸) و بجهت شما صیبت خواهد بود تا بران بنگرد و تمامی او را شتر
 بسازد و رده بجا آورد و در پی دهان و چنان خود که شما در پی آنها را نمیکند منحرف نشود و کلمات فرموده در ترجمه فارسی مطبوعه
 لندن **ششم** باین نحو نوشته شده اند (۳۷) و خداوند موسی را خطاب کرده گفت (۳۸) که باینی سر زبل مستکلم شده بایشان بگو که
 جهنم خود بر کاه و دیشته ها در قرنها بخود بسازند و بر دیشته گاه قبله لا جوردی نصب نمایند (۳۹) و از برای شما دیشته
 نباشد تا آنکه بران نکرشته تمامی او را شتر بسازد و رده بجا آورد و در پی دیشته ها و چنان خود که در عقب آنها را ناکاری

میکنند شخص تمام شد انتهای پس گویم این حکم از احکام عظیمه و مثبته میباشد و از برای سایر احکامست پس راس در پیش جمیع احکام است و از جمله محسوساتست که اثری ازین حکم در میان یهود و نصاری پیدا نمیشود پس معلوم و تحقیق کردیم که درین کتاب مطلقاً در میان اهل کتاب نیست حکم نفوذی در باب (۱۹) از سفر اعلا داین نحو مسطور گردیده (۱) و خداوند و منی و هر دو ناخطا بکرده گفت (۲) اینست فریضه شرعی که خداوند از امر فرموده گفت بینی اسرائیل بگو که کا و سرخ پاک که در آن عیب نباشد و بوخ برگر دشت نیامده باشد نزد تو بیاورند (۳) و آنرا با لعا از ارگاهن بدهد و آنرا برون از لشکرگاه برده پیش روی وی کشته شود (۴) و لعا از ارگاهن بآنگشت خود از خون آن بگیرد و بسوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد (۵) و گا و در نظر او سوخته شود پوست و گوشت و خون با سر کین آن سوخته شود (۶) و گاهن چوب سرو و زوفا و زرن کره آنها را در میان آتش کا و بیندازد (۷) پس گاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد و بعد از آن دلشکرگاه داخل شود و گاهن تا شام نجس باشد (۸) و کسیکه آنرا سوزاند رخت خود را با آب بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد و تا شام نجس باشد (۹) و شخص ظاهر خاکستر کا و اجمع کرده برون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد و آن بجهت جمعیت برای اسرائیل نیز به نگاه داشته شود آن قربانی نگاه است (۱۰) و کسیکه خاکستر کا و اجمع کند رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد این برای بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد فریضه ابدی خواهد بود **مسوق این اورا** و غفر الله له کو بدیه مفهوم کلمات فرموده چند حکم است اول آنکه این کا و مخصوص با ابد با لعا از ارگاهن بدهند و آنرا برون از لشکرگاه برده پیش روی کشته شود و **ثانی** آنکه گاهن بآنگشت خود از خون آن بگیرد و هفتم مرتبه بسوی خیمه بپاشد **ثالث** آنکه این کا و با پوست و گوشت و خون و فضلات آن در نظر گاهن سوخته شود **چهارم** آنکه گاهن چوب سرو و زوفا و زرن کره در میان آتش کا و بیندازد **پنجم** آنکه گاهن بدن سربست نجاست بسبب این فعل نجس میشود پس باید رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد تا شام نجس است و در شام بدن سبب جهت خود بخود پاک میشود بلی کسیکه بسبب جهت نجس بشود باید بسبب جهت پاک بشود پس شش جاسر و غساله و لغو بوده است یا نمکنند که خداوند عالم بیکار لغو فرماید **ششم** آنکه کسیکه آن کا و را میسوزاند باید بسبب جهت نجس میشود باید رخت خود را بشوید و بدن خود را با آب غسل دهد تا شام نجس است خود با فیت این حکم همانند احکام سابقین محلی است **هفتم** آنکه شخص ظاهر یا بدن خاکستر کا و اجمع کند و برون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد برای بنی اسرائیل نگاه داشته شود و این خاکستر را در موقعی که غلط نموده بر سر خود بریزند **هشتم** آنکه جمع کننده خاکستر بسبب جهت نجس میشود باید رخت خود را بشوید و بعد از شام نجس است حال کوئیم اگر این خاکستر پاک بود جمع کننده او نجس نشد و اگر نجس است کا و او را نجس است که از جمله اجزای او خون بوده مگر اینکه کوبیده است یا از جمله مطهراتست پس چگونه نجس موجب ذل نجاست دیگر میگردد پس این احکام موجب اثری از اینها در میان اهل کتاب یافت نمیشود و حال آنکه حکم اینهم که منقول گردید از فراض و ثبته است **حکم بیستم** و بعد از این باب باین نحو مرقوم گردیده است (۱۱) هر که میسر هراد مبرالمراغ را بد هفت روز نجس باشد (۱۲) و آن شخص در روز بیستم خویش را با آب پاک کند (یعنی باب و خاکستر نیز) و در روز هفتم ظاهر باشد و اگر خویش را در روز بیستم پاک نکرده باشد در روز هفتم ظاهر بخوابد بود (۱۳) و هر که میسر هراد را که مرده باشد لمس نموده و خود را با آن (یعنی نجس) و آب نیز (پاک نکرده) باشد او مسکن خداوند را ملوث کرده است و آن شخص از اسرائیل منقطع شود چونکه آب نیز بر او پاشیده نشده است نجس خواهد بود و نجاستش بر وی باقی است انتهای این احکام است احکام سابقین محلی و نظر میباشد اولا حصول نجاست تا روز هفتم بجز دست و پایی تا با آب نجس غسل تا روز بیستم یعنی چه تا حصول طهارت چنانچه روز بعد از غسل از برای چه تا بعد از اگر در روز بیستم غسل نکرده یا از جهت عصیان یا از جهت عذرهای دیگر اگر در اوقات دیگر غسل نماید چنانچه در روز هفتم ظاهر نمیشود قوی بینی که این سیزدهم صریحست در اینکه کسیکه آب خاکستر نیز

واجب القتل بحکم مقتد

۱۵۴

در غرض می باشد تا اهل کمال و اجاب القتل و در نجاست خود باقیست تا ابد و مکان خلا و نند زاملوث می نماید فعلیهذا
 جماعت یهود و نصاری هر دو واجبا القتل و نجاست و این احکام را ساد در میان ایشان من و کند و بیج و کتای ایشان نیز
 نجس میباشد زیرا که مکان خلا و نند در آن زمان اینها میباشد علی لوطم اینها از ام ملوث کرده اند بجهت زک عمل با حکام مسطوره
حکم بیست یکم در باب جزو یابن نجس مسطور گردیده (۱۲) اینست قانون برای کسیکه در خیمه عبید هر که داخل آن خیمه
 و هر که در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد نجس خواهد بود و این احکام نیز
 مانند احکام سابقه محل جرث و نجسند و لا حصول نجاست از برای کسانی که در خیمه میشوند و همچنین کسانی که در خیمه بوده اند از
 و اگر هوای خیمه نجس شده است ظرف سربسته ظاهرشان جزو نجس نشود و همچنین حصول طهارت در دو روز هفتم نیز غایت ندارد **حکم**
بیست و دوم در باب جزو یابن نجس مسطور گردیده است (۱۳) و هر که در میان کشته شمشیر یا مشرب یا استخوان آدمی یا غیر
 آن غناید هفت روز نجس باشد این احکام از هر احکام سابقه اعز و عزیز است و هفت روز نجس باشد بسیار عجیب است
 اهل کسی خانه اش در پهلوی قبرستان باشد و استطاعت کفش هم ندارد تا پای برهنه در بالای قبرها باشد و راه برود پس این حکم
 باید دائم در نجاست و شدت و مشقت باشد **حکم بیست و سوم** در باب جزو یابن نجس مسطور گردیده است (۱۴) و
 برای شخص نجس از خاکستر ایشان قربانی نگاه بگیرند و آب روان بر آن در ظرف بریزند (۱۵) و شخص ظاهر و فاکر فند در آن آب
 فرو برد و خیمه و هر اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخص که استخوان یا مغز یا پاره یا غیره را مس کرده باشد بپاشد (۱۶)
 و آن شخص ظاهر را بر آن شخص نجس در روز هفتم بپاشد و در دو روز هفتم خود را و اطهر کرده و رخت خود را بشوید
 و آب غسل کند و در شام ظاهر خواهد بود (۱۷) و اما کسیکه نجس شده خویش را و اطهر نکند است از میان جماعت منقطع
 شود چونکه مقدس خداوند را ملوث نموده و آب نیز بر او پاشیده نشده است و نجس است (۱۸) و برای ایشان فریضه
 ابدی خواهد بود و کسیکه آب نیز بر او پاشد رخت خود را بشوید و کسیکه آب نیز بر او مس کند تا شام نجس است (۱۹) و هر چه
 که شخص نجس را بر او پاشد و هر کسیکه آب را مس نماید تا شام نجس خواهد بود و از کلیات مرقومه احکام عجبه کثیره
 مستفاد میشود از آنجمله کسیکه نجس شده خویش را و اطهر نکند از میان جماعت منقطع شود چونکه مقدس خداوند را
 ملوث نموده و آب نیز بر او پاشیده نشده است و نجس است فعلیهذا اهل کتاب از یهود و نصاری هر دو واجبا القتل و نجاست
 نجاست بدین جهت که این فریضه مؤتله ابد در میان ایشان نیست و قریب آنکه این فریضه از فرائض مؤتله و غلله میباشد و
 آنکه شخص ظاهر را که آب نیز بر او پاشد باید رختهای خود را بشوید چهار مرتبه آنکه کسیکه آب نیز بر او مس نماید تا شام نجس است
 حال استفسار میباشد آب نیز پاک است یا نجس اگر پاک است چرا که مس و تا شام نجس است و اگر نجس است چگونه نجس بگردد یا پاک
 آیا چیز نجس بگردد یا پاک میکند **حکم بیست و چهارم** در باب (۲۰) از کتاب خصال نبی علیه السلام در خطاب با حضرت
 یابن نجس و بیان کشته است (۱) و نویزای پسران انجری بیکر و از آپیش روی خود بکنار و شهر و شلم را بران نقش (۲)
 و از آنجا صوره کن و در برابرش برجهها ساخته سنگرها در مقابلش برانما و با طرافش اردو زده و منجیها هر سوار بر پاکن (۳)
 و تا به اهنبین بران خود گرفتار در میان خود و شهر و یوارهای اهنبین بکنار و روی خود را بران بلاد و غاصره خواهد شد و
 نو از آنجا صوره کن تا ای بیجهت خاندان اسرائیل بشود (۴) پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و کلاه خاندان اسرائیل را بران بگذار
 موافق شماره روزها تا آنکه بران بخوابی کلاه ایشان را بختل خواهی شد (۵) و من سالهای کلاه ایشان را مطابق شماره روزهای مسجد
 و نو در روز نهم پس بختل کلاه خاندان اسرائیل خواهی شد (۶) و چون آنها را با انجام رسانیده باشی باز پهلوی راست خود
 بخواب و چهل روز بختل کلاه خاندان یهود خواهی شد هر روز بر ایجهت سالی برای تو قرار داده ام (۷) و باز روی خود را برهنه کرده
 از آنجا صوره اور شلم بلاد و جسدان بنو کن (۸) و اینک بند هابرت و منم و ناز روزهای غاصره از آنجا تمام رسانیده باشی از

باب اول از کتاب انبیاء

۱۵۵

پهلوی دیکر نخواستی غلطید (۹) پس کدم وجودی فلا وعدس واددن و جلای برای خود گرفته آنها را در یک ظرف
بریز و خوراک را آنها را بخود بین و تمامی روزها بیک پهلوی خود بمجوابی یعنی سپصد و نود روز را خواهی خورد (۱۰) و غذا شکم
میتخوری بوزن خواهند بود یعنی بیست مثقال برای هر روز وقت بوقت از خواهی خورد (۱۱) و برابر پادش پخته سدس یک هین
خواهی نوشید (۱۲) و فرسهای نان جو که میخوری آنها را با سرکه کن انسان در نظر ایشان خواهی نخت (۱۳) و خداوند فرمود بهمین
منوال بنی اسرائیل نان نخور و میان امتها بیک من ایشان را بپا زانها پراکنده میسازم خواهند خورد (۱۴) پس کهنه ابله و نذا
بنوا و اینک جان من نجس شده و از طفولیت خود تا بحال مینور و یادیده شده و نخورده ام و خوراک نجس بد هانم ز فتنه است (۱۵) آنکه
می گفت بد آنکه سرکه کن کا و از بعضی سرکه کن انسان بنوداده ام پس نان خود را بران خواهی نخت **و انتهی مؤلف کتاب غفر الله له و لوالديه**
از کلمات مرقوم چند چیز مستفاد و معلوم میشود **اول** آنکه خرفیال نبی باید اجوبه کرد و نقش و نقش و شلم را بران بکشد **دوم**
آنکه باید در شلم را حاضر کند بر چها و سنکرها در مقام بلان بران نماید و با طرافش ارد و زده و نجیبها بر سران بران کند **سوم**
آنکه بر پهلوی چپ خود بخوابد و کاه خاندان اسرائیل را بران بکند یعنی سپصد و نود روز با بد بر پهلوی چپ بخوابد بجهت تخلی کاه
خاندان اسرائیل و چهل روز بر پهلوی راست بخوابد بجهت تخلی کاه خاندان یهود **چهارم** آنکه در ایام حاضر باید از پهلوی چپ
دیکر غلطد و در این ایام باید زهر خود را پلیدی کند پس در این صورت غرض آنست خواهد بود چه که ماذون نیست از پهلوی چپ
دیکر غلطد تا چه رسد باینکه از جای بر خیزد و برود تطهیر نماید **پنجم** آنکه آب خوراک او با بد باندازه که معین شده باشد
و این را ناضت بسیار شبیه بر ناضت شرکین و جوکهای هندوستان ایشان هم ازین قبیل ریاضات خلی دارند **ششم** آنکه اول
مأمور کرد بد که غذای خود را با فضله انسانی مزج نموده ببرد و بخورد پیغمبر بپایه و واری نمود خدا اینک را نسخ فرمود و ثانی
بنی مأمور کرد بد که غذای خود را با فضله حیوان مخلوط نموده ببرد و بخورد بنی هم اطاعت نمود اما طالع کنند این کتاب را بجهت
انصاف بدایا میشود که این احکام از جانب خدای عادل مقدسند لا والله بلکه نسبت این احکام بخدای عادل مقدس بسیار
ناست و اگر است عجب آدم از انصاف محبت که این احکام قبیح را از جانب خدا میداند و اما اگر بد و جبر خود را با خیا و ظلال
بگوید و بعد از انقضای عده رسول اکرم و پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را از هیچ نمایان برای نسخ رسم جاهلیت این
حکم از جانب خدا نخواهد بود خدا هر را از کد مجازا بنای صفت قبیحین باین احکام است
میتواند و مستبعد میداند که این احکام از جانب خدا باشد و گویند این احکام و اهر و بعد از عقلند یا امکان دارد
که خداوند مقدس بنی خود را امر نماید تا سپصد و نود روز نان را با فضله انسانی مخلوط نموده و بخورد یا خدا خورشید بران
نداشت که پیغمبر خود را مهان کند مگر اینکه گویند فضله انسان در حق پاکان پاکست بنا بر قول مقدس انصاری چنانچه در
آیه (۱۵) از باب اول از رساله پولس بطرس مرقوم شده است (۱۵) هر چه برای پاکان پاکست و چون خرفیال بنی پاک بود
لذا فضله انسانی در حق او پاک شد **حکم نهم** در باب (۲۰) از کتاب شعبای بنی باین نحو مرقوم گردیده است
(۲) در آنوقت خداوند بواسطه اشعیا ابن عاموص حکم نموده گفت برو و پلاس را از کرم خود بکش و غلین را از پای خود بیرون کن و
او چنین کرد و عریان و پابرهنه راه میرفت پس ازین امر معلوم میشود که اشعیا بنی را خداوند امر نموده که پابرهنه و عریان بکشد
با عورت غلط در میان رجال و نساء گردش نماید یا امکان دارد که این حکم از جانب خدا باشد که بنی غافل را خدا امر نماید
سه سال یا بدستگشت لغوره باشی حکما و او یا باین احکام بسیار استهزاء مینمایند و میگویند امکان ندارد که این احکام از
خدا باشند پس این احکام و سایر که مانند اینها میند در کمال صافی دلائل دارند بر اینکه این کتابها از جانب خدای عادل مقدس نیستند
یقیناً و ازین قبیل احکام در کتب مقدس بسیارند در مواضع مناسب ازین کتاب مبارک منقول خواهند کرد بد و چون محققان
احکام بر خود از شدی و این تشددات بلغه را در این احکام دیدی بسیار بگو **الحمد لله الذی جعلنی من امته محمد ص**

در بیان بعضی غلطی کتب مقدسه

۵۰

وَلَمْ يَجْعَلْنِي مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ چنانچه از معصوم و پیرین طور ما شود که دیده فصلیست در بیان این که
 این کتابها مخلوق انرا غلط و اخلافاست و این فصل را بر دو نوع قرار دادیم **نوع اول** در بیان غلطی
 کتب مقدسه اگر چه غلط آنها غیر محصور است لیکن طلبا للاختصاص و ما قدری از آنها را در اینجا ذکر و بیان نمائیم **غلط اول**
 در باب (۴) از باب (۱۲) از سفر خروج مرقوم است که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر چهار صد و سی سال بوده و در باب (۱۳)
 از باب (۱۵) از سفر تکوین در خطاب الله با برهیم باین نحو مرقوم گردیده (۱۳) پس باینکه گفت یقین بدان که در تبه نود و زبانی که
 از ان ایشان نباشد غریب خواهند بود و آنها را باندکی خواهند کرد و آنها چهار صد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت
 و در باب (۱۶) از باب هفتم از اعمال رسولان لوقا باین نحو رقم نموده است (۱۶) و خدا گفت که در تبه نود و زبانی که بیکانه غریب خواهند
 بود و مدت چهار صد سال ایشان را باندکی کشیده معتد خواهند داشت و در باب هفدهم از باب بیستم از رساله پولس
 باین نحو مرقوم گشته (۱۷) و مقصود اینست عهدی را که از خدا بپسین شده بود در بعضی که چهار صد سال بعد از ان نازل
 شد باطل نمیشد بطوریکه وعده نیست شود نویسی که آیات مذکور با هم دیگر اختلاف افاحش دارند بطوریکه تطبیق
 مکان ندارد و با قطع نظر از اختلاف همه غلطند چرا که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر دویست و یازده سال بوده نه
 چهار صد و سی سال لغت عرب و مورخین ایشان هم مقررند چنانچه در بیان حال توره گذشت و در شاه اول از بحث بیستم از باب
 دوم مفصلاً و مشروحاً خواهد آمد **غلط دوم** در باب (۴) از باب اول از سفر اعداد باین نحو رقم گشته است که عدد سال
 بیست ساله و زیاده از غیر از بنی لوی از بنی اسرائیل شصت و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند و بنی لوی مطلقاً ذکر و انان
 در تحت عدد نبودند و کذا انان سایر اسباط با فیر و همچنین ذکر ایشان که کمتر از بیست ساله بودند که خارج از تحت عدد
 بودند و این غلط است یقیناً چنانچه در بیان حال توره بوضوح تمام بیان شد حد و امن التکرار اعااده نمائیم **غلط سوم**
 در باب (۱۵) از باب (۴) از سفر تکوین لفظ سی و سه نفر غلط است صحیح لفظ سی و چهار نفر است چنانچه در بیان حال توره دانستیم
غلط چهارم در باب (۲) از باب (۲۳) از توره مشنی غلط است و الا لازم میاید که عیسی علیه السلام از اهل نجات نباشد و چنین
 جناب داود و سلیمان **غلط پنجم** در باب (۱۹) از باب (۴) از سفر شموئیل اول لفظ پنجاه هزار مرد غلط محض است چنانچه
 در باب دوم بعون الله تعالی مطلع و مستحضر خواهی گردید **غلط ششم و هفتم** در باب (۱۵) از باب دوم شموئیل در
 آیه (۷) لفظ چهل و در آیه (۸) لفظ ارام هر دو غلطند صحیح لفظ چهار و بد چهل و لفظ اودم بدل ارام است چنانچه در باب
 مذکور خواهد گردید انشاء الله تعالی و مترجمین عربی متغیظ گردیده اند عوض لفظ اربعین اربع نوشته اند و اینهم تحریف است
 در کلام الهای بنابر دعای ایشان و هو لا یجوز و از جمله عجایب اینست که در لسان عتیق لفظ اربع شبن در آیه هفتم یعنی چهار سال
 و لفظ اودم در آیه هشتم دارد و این تحریف و تصحیح نموده است و در لسان جدید که بمنزله شرح است از برای عتیق اربعی بنی
 یعنی چهل سال در آیه (۷) دارد و ارام در (۸) و تمامی ترجمه های ایشان موافق جدید است پس یکی از کلامین تحریف و غلط است
 یقیناً که لفظ چهل سال و ارام هر دو غلطند **غلط هشتم** در باب (۴) از باب بیستم از کتاب دوم از اخبار اتمام باین نحو مرقوم
 گردیده است (۴) و طول روانی که در پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع و بلندیش صد و بیست ذراع و اندر و انشور
 خالص پوشانیده و قول او بلندیش صد و بیست ذراع غلط محض است چرا که ارتفاع بیست و سی ذراع بوده چنانچه در آیه دوم
 از باب ششم از سفر ملوک اول مرقوم گردیده است پس چگونه بلندی روانی یکصد و بیست ذراع خواهد بود و ادم کلان لغت
 در جلد دوم از تفسیر خود اعتراف کرده و گفته است که لفظ صد و بیست ذراع غلط است و مترجمین سرانجام و عربی لفظ
 صد را اسقاط کرده و گفته اند ارتفاع ان یعنی روان بیست ذراع بوده و اینهم غلط است چرا که لازم میاید که بیست و ده ذراع از
 روان بلند تر باشد و جناب سلیمان علیه السلام چنین خانه بنا نفرمودند با وجود ارتکاب باین عمل قبیح یعنی تحریف از غلط با فست

در باب بیستم از باب اول از سفر اعداد

غلط نموده (۱۴) از باب (۱۸) از کتاب پوشش در بیان حدیث بن یاسین بن یحیی مرفوع شده است (۱۴) و این سرحد
از اینجا کشیده بود و در طرف جنوب کوشه دریا را قول و کوشه دریا غلط است چرا که در حد ایشان کوشه دریا نبود و بر سر
حد ایشان دریا نبود و مقترن دالی و در حد منتهی معترفند که این غلط است و این دو مفسر گفته اند لفظ عبری که ترجمه او بدریا شده
معنی او مغرب بوده است و این از مخترعات این دو مفسر است از برای اصلاح این معنی را اختراع نموده اند و در سراینده لفظ دیم را
دارد که معنی آن هم و در باب است و در کلام انبیه عتیق لیسر طایفه یعنی بکوشه دریا پس اگر قول این مفسر صحیح باشد لازم می آید که جمع
من ترجمه ایشان سفیه و بی فهم باشند الا اینکه من ترجمه فارسیه شد این دو مفسر را متابعت نموده بدل لفظ دریا را مغرب را نوشته
است و این تحریف در کلام الهامی است و غلط است غلط دیم در باب (۳۴) از باب (۱۹) از کتاب پوشش در بیان حد
تفنی بن یاسین بن یحیی مرفوع کرده و در طرف مغرب با شبر و یهودا و از سمت برخواستن افتاب باز دین بخورد و این غلط است
و آدم کلارک مفسر هم بن غلط اعتراف دارد چنانچه در باب دوم خواهی دانست غلط بن یاسین مفسر هارسل گفته است
که آیه (۷) و (۱) از باب (۳) از کتاب پوشش غلطند غلط دیم در باب (۷) از باب (۱۷) از کتاب فضاه بن
نوحیان و بیان کشنده است (۱۷) و جواف از بیت لحم یهودا بود که نسبت بقبیله یهودا داشت و از لا و بن بود و در اینجا بر
میرد و قول او از لا و بن بود غلط است چرا که کسیکه از قبیل یهودا باشد از لا و بن نخواهد بود و مفسر هارسل بن غلط
مفرد و معترفست و هبوی کینت این عبارت را از من خود اخراج نموده است غلط بن یاسین مفسر از باب (۱۳) از کتاب
دوم اخبار اتمام بن یحیی مرفوع کرده است (۳) و آیه ها لشکر شجاع جنگی چهار صد هزار مردم بر کرده عرصه جنگ
صف را می کرد و بار بیام در مقابل و با هشتصد هزار بر کرده جنگجوی عرصه جنگ را صف را می نمود (۷) و آیه ها و
ایشان را بصدقه عظیم شکست دادند و از اسرا شلبان با نصد هزار مردمان بر کرده مقتول افتادند انتی و عدد واقع
در این غلط است و مفسر بن ایشان نیز مفرند و من ترجمه لاطینیه اصلاح کرده است لفظ چهار صد هزار را تبدیل بچهل
هزار کرده است و لفظ هشتصد هزار را هشتاد هزار تبدیل نموده و با نصد هزار را پنجاه هزار تبدیل نموده چنانچه
در باب دوم خواهد آمد غلط چهار صد هزار در باب (۱۹) از باب (۲۸) از کتاب دوم اخبار اتمام بن یحیی مرفوع کرده
(۱۹) زیرا خداوند یهودا را بسبب خازن پادشاه اسرائیل ذلیل گردانیده چونکه یهودا را برهنه گردانیده و بخل او ند
عصیان عظیم و رزید و لفظ اسرائیل غلط است یقیناً چرا که خازن پادشاه یهودا بود نه پادشاه اسرائیل و از همین جهت
من ترجمه سر را بتیرونا بتیرونا و لا طینیه لفظ اسرائیل را تبدیل بیهودا کرده اند لیکن تبدیل اصلاح و تحریف است حد
کلام الهامی و هو لا یجوز هدیم الله که این عادت را نیک نخواهد کرد تا نفع صورت غلط بن یاسین مفسر در باب (۱۰) از باب
(۳۴) از کتاب دوم اخبار اتمام بن یحیی مرفوع کرده است (۳۴) و برادرش صید قیاه را یهودا و او را شلم ملک نصب کرد و لفظ
برادرش غلط است و صحیح عوبش را همین جهت من ترجمه یونا بتیرونا بتیرونا و سراینده لفظ برادر را تبدیل بیهودا کرده اند لیکن این
تحریف و اصلاح است در کلام الهامی و لا یجوز هدیم و هو لا یجوز و او را نیک در کتاب خود نوشت چون این لفظ غلط بود
لذا در ترجمه یونا بتیرونا بتیرونا و برادر را تبدیل بلفظ عوب و کردند غلط شان در باب (۱۴) و (۱۵) از باب
دهم از کتاب دوم شموئیل در سه موضع و در آیه (۳) و (۵) و (۷) و (۱) و (۹) و (۱۰) از باب هجدهم از کتاب اول اخبار
اتمام در هفت موضع لفظ هد را از غلط است صحیح لفظ هد و از غلط است با ذال غلط هفدهم در باب (۱۸) از باب
هفتم از کتاب پوشش لفظ عاکان بن یحیی غلط است صحیح عاکان است بن یحیی و در کلام انبیه عتیق هم عاکان است غلط
هجدهم در باب (۵) از باب بیستم از کتاب اول اخبار اتمام بن یحیی مرفوع کرده است (۵) بتیرونا و در عتیق بن یحیی و غلط
صحیح بتیرونا و در عتیق بن یحیی مرفوع کرده است غلط بن یحیی در باب (۲۱) از باب چهاردهم از کتاب دوم ملوک لفظ از غلط

وَأَفْعَالُ كِتَابِ عَهْدِ

۱۵۸

صحیح لفظ از باب است، و ن و ا و غلط بیست و نه در باب (۱۷) از باب (۲۱) از کتاب دوم اخبار اتمام لفظ به و ا حان
 مرقوم گردیده و آن غلط است و صحیح آن باب است و ه و ن مفسر حق در جمله اول از تفسیر خود مفسر و معترف گردیده است اینک
 اسماء مذکوره در غلط شان نزد هم تا غلط بیست و نه غلطند و بعد گفته است غلط واقع شده است در اسماء در مواضع دیگر ایضا
 و هر کسی داده و اذنی اطلاع را داشته باشد مطالعه کند کتاب اگر کتب کاتب از صفحه (۲۳) تا صفحه (۲۴) انتهای کلامه مؤلف
 حقیر غفر الله له کوید الحق و الاضاف بسیار که است که اسماء در این کتب صحیح نباشند بلکه غالباً غلطند مخصوصاً در جملات
 ایشان از آن تراجم فارسیه باشد بجز آنکه در مرقوم است که سبب عربی باشد اینها اختلاف دارند چهارم لاطینت بجز کلام
 ششم یونانی و هکذا هر چه ترجمه دارند مخالفت کلی باشد بجز در اسماء عجیب است که نسخ اصلیه ایشان نیز باشد بجز
 مختلفند غلط بیست و یک در باب (۳) از کتاب دوم اخبار اتمام مرقوم گردیده است که بجز نصیر پادشاه بابل و
 اسپر کرده بجزهای برنجین کشیده بسوی بابل فرستاد و این غلط است صحیح است که او را در اورشلیم کشت و امر کرد
 او را بخارج فلعه انداختند و نکنداشت کسی و اذنی کند و یوسف مویخ در باب ششم از کتاب دوم از تاریخ خود نوشت
 که سلطان بابل بالشکر فوی آمد و بدو ن و ا و غلط بر شهر مسلط شد پس وارد شهر شد و جوانها را کشت و یو و ا قیام بقتل
 و ساند و جسد او را بخارج فلعه انداخت و یو و ا نیا پیرش را بر سر سلطنت نشاند و سر هزار مردم اسپر کرد و حرقا
 پیغمبر هم در جز و اسرا بود انتهای کلامه غلط بیست و یک در باب (۱) از باب (۷) از کتاب شعیای بنی موافق ترجمه
 فارسیه مطبوعه است باین مرقوم گردیده است (۱) بعد از شصت و پنج سال از فراغیم شکست خواهد خورد و در زمان سید
 هشتاد و بعد از شصت و پنج سال از فراغیم شکست میشود و این غلط است یعنی چرا که سلطان آشور مسلط شد بر فراغیم در
 ششم از جلوس خرقای ملک چنانچه در باب (۱۷) و (۱۸) از سفر دوم ملوک مرقوم گردیده پس فانی شد از ارم در مدت بیست و یک
 و نونیکا که از معبرین علمای مسیحی است گفته است در این موضع غلط در نقل واقع شده است اصل شانزده و پنج بوده است
 و مدت را باین نحو ثبت کرده است شانزده سال از سلطنت انا زبخیال از سلطنت خرقای انتهای کلامه اگر چه این قول
 محکم صرف است لیکن همین قدر مفسر و معترف گردیده که عبارت موجود الان در کتاب شعیای غلط است و بعضی از مترجمین این
 تحریف کرده اند غلط بیست و یک در باب (۱۷) از باب (۲) از سفر تکوین باین نحو تحریر گردیده است (۱۷) و من این
 دَعَا دِطَوْنَا وَ بَشِيتَ لَا نَأْكُلُ مِنْ دِطَلَا دِ بَوْمَ نَأْكُلُ مِنْ مَوْتِ مَوْتِ وَ دَرَجَةُ عَرَبِيَّةٍ فَأَقَامَ مِنْ شَجَرَةٍ مَعْرِفَةٍ
 وَ شَرَفًا نَأْكُلُ مِنْهَا فَأَتَتْ مَوْتِ مَوْتِ فِي أَيَّ يَوْمٍ نَأْكُلُ مِنْهَا وَ رَجَعُ بَعْدَ سِتْرٍ جَنِينَ مَبَاشِدًا قَدْ أَزْدَحَتْ ذَانِ نَبْكَ وَ بَدِ
 خور چه در روز خوردن از آن خواهی مرد مردی و این غلط است بلا شبهه چرا که آدم علیه السلام از این درخت خورد و در همان
 روز نمرود بلکه همد و سی سال زندگانی نمود غلط بیست و یک در باب (۳) از باب ششم از سفر تکوین باین نحو تحریر
 گردیده است (۳) و خلا و ندهکت که روح من با انسان همیشه اوقات کوشش نموده نموده بسبب بودن ایشان بشر از
 نهایت مدت اتمام ایشان بکصد و بیست سال خواهد شد و قول او نهایت مدت اتمام ایشان بکصد و بیست سال خواهد شد
 غلط است یعنی چرا که انما رکسانیکه در زمان کن شمر بودند بسیار طولانی بودند همد و پنجاه سال حضرت نوح عمر کرد و
 ششصد سال زندگانی نمود و ارفخشذ سیصد و سی و هشت سال عمر کرد و اینها منصوص علیه در توراتند غلط بیست و یک
 پنجم در باب (۱) از باب (۱۷) از سفر تکوین باین نحو مفسر شده است (۱) و برای یو و ا و زبیه و بعد از یو و ا ی که در آن
 بیکانه میباشد یعنی تمامی زمین کنعان را بوزا شت داغی خواهم داد و ایشان را خدا خواهم بود این وعده هم غلط و باطلست یعنی
 چرا که جمیع ارض کنعان بحضرت ابراهیم هرگز داده نشد و همچنین بن زبیه و بوزا شت داغی داده نشد بلکه افعلا بانی که در این
 واقع گردید در ارضی دیگر مثل آن واقع نشد و مدت نیست مدید و عهد نیست بعد که سلطنت بنی اسرائیل از آن زمین کلانتر

باب اول در بیان غلط

۱۵۹

شده است با وعده خدا اینطور میشود خدا را جزا است از وفا بوعده خویش هیهات که امثال اینکلام
 خدا باشند غلط بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم از باب (۲۵) از کتاب رمای نبت
 موافق فارسیه مطبوعه شصت و یکم باین نحو عیان و بیان کشته است (۱) کلامیکه در سال چهارم هجری باقیم بن پوشیا پادشاه همدان
 که سال اول بنو کد نصر پادشاه بابل بود برادر میا در باره تمامی قوم یهود انازل شد (۱۱) و تمامی این زمین خراب و درین خواهد
 شد و این قومها هفتاد سال از شاه بابل را بسند کی خواهند نمود (۱۲) و خداوند میگوید که بعد از انقضای هفتاد سال من برانداشته
 بابل ویران امت و بر زمین کلدانیان عفو بکاه ایشان را خواهم رسانید و از انحرابی بدی بسند خواهم ساخت و در باب (۲۹)
 از کتاب مذکور باین نحو مقرر کرده است (۱) اینست سخنان رساله که از رمای نبت از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران و
 کاهنان و انبیای تمامی قومیکه بنو کد نصر از اورشلیم بیابان با سبک برده بود فرستاد (۲) بعد از آنکه یگنیا پادشاه و ملکه و خواهر
 سران و سرداران یهود و اورشلیم و صنعتگران و اهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند (۱۰) و خداوند میگوید چون مدتی
 سال بابل سپری شود من از شما نفقه خواهم نمود و سخنان بنو کد را که برای شما گفتم انجام خواهم داد با اینکه شما را با یکنان از خواهم
 آورد و در باب (۵۲) از کتاب مذکور باین نحو مقرر کشته است (۲۸) و اینست کردگی که بنو کد نصر با سبک برده در سال هفتم
 سه هزار و بیست و سه نفر از یهود را (۲۹) و در سال هجدهم بنو کد نصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم با سبک برد (۳۰)
 و در سال بیست و ششم بنو کد نصر بنو زودان و بنو جلدان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهود را با سبک برد پس جمله کسان چهار
 هزار و ششصد نفر بودند و انشی پسران بنو عبا و ان سه امر معلوم میگردد اول آنکه جلوس بخت نصر بر سر هر سلطنت در آمد
 چهارم از جلوس یهود باقیم بوده و این صحیح است و سببش یهودی موزن نیز در باب (۶) از کتاب هم از تاریخ خود تصریح کرده و
 گفته است که بخت نصر سلطان بابل در سن چهارم از جلوس یهود باقیم پادشاه شد و انشی غنی نماند که یهود باقیم همان یهود باقیم است و این
 از اختلاف مزجین است و اگر کسی غیر ما ذکر را مدعی باشد بقیه غلط است و مخالف کلام خود را میباید بخواند بود بلکه لا بد
 از اعتبار سنوالت که سال اول جلوس بخت نصر مطابق باشد با سال چهارم از جلوس یهود باقیم و قمری آنکه از میان علیهم السلام بخود
 بعد از خروج یگنیا یعنی یوحنای و ملکه و رؤسای یهود و صنعتگران را سال داشت شصت و یکم آنکه عدد اسرار در اجلاء ان شهر
 چهار هزار و ششصد نفر بوده است و اینکه اجلائی هم در سال بیست و ششم از جلوس بخت نصر بوده است پس گوئیم در اینجا غلط
 اول آنکه اجلائی یوحنای ملک و رؤسای یهود و از باب صاعث با نصد و نود و نه سال قبل از میلاد مسیح علیهم السلام بوده است
 بنا بر تصریح جمیع موزن و صاحب میزان الحقی در صفحه (د) از نسخه مطبوعه شصت و یکم و در صفحه (ه) از نسخه مطبوعه شصت و یکم
 کرده است که شصت سال قبل از میلاد مسیح علیهم السلام بوده است و از میان علیهم السلام بخود را بعد از خروج ایشان از بابل بوی
 ایشان فرستاد و بنا بر نصایات که نقل شده لا بد با با قات یهود در بابل هفتاد سال باشد و این غلط صریح است زیرا که اسرار
 اطلاق شد و بنو کد کوریش سلطان ایران با نصد و سی و شش سال قبل از میلاد مسیح علیهم السلام قات ایشان در بابل شدند
 و سه سال خواهد بود نه هفتاد سال و در خاشیه ترجمه عربی مطبوعه بیروت در شهر تموز از شهر و شصت و یکم تاریخ وقایع
 عظام را از ابتدای خلقت تا میلاد و از میلاد تا آخر عمر هر یک مفصله عهده جدید در مقابل هر دفعه معین کرده است
 و در صفحه پیری از باب انوار کتاب بدوم از تاریخ اتمام تاریخ اسیری بابل را باین نحو معین کرده است (نحو ۵۹۹ ق م) یعنی
 قبل از مسیح و تاریخ خلاصی یسرا بیل را باین نحو معین نموده است (نحو ۵۳ ق م) و ایضا این تاریخ را نقل میباید از کتاب
 مرشد الظالمین الی کتاب المقدس الثمین از نسخه مطبوعه شصت و یکم در بیروت غنی نماند که این نسخه مخالف است با نسخه مطبوعه
 شصت و یکم در اکثر مواضع و این از عادت مسیحین است پس هر کس که تصحیح نقل خوانسته باشد عبارت ما را مقابله نماید با نسخه مطبوعه
 شصت و یکم در فصل بیستم از جزو ثانی در جدول تاریخ کتب مقدس از نسخه مطبوعه شصت و یکم باین نحو عیان و بیان کشته است

واقعه تیرگشت مفصل

۱۶۰

التنزيل المبين ۵۹۹
کتابه ارميا لليهود الماسورين هناك اى في بابل
وفات دارا ابوس المادى خال قورش وخلافه قورش
مکانه على مادی وقارس وبابل
۵۳۶ واطلاؤه اليهود واذن لهم بالرجوع الى اليهودية تيرانه
۳۳۵ سنه العالم

غلط و قورم آنکه عدد اسرار در اجلاء اثنا عشر چهار هزار و شصت نفر بوده است و این غلط است بپشت از آنکه در باب (۱۴) از باب (۲۴) از کتاب دوم ملوک باین نحو ترجمه باز (۱۴) و تمامی ساکنان اورشلیم و تمامی سرداران و تمامی صاحبان شکار ده هزار نفر اسیر کرده برد و هم تمامی نجاران و اهتکاران بلکه سواى ادناى قوم زمين کسى نماند **غلط** زیرا که از کتاب ارميا معلوم میشود که جلای سیم در سنه بیست و سیم از جلوس بخت نصر بوده است و از آن نیز (۱) از باب (۲۵) از کتاب دوم ملوک معلوم و مشخص میشود که جلای سیم در سال نوزدهم از جلوس بخت نصر بوده است **غلط** بپشت نیز در باب (۲۶) از کتاب حزقیال بنیه علیه السلام باین نحو ترجمه کرده است (۱) در سال نوزدهم در غزه ماه واقع شد که کارم خداوند بنیامین بمن رسید (۲) که ایفرز ندا دم از انجا بشک صور برضد اورشلیم بخند خنده است نگاه درهای اقوام بود شکست یافت است بمن کردش میکرد چونکه خواست من مملو خواهم کرد بد (۳) بنا بر این خداوند خدا چنین میفرماید که ای صور اینک من بر توام و طوایف عظیمه را چنانکه در باطله اطرش از یاد میکند بر تو هجوم آور خواهم ساخت (۴) که ایشان حصارهای صو را خواب و برجهایش را سرنوکن خواهند کرد و خاکش را از آن خواهم رفت و از آن بصره مصفا شد بل خواهم نمود (۵) و در میان دریا محل کس کردن دامها خواهد شد زیرا بنده خداوند میفرماید که من فرموده ام و از برای طوایف بجهت بیا خواهند (۶) و دخترانش که در صحرای بید شمشیر کشته خواهند شد و خواهند دانست که خداوند منم (۷) زیرا خداوند خدا چنین میفرماید اینک من بر ضد صور از طرف شمال ملک الملوک بنوک نصر پادشاه بابل را با اسبها و عراده ها و سوارها و فوجها و خلق کثیر خواهم آورد (۸) و دخترانش را که در صحرای بید شمشیر خواهند کشت و در برابر من سر خواهند کشید و پیشه را در برابر من خواهند ریخت و سپر را در برابر من استوار خواهند ساخت و من بجهت آنها را در برابر حصارها بیا خواهند نهاد و برجهایشان را کلنگ خواهند کند (۹) از کثرت اسبها پیش تو را بگرد خواهند پوشید و چون که از دروازه های بنیامین که بشهر رخنه دارد دخول مینماید در میان حصارها بیا از غلغله سوارها و گرد و غبارها مرعش خواهند کرد بد (۱۱) و بیم اسبها پیش نمای کوبه های را تا بمال خواهند کرد و خلقت را بشمشیر خواهند کشت و ضربت های قوی بن من فرود خواهند آمد (۱۲) و دولت را بغارت و منعه تجارت را بیا خواهند نمود و دیوارهای را سرنوکن و خانه های مرغوب را منهدم خواهند کرد و سنگهای و درختهای و غبار را در میان آنها خواهند گذاشت (۱۳) و کثرت سرودهای را ساکت میکردم و نغمه بر زبانها را دیگر مسموع نخواهد شد (۱۴) و من تو را بصره مصفا مبدل گردانیده مقام کس کردن دامها خواهی شد و بار دیگر فرموده خواهی شد زیرا خداوند خدا میفرماید من که خداوند منم فرموده ام (۱۵) خداوند خدا بصورت چنین میفرماید که از صدای اعدا من جفا که بحر و خان ناله میکنند هنگام شدت قتل در اندرونش یا جزیرها مرعش خواهند کرد بد تا آنرا با جاصل مفسود از کلمات مرثیه ای چون شهر صور یعنی شام بضد اورشلیم است خداوند خداوند بموجب این نبوت بخت نصر را با لشکر عظیم مبعوث خواهد نمود و برجهای این شهر را منهدم خواهد نمود و این شهر را نند بصره مصفا خواهند کرد بد و دخترهای را در صحرای بید شمشیر خواهند کشت و تجارت اهل شهر را بهم خواهند زد و اثاث و منعه ایشان را بگارت خواهند برد و هیچ چیز در صور باقی نخواهد ماند پس گوئیم که این خبر باین شرح و ببط غلطست بپشت چرا که بخت نصر بصورت اسیر شده سال و شش ماه صحت کرد و واجهات عظیمه و سعی بلخی در نقش نمود ولیکن نتوانست فتح نماید بلکه غائب و خاسر بگشت و چون این خبر غلط شد بپشت

فائده در کتب عهدین

۱۶۲

مُصَنَّف کُوبَل قول اینمفسر مردود است بوجوهی و جملاتی که اینک گفت تعیین مبدء اینمفسر در غایت اشکال است
 این قول مردود است هیچ اشکالی ندارد و غلط است یقیناً زیرا که مبدء خبر لا بد با بلای وقت دوا باشد نه اینکه در وقت دیگر
 باشد و کُوبَل قول او مراد از اتمام سنواست تخم صرفش زیرا که معنی حقیقی بوم همان متعارفست و در هر
 روز یک عهده عین و جلد بد در معنی حقیقی خود استعمال شده است و در هیچ موضعی از مواضع این کتب در بیان تعیین
 مدت روز یعنی سال استعمال نشده است و هرگاه ما تسلیم کنیم که در غیر از موضع روز یعنی سال استعمال شده باشد بر
 سبیل بدرت و مجاز خواهد بود قطعاً هم استعمال لفظ در معنی مجازی بدون قرینه جایز نیست و در اینجا مقصود تعیین مدت
 و قرینه نیست که لفظ بوم یعنی سال باشد پس چگونه محول بمعنی مجازی خواهد بود و از اینجا هم معنی بوم را در
 همین موضع در معنی حقیقی استعمال کرده اند و وجوه فاسده در توضیحش ذکر نموده اند و انوجه مردود است و در نزد استخانی بنویسند
 و طامس نبوت و اکثر مآثرین از آنجمله همین مفسر و جکر ثالث هرگاه قطع نظر نمایم از دوا براد مدت کور میگوئیم چنانچه کتب
 مبدء اول و ثانی در زمان خود مفسر ظاهر شده بود همچنانکه خود ششم معترفست و همچنین ثالث که اقوی بود در نزد مفسر مذکور
 و قطع داشت بخت آن و کذا که بچهارم پس ظاهر شد که نوحیها این مفسر توجه اکثر مآثرین فاسد بود از نوحیه
 جمهور فدا و مبدء خامس مانده است لیکن چون این قول ضعیف بود در نزد اکثر و دوا براد اول و مراد است پس این قول
 از درجه اعتبار ساقط و هابط است و هر کس در تاریخ بکهن از مفسر و شش و شش یعنی هفتاد و دو سال بعد ازین زننده باشد
 خواهد دید انشاء الله که این قول مثل چهار قول سابق کاذبست و قیس یوسف و لغت در سنه ۳۲۳ از مبدء مسیح بود و این خبر
 مبنی بر دوا با همان کاذب مبنی مبدء اینمفسر و ثانی است و مراد از اتمام هم سنواست و وفات دانایان هم چهار صد و پنجاه
 و سه سال قبل از مبدء مسیح بوده است چون چهار صد و پنجاه و سه از دوا براد و سب صد طرح شود باقی میماند بکهن از روشنی صد
 و چهل و هفت سال فعلیه تا نزول مسیح و ظهور مهدی در سنه بکهن از روشنی صد و چهل و هفت خواهد بود از مبدء مسیح
 کلام این فقیس هم مردود است بوجوهی لیکن چون کذب ظاهر شد و چهل و هفت سال هم از مدت مذکور گذشت فلذا محتاج
 نیستیم تطویل کلام در ردش شاید فقیس مذکور در کتب شراب و خاد و غیر چیزی بنظرش آمده و او الهام فرض کرده است پس
 صحیح در باب ظهور مهدی و نزول مسیح خبر مشهور است و روی زائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گذر با اوقات و نون
 در تفسیر دالی و وجود منت نوشته شده است که تعیین مبدء و منتهای این خبر قبل از تکمیل مدت مشکل است پس زمانیکه مدت
 کامل شد واقع ظاهر میشود انتهای و این توجه در غایت ضعف است و سزاوار آنست که زن تکلی بر او بخندد و کف لا و حال آنکه بنا
 بر این تقریر هر فاسق فاجری میتواند خبر از اموات انبیاء بدهد بدون تعیین مبدء و منتهای و بگوید وقتی که مدت کامل شد واقع
 ظاهر میشود مُصَنَّف کُوبَل اضافه آنکه مفسرین و محققین معذورند زیرا که اصل کلام فاسد و غلط است و دانایان غیر
 از امثال این اخبار کاذب بری است غلط بی و یکر دو باب (۱۲) از کتاب دانایان (۱۱) در ترجمه فارسیه مطبوعه
 مشهد باین نحو مسطور است (۱۱) و زمان رفع شدن قربانی داعی و نصب شدن مکر و هات غیر بکهن از دوا براد و دویست و نود و دو
 خواهد بود (۱۲) خوشحال کسیکه انتظار کشیده بروزهای بکهن از دوا براد و سی و پنج برسد و در ترجمه فارسیه مطبوعه
 باین نحو مسطور است و از هکذا میکه قربانی داعی موقوف شود و کبره قریب و ویرانی برپا شود بکهن از دوا براد و دویست و نود و دو
 بود خوشحال آنکس که انتظار کشد تا بکهن از دوا براد و سی و پنج برسد و اینهم غلط است مثل خبر سابقی در این معیاره مسیح
 نصاری ظاهر شد و بر مسیح بهود غلط شی و در باب (۹) آیه (۲۴) ترجمه فارسیه مطبوعه لندن نوشته از کتاب
 دانایان باین نحو رقم شده است برای قوم و شهر مقدس هفتاد و هفت تعیین است چنانچه امیدن عصیان و انعام رسان
 گاه و گاه نمودن خطا و آوردن عدالت داعی و تکمیل نمودن دوا و نبوت وجهه مسیح نمودن فاسد فلپسین و در ترجمه فارسیه

مطبوعه شده است و هفت بر قوم نو و بر شهر مقدس نو مقرر شد برای اتمام خطا و برای انقضای کلاهان و برای تکثیر آید
و برای رسانیدن داشت با زنی بدانی و برای اختتام روز و نبوت و برای مسح قدس مقدس و اینهم خطا است مثل سابق و بزرگ
در این عهد مسیح بود و مسیح نصاری ظاهر نشدند بلکه مسیح بود تا امروز که زاده برده و هزار سال از مدت مذکور گذشته
ظاهر نشده است و نگفتیم که از علمای مسیح در این باب صادر شده است تا بالیقاعات نیست بوجوهی و کجای قول حلال
بر حق مجازی در بیان تعیین مدت بدون قریبه غیر مسلم است و جمعی تا یکی هرگاه ما تسلیم نمایم صحت استعمال بوم زاد سنند
بیان تعیین مدت باز مسیح بود و نصاری مصداق اینچنین خواهند بود زیرا که مدت ثبوت ما بین سنه اول از جلوس قورش سلطان
ایرانست که اطلاعیه بود و خلاصه ایشان از اسیری بابل که در آن سال بوده است بنا بر این اول از باب اول از کتاب عزرا علیه السلام
و آنچه معلوم میشود از تاریخ بوسیله یهودی بعد و شصت سال بوده است و بنا بر تحقیق سنیل جانی ناپصد و سی و شش سال
بوده است چنانچه در مآخذ مذکور شد و بنا بر تحقیق مؤلف مرشد القالین بر حسب نسخه مطبوعه ۱۸۵۲ و صاحب مرشد القالین
در فصل بیستم از جزواتی از کتاب خود نوشته است اینک رجوع بهود از اسیری و تجدید ایشان ذابح زاد در آن سال خلاصه ایشان
بوده است یعنی در شصت و یک سال از میلاد مسیح و با اعتبار هفتاد و هفت مدت نخواهد بود مگر چهار صد و نود سال پس مسیح
مصداق اینچنین نیست بقیه و همچنین مسیح بود و جمعی ثالث آنکه اگر مصداق اینچنین مسیح نصاری باشد لازم میباشد حضرت
مسیح خاتم الانبیاء باشد و حال آنکه خود نصاری حضرت مسیح را خاتم الانبیاء نمیدانند زیرا که حواریون زاهم انبیاء بلکه افضل
از انبیاء آتی حضرت موسی و سایر انبیاء بنی اسرائیل میدانند و شواهد بسیاری بر این مطلب دارند از اینچنین حال بودای مسیح
که یکی از حواریونست و معلوم از روح القدس هم بوده است بنا بر شهادت انجیل که حضرت عیسی با کسی پول فروخت و خود شریک
خفیه کرد و با شکست زانوار کرد بنا بر خلاصه انجیل با انجیل چگونه افضل از حضرت موسی و سایر پیغمبران نباشد شاهد
سایر حواریون حضرت مسیح را انکار کردند بخصوص شیعوں که در شریک حواریونست سه مرتبه انکار کرد قبل از فریاد کردن خوی
پس بنا بر این دود لیل حواریون افضل انبیاء هستند ثبوتی بدانکه اینچنین در باب حواریون ذکر شد از خودشان بود بخودشان
دارد شد و الا ما سلبین حواریون را مردمان خوب و رسولان و اول خدا میدانیم و مقبولیت و مصداقیت حضرت مسیح را هم
در وعه میدانیم قال الله تعالی عز وجل و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شیبه لهم و جمعی چهارم آنکه اگر اینچنین
صحیح باشد نمی توانیم بیاوریم و حال آنکه رؤای صادقه و صانع آنکون باقی است و جمعی پنجم آنکه و آیتین نقل کرده
رساله ذکر کریب زاد در عهد سیم از کتاب خود و تصریح کرده است در آن رساله که جماعت یهود تحریف کرده اند اینچنین را بطور
که ممکن نیست که مصداق اینچنین عیسی علیه السلام باشد پس بنا بر اعتراف عالم مشهور ایشان ثابت شد که اینچنین در حق مسیح علیه السلام
نیست زیرا که اینچنین اصله کتاب انبیا در نزد یهود است و انهم محرفین بنا بر ادعای خودشان اگر چه این ادعا از جانب علما
هر وقت منت بر یهود تمام نیست لیکن قول خودشان بر خودشان محتملست پس زمانیکه حال اصل اینچنین بطور باشد تمسک به
ترجمه که از یاقاعات خود مسیح است به شبهه صحیح نخواهد بود و جمعی ششم لازم نیست اینکه مراد از مسیح مسیح بود یا مسیح
صنایع باشد زیرا که لفظ مسیح طلاق میشود بر جمیع سلاطین یهود خواه سلطان صنایع باشد خواه طالع در باب (۴) و آن
(ع) از کتاب قول شموئیل در حق شاول که از اشرار سلاطین یهود است از قول حضرت داود علیه السلام باین نحو مرقوم شده است
و عمره اخس گفت (یعنی حضرت داود) لا حاشا بمن از خدا و ندا اگر این عمل را با قای خود مسیح کرده خداوند نموده دست خود را
با بلند نمایم از اینک مسیح کرده خداوند است و در ترجمه عربی مطبوعه بیروت شده باین نحو ترجمه یافته است فقال لرجاله
ای داود حاشا من قبل الرب ان اعلم هذا الامر یبیدی و جمیع الرب قائم بیدی الیه لا تر مسیح الرب و همچنین در باب (۴)
از سفر لکوی و باب اول از سفر شموئیل ثانی بلکه این لفظ مختص نیست بسلاطین یهود و بر غیر ایشان از سلاطین اطلاق میشود

وَأَعَدَّ مَكْرِبُ عَمَلِكُ

ازین جمله دنا به اولی از باب چهل و نهم از کتاب اشعیا در حق تئودش سلطان ایران باین نحو رقم یافته است خداوند در حق مع
 کرده خود تئودش چنین میفرماید الخ پس لفظ مسیح اطلاق شده است بر تئودش سلطان ایران که سبب خلاصی یهود از اسیر بابل
 او بوده است و اجازه داد ایشان را که هر کس را بکشند و همچنین حضرت داود را میبشود مسیح گفت که از انبیاء و سلاطین صالح
 اسرائیل بوده است چنانچه در مزمور (۸۱) و آیه (۵۰) مرقوم شده است باین نحو که خدای عظمی پادشاه خود داده و میبخشد
 رغبت نموده است یعنی بپادشاه و دقت و تیرا و ابدالاً باد و همچنین در آیه (۱) از مزمور (۱۳۲) **عَلَيْهِ سُبْحَانَكَ يَا يَهُوَه**
 از سفر تائو اشموئیل آیه (۱۰) خداوند وعده داد باین اسرائیل را در لسان تائو آن نبی که معاصر حضرت داود بوده است باین نحو که
 قوم اسرائیل مکانی را تعیین خواهم نمود و ایشان را غرض خواهم نمود تا اینکه در مقام خویش ساکن شده باری بکرمش تیرا نشوند و
 شرارت پیشه ایشان را مثل اقام سابق رنجانند (۱۱) و هم مثل تائو میگوید که باین قوم من اسرائیل تعیین نمودم و تو را از تمامی دشمنان
 آرام دادم و خداوند تو را اعلام میداد که از برای تو خانه را برپا خواهد نمود بنا بر این آیه خداوند وعده داد باین اسرائیل را که در
 اورشلیم همیشه ساکن باشند در کمال طمأنینه و دست ایشان را از دشمنان کوتاه باشد هیچ وجهی از لجاجت ایشان نرسد
 این غلط است زیرا که بعد از این وعده سلاطین بسیاری بر ایشان مسلط شدند و اذیت و آزار بسیاری بر ایشان رسانیدند
 انچه سر مرنبر سلطان بابل ایشان را اسیر نمود و اذیت و آزار بسیاری بر ایشان نمود در قتل و اسیر ایشان هیچ نقصی نبود و همچنین
 طبطوس دوی اذیت و آزار بسیاری بر ایشان نمود و از بخت نصیر هم زیاد تر زیرا که در خاندن طبطوس هزاران و یکصد هزار
 کس تلف شد بعضی بقتل و برخی بصلب و طایفه از غایت جوع و کمرنگی رفت و دهفت هزار کس را باین حادثه اسیر شد و اول
 ایشان تا کون در انتظار عالم منفردی و در غایت ذلت و نهایت مشقت هستند تا با وعده خدا دروغ میشود لا والله بلکه تیرا
 در کتب است **قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَصَوَّبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ** الخ **عَلَيْهِ سُبْحَانَكَ يَا يَهُوَه**
 سابق الذکر آیه (۱۲) در لسان تائو آن نبی که خداوند وعده داد باین نحو که در آیه (۱۲) و حق که در نهایت برآمده باید دانست
 دقت و تیرا که از پشت تو بیرون میاید بعد از تو برپا خواهد نمود و مملکت او را استوار خواهم ساخت (۱۳) و او خانه را با اسم من بنا خواهد
 کرد و دو مملکت او را ابدالاً با پادشاه خواهم نمود (۱۴) بخصوص او من مثل پدر او و بجهت من مثل پدر خواهد بود الخ (۱۵) انا احسن
 خود را از او و در خواهم نمود که آنرا از شاول دور کردم الخ (۱۶) و خانه تو و مملکت تو در حضور تو ابدالاً با پادشاه شد بلکه تحت
 تو ابدالاً با پادشاه شد و این وعده در باب (۲۲) از سفر اول از اخبار تائو باین نحو مرقوم شده است (۱) اینک برای تو پدری خواهد
 میشود که مردی را خواهد شد زیرا که من از تمامی دشمنان که در اطرافش باشند و از آرای خواهم داد بجهت اینکه اسمش سلیمان باشد
 دو اقام او اسرائیل را اسلامی و ذات خواهم داد (۱) و خانه را با اسم من بنا خواهد کرد بلکه او از برای من پسر من از برای پدر من
 بود و تحت مملکت او را بر اسرائیل ابدالاً با پادشاه خواهم کرد و این تائو آن نبی که خداوند وعده داد سلطنت دائی و پادشاهی ابدی در خانه
 داده داود باشد و این غلط است زیرا که مدت مدید است که سلطنت از خانه داده داود علیه السلام منقرض شده است **عَلَيْهِ سُبْحَانَكَ يَا يَهُوَه**
وَيَجْعَلُ مَقْدَسًا لِّأَهْلِ تِلْكَ الْبَلَدِ خداوند در فضیلت عیسی علیه السلام بر ملائکه در آیه (۴) از باب اول از رساله خود بفرمایند
 نقل کرده است و عبادت و اوست (۵) و هو دلی خاها داووش کوزا من ملکی الخ در دلی شتماد بوش کوزا من ددانی الخ
 (۶) و از ملائکه افضل کردید بمقدار آنکه اسمی از ایشان افضل یافته بود (۷) زیرا که ملائکه از فرشتگان هرگز گفت که تو پدر من
 هستی من امر تو را قبول نمودم و ایضا من را زاید نخواهم بود و او پدر من خواهد بود الخ و علمای اهل تلبث میگویند باین قول
 است بآیه (۱۴) از باب هفتم از سفر اشموئیل تائو آن نبی که منقول شد در غلط سابق و این غلط و غیر صحیح است بوجه شقی و جهل
 اینکه در سفر اخبار تائو تصریح شده بود که اسم او سلیمان خواهد بود چنانچه در غلط سابق گذشت و عیسی سلیمان نیست و جهل
 اینکه تصریح شده بود در سفرین که او خانه را با اسم خدا بنا خواهد کرد یعنی بیت المقدس را پس لا بد است از آنکه این بانی بیت

مدرجہ ترکیب و کتب

۱۶۶

العربی المطبوعه فی بیروت مسند و کان کلام الرب له قال لا انطلق من هیئتنا وانما نحو المشرق واجتی عند فخر کریم الله
هو مقابل الاردن فنشرب من القدر فدا مرتب الغریبان فان نغولك هناك فانطلق وعمل حسب کلام الرب وذهب فقام عند فخر
کریم الله هو مقابل الاردن وکان الغریبان ثانی الیه بنجر ولم صباحا وبنجر ولم مساء وکان بشرب من القدر ترجمه فارسی (۲)
و کلام خداوند بدیهی مضمون باور سپید یعنی با بلبای پیغمبر (۳) که از بنجار وانه شده بطرف شرقی تو جمع کن و خود را بسپاهوی
کریم که در بر وی ردنست پنهان کن (۴) و مفتر است که از بنجر خواهی نوشید و از اغها را فرموده ام که نوراد را بنجا پرورش دهند
(۵) پس روانه شد موافق کلام خداوند عمل نمود زیرا که رفتن به کریم که در بر وی ردنست ساکن شد (۶) و از اغان از برایش
نان و گوشت را در صبح و نان و گوشت را در شام میاوردند و از فخر می نوشید بلبای فخری تمامی مفسرین و مترجمین ایشان غیر
از چیردم لفظ او دریم در عبرانی و عوربی در سریانی و کلماتی را در این باب در ترجمه های عربی نفسی بغریبان و در ترجمه های فارسی
بزاغ نموده اند ولیکن چیردم این لفظ را نفسی بعریب کرده است و چون دای چیردم ضعیف بود در این باب بحسب لغت لغتنا
معتمدین این بنا بر غا دئی که دارند در ترجمه لاطینه لفظ عرب را شاید بل بغریبان و زاع نموده اند و این امر سبب مضحکه و خند
شده است از برای منکرین ملت مسیحیه و استهزاء ببلوغ در این باب دارند و هورن مسکین که محقق فر فریزر و تسنن است مضطر
شده است و از برای رفع غار و مضحکه میل بر ای چیردم نموده است و بظن غالب گفته است که مراد از لفظ او دریم عربی نه
غریبان و زاع و تمامی مفسرین و مترجمین را تسفیه کرده است بسه وجه و در صفحه (۳۹) از مجلد اول از نفسی خود مرثوم
نموده و گفته است تشبیح کرده است بعضی منکرین ملت مسیحیه باینکه چگونگی از زاع که از طبر و بنجر است از برای
پیغمبر خدا صلیع و شام گوشت و نان میاورد لیکن اگر اصل لفظ را به بینند استهزاء نخواهند نمود زیرا که او دریم بمعنی عربی نه
معنی زاع و در همان معنی استعمال شده است در آیه (۱۶) از باب (۲۱) از سفر ثانی از اخبار اناام و همچنین در آیه (۷) از باب (۴)
از کتاب بنجیا و از برایش زای که از نفسی علمای یهود است بر سفر تو کوب معلوم میشود که این رسول ما مور بود که پنهان شود در
که در نواحی ایشان بوده است و چیردم گفته است او دریم اهل بلده هستند که در حد عرب بوده اند و ایشان ابلایا را طعام می دادند
و این شهادت از چیردم بسیار خوب است اگر چه در ترجمه لاطینه لفظ او دریم را بزاغ نفسی کرده اند لیکن اخبار اناام و بنجیا و چیردم
لفظ او دریم را عرب ترجمه کرده اند و از ترجمه عربی به معلوم میشود که مراد از این لفظ نه عربیست و نه زاع و بجا را چیردم مفسر مشهور
یهود است این طور ترجمه کرده است و چگونه ممکن است باینکه گوشت بوسیله مرغهای نجس مثل زاع و کرکس برخلاف شریعت
از برای پیغمبر پاک بیاید و حال آنکه این پیغمبر تابع و حامی شرع بوده است و از کجا علم حاصل شد از برای این پیغمبر که این مرغها
نجس پیش از آنکه گوشت را بیاوردند منقار و چنگال آنها نجس نبوده است و بر چرخه مینه نزول نکرده است و این که این گوشت
و نان پاک بوده است و حال آنکه تا یکسال این امر می نمود بوده است و چگونه نسبت این خدمت را بزاغ میتوان داد ظن غالب
اینکه اهل اوریب یا از برای این خدمت را به پیغمبر خدا کردند انشائی کلامه پس الان علمای پر و تسنن غنا دارند و اختیار و تول
این محقق و تسفیه باقی مفسرین و مترجمین غیر محصورین خودشان را با تسفیه این مسغه و اعتراف نمایند باینکه این امر غلط است
و سبب مضحکه را با عقول است و غیر چایز است بجهنم سه وجهی که این محقق وارد نمود غلط بی و کفتم در آیه (۱)
از باب (۶) از سفر ملوک اول با این نحو مرقوم شده است و واقع شد در سال چهار صد و هشتاد و از بیرون آمدن اسرائیل
از مصر در ماه ذی که ماه دوم سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که آغاز بنای خانه خداوند نمود و این غلط
در نزد موزین و آدم کلارک مفسر در صفحه (۱۲۹۳) از مجلد ثانی از نفسی خود در ذیل شرح آیه مذکور نوشته که موزین
اختلاف دارند در تعیین زمان و اختلافشان بقصیل ذیل است در متن عبرانی (۴۸) چهار صد و هشتاد و در نسخه یونانی
(۴۴) چهار صد و چهل در نزد کلیکاس (۳۳۰) سصد و سی در نزد علی کپورکاؤس (۵۹۰) پانصد و نود در نزد یوسیف

15A

بالبداهه زیرا که عمر کسانیکه در زمان اول بوده اند اطول بود از عمر کسانیکه در زمان ثانی بودند **غلط چنانچه** چهارم
 طبقاً نیکه در قسم ثانی از اقسام ثلثه مسطوره هجده ناست نه چهارده تا چنانچه این امر ظاهر میشود از باب بیستم از سفر اول از اخبار اقام
 لهذا نیومن دو حالت ناست و نخست کینه است اتحاد واحد و ثلثه ضروری بود و در ملک مسجد و الا ن هجده با چهارده متحد شد
 زیرا که نسبت غلط بکینه هجده سی و نه ناست و داد **غلط چهارم پنجم و ششم** در باب (۱) از باب اول از انجیل
 باین عبارت مرقومست **بوزام هو صلی عوزا** المعنی بوزام عوزا با تولید نمود و این غلط است بدو وجه و **جمله اول**
 اینکه از این عبارت معلوم میشود که عوزا با بوزام است و حال آنکه چنین نیست زیرا که عوزا با این آخراً این بود اش این است
 این بوزام است و سه طبقه در انجیل مفسر سافط است و حال آنکه این سه نفر از سلاطین مشهورین بوده اند و احوال ایشان در
 باب ششم و (۱۲) و (۱۴) از سفر ملوک ثانی مذکور است و همچنین در باب (۲۲) و (۲۴) و (۲۵) از سفر ثانی از اخبار اقام و همچنین
 از برای این اسقاط نیست سوای غلط زیرا که موثر زمانیکه وقت را معین نمائید و طبقات اهل زمانه را مینویسید و در این بین
 دو سه طبقه را اسقاط نمائید البته چنین موثر سفسه و غلط کار خواهد بود و **جمله ثانی** است مفسر عزرا نیست نه عوزا یعنی
 بعد از حرف عین و اندازد چنانچه در باب بیستم از سفر اول از اخبار اقام و باب (۴) و (۵) از سفر ملوک ثانی مذکور است و بعضی
 از مفسرین فادس و عربی را اصلاح کرده اند و آن تخریف و غلط است در کلام الهامی **غلط چهارم هفتم** در باب (۱۲)
 از باب اول از انجیل مفسر باین نحو مسطور شده است **شلتا شیل هو صلی** از زور بایل یعنی شلتا شیل زور بایل را تولید نمود و این
 غلط است زیرا که زور بایل این قداست برادر زاده شلتا شیل است چنانچه در باب (۳) از سفر اول از اخبار اقام مرقوم است
غلط چهارم هشتم در باب (۱۳) از باب اول از انجیل مفسر باین نحو مرقوم است **زور بایل هو صلی** لای بود یعنی زور بایل
 پدری بود است و اینهم غلط است زیرا که زور بایل بیخ پیرا و چنانچه در باب (۱۹) از باب بیستم از سفر اول از اخبار اقام مرقومست
 و در میان ایشان کسی نیست که مسمی باین اسم باشد این بازده غلط شد که در میان نسب هیچ از مسمی که صاحب انجیل اول است ضا
 شده است و در قسم ثانی خواهد آمد در بیان اختلافات که میان او و بایان لوقا از شش جهت اختلاف داد و شش بازده هفده
 پس در این بیان مفسر هفده غلط دارد **غلط چهارم نهم** در باب ثانی از انجیل مفسر فضا آمدن محوس و در شلم بسبب رؤیت شتا
 مفسر در مشرق نوشته شده است که ستاره در پیش روی ایشان یعنی محوس آمد تا بالای سر کودک ایشان داد و این غلط است زیرا
 که حرکت سبب ستاره و همچنین حرکت صافه بعضی ذوات الاذنا ب از مغربست بسوی مشرق و حرکت بعضی ذوات الاذنا ب
 از مشرق است بسوی مغرب پس بنا بر این دو صورت کذب مفسر ظاهر میشود بقیته زیرا که بیت اللحم که محل ولادت مسیح است
 جانب جنوب و اورشلیم واقع است بل در این حرکت بعضی ذوات الاذنا ب اهل اثنای دارد از شمال ب جنوب لیکن این حرکت بسیار
 از حرکت زمین که الان مختار حکمای ایشانست پس حق این حرکت ممکن نیست مگر بعد از مدتی و انهم در مسافت قلبی که بعد از مدتی
 به احسان نمیشود بلکه حرکت انسانی بسیار سریع است از حرکت ذوات الاذنا ب از شمال ب جنوب پس چگونه محوس ستاره را در مشرق
 دیدند و ستاره از مشرق حرکت کرد اما در اورشلیم و از اورشلیم هم بیست و یک و آمد فوق النجا نیکه طفل بود در سید و استاد و حال
 آنکه آمدن محوس بخانه هیرودیس روز بوده است و همچنین بیرون آمدن ایشان از خانه هیرودیس بیست و یک و ستاره دور و دیر
 مرئیست یقیناً و اگر کسی گوید چه ضرر دارد که حرکت ستاره بخلاف حادثات معجزات مسیح علیه السلام باشد جواب گوئیم این سؤال
 منافی انجیل و عقاید مسیحین است زیرا که ایشان از برای مسیح در طفولیت بلکه تا سی سال هیچ معجزه اثبات نمینماید چنانچه این امر
 ظاهر میشود از باب دوم و (۱۱) از انجیل یوحنا زیرا که بعد از معجزه انقلاب آب بشراب در عروسی ثانی جلیل در (۱۱) از باب
 دوم از انجیل یوحنا مکتوب باین اول معجزه بود که از مسیح علیه السلام صادر شد و صاحب نورا لا نور در صفحه (۷) از جلوه سادس از
 فیض مطبوعه مرقوم نموده است و عبارت و بفارسی چنین است از خداوند عینی در طفولیت هیچ معجزه صادر نشد بلکه

در بیان بعضی غلط

۱۶۹

با کمال عجز و تواضع اطاعت مریم و یوسف بنمود و از سایر اطفال بی ادب و بی احترامی نداشت انتهى کلامه با الفاظه
 بد آنکه این وجه الزامی است نه اعتقادی زیرا که ما جماعت مسلمین در طفولت از برای عیسی علیه السلام مجزه ثابت مینماییم چنانچه
 شرح تکلم انحضرت در طفولت در سوره مبارکه مریم مسطور است **عَلَّمْنَاهُ جَمْدًا ذَاهِرًا** (۲۲) از باب اول از انجیل با اینجاست
 مرقومست این آیه کلی و بیل و پیش نو میمانندی و پیشی میرامن ما را بیل بدی بیاد میری هائیونلنا بیت باطنا و بیت
 قاری شیمه عا نوئیل و پیش نو رجحان امان الله انتهی الترجما لعربی و هذا کله کان لکی نیم مناقیل بالتی القائل هو العدا
 نجل و تلد ابنا یبعون اسمهم غا نوئیل الذی نفسره الله معنا و اینهمه برای آن واقع شد تا تمام کرد در کلامی که خداوند زبان
 پیغمبر گفت که اینک عذرا اینست شده پسر او را عا نوئیل که تفسیرش اینست خدا با ما انتهی و مراد از پیغمبر
 در نزد علمای مسیحی اشعیا علیه السلام است که در آیه (۴۱) و باب (۷) از کتاب خود گفته است (۴۱) بنا بر این خود خداوند اشعیا
 خواهد داد اینک عدا را حمله شده پسر را خواهد داشت و اسمش را عا نوئیل خواهد خواند **مَوْلًیَّ کَوْیْلٍ** این غلطست
 بوجهی و **جَمْدًا** و **قَوْلٍ** های یونانیهای ثابت است این لفظ هم علم است بر زن جوان شوهر دار و غیر شوهر دار مانند رخت
 و علمای یهود کویلد این لفظ در باب سی ام از سفر امثال سلیمان واقع شده است و معنی او مرثه شایسته شوهر دار است و این
 لفظ در کلام اشعیا و در تراجم یونانی مرثه شایسته شوهر شده است مراد از ترجمه یونانی ترجمه شده است یعنی ترجمه اشعیا و ترجمه
 هیودوش و ترجمه سیمیکس و این سه ترجمه در نزد مسیحی از تراجم قدیم است اول در سنه ترجمه شده است ثانی در سنه و ثالثه
 در سنه بعد از مسیح و این سه ترجمه در نزد علمای مسیحی بسیار معتبر بود خصوصاً ترجمه هیودوش و پوری در کتاب خود که در
 بیان لغات عبرانی تصنیف کرده است و کتاب عبریه مشهور است در میان علمای پروتستانت گفته است این لفظ بمعنی باکره و
 مرثه شایسته است پس بنا بر قول پوری این لفظ مشترکست ما بین این دو معنی و قول او اولاً مسلم نیست در مقابل نقاسی یهود که
 اهل اسرائیل اند و ثانیاً بعد از تسلیم میگوئیم حل این لفظ بمعنی باکره خاصه بر خلاف نقاسی یهود است و تراجم قدیم خارج بدلیل
 و آنچه صاحب پزان الحی در کتاب خود که مسمی بحل الاشکالست گفته است معنی این لفظ نیست مگر باکره حکم صرف و غلط است
 کانفست در رد او آنچه ما نقل کردیم در همین وجه نمیکند بکار حضرت مریم در نزد علمای پروتستانت مسلم نیست چنانچه در
 صفحه (۱۴۳) از کتاب فیفیدیموس از فیخ مطبوعه سنه ۱۸۷۱ مصر بی با بنطلب نموده است که لو طبرین بکار مریم را قبول ندارند
 در موضع مناسب ازین کتاب عین عبارت منقول خواهد کرد **وَجَمْدًا** ثانی از کتاب اشعیا معلوم میشود که اسم آن پسر را بدینسان
 باشد و مسیحی کسی معنی این اسم ننموده است نه پدر و نه مادر او بلکه ایشان را از اسمعی بیثوع نمودند ملکی که بنحواب یوسف بخار
 آمد گفت اسم را از بیثوع بکارید که معروف بعینی است چنانچه در آیه (۲۱) از باب اول از انجیل مرقوم شده است و در باب
 اول در آیه (۳۱) از انجیل لوقا جبرئیل آمد پیش مریم و گفت اینک حامله شده پسر خواهی آورد و از اسمعی بیثوع خواهی
 پس احدی عینی را اسمعی بغا نوئیل بنموده است نه پدر و نه مادر و نه جبرئیل و نه ملکی که بنحواب یوسف بخار آمد پس مصداق این
 بشارت مسیح و مریم خواهند بود **وَجَمْدًا** فقهه که این قول در او واقع شده است شهادت نمیدهد بر اینکه این قول
 در حق عینی باشد زیرا که حاصل فقهه اینست که صاحب سلطان از ام و قاقاح ملک اسرائیل آمدند باورشلم از برای بخار
 ملک یهود پس پادشاه یهود خوف شد بدی کرد از اتفاق ایشان خداوند وحی کرد با اشعیا که بگوید از برای تسلیم طاعت ترس
 این دو سلطان بر تو مسلط خواهند بود بلکه بزودی سلطنت ایشان را بیل خواهد بود و علامتی از برای خرابی ملک ایشان بیان
 کرد آن علامت اینست که امر مرثه شایسته حامله شده و پسر خواهد داشت و پیش از آنکه این پسر میر خورشید باشد زمین این دو
 ملک خراب خواهد شد و ثابت شده است که ارض قاقاح بیست و یکسال بعد از این خراب شد پس لابد باید ولادت اینها
 قبل از خرابی این زمین باشد و حال آنکه ولادت عینی علیه السلام هفتصد و بیست و یکسال بعد از خرابی ارض قاقاح واقع شد

واقعه کربلا

۱۷۰

علما یهود در مصداق این خبر اختلاف دارند و بعضی آنکه مقصود اشعیا علیها السلام زن خودش است میگویند و بعضی آنکه
 زن من ملامت شد و پری او و سواد او اهدا بود پیش از آنکه آن پسر متزجر و شراب شد زمین این دو ملکی که نواز ایشان میری
 خواهد کرد بدست صاحب هر دو اکثر بنسب مصنف کی^۹ بل این قول غریب قیاس است و در نسب که مقصود همین باشد غلط
 پنجاه و یکم در آیه (۱۵) از باب ثانی از انجیل عتیقه این نحو رقم شده است: و بلی ثامنا هل مونی دهره و دیس و پیش تو میمانند
 دیشلی میرا من مارا این بتا میری درین مصر قریب لی لئونی المعنی و اوقات همدیگر در آنجا بمانند یعنی مسیح تا کلامیکه
 خداوند بر زبان پیغمبر گفته تمام کرد که از مصر پیروی را خوانده ام و بنی ثانی این قول هوشع علیها السلام و متی در انجیل اشاره
 کند بآیه اولی از باب (۱۱) از کتاب هوشع و این غلط است زیرا که آن آیه علاوه بر اینست که از دزدان را که در جبهه آیه بنام سنی این
 خواست (۱) هنگامیکه اسرائیل طفل بود و برادر و ست میداشتم و اولاد او را از مصر طلب کردم پس این آیه مشعر است باحسان
 خدا و تفضلات حق نسبت به اسرائیل در عهد موسی علیها السلام و متی صیغته جمع را بمفرد وضع می نمایند تا تکمیل شد بل کرده است تا
 در حق عینی صادق باشد و تابعین عتیقه از علما یهود تشنه هم اغلب تراجم فارسی و عربی را از کتاب هوشع ترجمه کرده اند
 تا این بشارت در حق عینی صادق بیاید از انجیل ترجمه مطبوعه بیروت مشتمل و همچنین ترجمه فارسی مطبوعه مشهد و همچنین
 ترجمه فارسی مطبوعه مشهد و هنگام ترجمه کلامه و سرانجامه قدیم و جدید هدیه ام الله ولیکن صاحب ترجمه مشهد در دست ترجمه
 کرده است لیکن با همین تحریفات خیانت متی مخفی نخواهد بود بر کسانیکه باب مذکور را از کتاب هوشع مطالعه کنند زیرا که در آیه
 (۲) از باب مذکور در حق مدعیان این نحو رقم شده است (۲) هر قدر دیگر ایشان را دعوت کردند از ایشان دو کسان بودند و
 بعلم ذبح نموده و با صنایع تراشیده شده بخور کردند و این مورد در حق عینی علیها السلام نیست بقیه آنکه نسبت این مورد را بر
 یهود ها شک معاصر مسیح بودند هم نمیتوان داد بلکه یهود ها شک با نصد سال قبل از ولادت مسیح بودند و نشان این مورد غلط
 زیرا که با نصد و سی و شش سال قبل از میلاد مسیح جماعت بنی اسرائیل عبادت صنم را توبه کرده بودند و بعد از آن دیگر پست
 نشدند چنانچه تمامی توارخ شاهدان بنامها میباشند غلط پنجاه و دوم در آیه (۱۷) از باب ثانی از انجیل عتیقه و ترجمه فارسی
 باین نحو مرقوم است چون همدیگر در دین و دین که مجوسیان او را میخریدند بسیار غضبناک شدند و فرستاد جمع اطغالی را که در بیت
 لحم و تمامی تو اخیان بودند از دوساله و کمتر موافق و قنبره از مجوسیان تحقیق نموده بود بقتل رسانیدند و این هم غلط است نقل
 عفا انا نقلاً احدی از مؤرخین معتبرین غیر از مسیحین این حادثه را ننوشتند و بیسی فیس مودخ و نه غیره از علما یهود که وقایع
 زمان همدیگر را مینوشتند و عیوب و جرائم او را تفحص و تحسین می نمودند و حال آنکه این حادثه ظلم عظیم و عیب جبری است اگر
 چنین امر واقع شده بود البته همه مینوشتند اگر احدی از مؤرخین مسیحی نوشته باشد اصلاً اعتماد بر ترجمه را نخواهد بود زیرا که از
 انجیل اقتباس نموده است و اما عفا را زیرا که بیت لحم بلده صغیر است نه کپور را و اورشلم قریب بود نه بعد و در تحت حکومت همدیگر
 بود نه غیر پس قدرت نامیده داشت با سهل وجهی که تحقیق نماید که مجوس آمدند بقتل کاروان را در میان انور حضرت مسیح را
 در میان انور در وقت ولادت با مادرش مریم و پدر همدیگر او و یوسف بخار دیند و فلان هدیه را هم گذرانند و بدین محتاج
 نبود باینکه اطفال معصومین را بقتل برسانند پس ثابت شد که ترجمه عفا و نقلاً غلط است غلط پنجاه و سیم در آیه
 (۱۷) از باب ثانی از انجیل عتیقه رقم شده است (۱۷) آنکه کامل شد انجیل از امیای پیغمبر گفته شده بود که می گفت (۱۷) در آیه
 آوازی شنیده شد از داری و کمر و فغان بسیار که را حیل بر فرزند خود میگریست و از دیشلی گمراه میبخت چرا که پیدا نبودند
 یعنی فرزندان را حیل و این هم غلط و تحریف است از متی زیرا که اینمضمون واقع شده است در آیه (۱۵) از باب (۱۳) از کتاب
 ارمیا و هر کسی که آیات قبل و بعدش را بخواند بماند که اینمضمون دو حادثه همدیگر نیست بلکه در حادثه نوح حضرت است
 که در عهد ارمیا علیها السلام واقع شد که چند هزار از بنی اسرائیل مقبول و چند هزار هم اسیر و بیوی با بل فرستاده شدند و چون

در اثبات وقوع اغلاط

۱۷۱

دو میان اسرار و مقبولین از اولاد را اجل هم بودند لهذا روح او در عالم برزخ متاثر شد پس خداوند وعده داد که اولاد را اجل
 دوباره باورشلم بگردند **تکبیر** از تحریر بر ما و ضد بنی ممت معلوم میشود که احوال اینها میکشوفست از برای اهل عالم
 برزخ هرگاه با قارب ایشان مصافی برسد ایشان در عالم برزخ متاثر میشوند و اینجا الف است با عقیده فریضه و تسنن
غلط پنجاه و چهارم در باب (۵۳) از انجیل ثانی از انجیل مسمی مسطور است (۲۳) و آمده بیلده مسمی بناصره ساکن شد
 یعنی مسیح تا آنجا که بر زبان انبیا گفته شده بود تمام کرد که بناصری معرفت خواهد شد این هم غلط است و چنین خبری در کتابی از
 کتب انبیا دیده نشده است و علمای یهود این خبر را زور و بهتان میدانند بلکه اعتقادشان اینست که از جلیل هیچ پیغمبری مبعوث
 نشده است تا پدر برسد بناصره چنانچه در باب (۵۲) از انجیل یوحنا مرقوم شده است عبادت قارستیه یوحنا اینست (۵۲) در
 جواب وی گفتند مگر تو نیز جلیلی هستی نفی کن و بین که هیچ نبی از جلیل مبعوث نشده و نخواهد شد و علمای مسیحی اعتقاد
 ضعیفتر برآورده در این باب دارند و لیکن قابل التفات نیست **غلط پنجاه و پنجم** در باب اولی از باب سیم از انجیل مسمی باین نحو
 ذکر شده است **بانی یومتی تیلی یوحنا** معنی **دانا و دیگر ذوالخا زانی** و **یهود المعنی** (۱) در آن ایام یحییای تعبد دهنده در
 بیابان یهود تپه ظاهر شد و موعظه کرده و میگفت **آلح** چون در آخر باب ثانی ذکر جلوس آرکلاوس بر سر یهودیت بعد از موت
 او و برکشتن یوسف نجار و زوجة او یعنی حضرت مریم بنواهی جلیل واقامت ایشان در ناصره مرقوم شده است پس مشا را به لفظ
 اندران ایام ما ذکر خواهد بود یعنی مطالبی که مذکور شد فعلها معنی اینها بطور خواهد بود زمانیکه آرکلاوس بر سر
 سلطنت نشست و یوسف نجار بنواهی جلیل برکشت یوحنا تعبد دهنده آمد و مشغول موعظه شد و این غلط است یحییای
 زیرا که حضرت یحیی علیه السلام بیست و هشت سال بعد از اموات مذکوره شروع بدعوت نموده است بنا بر اعتقاد ایشان
غلط پنجاه و ششم در باب (۳) از باب (۴) از انجیل مسمی باین نحو مسطور شده است (۳) زیرا که هر دو بنی یحیی را گرفت
 در بند نهاد و در زندان انداخته بود بخاطر هر دو پازن برادر خود قبل پس انتهی و این غلط است زیرا که اسم شوهر هر دو یحیی است
 بوده نه فلی پس چنانچه یوسفین موضح در باب پنجم از کتاب (۱۱) از انجیل خود مرقوم نموده است **غلط پنجاه و هفتم** در باب
 (۱۲) از انجیل مسمی (۲) باین نحو ذکر یافته است ایشانرا گفت یعنی مسیح فرستاد از امر بخوانده اید آنچه داود و رفقا نشنیدند و
 که گرسنه بودند (۴) چطور بخانه خدا در آمده نا نهایی تقدیر را خورد که خوردن آن را و در رفقا نشنیدند لاله نبود بلکه برگاهنان
 فقط یعنی خوردن آن از خصایص کاهن بوده قول او داود و رفقا نشنید **آلح** و همچنین خوردن آن را و در رفقا نشنید این دو قول غلط است
 چنانچه عنقریب در غلط نود و دو خواهد آمد **غلط پنجاه و هشتم** در باب (۹) از باب (۲۷) از انجیل مسمی باین نحو ذکر شده است
 (۹) آنکه معنی که بر زبان او میانی نبی گفته شده بود تمام کشت که سی یاره نفره را برداشتند بهای آن قیمت کرده شد **آلح** و این غلط است
 یحیی چنانچه در باب اولی مذکور خواهد شد انشاء الله یعنی در باب ثانی **غلط پنجاه و نهم** در باب (۲۷) از انجیل مسمی (۲۷)
 (۵۱) بر جبر فارسی باین نحو ذکر شده است (۵۱) که ناگهان پرده هیکل از سرتاپا دوباره شد و زمین منززل و سنگها شکافته
 (۵۲) و قبرها کشاده شد و بسیاری از بدنه های مفقود سب که از امید بودند برخواستند و بعد از خواستی وی یعنی مسیح
 از قبور برآمد بشهر مفقود رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند و این حکایت کذبست جز ما فاضل نورین که حامی انجیل است در این
 مورد مضطر شده و دلایل در کتاب خود ابرار نموده است بر طلال این حکایت بعد گفته است این حکایت کذبست و غالب اینکه
 امثال این حکایات کاذب بعد از خرابی و در سلیم در میان یهود رایج بود شاید کسی این حکایت را در خطا شریفه عزرائلی از انجیل مسمی
 نوشته باشد بعد کتاب خاشبه را داخل من کرده باشد و آن من بدست منرج افتاد پس بحسب آن من ترجمه کرد و آن خاشبه غلط
 جزو کلام الهی شد انتهی **مُصَنَّف کُتُب دال** بر کتب این حکایت و جوهری است **و جملات** جماعت یهود در نزد قلم از
 صلب مسیح علیه السلام رفتند پیش پلاطس تا که گفتند **آقا** این مرد ضال مضل یعنی مسیح الهیاد الله در حیات خود گفت که من بعد از

کثیرہ واقعات در انماجین

142

[illegible]

باب اول از کتاب انجیل

۱۷۳

او را بدزدند و مردم گویند که از میان مرده کان برخواست و کماهی اخرازا اول بدزد شود و اقوال و آیات ثلثه پیشهم
 غلطند زیرا که مسیح در چهاردهم یا پانزدهم نیسان روحی در سال از بعثتش بنا بر اعتقاد ایشان در روز جمعه قریب ظهر
 مصلوب شد چنانچه صاحب نواد در صفحه (۴۲) از جلوه سادس بنا بر تفسیر مطبوعه شمس مرقوم نموده است و همچنین
 از باب (۱۹) از انجیل یوحنا معلوم میشود و در ساعه نروقات کرد با لای دار و یوسف و نقد یوس جسد او را از پیلایطس زدند
 بر دوش فلان بخواستند پس کفن و دفنش نمودند بطریق یهود چنانچه در باب (۵) و اب (۴۲) از انجیل مرقس مرقوم شده است پس
 لا محاله دفن مسیح در شب شنبه خواهد بود و جسد مسیح دوازده شب قبل از طلوع آفتاب از قبر غایب شد چنانچه در باب (۲) از انجیل
 یوحنا مرقوم شده است پس در قلب زمین سرشبان روزماند بلکه در شب و بکروزماند و بعد از سر روز برخواست و غلبه داشت
 غلط شد و چون این اقوال ثلثه غلط بودند بنا بر این و بنا بر کفر اندان بن نفس از جانب متنی است نه از قول مسیح و این دو غلط را مسیحی
 که نماند مقصود مسیح اینکه چنانچه اهل بنوا با سماع موعظه ایمان آوردند و از یونس علیه السلام موعظه نخواستند و کذب مردم را بداند
 موعظه نخواهند بلکه با سماع موعظه ایمان بیاورند کلام این دو غلط را مسیحی تمام شد پس بنا بر تفسیر این دو غلط از سوء فهم متنی
 ناشی شده است پس معلوم شد که متنی انجیل خود را با کلام نوشته است پس چنانچه در اینجا مراد مسیح از تفهیم شده است و بغلط واضح
 شده است همچنین ممکنست عدم فهم او در بواضع دیگر و غلط باشد پس چگونه میشود اعتقاد کرد بر تحریکات او و چگونه الله
 بگویند تحریکات او را و حال آنکه کلام الهای غلط نمیشود **مُصَنَّفٌ كُوبُ** در روز جمعه سیزدهم شهر شوال المکرم سال که غلط
 باشد مسیحی در دار الخلافه طهران حقت بالامن والامان بنیاد است غالبی حضرت مستطاب فلهذا کذب البول این التمول القبول
 قبله الانام کف لا زامل و الاينام المضيول عند الدول الثافدا مرء فی کل الملل مروج شریعت جلد سید المرسلین سید الانسلا
 و امام المسهلین سید مولای بل سید العلماء المرقبین و رئیس العلماء و المجتهدین و مؤید الملک و الدین آقای **اقامه** **نرب**
الغالبین **انام** **جمعه** **ادام** **الله** **انام** **افا** **دنه** **افا** **ضنه** **الی** **یوم** **الدین** **یحیی** **اجلاده** **الطیبین** **الظاهرین** **صلوات** **الله** **علیه** **الم** **جمعین**
 زشتی حاصل نموده بدیدم سفر کبر و ولت جهوری فرانس که مسیحی بمسیو با لوا میباشند با کفر مزیم در حضور مبارک مشرف
 هستند و سفر مکرر و مذهب کاتولیک را داشت بتقریب محبت مقبولیت و مصلوبیت حضرت مسیح همان **امد** **مصنف** **جفر** **انکا**
 سابق الذکر را بر سفر مزبور ابراد نموده بعد از قتل بسیار در عجز و انکسار خود اعتراف نمود و گفت این غلط را با بد از پای عظم
 سوال نمائیم حضرت امام هام مد ظله العالی علیه دوس الانام فرمودند پای عظم تکلیفی ندارد و چنانکه بگوید غلط است بجهت
 این اشکال لا یخل است **غلط** **شخص** **سید** **مر** **باب** (۴) از انجیل متی باین نحو مرقوم شده است (۲۷) **سبب** **هدی** **الی**
برون **دنا** **شاد** **انی** **بیش** **بو** **خدا** **دنا** **بو** **عم** **ما** **لا** **خود** **ایک** **بیت** **پار** **یع** **لنا** **شا** **نا** **شا** **نا** **خ** **بل** **خانو** (۲۸) **طرو** **سای** **دین** **الو**
دایت **نا** **شی** **یکلی** **نا** **لا** **خا** **دلی** **طیعی** **مونا** **هل** **بخا** **زی** **لی** **رو** **غی** **دنا** **شانی** **نا** **ایک** **کو** **یع** **المعنی** (۲۷) زیرا که پسران خود
 امد در جلال پدر خویش با ثقیان ملائکه خود و در آنوقت هر کس بر موافق اعمالش جزا خواهد داد (۲۸) براسنی بشما میگویم کما
 در اینجا حاضرند که مرگ را نخواهند چشید تا پسران را بر بینند که در ملکوت خود میآید و اینچنین غلطست زیرا که تمامی آنها که
 اینجا حاضر بودند مرگ را چشیدند و اسخوای ایشان بوسیده و خاک شد و قریب هزار و هشتصد و پنجاه سال از موت ایشان
 گذشت و احدی از ایشان ندید پسران را که در ملکوت خود و مجدید با ملائکه میآید و هر کس بر موافق عمل خود جزا را
غلط **شخص** **چهار** **مر** **اب** (۳) از باب دهم از انجیل متی باین نحو مرقوم شده است **دای** **من** **دکا** **مر** **بلو** **خون**
یا **ها** **مد** **بنا** **عرو** **ونون** **اخون** **لی** **خنا** **سب** **طرو** **سای** **دین** **الو** **خون** **لی** **عیمی** **تونون** **مد** **ینانی** **دین** **بنا** **هل** **دلی**
برون **دنا** **شا** **المعنی** **و** **وقتی** **که** **در** **یک** **شهر** **بر** **شما** **جاء** **کنند** **بشهر** **بکفر** **را** **کنند** **زیرا** **بر** **راستی** **بشما** **میگویم** **از** **همه** **شهرهای** **ای** **ا**
 نخواهد پرداخت تا پسران را بد و اینهم غلط است زیرا که حواریون شهرهای اسرائیل را تمام کردند و مرگند و از مرگ ایشان

در بیان اخلاط کتب مقدسه

۱۷۳

زاده بر هزار و هشتصد و سی سال گذشت و حضرت مسیح نیامد در ملکوت خود و آنکه میفرمود بر آسمانی میگویم دروغ شد
 نعوذ بالله من الافراء علی الانبیاء علیهم السلام و این دو قول قبل از عروج بوده و اما اقوال او بعد از عروج اینهاست غلط
 شکست و پنجم تا شکست و ششم در آیه (۱۱) از باب ششم از مکاشفات بوختا باین خود فرشته است از قول مسیح
 ها بیتا یون جلدی المعنی فرمود برودی میایم و در باب (۲۲) از کتاب مذکور اقوال عینی علیه السلام باین خود فرشته است
 در آیه (۷) و ها بیتا یون جلدی یعنی آگاه باشید من زود دارم میایم آیه (۱۰) و میری ایلای لا ما خیر فی فی زمانی و فی
 و آها کما با سبب دهنو زبنا قرطی المعنی و مراکت یعنی مسیح کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک است آیه
 (۲۰) بیتا یون جلدی یعنی زود میایم و حال این اقوال معلومست محتاج به بیان نیست بحسب این اقوال طبقه اولی از مسیح
 اعتقادشان این بود که در زمان ایشان مسیح خواهد آمد و قیامت هم بر پا خواهد شد و خودشان را اهل آخر الزمان میدانستند
 و برودی در فصول اشهر عقاید ایشان در باب نزول مسیح مشروح و مفصل مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی غلط
 شکست و ششم تا هفت تا که و پنجم غلط اول آیه (۱) از باب پنجم از رساله ما بعد فوب باین خود فرشته است شش تا نیز
 صبر نمایند و ملوب خود را قوی سازند زیرا که آمدن مسیح نزدیک است غلط دوم آیه (۷) از باب (۴) از رساله اولای
 بطرس باین خود مسطور است لیکن انتهای هر چیز نزدیکست هشتم تا شده و نهم تا سپار با شید غلط ششم در آیه (۱۸) از باب پنجم
 از رساله دوم بوختا باین خود مسطور شده است ای اولاد ساعتان خود بنیاست چهارم در باب (۴) از رساله اولای پولس
 تسالونیکان آیه (۱۵) باین خود فرقی یافته است که این بشما از کلام خدا میگویم ما زنده و باقی هستیم تا آمدن خداوند و بر خیزندگان
 سبقت نخواهیم جست (۱۶) زیرا خود خداوند و خدا و او از رئیس ملائکه و بصورت خدا از آسمان نازل خواهد شد و مرده گان
 مسیح اول خواهند برخاست (۱۷) آنکه ما که زنده و باقی هستیم با همان ایشان در برابر بوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا نشناختن
 کنیم و همیشه با خداوند خواهیم بود و پنجم و در آیه (۵) از باب (۴) از رساله پولس فیلیپیان باین خود مرقوم است خداوند نزدیک
 یعنی آمدن مسیح ششم در آیه (۱۱) از باب دهم از رساله اول پولس بفرانیان باین خود فرشته است ما اهل عالم آخر هستیم
 غلط هفتم در باب (۱۵) از رساله مذکوره آیه (۵۱) باین خود فرقی شده است ها تا سری بشما باز میگویم که هر خواهیم خبید
 لیکن هر متغیر خواهیم شد (۵۲) در لحظه در طرزا العینی عجز نواختن صور آخر زیرا که صافتر خواهد داد و مردگان بقیادت
 خواهند برخاست و ما متغیر خواهیم شد پس این هفت قولی که منقول شد ذال است بر آنچه سابقا ذکر نمودیم که طبقه اولی
 مسیح نزول مسیح و پیام نیامت را در زمان خود میدانستند و چون اعتقاد ایشان این بوده است لهذا اقوال مذکوره حول
 بر ظاهر و غیر مؤول خواهد بود پس لا بد از غلطت ضللهذا این هفت غلط شد غلط هفتم تا که و ششم تا هفت تا
 و ششم در باب (۲۴) از انجیل متی مرقومست که عینی علیه السلام بر کوه زبئون نشسته بود و جمعی بخدمت او آمدند و از
 علامت خرابی مکان مقدس و نزول مسیح و وقوع قیامت سؤال کردند و علامت هر را بیان فرمودند پس اول علامت خواهد بود
 مقدس را بیان فرمودند و بعد ازین حادثه در آن اتمام بلامهلت نزول مسیح محقق قیامت خواهد بود پس باب مذکور تا آیه (۲۸)
 متعلق است بخرابی مکان مقدس و از آیه (۲۹) تا آخر باب نزول مسیح متعلق دارد و مختار فاضل پالس و اسر و غیر ایشان
 از علمای مسیحیه هم همین است و ظاهر از مبنا در سیاق کلام هم همین مطلب است و هر کس غیر ازین قول را اختیار نماید خطا کرده
 و بکلام او نباید کوش داد و بعضی آیات باب مذکور اینست آیه (۲۹) و بعد از رجعتان اتمام فی القور انشاب تا ربط خواهد شد
 و ما نور خود را نخواهد بخشید و ستاره گان از ظلمت خود ساطع و قوت آسمانها منزل خواهد شد (۳۱) و در فوق علامت فرشتگان
 انسانی بر ظلمت ظاهر خواهد کرد بد و آنکه جمیع طوائف زمین سپه رزم خواهند نمود و خواهند دید فرزندان را بر اربابها
 اسلامی که میباید با قدرت و جلال عظیم (۳۱) و فرشته های خود را خواهد فرستاد با صور بلند و ازواتها بر کمر یکتا تر جامع

خواهند نمود از اطراف و بعد از اقصای فلك تا بطرف دیگر (۳۴) بدستی که بشما میگویم که تا جمیع این چیزها کامل نکرد
 این طبقه منقرض نخواهد گشت (۳۵) و هر اینه آسمان و زمین را بل خواهد کرد بد و کلام من را بل خواهد گشت بنا بر این امر
 پس لا بد است از اینکه بعد از خرابی مکان مقدس بلامهلت معتد بر نزول مسیح و قیامت رافع شود چنانچه قول او فی القور در
 ان ایام بوضوح تمام بر این طلب دلالت دارد پس لابد باید معاصرین مسیح علیه السلام را مورد تامل و تأمل نمایند یعنی خرابی بیت و نزول
 مسیح و وقوع قیامت را چنانچه قول او این طبقه منقرض خواهد شد تا این امور را ندیده باشند و محبت در این طلب لهذا نظر خواهد
 و مسیحی که در طبقه اولی بودند همین بوده است از برای اینکه قول مسیح علیه السلام را بل نشود لیکن زمین و آسمان را بل نشد و قول
 مسیح را بل شد و حق باطل شد العباد بالله و همچنین در باب (۱۳) از انجیل مرقس و باب (۲۱) از انجیل لوقا خبر میدهند که نوح و
 واقع گردیده است پس این قصه در آن دو انجیل هم غلط است پس ناچار ثلثه بر تخریب غلط اتفاق دارند و باعتبار سرانجام
 غلط شد غلط هفتاک و نهم تا هشتاک و یکم در باب (۲) و باب (۲۴) از انجیل مرقس قول عیسی علیه السلام را بل میگویند
 شده است طر بقصایم و ن الوخون و لا پی شایسته لکالی یا الکی یا د لا هبوا یاسیر تا یعنی بد رستیکه بشما دانست
 میگویم که در اینجا یعنی بنای هیکل هیچ سنگی بر سنگی گذاشته نخواهد شد مگر اینکه انداخته خواهد کرد بد بد آنکه علمای
 پروتستانت تصریح بنمایند بر اینکه بنای بنا در موضع هیکل ممکن نیست بلکه هر غارتیکه در اینجا بنا میشود فی القور و هیکل
 میگرد چنانچه حضرت مسیح خبر داد و صاحب تحقیق دین الحق مدعیست بر اینکه این خبر از اعظم اخبار مسیح است از حوادث این
 در صفر (۳۹۴) از کتاب مطبوعه خود در رشتنا با این نحو مرقوم نموده است که سلطان جولین که سصد سال بعد از مسیح بوده
 از ملک مسیحی مرشدان برای ابطال خبر مسیح خواست بنای هیکل را در مرتبه تجدید نماید لیکن چون شروع کرد انی از اساس
 بیت بیرون آمد و بنا ها خافت و رو بفرار نمودند و بعد از آن احدی جرأت نکرد بر دق فول صادقی که فرموده بود زمین و آسمان
 را بل میشود کلام من را بل نمیشود انتهای ملخصا و قیس قریب کتابی نوشته است در زبان انگلیسی در ده منکرین و قسین یک
 کتاب مزبور از ترجمه فارسی نموده است اسم ترجمه فارسی کشف الآثار فی قصص انبیاء بنی اسرائیل است و این کتاب در رشتنا مطبوع
 گردیده است و مصنف این کتاب بعضی کلمات را در این موضع نقل نموده پس میگویم قیس مزبور در صفحه (۷) از کتاب مذکور
 گفته است یولیان امپراطور رومیان یهودیان را مقرر نمود که هیکل خود را بنا سازند و نیز وعده داده که انی
 در شهر اجلا خود سکای و قراری دهد و شوق و غیرت یهودیان از خواست امپراطور که نبوده پس بنای هیکل مشغول
 گردیدند و اما با وجود جهد و جهد یهودیان و التفات و توجه امپراطور و مسطوران عمل چون برخلاف قول حضرت عیسی بوده
 پس محال شد و در اینجا بنا تا رنج نویسنده پرست نقل کرده که کوههای آتشین هولناک از همان مکان برجسته و کارگران را از آن
 که از آن عمل دست کشیدند انتهای الفاظ و ظامس یونانی و عبری نوشته است بر اینجا را بنده مندرجه در کتب مقدس و این
 نصیر در بلده لندن در رشتنا چاپ شده است در صفحه (۳) و (۴) از مجلد دوم از نصیر مذکور گفته است عظم طبقه دوم
 از اعظم مظفرین بود در روی زمین فتنه و فساد در زمان او بر تمامی دوی زمین مندرش و تمامی ایام خلافت او ده سال
 و ششماه بوده در این مدت قلیل بر تمامی مملکت عرب و شامات و ایران و مصر مسلط شد و لشکرا و اورشلیم را محاصره کردند
 و خود شازمند به اورشلیم آمد بعد از ضیق صد را از طول محاصره در رشتنا مسیحی را مسیحیون مصالحه کردند و بر بلده اورشلیم تسلط
 شد و بعضی شهر و طیکه شغل عزت و وقار ایشان بود با آنها نمود و هیچ شبهای از کتاب ایشان را خراب نکرد بلکه از اسف
 خواهر کرد که موضعی از برای بنای مسجد با ویدهد اسقف جرج یعقوب و موضع هیکل سلیمان را نیز با و نمود و جاعت مسیحی
 انموضع را ملو نموده بودند از رویت و سرکین و فضلات انسانی و حیوانی عناداً الیهود پس عمر بنفخ خود شروع کرد بپاک
 کردن انموضع و نقل کفالت از آن مکان و عظمای لشکر هم با او افتاد کردند و انموضع را نظیر نموده و مسجدی را بنا کردند

وَأَفَعَدْنَا جِبِلَّ الْعَبَدِ

۱۷۴

و این اول مسجد پسندید و او را ویران شد و بعضی از موزن کوبند غلام عمر را در همان مسجد کشت و این مسجد را عبد
مرزبان که خلیفه دوازدهم است و سعت داد انتهی مصنف کو **بَلَّ** اگر چه کلام این مفسر خالی از خدش نیست بلکه غلط
هم دارد از آنجمله وقوع قتل عمر را مسجد و لیکن صریحست در اینکه عمر در موضع هیکل سلیمان مسجدی بنا کرد و عبد الملك هم
از مسجد را وسعت داد و مسجد بزرگ بود اما امروز موجود است زیاده از هزار و دویست و هفتاد سال از بنای او گذشتند و اینها
عمر قول مسجد را اهل کرد و حال آنکه زوال زمین و آسمان بنا بر اعتقاد ایشان ممکن بود و زوال این کلام ممکن نبود پس حال ممکن شد
چون این قول در آیه (۲) از باب سپردم از انجیل مرقس و آیه (۶) از باب بیست و یکم از انجیل لوقا منقول و مسطور است و باعتبار این
دو انجیل هم غلط است پس باعتبار آنجا که ثلث سه غلط خواهد بود **غَلَطَ هَشْتَاکَ وَ دَوَّ** (۲۸) از باب (۱۹) از
انجیل متی منقول است که عیسی با ایشان فرمود یعنی بخوار شوند بد رستی که بشما میگویم شما که مرا متابعت نمودید در قیامت منم و اینها از زمان
فرزند انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بر دوازده تخت جلوس خواهید نمود حکم زانی بر دوازده فرزند اسرائیل خواهد فرستاد
انتهی و اینهم غلطست زیرا که یهو ذای **سَحَرُ** بوی بوی از دوازده حواری بوده مسیح علیه السلام را بی پول فروخت و همتی شد
بنا بر اعتقاد و آنجا که ایشان پس کس دوازدهم خالی خواهد ماند فعلمند این غلط است **غَلَطَ هَشْتَاکَ وَ سَحَرُ** آیه
(۵۱) از باب اول از انجیل یوحنا این بخور قمشه است (۵۱) پس با و گفت یعنی بنا تا شب که هر از این من بشما راست میگویم که بعد از این
شما آسمان را کشاده و فرشتگان خدا را که بر فرزندان انسان صعود و نزول میکنند خواهند دید و این قول سابقه غلط است
زیرا که این غلط بعد از اصطلاح یعنی تعبد یافتن مسیح و نزول روح القدس بوده بعد از این دو امر احدی آسمان را مفتوح و ملائکه
خدا را صادر و نازل بر عیسی علیه السلام ندیدند بلکه نزول ملک را بر مسیح نفی نمیکند بلکه مفتوح آسمان و رؤیت ایشان نزول و
صعود ملک را بر مسیح علیه السلام نفی مینمایند یعنی مجموع دو امر را چنانکه وعده داده بود و الا نزول ملک بر مسیح و رؤیت و ملک را
صحیح است **غَلَطَ هَشْتَاکَ وَ سَحَرُ** (۱۳) از باب بیست و یکم از انجیل یوحنا این بخور قمشه است (۱۳) و هیچکس با آسمان
نا لا زفره است مگر آنکس که از آسمان پائین آمده است مفصود صاحب انجیل اینک هیچکس با آسمان زفره و نخواهد رفت مگر کسی
که از آسمان آمده است و این غلط صریحست زیرا که اخفون و ایلبا علیه السلام با آسمان صعود نمودند چنانچه در باب پنجم از سفر تکیون
باب دوم از سفر ملوک ثانی مرقومست و همچنین پولس مقدس التزاری و یوحنا ی لا هونی معراج کردند چنانچه در سابل خود
مسطور است و در باب پنجم از همین کتاب بوضوح تمام ثابت و محقق شده که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هم معراج
فرمودند پس ثابت شد که این غلط نیز غلط است **غَلَطَ هَشْتَاکَ وَ سَحَرُ** (۱۱) از باب (۱۱) از انجیل مرقس این بخور قمشه
(۲۳) بد رستی که بشما میگویم هر کس که باین کوه بگوید بخوانند در دریا افکنده شود و در دل خود شک نداشتند باشد بلکه اعتقاد
داشته باشند که آنچه میگویند واقع میگردد در اینصورت هر چه که بجهنمی واقع خواهد شد و در باب (۱۴) از انجیل مرقس و آیه
(۱۷) باین طریق بیان گشته است (۱۷) و اختصاصی که باین چیزها اعتقاد دارند بایست چندی مقرر خواهند گشت که ما هم من
شیاطین ها را برون خواهند نمود و بزبانهای تازه تکلم خواهند نمود (۱۸) و ما را خواهد گرفت و اگر چه بکشند و با ایشان را
هرگز متاذه نخواهند گشت و بر بنیانان دست خواهند نهاد و ایشان من درست خواهند کرد بد و در آیه (۲) از باب (۱۴)
از انجیل یوحنا این بخور قمشه است (۱۲) هر از این شما راست میگویم که آن کسی بر من ایمان آورد این کارها بشما من میگویم و این
خواهد کرد بلکه بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد زیرا که من بنزد پدر خود میرم قول او هر کس باین کوه بگوید غلام است مختص
دون شخصی و زمانی دون زمانی نیست بلکه اختصاص مؤمنین بمسیح هم ندارد و هکذا سایر اقوال منقوله در این باب مختص بخوار
و طبقه اولی نیست و همچنین قول او هر کسی بر من ایمان بیاورد مختص شخصی و زمانی نیست و اختصاص این امور بصفتی اولی دلیل
ندارد پس لا بد است از آنکه کسی از علمای مسیحی که بگوید از جای خود کنده شود و بد را افکنده شود و آن قائل شک در دلش

در بیان بعضی احوال

۱۷۷

نباشد که با بدوا و اطاعت نماید و این از علائم ایمان بمسیح است در این زمان و همچنین افعالی که از مسیح صادر میشد بلکه اعظم از آنها بموجبات مذکوره از او صادر بشود و حال آنکه بنطور نیست ندیده ایم و نشنیده ایم احدی از مسیحین که معجزه او اعظم و اجل باشد از معجزه مسیح نزد طبقه اولی و نه در غیر او پس قول و بلکه بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد غلط است بنا مصدری ندارد در هیچ طبقه از طبقات مسیحی و افعالی که از حضرت مسیح صادر شد از خوارترین و غیر ایشان صادر نکرد بدو علما پروتستنت معتقد با بنکصد و در خارق عادات بعد از طبقه اولی بدلیل قوی ثابت نشده است و از انعام طفولیت که با آنها محو بودیم و در مدارس ایشان مشغول تحصیل و غافلانه ثانی با خلفا و قسبین دانشمندان عادی از ایشان ندیده ایم بلی چیز بکده ایم اینست که سالها در تحصیل لسان و لغات ترکیه و فارسی و عربی و هندی و غیر ذلک سعی مینمایند مع هذا نمینوا اند در ست تکلم نمایند بلکه صغیر گردار موش و مفردا در جمع و بالعکس استعمال مینمایند تا چهره سد با خراج شیاطین و حمل خیان و شر سموم و شقای مرغها و اجای اموات و امثال ذلک الحی مسیحینی که معاصی ما هستند ایمان حقیقی بحضرت مسیح ندارند لهذا از مذکوره از ایشان مسلوبت بلی برای ایشان در بعضی اوقات صدور کرامت و خرق عادت را ادعا نموندند از فضا ادعای ایشان کاذب شد دوست داشتم در همین مورد و حکایتی که مشتمل است بر حال دو معظم بلکه دو امام از ائمه فرقه پروتستنت از کتاب مرآت الصدوق که قسب طامس انگلس از علمای کاتولیک از لسان انگلیزی بر زبان اردو ترجمه کرده است و قسب لای زبانی بر لای ترجمه کرده است نقل نمایم و نسخه اردو در دستم طابع شده است قسب من برور یعنی طامس در صفحه (۱۰۵) و (۱۰۶) و (۱۰۷) است حکایت اولی اینکه جناب لوطی در ۳۳ ساله خواست اخراج شیاطین از ویلد مسیحا نموده باشد لیکن حکایت و شبیه حکایت هجده شد وقتی که خواستند اخراج شیاطین نمایند چنانچه در (۱۶) از باب (۱۹) از کتاب باغمال رفوفا فند است که شیطان ملعون حلقه بر جناب لوطی را و او را و کسانیکه با او بودند مجروح و زخمدار نمود چون ایستاد لباس دید که شیطان کلوی ایستادش جناب لوطی را گرفته است و خفه اش میکند خواست فرار نماید بلکه ازین بلایجات باید لیکن چون مسلوب الحواس بود نتوانست در را باز کند از کوه و در حیران زاندا مش خواست و در دوا شکست و در رفتارها حکایت دهم اینکه یکسبک و اهل سوبس موزخ در بیان حال کالوین که یکی از علمای فرقه پروتستنت است مثل لوطی ذکر کرده است که کالوین مرز بود شوه داد بشخصی مسیحی بهر پیر و میس بوده بشرط اینکه بهر میس پیش بخوابد و جس نفس نماید و خود را مرده با نظار بدهد تا وقتی که کالوین حاضر شود و بگوید با بار میس پیش بر خیز پس در آنوقت نوخیز شده و بر خیزد که مرده بودی و ندانید شک پس بزنش هم گفت وقتی که شوهر نو جس نفس کرد و خودش را کالوین نمود نو صدای که بهر نو صرا بلند کن پس حسب الامر موده کالوین عمل نمودند و صدای که بهر از صغیر چون بلند شد زنهای هتتا اجتماع کرده اطراف منوق را گرفتند و صدای نو صروند به بلند کردند کالوین که مرصود بود حاضر شد گفت که بهر نکند الان من او را زنده میکنم پس شروع بفراغ دعا و او را زانو در زانو دست پیر و میس را گرفت و گفت یا میت ایسم خدای ما مسیح خیز لیکن جمله او بلافاصله شد زیرا که بر ویس منوقی و فاکت کرد بجهت جمله و اهانت بمعجزه صناد خدا از او انتقام کشید و ادعیه کالوین اثر نکرد بلکه قضیه منعکس شد و زوجه منوقی چون انحال داد بدنبالی را مبتدل بینکا نمود و صبح کشید یا ایتها الناس در وقت عهده و بستان شوهر من زنده بود الان نمیدانم اینم دیگر کرد که حقیقه مرد انتهای دین نظر و ناقل باید کرد در کرامتا اعظم ایشان این دو معظم در عهد خود مثل مقدس مشهورشان پولیس تقوی و تقدس ظاهر بر داشتند وقتی که حال شریع این طور باشد و ای بر حال تابعین ایشان و با پایا سکند رسادس رئیس کنیسرا الو و متبرخلفه خدا بر اهل زمین بنا بر ذم فرقه کاتولیک سخی که از برای غیر مهیا کرده بود خورد و فی الفور مرد بخلاف فرموده مسیح علیه السلام که اگر شما ایمان بمن داشته باشید سموات در شما اثر نخواهد کرد چنانچه کنشست پس ثابت و محقق کرد بد که رؤسای فرقه این از علامات مذکوره محرومند غلط هشتاک و ششم در (۲۷) از باب سیم از انجیل اوقا با بن خود قمر با فیه است این بوحنا این رجا

وَأَعْبُدْكُمْ تَابِعًا لَكُمْ

۱۷۸

این زور بابل این شلثا بیل این نهری انشهی در این پک ابر سر غلط است اول اینکه اسای بنی زور بابل در باب بیستم سفر
اول از اخبار انام مرقوم است و در میان آنها کسی نیست که معنی باین اسم باشد و حال آنکه با خبر بر معنی هم مخالف است و در آنکه
زور بابل این فلایا است نه این شلثا بیل بل برادر زاده شلثا بیل است میماند که شلثا بیل این بوخانیاست نه این نهری کا صبح
بر معنی غلط **هشتم** لوفا در باب بیستم مرقوم نمود که شالح بن فینان بن رخش و این غلط است زیرا که شالح
پسر رخش است نه نوه او چنانچه در باب (۱۱) از سفر توکین و باب اول از سفر اول از اخبار انام بصری می شود و در مورد
مقابل فخر عزرا بنی معبر نیست در نزد جمهور علمای یرو تسننت پس صحیح نیست ترجیح بعضی تراجم اگر موافق باشد با انجیل
در نزد ایشان بلکه میگویم بعضی تراجم از تحریفان مسخر است که با انجیل موافق باشد بلکه ترجیح با نسخ ثلاثه اصلیه و در باب
یعنی فخر عزرا بنی و یونا بنی و سایر هر غلط **هشتم** در باب ثانی از انجیل لوفا بنی اول باین خود نوشته است
(۱) و در آن انام حکمی از منظر قهر صنادو کش که نمای بیع مسکون را اسم نویسی کنند (۲) و این اسم نویسی اول شد هنگامیکه
کبری نیوس والی سوریه بود و اینهم غلط است زیرا که مراد از بیع مسکون با جمع ممالک سلطنت دوم است که هو الظاهر و با
جمع مملکت هود است و احدی از قدما ی مورخین یونا بنی که معاصر لوفا با باند زمانی بر او مقدم بود باین اسم نویسی نداشت
تا درج خود نوشت که این اسم نویسی مقدم باشد بر ولادت مسیح و مورخینی که متواتر باشند از زمان لوفا نوشتن ایشان از برای لوفا
نخواهد بود زیرا که ایشان از لوفا نقل کردند با قطع نظر ازین دلیل میگویم کبری نیوس والی سوریه پانزده سال بعد از ولادت مسیح
بوده است پس چگونه میشود که اسم نویسی که پانزده سال قبل از ولادت مسیح بوده است در زمان او باشد و همچنین
چگونه میشود که ولادت مسیح در زمان او بوده و با حال مریم علیها السلام پانزده سال طول کشید خود لوفا در باب اول
اقرار کرد بر اینکه حل الشیاع زوج زکریا در زمان هیرودیس بوده و حل مریم شت ماه بعد از ولادت کرد و چون بعضی مسخر
از تصحیح اثر مذکور خواشند ند حکم کردند بر الحاقیت اثر دوم و گفتند این اثر را لوفا نوشته است **غلط هشتم** و در باب
اثر اول از باب بیستم از انجیل لوفا باین خود نوشته است (۱) در سال پانزدهم از سلطنت بطیار نیوس فیسی که بنیوس پلاطس
حاکم هودیه و هیرودیس رئیس دج جلیل و فیلی پس برادرش رئیس ایوریته و مرزبوم نیر اخوف و لیسائاس رئیس دجس دجس ایلیونی
این غلط است در نزد مورخین زیرا که ثابت نشده است در نزد ایشان که کسی رئیس دجس دجس ایلیونی باشد معنی بلیسائوس معاصر
پلاطس و هیرودیس **غلط نهم** و در باب (۱۹) از باب مذکور باین خود نوشته است و در دجس دجس که سبب هیرودیس
برادر خود فیلی پس و بسبب قباچ دیگر که هیرودیس متوجه آن میبود از او ملاقات یافت و بعد بعضی از یحیی علیه السلام و این غلط است
در بیان اغلاط معنی گذشت و معتر بن ایشان هم معترفند که در این موضوع غلط واقع شده است و لیکن میگویند و اغلاط کتاب
لعل کتاب بچاره هیچ خبر نداشته باشد بلکه در نسبت از خود لوفا باشد **غلط دهم** و در باب (۱۷) از باب (۱۷) از انجیل
مرفس باین خود بیان و عیان کشیده است (۱۷) زیرا که هیرودیس و دجس بجهت خاطر هیرودیس باین برادرش فیلی پس فرستاد یحیی تا
دستگیر کرده در حبسش حبس نمود و از آنکه این زن را در جاله نکاح آورده بود و اینهم غلط است چنانچه دانستی پس از انجیل ثانی
بر خبر غلط اتفاق نموده اند و عدد ثلث در اینجا درست شد و مترجم ترجمه عربی مطبوعه ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ تحریر کرده
در عبارات معنی و لوفا لفظ یحیی پس را اسقاط کرده لیکن مترجمین دیگر این دو مترجم را متابعت ننموده اند چون مترجمین طبری
از برای اهل کتاب لهذا در این امر جزئی از ایشان شکایت ندارد **غلط یازدهم** و در باب (۱۷) از انجیل مرفس باین
انجیل مرفس اثر (۲۵) باین طریق بیان کشیده است (۲۵) و بدیشان گفت مگر هرگز نخواهید که داود چه کرد چون او در
محتاج و گرسنه شدند (۲۶) چگونه در انام ایلیا تا رئیس کهنه خانه خدا را مدنا نهایی تقدیر نمود که خوردن آن خنکاه
روانست و بر فطای خود نیز داد و این غلط است زیرا که داود علیه السلام وقتی که از شاول فرار کرد کسی او نبود پس قول او

چون او در فتنه غلط است و همچنین قول او بر فتنه نبش نیز داد غلط است و هم در تبس الکهنه آخری ملک بودن آیه تار بلی
 آیه تار برادر زاده آخری ملک بود پس قول او در زمان آیه تار بر تبس الکهنه غلط است پس واضح شد که مرقس در دو اهر سر غلط داد
 بروقی عدد ثلث است علمای ایشان هم بر غلط سیم معترفند چنانچه در باب ثانی خواهد آمد انشاء الله غلط بودن امور ثلثه از باب
 (۲۱) و (۲۲) از سفر اشموئل اول بوضوح تمام معلوم و محقق میشود اگر شک داری رجوع کن **غَلَطُ نُوْكُرٍ وَنُجُورٍ وَنُورٍ**
 در باب (ع) از انجیل لوقا در بیان حال مذکور این دو قول واقع گردیده است یعنی او در فتنه نبش و بر فتنه نبش نیز داد و این دو قول
 غلط است چنانچه گذشت **غَلَطُ نُوْكُرٍ وَهَفْمُرٍ** در آیه (۵) از باب (۱۵) از رساله اولی بفرمانیان باین نحو بیان کشاید
 و اینکه بر کفاس نمودار کشیده یعنی مسیح و بعد از آن بان دوازده نفر و این غلط است یعنی لفظ دوازده زیرا که هودای انجریوطی که
 یکی از دوازده بود قبل از این قضیه خود را خنجر کرده و مرده بود پس خوارقون دوازده بودند نه دوازده از این جهت مرقس در باب (۱۶) از
 انجیل خود نوشت که مسیح بر دوازده حواری ظاهر شدند بر دوازده **غَلَطُ نُوْكُرٍ وَتَشْمُرٍ** در آیه (۱۹) و باب (۱۷) و
 از انجیل متی و صفت حضرت مسیح بخوارقون باین نحو بیان کشیده است (۱۹) چون شمارا حاضر نمایند یعنی مخالفین متفکر میباشند
 که بچگونه و بچه لفظ تکلم نمائید زیرا که آنچه خواهد گفتن در ده ساعت بشما اعلام کرده خواهد شد (۲۰) از آن رو که شما متکلم
 نمیشد بلکه روح والد شماست که در شما تکلم مینماید و در باب (۲۱) آیه (۱۱) از انجیل لوقا باین نحو ترجمه یافته است (۱۱) چون
 شمارا دادند در جماع و نزد او باب حکم و اقتدا میبندید پس که بچگونه و بچه دلیل ایشان را جواب دهید تا تکلم نمائید (۱۲) زیرا
 که روح القدس شما را ناخواهد داد که چه باید گفت در باب (۲۳) و آیه (۱۱) از انجیل مرقس این قول مذکور است پس
 انانجیل ثلثه بروقی عدد ثلث تصریح کرده اند بر اینکه عیسی علیه السلام حواری تو را فرمود چیز بگویی که بایست در نزد حکام بگوئی تا اهل
 روح القدس خواهد بود مفعول قول شما نخواهد بود بلکه روح القدس در زبان شما حرف خواهد زد و این غلط است زیرا که
 در باب (۲۳) از کتاب اعمال و نورا لا نوار مرقوم شده است در بیان حال پولس و عبادت فارسیه را اعمال نقل میشود (۱) و
 پولس در جمع تکریم و گفت ای برادران من امروز ناخدا بابت نکوزندگانی کرده (۲) و خانیان گاهن بزرگ کسان را که نزدیک
 وی ایستاده بودند که بد هوش بزنند (۳) پولس بوی گفت که خدا نورا خواهد زد ای حاطط مبتض یا نوثسنه که بر من
 شریعت حکم نمائی و حال آنکه برخلاف شرع حکم مینمائی که مرا بزنند (۴) نزدیک ایستاده گان گفتند که ای تو گاهن بزرگ
 خدا را ناسزا میگوئی (۵) پس پولس گفت ای برادران من بدانم که او گاهن بزرگست زیرا که نوشته شده است که تو خاک تو خود
 بد مگو پس اگر قول مذکور صادق بود پولس مقدس انصاری غلط نمیکرد و حال آنکه جمیع مسیحیان از اهل ثلثت با اعتقاد
 صحت دو حقیقه که ذات و بان تشریف یافت بنا بر نعم ایشان از حواریون میدانند و خود شرم خود را با اعظم حواریین یعنی
 پطرس مساوی میدانند بل در حج و فرقه پروتستانت پطرس را بر او ترجیح نمیدهند پس غلط این مقدس دلیل عدم صدق قول
 مذکور است یا روح القدس غلط و خطا واقع میشود یا روح القدس بر تبس الکهنه و انجیلنا سد در فصول انبیه خواهد آمد
 که علمای ایشان در این موضع اعتراف بغلط دادند و چون این اعراض بر انانجیل ثلثه وارد است پس باعتبار انانجیل ثلثه سه
 غلط خواهد بود بروقی عدد ثلث **غَلَطُ صَدُوْکُمْ وَصَدُوْکُمْ** در آیه (۲۵) از باب چهارم از انجیل لوقا آیه
 (۱۷) از باب پنجم از رساله یعقوب نوشته شده است مدت سه سال و شش ماه در زمان ایلیای پیغمبر ازانی بنامد و انجیل
 زیرا که از باب (۱۸) از سفر ملوک اول معلوم و مفهوم میشود که در سال سیم بازان آمد و چون این غلط در انجیل لوقا از قول
 مسیح و در رساله مزبوره از قول یعقوب واقع شده است لهذا دو غلط خواهد بود **غَلَطُ نُوْكُرٍ وَنُجُورٍ** در آیه (۳۲)
 از باب اول از انجیل لوقا باین طریق از قول جبرئیل عزیم علیه السلام در حق عیسی علیه السلام بیان کشیده است و بیست و یکمین
 مرتباً الهاتحت دی دود بیو یعنی خداوند تخت پدرش داد و داد و عطا خواهد فرمود (۳۳) و او برال یعقوب نا با بد

فَاعْلَمْ أَنَّا جَبَلٌ كَبِيرٌ

۱۸۰

پادشاهی کند و سلطنت او را نهایت نخواهد بود و این غلط است بد و وجه و جبراً و آنکه عیسی علیه السلام از اولاد
 یوواقم است بر حسب نسب سندیدج در انجیل مثلاً و احدی از اولاد او یعنی یوواقم صلاحیت جلوس بر کرسی داود را ندارد پس
 عیسی علیه السلام صلاحیت جلوس بر کرسی داود را ندارد و جبراً و آنکه عیسی علیه السلام یک ساعت بر کرسی داود جلوس نفرمود
 و حکومتی از برای او بر اولاد یعقوب حاصل نشد بلی اولاد یعقوب بر او حکومت کردند در محضر پاپا طرس حاضر نشدند و
 پاپا طرس و زازد و اهاننش کرد و تسلیم خود را نمود پس بردند و بدارش کشیدند بنا بر اعتقاد اهل تثلیث علاوه بر این از
 باب ششم از انجیل یوحنا معلوم میشود که مسیح از سلطنت فرار میکرد و فرار از امریکه بر او مبعوث شده است منصور و بنیاد
 بر بنیادرتبه جبرئیل بنادارش داد قبل از ولادت شاه حضرت مریم این بنیاد را بمسح نقل نکرده باشد قحطی هرگاه کسی
 ندانند بر و نفی نماید در کتب مفید سه از برای او ممکن نیست که از خان غما بد بر اینک عیسی علیه السلام مسیح موعود صادق باشد و از برای
 بیان ملازم چهار مفید سه تمهید بنمایم **مفید اول** آنکه یوواقم بن یوشیا وقتی که اخوان نمود صحیفه را که بار و یک از هن
 ارمیا علیه السلام نوشته بود پس روحی از برای یوسیا علیه السلام نازل شد که خدا بصد یوواقم ملک یهودا مفرما ید از برایش کسی نخواهد
 بود که بر تخت داود بنشیند چنانچه مصرح است در باب (۳۰) و آیه (۳) از کتاب دینا علیه السلام و این مد کوره بر دخی سورین
 باین خورق فایز است (۳) **ب** و آها هتخا یمر لمر را عل یوواقم ملکا و یهودا الهوی لمر بت بنا عل تخت دود و یوواقم
 المعنی (۳) بنا بر این خداوند بصد یوواقم ملک یهودا چنین مفرما ید که از برایش فرزند نخواهد بود که بنی داود بنشیند
 آتی و حال آنکه مسیح در نزد اهل کتاب لابد باید بر تخت داود جلوس مفرما ید بنا بر بنیادرتبه جبرئیل که مذکور شد **مفید دوم**
 آنکه آمدن مسیح شرط بود آمدن ایلیا قبل از او و اینچه یهود عیسی را انکار کردند و گفتند آمدن ایلیا ضرور است قبل از مسیح
 و عیسی علیه السلام هم اینست که را تسلیم و قبول نمود و لیکن فرمود ایلیا علیه السلام پیش از من آمد تا شما و را نشناختید **مفید سوم**
 آنکه ظهور مجزات و خواران خادان در نزد اهل تثلیث دلیل ایمان هم نیست فضلا عن التوبة ثم فضلا عن الا لوهیت و باه
 (۲۴) از باب (۲۴) از انجیل مثلاً قول عیسی علیه السلام باین یوحنا و بیان کشته است (۲۴) **سبب** بی فیهی مشیخی دیکلی و بی
 دد کلا و تا و بی بی نشینی کوری و عجب و بانی آنخ دیکلی این مسیا او پ لکونی المعنی زیرا که مسیحان دروغ و پیغمبران
 کاذب خواهند برخاست و علامات عظمه و آیات زحمان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن بود بر کرسی داود از برای غوی خواهد
 نمود و دایه (۹) از باب ثانی از رساله ثانیه بنسب لوسپکان قول پولس در حق دجال باین خورق فایز است که ظهور او بعد از
 هر نوع قوتی و آیات و عجایب دروغ خواهد آمد لفظ خواهد آمد از برای توضیح از جانب مصنف است **مفید چهارم**
 آنکه هر کس دعوت بعبادت غیر از خدای واحد نماید واجب القتل است بحکم و زیرا که هر صاحب مجزات عظمه هم باشد در این
 (۲) از باب (۱۸) از تورات و مثلاً باین خورق شده است (۲) اما پیغمبریکه منکرانند در اسم من یعنی که بگفتنش امر نفی میگوید
 و با اسم خدایان غیر ناقظ نمایان پیغمبر البتة مقبول شود انتهای و مدعی الوهیت شاع خالا است از کسی که دعوت بعبادت
 غیر الله نماید زیرا که او غیر الله است یقیناً چنانچه در باب ششم از همین کتاب مدلل و مفصل خواهد آمد انشاء الله و حال آنکه
 دعوت بسوی خود نمائید و چون این چهار مفید سه را دانستی پس میگوئیم که عیسی علیه السلام از اولاد یوواقم است بنا بر حسب نسب
 در انجیل مثلاً پس قابلیت جلوس بر کرسی داود را ندارد بحکم مفید متوالی و ایلیا قبل از او نیامده است زیرا که عیسی علیه السلام نه آنکه
 اعتراف کرد با اینکه او ایلیا نیست پس قولی که بخلاف گفته یحیی باشد مقبول نخواهد بود و منصور و بنیادرتبه جبرئیل از جانب
 خدا و صاحب روحی و الهام باشد و نفس خود را معترف نکند پس عیسی علیه السلام مسیح موعود نخواهد بود بحکم مفید متوالی و دایه
 الوهیت هم نمود بنا بر زعم اهل تثلیث پس واجب القتل است بحکم مفید متوالی و بعد و مجزات آنکه در انجیل از او نقل شده است صحیح
 نیست در نزد مخالف اولاد و هرگاه تسلیم شود صحفان دلیل ایمان نیست فضلا عن التوبة پس هر قدر قتل عیسی مضاف بودند

در بیان بعضی غلط انجیل

۱۸۱

واجب و خوی هم داشتند البتة با الله فرق چیست مابین مسیح نصاری و مسیح یهود از کجا بدانیم اول صادق است و ثان کاذب
و حال آنکه هر دو مسیح ادعای حقیقت و حقاقت از برای خود مینمایند و هر دو ایشان صاحب جبرائیل با هر هشتاد و شش
اعتراف اهل کتاب بفرستاد است از علامت فاروق که حجت باشد بر مخالفان محمد الله که خدا مرا بخواند داد ازین مهالک بواسطه بنی و
صفتی و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم تا اینکه اعتقاد کردم بر اینکه عیسی بن مریم علیها السلام بنی صادق و مسیح موعود
مبعوث از جانب خداست و بر پشت ربه عوی الوهیت و انزال اهل تثلیث بران بزرگوار در مسئله ادعای الوهیت **غلط**
یکصد و چهارم در باب هم از انجیل مرقس واپس (۲۹) باین نحو مرقوم شده است عیسی جواب فرمود هر اینه بشما میگویم
کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهنم من و انجیل ترك کند (۳۰) جز اینکه الحال در
این زمان صد چندان باید از خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک باز حیات و در دعا را پسند جوید و با و
و در انجیل لوقا در باب (۱۸) و آیه (۲۹) باین نحو بیان گشته است (۲۹) ایشان گفت یعنی مسیح عیسی چون هر اینه بشما میگویم کسی
نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهنم ملکوت خدا ترك کند (۳۰) جز اینکه در اینجا چندان برابر باید و در
عالم پسند حیات جاودان را و این غلط است زیرا که زمانیکه انسان ترك نماید زن خود را از برای خواطر انجیل و مسیح صحت
از برای او در این عالم حاصل نخواهد شد زیرا که مسیح تزویج و نکاح داده بر یک زن را بخویش نینمایند و اگر مراد ازین صحت
مؤمنان بعضی علیهم السلام باشند بدون عقد و نکاح امری محض و نافذ خواهد بود علاوه بر این قول او املاک و فلان در این زمان
خواهد یافت معنی ندارد زیرا که اول مؤمنین حواریون بودند و در کمال فلاکت و فقر بودند و باین حالت هم از دنیا رفتند و ثان
عموم صید ماهی از برای تحصیل قوت مینمودند و پول هم خرج میدادند و **غلط یکصد و پنجم** در باب پنجم از انجیل مرقس
در باب اخراج شیاطین از مجنون آیه (۱۲) باین نحو بیان گشته است و هر دوها از وی خواش نمودند یعنی از عیسی که ما را با این کلمات
بفرست تا داناها را لعل کردیم (۱۳) فی القوم عیسی آنها را اجازت داد و آن روحهای خبیثه بیرون رفتند و آن خوک ها داخل
گشتند که آن کله از کمر کوه بدریافتند و قریب بدو هزار بودند که در دریا خیز شدند و این غلط است ایضا زیرا که گوشت خوک
در نزد یهود حرام است بحکم تورات و از مسیحین که اکمل لهم خیر پند دارند زمان نبودند پس صاحبان این کله خوک چه کسانی و چه
طایفه از مردم بودند و از برای عیسی علیهم السلام به انلاون خنازیر که از اطباء موالست مثل گا و کوسفند در نزد مسیحین ممکن بود
که شیاطین را از آن مرد اخراج نماید و بیوی دریا بفرستند و اینکه در خنزیر واحد داخل شوند چنانچه در وجیل واحد بودند از
برای چنین خسارت عظیمه را با آن صاحبان خنازیر و او را و **غلط یکصد و ششم** در باب (۲۶) آیه (۴۰) از انجیل
متی در خطاب عیسی علیهم السلام به یهودیان بخور فرشته است (۴۰) لیکن من بشما میگویم که فرزندان از بعد ازین بردست راست اقتدار
نشینند و در برابرهای ایشان خواهند دید که میباید و اینهم غلط است زیرا که جماعت یهود هرگز عیسی علیهم السلام را بردست راست اقتدار
نشینند ندیدند و همچنین آمدن او را در برابر در حالت سواری برابر انسان قبل از وون و بعد از موت آمدنش را مشاهده نمودند
غلط یکصد و هفتم در باب (۲۶) آیه (۴) از انجیل لوقا از قول مسیح باین نحو بیان گشته است (۴۰) و شاگردان او
بر استاد خود نیت بلکه هر یک که کامل شود مثل استادش خواهند بود و اینهم بحسب ظاهر غلط است زیرا که چند هزار از تلامذه
در دنیا بوده و هست و خواهد بود که بعد از کمال افضل از معلم بوده اند حال هم هستند و خواهند بود **غلط یکصد و هشتم**
در باب (۱۴) آیه (۲۶) از انجیل لوقا از قول عیسی باین نحو مرقوم شده است فرمود که اگر کسی بنزد من آید که پدر و مادر و زن و فرزند
و برادران و خواهران را بکسی بخاند خود را دشمن ندارد شاگرد من نمیتواند آنرا و تعلیم این ادب بسیار عجیب است و مناسبان عیسی
علیهم السلام نیست زیرا که در باب هفتم و آیه (۱۰) از انجیل مرقس از قول مسیح در سر زشت و مذمت یهود باین نحو بیان گشته است چنانچه موسی
فرمود که پدر و مادر خود را محترم دار و هر کسی پدر یا مادر را دشنام بدهد البته هلاک خواهد شد هلاک شدن این استی پس چطور

حضرت عیسیٰ امر بیخیز و الدین بنیاد عاظم بکشد و نهام کرد باب (۱۱) آیه (۴۹) از انجیل یوحنا این بخود گفته
 (۴۹) اینا خامی قیما کوراد کینود هی شینا و میری الی اتخون لئون سید ابامندی و لیون بخشاید صیبا لافتن
 دینا شایا مانت میدل و طایپا و کل طایپا لا تلوا اینا اها من کینه لایری الی سبب دیکوراد که بنواد هی شینا نو سلی
 و هید بر و اینشع و مانت و امیدل و اینا پاولا آچی میدل د نایا الی داووب یونی و اها دینا بوریری جمع یعود
 المعنی موافق ترجمه مطبوعه شده (۴۹) یکی از ایشان قیما نام که رئیس کهنه بود بدیشان گفت شما چیزی نمیدانید (۵۰) و کفری
 کید که بجهت مامفید است که بکشتی در راه قوم بمبرد و تمامی طایفه هلاک نکردد (۵۱) و این از خود نکفت بلکه چون دلائل
 رئیس کهنه بود نبوت کرد که متبایست عیسی در راه انظار بفرستد (۵۲) و نه در راه انظار بفرستد بلکه تا فرزند خدا را که منفرستد
 در یکجا جمع کند انشی و این غلطست یقینا بوجهی و جملاتی که آنکه مقتضای اینکلام اینست که رئیس کهنه یهود لابد باید
 بقی باشد و ان فاسد است بی شبهه و جملاتی که اگر این قول از روی نبوت باشد لازم میاید که موت عیسی علیه السلام کفار و اقوام
 یهود باشد فقط نه از تمامی اهل عالم و این خلاف اعتقاد اهل تثلیث است و هم لازم میاید که قول صاحب انجیل که گفت نه در راه
 انظار بفرستد انچه فاسد و مخالف نبوت باشد و جملاتی که بکفری که نبوت و مسلم است در نزد یوحنا و رئیس کهنه هم بود
 در وقت صلب عیسی علیه السلام و او بود که فوئی داد بقتل عیسی و همچنین مسیح را نکند و بکتفیر نمود و رضا شد بنسب و بنو هیرود
 در باب (۲۶) از انجیل متی (۲۶) باین نحو مرقوم شده است (۲۶) و انا انکه عیسی را گرفته بودند و از آنرا قیاما را رئیس کهنه را شک
 کاتبان و مشایخ جمع بودند بردند (۲۸) اما بطرس از دور در عقب او آمد بخانه رئیس کهنه در آنجا ملازمان بنشینان انجم
 کار را بر بید (۲۹) پس رؤسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شوری طلب شهادت دروغ بر عیسی میکردند و او را بقتل رساندند (۳۰)
 لیکن نیافتند با آنکه چند شاهد کاذب پیش آمدند هیچ نیافتند از او و نفرامده (۳۱) گفتند این شخص گفت منو انهم هکل خدا را انحر
 کم و در سر دوش بنا نهادیم (۳۲) پس رئیس کهنه برخاسته بدو گفت هیچ جواب نمیدی چپست که اینها بر تو شهادت میدهند (۳۳)
 اما عیسی خواش و اموش ماند تا آنکه رئیس کهنه روی بوی کرد گفت تو را بخدای حق قسم میدهم مرا بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه (۳۴)
 عیسی بوی گفت نه گفت و نیز شما را امپکوم بعد ازین پسران را نخواهید دید که بر من قدری نشسته بر ابرهای آسمان میاید
 (۳۵) در ساعت رئیس کهنه بجامه خود را چاک زده گفت که گفت دیگر ما را چه حاجت بشهود است الحال که ترس داشتند بد (۳۶) چه
 مصلحت می بینید در جواب گفتند منو بقتل است (۳۷) انگاه ابدهان بر دوش انداختند و از اسبلی و طایفه میزدند
 (۳۸) و میکشند و ایسمع بنام نبوت کن کیست که تو زاده است انشی پس گویم اگر قول من کوریه نبوت بوده و معنای او همانطور است
 که یوحنا فیهده است پس چگونه پیغمبر بقتل عیسی علیه السلام فوئی داد و او را کفری و تکذیب و دواضی بنو هیرود و ضرب و شدا یا
 پیغمبر بقتل خدا فوئی میدهد و خدا را در روی بت تکذیب میخاید و اگر نبوت حاوی امثال این شایع و قبايح باشد پس ما چنین
 نبوت و صاحبان بری میباشیم بنا بر این تقدیر جایز است عند العفل اینکه عیسی علیه السلام معوث بر نبوت و رسالت باشد لیکن
 مطهر غواپ و ضلالت را سوار شده اذ غای الوهیت نموده باشد و کنی افزای بر خدا بسنه باشد نفوذ با الله و دعوی عصمت
 در حق او خاصه بنا بر تقدیر مذکور غیر مجموع است الحق و الانصاف یوحنا و حواری بر پست زامثال این اقوال و ایههرا که اینک
 عیسی علیه السلام اذ غای الوهیت و در بوقت منزه و مبرا است و اسنکاف ندارد از ستایش و عبادت حق کافال سبحان و تعالی
 لَنْ يَسْتَكْفِرَ السَّيِّئُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ الْحَقِّ و هم این اقوال از منخرافات فائلین بر تثلیث است و هرگاه فرض شود
 قول قیاما معنای این خواهد بود چون نلامه و تابعین عیسی علیه السلام را بپشان این بود که میکشند عیسی علیه السلام و عو
 و زعم مردم این بود که مسیح لابد باید سلطان عظیم از سلاطین یهود باشد لهذا قیاما و اکابر یهود از اشاعه این امر ترسیدند که
 مبادا موجب فساد و مهتج غضبیه صردوم بر ایشان باشد پس از انچه بیهوده عظیم گرفتار شوند و غیلهها قیاما گفت عیسی علیه السلام

فدای قوم باشد از پنجه نزار از جهه خلاصی نفوس از گناه اصلی که در نزد مسیح عبارت از ذنبی است که چهار هزار و چهار
سال قبل از میلاد مسیح از جناب آدم علیه السلام بسبب اکل از شجره منهته صادر شد در دوزخ ایشان زبانه این و هن محض است
و بهود اعتقاد بچنین امری ندارند و لعل صاحبانجیل منته بهیچ این امر نشد در باب (۱۸) عوض لفظ نبوت کرد لفظ اشاره
کرد و انوشته زبانه که فری عظمی است ما این اشاره کرد و نبوت نمود اگر چه کلام او در این منشا فضل است لیکن خوب که منته
بهیچ این لفظ شد و بعضی از مندرجین آنرا جیل فارسته و عربی به بر فیج مسئله خبر دار گشته بدل لفظ نبوت کرد لفظ خبر داد نوشته
از انجیل در فارسته و مطبوعه شده لیکن در ترجمه عربی مطبوعه منته لفظ نبوت نوشته است و همچنین در ترجمه عربی مطبوعه
در شده و هکذا در سراسر این مطبوعه شده لفظ نبوت نوشته است یعنی نبوت کرد از جانب خدا **غلط بکصد و دهم**
در باب نهم و اب (۱۹) از سائر اهل بولس بیزانیا این طریق بیان و بیان گشته است (۱۹) زیرا که چون موسی تمامی احکام را بجمع
شریعت بجمع قوم رسانید خون کوساله و بزها را با آب و پیش فرمز و زوفا گرفته از او بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید (۲۰) و گفت
اینست خون ان و صلتی که خدا با شما قرار داد (۲۱) و همچنین خبر و جمع الاث خدمت را نیز بخون بیا لود و در این موضع از سر
جهه غلط واقع شده است و **جمله اول خون** گاو و بز نبود بلکه خون گاو و بز نبود و **جمله ثانی خون** در این مرتبه با آب صوف
فرمز و زوفا نبود بلکه خون فقط بود و **جمله ثالث بر خود کتاب** پاشید و نه بر جمع ظروف خدمت بلکه نصف خون را بر قوم
پاشید و نصف را بر منج چنانچه در باب (۲۴) و اب (۳) از سفر خروج بیان شده است و عبارت فارسته سفر مذکور این
خواست (۳) و موسی آمد و تمامی کلمات خداوند و تمامی احکام را برای قوم حکایت کرد و همگی قوم بیک قول جواب دادند و
گفتند که تمامی او را میبیکر خداوند فرمود بجا خواهیم آورد (۴) و موسی تمامی کلمات خداوند را مکتوب ساخت و در صحف
سفر چینی غده مذبح را بر هر کوه بدوازده ستون مؤلفی دوازده سبط اسرائیل ساخت (۵) و جوانان بنی اسرائیل را فرستاد
که ایشان فراتهای سوختنی را تشریب نموده ذابج سلامتی از گاو و بز بجهه خداوند ذبح نمودند (۶) و موسی نصف خون را
گرفت و در لکن هارچ و نصف دیگر خون را بر منج پاشید (۷) و کتاب عهد را گرفت بجمع قوم خواند و ایشان گفتند که
که خداوند گفت است بجا میآوریم و اطاعت میکنیم (۸) و موسی خون را گرفته بر قوم پاشید و گفت اینک خون عهد بیکر خدا
دوازده تمامی این کلمات را بشما بسته است **نهی فی سجده** در بیان اختلافات معنوی که مفسران و این نوع غیر از
نوع اول است و در این نوع نیز طلبا لا اختصارا و نقلی از آنها را ذکر و بیان خواهیم نمود **اختلاف اول** که در کتب
کند باب (۴۵) و (۴۶) از کتاب حزقیال باب (۲۸) و (۲۹) از سفر عدد اختلاف صریح در احکام خواهد بود که در **نهی فی سجده**
در میان باب (۱۳) از کتاب یوشع و باب ثانی از سفر متی اختلاف صریحی است در بیان میراث بنی کاد و واحد باین غلط
بیشتر چنانچه در میان خال کتاب یوشع دانستی **اختلاف سیم** اختلاف یافت میشود مابین باب (۷) و (۸) از سفر
اول از اخبار اقام در بیان اولاد بن یامین و کذلک نمایان این دو باب و باب (۴۶) از سفر تکوین و علای اهل کتاب است
و نصاری مفرقند بر اینکه آنچه در سفر اول از اخبار اقام واقع شده است **چهارم** در میان باب هشتم از سفر
اول از اخبار اقام از اب (۲۹) تا اب (۳۱) و در باب نهم از سفر مذکور از اب (۳۵) تا اب (۴۴) اختلاف صریحی است در
اسماء آدم کلارک مفسر در جلد ثانی از تفسیر خود گفت علما یهود میگویند که عزرا علیه السلام دو کتاب پیدا کرد که این نفرات در
انها بود با اختلاف اسماء و از برای تمیزی حاصل نشد که کدام یک از کتابین احسن است و از اسماء صحیح است خدا همان
طور که بود نقل کرد انشی **پنجم** اب (۴) از باب (۲۲) از سفر اشموئیل ثانی باین نحو فرشته است (۱) و بواب شداد
سان دیده های قوم را مملکت تسلیم نمود و بعد از اسرائیل هشتصد هزار نفر جنگی شمشیر بید بود و مردمان یهودا را پانصد
هزار نفر بودند و اب (۵) از باب (۲۱) از سفر اول از اخبار اقام مابین خود میان گشته است (۵) و بواب جمع شده قوم را با و

همه مردان این شهر معلوم میشود که تمامی اهل مصر مرد و بعد در همین سفر دوازده (۲۱) دفعه شده است از بندگان فرعون هر کسی که از خداوند پندیده بندگان و مواشیش را بخانهها گزیند (۲۱) اما هر کسی که دل خود را بکلام خداوند نبیند بندگان و مواشیش را در صحرای آکا داشت پس ما بین اینها اختلاف است چنانچه در (۲) از باب (۸) از سفر تکرین باین فوجیان و بیان کشته است (۲) و کشتی در روز هفتم از ماه هفتم بر یکی از کوههای آرا را طفر در گرفت (۵) و اینها تا ماه دهم بند و بچ که میشدند و در روز اول ماه دهم سرهای کوهها پیدا شد پس ما بین اینها اختلاف است زیرا که وقتی که در میان جبال در شهر ظاهر شد پس چو بر سقینه در ماه هفتم بر کوه آرا را طفر در گرفت **اختلاف نوزدهم تا بیست و ششم** در این باب هشتم از کتاب شموئیل ثانی و باب هجدهم از سفر اول از اخبار اتانام خلافت کثیر بیست در اصل نسخه عبرانی اگر چه مزجین بعضی مواضع را اصلاح کرده اند ولیکن ما نقل میکنیم کلام آدم کلارک مفسر را از مجلد ثانی از تفسیر او در ذیل عبارت شموئیل باب (۸) الفاظ شموئیل (۱) بعد از آن واقع شد که داود فلیطیان را شکست داد و ایشان را مغلوب ساخت و داود و شکر اما داود دست فلیطیان گرفت باب (۱۸) الفاظ اخبار اتانام (۱) و بعد از آن واقع شد که داود فلیطیان را شکست داد و ایشان را مغلوب ساخت و کت را با فریاد ایشان زد دست فلیطیان گرفت الفاظ شموئیل (۳) هدد عیز را الفاظ اخبار اتانام هدد عیز را الفاظ شموئیل (۴) و داود از او هزار و هفتصد سواره و بیست هزار نفر پیاده آنچه الفاظ اخبار اتانام (۴) و داود هزار و هفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت الفاظ شموئیل (۸) و از بطح و بیرون شهرهای هدد عیز را داود ملک برنج بسیار بسیار گرفت الفاظ اخبار اتانام (۸) و از بطح و کون شهرهای هدد عیز را داود برنج بسیار بسیار داشت الفاظ شموئیل (۹) نوع ملک هدد عیز را الفاظ اخبار اتانام (۹) نوع ملک هدد عیز را لفظ شموئیل (۱۰) یوزام لفظ اخبار اتانام (۱۰) هادو لفظ شموئیل (۱۲) از ارام لفظ اخبار اتانام (۱۱) از اودوم لفظ شموئیل (۱۳) از ارام لفظ اخبار اتانام (۱۳) اودوم لفظ شموئیل (۱۶) و صادون و سراجیطوب و اجمیلک پسر ابائار کا هنان بودند و سراجا نوبنده بود لفظ اخبار اتانام (۱۶) و شوشا نوبنده پس در این دو باب دوازده اختلاف است **اختلاف بیست و یکم تا سی و یکم** مفسر مذکور گفته است در بیان خلافت و افعه ما بین باب دهم از سفر شموئیل ثانی و باب نوزدهم از سفر اخبار اتانام اول که الفاظ شموئیل (۱۶) و هدد عیز فرستاد و ارامیانی که بان طرف نهر بودند و ایشان بجلال آمدند و شوشا که سر دار لشکر هدد عیز پیشوای ایشان بود الفاظ اخبار اتانام و شوشا که سر دار لشکر هدد عیز را پیشوای ایشان بود الفاظ شموئیل (۱۶) بجلال رسید الفاظ اخبار اتانام (۱۶) و بر ایشان هجوم آوردند الفاظ شموئیل (۱۸) عتراده هفتصد و از سواران چهل هزار کشته الفاظ اخبار اتانام و داود از ارمیان سواران هفتصد و از عتراده و چهل هزار پیاده کشت الفاظ شموئیل و شوشا که سر دار لشکر الفاظ اخبار اتانام و شوشا که سر دار لشکر الفاظ شموئیل (۱۹) بندگان هدد عیز را الفاظ اخبار اتانام (۱۹) و بندگان هدد عیز را در این شش اختلاف است **اختلاف سی و یکم تا سی و یکم** از باب (۲) از باب (۴) از سفر ملوک اول باین نحو بیان کشته است (۲) و سلیمان را چهل هزار طولید اسب برای عتراده ها پیش و دوازده هزار سواران بود و این (۲۵) از باب (۹) از سفر ثانی اخبار اتانام باین نحو مرقوم شده است (۲۵) و سلیمان چهار هزار را خور بیجه اسبها و عتراده ها داشت و دوازده هزار سواره در جمیع تراجیم از قارسته و عربیه و هندیه و ترکیه و سرانیته و کلدانیته و لاطینیته و یونانیته و نحو بکر مرقوم شد واقع شده است الا اینکه من ترجمه مطبوعه شده عبارت سفر اخبار اتانام را تحریف کرده است لفظ چهار هزار را بچهل هزار مبدل نموده است و آدم کلارک مفسر اختلاف تراجیم و شرح را در ذیل عبارت سفر ملوک نقل کرده است بعد گفته است بهتر اینکه اقرار کنیم بوقوع تحریف در عدد نظر باین اختلافات مذکوره **اختلاف سی و یکم تا سی و یکم** از باب (۲) از باب (۲) از سفر ملوک اول و این (۲) از باب (۲) از سفر ثانی از اخبار اتانام اختلاف

انترکب عهد قدیم

۱۸۶

واقع شده است آدم کلارک در مجلد ثانی از تفسیر خود در ذیل شرح عبارات اخبار انعام گفته است بکار عطفین گفته
 احسن اینکه تسلیم نمایم محقق عبارات سفر ملوک را با اینها و بعد گفته است ممکنست که گفته شود لفظ یفریم در موضع بقیم
 انتهای و معنی یفریم ثور است و بقیم عفاست مفسر مذکور اعتراف کرده است بوقوع تحریف در عبارات اخبار انعام پس
 عبارات اخبار انعام در نزد او غلط خواهد بود و جامعین تفسیر هنبری و اسکات گفته اند فری که در این موضع واقع شده
 بجهت تبدل حروف است اشقی **اخترلاف** **سبی** پنجم را نیز ثانیه از باب (۱) از سفر ملوک ثانی باین نحو تحریر شده است
 (۲) و اینها در هنگام آغاز سلطنتش بیست ساله بود و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنجی و در حق پسرش حز
 در ابه ثانیه از باب (۱۸) از سفر مذکور باین نحو بیان گشته است (۲) حزقیاد را آغاز سلطنتش بیست و پنج سال بود آنجی لاثر
 این عبارات اینکه وقتی که حزقیاد مولد شد آخر باز ده ساله بوده است و این خلاف عادتست پس بحسب ظاهر احد عبارات
 غلط است و مفسرین مسیحی اقرار دارند بر اینکه اول غلط است و جامعین تفسیر هنبری و اسکات در ذیل شرح باب (۱۸)
 گفته اند ظن غالب اینکه لفظ بیست در موضع سی واقع شده است نظر کنید باینه ثانیه از باب (۱۸) از همین سفر انتهای **اخترلاف**
سبی ششم را نیز اولی از باب (۲۸) از سفر ثانی از اخبار انعام باین نحو رقم یافته است (۱) آخر با هنگامیکه شروع سلطنت
 نمود بیست ساله بود و در اورشلیم شانزده سال سلطنت نمود و در ابه اولی از باب (۲۹) از سفر مذکور باین طریق بیان
 گشته است (۱) و حزقیاد را آغاز سلطنتش بیست و پنج سال بود و در اورشلیم بیست و نه سال سلطنت نمود و در اینجا هم احد
 عبارات غلط است ظاهر اینکه اول غلط باشد چنانچه در غلط سابق گذشت **اخترلاف** **سبی** و هفتم در میان ابه
 (۳۱) از باب (۱۲) از سفر شموئیل ثانی و ابه (۳) از باب (۲) از سفر اول اخبار انعام اختلاف واقع شده است و هورن در
 در مجلد اول از تفسیر خود گفته است که عبارات سفر شموئیل صحیح است عبارات سفر اخبار انعام را با ابه مثل او کرده است پس در
 نزد هورن عبارات سفر اخبار انعام غلط است نظر و تأمل کنید در قول او که چگونه امر با صلاح و تحریف نموده است عجب اینکه
 منبریم ترجمه مطبوعه کتاب عبارات سفر شموئیل را مثل عبارات اخبار انعام نموده است انصاف اینکه جای تعجب نیست زیرا که منبریم
 امر طبیعی شده است از برای ایشان **اخترلاف** **سبی** ششم را نیز (۳۳) از باب (۱۵) از سفر ملوک اول باین نحو رقم یافته است
 (۳۳) در سال سیم اسای ملک یهوذا بعشای پسر آجاء بر تمامی اسرائیل در نضاه آغاز سلطنت نموده مدت بیست و چهار
 سال و ابه اولی از باب (۱۴) از سفر ثانی اخبار انعام باین نحو رقم شده است (۱) در سال سی و ششم سلطنت اسای بعشای
 پادشاه اسرائیل در مقابل یهوذا برآمد و زمانه را بنا کرد پس باین این دو ایراد اختلاف است و یکی از آنها غلط است بقیه از برای
 که بعشای حکم ابه اولی در سال بیست و ششم از انعام اسای مرده بود و در سال سی و ششم از انعام اساده سال از موت او گذشت پس
 پس چگونه در این سال صعود کرد بر یهوذا و جامعین تفسیر هنبری و اسکات در ذیل عبارات سفر انعام گفته اند ظاهر اینکه باین
 غلط باشد و آشیر که از کبرای علمای مسیحی است گفته است این سال سال سی و ششم است از انعام سلطنت که در عهد یهوذا
 واقع شد در سال سی و ششم از انعام اسای انتهای پس این علما ندیده اند که عبارات اخبار انعام غلط است بلفظ سی و ششم در موضع
 بیست و شش واقع شده است و بلفظ ملک اسای در موضع انعام سلطنت واقع کرده است **اخترلاف** **سبی** هفتم
 ابه (۱۹) از باب (۱۵) از سفر ثانی اخبار انعام باین نحو بیان گشته است (۱۹) و ابی سال پنجم سلطنت اسای جنت نبود یعنی مابین
 اسای و بعشای و این ابه هم مخالف است با ابه (۳۳) از باب (۱۵) سفر ملوک اول چنانچه در اختلاف سابق بیان کردید **اخترلاف**
چهل را نیز (۱۴) از باب پنجم از سفر ملوک اول باین نحو رقم یافته است (۱۴) سوای سرودان سرکاران سلیمان که ناظر کار
 بودند هر از و سبصد نفر که ضابطه کارکنان بودند و در ابه ثانی از باب ثانی از سفر ثانی از اخبار انعام سر هر از و سبصد
 نفر نوشته شده است پس مابین اینها مخالف و متناقض است مگر شرح ترجمه یونانی سفر ملوک را تحریف کرده است سبصد را

در بیان بعضی اختلافات

۱۱۹

و خطا واقع شوند و نتوانند غلط را از صحت تمیز دهند علی قولهم پس ظن بود در باب مرجع انجیل صحت چه خواهد بود و حال آنکه اسم او تا امروز معلوم نشده است فضلا عن وثاق احواله و عن كون ذالهام معلوم است شخص مجهول را نمیشود وثوق و نقد بل نمود و همچنین لوفا که بقیة از حواریون نیست بلکه از شاگرد های پولس است که خود پولس را اهل اسلام مصل النصارى و اهل تابوت میدانند تا چه رسد بشاگرد او و لوفا حضرت مسیح فرمود شاگرد افضل از او ستاد نمیشود غایت ملا فی الباب لوفا هم مثل پولس باشد و خود مسیحین نمیتوانند الهامی بودن لوفا را اثبات نمایند پس ظن غالب اینکه دو مرد مختلف در بیان نسب یوسف بخار بدست متی و لوفا افتاد و تعبیری از برای ایشان حاصل شد و هر کدام بحسب ظن یکی از دو قبیله الخنا کرد و در انجیل خود تحریر نمود و رجاء مفسر که گفت لیکن بر و در زمان اختلاف رفع شده و عبارت صاف میشود الخ رجاء بلافا تده ایست زیرا که هزار و هشتصد و نود و چهار سال گذشته است و هنوز صاف نشده است باز غلط باقی است خصوصاً در قرن اربعه آخره که علوم عقلیه و نقلیه در اروپا شایع شده است که توجیه نموده اند تحقیق هر چیزی حتی تحقیق ملت ایضا و اصلاح ملت هم نموده اند و حکم بر بطلان مذهب عجمی هم کرده اند در اول و هله و نا پا که مقتضای ملت بود از جمله از اذل و اهل غدر و جملہ اش دانستند بعد اختلاف در اصلاح کردند تا اینکه متفرق بفرق مختلفه کردند بدین پس یوما فیوما در اصلاح نرفته کردند تا اینکه تحقیق غیر محصورین از ایشان بجهت زبانی تحقیق بد رجاء علی از اصلاح رسیده اند تا اینکه حکم کردند بر اینکه ملت مسیحی مثل حکایات باطله و خیالات واهی است پس ظن صافی عبارت در زمان اخیر ظن عجمی است و توجیه مشهور الان در میان ملت مسیحی در اختلاف مذکور اینکه با بر است که متی نسب یوسف بخار را تحریر نموده باشد و لوفا نسب مریم را و یوسف داماد هالی باشد و هالی سپهر نداشتن باشد از بجهت داماد زالهالی منتسب نموده اند و داخل سلسله نسب کرده است و این توجیه در غایت ضعف و مردود است بوجهی و جمعا قول اینکه بنا بر این نقد بر مسیح از اولاد ناثان خواهد بود نیز از اولاد سلیمان زیرا که نسب حقیقی عجمی از جانب مادرش است نه از جانب پدر و مصنوعی نسب یوسف بخار در حق مسیح اعتبار ندارد فعلم هذا عجمی مسیح موعود نخواهد بود زیرا که مسیح موعود لا بد با اولاد سلیمان باشد نه از اولاد ناثان و لذالك کلامیین مقتضای فرقه پروتستانت در رد این توجیه گفته است هر کسی سلیمان را از نسب مسیح اخراج نماید مسیح از مسیحیت اخراج کرده است و جمعا ثانی اینکه این توجیه صحیح نیست مگر وقتی که از نواریج معبره ثابت شود که مریم بنت هالی و از اولاد ناثان است محرز احتمال در این باب کافی نیست خصوصاً در صورتیکه این قول در نزد محققین مثل ادم کلارک مفسر و غیر او مردود باشد و همچنین در نزد مقتضای ایشان کالوین و بودن مریم دختر هالی و از اولاد ناثان با دلیل ضعیفی هم ثابت نشده است بلکه عکس آن ثابت و محققست زیرا که یعقوب در انجیل خود تصریح کرده است بر اینکه پدر مریم یوسف و مادرش حنا است و همچنین صاحب نور الانوار در صفحه اول از جلوه سادسه از تفسیر مطبوعه شش و عبارت و این است و مریم مادر عجمی دختر یهو باقم بود که نسب رسانید بنزد بابل و از احقاد داود پادشاه و از فرقه یهو داود و مریم حنانام داشتند و انجیل یعقوب که چهره الهامی و از نصیقات یعقوب خوانی نیست در نزد اهل تثلیث معاصرین لیکن به شبهه از انجیل قدیمه و مؤلفان و از قدما که در قرن اول از فرور مسیح بوده است فعلم هذا بانضمام قول صاحب نور الانوار در تفسیر و از نواریج معبره که مریم نخواهد بود محرز احتمال مقاومت با انجیل مذکور و قول صاحب نور الانوار نخواهد کرد و اکتینا بر گفته تصریح شده است در بعضی کتب که در عهد من هستند اینکه مریم علیها سلام از قوم لاویست و اینمنا فی است با بودن مریم از اولاد ناثان زمانیکه ملاحظه شود انچه واقع شده است در باب (ع) از سفر عدد که هر مرد اسرائیلی باید نرویح با مریم ثانی که از سبط و قبیله او باشد و کنان هر نرویح با مریم که از سبط و قبیله او باشد نرویح نماید از برای اینکه میراث در قبائل ثابت بماند و اسباط بنی اسرائیل مختلط نشوند و انچه بیکه واقع است در باب اول از انجیل لوفا اینکه زوج زکریا از بنات

هرون بوده است و مریم علیها سلام هم از آثار بزرگتر بوده است پس ظاهر را شکار کرد بدین حدیثی است که در بعضی کتب واقع شده است زیرا که مریم علیها سلام از آثار بزرگتر است و زوجة ذکر تا از بنات هرونست قطعاً پس مریم از بنات هرون خواهد بود و از آن کذا که زوج مرعوم او هم از اولاد هرون خواهد بود بحکم توریة فعلیهما باین معنی لو قاهر و غلط و از دیگر اعتبارات و مسامحات و از مغفرت اهل ثلثت خواهد بود ثابت نماید که عیسی علیهما السلام از احفاد داود که بود طعن نماید که مسیح موعود عیسی علیهما السلام نیست چون اثباتش مشهوره الان تا آخر قرن ثانی شهرت نداشتند لهذا حدیثی که در بعضی کتب بر غیر کتب دیگری پس در اختلاف واقع شدند و چه ثالث اینست که مریم بنت هالی بود این امر از برای قلد ما مخفی ننماید و میگویند مریم دختر هالی است و تحریرات معنی و لو قاهر از این وجهات و یکدیگر وجهی نمیدهند که وجهی ایشان مورد شناعطین واقع کرد و مردود شود در نزد مناصر و چه ثالث اینست که الفاظ معنی در باب دوم از این (۱۴) باین نحو مرقوم شده است یعقوب هو صلی لیوسپ کبراد مریم الخ المعنی و یعقوب پدر یوسف شوهر مریم عیسی معنی مسیح از او منولد شد انشی و عبادات لو قاهر در باب بیتم و این (۲۳) باین نحو تحریر شده است بر و ناد یوسپ در و ناد هالی المعنی (۲۳) و خود عیسی و قتی که شروع کرد قریب بی سال بود و حسب کائن خلق یوسف بن هالی پس صریح عبارات اینست که معنی و لو قاهر در نسب یوسف را میبندند نه اینکه یکی نسب یوسف و دیگری نسب مریم را چنانچه بعضی متاخرین است و نسب یوسف هیچ مدخلیت مسیح ندارد و چه پنجم آنست که چون فرض حال محال نیست و هرگاه فرض شود که مریم بنت هالیست باز تحریر لو قاهر صحیح نخواهد بود مگر پس از آنکه ثابت شود که در واقع یهود یعنی مثلاً و اما بین ایشان این بوده است که داماد واقعی که زوج او برادرزاده اش باشد داخل در سلسله نسب بشود و اسم او را در موضع پدر پدر زن تحریر می نمودند لیکن تاکنون این امر بوجه معتدی ثابت نشده است و هفوات بعضی علمای پروتستانت و استنباطات ضعیفه ایشان که قابل رد است بر ما بحث نیست و ما متکبران انساب شخص باخر را مطلقاً انکار نداریم بلکه جابجاست نزد ما اینست که انشخص انحر از آثار نسب را سبب این شخص باشد مثل استاد و مرشد مشهور و بجهت منزلت دینیه و نبوتیه شخص باید بکری منسوب بنماییم و میگوئیم این شخص برادرزاده یا خواهرزاده و داماد فلان امیر و سلطانست یا نسلبد فلان فاضل مشهور و یا مرید فلان شیخ است لیکن باین انساب داخل در سلسله نسب البتة نمیشود و از روی حقیقت نمیکوئیم این پسر فلاکت را معمول بودن این امر در میان یهود در نزد ما مسلم نیست لهذا این توجه غلط است فایده اینجمله مشهور و معتبر نبود در زمان لو قاهر و الا خلاف معنی را در اول انجیل تحریر نمیشود بطوریکه مثلاً بین و متاخرین در توجه او متحرر باشند و لو قاهر دو کلمه را از برای توضیح دفع اختلاف در کلام خود زیاد می نمود **اخلاف پنجاه و دو مرتبه پنجاه و سی** اگر کسی مقابل نماید باب ثانی را از انجیل معنی با باب ثانی از انجیل لو قاهر اختلاف عظیمی خواهد پیدا کرد بجهت بی کسرت و بی خواهد نمود که معنی و لو قاهر انجیلین را از روی اظهار تحریر نموده اند و ما اکفاً میگوئیم بنقل و اختلاف اول از کلام معنی معلوم میشود که ابون مسیح در بیت لحم مقیم بودند و از بعضی کلمات و مستفاد میشود که این اقامت قریب بی و سال بوده است و مجوس هم سبب لحم آمدند و مسیح استایش نمودند و هذا بای خود را کذا اندید پس از آن یوسف خواب دید لهذا مریم و مسیح را برداشت و بمصر رفت و مدت حیات هر دو پس در مصر اقامت داشتند و پس از آن دو مرتبه خواب دید و برگشت در ناصره اقامت نمودند و از کلام لو قاهر معلوم میشود که ابون مسیح بعد از انقضای اقامت نفاس مریم را در شلم رفتند و بعد از تقدیم ذبح بر ناصره مراجعت کردند و در اینجا اقامت نمودند و هر سالی را با اقامت عید از ناصره و باورشلم می رفتند و عبادات اقامت عید را بجا می آوردند و عیسی علیهما السلام به اطلاع ابون در سال دوازدهم سه روز در اورشلیم ماند پس بنا بر کلام لو قاهر مجوس سبب لحم غلط خواهد بود و هرگاه فرض شود مجوس در ناصره خواهد بود زیرا که آمدن ایشان

در آشنای راه هم بعد است و گذر آن رفتن ابو بن مسیح عصر و اقامت ایشان در آنجا تا موت هیرودیس را می نداشتند زیرا که کلام لوقا صریح است در اینکه یوسف هرگز مسافر نشد و از ارض یهود عصر و غیره ننمود و در کلام متی معلوم میشود که اهل اورشلیم و هیرودیس از ولادت مسیح اطلاع نداشتند قبل از اخبار یحسوس و معانی بودند و از کلام لوقا معلوم میشود که ابو بن مسیح وقتی که با اورشلیم رفتند بعد از انقضای اقامت نفاس از برای تقدیم ذبح پس شمعان که مرد صالحی و متعلق از روح القدس بوده و وحی شده بود با و که مرکز انجواهی دبد قبل از رؤیت مسیح چون نظرش بعضی افتاد عیسی علیه السلام را در هیکل بالای دست گرفت و اوصاف و از آن برای مردم بیان کرد و گذر آن حثای بنی اسرائیل و خدا را شایع نمود و در راه انشاع منظر بن قدوم مسیح انجیر داد که این همان مسیح موعود است پس اگر هیرودیس و اهل اورشلیم معاند مسیح بودند مردم مثل او از روح القدس مسیح زاد جمع ناس بالای دست نمیکرفت و اوصاف و از بیان نمیکرد و گذر آن ضعفه که پیغمبر بود بنابر تعجب ایشان مردم و انجیر نهاد در اورشلیم که دار السلطنه هیرودیه بوده است و فاضل نورین حای انجیل است لیکن اضطرار اختلاف حقیقی ناما بین ناپسندیده مسیح کرده و حکم نموده است که بیان متی غلط و تحریف لوقا صریح است **اختلاف پنجاه و چهارم** از باب (۴) از انجیل مرقس معلوم میشود که مسیح علیه السلام بعد از وعظ ثمشلات سبعة جماعت را مرتجع نمود و در پای جبل نموج و هیجان نموده و حضرت مسیح در کشتی خوابیده بود و حواریون بیدار شدند و در بار او امر بکون نمودند و در بار او اذاعه کردند و از باب (۱) از انجیل متی مستفاد میشود که هیجان و سکون بحرام مسیح بعد از وعظ جبل بوده است و وعظ ثمشلات سبعة جماعتی در باب (۱۳) مرقوم نموده است پس بنابر تحریر مرقس هیجان و سکون بحرام مسیح بعد از وعظ ثمشلات بوده و بنابر تحریر متی این دو حالت بمدت مدیدی قبل از وعظ ثمشلات سبعة است زیرا که ما بین موعظ جبل و وعظ ثمشلات مدت مدیدی فاصله است فعلیهذا احد انجیلین غلط است زیرا که تقدیم و تاخیر در تاریخ و قایع و توفیق حوادث از انرا باطعام منزله تناقض را دارد **اختلاف پنجاه و پنجم** مرقس در باب (۱۱) از انجیل خود نوشت که مباحثه مسیح با یهو در درون سیم از ورود او در اورشلیم بوده است و متی در باب (۲۱) از انجیل خود نوشت که در یوم ثانی از ورود بوده است پس احد انجیلین غلط است و تفاوت در بیان دو اختلاف مذکور یعنی این اختلاف و اختلاف سابق بر این در صنف (۲۷ و ۲۸) از جلد چهارم از تفصیل خود که در کتاب مطبوع کرده است نوشت که صورت تحقیق در این احوال در غایت اشکال بلکه خالص است **اختلاف پنجاه و ششم** متی در باب (۱) از انجیل خود بعد از وعظ جبل اول شقای ابرص را نوشت پس در باب (۱۴) از انجیل خود بعد از شقای غلام یوزباشی را بعد از دخول مسیح بکفرناحوم و بعد شقای مادر زن بطرس را و در باب (۱۶) از انجیل خود بعد از شقای ابرص را تحریر نمود پس از آن در باب (۷) شقای غلام یوزباشی را مرقوم داشت **اختلاف پنجاه و هفتم** جماعت یهود که نه و لا و بین را خدمت حضرت یحیی فرستادند تا از آنسر و سؤال نمایند که تو کیستی پس آمدند و سؤال کردند و گفتند یا نوا ایلیا هستی فرمود من ایلیا نیستم تفصیل قصه در باب اول از انجیل یوحنا مرقوم شد است و در باب پنجم از همین کتاب خواهد آمد و در باب (۱۴) از باب (۱۱) از انجیل متی قول عیسی علیه السلام در حق یحیی علیه السلام این خوبان و عیان کشنده است (۱۴) و اگر خواهی قبول کنید ها نیست ایلیا که باید بیاید و در باب (۱۶) و از پدرم از انجیل متی ما بن محور تمی یافته است (۱۰) شاگردانش را و پرسیده گفتند پس کاتبان چرا میگویند که باید اول ایلیا آید بعد مسیح (۱۱) او در جواب گفت البتة ایلیای ابد و تمامی چیزها را اصلاح خواهد نمود (۱۲) لیکن شما میگویم الحال ایلیا آمد و او را نداشتند بلکه انچه خواستند بوی کردند بها نظور پسرانسان از ایشان رخت خواهد دید (۱۳) انگاه شاگردان یافتند که در باره یحیی تصدیق دهند بدیشان سخن مبکنت است عیسی که خداست با بر حق هر نسبت پیغمبر خود را نشناخته است یحیی اینست که من ایلیا نیستم پس یحیی از سر چه لازم میاید عیسی که خداست با بر حق هر نسبت پیغمبر خود را نشناخته است

وَتَعْلَمُ أَنَّ جِبِلَّ الْعِثَّةِ

۱۹۲

و فرقی مابین یحیی و ایلیا نکند اشهاد است یا یحیی دروغ گفته است یا اینکه کلام ایشان متناقض است **اخلاف پنجاه و ششم**
ثا شصت و یکم در باب (۱۱) از انجیل مرقس و باب اول و آخر (۲) از انجیل مرقس این نحو مرقم یافته است چنانکه مکتوب است
در صفت انبیاء اینک رسول خود را پیش روی تو میفرستیم تا راه تو را پیش روی تو مهتاسازد و اناجیل ثلث این قول را بنا بر روی
مفسرین ایشان از اولی از باب ثلث و کتاب ملاکی نقل کرده اند و آنچه مذکور در باب بیستم از کتاب ملاکی بنا بر نسخه فارسی
مطبوعه لندن در شصت و یکم این نحو مرقم شده است (۱) اینک رسول خود را خواهم فرستاد و او در برابر من راه و اما در خوا
ساخت و عیارت فارسیه مطبوعه شصت و یکم مثل عبارت سابقه است پس مابین منقول و منقول اختلاف واقع شده است
بد و وجه و **جدا و یک** لفظ پیش روی تو که در اناجیل ثلث مذکور است و در کتاب ملاکی ذکر نشده است و وجه ثانی کلام
ملاکی بضمیر منکم است و اناجیل ثلث بضمیر خطاب نقل کرده اند و چون در مجلد ثانی از تفسیر خود نقل کرده است از ذکر این
که سبب مخالفت از سهولت نمیشود بیان کرد غیر از اینکه بگویم نسخه قدیمه تحریف شده است انتهى پس این شش اختلاف است
با تشبیه اناجیل ثلث **اخلاف شصت و یکم** چنانکه **ثا شصت و هفتم** آیه سادس از باب ثانی مخالفت است با
آخر تا آیه از باب خامس از کتاب بکا و چهار آیه از باب ثانی از کتاب اعمال حارثین یعنی از آیه (۲۵) تا آیه (۲۹) مخالفت با چهار
آیه از زبور (۱۶) یعنی از آیه (۸) تا آیه (۱۱) و سه آیه از باب عاشور از سوره عبرت یعنی از آیه (۵) تا آیه (۷) مخالفت با
ایات مزمور (۴) از زبور داود و دو آیه از باب (۱۵) از کتاب اعمال حارثین یعنی آیه (۱۴) و (۱۵) مخالفت با دو آیه از باب
(۹) از کتاب عاموص یعنی آیه (۱۱) و (۱۲) مفسرین مسیحیه مقرر میفرمایند با اختلاف مذکور و گویند نسخه خطی اینتر مجری است
در مواضع مسطوره اختلاف مذکور اگر چه بسیار بود لیکن چون خواستم طول ندم لهذا کهن چهار تا است **اخلاف شصت و یکم**
و **شصت و یکم** آیه (۹) از باب ثانی از سوره اولی بر تائیان این نحو مرقم شده است (۹) بلکه چنانکه مکتوب است چیزها را که
ندیده و گوش نشنیده و بخاطر انسان خطور نکرده خدا برای محبت خود مهتاس فرموده است و این آیه بنا بر تحقیق مفسرین پنجم
منقول است از آیه (۴) از باب (۴) از کتاب اشعیا و آیه مذکور در کتاب اشعیا این نحو مسطور است (۴) زیرا که از اناجیل
نشنیده اند و بگویند رسید و سواى و اناجیل چشم آنچه که عن نظر است بخا خواهی آوردند بده است انتهى مابین منقول
منقول عن اختلاف است چنانچه یحیی مفسرین هم تسلیم دارند و نسبت تحریف از کتاب اشعیا میدهند **اخلاف**
شصت و یکم در باب (۲) از آیه (۲۹) تا آیه (۳۴) از انجیل مرقس و قتی که عیسی از آنجا بیرون میرفت دو
انجای دیدند در سوره نشسته و ایشان را شفا داد از کوری و مرض در باب دهم از آیه (۴) تا آیه (۵۲) مینویسد که یک
انجای حضرت عیسی دیدند در سوره نشسته و اسم او را بنیاموس بود و او را شفا داد **اخلاف هفتاد و یکم** در باب (۹)
آیه (۲۸) از انجیل خود مینویسد که عیسی علیه السلام چون بدان کما در زمین جرجسبان رسید دو شخص دیوانه از قبرها بیرون
شده بد و بر خوردند و ایشان را شفا داد و مرض در باب پنجم و لو تا در باب هشتم از انجیل خود مینویسد که بکفر دیوانه از قبر بیرون
آمد و مسیح او را شفا داد و مابین اقوال مذکور اختلاف است **اخلاف هفتاد و یکم** در باب (۲۱) از انجیل
خود از آیه اول تا آیه (۱۱) در باب ورود مسیح باور شلم مینویسد که عیسی علیه السلام و نفر از شاگردان خود را فرستاد بدین
گفت بروید در این قریه که پیش روی شماست الاغی را بکمره اش بنشیند و خواهد یافت و آنها را باز کرده بنزد من آورید و رفتند
آوردند پس حضرت عیسی الاغ را بکمره اش هر دو سوار شد و وارد اورشلم شد و مرض در باب (۱۱) و لو تا در باب (۹)
و پو خدا در باب (۱۲) از اناجیل خود مینویسد که یک کمره الاغی از برای مسیح آوردند و او سوار شده و وارد اورشلم شد
پس مابین ایشان اختلاف است زیرا که از انجیل مرقس معلوم میشود که الاغی را بکمره اش آوردند هر دو سوار شدند و از
ثلثه مفهوم میشود یک کمره الاغی بود و تا آنوقت کسی و او سوار نشده بود **اخلاف هفتاد و یکم** در باب (۲۱) از انجیل

در ذکر بعضی اختلافات

در باب اول و آیه (ع) از انجیل خود در نعت یحیی علیه السلام بنویسد که یحیی از لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر میبوسد و خود را
 وی از ملخ و صیل بری بود و متی در باب (۱۱) و آیه (۱۸) در بیان حال یحیی چنان بنویسد (۱۸) زیرا که یحیی آمد بمحور و
 اشامید میگویند و بود از انتهای اختلاف بین الایتهن و اضع است **اختلاف هفتاک و سیمره هفتاک**
 هر کس مقابل کند باب اول را از انجیل مرقس و باب دایع را از انجیل متی و باب اول را از انجیل یوحنا در کیفیت اسلام حواریین
 سه اختلاف خواهد پیدا کرد **اول** متی و مرقس بنویسند که چون عیسی بکار دزدانای جلیل بجهت آمد بطرس و اندراپاس
 برادرش و یعقوب و یوحنا پسران زبیدی را ملاقات فرمود ایشان را دعوت نمود پس ایشان او را متابعت کردند و یوحنا
 بنویسد در وقت عبور از هزاردن غیر از یعقوب و یوحنا دیگر را ملاقات نمود و ایشان را دعوت نمود **دو** مرقس و مری
 بنویسند که حضرت مسیح اولاً بطرس و اندراپاس را بر جلیل ملاقات کرد پس از آن بعد از زمان قیام یعقوب و یوحنا را در همان
 در باب ملاقات فرمود و یوحنا بنویسد که یوحنا و اندراپاس را ملاقات کرد و اولاً در ضرب عبور از آزدن بعد از اندراپاس
 برادرش بطرس را هدایت کرد و بعد از آن مسیح آورد پس از آن فردا عیسی علیه السلام وقتیکه خواست برود بسوی جلیل فلی پس
 خدمتش مشرف شد بعد از آن فلی را پس هدایت کرده خدمت مسیح آورد و یوحنا برادر خود یعقوب را ذکر کرده است
سیمره متی و مرقس بنویسند که حضرت مسیح آنها را ملاقات نمود در حالی که مشغول القاء شبکه و صید ماهی و اصلاح
 آن بودند بعضی اصلاح نور و یوحنا شبکه و اصلاح آن و صید ماهی را نوشته است بلکه گفته است که یوحنا و اندراپاس و
 عیسی از یحیی علیه السلام شنیدند و خدمت عیسی مشرف شدند بعد از آن پاسبان برادر خود بطرس را هدایت کرده و بخدمت مسیح
 آورد و هر ظاهر بود که این قسم تحریکات از باب الهام اختلاف عظیم و غلط جبری است **قال الله عز وجل اذا علمتم ان**
للفقران افلا یبکون الفکران ولو کان من عند غیر الله لو جدد و آیه اختلاف کثیر اختلاف معانی در کلام
 الهامی دلیل بر بطلان کلام است **اختلاف هفتاک و سیمره** هر کس مقابل کند باب (۹) از انجیل متی و باب (۵)
 از انجیل مرقس را در فتنه دختر رئیس اختلاف خواهد پیدا کرد **اول** و آیه (۱۸) بنویسد که رئیس آمد خدمت عیسی عرض کرد
 که دختر من مرده است و ثانی و آیه (۲۳) بنویسد که رئیس عرض کرد که دختر من مشرف بموت است پس عیسی با او روانه شد و خلق
 بسیار پی از او افتاده بروی از دحام می نمودند و بین راه بعضی آمدند از خانه رئیس و بر رئیس گفتند دختر من فوت شد
 محققین از مشاخرین مسیحیه اختلاف معنوی را در این موضع تسلیم دارند پس بعضی از ایشان کلام متی را بر کلام مرقس ترجیح
 میدهند و بعضی کلام مرقس را بهتر میدانند از کلام متی و اسناد لایمناوند باینکه متی کتاب انجیل نیست و الانجیل نمیشود
 و کلام لوقا با کلام مرقس موافق است در بیان اصل فتنه لایمناوند باینکه لوقا بنویسد یک نفر از خانه رئیس آمد و موت دختر را خبر
 داد و مرقس میگوید جمعی آمدند و علمای مسیحیه در موت دختر رئیس که مذکور شد اختلاف دارند که آیا حقیقه مرده بود یا نه
 فاضل یندر موت را معتمد نیست بلکه بطن غالب میگوید در خواب بحالت مرگ رسیده بود و آیا حقیقه مرده بود یا نه
 و شبلی میبشرو شاشن گویند که مرده بود بلکه غش کرده بود و موت قبول این جماعت است ظاهر فرمایش مسیح که در آیه (۲۹)
 از باب (۵) از انجیل مرقس مرقوم شده است و عیاری و بقا رسای نیست پس مسیح داخل شد بدیشان و گفت چرا غوغا میکنید
 میکنید دختر مرده بلکه در خواب است نهی فعلیهذا معجزه احیای موتی در این موضع از مسیح علیه السلام صادر نشده است **اختلاف**
هفتاک و هفتم و آیه (۱۰) از باب دهم از انجیل متی و آیه (۳) از باب نهم از انجیل لوقا بوضوح تمام معلوم میشود که
 عیسی علیه السلام وقتی که حواریون را فرستاد هدایت مردم ایشان را منع کرد و گفت که شما عصاهم بر نداشتید با خود و آیه (۱) از
 باب (ع) از انجیل مرقس معلوم میشود که اذن داد ایشان را که عصا با خود بردارند و بعضی عیاریات مرقس را به مد کوره باین
 نحو مرقوم شده است و ایشان را خدغن فرمود که جز عصا فقط هیچ چیزی بجهت راه برند و این **اختلاف هفتاک**

وَتَأْتِيَانَا فِي الْمَدِينَةِ

و **بِسْمِ رَبِّ اب** (۳) و **اب** (۳) از انجیل مرقوم شده است (۳) انکه عیسی از جلیل بار دُن نزد یحیی آمد تا از او تعبد یاد (۱۴) اما یحیی او را منع نموده گفت من احتیاج دارم که از تو تعبد بایم و تو نزد من میانی (۱۵) عیسی در جواب و گفت الان بگذار که ما را همچنین مناسب است تا تمام صلاحات و افعال و سائیم پس او را واکذاشت (۱۶) اما عیسی چون یافت فوراً از اب برآمد که در ساعت سمان بر وی کشاده شد و روح را دبد که مثل کیوری نزول کرده بروی میباید و در باب اول و **اب** (۳۳) از انجیل یوحنا مرقوم است از قول یحیی علیه السلام که من او را شناختم یعنی مسیح را و لیکن بعد از نزول روح او را شناختم و در باب (۱۱) و **اب** (۲) از انجیل مرقوم است (۲) و چون یحیی در زندان اعمال مسیح را شنید و تفرزادش که در آن خود را فرستاد (۳) بدو گفت ای انا اینده توفی با منظر دیگری باشم انتهی از کلام اول معلوم میشود که یحیی عیسی را قبل از نزول روح می شناخت و او را تعظیم و تکریم می نمود و از توفی با منظر دیگری می نمود که او را بعد از نزول روح شناخت و ثالث صریح است در اینکه بعد از نزول روح هم او را شناخت چنانچه عیسی می گفت که اعظم انبیای بنی اسرائیل است بنا بر شهادت مسیح مع هذاسی سالت که خدا علی قوهم لباس دیشتر پوشیده و بر روی زمین آمده است پیغمبر او را نمیشناسد که این خدا را این پیغمبر خلیع عیسی کاخی پیغمبر را نمیشناسد و کاخی پیغمبر خدا را استیجیر بالله من کلمات الکفر و هذان الشعور نفل کفر نیست چنانچه خدا عز وجل کفر مردم را در قرآن مجید نفل فرموده است از انجیل در کفر اهل ثلث مفرماید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَفِي الْآخِرَى لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ وَصَاحِبُ مَرْئَانَ الْحَى وَصَفِي (۳۳) از کتاب حل الاشکال دو عبارت اول تا بوجهات و یک که توجیه نموده است و صاحب استبصار باطل و وجه توجیهات و دارد نموده است و کلمات حقیر در کتاب تحفه الاربعه الرذائل اهل الصليب و چون توجیه مذکور ضعف است لهذا خوف من التظویل در این موضع نفل نکردم من را داد الاطلاع طبرجع الی کتابی الذی کور **اخلاف هشتاک** و **اب** (۳۱) از باب پنجم از انجیل یوحنا از قول مسیح علیه السلام باین نحو بیان و بیان کشیدمت (۳۱) اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست و در **اب** (۱۴) از باب (۱) از انجیل مذکور باین نحو مرقوم شده است عیسی گفت هر چند من بر خود شهادت میدهم شهادت من راست است پس از اول معلوم میشود که شهادت عیسی در حق خود دروغ است و از تانی راست است **اخلاف هشتاک** و **اب** (۱۵) از انجیل مرقوم میشود که زن مسختر از برای شفای دخترش کینا پتیده بوده است و از باب سابع از انجیل مرقوم میشود که زن مذکوره پونا پتیده بود با عیسا فرم و فینفیه بود با عیسا و قبیله **اخلاف هشتاک** و **اب** (۳) از انجیل مرقوم میشود که عیسی علیه السلام یک کبریا که لکنت زبانهم داشت شفا داد و متی در باب (۱۵) و **اب** (۳) میبانه کرده است و بیکرا جمع کبر نوشته و گفته است و کروه بسیاری لیکنان و کوزان و کنکان و شلان و جمعی از دیگران را ناخود بر داشتند و او آمدند و ایشان را بر پای عیسی افکندند پس ایشان را شفا داد و این میبانه مثل با لغز یوحنا است که در آخر انجیل تحریر نموده و گفته است (۲۵) و دیگر کارهای بسیار عیسی بخاورد که اگر فردا فرود نشود کجا ندارم که جهان هم کجا بشنوشه ها را داشته باشد امین پس نظر و اتمل کنبد در ظن صحیح یوحنا و ظن ما اینکه ان کب در دو و بیست صغیری جا می گرفت لیکن چون از باب **اناجیل** در نزد مسیحین از روی الهام تحریر و تحریر می نمایند لهذا که می تواند در مقابل ایشان تکلم نماید و غلطی یا خطائی از ایشان بکند و با اختلافی در کلام ایشان پیدا کند فلهمذا اختیاد از اندخالی واحد خفیی داسه نمایند و بک حتم بکم و بسیار غما پس **اخلاف هشتاک** و **اب** (۲۱) از انجیل مرقوم است از قول مسیح در حالت خطاب بچوارتن باین نحو بیان کشیدمت (۲۱) و قضا که ایشان غذا می خوردند گفت هر ایندیشا میگویم که یکی از شما مرا شنید می کند (۲۲) پس بغایت تحکمین شده هر یکی از ایشان بوی سخن آغاز کرد که ایا من ام (۲۳) در جواب گفت نکر دست نامن در قاف فرورده مان کس مرا شنید نماید (۲۵) **یهودا**

نیم

تسلیم کنند گفت ای استاد ابا من آنم بوی فرمود تو خود گفتی و در باب (۱۳) و آیه (۲۱) از انجیل و حنا این نحو ترجمه
 یا فرست (۲۱) عیسی گفت هر این را بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد (۲۲) پس شاگردان یکدیگر را نگاه می
 کردند و حنا میبودند که این در باره که میگوید شمعون بطرس اشاره کرد بسوی آن خواری که حضرت عیسی او داد و دست
 میداشت و سر خود را بسینه او میگذاشت یعنی بوختا که پیر تا بدنام اینخبر در حق کیست پس سؤال کرد عیسی جواب داد
 آن آنست که من لغیر زافر و برده بودم و میدهم پس لغیر زافر و برده بهودای اسخرفوطی پیر شمعون داد اختلاف مابین ایا میگویند
 واضح است **اختلاف هشتم** در باب (۲۴) در کیفیت اسیر کردن یهود عیسی علیه السلام را میگوید که
 یهودا گفته بود بجاعت یهود هر کس را بوسه بزنم او را محکم بگیرد پس در ساعت نزد عیسی آمد گفت سلام یا استاد و او را
 بوسه داد پس بجاعت یهود حضرت عیسی را گرفتند و در باب (۲۴) از انجیل و حنا این نحو ترجمه است پس یهودا و لشکران
 و خادمان از نزد وی گریختند و فرستادند برادرانش را و خواهرانش را و اسلحه را بخا آمد پس عیسی بیرون آمد و با ایشان گفت
 که را میطلبید جواب دادند عیسی ای ناصری عیسی بدیشان گفت من هستم و یهودای تسلیم کنند نیز با ایشان ایستاده بود
 پس چون بدیشان گفت من هستم بر کشته برو زمین افتادند و از ایشان سؤال کرد که را میطلبید گفتند عیسی ای ناصری
 عیسی جواب داد بشما گفتم که من هستم پس اگر مرا میخواهید اینها را بکنید و او را برونند آنکه سر را از آن و سر پنهان و خادمان یهود
 عیسی را گرفته و بستند و بردند **اختلاف هشتم** در باب (۲۴) از انجیل و حنا این نحو ترجمه است پس حضرت مسیح را
 هشت و چهار اختلاف کرده اند و **جمله اول** اینست که مدعی بطرس بنا بر ذابت می و مرشد و کثیر مرد ها شک کرده اند و **جمله دوم** اینست
 بودند و بنا بر ذابت لوقا یک کثیر و دو مرد مدعی بطرس کردند که نواز نامده عیسی ای ناصری هستی و **جمله ثانی** اینست
 جابر که اول از بطرس پرسید دو وقت سؤال بطرس را بپایان نبرد و نشسته بود بنا بر ذابت می و در وسط ایوان سر را نش
 نشسته بود بنا بر ذابت لوقا و در پائین ایوان بنا بر ذابت مرشد و داخل الدار بنا بر ذابت بوختا و **جمله ثالث** اختلاف اینست
 در کیفیت سؤال از بطرس و **جمله رابع** بنا بر ذابت می و لوقا و بوختا سه مرتبه بطرس عیسی را انکار کرد از وقت کثیر
 خروس بانک زد و بنا بر ذابت مرشد یک مرتبه انکار کرد از وقت یک مرتبه خروس بانک زد و مرشد یک مرتبه انکار نمود مرشد ثانی
 خروس بانک زد و **جمله خامس** اینست که می و لوقا از مسیح و ذابت کرده اند که فرمود پیش از بانک زدن خروس سه مرتبه
 مرا انکار خواهی کرد و مرشد ذابت کرده است که مسیح فرمود قبل از اینکه خروس دو مرتبه بانک زدند سه مرتبه مرا انکار خواهی
 کرد و **جمله ششم** اینست که جواب بطرس کثیر که اول از او سؤال کرد بنا بر ذابت می گفت نمیدانم چه میگوئی و بنا بر ذابت بوختا
 لا فظ و بنا بر ذابت مرشد نمیدانم و نمیفهمم چه میگوئی و علی و ذابت لوقا ایضا من و از انجیل و حنا **جمله سیام** اینست که جواب دادن
 بطرس بیائیل ثانی بنا بر ذابت می بعد از حلف و لعن و انکار گفت من اینم را نمی شناسم و علی و ذابت بوختا گفت من نمی شناسم
 بنا بر ذابت مرشد انکار فقط و علی و ذابت لوقا گفت ای مرشد من او نیستم و **جمله ثامن** اینست که رجالی که ایستاده بودند و وقت
 خارج از او بودند علی ما نفهم من مرشد و وسط الدار بودند علی ما یعلم من کلام لوقا تبصیر می و در باب دهم و آیه (۳۳)
 از انجیل خود از قول مسیح چنان روایت کرده است (۳۳) اما هر که مرا پیش مردم انکار نموده منم در حضور دیدار خود که در
 استادتان و انکار خواهم نمود بنا بر حکم اناجیل تمامی خواریون بخصوص بطرس که رئیس الخواریین است عیسی علیه السلام را انکار
 کردند و حکم ابرمدن کوره هر کس مسیح را انکار نماید در پیش مردم مسیح هم در پیش خدا او را انکار خواهد نمود و واضح است که
 مسیح او را انکار نشود از اهل نجات نخواهد بود و اگر کسی گوید انکار مسیح در صورتیست که آن منکر در انکار خود مصر و بی نوبه
 از دنیا رود و خواریون نوبه کردند پس حضرت مسیح منکر ایشان نخواهد بود جواب کوئیم کسب که عیسی را انکار نماید نوبه او
 قول نیست بحکم ابر (۳۱) از باب (۱۲) از انجیل و آیه مذکور اینست (۳۱) ازین روی شما را میگویم هر نوع نگاه و کفر از

مِفْتَاحُ الْخِلَافَةِ الْمُبَرَّكَةِ الْفَاجِلِ

۱۹۶

انسان امرزیده میشود لیکن کفر بروج القدس از انسان عفو نخواهد شد انشائی معین است روح القدس با حضرت مسیح متحد است در نزد مسیحین پس انکار مسیح مسئلزم انکار روح القدس است و منکر روح القدس هم نوبه ندادن بحکم ایه اخیر پس حواریون اگر نوبه کنند نوبه ایشان بول نخواهد شد **بَلْ یُنِکِرُ** آنچه در حق حواریین گفته شد الزامی است بر ما و چنانچه مراد از این کتاب مذکور که ملاحواریون را مردمان خوب میدانیم و انکار ایشان حضرت مسیح را در نزد ما ثابت نموده و این انجیل را حروف مبدا بن چون علمای پرستش و زبان درازی میکنند در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله چنانچه در باب خامس انشاء الله احوال ایشان مذکور و مردود خواهد شد لهذا اینو جز را الزاماً ذکر کردم **الْخِلَافَةُ هِشْتَا وَ پَنْجُمَر دَبَاب (۲۳) وَاِیْر (۲۴) اَز انجیل لوقا باین نحو بیان گشته است (۲۴) و چون او را میبردند شمعون قبرانی را که از خصل میامد مجبور ساختند صلیب را بر او گذارند تا از عقیب عیسی برود و پایه (۱۷) از باب (۱۹) از انجیل یوحنا باین نحو خبر شده است (۱۷) و صلیب خود را برداشته بر زلف بموضعی که چرخ مسیحی بود و بعضی از ارجحاً ادیب گفتند بنا بر پایه اول حامل صلیب شمعون قبرانی بوده است و بنا بر ثانی خود عیسی صلیب را حمل نمود **الْخِلَافَةُ هِشْتَاک وَ شِشْمَر** از انجیل لوقا اول مفهوم میشود که عیسی علیه السلام در ساعت ششم بالای دار بوده است و از انجیل یوحنا معلوم میشود که در وقت مذکور در حق پیرا طرس التبتی بوده است **الْخِلَافَةُ هِشْتَاک وَ هَفْتُمَر** می و مرض منسوبند که آن دو نفر را که با عیسی علیه السلام مصافق بودند عیسی علیه السلام را تعبیر سرزنش می نمودند و لوقا میگوید یکی از آنها تعبیر می نمود و دیگری دفعی خود را از جو میگرد و سوار را بر بعضی علیه السلام عرض کرد مرا بیا داور هنگامیکه ملکوت خود او (۲۳) عیسی بوی گفت هرا بنیرو میگویم امر زمان من در فرد تو خواهی بود و من رجم نهجتهند به مطبوعه **هَشْتَا وَ هَشْتَا وَ هَشْتَا** و همچنین بعضی از تراجم فارسیه و عربیه که ذکر آنها بفضل موجب طول کلام است عبارت می و مرض را تعبیر کرده اند و متنی را مبطل بمفرد نموده اند از برای رفع اختلاف اگر عطا المعز کرده این کتاب در بعضی تراجمه فارسیه و عربیه را ذکر نایر بیند نسبت خطا را مؤلف جعفر نهجتهند که تحریف از جانب ایشانست **الْخِلَافَةُ هِشْتَاک وَ شِشْمَر** از باب (۲۲) و (۲۱) از انجیل متی مفهوم میشود که عیسی علیه السلام از اینجا ارتحال نموده و باورشلم آمد و از باب (۱۱) و (۱۲) از انجیل یوحنا معلوم میشود که از آفراین ارتحال فرمود و بفرستاد عیسا آمد و از اینجا بیرون نمود پس از اینجا باورشلم آمد **الْخِلَافَةُ هِشْتَاک وَ نَهْمَر** از این انجیل مفهوم میشود که عیسی علیه السلام از زمان عروج با سامان سه مرده زنده کرد اول دختر دیش بنابر نقل انجیل ثلثه اول ثانی متی که لوقا منقر در نقل او در باب هفتم از انجیل خود و ثالث العا از که احوال او را یوحنا فقط در باب (۱۱) از انجیل خود نقل نموده است و در باب (۲۴) از انجیل وَاِیْر (۲۳) باین نحو مرقوم شده است مسیح باید که عقوبت کند و چون از مرده گان اول برخیزد و در پایه (۲۰) از رساله اول باهل فرنیس باین نحو مرقوم شده است (۲۰) و حال آنکه مسیح از مردگان برخواسته و نوبه خواسته گان شده است (۲۲) در مسیح هر زنده خواهند گشت (۲۳) هر کس در نوبه خود نخست مسیح که نوبه است و بعد از آن گناهی که از مسیح هستند در وقت آمدنش و در پایه (۱۸) از باب اول از رساله پولس هیلسیان باین نحو مرقوم شده است (۱۸) و اوست اعازا میا مرده گان مولود نخست تا اینکه در هر امور او را هندی باشد انشائی پس احوال مذکوره نفی میکنند قیام متنی را از اموات قبل از مسیح علیه السلام زیرا که اگر متنی قبل از قیام مسیح از برای زمان مرده گان برخیزد عیسی اول القائین و مقدم در هر چه خواهد بود و در پایه (۵) از باب اول از مکاشفات یوحنا مرقومست و از عیسی مسیح شاهد امین و اول القائین از میان اموات است و در باب (۷) وَاِیْر (۹) از کتاب ایوب علیه السلام باین نحو بیان گشته است (۹) ابر پراننده شده تا بود میشود بها ظود و کسب که خبر فرود میرود بر نیاید (۱۰) بخانه اش دیگر بر نخواهد گشت و مکانش دیگر بر نخواهد شناخت و در باب (۱۴) از کتاب مدکور وَاِیْر (۱۳) باین نحو قر شده است (۱۳) انکاش مراد بر نپهان میفودی و با فرود آمدن غضب را مسطور میساختی و از برای زمانهای بعین**

در بیان شتمنا و اختلافات

۱۹۶

مبنی بر اینست که از وی (۱۴) اگر ادعی میبرد یا دیگر زنده میشود انتهای پس ازین احوال معلوم میشود که مجزه اجای میشود
از مسیح هرگز صادر نشده است و اختلاف علمای مسیح در اجای بنت ریشم را قسم و از قول ائوب علیه السلام معلوم میشود که
قیام مسیح از میان اموات هم باطل است و این قول حق و صدق است در باب مسیح زیرا که تصریح و صلب و در این اناجیل صحت
از کاذب اهل ثلث است قال الله عز وجل و ما قتلوه و ما وصلوه الخ شکیک ما یخبر کفره شد در انکار مجزه انجیل
اموات مسیح بر سبیل الزام بود از خودشان بود بر خودشان وارد شد و الا ما بحکم قرآن صدور مجزه اجای اموات را از
مسیح معتمدیم چنانچه در اول کتاب گذشت **اخلاف نوک و دقمر** از انجیل متی معلوم میشود که مریم مجدلتیه و مریم دیگر
چون بفریح رسیدند ملکی نازل شد و سنکر اعظا نیده بران بنشست و برزها گفت نرسید و برزودی بر کردید و از
انجیل مریم معلوم میشود که مریم مجدلتیه و مریم دیگر و سا لوم چون بفریح رسیدند دیدند که سنک اعظا نیده شده است
چون بفریح را آمدند جوانی را که جامه سفید در بر داشت بر جانب راست نشسته دیدند پس بفریح شدند و از انجیل لوقا
مفهوم میشود که این سه زن وقتی که بفریح رسیدند سنک را اعظا نیده دیدند چون داخل فریشتند جسد عیسی را نیافتند و
واقع شد هنگامیکه ایشان ازین امر بفریح بودند ناگهان دو مردی در لباس درخشان در نزد ایشان بایستادند انتهای اختلاف
در میان کلمات معروفه و اخص **اخلاف نوک و دقمر** از کلمات متی معلوم میشود که ملائکه خبر داد آن دوزن را از قبا
مسیح علیه السلام از میان اموات پس زنهای برگشتند ناگهان عیسی بایشان بر خورد در بین راه گفت سلام بر شما باد و آنکه بایشان فریشت
بر کردید برادانم را بگوئید که بجلیل بروند که مراد را انجا خواهند دید و از کلمات لوقا معلوم میشود که آن سرفروز وقتی که از
آن دو مرد سفید پوش خبر قیام مسیح را شنیدند برگشتند نلامده را از قیام مسیح خبر دادند و نلامده اعقاد قبول ایشان نکردند
و پوشتا میپوشید که عیسی مریم را در بر فریشتا گفت کرد انتهای **اخلاف نوک و دقمر** به (۵) از باب (۱۱) از
انجیل لوقا باین خوبیان شده است که خون جمیع انبیاء از اول خلقت عالم از خون هابیل تا خون زکریا در دو قیامت از جنت
بهود مظالم خواهد شد و در باب (۱۸) از کتاب خوقیل اثر (۲) باین خوبیان و عیان کشتار است نفسی که گاه میوزد نخواهد
مرد پسر را نگاه پدر نخواهد کشید و پدر را نگاه پسر را نخواهد کشید صداقت صدق بر او خواهد بود و شرارت شر بر هم
او خواهد بود و در چند موضع از تورات مرقوم است که ابناء مسئول خواهند شد بسبب گناه اباء تا سه طبقه یا چهار طبقه
اخلاف نوک و دقمر در باب ثانی از رساله اولای پولس بر تیموثاوس اثر (۳) باین نحو مرقوم شده است (۳)
زیرا که این نیکو پسندیده است در حضور نجات دهنده ما خدا (۴) که میخواهد جمیع مردم نجات یابند و بمعرفت و راستی
گرایند و در باب ثانی از رساله ثانیه پولس بنسائونیکان به (۱۱) باین خوبیان کشتار است (۱۱) و بدینجهت خدا با ایشان
عمل گزاهای میفرستد تا دروغ را باور کنند (۱۲) و تا فتوای شود بر هر کس تا نیکو راستی را باور نکند بلکه بنا راستی شادی
باشند انتهای پس از کلام اول معلوم میشود که خدا میخواهد جمیع بندگانش نجات یابند و بمعرفت حق برسند و از ثانی مفهوم
میشود که خدا عمل گزاهای میفرستد تا دروغ را باور کنند و از این جهت خدا ایشان را پروتست اگر امثال اینها
در کتب مذاهب غیر بر پیغمند مدح مینمایند چنانچه در مقدمه مکتب و در باب ششم نیز مفصلاً خواهد آمد پس بایشان گفتن میشود
اغوای غلام مردم را با رسال عمل ضلالت و تعذیب ایشان باین سبب در نزد شما علمای پروتست فنی است از اقسام نجات
و وصول بمعرفت حق است و الا فح نمیخوردند **اخلاف نوک و دقمر** از کلمات متی معلوم میشود که مریم مجدلتیه و مریم دیگر
آوردن پولس در باب نهم و باب (۲۲) و باب (۲۵) از کتاب اعمال نوشته است و در باب اول ثلث بوجه شتی اختلاف است لیکن
ما در اینجا کفایت میکند بدینکه هر اختلاف اولی در باب ناسع به (۷) باین نحو مرقوم شده است (۷) اما هسفران و خوش
ایستادند چون نکران صلا را شنیدند لیکن هیچکس را ندیدند و در باب (۲۲) به (۹) باین نحو مسطور است (۹) و هسفران

ظاهر بن ناجی مقصد

۱۹۸

نور را دیدند نرسان کشند ولی او را از آنکه بر آنکه با من سخن گفت نشنیدند پس در این اول هر اهلان صوت را استماع نمودند
و در ثانی نشنیدند و باب (۲۶) از استماع صوت و عدم آن ساکت است تا کنی در باب (۲۷) ایه (ع) خداوند و پراگشت که بر تو
بشهر برو که اینجا بگویند میشود چربا بد کرد و در باب (۲۸) ایه (۱۰) باین نحو تحریر شده است (۱۰) خداوند مرا گفت برخیز
بد مشن برو که در اینجا نور را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی و در باب (۲۹) ایه (ع) باین نحو تحریر شده است
(۱۶) ولیکن برخیز و پراگشت زیرا که بر تو ظاهر شدیم تا نور را مقرر کردیم تا ندی و شاهدی بر آنچه دیده و بر آنچه شنیده و از آن
ظاهر خواهیم شد (۱۷) و نور را هانی خواهیم داد از قوم و از امتها بیکه نور را بنزد آنها خواهیم فرستاد (۱۸) تا چنان ایشان را باز
کنی تا از ظلمت بسوی نور و از اقدار شیطان بجانب خدای رحمن برگردند تا اینکه امرزش کاهان و میزانش در میان مقفین
بوساطت ایمان من بیابند پس از دو باب اول معلوم میشود که بیان کارها بیکه پولس باید مشغول بشود و موعود بود و وصول او
بشهر و از باب ثالث معلوم میشود که موعود نبود بلکه در موضع سماع صوت تکلیف و از برای او بیان شد و در باب اول
معلوم میشود که هر اهلان پولس صامت است و از ثالث معلوم میشود که بر زمین افتادند و ثانی ساکت از قیام و سقوط
اختلاف نو و هفتم ایه (۱) از باب (۱۰) از سالا اولی باهل قریش چنان چنان و بیان کشنده است (۱) و در ثانی
که چنانکه بعضی از ایشان کردند و دیگر و زیست و سه هزار نفر هلاک شدند و در ایه (۹) و باب (۲۵) از سفر همدان
نحو مرقوم شده است (۹) و کسانیکه مردند بیست و چهار هزار نفر بودند پس باین ایه باین معنی از هزار اختلاف است و یکی
از آنها غلط است **اختلاف نو و هشتم** ایه (۱۴) از باب (۶) از کتاب اعمال باین نحو مرقوم شده است (۱۴)
پس یوسف فرستاده پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند طلبید و این عبارت دلالت دارد بر اینکه
یوسف و فرزندان او که در مصر بودند قبل از اسندن غای فلولم پدر داخل در عدد هفتاد و پنج نیستند بلکه مقدار این عدد
یوسف و فرزندان او از عیالش و عیال پدر و در ایه (۲۷) و باب (۴) از سفر تکریم باین نحو مرقوم است (۲۷) پس تمامی
خانان یعقوب که عصر آمدند هفتاد نفر بودند یوسف و فرزندان او داخل در عدد سبعین هستند و در نفس پدر و الی وجود
در شرح عبارت نکون باین نحو بیان کشنده است و اولاد یوسف و و نفر بودند و اولاد زلفاه شازده نفر و اولاد ازاجل یازده
نفر و اولاد بلهه هفت نفر بودند و این شصت و شش نفر میشود پس زمانیکه یعقوب و یوسف و و فرزندان او ابعاد مذکور
منضم نمایند عدد هفتاد کامل میشود **اختلاف نو و نهم** ایه (۹) از باب پنجم از انجیل متی باین عبارت مرقوم شده است
(۹) طوبی لعیبدی دشکما سبب و بنوی ذالک ابی پتی قری المعنی خوشحال سلم و صلح کنندگان که ایشان پسران
خدا خوانده خواهند شد و در باب دهم و ایه (۳۴) از انجیل متی باین عبارت ترقیم یافته است (۳۴) لا تخشون در لی دین
شینا با و عالا لیل در دین شینا الا سبیا الزججه کان میرید که آمدن ناصح و سلم بر زمین بگذارم نیامدم ناصح بگذارم بلکه
شمس و فساد انجیل پس باین کلامین اختلاف عظیمی است و بجم این عیسی علیه السلام و اهل طوبی نیست و پدر خدام خوانده می
شود و بیضا بجم جمله ثانیه از ایه اول **اختلاف صد و هفتم** فضا موت یهودای اسخریوطی را در باب (۲۷) و ایه (۵)
نقل کرده است و لوقا هم فضا مذکوره را از قول پطرس در باب اول و ایه (۱۷) از کتاب اعمال نقل نموده است و بیان ایشان
مختلف است بدو وجه اما اولی آنست که یوسف و و در لوقا کوید بر و افتاد و شکم خود را
منش کرد اما و احشای او بر بدن ریخت پس مرد و اما ثانیا زیرا که از کلام متی معلوم میشود که رؤسای کهنه زبانی اشتراء
نمودند با ن یس پول نفره که خونهای مسیح بود و بعد از نذامت با ایشان رد نموده بود و از کلام پطرس بنا بر نقل لوقا هر
زمن را از برای خود اشتراء نموده بود لکن در قول پطرس واضح شده است که جمیع سکندر و سلیم این امر را میدادند و ظاهر
اینکه قول پطرس صحیح و تحریر متی غلط باشد و چهار وجه دیگر هم مؤید این وجه است **اول** توضیح کرده است متی در انجیل

خود که بهود اسی در هم زابر و سکنه و شبوخ رد کرد در هیکل وان غلط است زیرا که کهنه و شبوخ در آنوقت در نزد
 پلاطس بودند و از عیسی علیه السلام شکوه می نمودند و در هیکل کسی نبود از کهنه و شبوخ تا پول بگردانگی اینکه سیاه و عبارت
 دلالت دارد بر اینکه عبا را آنکه ما بین پایه دق و بازدم واقع شده است اجنبی محض است **ثالث** موت بهود داد صباخ انجیل
 عیسی علیه السلام را سپردند بسیار بعد است که باین زودی بر فعل خود نادم شود و خودش را خضر نماید زیرا که قبل از تسلیم
 بود که جماعت بهود مسخر خواهند گشت **علی قولم الرابع** اینکه پایه (۹) غلط محض است چنانچه مفسرین در باب ثانی خواهد
 آمد ان شاء الله تعالی **اختلاف یکصد و یکم** از پایه تا نه از باب ثانی از رساله اولی پوختا معلوم میشود که کاهه کاه
 کل طالع مسیح است که معصوم از صد و ذنب است و از پایه (۱۶) و باب (۲۱) از کتاب امثال سلیمان مفهوم میشود که شری
 از برای عادل و منافق بجای راست فدا میشود پس بنا بر حکم این عیسی اگر فدای کل مخلوقات باشد لازم میاید که شری و منافق
 باشد نعوذ بالله ثم نعوذ بالله از کلمات کفر خدایا یا شاه من باش که من از امثال این عقاید بری هستم **اختلاف یکصد و دو**
و دوم از پایه (۱۶) از باب سابع از رساله غیر ایشان و از پایه سابع از باب ثامن از رساله مذکوره معلوم میشود که شریعت
 موسی و پیغمبر و معصیه و غیر آنهاست و از پایه سابع از زبور (۱۶) مفهوم میشود که شرح موسی بلا عیب کامل و صادق است
اختلاف یکصد و سیم از باب (۱۶) از انجیل مرقس معلوم میشود که زنها بعد از طلوع افتاب آمدند سر بر میج
 و از باب (۲) از انجیل پوختا مفهوم میشود که ظلمت هنوز باین بود یک زن هم بود **اختلاف یکصد و چهارم**
 عنوانیکه پلاطس نوشت و بر صلیب گذاشت در انجیل اربعه مختلف است **ثانی** این دیوع ملک یهود است و
 در ثانی ملک یهود است در اظهار اسم و اشاره و **ثالث** این ملک یهود است و **دوم** از پایه سابع عیسی ناصری ملک
 یهود خلی عیسا است که این امر قلبی محفوظ اناجیل نبود پس چگونه میشود اعتقاد کرد بحفظ ایشان در اخبار طویل و اگر کسی
 از طلاب مدرسه امثال این عبارات مختصره را بر بپند و تاب نشود فراموش نمیشود **اختلاف یکصد و پنجم**
 از باب (۶) از انجیل مرقس معلوم میشود که هر دو پس معتمد جناب یحیی علیه السلام و از و ازاضی و موعظه انبیا و کوار از اسماعیل و
 و ظلم نکرد بر آن بزرگوار مگر بجهت خواطر هر دو پایه و از باب ثالث از انجیل لوقا مفهوم میشود که ظلم او بر یحیی بجهت خواطر هر دو
 بود غلط بلکه شرارت نفس و سوء اعتقاد هم مدخلیت تا مر داشت در این باب **اختلاف یکصد و ششم** اینکه
 و مرقس و لوقا اتفاق دارند در اسماء بازده نفر از حواریین یعنی بطرس و برادرش اندراپاس و یعقوب بن زبیدی و برادرش یوحنا
 و فیلی پس و برنولیا و توما و متی و عشار و یعقوب بن حلفی و شمعون قانوی و یهوای و یحیی و بطری و اختلاف دارند در اسم و از دم
 عت کوبد بقی ملقب بیدتی و مرقس کوبد نذی و لوقا بنوبید یهودا برادر یعقوب **اختلاف یکصد و هفتم** از انجیل یونان
 نثله اول طالع مرد بران نقل کردند که در جای نشسته بود عیسی علیه السلام و از دعوت نمود پس او اجابت کرد و عیسی را متابعت نمود
 لیکن مخالفند در بیان اسم او پس اول کوبد در باب و از پایه (۹) که اسم او متی بوده است و ثانی در باب ثانی که اسم او لای بن حلفی
 و ثالث در باب خامس کوبد که اسم او لای بوده و اسم پدرش را ذکر نکرده است و در باب اول احفاد ابواب مذکوره که اسامی خوا
 نوشته اند اتفاق دارند بر متی و اسم پدر حلفی را یعقوب نوشته اند **اختلاف یکصد و هشتم** در باب (۱۶)
 و از پایه (۱۶) از انجیل خود قول عیسی علیه السلام را در حق بطرس که اعظم حواریین است باین نحو نقل کرده است (۱۶) عیسی در جواب
 وی گفت مبارک هستی یوای شمعون بن یونا که جسم و خون این را از ابر تو کشف نکرد بلکه پدر من که در اسمانت (۱۶) و من
 نیز تو را میگویم که تو یطرس و بر این صخره کلیای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بران استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت
 است و از بنو میسپادم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه بر زمین کشای در آسمان کشاده شود بعد در باب مذکور
 قول عیسی علیه السلام را در حق یطرس از پایه (۲۳) باین نحو نقل کرده است (۲۳) اما عیسی بر کشت یطرس را گفت دور شو از من ای

ظَاهِرٌ فِي الْفَاجِبَةِ الْعَبْدُ

2.

شیطان که باعث لغزش من میباشی زیرا که نه اموراتی را بلکه اموراتی را زانکه میبینی و علمای هر وقت گفت احوال الهی
مصحف را و دوزخ بطرس در دو سال خود نقل بنمایند و از انجیل و وحی فی الذی هب نصیح کرده است در نفس خود بر انجیل عتی
که بطرس مبتلا بود بر مرض بجز و تکبر و مخالفت شدید و ضعف العقل هم بود و از انجیل اکیستان کو بد که بطرس ثابت الایمان
نیود بلکه بعضی اوقات ایمان میاورد و بعضی اوقات شک میکرد پس کوئیم کسب که متعین بن صفات باشد یا مالک مخالف
سموات میشود و کسب که مالک مغایع سموات میشود و از شیطان میتوان گفت اعتقاد حقیر اینکه کتاب انجیل مستخرج
بوده است و الا شخص غافل و هشیار چگونه میتواند که بخصیصه در یکجای کاهی مالک مقابل سموات محسوب نماید و
بعد بقاصله اندکی شیطان مضل بنحو اندک الله اعظمنا من سوء الذی بانه **اِخْتِلَافٌ یَکْصِدُ وَهْمٌ لَوْ فَا** در باب
(۱) و ابه (۵۵) از انجیل خود قول حبیبی علیه السلام در باب یعقوب و یوحنا در وقتی که بحضور مسیح عرض کردند از ده تاج
کنیم انشی از آسمان بیاید اهل قریه سارث را فانی نماید با بنطری نوشتند است (۵۵) انکه او که زانیه بدیشان گفت نمیدان
که شما از کدام نوع روح هستید (۵۵) زیرا که پسر انسان بنامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد بعد از
در باب (۱۲) و ابه (۳۱) از قول مسیح باین نحو مرقوم نموده است (۳۱) امدم تا انشی در زمین افرودم پس چه میخواهم اگر الان
انش در گرفته است **اِخْتِلَافٌ یَکْصِدُ وَهْمٌ لَوْ فَا** و مرقوم و لوف نقل کرده اند سماع صوفی را از آسمان وقت نزول
الهدی بر حبیبی علیه السلام لیکن اختلاف کرده اند در کیفیت ان صوت انجیل اول در باب (۳) و ابه (۱۲) میگوید که ندا آمد پس
پسر حبیب من از او خوشنودم و صاحب انجیل ثانی در باب اول و ابه (۱۱) نوشت که او از آسمان در رسید که نوپس حبیب من
هستی از نو خوشنودم اول در جمله اولی باسم اشاره و ثانی به صیغه غایب نوشت دوم در هر دو جمله صیغه خطاب و سیم
در باب (۳) و ابه (۲۲) با بنطری مرقوم نموده است (۲۲) و او از آسمان در رسید که نوپس حبیب من هستی که بنو خوشنود
اِخْتِلَافٌ یَکْصِدُ وَهْمٌ لَوْ فَا و این مرتبه نقل کرده است در باب و ابه (۲) قول ما در دو پسر زبیدی و آنکه بعضی عرض کرده
بفرمانا این دو پسر من در ملکوت تو یکی بردست راست و دیگری بردست چپ تو بنشیند و مرض در باب (۱) از انجیل خود
تحریر بنماید که این تمنا را دو پسر زبیدی نمودند نه ما در ایشان **اِخْتِلَافٌ یَکْصِدُ وَهْمٌ لَوْ فَا** مرتبه در باب (۲۱)
قول مسیح را در ابه (۱۹) در خطاب بشجره انجیر باین نحو نقل کرده است (۱۹) و در کتاب راه بک درخت انجیری دید چون نزد ان
آمد بزرگ بران هیچ نیافت پس ترا گفت ازین بعد میوه تا باید بر نونشود که در ساعت درخت انجیر خشکید (۲۰) چون شاگردان
این را دیدند متعجب شده گفتند چه بسیار زود درخت انجیر خشک شد (۲۱) حبیبی در جواب ایشان گفت آنگاه و در باب (۱۱) از انجیل
مرقس را در ابه (۱۳) باین نحو بیان کشته است (۱۳) تا گاه درخت انجیر بکبر بک داشت از دور دیده آمد تا شاید چیزی بران بیاید
تا چون نزد ان رسید بزرگ بران هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود (۱۴) پس حبیبی تو عجب نموده بدان فرمود ازین پس
باید هیچکس از تو میوه نخواهد خورد و شاگردان نشنیدند پس حضرت حبیبی باورشلم رفت (۱۹) چون شام شد از شهر مرین
رفت (۲۰) جحاکان در انشای راه درخت انجیر را از ریشه خشکیده یافتند (۲۱) بطرس بخاطر آورده و بر آن گفت ای استاد اینک
درخت انجیر بکه نفر بنش کردی خشک شده (۲۲) حبیبی در جواب ایشان گفت آنجی پس در عبادتین اختلاف است و علاوه بر اختلاف
چیز دیگر هم هست و ان اینست که حبیبی علیه السلام حق نداشت که اکل بفرماید از درخت انجیری بدون اذن مالک و معقول نبود بلکه
دعا کند بر درخت که خشکید و ازین جهت ضرر بر مالک ان وارد شود و مواخذه کردن از شجره بیجهت عدم ثمره در غیر ان هم
معقول نیست بلکه لایق شان حضرت حبیبی این بود که اعجاز نماید و امر کند بشجره و ثمره بدهد تا از ان میل بفرماید و ازین راه
نفعی هم بمالک غاید شود پس ازین تقریرات معلوم میشود که حبیبی خدا نیت بالقطع و العین و الا می دانست که ان شجره ثمره
ندارد و وقت هم وقت میوه نیست پس غصب کردن بران زاهی نداشت و هم این احوال از عرفا اهل ثبوت است **اِخْتِلَافٌ**

در ذکر شتم از اختلافات

۲۰۱

بکصد و سیزدهم در باب (۲۱) از انجیل متی بعد از بیان مثل غار سر کرم باین نحو بیان کشته است (۲۰) پس چون صاحب کشتان آید باین کرم این چه خواهد کرد (۲۱) گفتند البته آن بدکاران را بعضی هلاک خواهد کرد و باغ را بباغبان دیگر خواهد سپرد که میوه ها بشوید و در موسم بد و تسلیم نمایند و در باب (۲۲) از انجیل لوقا بعد از بیان مثل من کور باین نحو مسطور است (۲۳) پس صاحب کشتان بدیشان چه خواهد کرد (۲۴) خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را بدیگران خواهد سپرد پس متوجه گفتند خدا نخواست که این دعا برین اختلافات است زیرا که در اول ستمین گفتند البته این بدکاران را بعضی هلاک خواهد کرد و در ثانی انکار کرده گفتند خدا نخواست که این اختلاف بکصد و چهارم هر کسی مظالم کند قصه آن زن ذاکه شبیه عطر بر عیسی علیه السلام ریخت و در باب (۲۵) از انجیل متی و باب (۱۴) از انجیل مرقس و باب (۱۲) از انجیل یوحنا از شش وجه اختلاف پیدا میکند و **جمله اول** مرقس میگوید که این امر در روز قبل از عید فصح واقع شد و یوحنا مینویسد که شش روز قبل از عید فصح بوده و متی از بیان فلیت سناگست و **جمله ثانی** متی و مرقس مینویسند که این امر در خانه شمعون ابرص واقع شد و یوحنا گوید در بیت مریم بود و **جمله ثالث** اینکه متی و مرقس مینویسند که عطر را بر سر مسیح ریخت و یوحنا گوید بر پایهای و عجب است از این باب الهام که سر را از پا و پا را از سر مینمایند و نمیدهند و **جمله رابع** مرقس گوید معترضین برضیعه جمعی از حاضرین بودند و متی افاده میکند که معترضین نلامده بودند و یوحنا گوید که معترضین یهودی اسخریوطی بود فقط و **جمله خامس** یوحنا قیمت طیب را سبصد دینار ذکر کرده است و مرقس بالغه کرده و گفته است قیمت آن زیاده از سبصد دینار بود و متی ثمن را هم کرده و گفته است ثمن کثیری میبارید و **جمله ششم** در باب قول عیسی علیه السلام اختلاف کرده اند و محل بر نهادن فصح از نیست زیرا که بسیار بسیار است که مفسر طیب در هر دو فصح زن باشد و وقت هم وقت طعام طعام هم طعام ضیافت و اینکه در هر مرتبه معترض اعتراض نماید مخصوص نلامده و حال آنکه در مرتبه اولی نصوب فعل ضعیف را عنقریب از عیسی علیه السلام استماع نموده بودند و اینکه در هر مرتبه قیمت عطر سبصد دینار را اکثر باشد پس حق اینکه خادش حادثه واحد بوده است و اختلاف از عادت و باب ناچل است **اختلاف یکصد و پانزدهم** هر کسی مقابله کند باب (۲۶) از انجیل متی و باب (۲۲) از انجیل لوقا و باب (۱۴) از انجیل مرقس در بیان حال عشاء و ثانی دو اختلاف خواهد پیدا کرد اول اینکه لوقا دو کاسه ذکر کرده است بیکبار در وقت عشاء و دیگر در بعد از عشاء و متی و مرقس یک کاسه ذکر کرده اند و شاید قول این دو نفر صحیح باشد زیرا که دو نفرند پس قول لوقا غلط است و الا مسئله برکات مشکلی خواهد شد زیرا که ایشان از روی اعتقاد گویند و فیکه فیکه دعا و مخصوص از بر خروشان خوانند و الف و مبدل میشود بمسح کامل بنا سو و لا هو ان پس اگر قول لوقا صحیح باشد لازم میاید که دو فلح مبدل بمسح کامل شود پس لازم میاید وجود سه مسح کامل زنان و ثراب و فی عدد شلث و با مسح موجود قبل چهار میشود پس بر عموم فرق مسیح را شکل عظمی دارد میشود که چرا این رسم را ترک کرده اند و اکفای بر فلح واحد نموده اند ثانی روایت لوقا که جسد عیسی میدان و نلامده است و روایت مرقس اینکه خون مسیح عوض کین رنج میشود و مفصای روایت میاید که جسد عیسی میدان و رانها نباحدی نشد و خون او از جانب احدی رنج نشد بلکه اینکه رنج شده عهد جدید بود اگر چه عهد لا برین و لا بر او است و عجب آدم از یوحنا که این امر عظمی را که از اذکار دینست ذکر نکرده است فصح رنج عطر و رکوب چهار و امودار حقره دیگر را مثل سایر ناچل ذکر کرده است **اختلاف یکصد و شانزدهم** در باب (۱۴) از انجیل متی باین نحو بیان کشته است (۱۵) زیرا که آنکس که در وضعیست انظر فی و باید که آن که اند و در باب (۱۱) و اب (۲۹) از انجیل مرقس و اب (۲۹) از انجیل یوحنا است (۲۹) غل مزار خود کبریا و از من تعلیم کبریا و از من که حلیم میباشم و در دل فروزن کرده نفوس خود اسوده کی لاطامل خواهد نمود (۳۰) زیرا که غل من خفیف است و با من سبک و از من مغولین حاصل میشود که اقتداء بعیسی علیه السلام طریق مؤدی بحیات نیست و هو کذلک فی هذا الزمان فطعا **اختلاف یکصد و**

استفراغ نمایند اما سلاح دارش نخواست پس شاول شمشیر را گرفت و بر دوش افتاد (ه) و هنگامیکه سلاح در شاول
دیده که مرده است و نیز بشهر خود افتاد با و مرد و از باب اول از سفر شمول ثانی معلوم میشود که قاتل شاول کسی دیگر بوده
و آن قاتل از جناب خود فصاحت فرمود و انشی مصنف گوید نظر حقیر اینکه کسب الزومه بجهت مفاسد بکه در این
معلوم شد عامه مردم را از فرائد کتب مقدسه منع میشود و میگفت شریانی از قرآن این کتاب اکثر از خبر است و رأی
ایشان در این باب بسیار سلیم و صائب بوده زیرا که بجهت عدم شیوع آن مخفی و مستور بوده است از عیون مخالفین و
چون فرمودند در قرن دوازدهم از فرزند مسیحی ظاهر شد کتب اظهار کرد که در این کتاب از باب سبب اطلاع بر عیوب
کتب مقدسه از ملت مسیحی برگزیده و ملحد شدند و کتابها در دکتب مقدسه و ملت مسیحی نصیحت نمودند و بومانیو ما
ایشان را بدیدمشود خوب است این فصل را بحدیث شریفی منقول از حضرت رضا علیه السلام مرتب نمائیم **فصل پنجم در بیان فضیلت**
در باب دوازدهم از عیون اخبار و علامه مجلسی در جلد چهارم از بحار الانوار و احادیث ابی طالب طبرسی در احتجاج و سایر علماء
اخبار در حدیث الله علیه من الله العزیز الغفار با سند متصل از حضرت رضا صلوات الله علیه در حدیث مفصلی در مجلس امامی
خلیفه نقل کرده اند که حضرت رضا علیه السلام در اشای مناظره بجا تلبی نصرانی فرمودند یا جاثلیق الانحر عن الانجیل الاول
بن افقد تموه عنه من بعد توه ومن وصح لکم هذا الانجیل قال له ما افقدنا الانجیل الا بومًا واحدًا حتی وجدناه غطًا
فانحر لیسنا یوحنا و متی فقال له ان رضا علیه السلام ما انزل معرفتک بستر الانجیل وعلماؤه فان کان کما نزع فمما اختلفتم فی الانجیل انما
وقع الاختلاف فی هذا الانجیل الذی فی ابدکم الیوم فلو کان علی العهد الاول لمختلفوا فیه لیکن مفیدک علم ذلك الحدیث
حاصل کلام بجهت نظام امام علیه السلام بکنه حضرت بجا تلبی فرمود یا امر الخیر غیبی و الانجیل اول و فقی که او را مفقود نمودید در نزد
که پیدا کردید و کردار برای شما این انجیل را وضع نمود عرض کرد ما انجیل را مفقود نمودیم مگر بوم واحد بعد از دوازده یوحنا و
انجیل را از برای ما استخراج کردند رضا علیه السلام فرمود چه قدر در معرفت هستی بستر انجیل و علمای آن دیرا کریم نود این باب است
باشد چرا اختلاف کرده اید در این انجیل اینست و جز این نیست اختلاف در این انجیل است که امروز در دست دارید اگر این انجیل
همان انجیل اول بود اختلاف در او پیدا نمیشد و بعد حضرت کیفیت مفقود شدن انجیل را بیان فرمود و دوسر اختلاف و اجماع
مثال معین فرمودند از این انجیل پس ما در تحقیق در این فصل کلام المحضر را شرح نموده ایم **فصل چهارم در**
در بیان اینکه فرصت و بجا نیست برای اهل کتاب که ادعا نمایند که هر چیزی را جز آن کتب عهد عتیق و جدید بطریق
وحی و الهام تحریر کرده است و اینکه هر حالی از احوال پراختلاف متدرج در کتب عهدین اطاعت است چرا که این ادعا غلط
و باطل است با لقطع و یقین و دلائل بطلان آن بسیار است لیکن ما در اینموضع گفتا و اختصار مینمائیم بگویند
هغه دلیل که این کتاب را در این کتب غلط کثیره پیدا میشود و در رقم اول از فصل سیم بر زبانه از یکصد غلط
مطلع و مستخرج کردیدی که این کتاب را در این کتب اختلافات معنوی بکثیره در این کتابها پیدا یافت میشود که مختصین و
مفسرین ایشان در آن اختلافات مضطر گردیده اند پس تسلیم کرده اند در بعضی از آنها که احد عبارتین و عبارات صادق
و غیر آن کاتبه میباشد با سبب تحریف قصدی و عجز از ارباب دین و دیانت از برای دفع اعتراض منکرین ملت و بجهت
نابیند ستاره منبوه در نزد انمای ملت مسیحی و بجهت سهو کاتب و بعضی از آن اختلافات را توجیه نموده اند ولی
رکنی که در این سخن از انجیل قبول نمیکند بلکه کمال نفرت را از آنها دارد و در رقم دوم از فصل سیم اجزاء را که
و بیست اختلاف را از انشی و اخیر و انکار است که کلام الهامی و منازل غیر محسوسه بعد است از وقوع غلط و اختلاف
معنوی در آن و مگر کسی که الحاق شعور با انشای باشد بطور یقین میداند که کلام الهامی و فرقی ایشان حضرت بجا تلبی علیه
نابین غلط و اختلاف معنوی با انشای باشد که در این کتاب تحریف است بعد از فصل سیم و غیره و بعد از فصل سیم و غیره

فصل پنجم

بعضی اختلافات معتبره

۲۰۴

غیرحضوره از کتب عهدین واقع گردیده است بجای که هیچکس از مسیحین نمیتواند وقوع تحریف و ادو کتب عهدین
انکار نماید و از جمله اخطاقت که مواضع عزرا الهامی میباشد در نزد ایشان ایهنا و در باب ثانی بر یکصد موضع از بنوا
عزرا مفصلاً واقع خواهد گردید ان شاء الله تعالی **کتاب چهارم** آنکه کتاب با روح و کتاب طویا و کتاب بهودیت و کتاب
و قدیم و کتاب با یکبار یا سنکس و کتاب اول و دوم مقابله و ده ایه در باب دوم و شش باب از دوم تا شانزدهم از کتاب با سنکس
و غنائی طفال ثلثه در باب بیستم از کتاب دانیال و باب بیست و چهارم از این کتاب و لیسرا فی از عهد عتیق در نزد فرقه کاتولیک
الهامی میباشد و لیکن فرقه پروتستانت بابیانیات شافیه بیان کرده اند که این مذکور است الهامی و واجب التسلیم نمیشد پس
ما محتاج با بطلان آنها نیستیم هر که میخواهد نظر کند در کتب فرقه پروتستانت و جماعت یهود نیز الهامی بودن این کتب مسلم
ندارد و سفر بیستم عزرا و انجیل از عهد عتیق در نزد کلیسای کاتولیک الهامی میباشد و فرقه کاتولیک و پروتستانت با ذکر واضح بیان
کرده اند که اینها الهامی میباشد و هر کسی خواسته باشد رجوع کند بکتاب فرقه یونان مذکورین و کتاب فضا الهامی نیست بنا بر
قول کسانی که گفته اند از تصنیفات فخراس است و کذا بنا بر قول کسانی که گفته اند از تصنیفات حزقیال میباشد و همچنین بنا بر قول طبع
کنندگان بقیل المطبوع **کتاب دوم** استار برک و کتاب غمها بنا بر مذاهب یونانی مختار الهامی میباشد بخصوص در شش ایه از
اول باب دوم از این کتاب و کتاب فصول بختنا با توب الهامی نیست بنا بر قول ذاقی عمانی و بر ویگانس و سیمیلر و استاک و دیو
و لوطر امام اعظم فرقه پروتستانت و همچنین بنا بر قول کسانی که گفته اند کتاب از تصنیفات ایهم و نامردی از غلام و با ترجمه و الا
و باب سوم و سی و یکم از کتاب امثال سلیمان الهامی میباشد و همچنین کتاب بنجامین و عطا انجیل بنا بر قول علمای مذهب کاتولیک
نیست و کتاب برود سلیمان بنا بر قول تهود و روسین و لیکرک و ولسن و سیمیلر و کاسیلیو الهامی میباشد و بیست و هفت
باب از کتاب اشعیا الهامی نیست بنا بر قول فاضل اشعیا هکن الجرحه و انجیل عتیق بنا بر قول فخراس و جهور علما از متاخرین گفته
این انجیل دلیلت و حروف عبرانیته بود و مفقود گردیده و موجود الان ترجمان میباشد پس الهامی نیست و بیست و انجیل یوحنا
بنا بر قول استار ادین و محقق مدق بر طیشیند الهامی نیست و باب اخرا از همین انجیل بنا بر قول محقق کر وین الهامی نیست هیچ
رسائل یوحنا الهامی نمیشد بنا بر قول محقق بر طیشیند و قول فرقه و جین و رساله دوم پطرس و رساله خامه و رساله
خامه یعقوب و رساله دوم و بیستم یوحنا و مکاشفات یوحنا الهامی نمیشد بنا بر قول اکثر محققین چنانچه در پیش از این
دو فصل دوم از همین باب **کتاب پنجم** آنکه هورن محقق مفتر در صفحه (۱۳۱) از مجلد اول از تفسیر خود المطبوع گفته
چنین فرموده است اگر ما تسلیم و قبول نمایم که بعضی کتب انبیاء مفقود گردیدند پس گوئیم که آن کتب با الهام نوشته شده بود
و اکنون بدلیل قوی این امر ثابت نموده و گفته اند که ذکر اشیاء کثیره یافت نمیشود در کتب تورات و ملوک و پادشاهان
ولیکن از اشیاء بیان نشده اند بلکه بیان آنها حواله شده است بکتاب پیغمبران دیگر و در بعضی از مواضع اسماء آن انبیاء نیز
مذکور گردیده است و آن کتب در این قانون مکتوب که کلیای خدا الان واجب التسلیم میدانند یافت نمیشوند و نتوانست
این فاضل سبب جهل از ایشان نماید غیر از آنکه انبیاء هر که روح القدس بدیشان الهام مینماید اشیاء عظیمه را در مدینه تحریر
ایشان برد و قسم است منی بطریق موزجین با دایان یعنی بدین وحی الهام و قسم دیگر با الهام و بین القیمین فرقه است اول
منسوب با ایشان دوم بخداست و مقصود از اول زبانی علم ماست و از ثانی سند ملک و تربیت انبیاء بعد در صفحه (۱۳۲)
از مجلد اول چنین فرموده است در سبب فقدان سفر جروب دت که ذکر آن در اثر (۱۴) از باب (۲۱) از سفر اعلا آمده است
که این کتاب که مفقود گردیده است خطا بنا بر تحقیق کثیر اکثر لا شک ف کتابی بوده که جناب موسی علیه السلام با مرغل و نند بعد
شکست خوردن غلامین بر طریقی تذکره از برای پوش نوشته بود پس معلوم میشود که این کتاب شتمل بود بر بیان حال این ظفر
غلبه و بر بیان تدبیر حکما فی بنده الهامی و جزوی از کتب قانونیه بود پس از آن در ضمن اول از مجلد اول گفته است و رساله که

گفته شود که کتب مفید سه از جانب خدا و وحی الهام شدند پس مراد و مقصود این نیست که جمیع الفاظ و عبارات بنامه از الهام خداوند باشند بلکه از اختلافات محاورات مصنفین و اختلافات بیانات ایشان معلوم و مشخص میگردند که ایشان مجاز بودند که بر حسب طبایع و عادات و فهم خودشان هم کتابت و تحریر نمایند و همچنین مجاز بودند در استعمال علم الهام بر طرفی استعمال علوم و رسمیه و چنین خیال نشود که مصنفین عهد عتیق و جدید در جمیع امور و بیانات و احکام خود که با الهام حکم می نمودند ملهم بودند بلکه بر طرفی طبایع و عادات می گفتند و می نوشتند بدون الهام انتهای ملخصاً و بعد گفته است این امر محقق است که مصنفین قواریخ عهد عتیق در بعضی از اوقات ملهم بوده اند **کتاب لیل هفتم** آنکه جمع کنندگان تفسیر هیری و اسکات در مجلد اخیر از تفسیر مذکور از کربد و کینین بعضی اصول ایمانی نقل نموده اند که لازم نیست که جمیع مکتوبات انبیا الهامی و فانی باشند و لازم نیست که چون بعضی از کتب یلمان الهامیست همه مکتوبات و الهامی باشند و بحفظ جدید حفظ شود که انبیا و حواریین در مطالب غاصه و مواضع مخصوصه ملهم بوده اند نه در جمیع مواقع و مطالب انتهی یعنی تمام آنکه کربد و کتاب صحیح و معتبر است در نزد علمای پروتستانت و لئولیک فاضل و آن که از عظامی علمای فرقه است در مقابل کار کردن کاتولیک در صحیفه انجیل و عدم محتقان مفسرین کتاب مذکور کرد بد و اینکه کتاب مذکور معتبر و صحیح است در نزد علمای پروتستانت محتاج بشرح و بیان نمیباشد و بد بکه مفسرین تفسیر هیری و اسکات از همین کتاب نقل نمودند **کتاب لیل هفتم** آنکه انسانی کلوسید بایرنیکا کتابیست که جمع کثیر از علمای انگلتره در آن لایف و تصنیفات ان اثنان کرده و کتاب مذکور در آن لایف و تصنیف نموده اند پس در صفحه (۲۷۴) از مجلد یازدهم در بیان الهام باین نحو فرموده اند که نزاع واقع گردیده است در اینکه هر قولی از اقوال مندرجه در کتب مفید سه آیا الهامی میباشد یا نه و همچنین هر حالی از حالات مندرجه در آن کتب که آیا الهامیست یا خیر پس چهرم و گریس و آو آو مس و پیر کوپس و جمع کثیر دیگر از علمای اعلام گفته اند که جمیع اقوال مندرجه در این کتب الهامی نمیباشند و بعد در صفحه (۲۰) از مجلد نوزدهم از کتاب مذکور گفته اند که سائیکه میگویند جمیع اقوال مندرجه در کتب مفید سه الهامی میباشد مدعی خودشان را بسهولت نمیتوانند بشود برسانند و بعد گفته اند اگر کسی از ما سؤال نماید بر سبیل تحقیق که کتاب کدام جزو عهد جدید و الهامی میباشد پس گوئیم که مسائل و احکام و اخبار از حوادث و ثباتی که اصل لایف و سبب میباشد الهام از آنها منفک نمیشود و اما حالات دیگر پس حفظ از آله در بیان آنها کافی است **کتاب لیل هفتم** آنکه در پس کتابی نوشته است با امانت جمع کثیر از علما و محققین و این کتاب مشهور گردیده است با عنوانی کلوسید بایرنیس پس در مجلد نوزدهم از این کتاب گفته است که مردم تکلم کردند در اینکه کتب مفید سه الهامی میباشد یا نه و گفته اند در افعال و افعالی این کتب و اقوال ایشان از غلط و اختلاف پیدا میشوند مثلاً زمانیکه مقابله میشود با (۱۹) و (۲۰) از باب دوم از انجیل متی و اثر (۱۱) از باب از انجیل مرقس با شش ایه از اول باب (۲۳) از کتاب انجیل بن امر ظاهر میشود و نیز گفته اند که از آله هد بکر و اصحاب و وحی الهام نمیدانسته اند چنانکه بن امر واضح و آشکار میگردد از مباحثه و مناظره ایشان در محفل اوژلیم و از الزام پولس پطرس را و ایضاً گفته شده است که فدیهای مسیحی معتقد نبوده اند که از آله محفوظ از خطا بوده اند چنانکه بعضی اوقات با فعال ایشان اعتراض می نموده اند چنانچه در اثر (۲) و (۳) از باب یازدهم و اثر (۲۱) و (۲۲) و (۲۳) و (۲۴) از باب بیست و یکم از کتاب انجیل مرقوم گردیده است و ایضاً گفته اند پولس مقدس که خود را اکثر از حواریین می دانند در اثر (۵) از باب یازدهم و اثر (۱۱) از باب دوازدهم از رساله دوم بفرزانیان حال خود را بجهتی بیان کرده است که با تصریح از آن واضح و آشکار میگردد که در جمیع اوقات خود را ملهم نمیداند و همچنین اثر (۲) و (۲۵) و (۲۶) از باب هفتم از رساله اول خود بفرزانیان و اثر (۱۷) از باب یازدهم از رساله دوم خود با ایشان و مانعی نیست که حواریین شروع به کلام نمایند بجهتی که از آن ظاهر شود که ایشان از جانب خطا تکلم نمینمایند و بعد گفته است که میباید بلس دلایل طرفین را با فکر

و خیالی که لا بد است از آن دو امثال این امر عظیم موازنه نموده است پس از موازنه در میان ایشان باین نحو حکم کرده است
که الهام در رسایل البته مفید است و کتب توراتیچ مثل اناجیل و احوال هرگاه قطع نظر نمایم در آنها از الهام و اسامی
نما غیر سنانند بلکه چیزی از فهمه حاصل میشود و اگر بشنیم نمایم که شهادت حواریین در بیان حالات تاریخی مثل اشخاص بکر
میباشد چنانچه مسیح فرمود و ثانیاً شهادت خواهد داد زیرا که از آغاز شتابان بوده این چنانچه در باب (۲۷) از باب (۵)
از انجیل یوحنا مرقوم گردیده است و حاضر بی خیال مانداد بلکه لا بد است از اینکه استدلال شود بر هویت و قیام و مجرای
مسیح بخرافات صاحبان اناجیل و اعتبارشان باینست که موقوف اند و هر گاهی خواسته باشد که قیاس نمایم باینکه ایمان خود
پس از برای اولاد است که صورت نماید شهادت حواریین را در این حالات منقوله در این اناجیل مانند شهادت اشخاص دیگر
که اثبات حقیقت حالات مندرجه در این اناجیل با اینکه آنها الهامی است مستلزم دور است چرا که الهامیت آنها با اعتبار احوالات
مذکور است پس لا بد است که شهادت حواریین را صورت نماید در این حالات مانند شهادت اشخاص دیگر و هرگاه ملاحظه
نمایم در بیان حالات تاریخی بگوئیم که کتب ازین صورتها اثنائی و دو ملت مسیح لازم نمایم و مکتوب صریحی در دست نداریم
در اثبات اینکه حالات عامه که حواریون آنها را ادراک نموده اند بجز براهی خودشان و نوشته تحقیقات خود که الهامی نباشد
بلکه هرگاه از برای ما اجازه حاصل شود که صورت نمایم که بعضی از صاحبان انجیل بغلط و خطا واقع گردیده اند بعد یوحنا به
اصلاح آورده و از اغلاط تصحیح کرده و بزرگی از برای طبع انجیل حاصل میشود و قول مسر کدال در فصل دوم از رساله
خود در بیان الهام مثل قول مینکا یلس میباشد و نگارنده به آنکه تلازم حواریین آنها را تحریر نموده اند مانند انجیل مرقس و لوقا و مکتوب
احمال مینکا یلس موقوف میباشد در الهامی بودن آنها کلام درین مختصاً تمام شد که لیلیم مکرر آنکه دانش نصیح نموده است
در جلد چهارم از کتاب خود در رساله الهام که آن رساله مأخوذ گردیده است و نفسی و اکثر نیست که عدم الهامی بودن یوحنا
لوقا واضح و آشکار میشود از آنچه در دیناچه انجیل خود تحریر نموده است و تحریر او باین نحو است از آنچه که بسیاری دست خود
را در کردند بسوی تالیف حکایتان امور بزرگتر و ما بقیین پیوست چنانچه آنکه از ابتدا نظر راگان و خادمان کلام بودند و ما
رسانیدند من نیز مصلحت چنین دیدم که هر زمانه البتة بزرگترین تنبیه نموده بشنید و بنویسم ای یو طوس عزیز با تحقیق آن کلام
که در آن تعلیم یافتی در بابی و فدهای علمای سحبه نیز چنین گفته اند و از یو س گفته است بدرستی شایانی را که لوقا از حواریین
تعلیم گرفت بما تبلیغ نمود و جبروم گفت بدرستی تعلیم لوقا منحصر نیست پولس که صحبت جنابته با مسیح از برای او حاصل
نگردیده است بلکه تعلیم گرفت انجیل خود را از پولس و از سایر حواریین و بعد در رساله سابقه ذکر کردیم بنحوی
نموده است از آنکه زمانیکه تکلم می نمودند در امر دین و با تحریر می نمودند خزانه الهامیکه دارای آن بودند ایشان را حافظ بود
و ملهم نیز میکردند و چنانچه اشخاص دیگر در بیان حالات تکلم و نگارش مینمایند بمقتضای عقل خود بدون الهام فلان
حواریین در حالات ظامیر تقریر و تحریر می نمودند بدون الهام فلان ممکن بود از برای پولس که بشنید و او بدون الهام
باین نحو تحریر نماید دیگر اشامنده اب فقط مباحش بلکه بجهت شکست وضعفهای بسیار خود شراب کمی میل فرما چنانچه
در باب (۲۳) از باب پنجم از رساله اول پولس بشنید و او بدون الهام است و اینکه با بنویسد و بنویسد و با فیس فرستاد
و با لاپوشی را که در تراوس نزد کربس گذاشتم چون ای بیاد و نگارنده به آنکه بوسیله پستها از این بیاد و چنانچه در باب
(۲) و (۳) از باب چهارم از رساله ثانیه پولس به ترموئاوس مذکور گردیده است و با اینکه بنویسد بفیلیمون و معهدا
منزل نیز از برای من حاضر کن که امید دارم از دعا های شما بشنیده شوم چنانچه در باب (۲۲) از رساله پولس بفیلیمون
مسطور گردیده است و اینکه بنویسد بشنید و او را رسس در قرقر نشاند اما اثر و فیس را در مینیس بیاد و اکنار در
چنانچه در باب (۲) از باب چهارم از رساله دوم خود بشنید و او نوشته است و با حالات حالات نفسی نیست البته بلکه

حالات پولس مقدس است و در این (۱) از باب هفتم از رساله اول باهل قرنش چنین تحریر نموده است اما منکوحاتنا
 حکم میکنیم و زمین بلکه جدا شد و جدا نشود و در این (۲۵) از باب هفتم از رساله اول باهل قرنش چنین تحریر نموده است اما منکوحاتنا
 چون از خداوند رحمت یافتیم که امین باشیم رای میبدهم الخ و در باب (۱۶) از کتاب اعمال در این (۶) باین نحو تحریر کرده است
 (۶) و چون از فرجیته و دیار غلاطیه عبور کردند روح القدس ایشان را منع نمود از ساینیدن کلام با سینه و در این (۷) باین
 نحو مسطور شده است پس بمسپا آمده سعی نمودند که بطینا برینند لیکن روح ایشان را اجازه نداد پس حواریون از برای امود
 ایشان دو اصل بود یکی عقل دوم الهام پس بالنظر با اول دما مورغامه حکم میکردند و بالنظر بر ثانی دما مرگت مسخره فلانک
 حواریون بنعلتی افتادند دما مورخانه های خودشان و ازاده های خودشان مانند سایر مردم چنانچه در این (۸) و (۹) از باب
 بیست و هشتم از کتاب اعمال مرقوم گردیده است و در این (۲۴) و (۲۵) از باب نهم از رساله برومیان و در این (۶) و (۷)
 (۸) از باب (۱۶) از رساله اول بفراتیان و در این (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) از باب (۱۱) از رساله دوم بفراتیان کلام
 و آتسن تمام شد که از رساله الهام نقل کرده است و در مجلد نوزدهم از آتسای کلوسید یا ورس دو بیان حال ذکر میکنیم باین
 نحو مرقوم گردیده است بدستی بیان آتسن در دما الهام در بادی نظر سهل است ولیکن قریب الفیاس و عدم النظر مثل در افتخار
 آتسای کلبیک همرا که با سور و لبقان گفته اند روح القدس می که انجیلون و حواریون که بتعلیم و احسان و تحریر نمودند
 لسان معینی را از برای ایشان تعیین نکرد بلکه فقط مضامین را در قلوب ایشان القا نمود و ایشان را حفظ نمود از نوع غلط
 و هر کدام از اینها را اختیر نمود که انچه را در دل داشت بر حسب عبادات و عطاوات مطالب را از آنماید و ما چنانچه فرقی می نمایم در
 عطاوات این مقدسین بعضی مؤلفین عهد عتیق در کتابهای ایشان بر حسب مرجع و لیاقت ایشان پس همچنین هر کسی مهارد
 داشته باشد باصل لسان عهد جدید بفرقی و تفاوتی می باید در عطاوات حق و لوقا و پولس و یوحنا و اگر روح القدس عبادات را
 در قلوب را کله القا نموده بود البته این امر یافت نمیشد بلکه در این حال عطاوات جمیع کتب مقدسه بیک میزان و اندازه باشد
 علاوه بر این بعضی از حالات محتاج بالهام نمیشد مثلاً زمانی که چیزی را بنویسند که بچشم خود دیده اند و یا از شاهدین
 شنیده اند در این قسم محتاج بالهام نمیشد و زمانی که لوقا ازاده کرد که انجیل خود را بنویسد بهمانطور بکه شنیده بود از کسان
 که بچشم خود دیده بودند یا شنیده بودند و چون یافت بود چنین مصلحت دید که از اشبارا ابلاغ نماید بکسانیکه بعد خواهند
 چنانچه خود گوید و مصطفی که خبر این اشبارا از روح القدس داشته باشد موافق جوان عادت میکرد باین اشبارا من بیان کردم
 بهمانطور بکه روح القدس مرا تعلیم داد و ایمان پولس مقدس اگر چه عجیب از جانب خداست مع هذا از برای لوقا ضرورتی
 نیست در بیان خود بغير از شهادت پولس و شهادت رفقای او و لذلک اندک فرقی دارد ولیکن منافض در این امر غیبا شد
 کلام با سور و لبقان تمام شد مخفی نمائیم که این دو نفر از مشاهیر و علمای عظام مسیحیه میباشند و کتاب ایشان نیز در قضاوت
 بنا بر نصیح هودن و آتسن کلبیک همرا که هورن حقن مفسر در صفحه (۷۹۸) از مجلد دوم از نفس بر خود گفت
 اکتان از علمای جرمیه میباشند که ایشان معترف نیستند بالهامی بودن جناب موسی و بعد در صفحه (۸۱۸) گوید که
 شکر و ذاکره و وزن ملر و ذاکره جسد گفتند که الهام موسی نشد بلکه بیچ کتاب خود را جمع کرد از روایات مشهوره در آن
 عهد و این رای الان در میان علمای جرمین با نشنا و تبلیغ منتشر گردیده است و نیز او گفت که یوسپس و همچنین بعضی از
 محققین بکار که بعد از او بودند گفته اند که موسی سفر تکوین را در وقتیکه که کوسفند چرافی می نمود و در مدین در خانه پدر زلفش
 مؤلف این کتاب غفر الله له گوید زمانی که موسی علیه السلام سفر تکوین را قبل از نبوت نوشت پس این سفر در نزد این محققین
 عظام الهامی نخواهد بود بلکه از روایات مشهوره در آن زمان مؤلف و مجموع گردیده چو اگر زمانی که تمامی تحریرات نبی بعد از
 نبوت الهامی نباشند چنانچه هورن حقن و غیر این اعتراف نموده اند پس چگونگی تحریر این که قبل از نبوت نوشته شده اند الهام

१-१

خواهند بود و وارد گانک در صفحه (۳۴) از کتاب خود المطبوع است چنانچه در فرموده است که لو طرد صفحہ (۳۱) از جلد سیم از کتاب خود کو بد که از موسی نبشتیم و نظر بسوی او نمیکشیم چرا که از برای هود بود فقط و علاوه در چیزی با ما ندارد و در کتاب دیگر گفت که ما موسی و فرزند او را شلیم نداریم چرا که او دشمن عیسی بوده است بعد گفت بدرستی که موسی و فرزند او را شلیم است بعد گفت که احکام عشره با مسیحین علاوه ندارند و بعد گفت این احکام عشره اخراج شوند تا هر یک را اهل شود چرا که احکام عشره منبع جمیع بدعتها میباشد و اسلبیسی که شاکر دلو طراست گفت که احکام عشره در کتاب علم داده نشوند و فرقه انبیا و منبر ازین شخص بیرون آمدند و عقیده ایشان بود که توفیر لا ین فی این نیست که اعتقاد شود که کلام الهی است و میگویند اگر کسی زانی و فاجر و مرتکب گناه دیگر باشد پس در سبیل نجات البتہ اگر چه غرق در معصیت باشد و چنین شخص مؤمن است و در سر و ذم میباشد و گمانیکه اوقات خود را صرف نمایند در این احکام عشره علاوه ایشان را بشپطانت انتہی مسعود این او را و کویک نظر و اقل کنید در اقوال این امام فرقه پروتسنت و شاکر ارشاد و کچه گفته اند در حق موسی علیہ السلام و فرزند او را بجناب پس زنا نیکه موسی و عدو عیسی علیہ السلام باشد و استاد جلد پنجم را و نبوت او مختص بهود باشد فقط و فرزند هم کلام خدا نباشد و موسی و فرزند او احکام عشره علاوه با مسیحین نداشته باشند و این احکام عشره قابل اخراج و منبع و معنی جمیع بدعتها باشند و گمانیکه این احکام عشره منسک میشوند علاوه ایشان را بشپطانت باشد پس لازم میباشد که تابعین این امام یعنی لو طرا و لا منکر موسی و فرزند او باشند و شرک بخلا و عبادت ایشان و متابعت ایشان و عدم تعظیم والدین و ابناء و ازار هسایه و سرق و دزدی و زنا و قتل و شهادت دروغ ثابتاً از ارکان ملت پروتسنتانها باشند چرا که خلاف این احکام عشره که منبع جمیع بدعتها میباشد باشند اشباء مذکور هستند پس ارکان ملت پروتسنتانها اشباء خواهند بود اولک شرک بخدا و فرشتانش صور که بت پرستی است سیم اهان بد و مواد چها غیر ابناء و ازار هسایه پنجم دزدی ششم زنا هفتم مثل بنا حق ششم شهادت دروغ هفتم عدم تعظیم سبت ششم میل زن و مال هسایه پس آفرین بر دین و معذ هوی که اساس و اشباء مذکور باشند و بعضی از لو طراها با این حقیر فہر گفته اند که موسی و فرزند او پیغمبر نیست بلکه مرد غافل و مدون توان بود و بعضی دیگر ازین فرقه گفته اند که موسی و فرزند او دزد و زانی بود پس حقیر گفتیم از خدا بنرسید گفت چرا از خدا بنرسیم و حال آنکه عیسی علیہ السلام فرمود جمیع کسانی که پیش از من آمدند دزد و زانی و زانیان بودند و او که سفندان سخنان ایشان را نشنیدند چنانچه در آیه (۱) از باب ہم از انجیل خوانا بصراحت تمام مرقوم گردیده است پس جناب عیسی بقول خود جمیع کسانی که پیش از من آمدند اشارہ میفرماید بجناب موسی و ان از انبیا و بنی اسرائیل مؤلف حقیر کویک اهل منسک امام فرقه مذکور و شاکر دارشدا و در مدت موسی و فرزند او بجناب هین قول باشد و نیز گوئیم این قول خیلی عجیب است از جانب عیسی علیہ السلام نیست دزد و زانی جمیع پیغمبران یعنی و این قول خلاف انفا و البسند که از عیسی علیہ السلام صادر گردیده است در قصد بن جناب موسی و سایر انبیا و بنی اسرائیل و بخوا که جناب عیسی بری از امثال این کلمات است بلکه این نیست مگر از موضوعات اهل تثلیث انہم یک دلیلست که جناب عیسی ازین اناجیل خبر ندارد کلیلک و انزک ہمرا آنکه امام فرقه پروتسنت لو طرد در حق رسالہ یعقوب کو بد که این رسالہ کلاہ یعنی ابرساہ محل اعتنا و اعتنا و نیست و یعقوب جواری در باب پنجم ازین رسالہ امر کرده و گفته است و هر گاہ کو از شما ہمارا باشد کشیشان کلبسا را طلب کنند تا برایش دعا نمایند و او را بسام خدا وند بر عن ندهین کنند پس ماہ مذکور در جلد دوم از کتاب خود بر یعقوب بدن بخوان اعراض نموده و گفته است کہ این رسالہ اگر از یعقوب باشد در جواب کوئیم خوانیم و اند حکم شرعی از جانب خود معین نماید چرا کہ انہم نصب از برای عیسی علیہ السلام بود فقط کلام امام اول فرقه پروتسنت تمام پس رسالہ یعقوب در نزد پیشوای مذکور الهامی نمیشد و همچنین احکام سبکہ از جانب بنار حواری بن معین شده اند الهامی

نہند و اگر نه قول او این منصب از برای عیسی بود فقط بمعنی و لغو خواهد بود پس تمامی احکامیکه از جانب حواریین و پو
معین شده در نزد این امام از قبیل اضغاث حلام خواهد بود پس کوئی حواریین و پولس مبداء نشند که تعین احکام منصب
ایشان نیست بانه اگر مبداء نشند با وجود این تعین احکام نمودند که ایشان لازم میباشد چرا که تصرف در احکام خدا من
غیر حق موجب کفر است و اگر مبداء نشند پس جاهل و عوام بوده اند و لو طرا علم از ایشان بوده است که ملغی است مسئله که در
و ایشان ملغی شده اند و لیکن کوئی الحق و الاضافه در این مسئله حق با لوطر است چرا که وصی حافظ احکام است و آن
احکام فعلیه از تمامی احکامیکه در رسالت حواریین معین شده اند مردودند یقیناً بخصوص در صورت مخالفت با فرمایش
جناب عیسی و موسی و سایر انبیاء بنی اسرائیل بنا بر این در عهد جدید چیزی باقی نخواهد ماند و ادکاک در صفحه (۳۷) از
کتاب خود المطبوع میکنند گوید که پو مرن که از علمای عظام از فرقه پروتستانت و شاکر و لوطر میباشند گوید که یعقوب رساله
خود را در او هیات تمام میکند بطوری از کتب نقل میکند امکان ندارد که در او روح القدس باشد پس پرسش است که از کتب الهامیه
شمرده نشود و و این تعهد و درش از طمای پروتستانت که واعظ بودند در نرم بزرگ گوید که ماعدا آنرا کرده ایم مشاهدات بوختا
در رساله یعقوب را در رساله یعقوب قابل ملامت نیست در بعضی مواضع که اعمال برایمان زیادتی میکند بلکه مسائل و مظا
منافضه در این رساله پیدا میشود و یکدیگر برین سبب و سبب گفت که رساله یعقوب منفرد میشود از مسائل حواریین
در مواضعی که گوید بخت موقوف بر ایمان نیست فقط بلکه موقوف بر اعمال نیز میباشد و در موضع دیگر گوید که نوزده قانون
خوب نیست انتهای دین معلوم شد که این اعلام نیز رساله یعقوب را مانند امام خود الهامی نمیداند که کتب الهامیه
گوید که متنی و معنی مخالف بنمایند در تحریر و زمانیکه اتفاق نمایند قول ایشان ترجیح دارد بر قول لوطر پس کوئی ازین نظر بدو امر
معلوم میگردد اول آنکه در تحریر متنی و معنی در بعضی مواضع اختلاف معنوی یافت میشود چرا که اتفاق لفظی در هیچ
ضمته از فضا های ایشان یافت نمیشود و دوم آنکه این سه انجیل الهامی نیستند یقیناً و الا ترجیح قول متنی و معنی بر لوطر
ندارد که کتب الهامیه را هم آنکه محقق پسلی کتابی تصنیف کرده است در اسناد و ایشان از معینین علمای فرقه پروتستانت
میباشند و کتاب ایشان در رساله بطبع رسیده است پس در صفحه (۳۳) از نسخه مطبوعه مندرج کوره باین نحو فرموده است
غلط دوم که منسوب گردیده است بقدمای مسیحیانکه ایشان قیامت را نزدیک میدانند یعنی در زمان حواریین و ن
قبل از اعتراض نظیر دیگر تقدیم بنمایم و ان اینست که در حق بوختا بطریر فرمود میخوام که این بنامند تا من بیایم و این قول
بجلاف مراد فهمیدند که بوختا نمیبرد پس باین نحو شایع و ذایع گردید پس نظر کنید هرگاه این قول پس از آنکه رای عام
شده بود باین رسید و سبب که منشأ این غلط بود دفعه خود شده بود و کسی امروز منعدم میشود بر دلت مسیحیان و این غلط
منسب خود فرار میداد و این امر بلاخطه خبر بیکه بمار رسیده بود در بنام ایشان عتاف بود و گمانیکه میگویند جزم حاصل
میشود از انجیل که حواریین و قدمای مسیحیه وقوع قیامت را در زمان خود میدانند پس ایشان با بد صورت نمایند انچه را که ما اکنون
در این غلط قدم قبل البقاء و این غلط مانع شد ایشان را یعنی از آنکه و قدمای مسیحیه را از حمله و نذر ویرود عدلیکن الان سؤالی
وارد میشود و ان اینست زمانیکه تسلیم نمایم که برای از آنکه قابل سهو و نسیان بود پس چگونه میشود اعتماد کرد بر امور صادره
از ایشان در جواب این سائل از جانب خدای ملت مسیحیه در مقابل منکرین همین نذر که نیست که شهادت حواریین مطلوب نیست
غرض و کاری با رای ایشان ندارم که قابل سهو و نسیان میباشد بانه و اینکه اصل مطلب از جانب نیجه مأمون از سهو و نسیان
لیکن لا بد است که در این جواب دو امر را ملاحظه شود تا اینکه خوف و ترس بالکلی قابل شود اول آنکه شخص بداند مقصود
از ارسال حواریین چه بوده است و ثابت و محقق گردیده است از اظهار ایشان از امریکه اجنبی از دین و یا اینکه غلط بدین
گردیده است اتفاقاً و ما محتاج نیستیم که تکلم نمایم و شاید شکی را اجنبی از دین بوده اند صراحتاً و لیکن در اینجا شکی که غلط

اعلاط معنوی و کتب معتدله

۲۱۰

بدین کرده اند اتفاقاً قول مختصری میگوئیم از اشیاء اجنبیه مسلط شدند کسانیکه میفهمند که این رأی غلط عموم پیدا کرده بود در آن زمان پس در این غلط واقع گردیدند مؤلفین ناچار و بهودها شکردن آن زمان بودند پس لابد است از برای او که این امر را قبول نماید و حقوق هم نیست در این در صد و ملک مسجحه چرا که این مسئله از مسائل نبود که عینی علیها وارد باشد بلکه اتفاقاً با احوال مسجحه مختلط گردید بسبب بودن آن رأی عام در آن مملکت و در آن زمان و اصلاح رأی مردم در آن اوضاع جزوی از مسائل نمیشد و هیچ وجه علاقه با شهادت ندارد **قوله** هرگز آنکه فرق بگذارد بین مسائل حواری و دلائل ایشان پس مسائل حواری الهامیست لیکن ایشان در احوال خود از برای توضیح و تفسیر دله و مناسبات را ابراز نمایند مثلاً این مسئله هرگاه کسی ضررانی شود از غیر خود واجب نیست بر او اطاعت شرع موسو به الهامیه که ضد بوان با معجزات ثابت و محقق گردیده است و پولس چون این مطلب را ذکر نماید اشیاء کثیره در نایبان بیان میکنند پس اصل مسئله واجب التسلیم لیکن ضرورتی از برای ما نیست که از برای حمایت ملک مسجحه حمایت نمائیم و صحیح بدانیم جمیع ادله و تشبیهات و این قول در مواضع دیگر نیز معتبر است و این امر تحقیق قوی در نزد من محقق گردیده که در آن زمان که اتفاقاً نمایند بر امری پس نتیجه که از مفهومات ایشان حاصل میشود واجب التسلیم میباشد لیکن بر ما واجب نیست که جمیع مفهومات را شرح و قبول نمائیم مگر زمانیکه اعتراف بمفهومات نمایند مانند اعتراف ایشان بر نتیجه کلام محقق پسلی تمام شد پس گوئیم از کلام این محقق چهار امر مستفاد میشود **احراز اول** آنکه اعتقاد حواریین و فدای مسجحه این بوده که قیامت در عهد در اله ایشان بر پا خواهد شد و اینکه یوختای مرید خوب خواهد مرد تا قیامت قیامت پس عرض میمائیم که این نسبت بحواریین و فدای مسجحه و صدق است بدون تردید و شبهه معتقد ایشان همین بوده است چنانچه در بیان اعلاط در قسم اول از فصل بیستم گذشت که احوال ایشان صریح بود در اینکه قیامت در عهد ایشان قیامت خواهد نمود و مفسران رفتن در شرح باب بیست و یکم از انجیل یوختا باین خور فرموده است که این غلط از الفاظ مسیح ناشی شد که آن الفاظ را به سبب و اسانی غلط فهمیدند و این امر موکد شد که یوختا بعد از حواریین نیز در قدح خود مانده اند نه ای و جامعین تفسیر هیری و اسکات گویند که مراد مسیح از این قول انتقام از یهود بود لیکن حواریین غلط فهمیدند و بخطر رفتند که یوختا تا قیامت زنده خواهد ماند و یا اینکه حقا بهشت خواهد رفت بعد گفته اند یعنی جامعین تفسیر مذکور که از همین جا تعلم گرفته و بیاموزید که روایت اسان بدون تحقیق میشود و اینکه بنای این بر روایت اسان حق است چرا که روایت از حواریین بود و برای عام در میان انخو منتشر بود و رواج و انتشار تام و مع ذلك از روایات کاذبه بود پس الان اعتقاد بر روایت غیر مکتوبه در منه های درجه قلت میباشد و این تفسیر روایی بود و قول جدید از احوال عیسای نبود مع ذلك غلط بود پس اعتقاد بر روایت سابقه نشاید انشائی بعد در حاشیه گفته اند که حواریین الفاظ را غلط میفهمیده اند چنانچه انجیل صریح نموده است چرا که ایشان خیال میکردند که آمدن و بقاء برای عدل است فقط انشائی پس بنا بر تفسیر این مفسر شبهه نیست در اینکه غلط فهمیده بودند تمامی حواریین و فدای مسجحه در غلط و خطا بودند چرا که اعتقادشان در آمدن و قیامت قیامت مانند اعتقادشان بود که یوختا خواهد مرد تا قیامت قیامت پس احوال ایشان در قیامت قیامت در عهد ایشان محمول بر ظاهرها خواهد بود و غلط است و تاویل در آن احوال مذموم است هیئت و توجه به آن احوال بوجه عمالاً بر ضعی صاحب مسئله پس زمانیکه غلط شد الهامی نخواهد بود بدون شبهه **احراز دوم** آنکه پسلی تسلیم نمود که معاملاً آنیکه اجنبی از دینست و یا مختلط با مردم کرده است اتفاقاً از وقوع غلط در آن نقصانی بر ملک مسجحه لازم نمیشد **احراز سوم** آنکه از وقوع غلط در آن حواریین و تشبیهات ایشان نقصانی لازم نمیشد این امر نیز در نزد این محقق مسلم میباشد **احراز چهارم** آنکه تسلیم نمود که تأثیر اوضاع خبیثه واقعیت ندارد بلکه امری و غلط است و در واقع این غلط در کلام حواریین و عیسای است و میشود چرا که در آن مملکت و در آن زمان رأی عام شده بود **مؤلف** این کتاب غفر الله له گوید بعد از تسلیم امور و بعد نصف بیشتر از انجیل انامی

خواهد بود و باقی مباحث احکام و مسائل حواری که بنا بر رأی این محقق الهامی میباشند و این رأی چون مخالف رأی امام خود
محقق است یعنی لوطی در قابل اعتنا و اعتماد نخواهد بود و بیست و یکم که رأی امام در مقابل رأی امام مردود و غیر مقبولست و در
سابق دانستی که جناب لوطی که در حواری نمیشود و حکم شرعی از جانب خود معین نماید چرا که این منصب مخصوص جناب مسیح علیه السلام است
پس مسائل و احکام حواری نیز الهامی نخواهند بود بنا بر قول لوطی فعلیهذا کتب عهد جدید بنا بر اناجیل در مسائل هیچکدام الهامی
و از جانب نخواهد بود **قول پنجم** آنکه دارد کاتولیک در کتاب خود المطبوع مشتمل نقل نموده است احوال معجزین و معجزات
و اسامی کتب مغفول عنها را نیز بیان کرده است و ما در این موضع نه قول را از احوال و نقل میباشیم **قول اول** آنکه در کتاب خود و غیره
از فرقه پروتستانت گفته اند که در مسائل پولس هر کلام مندرج در آنها مقدس نباشد بلکه او در اشباه معدوده بخلط و خطا واقع
شده است **قول دوم** آنکه مسیح فلک منسوب به پطرس حواری بخاطر او که در جاهل با انجیل نیز بود **قول سوم** آنکه در اکثر
در کتاب با حشر که واقع گردیده است این اوفاد و در کتب گفته است که پطرس بعد از نزول روح القدس در ایمان بخلط واقع شد **قول**
چهارم آنکه برنشیس که جوئیل و داملقب بنامضل و مرشد نموده گفته است پطرس که در کتب حواری بود و بنا بر با بخلط واقع شد
بعد از نزول روح القدس و همچنین کلبای او در شلم **قول پنجم** آنکه جان کالوین گفت که پطرس بدعتی است و در کلیسا و مرتبه حجت
بحول انداخت و توفیق مسیحی را هم در انداخت **قول ششم** آنکه میکدی بر جنس نسبت بخلط را بحواریین داده است بخصوص
پولس **قول هفتم** آنکه وینیکر گفته است که تمامی کتب بخلط واقع شدند بعد از عروج مسیح و نزول روح القدس نه عوام فقط
بلکه خواص بخلط و حواریین نیز در دعوت غیر اسرائیلی ملت مسیح و پطرس در سوم نیز بخلط واقع شدند و این اغلاط عظیم بعد از
نزول روح القدس از حواریین صادر گردیدند **قول هشتم** آنکه در کتب حال بعضی کالوین را با این خود گردانیده است که
ایشان گفته اند که اگر پولس بخوبی باید و موافقت کند در مقابل کالوین پس قول پولس را ترك نموده و قول کالوین را میبشنویم **قول**
نهم آنکه واتر و فوس از بعضی علمای کاتولیکان از نا بعین لوطی نقل نموده است که ایشان گویند امکان دارد که در مسئله پولس شک کنیم ولیکن
در مسئله لوطی شک نخواهیم کرد و همچنین در کتاب عقاید کلبای اسپرک کلام وارد تمام شد بطریق ترجمه و این علمای مذکورین که
از عظمای فرقه پروتستانت میباشند صریحاً اقرار و اعتراف نموده اند که تمامی کلمات مندرج در عهد جدید الهامی نمیباشند و خواهد
نیز در غلط و خطا بوده اند **قول دهم** آنکه فاضل فودن کتابی در اسناد نوشته است و این کتاب در بلاد یونان
در مشتمل مطبوع گردیده است پس در جلد اول ازین کتاب در دیباچه چنین تحریر نموده است که این کتاب در کتاب خود گفته است که
در ابتدا ی ملت مسیح در بیان احوال مسیح در ساله مختصری بود و بنا بر آنست که گفته شود که انجیل اصلیه همان بود و غالب اینکتابان
انجیل توهم شده بود (یعنی تألیف گردیده بود) از برای مریدانی که اقوال مسیح را بکوش نشنیده بودند و احوال و انجیمهای خود
ندیده بودند و این انجیل بمنزله قالب بود و احوال مسیح مرتباً در این انجیل مکتوب نبودند پس گوئیم بنا بر قول ایشان از انجیل
مخالف بود با این اناجیل که را چند الان ناخالف کثیره و این اناجیل بمنزله قالب نیستند چنانچه انجیل بود چرا که این اناجیل را
با صنعت و مشقت تحریر نموده اند و در این اناجیل بعضی اقوال مسیح را نوشته اند که در ان انجیل نبود و ان انجیل مدرك و معتد به
اناجیل بود که رایج بودند در قرن پنجم یعنی در قرن اول و انجیل معتد و موافقاً با این سه انجیل از همان انجیلند مانند سایر
اناجیل کاذب که در قرن اول و دوم بودند و این اناجیل ثلثه فایق آمدند بر اناجیل دیگر و آنها را از ارفع نمودند که این سه انجیل اگر چه
نقصان اصلی در آنها یافت میشود ولیکن بدست کسانی افتادند که نقصان آنها را انجیل نموند و تبری کردند از سایر اناجیل که مشتمل بود
بر احوال مسیح که بعد از نبوت ظاهر شده بودند مانند انجیل ماریون و انجیل یسوع و غیره پس احوال دیگر را نیز این اناجیل منضم نمودند
مثل بیان نسب حال ولادت و بلوغ و انحال ظاهر میشود از انجیلی که مشتمل برین ذکر کرده است و چنین از ان نقل کرده است و از
انجیل سرن هتس و اگر مقابله نمائیم اجزای را که از ان اناجیل باقی مانده است ظاهر آشکار میگردد که زیادت در این اناجیل اند و چنانچه

انکب نفایس علمای مسیحی

۲۰۱

واقع شده است مثلاً صوفی که از آسمان شنیده شد در اصل باین نحو بوده است نونی پس من امروز نوراً تولید نمودم چنانچه
جستنی در دو موضع نقل نموده است و کلیه بنسب انفقره و از انجیل که خالص معلوم نیست باین نحو نقل کرده است نونی پس چپین
من امروز نوراً آیدم و در انجیل عامه باین نحو واقع گردیده است نونی پس چپین من هستی که از نون خوشنودم چنانچه در آیه (۱۱) از
باب اول انجیل مرقس مرقوم گردیده است و انجیل آتیوتی بین العبادین را باین نحو جمع نموده است نونی پس چپین من هستی که از نون
خوشنودم و من امروز نوراً آیدم چنانچه ابی فانس صریح نموده است و متن اصلی با فارغ مسیحی مختلط گردیده بجهت همین زبان
ندرجیده با الحاقات کثیره با اختلاف که امتیاز از میان برداشته شد و هر کس خواسته باشد پس تحصیل نماید لطیفان قلب خود را به
ملاحظه حال تعبد با فتن مسیح که از انجیل مختلفه جمع شده است و نتیجی این اختلاف این شد که صدق و کذب و احوال صادق و
حکایات کاذبه که جمع شد در زیات طویل و مشکل فیجی پیدا کرد و با اختلاف شد بدو مختلط گردید و این حکایات چنانچه از دهی
بدین دیگر منتقل گردید که به غیر محقق شد بعد از انتقال پس از آن کلیسا در آخر قرن ثانی و با ابتدای قرن ثالث خواست که حفاظت
نمایند انجیل صادق را و تبلیغ نمایند بامانیه حال صحیح را بر حسب قدرت و استطاعت خود پس از میان انجیل که در آن زمان رایج بود
این چهار انجیل را اختیار کرد چرا که در اینها معجزات و کلام هندی بالمشبه با انجیل دیگر و اشاره یافت نمیشود و انجیل متی و مرقس
و لوقا پیش از آخر قرن ثانی و ابتدای قرن ثالث پس از آن کسی که اول این انجیل را ذکر کرد در سنه دویست و پنجاه و پنج بود و بعضی
دلایل ابرار نمود بر عدد اینها پس از آن در این باب با جهات عظمی اجتهاد نمود کلیه بنسب اسکندر بانوس در سنه و اظهار کرد که این
انجیل را بر چهار واجب التسلیم پس از این تقریرات ظاهر را شکار کرد بدینکه کلیسا در آخر قرن ثانی جد و جهد کرد در اینکه عموماً
این انجیل را بر چهار قبول نمایند که از پیش بوده اند و اگر چه در جمع حالات باین نحو نبوده اند و خواست که مردم انجیل را باین
بودند ترك نمایند و انجیل را بر چهار قبول نمایند و هرگاه کلیسا بجزد می نمود انجیل اصلی را که از برای واعظین سابقین حاصل
بود از برای مضدین و عطا ایشان از الحاقات و منضم می نمود از انجیل را با انجیل پوختا ام انیبه کمال تشکر را از ایشان داشتند
لیکن این امر از برای اهل کلیسا امکان نداشت چرا که هیچ نسخه خالی از الحاق نبود و اسبابیکه موجب معرفت اصل الحاقان باشد در قفا
فلت بود و بعد از آن در حاشیه گفته است که بسیاری از قدما شاک بودند بر اجزاء کثیره از این انجیل ما و نتوانستند امر را فصل
بدهند بعد از آن گفت که تحریف در این زمان امکان ندارد بجهت وجود صنعت طبع لیکن حال زمان سابق که این صنعت در
آن احزاع نشده بود مخالفان زمان زد چرا که بک نسخه عمول بک بود و این امر یعنی تحریف در آن ممکن بود پس زمانیکه
از آن نسخه نسخهای متعدده نقل میشد محقق نمیکردند که این نسخه مشتمل بر کلام مصنف فقط میباشد و باین پس بجهت عدم عالم الحاق
انتمنولات منتشر میکرد و بسیار از نسخهای مکتوبه در ازمنه متوسطه الان ایضاً موجودند و موافقند در عبارات الحاقیه
و با نافع و بسیاری از مرشدین زامی بینیم که بشکایت عظمه شکایت می نمایند که کاتبان و صاحبان نسخه مصنفان از تحریف کردند
بعد از مدت قلیله از مصنف و رسائل دویست و شصت را پیش از انتشار منقولات تحریف کردند و چنانچه شکایت می نمایند (یعنی نسخ)
که نلامده شهبان نجاسات را در آنها داخل کردند و بعضی اشیاء را خارج کردند و بعضی اشیاء را از حاشیه خود علاوه کردند پس
بنابر این شهادت کتب مقدسه محفوظ نماندند و اگر عبادت اهل آن زمان تحریف نبود مصنفین آن زمان در آخر کتابهای خود اعمد
سوکدهای عظمه را نمی نوشتند که احدی کلام ایشان را تحریف ننماید و این امر یعنی تحریف بالمشبه بشارع عینی علیهم السلام
واقع گردید و الا سلوس اعراض نمیکرد که مسیحین سه و با چهار مرتبه بل از بد انجیل خود را تبدیل نمودند و الا از برای چه
بعضی از فقرات جمع شدند در بعضی از انجیل که مشتمل بودند بر بعضی احوال مسیحی و متفرق در انجا مختلفه مثل اجتماعی که
در انجیل آتیوتی است که جمیع حالات اصطلاح مسیح جمعند در انجیل آتیوتی و متفرقند در انجیل ثلثه اولی و در تذکره که جستن
از آن نقل کرده است که صریح به ابی فانس و بعد از آن در موضع دیگر گفته است بدین سنی مردم آنکه قلیبت و استعداد

تحقیق و انداختن آنرا از وقت ظهور این اناجیل نیز باده و نقصان اشتغال و دزدیدن و لفظ را عرادت آن شد بل خودند و بجای
 نجات هم نیست چرا که مردم از وقت وجود تاریخ عیسویه عادتشان بود که عبادات و عظم و آلات مسیحیه را که در نزد ایشان بود بر
 حسب علم خود تبدیل نموده و آن قانونیک اهل طبقه اولی جاری کردند در طبقه ثانی و ثالثه هم جاری بود و این عادت در قرن
 ثانی مشهور بود بجهتی که مخالف دین مسیح نیز واقع بود بر این عادت (یعنی عادت تحریف) و اعراض می نمود سلوس بر مسیحین که ایشان
 سه و با چهار مرتبه بل از بدناجیل تا تبدیل نمودند بجهتی که مضامین آنها هم تغییر یافت و کلمینس ایضا در آخر قرن ثانی ذکر نموده است
 که مردم اناجیل را تحریف می نمودند و نسبت بهمان تحریف می دادند آنچه را که واقع گردیده است در باب (۱۱) از باب پنجم از انجیل متی که این
 فقره تبدیل یافته است از برای ایشانست ملکوت سموات و در بعضی از نسخه ها این فقره موضعی پیدا خواهند کرد که در انجیل ملامت کرده
 نشوند کلام اهلان تمام شد بنا بر نقل نورتن پس نورتن بعد از نقل اقوال اهلان گفته است کسی چنان گمان نکند که این رای اهلان
 میباشد قطعی اگر چه کتابی مقبول نگردیده است در جرمن بقولی از باب کتاب اهلان و رای بسیاری از علمای مناخرین از جرمن بآیا
 او موافقت دارد در امر اناجیل و همچنین در امور دیگر از آنها الزام لازم می آید بر صحت اناجیل انشی مؤلف این کتاب گوید
 چون نورتن از جامان انجیل میباشد لهذا کلام اهلان را بعد از نقل بنا بر زعم خود رد نموده است لیکن دلیل معتد به نیارده است
 کلامی از یحیی علیه من نظر البته و مع ذلک خود نورتن نیز اقرار و اعتراف نموده است که هفت موضع از این اناجیل محرف و الحاقی میباشد
 و از کلام او باب اناجیل نیستند بدین ترتیب اولی که بصریح نموده است در صفحه (۵۳) از کتاب خود که دو باب اول از انجیل متی از
 تصنیفات متی میباشد در صفحه (۶۲) قصه یهو ذای انحرطی که در باب بیست و هفتم از انجیل متی از باب (۳) الی (۱۰) مآ
 گردیده است کاذب و الحاقیه میباشد ششم در صفحه (۵۲) و (۵۳) از باب مذکور از ملحقات اندیسمه در صفحه (۷) بدست
 که دوازده آیه از نیم الی بیستم از باب شانزدهم از انجیل مرقس از ملحقات میباشد پنجم در صفحه (۶۹) آیه (۳۳) و (۳۴) از انجیل
 لوقا از ملحقات ششم در صفحه (۱۴) اینعیار حرکت برانضطر بودند زیرا که ملک نازل میباشد و در حوض حرکت می داد
 کس بعد از حرکت نازل میشود شغای یافت و هر ضعی که داشت در باب (۳) و (۴) از باب پنجم از انجیل یوحنا الحاقیه هفتم
 در صفحه (۱۸) بدرستی که آیه (۲۴) و (۲۵) از باب (۲۱) از انجیل یوحنا الحاقیه هستند پس اینواضع سبعة در نزد فاضل نورتن
 الحاقی میباشد و الهای نیستند یغنی و در صفحه (۱۷) گفته است تحقیق که مختلط گردیده است کتب روایات با بیان معجزات که لوقا
 نقل کرده است و کتاب ضم نموده است کتب را بصدن بطریقی مبنا لغرض اعتراف لیکن تمیز صدق از کذب در این زمان مشکل است
 انتهى پس بیان مختلط با کذب و مبنا لغرض اعتراف چگونه الهای خواهد بود مؤلف این کتاب مستطاب اعزه الله تعالی گوید
 از کلام اهلان که مختلط جمع کثیری از مساحین علمای جرمن میباشد چهار فائده مستفاد میشود فائده اولی آنکه انجیل اصل و منفرد
 گردیده و هذاهو الحاقی و عین الانصاف فائده دوم آنکه در این اناجیل روایات صادق و کاذب یافت میشوند فائده سوم
 آنکه تحریفات نیز در این اناجیل واقع گردیده است و سلوس که از علمای بیستان میباشد شد در قرن دوم از فرعون مسیح فریاد
 میزد که مسیحین سه و با چهار مرتبه بلکه زبانه را اناجیل خود را تبدیل نمودند و این تبدیل مضامین آنها نیز تبدیل یافت فائده چهارم
 آنکه اشاره یافت نمیشود بر این اناجیل پیش از آخر قرن دوم و ابتدای قرن سیم یعنی تا دو بیست سال بعد از مسیح این اناجیل نبودند
 والا اشاره با اینها یافت میشد در کتب قدما و در آخر قرن دوم و با ابتدای قرن سیم این اناجیل پیدا شدند و قریب برای ایشانست
 در فائده اول رای لیکر که و کوپ و مپکایلس و لسنک و بنیبر و مارش که ایشان گفته اند لعل متی و مرقس و لوقا صحیفه واحده بودند
 نزد ایشان در لسان عبری و احوال مسیح در آن مکتوب بود پس ثلثه از آن نقل کردند متی بسیار نقل کرد و مرقس و لوقا که هذاهو ملحق
 به هورتن در صفحه (۲۹۵) از مجلد چهارم از نفس خود المطبوع است از میلاد لیکن هورتن را ضعیف بقول این فضلا نکرده است و
 عدم تضای اوضی را رد میکند لیکن هورتن آنکه جهو را اهل کتاب گویند که دو سفر از اخبار اتمام از تصنیفات عبری است با امانت

انا جید مقید و الهامی نبوی

۲۱۴

حتی و ذکر با علم هم از پس این دو سفر در حقیقت از نصیفات انبیاء ثلاثه میباشند و بخلط و خطا واقع شدند در سفر اول از
 اخبار اتمام پس علمای فریبین از اهل کتاب از بهر دو و تضادی که بیند علت غلط و خطا عدم تمیز مستف بود پس در از پس بحث
 این لایق را در جای این نوشت و بالعکس نیز گویند عزرا شکسته مصنف این سفر است علم نداشت که بعضی از آنها این اند و برخی
 این لایق را و اودان نسبی که از برای او حاصل کردید و از آنها نقل نمود ناقص بودند و تمیز از برای او حاصل نشد پس این
 غلط چنانچه در بحث اول از باب دوم مفصلاً و مدلاً ذکر خواهد آمد انشاء الله تعالی پس معلوم و محقق کردید که انبیای ثلاثه
 این کتاب را با الهام نوشنه اند و الا اعتماد با و اودان ناقص نمیکردند و بخلط و خطا واقع نمیکردند و از شخص الهامی غلط
 صادر نمیشود و اهل کتاب فرقی نمیکند از اندام این این کتاب و سایر کتابها بلکه هر ذابک میزن میباشند پس معلوم و مشخص کردید
 که انبیای چنانچه معصوم نیستند از گناه در نزد اهل کتاب فکذلک معصوم نیستند در تحریر و حقی و الهام پس از اطلاع بحقیقت این
 مطالب کسی نمیتواند ادعا نماید که تمامی اقوال و احوال مندرجه در این کتاب الهامی و الهی میباشند مگر اینکه از مرئوسان نباشد
 و قوه تمیز بین الحق و الباطل نداشته باشد الحاصل مفهوم از کلمات مرفوعه در این فصل حدیث است **أقول** آنکه تمامی
 احوال و اقوال مندرجه در این کتاب الهامی میباشند یقیناً **و** مگر آنکه انجیل اصلی مفعول کردید و این انجیل اصلیتی نیست
آخر سیم آنکه این انجیل تا آخر قرن دوم و با ابتدای قرن ششم معروف و مشهور نبود یعنی موجود نبودند در آخر قرن
 دوم و با ابتدای قرن ششم با اختراع اهل تثلیث موجود شدند و کلیمنس اسکندر را بنویس آنها را مشهور کرد **چهارم** آنکه
 نقصانات کثیره در این انجیل یافت میشود **پنجم** آنکه تحریفیات نیز در اینها واقع گردیده **ششم** آنکه بعضی از ابواب این
 انجیل را سازا و ملحقاتند **آخر هفتم** آنکه انبیای در نزد اهل کتاب داذا و تبلیغ رسالت در غلط و خطا واقع میشوند
 در تحریفات ایشان غلط و خطایافت میشود **ششم** آنکه انبیاء در نزد یونانیان بمنزله مجتهدین میباشند و اجتهاد در
 امور دین مینمایند گاهی اصحابه بجهت مینمایند و گاهی در غلط و خطای افتند **آخر هشتم** آنکه حواری نمیتواند وضع حکم شرعی
 از جانب خود بنا بر مذهب لوطی را که آن منصب انحضرات جناب عیسی علیه السلام است و اگر کسی سؤال نماید که اجتهاد در امور دین
 از برای انبیاء علمیه در نزد مسلمانان جایز است یا نه **جواب** علمای اثنه عشریه اجتهاد را از برای انبیاء در امور دین جایز نمیدانند
 بشر دلیل **کلیل اول** که قوله تعالی در سوره مبارکه بونس قل ما یکون لک ان یدلک من یلقا و نفسی ان یتبع
 الا ما یوحی الیک یعنی بگو ای محمد در جواب ایشان که سزاوار نیست مگر آنکه بدیلتکم احکام الهی را و باقران را از قبل نفس خود بعضی بخود
 نینمایم قرآن را تغییر دهم و در آن بزیاده و کم تصرف نمایم متابعت نمیکند و از پی نمیروم مگر آنچه از پی کرده میشود بمن از
 حق تعالی بزیاده و نقصان و در سوره مبارکه البقره میفرماید و ما یطوعون عن الهوی ان هو الا وخی ووحی یعنی بخی نکند
 خدا از روی نفس و میل طبع خود یعنی نظم او و فرمان و بجمع احکام ایمان بخواه و از روی نفس و تمیلا شد نیست طوطی است که وحی
 فرود آمد بوی یعنی یا محمد را بگو یا میشود در احکام دین از جانب حق تعالی میباشند از اجتهاد و درای خود او علیه السلام **کلیل**
دوم آنکه اجتهاد در طریقت است و حال آنکه نبی قداست بر ادوات حکم از روی جمیع و یقین پس جایز نیست اجتهاد از برای
 کسی که قبله را آشکاره ببیند بگر اجتهاد از برای یقین قبله از برای او جایز نیست **کلیل سیم** آنکه مخالف رسول حق
 که است لقوله تعالی فلا وریک لا یؤمنون حتی یتحکوا فیما شجر بینهم ثم لا یجدون فی انفسهم حرجاً
 میثاقی و کسبوا و اشدیم یعنی هر چند است که گمان کرده اند که ما وجود مخالفان ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند
 سوگند حق پروردگار تو که ایمان بروجه حقیقت و اساسی نخواهند آورد تا وقتی که حکم سازند و از هر چه اختلافی افتد میان
 ایشان و تو حکم کنی پس باز نیابند در رفسهای خود شکی و گمانی از آنچه حکم کرده بان هر چند که مخالف طبع ایشان باشد بلکه با نظر
 و باطناً مطیع و منفاد امر نباشند و حال آنکه مخالف مجتهدات و مظلونات موجب کفر نیست **کلیل چهارم** آنکه اگر اجتهاد

در امور دین از برای رسول اکرم و پیغمبر مکرّم جایز بود هر اینه در چیزی از احکام توقف نمیزمود و چون در مسئله ظاهر
و لغات توقف فرمود تا ورود و حوال بر اینست که اجتهاد از برای او علیّه جایز نبود **کتاب الحیثم** آنکه اجتهاد جایز نیست
مگر عند فقدان النص و فقدان نص از برای فقه منع و ثالث **کتاب الشیخ** آنکه هرگاه اجتهاد از رسول جایز باشد از
جبرائیل نیز جایز خواهد بود پس در اینصورت مان از شرایع مرتفع میشود و معلوم نخواهد بود که این شرایع از اجتهاد
یا از خصوص الله پس چون ایند لابل بوضوح تمام دلالت دارند بر اینکه اجتهاد در حق نبیّه ما جایز نیست در حق مطلق نبیّه
اجتهاد جایز نخواهد بود بجهت عدم قول بفصل و قول فرقی مختلفه امت بر ما تمام نیست چنانچه قول فرقی مختلفه امت مسیح
بر پروتستانها تمام نیست پس هر اینه و حدیثی که بحسب ظاهر مخالفت دله مسطوره باشد در نزد اصحاب و مؤلفین بقیة الجملة
بروم سر بخ پس گوئیم از دلال مذکوره واضح و لایح کرید که کالشمس فی وسط السماء که بحالی و فرصتی نیست از برای احد از اهل
کتاب که مدعی کرد اهل امامت هر کتابی از کتب عهدین را و یا اینکه هر حالی از احوال مندرجه در این کتب الهامی میباشد و چنان
از بیان مطالب فضول اربع از برای ما فراغت و انعام حاصل آمد پس از روی جزم و یقین به مثل و توقف گوئیم که توبه اصلیه
و همچنین انجیل اصلیه قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله ضایع و مفقود گردیدند و آنچه الان موجود و منقول
اهل کتابست از توبه و انجیل منزله کتاب دخی میباشد که مجموع کرده است از روایات صدادف و کاذبه و علمای اعلام از اهل
اسلام نمیکویند که کتب عهدین موجود بودند بر اصول خود بی تغییر و تحریف از زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم پس از آن
تحریف در آن واقع گردید چنانکه کلام پولس بعضی رسائل آن بر تقدیر صحت نسبت بسوی او و اضافی و مقبول نیست
در نزد اهل اسلام زیرا که مشا را اله در نزد اهل اسلام از جمله کذابین و خدایان و اهل ند و بر میباشد که در طبقه اولی نظر
شدند و اگر چه در نزد اهل ثلث مقدس است ولیکن مسلمین قول و زایل حجه نمیزدند و اما بانه حواریون بعد از عروج
علیه السلام را با بمان مسلمین ایشان را مردمان صالح میدانند و معتقد نبوت در حق ایشان نیستند و اقوال ایشان در تفسیر
مانند اقوال مجتهدین صالح میباشد و اخیال خطا در اقوال ایشان میرود و از آیات قرآنیّه هر نفسان ایشان در مرز ایمان
و ایشان ظاهر میشود از انجمله از ان آیات مبارکات که در سوره مائده است **اِذْ قَالَ الْخَوَارِیُّونَ يَا عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ هَلْ**
يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً قَالَ اَتَقْوُوا اللَّهَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ قَالُوْا بَلٰی اِنْ نَّا كُنَّا مِنْهَا وَ
نَظْمٌ قُلُوْبُنَا وَ نَعْلَمُ اَنْ قَدْ صَدَقْنَا وَ نَكُوْنُ عَلَیْهَا مِنْ الشّٰهِدِیْنَ و ترجمه بقدری چنین میباشد که ما بدکن و قوی
گفتند حواریون ای عیسی بن مریم هیچ آیه نمیتواند برود و در کار تو اینست که فرستند بر ما خونی از آسمان گفت عیسی در جواب ایشان
بفرستد خدا و مثل این سؤاها نمیکند اگر شنید شماها مؤمن گفتند بخیر اهی که بخوریم طعمی از آن مائده و از ام کبر دلتها
ما و مطمئن شود طلبهای ما و باشیم بر آن از جمله کواهان انشی و از این حرف مؤمنین از چند موضع نقصان ایشان ظاهر میشود
از قول ایشان **هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً** در قدرش پروردگار است **اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ** و قوی که اغراض خود
ذکر کردند در مائده اغراض جماعیه و مقدم داشتند بر اغراض روحانیّه و گفتند زبیدان **نَّا كُنَّا مِنْهَا وَ نَعْلَمُ اَنْ قَدْ صَدَقْنَا وَ نَكُوْنُ عَلَیْهَا مِنْ الشّٰهِدِیْنَ**
وَ اِذْ اَوْحِیْتُ اِلَى الْخَوَارِیِّیْنَ اَنْ اَمْنُوْا بِیْ وَ یَرِیْ سُوْلٰی نَبُوْثِیْ اِنْ ثَابِتٌ یَعْبُدُ رَبَّهٗ فَاِذَا یَا اِیْمَانُ یَعْبُدُ پس این و
بعق الهام است مانند وحی است که خدا بامداد موسی و خل فرمودند **قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَوْحِیْنَا اِلٰی اِمِّ مُّوسٰی اَنْ اَرْضِعِیْهِ الْخِ**
اَوْحِیْ دَلٰی اِلٰی النَّحْلِ جملا مسلمین آنها را بنی نمیدانند چنانچه در پیش کشیم و در اقوال ایشان لخیال خطا میرود و سنداناجل هم
مفقود است تا آخر فن ثانی و انجیل اصلی مکه که بعد از این بود ماست مفقود است و موجود الان ترجمه است و تا کون اسم ترجم
انهم معلوم نیست و بعد از همه آنها تحریف در این اناجیل واقع گردیده است که سبب رذاع امان و اطمینانست از اقوال ایشان
و در اینجا سبب بکرم هست و ان اینست که در اکثر اوقات مردم مسیح علیه السلام را از اقوال و نمیدانستند چنانچه انشاء الله مفصلاً

در تبیین سرائق احکام شرعی

۲۱۶

خواهد آمد و لوفا و مرض از حواریین نبینند و الهامی بودن ایشان نیز ثابت نگردد پس است بدلیل قوی و توفیق در تبیین
 آنکه موسی علیه السلام نازل شده است و انجیل هم آنستکه بعینی علیهم السلام فرستاده شده است در سوره البقره و لقد آتینا
 موسی الکتاب و در سوره المائد در حق بعینی علیهم السلام و آتیناه الیه انجیل و در سوره مریم فاعل عن جبرئیل علیه السلام و آتیناه
 الیکتاب یعنی انجیل و در سوره البقره و ال عمران مسطور است و ما اوتی موسی و عیسی بهیضه توبه و انجیل و اما این توفیق
 در سائلی که الان موجودند توبه و انجیل مذکور در قرآن نمیشناسند و واجب التسلیم هم نبینند در نزد مسلمین بلکه حکم آنها حکم
 سایر کتب است از عهد عتیق مانند تورات و انجیل و سفر ملوک و امثال آنها که هر دو باطنی از روایات آنها را اگر قرآن ضمیمه نمود
 پس مقبولست یقیناً و اگر قرآن نکند پس نمود پس مردود است بی شبهه و اگر قرآن ساکت باشد از ضمیمه و نکند پس بی مسکو
 عنه است اهل اسلام نه ضمیمه نمیدانند و نه نکند بقله الله تعالی فی سوره المائد خطا بالنسبه و آنرا نیز آیت الیکتاب
 بالحق مصدقاً لما بین یدیه من الکتاب و همچنین علیهم السلام یعنی در فرد فرستادیم بسوی تو این کتاب را یعنی قرآن را پس
 و درستی در حالتی که ضمیمه کننده و راست دارند است امر انجیلی را که از پیش بوده از کتب منزله و نگهبان است بر کتب که نظیر
 آن میکنند از تعبیر بعضی هر چه در آنها تعبیر میدهند از وی راست میشود و گواه است بر آن کتب بحت و حقیقت و در تعبیر
 صافی و همچنین علیهم السلام ای رفیعاً علی سایر الکتاب بحفظه من التبیان و در معانی التبیان در ذیل تعبیر این آیه و معنی ایشانند
 قرآن آنستکه قرآن امین است بر ما قبل خود از کتب پس هر چه خبر دادند اهل کتاب از کتبهای خودشان پس اگر در قرآن است
 ضمیمه نکند و الا نکند پس نکند و سعید بن مسیب و عطاء گفته اند مهتمیناً ای قاضیاً و خلیل گفته است رفیعاً و طافیاً
 و معنی همه این اقوال آنستکه هر کجا بیک قرآن بصدق او و شهادت بدهد کتاب خداست و الا فلا و در تعبیر مظهری اگر در قرآن
 ضمیمه نکند پس ضمیمه نکند و اگر در قرآن نکند پس نکند و اگر قرآن ساکت است شام ساکت باشد
 بجهت اخیال صدق و کذب و در عیون اخبار الرضا علیه السلام و توحید صدق و کذب احتجاج و مجله چهارم از اخبار الاوائل و توفیق
 در حدیث مبایحه امام رضا علیه السلام با ارباب دینان خلفه که رضا علیه السلام فرمود یا جاثلیق مرا خبر نمیدی از انجیل اول در حدیث
 که مفعول دزدی که پیدا کرد بدو این انجیل را که از برای شما وضع نمود جاثلیق گفت ما انجیل را که نکردیم مگر بر وزن و
 نازه و از پیدا کردیم بوختا و متی انجیل را از برای ما اخراج نمودند پس رضا علیه السلام فرمود چه فایده که معرفت هستی بر انجیل و علم
 آن پس اگر امر این طور باشد که تو گمان میکنی جز اختلاف کرده اید در این انجیل اینست و جز این نیست اختلاف در این انجیل است
 که امر و زردست شاست پس اگر انجیل بر عهد اول بود اختلاف در آن نمیکرد بدین وجه پس کلام امام علیه السلام صریح است و اینکه
 انجیل اول مفعول ذکر بدو این انجیل را بعد از جمله غرغرات و موضوعات میباشد و اختلاف معنوی هم در این انجیل پدید آمده
 و اختلاف در این انجیل موجود است و الا در انجیل اصلیه اختلاف نبود و در پیش دانستی که خودشان هم میفرمودند که انجیل
 اصلی مفعول ذکر بدو در کافیه در باب ولادت امام موسی کاظم علیه السلام در نفسیه به مبارکه حم و الیکتاب المبین انا انزلنا
 فی لیلئله مبارکه الحی مردضائی سؤال کرد از نفسیه این آیه در باطن حضرت فرمودند که حم حم است صلی الله علیه و آله و سلم
 و این در کتاب هود است و کتاب مبین امیر المؤمنین است و لایله مبارکه فاطمه زهرا علیه السلام و اما قوله فیها یفرق کل امر
 حکیم مقصود ائمه میباشد و بعد حضرت فرمود و این نزد شما در کتبها نیست که خلا فرستاده است آن را تعبیر و انحراف
 و تکفر و او فدیماً ما فعلتم انتهى ملخصاً پس نظر و تأمل کنید در قول حضرت که صریح است در اینکه شما ضرایب آنها کتابهای خودتان را
 از فدیما الا انهم تعبیر و تحریف نموده اید و کافر کردید و اید و در معدن الاسرار در مجلس نازدهم که مجلس ذکر است از ابو حمزه
 ثمالی از ابی جعفر علیه السلام منقولست قال مکتوب فی التوریه الی لیس فی قرآن موسی سئل ربه فقال لا یارب قریب است متی فانجا
 ام بعد فانادیک فاحی الله الیه ما موسی انجل پس من ذکر فی الحدیث پس نظر و تأمل کنید در قول حضرت باقر علیه السلام و فرمودند

در بیان اثبات تغییر یافتگی

۲۱۷

مکتوبت در توراتیکه تغییر یافته است پس ازین قول معلوم میشود که این تورتیه تغییر یافته است و ازین قبیل اخبار بسیار داریم که اگر بخوانیم همه را جمع کنیم یک کتاب بزرگی خواهد بود و از همه آنها معلوم میشود که این تورتیه و انجیل تحریف کرده اند و این حق و صدق است هیچ شکی و شبهه در آن نیست و بطریق عامه بخاری حدیثی از ابن عباس در کتاب الشهاذات با سناد حدیثی ذکر کرده است و در کتاب الاعضام با سناد دیگر و در کتاب رد بر جهیمیه با سناد و ما از دو کتاب اخیر با عبارت فسطاطه نقل می نمایم پس گوئیم در کتاب الاعضام که گفتند ثلثون اهل الکتاب من اليهود والنصارى والاسفهام انکار می کنند من الشرايع و کتابکم القرآن الذی انزل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم احد ثلث اقرب نزول الیکم من عند الله فاحدوث بالتسبه الى المنزل علیهم و هو فی نفسه قدیم تقرؤنه محضا خالصا لربیب بضم اوله و فتح المعجمه لم یخط فلا یطرق الیه تحریف ولا تبدل بخلاف التوریه والانجیل و قد حدثکم سحابه و تعالی ان اهل الکتاب من اليهود و غیرهم بدو اکتاب الله التوریه و غیره و کتبوا بايديهم الکتاب و قالوا هو من عند الله لیشرنا به ثمنا فلیلا الا بالتحقیق لا یهینکم ما جاءکم من العلم بالکتاب و الشبهه عن مسئلتهم بغیر الیم و سکون الشین و لا یجوز عن الکثیره فی مسائلهم بضم الیم و فتح الشین بعدها الف لا والله ما رأیناهم رجلا یسئلكم عن الذی انزل علیکم فانتم بطریق الاولی ان لا تسئلوه انتم فی حاصل مفاد بفارصه چنین می باشد چگونه سؤال می نمایند شما مسلمین از اهل کتاب یعنی از یهود و نصاری و از جزی از شرایع و کتاب شما فرانت که خلا از این پیغمبر خود و غیر شما اقرب نزول می باشد شما از این پیغمبر اند یا لص یعنی پیغمبر و تحریف و تبدل بخلاف تورتیه و انجیل که آنها تغییر و تبدل کرده اند و خلا شما از خبر داده است که اهل کتاب از یهود و غیر ایشان کتاب بخلاف یعنی تورتیه و تغییر و تبدل نموده اند و بدست خود کتاب را می نویسند و می کنند از جانب خداست از برای جلب نفعت فلیله و نبویه علیکم شما مسلمین دارید بکتاب خدا و سنت رسول الله نمی کنید شما از سؤال کردید از ایشان ایشان از شما سؤال نمیکند شما بطریق اولی باید سؤال نکنید و در کتاب رد بر جهیمیه با معشر المسلمین گفتند ثلثون اهل الکتاب عن شیه و کتابکم الذی انزل الله علی نبیکم صلی الله علیه وسلم احد ثلث الاخبار بالله عز وجل لفظا و نزولا او اخبارا من الله تعالی محضا لربیب لم یخالطه غیره فحدثکم الله عز وجل فی کتابه ان اهل الکتاب قد بدلو امان کتاب الله و غیره و فکتبوا بايديهم فاذا بودر الکتاب یشر الی قوله تعالی یکتوبون بايديهم الی یکتوبون فاوا هو من عند الله لیشرنا به ثمنا فلیلا عوضا یسیرا اوله لا یصح الواو ینهیکم ما جاءکم من العلم عن مسئلتهم و اسناد الحی الی العلم جائز کاسناد النبی الیه فلا والله ما رأیناهم رجلا یسئلكم عن الذی ارسل الیکم و لیسئلی الیکم فلو تسئلون انتم منهم مع علمکم ان کتابهم تحریف انتم فی حاصل این قول هم همانست که در قول سابق بیان شد که کتب اهل کتاب غیر و تبدل و تحریف و اهل اسلام نباید با اهل کتاب رجوع نمایند و صاحب انجیل من حرف الانجیل در باب دوم از کتاب خود در حق این انجیل رابعه مشهوره چنین گوید انها لیست هی الا انجیل الحق المبعوث بها الرسول المنزله من عند الله تعالی انتم فی کلامه بلفظ یعنی انها انجیل حقه و منزله از جانب خدا و مبعوث با انها رسول خدا فی باشد بعد در باب مذکور گفته است و انجیل حق آنست که مسیح بان ظنی کرده است انتم بعد در باب نهم در بیان فضایل نصاری چنین نوشته است و قد سلمهم پولس هذا من الذین بلطف خلا عما ذرای عقولهم فابنه لکل ما یلیق الیها و قد طس هذا الحیث رسوم التوریه انتم فی کلامه بلفظ حاصل مفاد این کلام بفارصه چنین می باشد پولس دین نصاری را سلب غارت نمود بلا تأیید زیرا که در دعوی ایشان قابل هر چیزی نیست که بگویند انها القامه میشود و این حیث رسوم تورتیه را محو نمود پس با خبر اخبار این عالم را انجیل انکار می نماید و پولس را هم حیث میگوید انما علمای اهل اسلام از شیعه و سنی فتوای ایشان اینست که کتب عهدین از تورتیه و انجیل تغییر و تبدل یافته اند و این تورتیه و انجیل همان تورتیه و انجیل نیستند که موسی و عیسی علیهم السلام نازل شده اند بخصوص ان علمائیکه و دیگر کتبها نوشته اند از شیعه و سنی مانند صاحب هفت لایحه و مفتاح التوبه و غیرها و همچنین علمای اهل سنی ضعیف کرده اند در این باب و کتب موجوده الان را انکار نموده اند و فخر الرازی در کتاب خود الشیخ بالمطالب العالیه در فصل چهارم از

امروز اختلاف بنمایین اهل کتاب همین باشد که دینی و از برای قیاس و رأی هم مدخلی نباشد در تمیز حق از باطل و امتناع
و قوت بر حقیقت از جانب ایشان و اعتقاد بر اقوال ایشان نیست انهمی کلامه ملخصاً و صاحب کشف الظنون عن اسامی
الکتاب و الفنون در بیان انجیل چنین نوشت که بپسندید خداوند عز و جل و از فرستاده است به عیسی پسر مریم علیه السلام
پس از آن رد کرده است بودن این اناجیل از بعد انجیل اصلی بپایان بطویل و بعد گفته است و انجیل عیسی علیه السلام آورد به انجیل بود
فناقص و اختلاف در آن نبود پس ایشان دروغ گفتند و الله سبحانه و تعالی و بر پیغمبر خدا عیسی علیه السلام انشی و صاحب هدایت انجا
فی احوال اليهود و النصارى گفته است بدرستی بن تو را تیکه در دست همد است در آن از داده و تحریف و نقصان چیز بسند که
بر آن سخن در علم خفی پوشیده نیست و ایشان میدانند اما که این درویشان که خدا بپسندیده است نبوده و در انجیل که
خدا بپسندیده و فرستاده چگونه در انجیل که خدا بپسندیده تا زل فرموده و فتنه مصلوبیت انبیا و کوار میشود و حال آنکه چنین امری
واقع نشده است و اینکه فلان و فلان امر بپسندیده و اینکه بعد از سه روز از قبر برخاست و غیر ذلک از چیزها شکر از کلام
مشایخ نصاری است انشی و بعد گفته است غیر از حد از علمای اسلام ذکر کرده اند انچه بر آنکه در این کتاب است از تفاوت و
زباده و نقصان و اگر خوف بطویل و فضا انچه هم است نبود ندر کثیری از اختلاف و تفاضل ذکر میکردیم انشی بملخص ما
و مؤلف کو بیک هر کسی نادقت و ناقص همین باب اول را از کتاب انجیل مطايع نمايد از برای و ظاهر فاشکار میکند و دست
اخبار ائمه اطهار و دعوی علمای اعلام از اهل اسلام کالشمس علی راجع التهار حاجت بطویل کلام نیست و در صورتیکه مدلل
ساختیم که کتب مفدیه در نزد یهود و نصاری سند صحیح ندارند و اصول آنها هم مفقود است و اغلاط و اختلافات کثیره نیز
در این کتب موجوده الان بسیار شد پس خلاصه ادعای مشایخ انجیل را بهای کافی و شافی بر ثبوت رسانیدیم لهذا این مطلب را
گذاریم بی تاویل و توقف مرکب طالب باب دوم میشود انقسم شد هفت چون بعضی از مشایخ انجیل صاحبان الحق
و غیره و غیره در بعضی از کتابها از جهت تفهیم بدین معنی نوشته اند و انجیل را از جهت عدم دینان و غلبه کفر و خباثت بعضی از
و کج حقی از زاده مغالطه بر عوام مسلمین که وفوف از کتابهای الهی ندارند و با از جهت عدم دینان و غلبه کفر و خباثت بعضی از
میشناسند لهذا سخن شمر دم که تنبیه نماید بر دو مغالطه دیگر از مغالطه های الهی **مغالطه اول** علمای پروتستانت
میشوند که سند یافت میشود از برای این اناجیل در قرن اول و دوم و نیز که شراعت داده است بوجود این اناجیل کلیمه ایست
روم و انجا پتوس و غیره از علما که در قرن اول و دوم بوده اند **مغالطه دوم** آنکه مفسر انجیل خود را با غایت پطرس
نوشت و لوفا با غایت پطرس و پطرس صاحب الهام بوده اند پس این دو انجیل را بن اعتبار الهای میباشند هر چند که مفسر
و لوفا از حواریین و صاحب الهام نبوده اند بلکه مفسرین و لوفا شاکر دپطرس و لوفا شاکر دپطرس میباشند پس **در جواب ان**
اول کو بیک سند مشایخ غیر در میان مسلمین و شیعیان سند معتبر است و ان عبارت از آنست که شخص موثق که بیک
واسطه با بوساطه چند از شخص موثق دیگر نقل و روایت کند که فلان کتاب از تصنیفات فلان حواری و با فلان بنی و پیغمبر است
و این کتاب را بنما مرا از ده قرن قبل شنیدم و با بر او خواندم و با اینکه اقرار نمود در نزد من که فلان کتاب از تصنیفات منست بشرط
اینکه واسطه و وسایط از موثقیین و جامعین شروط و ایت باشند پس کو بیک که مثل این سند در نزد اهل کتاب یافت نمیشود
از افرین دوم و با ابتدای قرن سیم بمصنفین اناجیل و مرزا ابراهیم سند را خواستیم و کتب اسناد ایشان را مطالع نمودیم و معلوم
نرسیده ایم الان هم چنین سند میخواهیم و هر کس مدعی است فعلیه البیان و در اغلب اوقات قسین اعتدال میباشد که این سند
کسانی در نزد ما یافت نمیشود بجهت وقوع حوادث عظیمه در قرن اولی از فرهای مسیحیه تا سبصد و سیصد سال هر وقت سند
خواستیم خواه در ایام جاهلیت و خواه در اسلام و در ایشان در رفتن اسناد این کتب همین است پس مگر کو بیک که این سند
در کلام کلیمه نام است و پتوس نام و غیر ایشان از قدمای علمای مسیحیه یافت نمیشود تا افرین دوم یعنی صد و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۲۰

از مبادی مسیح و منکر ظن و تخمین بنسبیم و نمیکویم که ایشان کتابهای خودست ترا مصنفین منسوب نمایند بطن و قرآن اینها
بلکه کویم ظن و قرآن سندیست قال الله عز وجل اجنبوا کثیرا من الظن و قال ايضا ان یسعون الا الظن و ان الظن
الظن لا یغنی عن الحق شیئا در فصل دوم از همین باب بگفتا اسناد این کتب را مصنفین دانستی و اشهار این اناجیل را در آخر
قرن ثانی و انا ابتدای قرن ثالث و ما بعد از انکار نمینا می و لی شهرت تا فصد قابل تحریف و غیر مانع از آن بلکه اقرار میباشیم در شهرت
تا فصد غیر انصاف و تحریف چنانچه در باب دوم خواهد آمد انشاء الله و حال احوال طیمس و اکا ثوس را از برای تو برادر و عزیز بیان کنیم تا
از برای تو ظاهر و روشن گردد که در بعد در مقابل ظاهر و افع نشوی پس کویم بدل آنکه منسوب نمایند بکلیمنس نام اسقف دوم بکلیمنس
که از ان جانب کلیسای روم بکلیسای قسطنطین نوشت و در سال تحریف کتبها اختلاف دارند از کثیرتری گوید که این سال بعضی سال
تحریف میباشند و چهار و هفتاد بوده است و لیکن گوید که سال شصت و نهم بود از مبادی و دیون و فیلی منت گوید که
کلیمنس اسقف نشد تا سال هشتاد و یک و انا سده و دوسه و زده تا سده اسقف بود تا انوقت پس در قول سابق چون صادق میباشد
و مختار و موثق و لم یور انکه سن تحریف بود و نیم بوده است و مختار و مفسر از دین شد و دوششم است و ما قطع نظر از این اختلاف
نموده و گویم که سال تحریف بنا بر نیم خودشان از دوششم بنا لا نمیرود و انا قاضی بعضی فقرات اسقف مذکور موافق افتاده است با
بعضی فقرات انجیل از این اناجیل را بر غیر معارفه در بعضی مضامین پس حکما اذعان میباشیم که کلیمنس از این اناجیل نقل نموده پس معلوم
میشود که این اناجیل در آن زمان بوده اند پس کویم این ادعا باطل و غیر صحیح است و جوهری و جمادی که انکه از تو من در بعضی
مضامین نقل لازم نیاید و الا لازم میباشد که ادعای کسانی که علمای پر دشتن آنها را نه نمی بماند ابتدا دعای واقعی و صحیح است
زیرا که ایشان مدعی هستند که اختلافی در انجیل است از کتابهای حکمای پرستان نقل شده است صاحب کسبیه و او گوید
که اختلافی فاصله که در انجیل یافت میشود و انا بعان مسیح با انها افتخار نمینماید لفظا بلفظ از کتاب اختلافی نگرفت و شش که شش سال
قبل از مبادی مسیح بوده است منقول گردیده است مثلاً در خلق (۴۳) از کتاب بنو دجنین گوید در رفتار و معاشرت که با دیگر
چنانچه دوست میدارد که او باشد با یکدیگر و شما محتاج باین خلق میباشد فقط و این اصل جمیع اخلاق است و در خلق (۴۴) چنین گوید
مرا که دشمن خود را لطا لب میباشی زیرا که این مطلب محبت و بیفائده است و چنان و در قدره الله است و در خلق (۴۵) که بد احسان
کنید بکسی که دشمنها احسان کرده است و بدی نکند در حق کسی که دشمنها بدی کرده است و در خلق (۴۶) ممکن است از برای اعمال
از دشمن بدون انتقام و خیا لا تطیع دوام ندارد انتهی کلام و هکذا اصلایح خوب در کتابهای حکمای هند و یونان و غیر ایشان از
بت پرستان یافت میشود و جمادی که انکه کلیمنس هرگاه نقل از این اناجیل کرده بود لا محاله نقل او در اصل تمامی مضمون
مطابق بود لیکن مطابق نیست پس مخالفت در مضمون ادل دلیل و اقوی شاهد است بر عدم نقل او از این اناجیل بل هرگاه نقل
او ثابت شود پس کویم انا باطل دیگر نقل نموده است که در زمان او غیر از این اناجیل را بر غیر موجود بود و در انجا که ان اقرار نمود
در حق فقره که تبار و و انا همانی نقل نموده است و در پیش گذشت و جمادی که انکه کلیمنس از انجا که بود و بر احوال و احوال
مسیح و وفوف تمام داشت مانند وفوف حرفش و وفوف ظن غالب آنکه نقل او مانند نقل این دو نفر از انجا که نیست که در حفظ
نرا از این اناجیل بل اگر در کلام او ضمیمه نقل شده بود این ادعا در محل خود بوده لیکن تصریح بنقل در کلام او نیست پس این ادعا
از قسطنطین بجا و بیفائده و محکم صرفست و ما در این موضع بر وفوف عدد ثلث سه عبارت را از مکونان و نقل میباشیم عبارت
اول که هر کس عیسی را دوست میدارد پس بر وصیت او عمل نماید انتهی مستخرجی است که کلیمنس این فقره را از انجا (۴۷)
از باب (۴۸) از انجیل یوحنا نقل نموده است انتهی و ابر مذکور در انجیل یوحنا با این نحو مستطور گردیده است (۴۹) اگر شما را دوست
دارید لاجرام مرا نگاه دارید موافق فارسیه مطبوعه شد و موافق فارسیه مطبوعه شد اگر مرا دوست دارید و صلا یای مرا
نگاه دارید انتهی پس این مدعی ادعای نقل نموده است بجهت مناسبی که در مضمون عبارتین یافت میشود و لیکن فرق بین انجا که

منظور نکرده است و این ادعا حکم صرفست بوجه سه گانه که مذکور شد بلکه غلط است زیرا که دانستی که تحریر کلمتس از
نود و شش بالانمبر و بنا بر جمع افعال و بنا بر رأی خود مدعی بوختا انجیل خود را در دستش نود و هشتم نوشتن است پس چگونه
این فقره بنا بر دعوی از انجیل بوختا نقل شده است لیکن بحجت اثبات سدا بن بیچاره را بوم باطل انداخته است و هورن مفسر
در صفحه (۲۰۷) از جلد چهارم از نفس خود المطبوع شده گفت که بوختا انجیل خود را در دستش نود و هفت تحریر نموده است بنا
بر بخارا در کبریا ستم و اقی فانس و ذاکر مل و غیر بشن و لکلرک و لشیب لاملان از مناخرین و در دستش نود و هشتم بنا بر بخارا
مستخرجون انهمی کلامه علاوه بر این امر بدیهی است که محبت صادق کسی است که علی بوضعت محبوب نماید و اگر کسی علی نمود
او کاذبست در ادعای محبت و لا رده تر مفسر اضااف کرده است و در صفحه (۴) از جلد دوم از نفس خود المطبوع شده گفت که
بدرستی من چنین میفهمم که در این نقل شبهه ایست زیرا که کلمتس در سب و عظم حواریین و صحبت ایشان میدانست که اقرار بعشق
مسیح واجب میکند بر مردم علیا بوضایا نانی عیاری مرقس بر دباب سپردم از مکتوب خود باین نحو منظر نموده است
میکنم چنانچه مکتوب است زیرا که روح القدس باین نحو گفت که انسان غافل بر عقل خود افتخار نمیکند و الفاظ رب عیسی الخواطر
آورده شود که آنها را در جن تعلیم حلم و مجاهدت چنین فرمودم که بنده شما را رحم کرده شود عفو کنید تا از شما عفو کرده شود
چنانچه را دیگران میکنند شما را کرده میشود چنانچه عطا میکند شما را عطا خواهد شد چنانچه بخواهد بخواهد بخواهد بخواهد
چنانچه بر تم میکند بر شما را نرم کرده میشود و بکلی که میدهد بجان بکل پس میگوید انشی پس اهل ثلثت ادعا میکنند که کلمتس
این عبارات را نقل نموده است از ایه (۳) و (۳۶) و (۳۷) و (۳۸) از باب ششم از انجیل لوقا و از ایه (۱) و (۲) و (۱۲) از باب هفتم از انجیل
متی و عبارات لوقا موافق فارسیه مطبوعه شده باین نحو منظر گردیده است (۳) پس رجم شود باینچنانکه پدر شما چیست (۳۶)
و عیب جوئی نماید که بر شما عیب خواهند جست و تحکم بر کسی نماید که بر شما تحکم نخواهد شد بنا بر زبانا از زبده شویید (۳۸)
بدید نا داده شود شمار و پیمان خوب طپانید چنانچه و لبر زبده را بدامن شما خواهند ریخت که پیونده خواهد شد برای
شما به پیمان که می پیمانید انشی و عبارات متی باین نحو ترجمه یافته است (۱) حکم میکند تا بر شما حکم نشود (۲) زیرا که بان طریق که
حکم میکند حکم بر شما خواهد شد و بجان پیمان که می پیمانید برای شما پیونده خواهد شد (۱۲) پس هر چه بخواهش دار بیکه مردم
تا شما بعلی اورند بجان نظری تا ایشان سلوک نمایند که بهین است شریعت و رسائل رسل انشی عیاری مرقس بر دباب (۴)
از مکتوب کلمتس باین نحو ترجمه یافته است بخواطر بیا و ربا الفاظ رب مسیح را زیرا که او فرمود وای بر انا نیکه گاه از او صادر
میشود که بهتر بود از برای او که از مادر زاده نمیشد از اینکه از پت نماید یکی از کسانی که من ایشان را اختیار نمودم و بهتر بود
از برای او که سنک سیای در گردن او انداخته شود و در فرود باغرف شود از اینکه از پت کند یکی از اولاد صغار من انشی
کلامه پس ادعا میکنند که کلمتس این عبارات را نقل کرده است از ایه (۲۴) از باب (۲) و ایه (۶) از باب (۱۸) از انجیل متی و ایه
(۲۲) از باب (۹) از انجیل مرقس و ایه (۲) از باب (۱۷) از انجیل لوقا و این آیات باین نحو مرقوم گردیده است ایه (۲۴)
از باب (۲۴) از انجیل متی بدرستی که فرزندان شما چنانچه بجهت میفرستاده است هر دلیکن وای بر آنکس که فرزندان
انسان بواسطه وی تسلیم کرده شود که بجهت وی اسهل بودی که زائده نمیشد ایه (۶) از باب (۱۸) از انجیل متی (۲) و هر که
یکی از این اطفال صغار که معتقد منند صدمه رسانند و از اینسان که سنک سیای در گردن وی معلی باشد و در دفر دریا
غرق کرد و ایه (۲۴) از باب (۹) از انجیل مرقس (۲) هر کس بیک یکی از این حقیران را که معتقد منند بلغزاند و پراهنر است
که سنک سیای در گردن او انداخته شود و در دریا افکند کرد و ایه (۲) از باب (۱۷) از انجیل لوقا (۲) و بهتر است ادعا
که سنک بگردن او او بجهت بدو پاشد و اندازند از اینکه یکی از این اطفال را بلغزش در داد انشی و لا رده تر در صفحه (۳۷) از
جلد ثانی از نفس خود المطبوع شده بعد از نقل عبارات کلمتس و نقل عبارات نا جیل چنین ذکر نموده است الفاظ را از

کتاب الناحیه

۲۲۲

الناجیل متعدده در مقابل فعل نمودم تا از برای هر شخص معرفت خوب حاصل شود لیکن رای عام اینکه جزو اخبار ازین عبارت
 یعنی عبارت کلیمتس نقل شده است ذایه (۳) از باب (۱۷) از انجیل یوحنا انشی یخفی نماید که دو عبارت مذکوره از مکتوب
 کلیمتس از اعظم عبارت است در نزد کسانی که ادعای سند پست نمایند از برای انجیل و لذت پیل بهین دو عبارت گفتا کرده
 لیکن این ادعا غیر صحیح و باطل است زیرا که کلیمتس هرگاه از انجیلی ازین انجیل نقل نموده بود باسم منقول عنه تصریح مینمود
 و اگر تصریح هم نمینمود پس لا اقل از اینکه عبارت را بعینه نقل میکرد و هرگاه عبارت را بعینه نقل نکرد لا اقل منقول بامنفول
 عنه موافق بود باعتبار معنی تمام و حال آنکه یکی از امورات مذکوره یافت نمیشود نه تصریح باسم منقول عنه کرده است و نه
 عبارت او با عبارت انجیل موافقت دارد و نه تمامی مضمون عبارتین موافقت دارد پس چگونه منظره نقل میشود و یوحنا چه
 ترجمه دارد بر کلیمتس و حال آنکه هر دو ایشان از تابعین میباشند و موافقت با لا اعلی علی کل باستماع از حواریین و کثرت
 دیگر که مسیح را ملاقات کرده بودند و هرگاه اعتراف بنقل نمایند خواهیم گفت که این دو عبارت را از انجیل دیگر نقل نموده
 چنانچه در فقره صوت آسمانی از انجیل دیگر که اسمش معلوم نیست نقل نموده است چنانچه از کلام ایشان در پیش دانستی و
 انصاف کرده است سقف پیرس و افرا کرده است بعدم نقل و گفته است کلیمتس ازین انجیل نقل نکرده است و لا در نزد
 در مجلد دوم از نفس بر خود در حق عبارتین مذکورین باین نحو مرقوم نموده است بدرستی که آنکه مصاحبت نموده و حواریین
 و سایر مریدین رب ما را واقف بودند از مسائل و احوال رب ما چنانچه صاحبان انجیل واقف بودند زمانیکه تا الفان ایشان
 در بهم مشکل واقع میشود در اکثر اوقات ما را میگوید که نقل صحیح و ظاهر را آشکار نداشت و مشکل مذکور در این موضع نیست که
 کلیمتس در این دو موضع انان کلام مسیحی که مکتوب است نقل مینماید و مانند که میشود اهل قرینس را الفاظ مسیح را که او و
 ایشان از حواریین و سایر مریدین رب ما استماع نموده بودند پس بخاطر لیکلر اول و اسقف پیرس ثانی است و من تسلیم
 که انجیل ثلثه اول تا الف کرده بودند پیش ازین وقت پس هرگاه کلیمتس از انجیل ثلثه نقل نماید ممکن است اگر چه مطالبه
 نامه در لفظ و عبارت یافت نمیشود لیکن این امر که کلیمتس نقل نموده است تحقیق سهل میباشد زیرا که کلیمتس شخص واقف
 بود ازین امور و یوثق جید قبل از تا الف این انجیل و ممکن است بعد از تا الف بیا که بیان او امورات مذکوره را که واقف بود از
 انها بوفوف نام بنا بر غرض است که قبل از تا الف انجیل بدون رجوع با انجیل باشد الا اینکه یقین خوب بصدق انجیل در این
 دو صورت حاصل میشود زیرا که هر دو صورت رجوع ظاهر است و اما در غیر این بعضی در صورت عدم رجوع پس صدق انجیل
 ظاهر را آشکار میکند و اینها از آن الفاظ او موافقت دارد با الفاظ انجیل و مشهور بود بحقی که او اهل قرینس عالم بودند تا الفا
 پس از برای ما جز حاصل میشود باینکه از باب انجیل الفاظ مسیح را نوشته اند که تعلیم نمودت ما ان الفاظ را وقت تعلیم دادن علم
 و ریاضت حقا و صدقا و این الفاظ لایست که در کمال ادب حفظ شود اگر چه در اینجا مشکل هم نباشد لیکن معدن خیال میگرداند
 اگر افاضل موافق باشد با رای لیکلر بل موعظه میکند پولس ذایه (۵) از باب (۳۰) از کتاب اعمال باین نحو (۳۵) و بخاطر این
 سخنان خداوند عیسی را که گفت دادن از گرفتن فرخنده تراست و من جازم که هجوم تسلیم دارند که پولس از مکتوب نقل نکرده بلکه
 الفاظ مسیح را نقل کرده او ایشان واقف بودند از انها لیکن لازم نمیباید ازین طریق رجوع فهمیده شود تا آنجا باین نحو بل ممکنست
 استعمال این طریق در مکتوب غیر این و مایه پنجم که پولی کتاب این طریق را استعمال مینماید و الغالب بلکه متیقن اینکه از انجیل مکتوب
 نقل مینماید انشی کلام پس از کلام این مفسر ظاهر میشود که جز ما ثابت نمیشود در نزد علمای ایشان که کلیمتس ازین انجیل نقل کرده
 باشد بلکه کسانی که مدعی نقلند ظنا ادعا مینمایند و جازم نیستند چگونه نمایند و توافق در بعضی مضامین دلیل نقل
 نمیشود و قول مفسر یقین جید بصدق انجیل در هر دو صورت حاصل میشود و باطل است بلکه این امر موجب شک کلی است
 زیرا که در صورتیکه کلام مسیح همین باشد که کلیمتس نقل کرده است و حال آنکه میبینی که کلام از باب انجیل با کلام او تفاوت دارد

اینقدر حاصل میشود که از باب اناجیل کلام مسخر ادرا به موضع باز آمده و نقصان نقل کرده اند پس نقل ایشان در مواضع دیگر هم
بهین طوری خواهد بود پس همان دلیلی که مفسر جمعی از اناجیل اقامه نموده است دلیل شک در نمایی اناجیل خواهد بود پس معلوم شد
که از باب اناجیل اقوال مسخر ادوست نقل نمایند و با قطع نظر از این باز میگوئیم که از کلام کلیمنس هینقدر معلوم میشود که
این فقرات حد این اناجیل از کلام مسیح است و از کلام اول لازم نمی آید که نمایی منقولات اناجیل از کلام او باشد زیرا که اشعار بعضی
اقوال مسلم است و اشعار سایر اقوال نمیشود و الا لازم می آید که سایر اناجیل کاذب در نزد تابعان مسیح نیز صادر باشند بشهادت
کلیمنس زیرا که بعضی فقرات از مکتوبات اناجیل کاذب موافقت دارد بقیضا و بعضا لازم می آید که گاهی بی پرستانیکه شش سال
قبل از مسیح بوده اند کلام مسیح باشد بشهادت کلیمنس بجهت موافقت در مضمون و معلوم است که عاقل انجریست از نمیزند و قول مفسر
که نمایی بهین که پولیکار یا بنظر این استعمال میباشد آنجی مردود است زیرا که او نیز از تابعین خواریتین است مثل کلیمنس پس حال
پولیکار پمانند حال کلیمنس میباشد پس نقل و از اناجیل مظنون بظن غالب هم نخواهد بود فضلا از یقین بلکه جایز است که حال او
در استعمال این طریق مانده حال مقدس التصاوی پولس باشد و چون حال کلیمنس را که اعظم شهود است دانستی حال حکایت کنیم از
برای تو حال شاهد دوم را یعنی احوال اگائوس را که او نیز از تابعین خواریتین است و اسقف بود در شهر انطاکیه لا رتو مفسر
در عهد ثانی از غنای خود نوشت که یونانی و یهودی و مسیحی و هر چه بود هفت مکتوب از برای اگائوس ذکر کرده اند و غیر از اینها مکتوبات دیگر نیز
با و میباشد و جمهور علما آنها را از جمولات مبدلاند و ظاهر در نزد من نیز همین است و این هفت مکتوب در نسخ دارند یکی بزرگ
و دیگری کوچک و اعتقاد کل الامسوس سن و دو و با چهار نفر از تابعین او که نسخ بزرگ زیاد شده است و از آن نسخ کوچک
قال است که منتسب باشد و در هر دو نسخ از ابا معان مقابله کردم پس از برای من ظاهر و آشکار گردید که نسخ صغیره بالحا و زیاد
گیر شده است نه اینکه کبره مجذوف و اسقاط صغیره کرده است و منقولات فدا ايضا موافقت دارد با صغیره بمناسبت ثابته
مال تفسیر بکبره پس این سؤال باقی ماند که مکتوبات مندرجه در نسخ صغیره یا مکتوبات اگائوس است در نفس الامر یا برپسند
این سؤال نزاع بزرگی است و محققین عظام در این باب قائلهای خود را استعمال نموده اند و این سؤال در نزد من بملاحظه تحریر
خاتمین مشکل است و ثابت در نزد من همین فدا است که این مکتوبات ها نسخ یونانی خوانده و در زمان از جن موجود بود
و بعضی فقرات از آن مناسبت ندارد با زمان اسقف انطاکیه فعلیهذا مناسبت است که اعتقاد نمائیم که این فقرات الحالی است نه
اینکه نمایی مکتوبات و از برای این فقرات رد نمائیم زیرا در صورت فله نسخ که ما مبتلا بان هستیم چنانکه یکی از فریر این در
نسخ کبره زیاد کرده است پس همچنین ممکنست که یکی از فریر این و با از اهل دانات و با از هر دو نظریه در نسخ صغیره نیز نمود
باشند و اگر چه در نزد من فدا عظمی از آن ضریف حاصل شده است نهی و محضی بلی در حاشیه نوشت که در زمان ماضی
شد مکتوب اگائوس در زمان سر باقی ظاهر شد و آنها را بطبع رسانید کورین و این ملفوظ جدید قریب بهین است که مکتوبات
صغیره که آنها را اصلاح کرد اگائوس از آن پیدا میشود استی پس این منقولات چند امر ظاهر میشود اول آنکه غیر از هفت
مکتوبات از جمولات سد در درجه مسیحیه پس این مکتوبات از درجه اعتبار سافط و هابطند و قمر آنکه نسخ کبره از برای
مکتوبات سبعة در نزد نمایی مسیحیه عبارتست و سن و بعضی از تابعین ان محمول و محرفست ايضا پس این نسخ نیز از درجه
اعتبار سافط و هابط است **سیم** آنکه در نسخ صغیره نیز نزاع عظمی میباشد که آیا این نسخ صغیره اصلیه است یا مجعول
و محققین عظام نزاع عظمی دارند بعضی محمول میدانند و برخی صحیح پس بنا بر رای منکرین این نسخ نیز از درجه اعتبار سافط و
هابط است و بنا بر رای مثبتین لا بد است از افرا بوقع تحریف در آن و خواه محرفان رفقه این نباشد و با از اهل دانات و با
از هر دو معلوم و قریب تحریفست پس این اعتبار این نسخ ايضا از درجه اعتبار سافط و هابط است و ظن غالب بلکه یقین در
نزد **مؤلف حقیر** است که این نسخ از جمولات است که یکی در قرن سیم این نسخ را ایجاد و اختراع نموده است مانند مکتوباتی که

بنای قول علمای مسیحیه

۲۲۴

خبر از هفت مکتوب است و جای تعجب نیست زیرا که مثل این ایجاد و اختراع و افتراء و جعل در قرن اول از فرعون مسیحیان
بلکه از مسیحیان دینیه بود لهذا بعد از هفتاد و پنج انجیل و رساله ایجاد و اختراع نمودند و نسبت آنها را انجیل عیسی و مردم
خوارین علیه السلام داده اند پس چه استبعاد است در نسبت دادن حشمت مکتوب جعلی با کاتپوس بلکه این مطلب قریب الیقین است
چنانچه مکتوبات دیگر را اختراع کرده و در بنش را با و دادند و چنانکه نفس پری اختراع نموده و نسبت را با بنش دادند و آدم
کلارک مفسر و مفسر مفسر خود کو بد نفس اصلی منسوب بنش منعدم و مفسود کرد بد و منسوب الان بسوی او مشکو
در نزد علماء و شاک ایشان حق است انتهی کلام و اگر فرض کنیم که اینها مکتوبات کاتپوس است نیز فائده ندارد زیرا که الحاق و دان
ثابت و محقق کرده است و در صورت تحقق الحاق اعتماد در رفع میشود پس چنانچه بعضی فقرات الحاق است در نزد ایشان و کلام
جایز است بعضی فقراتیکه مدعی آنها را سند میداند نیز محمول باشد و امثال این امور از عادت اینگونه مردم هیچ استبعادی ندارد
و پوسی پس در باب (۲۲) از کتاب چهارم از تاریخ خود چنین گوید که دپونی سبش اسفقت کورنیه کوبد بد و سنیکه من مکتوباتی بود
با سند و خواهش اخوت و این خلفای شیطان آنها را مملوق و پیرانجاست نمودند بعضی اقوال را سیدیل نمودند و برخی را داخل کردند
پس چون مضاعف حاصل شد و لذتک عجب نیست اگر کسی زاده الحاق نماید در کتب مقدسه رب ما زیرا که ایشان زاده الحاق
کردند در کتب که در ربه کتب رب ما نبود انتهی کلام و آدم کلارک در مقدمه نفس خود گوید بد و سنیکه کاتپوس از تصنیف
ارجح مفسود کرد بد و سبها را از تفاسیر و ابلاغ است لیکن شرح نمایی و خیالی با کثرت در آنها پیدا میشود و این دلیل قویست بر
تحریف در آن کتاب پس بعد از آن سخن و معلم میثاقیل مشافه از علمای پروتستانت در فصل دهم از ضم اول از کتاب عمر خود السخو
باجوینة انجیلین علی باطل القلیدین چنین تحریر نموده است و اما تحریر ایشان اقوال اباء قدما را لا بدیم از تقدیم و دلیل
آن تا اینکه خود را در موقف مخالفین نگاه نداشته باشیم یعنی فرقا باشد میان ما و مخالفین ما با اینکه دطای و ما مثل دعاوی ایشان
بلادلیل و برهان نباشد پس گوئیم بد رستی آتشین که منسوب بسوختای فم الذهب است که در کتابس تلاوت میشود و از امطفا
نمی یابیم در نزد طایفه واحده با آنچه در نزد طایفه دیگر است زیرا که در نزد دوم طلب کرده میشود در آن از پیدائسانی که روح
القدس خود را بفرستد بران و شراب در حالت نقل این دو بکوشش و خون و اما در نزد کاتپوس از ایشان پس گفته میشود
در آن که روح خود را ارسال نماید بران و شراب از برای اینکه منتقل و مستعمل شوند و لیکن در مذمت رباست با مکتوب
نخبر دادند در آن و کشند منتقلان و مستحیلان فرا کردند از دعوی دوم بر ایشان با اینکه استخاله تمام میشود با ایشان و
اما در نزد سربانی کاتک پس گفته میشود ای پدر آسمانی روح القدس خود را بفرست بر این نان که سر جسد مسیح فواست
در آن کلامی پیدا نمیشود که دلال بر استخاله داشته باشد و یساست که قول اصلی فم الذهب همین باشد زیرا که در عصر
تعلم استخاله نبود و در کتابس مقرر شد و اما آقا یا بیاطمان صیدا که منشأ اشتقاق در کلیسای روم شد و کاتلیکی شدن
در خطاب خود مجمع رومیه در سنه کوبد در این قضیه که موجود در نزد من کتب در طقس که مسند شدند پوانی و عمری
و سربانی و آنها را مقابله کردم با نسخه مطبوعه رومیه که از برای رهبان با سلین است و در آن کلامی نبود که دلال بر استخاله
داشته باشد و اینست جز این نیست این قضیه را وضع کرده است در فلان روم نیکفور دس بطریک قسط طنبه و این موجب
خنده است از برای کسیکه در آن ناقل نماید انتهی بعد گفته است پس زمانیکه آتشین مثل این قدیس مزبور مشهور و پوانی
شرقا و غربا و حال آنکه هر روز در جمیع کتابس تلاوت میشود در آن تلاعب نموده و نغیرش دادند موافق اغراض خود و چنان
نکشیدند از ابقاء نسبتان با این قدیس پس از کجا از برای ما و ثون بممانند بدنه ایشان که ایشان اقوال سایر اباء را موافق
خواهش خود تحریف نموده اند با ابقاء عنوان با اسم اباء و این مطلب را در چند سال قریب چشم خود مشاهده نمودیم که شمشیر غیر
بطریق دلتکی بداند که شمشیر کیست که مرثیه او در دین کثرت یافته یعنی قیس باشد تصحیح کرد ترجمه نفس و انجیل و چنان

در جواب المغالطه القسبر

۱۵

که از برای بهشتی خدای تعالی بود از اصل یونانی با مشقت و مصارف و مخارج کثیره و علمای روم که خوب عارف بودند
 بلغت یونانی و عربی ترجمه مذکوره را مقاله کردند در دمشق و شهادت دادند بجهت آن و فخر مدینه از آن گرفتند پس تا میکسوس
 اذن نداد بطبع آن در دبر الشوریثا اینکه فخر خود بمعرفت پادری کسیوس اسپانیولی و خودی یوسف جمیع المارون که این
 دو نفر جاهل بودند بلغت یونانی اصلا پس تصرف کردند در نسخه مذکوره موافق میل خودشان در زیاد و نقصان بجهت تطبیق با
 مذہب یا و بعد از انعام آن فخر و جثت فساد شهادت خود را بشیخ بجل نمودند پس از آن دادند بطبع آن و بعد از انتشار جزو
 اول از نسخه مسطوره مقاله شد با اصل محفوظ در نزد دوم پس تحریف ظاهر و آشکار کرد بدو فاعلمین مضطرب شدند و اینکه شمس
 تمیز بل فخر امر بجهت وقوع این فعل بعضی غصه مرگ شد انشی پس از آن دلیلی آورده است از قول جمیع ایشان بعضی جمع کائنات که
 کتب قدما که الان در کتاب پس پیدا میشود بجز اسامی مصنفین و مؤلفین هیچ از کلمات مصنفین در آنها پیدا نمیشود بلکه همه را تحریف
 کرده اند بعد گفته است شهادت خودشان بر خودشان کافی است که افراد کردند که کتاب ایشان بخوبی بر مکتوبه است
 و بعد گفته است ما مبدانیم آنچه در این عصر نورانی واقع میشود که مبرسند در این عصر از اطلاع دست تحریف هر آنچه در
 رغبت بمایند زیرا که میدانند که چشمهای خارسان و حافظان انجیل مرافق ایشانست و اما آنچه واقع شده است در اعصار
 ظلمای بعضی از قرن پنجم تا هفتم در زمانیکه پاپاها و اسقفها عبارت بودند از دولت برتریه و اکثر ایشان قراءت و کتابت را نمیدانستند
 و مسیحین مشا رفردر تنگی بودند از استنباط اقوالها بر ایشان و مشغول بودند بحفظ جان خود از هلاک پس حال آن عصر را نمیدانیم
 از روی تحقیق و لکن هر وقت تواریخ آن ایام را مطالعه میکنیم نمی بینیم در آن مگر چیزی را که موجب فخر و کبر است بر حال کلیسا
 مسیح انتهی پس غافل باید در این عبارات تا مثل نماید پس بعد از ملاحظه و دقت یاشک باقی میماند در نسخه اذای ما و جمیع نقاری
 بر قانون داشت فقط پس تحریف کرده و چند قانون در آن زیاد نمودند و فرقه کائنات نمیشدند بقانون و هفتم و چهارم
 و چهارم از آن قوانین تحریف در اثبات ریاست یا پادرو ساله دوم از کتاب سیزده رساله المطبوعه مشتمل در صفحه (۴۱) و
 (۴۹) باین نحو مرقوم است بعد از سبب که جمیع مذکور بیست قانون دارد فقط چنانچه شهادت میدهد سناوه دور تیوس و کتابها
 جلا اسپوس و غیر اینها و اینها مجعرا مسکونی ذکر میمانند از برای جمیع نقاری مذکور بیست قانون را غیر انشی و کائنات کتب
 مذکوره ایجاد و اختراع نمودند و نسبت آنها را با یاد اند مثل کالیوس و سیر سیوس و نکلیوس و اسکندر و مرسیلیوس در
 رساله دوم از کتاب مذکور در صفحه (۴۱) باین نحو شرط ریاست در خطاب بکائنات بدستی یا بالاون و غالب علمای
 دو کلیسای روم اعتراف می نمایند باینکه کتابهای این پاپها مندره است و اصلی ندارد انشی بدانکه این نمونه بود از
 اقوال خودشان در باب وقوع تحریف و مکتوبات قدما میسیحیه و کتب مقدسه انشاء الله در باب دوم بتفصیل ذکر میشود
 در صورتیکه کتب قدما ایشان باین نحو تحریف و خرابند چگونه میشود استلال کرد از آنها بجهت شناساندن نا جابل را بعد پس از
 نو که خافلی انصاف میخواهم اگر با جان خود عداوت نداری راست بگو یا میشود از کتابهای قدما میسیحیه مانند کلیمنس و کالیوس
 و غیرها از برای این نا جابل سندی اثبات کرد پرواضح است که چنین اذعان نمیشود کرد مگر از غایت جهل بکلمات علمای و باعد
 انصاف و با مغالطه عوام و در جواب **بالمغالطه ثانیة** گوئیم که این مغالطه محض است از اینبوس و بیکه
 مرید پطرس مرقس بعد از موت پطرس و پطرس نوشت چیزها که پطرس با آنها وعده نموده انشی پس ازین قول معلوم میشود
 که پطرس انجیل مرقس را ندیده است و لا یؤذنه و بنفسه خود گوید که من کمال مینامم که مرقس انجیل خود را قبل از سنا و با (۴۲)
 نوشت زیرا که وجه معقولی مقبل نمیشود از برای قیام پطرس در دوم قبل از این زمان و این تاریخ موافق است با کاتب قدیم و این
 که او گفت که مرقس انجیل خود را بعد از وفات پطرس و پطرس نوشت و پطرس نوشت است و قول با سنج موافقت با قول از اینبوس که مرقس انجیل
 خود را در سنا بعد از وفات پطرس و پطرس تحریر نموده است انشی پس از کلام با سنج و اینبوس واضح و محقق کشت که مرقس

در الهامی نبوی و انجیل

۲۲۶

انجیل خود را بعد از آنکه پطرس و پولس نوشته است پس ثابت گشت که بر این انجیل دانندیده است بیضا و در این بیضا
 پطرس بر این انجیل را وایت صحیفی است قابل اعتناء و اعتماد نمیشد فلذا آن صاحب مرشد الظالمین با وجود سندات معتبره
 (۱۷) از نسخه مطبوعه مشتمل چنین گفته است که آن کردند که انجیل مارمرقس بشود و پطرس نوشته شده است آنست که پس
 نظر کنید بقول او که کان کردند پس با علی صوت ندادند بکنند با پند که این قول در علم باطل و اصلی ندارد و همچنین پولس انجیل لوقا را دانسته
 بدو وجه و **کجی اول** آنکه مختار در نزد علمای پروتستانت الان است که لوقا انجیل خود را در دست تحریر نموده است و تلف
 او این انجیل را در آنجا بوده است و این امر نیز محقق و معلومست که پولس مقدس انصاری در دست خود از اسیری خلاص شده است
 و بعد از خلاصی از اسیری حال او بجز صحیح معلوم نیست لیکن آنکه موافق ظن غالب انجیلهاست بعد از خلاصی از اسیری پسپایان
 و مغرب رفت نه بسوی کاپس شرقیه و آنجا از بلاد مشرقست نه مغرب اینهم شخص است که لوقا بعد از فراغت از آنجا انجیل خود
 را در بسوی یثیوفلس فرستاده است که انجیل را از برای خواطر او تألیف کرده بود چنانچه در انجیل خود تصریح می نماید باطل است
 و صاحب مرشد الظالمین در فصل دوم از جزو ثانی در صفحه (۱۰۱) از نسخه مطبوعه مشتمل در بیان حال لوقا چنین گوید انجیل خود را در
 آنجا مشتمل نوشته است آنست که از جایی ثابت نشده است بدلیل و برهان که یثیوفلس مقدس انصاری را ملاقات کرده باشد پس
 بدو وجه ثبوت نویسنده است رویت پولس بر این انجیل را و هورون در صفحه (۳۳) از مجلد چهارم از تفهیم خود المطبوع مشتمل چنین گوید
 لوقا حال پولس را بعد از خلاصی از اسیری نوشته است و از خبر صحیح حال او از سفر و غیر این معلوم نمیشود از خبر خلاصی که در دست
 ثا و ثانی است و لا ردت نزد در صفحه (۵۰۳) از مجلد پنجم از تفهیم خود المطبوع مشتمل چنین نوشته است لوقا بعد از خلاصی از اسیری
 وقت یعنی وقت خلاصی را از حال لیکن اغانی از بیان لوقا حاصل نمیشود و از کتب دیگر از عهد جدید با طاعت در طاعت نقل است خانه
 کلام قدما ایضا اغانی زائده حاصل نمیشود و اختلاف واقع گردیده است در اینکه پولس بعد از خلاصی کجا رفته است آنست که در آنکلام
 این دو مفسر ثابت و محقق گردیده که حال مقدس انصاری بعد از خلاصی از اسیری ثا و ثانی از خبر صحیح معلوم نمیشود پس ظن بعضی
 متأخرین مسیحیه بر فن پولس بنگار پس شرقیه بعد از خلاصی از اسیری بجز و سنده نمیشد و در باب نزد هم از رساله خود پولس اهل روم
 چنین تحریر شده است (۲۳) لیکن چون الان مراد این بمالک دیگر جاع نیست و سالهای بسیار است که مشائخ آمدن نزد شما
 بودم (۲۴) هرگاه با سپایا سفر کنم نزد شما خواهم آمد زیرا آمد و در هسم که شما را در عبودیت ثا و ثانی کم و شما را بان سوی متابعت نمائید
 بعد از آنکه از ملاقات شما اندک مستفیض شوم آنست که پس خود پولس در این عبارت تصریح می نماید که عزم سفر اسپانیا را داده و بدلیل
 قوی و خبر صحیح ثابت شده است رفتن او با سپایا قبل از خلاصی از اسیری پس غلبه اینکه بعد از اطلاق رفتن باشد زیرا که وجه و وجه
 از برای فسخ این عزم معلوم نشده است و در باب (۲۵) از باب (۲۰) از کتاب اعمال رسولان چنین تحریر یافته است و الحال این مبدء آنکه
 جمیع شما که در میان شما ها کشیدم و بملکوت خدا موعظه کرده دیگر روی مرا نخواهد دید آنست که پس این قول صریح است در اینکه پولس غلام
 نبود که بنگار پس شرقیه برود و کلیمینس شاف در رساله خود گوید که پولس با فضای بلاد مغرب و اصل شد در حال تعلیم صید و صیغ
 عالم را و بعد از شهادت بموضع مقدس رفت آنست که پس این قول دلیل است بر اینکه مغرب رفت نه بسوی کاپس شرقیه و **کجی دوم**
 آنکه لا ردت از یثیوفلس را با این نحو نقل کرده است که لوقا مقدس پولس در کتاب خود یک بشارت را نوشته است که پولس
 بان موعظه کرد بعد ثا و ثانی آنکه از ربط کلام معلوم میشود این امر یعنی تحریر لوقا انجیل خود را بعد از تحریر مرقس انجیل خود واقع
 گردیده است بعد از موت پولس و پطرس یعنی لوقا انجیل خود را بعد از انجیل مرقس و ثا و ثانی پطرس نوشته است آنست که پس بنا بر این قول
 پولس انجیل لوقا را ندیده است و هرگاه فرض شود که پولس انجیل لوقا را ندیده باشد باز ایضا انجیل لوقا در نزد مسلمان محل اعتماد
 و اعتناء نخواهد بود زیرا که خود پولس در نزد اهل اسلام الهامی نبی باشد پس قول غیر شخص الهامی بر ویت پولس در حکم الهام
 نخواهد بود زیرا که خود پولس در نزد اهل اسلام از اهل نذ و پرو اصحاب تابوئت و الحمد لله علی التوفیق و صلی الله علی محمد و آله

کلی استحقاق و بطریق اول موافق دلخواه با تمام و انجام رسید اکنون به تأمل و توقف شروع در باب دوم نموده و گفتا

باب دوم در اثبات وقوع تحریف کتب عهدین

بدانکه تحریف برداشتم است لفظی و معنوی و شرعی نیست در نزد مسلمان و مسیحین در مقام تألیف ذیل از ایشان کلام و طرز قبول دارند
صد و تحریف معنوی را در عهد عتیق از جماعت یهود در نفس ایشان که مشرب بعضی است در نزد مسیحین و همچنین در نفس احکامیه که
ابداً به است در نزد یهود و اینکه علمای یروقتسنت اعتراف نمایند بصد و تحریف معنوی از معتقدین یابا. در کتب عهد عتیق و
جدید چنانچه معتقدین یابا این نسبت را به علمای یروقتسنت میدهند یعنی نسبت تحریف معنوی پس اینهم تحریف محتاج به
اثبات نیست **اول** تا قسم اول یعنی تحریف لفظی در وقوع این قسم تحریف را علمای یروقتسنت بحسب ظاهر انکار بلیغ
مینمایند از برای مغالطه چنانکه مسلمان و در سال خود بعضی دله مذکور در ضمیمه ذکر مینمایند تا آنکه از ایشان بپرسند از این
لفظ محتاج به اثبات است لهذا ما در این مقام در رسد اثبات این قسم تحریف برآمده و گوئیم بالله توفیق و علیه التکلیف فلهذا البیان
بل جمیع الاحوال و هو الحافظ من التهود و النصارى پس این باب را با مصد مینمایم به این ازیان قرآنی که دلالت دارند بر وقوع تحریف
در کتب سائر اهل اله (ع) از سوره مبارکه البقره قال الله عز وجل خاطبا لبني اسرائيل ولا تلبسوا الحق بالباطل و
تسكعوا الحق وانتم تعلمون معنی بناد میباشند بنی اسرائیل و اینچنین سنا از بدی در دست و داشت و آنگاه در تحریف
توزیه و انجیل است یعنی ناحق که اختراع میکنند بدست خود در توذیه مینویسند تا مشرب بیکدیگر شده میان حق و باطل فرقی نتوان
کرد و میبوشانید حق را و حال آنکه شما میدانید **قرآنی** (ص) ایضا از سوره مريم و مريم افطمعون ان يؤمنوا لکن و قد
كان خسراناً منهم سمعوا كلام الله ثم يخرفون من بعد ما عقلو و هم يعلمون یعنی یا طمع میدانید آنکه رضایت
کنند جهودان مرثیاد را بخیر میگویند از دعوت ایشان بدین اسلام و حال آنکه بودند نیکوهای ایشان در زمان ماضی میشنیدند
حق خدا را پس میگردانیدند انحراف و پس از آنکه دانسته بودند و دریافته بودند حقیقت را و ایشان میدانستند که افکار میکنند **سوم**
در سوره مبارکه آل عمران یا اهل الکتاب لیرتکبسون الحق بالباطل و تسکمون الحق و انتم تعلمون یعنی ای
یهود و نصاری چه اخلوط مینمایید راستی را با باطلی و نادانستی که تحریف توذیه است و اظهار باطل در صورت حق و میبوشانید
حق را راست و حال آنکه شما میدانید **حال** مستمع باش که حقیقه این سه اثر مبارک را از برای تو بیان کنم پس گوئیم که تحریف
لفظی جمیع اقنانش یعنی تبدیل لفظی بلفظ دیگر در باب و تفصیل ثابت و محقق است در کتب عهد عتیق و جدید پس ان شاء الله
بر سهیل و ثنیب در سه بحث از برای تو ذکر و بیان میشود **بحث اول** در اثبات تحریف لفظی بر تبدیل لفظ بلفظ دیگر از آن
ارشاد الله تعالی که نسخهای شهوده از برای عهد عتیق در نزد اهل کتاب تشریف است **اول** نسخ عبرانی و آن معبر است
در نزد یهود و علمای یروقتسنت **قرآنی** و نسخ یونانی است این نسخ معبر بود در نزد جمیع مسیحین تا قرن پانزدهم از قرن سیم
یعنی یکصد و چهار سال از میلاد و تا این مدت اعتقاد مسیحین این بود که نسخ عبرانی به حرفت و یونانی به صحیح است و حال
سبب در بود و چهار سال است که غلط صحیح و صحیح غلط شده است پس بنا بر رأی متأخرین تمامی کتبشان و فیهشان تا یکصد و
پانصد سال در ضلالت و کراهی بودند و اینچنین عمل کردند ایشان بنسخه عفر و این نسخ یونانی است و امر و معبر است در نزد کلیساهای
یونان و همچنین کلیسای شقی و این دو نسخ مشتمل است بر جمیع کتب عهد عتیق و **سوم** نسخ سامریه است و این معبر است
در نزد سامریین و این نسخ همان نسخ عبرانی است لیکن مشتمل است بر هفت کتاب از کتابهای عهد عتیق غلط یعنی پنج کتابی که
منسوب به موسی علیه السلام است و کتاب یوشع و کتاب قضاة و از آنکه سامریین سا بر کتب اولیه از عهد عتیق را قبول ندارند و نسخ را
ندارد و میکنند و عبرانی را الفاظ و فقرات کثیر که الان ان الفاظ و فقرات در عربی یافت نمیشوند و در سامریه یافت میشوند
و بسیاری از تحقیقین علمای یروقتسنت مانند کشکات و هیگل و جویه کیست و غیر ایشان نسخ سامریه را معبر میدانند

در کتب عهدین

فی ضرب الاصل

۲۲۸

العبرانیة واعتماد مینمایند که جماعت یهود عبرانیة را تحریف نموده اند و جمهور علمای پرتغسنت ایشامضطر و خناج در بعضی مواضع بنسخه سامریة و از اقدم می دارند بر عبرانیة چنانچه انشاء الله تعالی این امور را خواهی داشت و چون این را دانستی پس گویم از برای اثبات بن هشتم تحریف شواهد بسیار هست لیکن ما بعضی از آنها را ذکر مینمایم **شاهد اول** آنکه زمان از خلقت آدم تا طوفان نوح علیهم السلام بروفی عبرانیة یک هزار و ششصد و پنجاه و شش سال است و بروفی یونانیة دو هزار و دو بیست و شصت و دو سال است و بروفی سامریة یک هزار و سیصد و هفت سال است و در نفس هر یوی و اسکان جلد اول و دران جدول در مقابل اسم هر شخصی غیر از نوح علیهم السلام سال عمر آن شخص را نوشته است که دران سال از برای آن شخص ولادی متولد شده است یعنی چند سال از عمر او گذشته بود که اولاد از برای او متولد شد و در مقابل اسم نوح علیهم السلام عمر او را تا طوفان نوشته است یعنی نوح علیهم السلام چند ساله بود که طوفان واقع شد و صورت جدول مذکور اینست ۱۶۵۶ ۱۳۰۷ ۲۲۶۲

الاسماء	نسخه عبرانیة	سامریة	یونانیة
آدم علیهم السلام	۱۳۰	۱۳۰	۲۳۰
شیت علیهم السلام	۱۰۵	۱۰۵	۲۰۵
انوش	۹۰	۹۰	۱۹۰
قیان	۷۰	۷۰	۱۷۰
مهلائیل	۶۵	۶۵	۱۶۵
یارد	۱۶۲	۶۲	۱۶۲
خوک یعنی شیخ	۶۵	۶۵	۱۶۵
موشلخ	۱۸۷	۶۷	۱۸۷
لیک	۱۸۲	۵۳	۱۸۸
نوح علیهم السلام	۶۰۰	۶۰۰	۶۰۰

ولادت ابراهیم علیهم السلام بروفی عبرانیة دو بیست و نود و دو سال است و بروفی یونانیة هزار و هفتاد و دو سال است و بروفی سامریة هفتصد و چهل و دو سال است و در نفس هر یوی و اسکان ایشامجد و بیست مثل جدول مذکور لیکن در این جدول در محاذات اسم

الاسماء	عبرانیة	سامریة	یونانیة
سام	۳	۲	۲
ارخشد	۳۵	۱۳۵	۱۳۵
قیان	نادر	نادر	۱۳۰
شلخ	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
عبر	۳۴	۱۳۲	۱۳۴
فالغ	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
رعود	۳۲	۱۳۲	۱۳۲
سروغ	۳۰	۱۳۰	۱۳۰
ناحور	۲۹	۷۹	۷۹
ترخ	۷۰	۷۰	۷۰

(۲۹۲) (۹۴۲) (۱۰۷۲)

شخصی غیر از سام سال عمر او را نوشته است که اولادی از برای او متولد شده دران سال و لیکن در مقابل اسم سام زمان تولد او را از برای او بعد از طوفان نوشته است یعنی چه قدر از طوفان گذشته بود که اولاد از برای او متولد شد و صورت جدول مذکور اینست و در اینجا نیز ما بین نسخ ثلثه اختلاف فاحش میباشد و تطبیق ممکن نیست چون ولادت ابراهیم علیهم السلام دو بیست و نود و دو سال بعد از طوفان بوده موافق نسخه عبرانیة و نوح علیهم السلام سیصد و پنجاه سال بعد از طوفان عمر نمود بنابر نسخه ابیه (۱) و (۲) از باب پنجم از سفر تکوین پیر لازم میباشد که ابراهیم علیهم السلام هنگام وفات نوح علیهم السلام پنجاه و هشت سال داشته باشد و این باطل است بافتنان مؤرخین و هم مکتب این قول است نسخه یونانیة و سامریة زیرا که ولادت ابراهیم هفتصد و بیست و دو سال بعد از وفات نوح علیهم السلام بنابر نسخه

اول و بانصد و نود و دو سال بنا بر وفق نسخه ثانیه و در نسخه یونانیه يك بطن زنا بد شده است فیما بین ارتخشد و شلخ دان
 فیما بین و این بطن در عبرانیه و سامریه یافت نمیشود و لوقا صاحب انجیل سیم بر نسخه یونانیه اعتقاد کرده است و فیما بین
 در بیان نسب مسیح علیه السلام زنا بد کرده است و از برای همین اختلاف فاحش مذکور مسیحین در بیان تعیین مدت مزبور اختلاف
 دارند و مورد جن نسخ نشتر را در این امر قابل اعتقاد ندانسته اند و گفته اند که زمان مذکور سیصد و پنجاه و دو سالست و همچنین
 یوسفین یهودی مورخ مشهور اعتقاد بنسخ ثلثه نکرده است و گفته است این زمان هصد و نود و سه سالست یعنی از
 طوفان تا ولادت برهم چنانچه در نفسیه هندی و اسکات منقول گردیده است و اکتیائین که از اعلم العلما ی مسیحی^{است}
 در قرن چهارم از فرعون مسیح و همچنین قدمای دیگر گفته اند که مسیح نسخه یونانیه است و بخلاف مفسر هارسیلی در نفسیه
 خود در ذیل نفسیه زائیه (۱۱) از باب نهم از سفر کوپن نیز همین است و هیلاز گفته است مسیح نسخه سامریه است و همچنین مفسر
 میشود که محقق مشهور ایشان هورن همین قول را بیان کرده است و در جلد اول از نفسیه هندی و اسکات منقول است که
 اکتیائین میگویند که جماعت یهود نسخه عبرانیه را تحریف کرده اند در بیان زمان آگار که قبل از طوفان و بعد از آن بوده اند
 از زمان موسی علیه السلام و این کار را از برای این کرده اند که نسخه یونانیه غیر معتبر باشد از برای همانا بدین مسیح و معلوم میشود
 که قدمای مسیحیه را سبقت دهند که او گفته است و میگویند که جماعت یهود تورات را تحریف کرده اند در سال یکصد و سه
 از سالهای مسیحیه یعنی یکصد و سی سال بعد از میلاد مسیح کلام نفسیه مذکور تمام شد و هورن در جلد دوم از نفسیه خود
 گفت که تحقیق هیلاز بدلیل قوت بر حق نسخه سامریه ثابت کرده است و تشخیص دلایل آن در این موضع امکان ندارد پس هر کس
 بخواند بکتاب با و رجوع نماید از صفحه (۸۰) تا آخر و کنیکات میگوید هرگاه ملاحظه کنیم ادب سامریین را با التفسیر بنویزیم و
 ملاحظه کنیم عادت ایشان را و ملاحظه کنیم سکوت مسیح را در هنگام مکالمه مشهوره که واقع گردید فیما بین مسیح و آن زن سار
 و قصه انزن در باب چهارم از انجیل یوحنا منقول است و در این قصه را بنحویم قوم کشنده است (۱۹) زن بد و گفت ای قاضی
 بنیم که توبی هستی (۲۰) پدر زن مادر اینکوه پرستش میکردند یعنی جزیم و شما یعنی جماعت یهود گویند که در اورشلم جانی
 دژان باید عبادت نمود و چون این زن دانست که عیسی علیه السلام پیغمبر است سوال کرد از این امر که از اعظم امور متنازع فیست
 فیما بین یهود و سامریین و هر کدام از این دو فرقه نسبت تحریف را بد دیگری میدهند تا حق از برای او واضح شود پس اگر سامریین
 تورات را تحریف کرده بودند در این موضع بر ذمه عیسی بود که این امر را بیان کند از برای انصاف و حق که این امر را
 بیان کرد پس سکوت مسیح علیه السلام دلالت میکند که حق با سامریین است و هرگاه ملاحظه نمایم امر و دیگر را هر مقتضی اینست که
 جماعت یهود تورات را عمداً و قصداً تحریف کردند و آنچه را که تحقیق کتب عهد عتیق و بعد بد گفته اند که سامریین عمداً تحریف کردند
 اصلی و حقیقی ندارد یعنی تحریف از جانب یهود است کلام هورن تمام شد پس آنحضرت را اطفال که چگونگی افراد و اعتراف بنحرف
 نموده اند چکند مفری ندارند غیر از اقرار **شهادت سیم** آنکه (۱۶) از باب (۲۷) از تورات مثنوی در نسخه عبرانی
 نحو تحریف کرده است (۱۷) و مقرر است که بعد از عبور نمودن شما از اردن این سنگها شبکه امروزشما را امروزمیفرمایم و دو کوه عیبال
 بر پا کرده آنها را یکجانبند و در نسخه سامریه باین نحو مرقوم شده است این سنگها شبکه امروزشما را امروزمیفرمایم و دو کوه
 بر پا کرده آنها را یکجانبند و نمائید و عیبال و جوزیم دو کوه اند که مقابل همدیگر واقع گردیده اند چنانچه از اثر (۱۲) و (۱۳) از
 باب معلوم میشود و از اثر (۲۹) از باب (۱۱) از همین کتاب باینچنین معلوم میشود پس از نسخه عبرانیه معلوم و مفهوم میگردد که
 موسی علیه السلام امر فرمود بر بنای هر یک از این مسجد در کوه عیبال و از نسخه سامریه معلوم میشود که موسی علیه السلام امر فرمود که مسجد
 در کوه جوزیم بنا شود و فیما بین جماعت یهود و سامریین سلفاً و خلفاً تراغ مشهور است و هر کدام از فرقه بنی مدعیست که تورات
 تورات را در این مقام تحریف کرده است و همچنین فیما بین علما ی پر و تشنه اختلاف عظیمی در این موضع واقع گردیده است

بفتح کتب معانی عمده

۲۳۰

و مفسر مشهور ایشان ادم کلارک در صفحه (۱۱۷) از مجلد اول از تفسیر خود گوید که محقق کتبکات مدعی صحت سامرته است و محقق پاری و در شبور مدعی صحت عبرانیته میباشد لیکن بسیار از مردم میدانند که ادراک کتبکات جوار ندارد و جرم میباشد که جماعت یهود بعد از آن سامرتهین تونیون را تحریف کرده اند و این امر مسلمست عندا لکل که که جویمدهما به چشمه ها و حذائق و نباتات کثیره میباشد و عیال کوه خشکی است هیچکدام از این اشیاء را ندانند پس چون امر باین نحو است که اول نام استماع برکت میباشد و دوم لغت انشائی کلامه و از کلام این مفسر معلوم میشود که مختار کتبکات و بسیار از مردم آنست که تحریف در نسخه عبرانیته واقع گردیده است و اینک ادله کتبکات بسیار خوبست جوابی ندارد **شاهد پنجم** در باب (۲۱) از سفر کوپن باین نحو مرقوم شده است (۲) و نکریت یعنی یعقوب که اینک در صحرا چاهی است و اینک سه کله کوه سفند در اینجا خوابیده که از آن چاه کله ها را آب میدادند و سنک بنی بکره هنران چاه بود (۱) ایشان گفتند نمیشود تا اینک تمامی کله ها جمع بشوند و سنک را از دهنه چاه بغلط اندانند آنکاه کوه سفند را آب میدهم انشائی پس در باب (۲) و (۱) لفظ کله های کوه سفند واقع گردیده است و صحیح لفظ شبانست بدل این دو لفظ چنانچه در نسخه سامرته و یونانیته است و همچنین در جبرعریته و آلتن و مفسر هارسل در صفحه (۷۴) از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل اب (۲) گفته است لعل لفظ سه شبان در اینجا بوده است نظیر کنید بر کتبکات بعد در ذیل اب هشتم گفته است اگر در اینجا لفظ تا اینک شبانها جمع شوند بود بهتر بود نظر کنید بنسخه سامرته و یونانیته و کتبکات و ترجمه عربیه هیونیون کینت و ادم کلارک در مجلد اول از تفسیر خود گوید هیونیون کینت اصرا را بلع داد بر صحت سامرته انشائی و قول هورن در مجلد اول از تفسیر خود موافق است با قول کتبکات و هیونیون کینت گفته است که از غلط کاتب لفظ کله های کوه سفند بدل لفظ شبانها واقع گردیده است **شاهد ششم** در باب (۱۳) از باب بیست و چهارم از سفر سموئیل ثانی لفظ هفت سال واقع گردیده است و در اب (۱۲) از باب بیست و یکم از کتاب اول از اخبار ایلام لفظ سه سال نوشته شده است یکی از این دو غلط است بقیه ادم کلارک در ذیل عبارت سموئیل نوشت که در کتاب اخبار ایلام سه سال واقع شده است نه هفت سال و همچنین در یونانیته در اینجا سه سال واقع گردیده است چنانچه در اخبار ایلام واقع شده است و این عبارت صادق است بلاشک انشائی کلامه **شاهد ششم** در اب (۳۵) از باب نهم از کتاب اول از اخبار ایلام در نسخه عبرانیته باین نحو تحریف گردیده است (۳۵) و اسم خواهرش معکاه بود انشائی و صحیح آنکه لفظ زنت بدل خواهر ادم کلارک گفت که در نسخه عبرانیته لفظ خواهر واقع گردیده است و در یونانیته و لا طیبته و سرانیته لفظ زن است و تمامی مترجمین این ترجمه را متابعت نموده اند انشائی و در این موضع جمهور و قسنت نسخه عبرانیته را ترك نموده اند و ترجمه های مذکوره را متابعت نموده اند پس تحریف در عبرانیته در نزد ایشان منعین است **شاهد هفتم** در اب (۲) از باب بیست و دوم از اخبار ایلام در نسخه عبرانیته باین نحو واقع گردیده است (۲) و آخر ابه هنگام آغاز سلطنت نمودن چهل و دو ساله بود انشائی و به شبهر این غلط است بقیه انرا که پدرش بهورام در هنگام وفات چهل ساله بود او هم بلافاصله بعد از وفات پدر بر سر بر سلطنت جلوس نمود پس اگر این قول صحیح باشد لازم میاید که پسر از پدر دو سال بزرگتر باشد و در اب (۲۴) از باب هشتم از کتاب دوم ملوک باین نحو مرقوم شده است (۲۴) هنگام آغاز سلطنتش آخر ابه بیست و دو ساله بود انشائی و ادم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت اخبار ایلام گفت که در ترجمه سرانیته و عربیه بیست و دو سال واقع گردیده است و در بعضی نسخه های یونانیته بیست سال و غالب آنکه در عبرانیته در اصل عبارت همان طورها بوده است لیکن عبرانیتهین عدد را بجز آن مینویسند اند پس هم در موضع کاف واقع گردیده است از غلط کاتب بعد گفته است عبارت سفر ملوک ثانی صحیح است و تطبیق فیما بین عبارتین امکان ندارد و چگونه صحیح میشود عبارتی که از او ظاهر میشود که پسر از پدر بزرگتر است بدو سال انشائی کلامه و در مجلد اول از تفسیر هورن و همچنین در تفسیر هنیری و اسکات نیز افزوده اند و گفته اند از غلط کاتب **شاهد هشتم** در اب (۱۹) از باب (۲۱)

در بیان تغیر و تبدل و تحریف

۲۳۱

از سفر دوم از اخبار ایلام در نسخه عبرانی به این نحو ضبط گردیده است (۱۹) زیرا خداوند بهوداه و اسبب اخاز پادشاه اسرائیل
ذلیل گردانید الخ و لفظ اسرائیل غلط است یقیناً زیرا که اخاز پادشاه بهوداه بود نه پادشاه اسرائیل و در نسخه یونانی به و لا طبعه
لفظ بهوداه واقع گردیده است پس عبرانی به حرفت **شاهد** در باب (۲) از جدول (۴) و این نحو تحریف گردیده است (۲)
کوشای مزاسور اخ کرد و پولس اینجمله را نقل کرده است در رساله خود بعبه ایان در باب (۵) از باب دوم و این نحو نوشته است
(۵) لیکن جسدی برای من از اسنی پس احد عبارتن غلط و تحریف است یقیناً و علمای مسیحیه در این باب متخیرند پس جامعین تفسیر
هنری و اسکاگت کهنه اندان از غلط کاتب واقع گردیده است و یک کلام از دو مطلب صحیح است پس جامعین تفسیر مذکور مقرر
بوقوع تحریفند لیکن متخیر در نسبت اند و نتوانند معین کنند کلام یک حرف است و آدم کلارک در مجلد سیم از تفسیر خود در
ذیل عبارت زبور گفت من عبرانی مثلاً و ل غلط است نهی پس این مفسر نسبت تحریف را بعبادت زبور داده است و در تفسیر
دوایی و یوحنا مینت عجب آنکه در ترجمه یونانی و در باب (۵) از باب دوم از کتاب مذکور بعبه ایان بدل فقره که در زبور است این فقره
واقع گردیده است لیکن جسدی برای من از اسنی انتهی پس این دو مفسر نسبت تحریف را بعبادت انجیل داده اند **شاهد**
در باب (۲۱) از جدول (۱۰۵) در عبارت عبرانی به این نحو واقع گردیده است (۲۱) و بکلام او مخالف نگردند و در یونانی بکلام
مخالف گردند انتهی پس در اول نفی و در ثانی اثبات است و احد عبارتن غلط است یقیناً و علمای مسیحیه در اینجا نیز متخیرند و
در تفسیر هنری و اسکاگت باین نحو واقع گردیده است بتحقیق مباحثه بطول انجامیده است بجهت فقره که فیما بین عبارتن واقع
گردیده است و ظاهر آنکه منشأ این اختلاف باین باری باری بکفر است و باینکه ان انتهی پس جامعین این تفسیر معترف بوقوع
تحریفند لیکن عجز ایشان در تعیین تحریف است که آیا در عبرانی به حرف زباد شده است یا از یونانی به که **شاهد**
نایز در باب (۹) از کتاب شموئیل ثانی باین نحو عیان و بیان گشته است (۹) و بواب بعد از سان در کتاب
قوم و املک تسلیم نمود و بعد از اسرائیل هشتصد هزار نفر جنگی شمشیر بند بود و مردمان بهوداه پانصد هزار نفر بودند و در باب
(۵) از باب (۲۱) از کتاب اول تاریخ ایلام باین نحو تحریف گردیده است (۵) و بواب جمع شماره قوم و املک و تسلیم نمود و شماره تمام
بنی اسرائیل هزار و هشتاد و یکصد هزار مرد شمشیر کش بسوای شماره بنی بهوداه که چهارصد و هشتاد هزار مرد شمشیر کش بود انتهی
پس احد عبارتن در اینجا تحریف است و آدم کلارک در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل عبارت شموئیل نوشت که تحت عبارتین امکان
ندارد و تعیین صحیح مشکل است و اغلب آنکه در کتب توارخ از عهد عتیق تحریفات کثیره واقع گردیده است و اجتهاد در تطبیق فیما
بین عبارتن عیث است و بهتر آنکه در اول وهله تسلیم شود امر بیک قدرت بر انکار او نیست و مصنفین عهد عتیق اگر چه صاحبان
الهام بوده اند ولیکن ناقلین چنین نبوده اند انتهی کلام پس این مفسر مقرر و معترف بوقوع تحریف است لیکن عجز او در تعیین است
و اعتراف کرد که تحریف در کتب توارخ بکثرت واقع شده است و اصناف داد و گفت طریق سال را آنست که تحریف را تسلیم نمائیم از
اول وهله **شاهد** **نایز** در مفسر هارسل در صفحه (۱۹۱) از مجلد اول از تفسیر خود در ذیل باب (۴) از کتاب
فضاه نوشت شبهه نیست در اینکه این ایراد تحریف است **شاهد** در باب (۱) از باب (۱۵) از سفر شموئیل
لفظ آدم واقع گردیده است و بیشک و شبهه ان غلط است و صحیح لفظ آدم است و آدم کلارک مفسر و لاحکم کرده است
با اینکه غلط است یقیناً بعد گفته است اغلب این که از غلط کاتب باشد **شاهد** در باب (۶) از کتاب یکم
و باب مسطور چنین واقع گردیده است (۶) و بعد از انقضای چهل سال واقع شد که آبشالوم بملک گفت نمائا آنکه بروم نزد
بخدا و نکرده ام در جردن بجای او دم انتهی و لفظ چهل سال غلط است یقیناً و صحیح لفظ چهار سال است و آدم کلارک در مجلد دوم
از تفسیر خود نوشت شبهه نیست در اینکه این عبارت تحریف بعد گفته است اکثر علماء بر این رفته اند که لفظ چهل در موضع
چهار واقع شده است از غلط کاتب انتهی کلام **شاهد** **نایز** در مفسر هارسل در مجلد دوم از تفسیر خود در ذیل

نورانی که موسی علیه السلام شد اول نیست و بعد از آنکه منعده شد و عزرا علیه السلام با الهام نوشت بضاعتی
 این توفیق نورانی موسی است و نه نورانی نیست که عزرا علیه السلام آلف نمود و اگر همان توفیق موسی و با خود عزرا بود بان رجوع میکرد
 عزرا علیه السلام و مخالفان توفیق نمیشد و منفولات و مطالب بود با منفولات توفیق و اعتقاد با وراق نافعه نمیشد و که نمیشد از برای
 او از ان وراق حاصل نشود و بنابرین غلط و صحیح و اگر گویند بنابرین همان توفیق عزراست لیکن چون منقول بود از نسخه ناصیه که درین
 تحریر بدست عزرا علیه السلام افتاد نتوانست فرق بگذارد بنابرین غلط و صحیح چنانچه در اینجا نتوانست فرق بگذارد در میان او را بی
 ناصیه و این را در جای این ابن نوشت پس در جواب گوئیم بنابرین تقریر توفیق عزراست اعتقاد نخواهد بود اگر چه ناظران عزرا علیه السلام
 در صورتیکه سه پیغمبر اعتقاد بن توفیق نکردند و اوراق ناصیه را بران مقدم داشتند چگونه مامیوانیم اعتقاد بنماییم و چگونه انرا
 و سهله نجات از برای خود قرار بدیم و حال آنکه خود مصنفان اعراض بنمایند از آنکه عزرا علیه السلام را در این سفر غلط
 و خطا واقع کرد بدو حال آنکه دو پیغمبر دیگر معین او بودند در آلف بن دو سفر پس صد و غلط و خطا بدی که بر بطریق اولی
 از او باین خواهد بود بجهت عدم اعانت دو پیغمبر دیگر فعلا لهذا اگر کسی چیزی از بن کتب را منکر شود هیچ عیبی نخواهد داشت
 زمانیکه آنچه مخالف بر این قطعیه و مضامین بیداهه باشد مثلاً آنکه انما یدلنا بجزایر که در باب نوزدهم از سفر توفیق واقع گردیده است
 که لوط علیه السلام را در خنجران خود زنا کرد بخود با الله و خامله شد نازنا با پدر و دوشیزان شد نکر این دو ولد از ناپدید و مؤمنین و
 و غایت بن مینا شدند و نسب و دو سلیمان و عیسی علیه السلام را این دو ولد از نازنا از جهته دو مادر رمنه می شود چنانچه در فصل دوم از باب
 از همین کتاب شرح و مفصل خواهد آمد ان شاء الله و همچنین در باب بیست و یکم از سفر شموئیل اول واقع گردیده است که داوود علیه السلام
 با زن او را زنا کرد و از نازنا با او در ضعفه خامله و شوهر او را بجهله کشت و در این ضعفه نصرف نمود بعقد نکاح و این عقیقه
 صالحه مادر سلیمان علیه السلام است علی قولم و کذلک آنچه در باب نازدهم از سفر ملوک اول مرقوم گردیده است که سلیمان علیه السلام در آخر
 عمر شریب زلفای خود میزد و عبادت صنم نمود و در مقابل بیت المقدس بناها از برای بنیها بنا کرد و از نظر خدا افتاد
 و امثال این قصص و حکایات و مخرفات که هرگز اینها را قبول نمیکند اهل ایمان زیرا که مکتب بن جنکناست صریح برهان
اگر ششم آنکه کتاب زمانیکه مخرف شد لازم نیست که بوجه پیغمبر بعد از تحریف زایل بشود و اینکه خدا خبر بدهد که فلان
 موضع مخرف است و عادت الهیه بر این امر جاری نشده است بنابر اصول اهل کتاب و الا لازم بود که پیغمبران لا حق است بجهت
 پیغمبران سابق را تصحیح نمایند و حال آنکه تصحیح نکردن خود شان هم غلط نوشته اند چنانچه بیستم **اگر چهارم** آنکه علمای
 پرتو سنن در باب بنی و خواری ادعا مینمایند که انبیا و خواری بنی اگر چه در سایر امور قابل سهو و شباهن و ظهور و معصیت میباشند
 لیکن ایشان معصومند در تبلیغ و تحریر پس هر چیز را که تبلیغ و یا تحریر نمودند مصون از خطا و سهو و شباهت حقیر گوید اما
 ایشان اصلی و حقیقی ندارند بلکه غلط است یقیناً بنابر کتابهای خود شان چگونه این ادعا غلط نباشد و حال آنکه تحریر عزرا علیه السلام
 با وجود اعانت دو پیغمبر دیگر غلط و غیر مصون و محفوظ از خطا است چنانچه بیست و یکم **اگر پنجم** آنکه پیغمبر ملهم نمیشود و بعضی
 اوقات در بعضی امور با وجود احیاجش با الهام زبیرا که عزرا علیه السلام ملهم نشد و حال آنکه محتاج با الهام بود در ان امر و غلط نوشت
اگر ششم آنکه صدق ادعای اهل اسلام ظاهر شد که گفتند ما قبول نداریم که جمیع مندرجات بن کتب الهامی از جانب خدا
 باشد زیرا که صلاحیت ندارد که الهامی از جانب خدا باشد و ان در این کتب یافت میشود بلا شبهه چنانچه سابقاً دانستی و لا حقانین
 خواهی داشت بعون الله تعالی **اگر هفتم** زمانیکه عزرا علیه السلام مصون و محفوظ نباشد از خطا در تحریر پس چگونه مرض و لوقا
 صاحبان انجیل محفوظ و مصون از خطا خواهند بود در تحریر و حال آنکه خواری نیز میباشند و عزرا علیه السلام در نزد اهل کتاب بنی و
 صاحب الهام و دو بنی دیگر صاحبان الهام معین او بودند در تحریر و مرض و لوقا بنی صاحب الهام نیستند بلکه در نزد مسلمانین
 بوختان زنا با الهام نیستند و کلام این چهار نفر عموماً از اغلاط و اخلافاً فاحشه میباشد و واضح است که نسبت غلط دانستن

بخلاف این که باید گفت که از باب تأجیل نیز و محتاجا الهام نبودند لهذا در تحریر بخلط و خطا واقع گردیدند **شاهد**
هفتم ادم کلارک در مجلد دوم از نفس خود در ذیل آیه (۲۹) از باب هشتم از سفر اول از تواریخ اتمام گفت که در این
باب ازین آیه (۳۱) و در باب نهم از آیه (۳۵) تا آیه (۴۰) اسماء مختلفه یافت میشود و علمای یهود گفته اند که عزرا علیه السلام
دو کتابی پیدا کرد که این فقرات در آن یافت میشد با اختلاف در اسماء و تمیزی از برای او حاصل شد که کدام بهتر است پس همان
طور فعل نمود انشائی کلامه را از برای او است که در اینجا بگویند آنچه را که در پیش گفتی **شاهد هجدهم** در باب نهم از
تاریخ از تواریخ اتمام در آیه (۳) در بعد از لشکر آتیا لفظ چهار صد هزار نفر واقع گردیده است و در بعد از لشکر یاریام لفظ تا
هزار نفر واقع شده است و در آیه (۱۶) در بعد از مقبولین از لشکر یاریام لفظ یا قصد هزار نفر بر گردیده است و چون این عدد
نسبت باین ملوک مخالف قیاس بود لهذا تغییر دادند در اکثرین جملهای نسخهای لا طنبیه بچهل هزار و در موضع اول و هشتاد هزار
در موضع دوم و پنجاه هزار در موضع سیم و مقترین باین تغییر را ضعیف هستند و هورن در مجلد اول از نفس خود گفت غلبه آنکه عدد
این نسخهای یعنی نسخهای ترجمه لا طنبیه صحیح است و ادم کلارک در مجلد دوم از نفس خود گفت معلوم میشود که عدد صغیر یعنی عدد
واقع در نسخهای ترجمه لا طنبیه در غایت محتمل است و از برای ما بسیار است غایب حاصل شد از وقوع تحریف در اعداد این کتاب و تاریخ
انشائی کلامه را بنفشر بعد از اعتراف بوقوع تحریف در این موضع تصریح کرد بوقوع آن یعنی تحریف بخو کثرت در اعداد **شاهد**
نهم در آیه (۹) از باب (۳۰) از کتاب دوم تواریخ اتمام باین نحو بیان و بیان گشته است (۹) یهو با کین دوا غار سلطنتش
هشت ساله بود انهمی و لفظ هشت ساله غلط و مخالف است با آیه (۱) از باب (۳۰) از کتاب دوم ملوک (۱) یهو با کین دوا غار
سلطنتش هجده ساله بود و ادم کلارک در مجلد دوم از نفس خود در ذیل عبارت سفر ملوک نوشت که در آیه (۹) از باب (۳۰) از کتاب
دوم تواریخ اتمام لفظ هشت واقع گردیده است و آن غلط است البته زیرا که سلطنت او سه ماه بود و سایر ارباب دقت و در جملات
با او بودند و غالب آنکه هشت و نه ساله صاحب از واج نمیشد و اینها مشکل است که مثل این صغیر گفته شود که آنچه در نظر خلاص
بود بجا آورد پس این موضع از سفر عزرا است **شاهد بیستم** در آیه (۱۶) از زبور بیست و یکم بنا بر بعضی نسخ و با در آیه
(۱۰) از زبور بیست و دوم این جمله در نسخه عزرا آیه واقع گردیده است و دو دست من مانند شیر است و مسجون از فر فر کائنات و
پروقتنت در نجهای خود دشتان اینجمله را باین نحو نقل میکنند و سنها و ناها هم را سوزا خ کردند پس بچگون اتفاق کردند و نیز
عزرا آیه و علت این تحریف آنست که این جمله مصداق مسیح باشد یعنی دارای شکرشید و و سنها و ناها پیش را سوزا خ کردند پس
اضطراراً تحریف نمودند **شاهد بیست یکم** ادم کلارک در مجلد چهارم از نفس خود در ذیل آیه دوم از باب (۲۵)
از کتاب اشعیا چنین نوشت که من عزرا را در اینجا بسیار محزون است و هیچ آنست که چنین باشد چنانچه شمع از آتش اب می شود
شاهد بیست دو در آیه (۴۰) از باب مذکور چندین مسطور گشته است (۴۰) زیرا که از اتمام فیم نشنیده اند و بگو
نرسید و سوا ی نوا پنجاه چشم آنچه که منتظرانت بجا خواهی آوردند بدیده است و پولس این آیه را در آیه (۹) از باب دوم از رساله
اول خود با هل قمر نش چنین نقل کرده است (۹) بلکه چنانکه مکتوبست چیزهای را که چشم ندیده و گوش نشنیده و بخاطر ایشان
حضور نکرده یعنی آنچه خدا برای محبت خود مهیا فرموده آنچه فرقی بسیار است ما بین منقول و منقول عنه بلکه کدام محزون است
بی شبهه و در نفس هر یکی را سکا ت چنین مرقوم گردیده است و ای حسن آنست که من عزرا را محزون باشد انهمی و ادم کلارک
در ذیل عبارت اشعیا علیه السلام اقوال بسیاری نقل کرده است و آنرا ارد و جرح نموده است پس از آن گفته است من منجز
چکم در این مشکلات غیر از اینکه یکی از دو امر را پیش ناظر بگذارم یا اینکه اعتقاد نماید باینکه جاعت یهود این موضع را در متن عزرا
و ترجمه یونانی تحریف عمدی محزون نموده اند چنانچه مطنون بطن نوی در موضع دیگر که منقول است در مجلد اول از نفس
نظر کردید بنگار آوین از فصل ششم تا فصل هفتم در حق ترجمه یونانی و یا اینکه اعتقاد نماید که پولس ازین کتاب نقل نکرده

در بیان تحقیقات بنیاد

۲۳۷

عمل نمودند و کلیسای روم و پاپها این زمان اصرار دارند بر الهامی بودن آن کتب پس ازین تفرقات ظاهر و روشن گردیده که اعتبار باجماع اسلاف مسیحین نموده شد و این اجماع دلیل ضعفی هم نیست بر مخالف فضلای از اینکه قوی باشد پس چنانچه اجماع نمودند اسلاف بر حقیقت و حقانیت این کتابهای محترقه غیر الهامیه پس جایز است که اجماع ایشان بر حقیقت و حقانیت این کتابها و وسایل موجوده الا از همین قبیل نباشد یعنی اینها هم محترقه و غیر الهامی باشند مانند کتابهای اول از کتابها اینهم که اجماع اول باطل و نافی صحیح است فاق چیست و کجاست در این میان ما بانی بینی که این اسلاف اجماع و اتفاق داشتند بر صحت نسخه یونانی و معتقد بودند بر صحت نسخه عبرانی و معتقدند که جماعت یهود در سال یکصد و سی بعد از میلاد مسیح نسخه عبرانیته را تحریف کردند چنانچه در شاهد دوم از بحث اول گذشت و کلیسای یونانیته و کثاکس مشرقیه تا بحال نیز اجماع و اتفاق دارند بر صحت نسخه یونانیته و عبرانیته و محترقه میدانند و اعتقاد ایشان مانند اعتقاد اسلاف است و جهود علما ی پروتستانت ثابت کرده اند که اجماع اسلاف و همچنین اخلاف که اقتدا بانها نموده اند غلط و اجماع بر باطل است و مسئله را منعکس نمودند و گفته اند عبرانیته صحیح و یونانیته محترقه است بضداً اسلاف و همچنین کلیسای روم اجماع و اتفاق دارند بر صحت ترجمه لاتینیه و علما ی پروتستانت ثابت کرده اند که آن محترقه است بلکه هیچ ترجمه مانندان تحریر نشده است و هورن در مجلد چهارم از نفس بر خود از نسخه مطبوعه ۱۳۳۱ در صفحه (۴۶۳) نوشت که تحقیقات الحاقیات کثیره در این ترجمه یعنی ترجمه لاتینیه از فرن پیم تا فرن پا زدهم واقع گردیده است بعد در صفحه (۴۶۷) نوشت که لا بد باید این امر در قلب تو باشد که هیچ ترجمه از ترجمه لاتینیه محترقه نگردیده است فاقین آن بدون مبالات بعضی فقرات از کتاب عهد جدید را در کتاب خود داخل کردند و همچنین عبارات خاشبیه را داخل من کردند تا انشی پس زمانیکه فعل ایشان بالتشبهه بر ترجمه مقبوله مثلاً له این باشد پس چگونه میشود از ایشان امیدوار کرد بد که من اصلی را تحریف نکرده اند و حال آنکه من در میان ایشان مانند آن ترجمه مثلاً اول نبود یقیناً بلکه اظهار است که کسی که میباید در آن ترجمه یونانیته من را هم تحریف خواهد کرد تا فعل قبیح و در نزد مردم مسطور نماید و عجیب است از فرقه پروتستانت زمانیکه ایشان این کتابها را انکار کردند جزوی از کتاب نیستند و چنانچه کما فی کما این کتاب را انکار نمودند زیرا که از اول تا آخر این کتاب اسمی از اسماء الله در او پیدا نمی شود تا چه برسد به بیان صفات و احکام الهی حال مصنفش هم معلوم نیست و شارحین عهد عتیق نسبت این کتاب را بشخص واحد نمی دهند سبیل جزم و دلیل بلکه بظن و تخمین و در جواب الغیب علی العجا این کتاب را منسوب نمایند پس بعضی از ایشان نسبت این کتاب را باجماعی عهدیهند که از زمان عزرا علیه السلام تا زمان سیمون بوده اند و قلوب یهودی نسبت آنرا به یهو کین بن یسوع میده که بعد از خلاصی بن اسرائیل از بابل آمد و اکیثان از مسیحین نسبت این کتاب را به عزرا علیه السلام میده و بعضی مردم که یهودی منسوب نمایند و بعضی با واسطه و خام منسوب میکنند و در صفحه (۴۶۷) از مجلد دوم از کائنات هر یک که فاضل میسواسم این کتاب را در ذیل اسماء کتب مسله نوشته است چنانچه نویسنده توضیح کرده است در تاریخ کلیسای در باب (۴) از کتاب چهارم و ضبط نموده است که بنیادین زن در اشعار اسماء کتب مسیح و اسم این کتاب نوشته است و آیم در لو کس شبهه خود را اظهار کرده است بر این کتاب در اشعار خود که آنها را بسوی سلوکس نوشت و اتفاقاً پیش در مکتوبه و هم خود این کتاب را در دفعه کرده است **شاهد دوم** (۳) از باب ۱ و ششم از سفر نکوبین با این خود یافته است (۳۱) و ملوکی که در زمین اردوم سلطنت نمودند قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت نمایند بدان بودند تا انشی امکان ندارد که این ایدار کلام موسوی علیه السلام باشد زیرا که مدلول آیه آنست که منکم بان بعد از زمان برپا شدن سلطنت بنی اسرائیل است و اول سلاطین ایشان تا او نبوده است و او سجد و چاه و شش سال بعد از موسوی علیه السلام و آدم کلادک در مجلد اول از نفس بر خود در ذیل این آیه نوشت که غالباً من آنکه موسوی علیه السلام این آیه را نوشت و آیانیکه بعد ازین آیه است تا آیه (۳۹) بلکه این آیات یا نایب اول از سفر اول از تواریخ ایام است و من بطن قوی قریب بطن منم که این آیات مکتوب بود بر خاشبیه نسخه صحیح از تواریخ پس ناقل کان کرد که بها جو من سانس داخل من نمود انشی کلام بر این نسخه باحاطی نه به افراد و اعزات بنمایند پس بنابر افراد این

در کتب مفید سید علی

۲۳۸

مفسر کتبهای ایشان قابل تحریف بوده است زیرا که این کتابها بنویسند از نو و نه داخل آن کرده و در جمیع نسخهای خود به شایع
 گشتند **شاهد سیم** (۱۴) از باب سیم از نو و نه مشتی باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۴) یا شیر پیر میفرماید
 سرچهار کوب زانجا بعد و دکتوری و معکاتی گرفته اند از اسم خود با شان حوث یا شیر مسی کرده تا امر و از انشی و این بهر امکان
 که از کلام موسی علیه السلام باشد زیرا که متکلم باین آیه را بداند تا آخر باشد از زمان یا شیر یا شیر که بیل قول او تا امر و نه از آنکه امثال
 این لفظ مستعمل نمیشود مگر در زمان بعد بنا بر تحقیق تحقیق از علمای ایشان خنصری خواهی داشت که فاضل مشهور ایشان و
 در بیان این دو فقره که ما آنها را در شاهد دوم و سیم نقل نمودیم در مجلد اول از تفسیر خود نوشت که این دو فقره امکان ندارد که از کلام
 موسی علیه السلام باشد زیرا که فقره اول دلالت دارد بر اینکه مصنف این کتاب بعد از زمان پادشاهان سلطنت بنی اسرائیل بوده و فقره دوم
 دلالت دارد که مصنف کتاب بعد از زمان اقامت یهود در فلسطین بوده است لیکن اگر این دو فقره را الحاقه فرض نمایم یعنی دو حقیقت
 کتب منظرین نمیشود و هر کس نظر دقیقی نظر نماید میداند که این دو فقره بلافاصله فقط نیستند بلکه مستثنی از این کتاب مخصوص
 فقره دوم زیرا که مصنف کتاب موسی باشد و با غیر لفظ تا امر و نه نمیکند بدین غلبه بکنند در کتاب همین مذکور بوده است یا شیر پیر میفرماید
 تمامی سرچهار کوب زانجا بعد و دکتوری و معکاتی گرفته اند از اسم خود با شان حوث یا شیر مسی کرده پس بعد از فقره این لفظ را در شاه
 زانجا ذکر کنند تا معلوم شود اسامی که با شیر باین مسیحی نموده است تا امر و نه از اسم زانجا در پس عبارات زانجا شب منقلی بمن شد و در نسخه
 دیگر و هر کس در این امر شک داشته باشد نسخهای پونا نه را ملاحظه کند خواهد دید که در بعضی نسخها بافت میشود و در نسخهای
 دیگر در شاهیه نوشته شده است انشی کلام پس مفسر منکر و انشرا و اعتراف نموده که امکان ندارد این دو فقره از کلام موسی علیه السلام
 باشند و قول او اغلب الحاق دلالت دارد بر اینکه سندی در نزد او نیست و سواي کمان و گذشته از هر اینها قول و دلالت دارد بر اینکه
 این کتاب بعد از گذشتن چند قرن از انالیف قابل تحریف مخرفین بوده است زیرا که این لفظ بموجب اقرار مفسر بعد از چند قرن علاوه
 شده است و مع هذا جزوی از کتاب شده و در جمیع نسخهای مناصحه شایع گردیده است و قول او هرگاه این دو آیه را الحاقی فرض نمایم
 خطی در حقیقت کتب منظرین نمیشود دلالت میکند بر غضب مفسر و این ظاهر است و بجا معین تفسیر هنیری و اسکاکن گفته اند یعنی
 در ذیل فقره دوم جمله اخیر الحاقی است کسی بعد از موسی علیه السلام الحاق کرده است و اگر ترك شود فساد و در مضمون واقع نخواهد
 کرد بدانشی **مصنف** که با تحقیق جمله اخیر لغو است زیرا که تمامی فقره دوم امکان ندارد که از کلام موسی علیه السلام باشد چنانچه
 هوزن اعتراف نمود **فایده** در فقره دوم چند بکرماند و لا بدیم از اظهار آن و آن اینست که یا شیر پیر میفرماید نیست بلکه بر سر
 چنانچه در آیه (۲۲) از باب دوم از کتاب اول توارخ اتمام مرقوم کرده است **شاهد چهارم** (۱۵) از باب دوم و دوم
 از سفر اعداد باین نحو مرقوم کرده است (۱۵) و یا شیر پیر میفرماید رفته فصبه های ایشان را بنصرت و در و آنها را حوث یا شیر پیر
 انشی حال این آیه مانند حال آیه نور و نه مشتی است که در شاه سیم گشت و در دکتوری بیل بعه که بیک لفظ کتب همه عین
 و بعد از آن تفسیر میباید که در امر یک چاپ شده است کالمت بنالیف و شروع کرده است را ب و تکرار از تکبیل کردند
 باین نحو مرقوم کرده است بعضی جمله ها بیک در کتاب موسی یافت میشود بالضم احد دلالت دارد که آنها از کلام موسی نیست مانند
 آیه چهارم از باب سیم و دوم از سفر اعداد و آیه (۱۴) از باب سیم از نو و نه مشتی و همچنین بعضی عبارات این کتاب موافق طواریات موسی
 نیستند و جزو انشوائیه بگوئیم که چه کس این جمله ها و عبارات را ملحق نموده است لیکن بظن غالب بگوئیم که عزرائیل بنی اسرائیل را ملحق
 نموده است چنانچه خبر میدهد از بن الحاق باب (۹) و (۱۰) از کتاب عزرا و باب (۱۱) از کتاب نحمیا انشی پس این علما یقین دارند
 که بعضی جل و عبارات در نو و نه موسی یافت میشود که از کلام انجذاب نمیشوند لیکن نوازند اسم ملحق را معین نمیشوند بلکه بر
 سبیل ظن نسبت الحاق را بعزرا علیه السلام دادند و این ظن هم چیزی نیست و از ابواب مذکوره ظاهر نمیشود که عزرا علیه السلام چیزی را
 بنویسند الحاق کرده باشد زیرا که از باب کتاب عزرا مفهوم میشود که عزرا علیه السلام تاسف نمود بر افعال صادره از بنی اسرائیل و انشرا

[illegible]

افراد نموده است که گاهی ایشان قابل امثال این تحریفات بود عبارت حاشیه داخل متن کرد بدینا بر اقرار مفسر و در
 جمیع نسخها شایع شد **شاهد ما نیز** در باب (۱۸) از باب سیزدهم و در باب (۲۷) از باب بیست و پنجم و در باب (۱۴) از باب
 بیست و هفتم از سفر تکوین لفظ جبرون واقع گردیده است و این اسم قرین بوده که اسم آن در زمان گذشتن قرین واقع بوده است و در
 هم اسم شخص بر یکست که این قرین بر اسم او مستحق گردیده بود و بنی اسرائیل بعد از فتح فلسطین در عهد یوشع علیه السلام آن اسم اولی را
 تغییر داده و آن قرین را اسمی بر جبرون نمودند چنانچه در باب (۱۵) و باب چهاردهم از کتاب خود یوشع علیه السلام مرقوم گردیده است
 فعلمنا ان اسم الله از کلام موسی علیه السلام نمیشد بلکه از کلام شخصی است که بعد از فتح و تغییر اسم قرین بوده است و همچنین در
 (۱۴) از باب (۱۴) از سفر تکوین لفظ دان واقع گردیده است و آن اسم بلده است که در عهد فضاه آباد شد زیرا که بنی اسرائیل
 بعد از وفات یوشع علیه السلام در عهد فضاه بلده لیش را فتح نمودند و اهل آنرا کشتند و بلده را آتش زدند و بدل آن بلده جدید بنا
 نموده و آنرا اسمی بر دان نمودند و قبل از زمان فضاه اسم آن بلده لیش بوده چنانچه در آخر باب (۱۸) از کتاب فضاه مرقوم گردیده است
 زیرا که این باب با بقیه سوره ایست که از کلام موسی علیه السلام نخواهد بود و هودن مفسر در نفس خود گوید ممکن است که موسی
 قرین را بر اسمی نوشته باشد لیکن بعضی ناقلین این دو لفظ را تحریف کردند بلفظ جبرون و دان انهمی کلامی بر ملاحظه کن
 اصلا و این صاحبان بد طول و نظر دقیق را که چگونه مشتک میشوند باین غلطی ضعیفه که او را برین عنکبوتست و چگونه
 اقرار میکنند بوقوع تحریف در کتب مقدسه ایشان و چگونه وارد میشود بر ایشان اعتراض بیودن کتابهای ایشان قابل امثال
 این تحریفات و چگونه بر ایشان لازم میاید که اقرار نمایند که نسخهای کتابهای ایشان در کمال غلط و در دست بی دستان بوده است
 وقتی که یک چیزی را داخل کتابی نمایند در جمیع نسخها شایع میشود **شاهد ما نیز** در باب (۷) از باب (۷)
 از سفر تکوین باین نحو مرقوم گردیده است (۷) و کنعانیان و برزبان ددان هنگام بر زمین ساکن بودند جمله تمام شد و در
 اب (۷) از باب دوازدهم از سفر تکوین اینجمله واقع گردیده است (۷) و ددان وقت کنعانیان ددان زمین ساکن بودند پس این
 دو جمله دلالت دارند بر اینکه اینین مذکورین از کلام موسی علیه السلام نمیشد و مفسرین ایشان مفسر و معترف بالحقافند و
 در نفسی هندی را سکا مرقوم است که این جمله و ددان وقت کنعانیان ددان زمین ساکن بودند و کذا جمله ای دیگر در مواضع
 متفرقه از برای ارتباط ملحق گردیدند عزرا و با شخص الهامی دیگر در وقت جمع کتب مقدسه ملحق نموده است انهمی پس جامعین
 نفس مذکور ملحق شدن جمله اقرار و اعتراض نموده اند و قول ایشان عزرا و با شخص الهامی دیگر ملحق نموده است غیر مسلم و
 مرد و است و این اتحاد دلیل ندارد مگر ظن ایشان **شاهد ما نیز** در باب (۷) از سفر تکوین اول از نفس خود در
 اول باب اول از توبه مشتی در صفحه (۷۴۹) گفت که پنج باب از اول این باب بمنزله مقدمه است از برای بانی کتاب از کلام
 موسی علیه السلام نیست و اغلب آنکه یوشع و با عزرا ملحق نموده اند انهمی پس مفسرین بر اعتراض نمود که پنج باب ملحق گردیده است
 و یحیی در زم بلاد دلیل الحاق را نمیند نموده است یوشع و با عزرا و از عم مجرد از دلیل مکتبی نیست **شاهد ما نیز** در باب (۷)
 باب (۷) از توبه مشتی از کلام موسی علیه السلام نیست یحیی و آدم کلا در اول از نفس خود گفت کلام موسی علیه السلام در
 باب سابق تمام شد و این باب را کلام انجنا بنمیشد و جایز نیست که گفته شود که موسی علیه السلام این باب را ایضا با الهام نوشت زیرا
 که این احتمال در از صدق و حق است و جمیع مطالب القوم بنماید زیرا که روح القدس زمانیکه کتاب لاهوت را بشخصی الهام نمود
 این باب را ایضا الهام کرد و من جرم و یقین دارم که این باب باب اول کتاب یوشع علیه السلام بوده و حاشیه که بعضی از آنکه را احبار
 هود بر این موضع نوشته اند پسندیده و قابل از برای قبول است و ایضا گفت یعنی مفسر مذکور که اکثر مفسرین گفته اند که توبه
 مشتی تمام شد در دعای الهامی که دعا کرد موسی باین بد و آورده سبط بر این نفره یعنی باین نحو خوشحال نوای اسرائیل مانند
 کبشتای قوم که رستگار شدند و شکایت و این باب را هفتاد نفر شیخ مدنی بعد از وفات موسی نوشتند و این باب اول و باب

در بیان یابی کلمات

۲۴۱

پوشه بود لیکن از ان موضع بدین موضع انتقال یافت انشی کلام پس جاعث جهود و متابعان مسیح اجماع و اتفاق دارند که این باب از کلام موسی علیه السلام نیست بلکه الحاقی است و اتفاقا آنچه مفسر گفت که من جزم و یقین دارم که این باب باب اول کتاب پوشه بود و همچنین آنچه نقل کرد که احبار یهود یعنی هفتاد و پنج نوشته اندالی را خواهند داد و ادعا دلیلی و مستند ندارند و لذت جامعین نفسیه هنری و اسکاوت گفته اند که کلام موسی علیه السلام در باب سابق تمام شد و این باب از ملحقات است و ملحی باب پوشه است و باقی و باقی را و باقی دیگر از اینها جز ما معلوم نیست لعل اباب خبر الحاقی شده است بعد از زمان اطلاق بنی اسرائیل از اسرائیل بابل انشی و مثل این در تفسیر دالی و وجود مبین مکتوب است پس نظر و تأمل کنید در قول این مفسر که ملحی باب پوشه است و باقی و باقی تا آخر عبارت که چگونگی این قول دلالت دارد که ایشان شک و نزاع میباشند و نمیتوانند جزم و یقین نمایند و این قول بر اصل بعد است از قول یهود که صاحب صلیبه این کتب آنها بوده اند و قول ایشان و باقی دیگر از اینها بصراحت و بلا بیان و دلالت لهذا ضعیف و علیل است مخفی نماید که آنچه ما گفتیم در باب تکرار آنها از نقل خودیم از شاهد دقیم تا اینجا که اینجا شاهد تحریف برآید میباشند از دقایق آیات و جملهها و الفاظ پس مبنی بر تسلیم ادعای اهل کتاب است الا که این کتب چه مرقعه از تصنیفات موسی علیه السلام است و الا آیات مرقومه دلائل واضحه و شواهد لا محذور میباشند که این پنج کتاب از تصنیفات موسی علیه السلام نیستند و این پنج کتاب با پنج کتاب غلط است و باطل و یقینا جناب موسی بر پستان و امثال این مرقعات و اغلاط و اختلافات و هر کوی مطالب این کتب را درست و ذاک نماید و شان حضرت موسی را نیز دانسته باشد و مفهوم نبوت مفهومیش شده باشد یقینا از این نسبت افعال کلی از برایش حاصل خواهد شد و لا نسب این پنج کتاب به موسی علیه السلام مانند نسبت دین دار است باهل کتاب از یهود و نصرا که این کتابها از مقدس و الهامی میداند پس این نسبت غلط است یقینا که نطق به الاخبار عن رسول الخیار و الله الاطهار و علیه السلام الله الملك الحق و صریح به علماء الاخبار فی جمیع الاعصار و الامصار و در شاهدیم دانستی که بعضی از اهل کتاب بصراحت استدلالات نموده بعضی از این اباب همان نحو بگویند استدلالات نمودیم و اقامد غای علمای پور قسنت که بنی از انبیاء این اباب و جمل و الفاظ را ملحی نموده است پس این ادعا بلا دلیل و غیر مجموع است از ایشان مگر اینکه بگویند این ادعا را ذکر نمایند و مستعمل بدست بدهند که منشی شود از سند بنی معین ملحی و چنین سندی ندارند یقینا و اگر بعد از این محمول نمایند چنین سند مستبعد نیست از ایشان و از وقت سلسله رواه تا باید ملاحظه کرد و اختراع چنین سند را مشکل بدانم که مفید و ادیشان باشد در این زمان **شاهد یابی** در کلام کلازک دو صفحہ (۷۸) و (۷۹) از مجلد اول از تفسیر خود در شرح باب دوم از توره مشتی تقریرات کتبکات را در غایت اطباب نقل کرده است و خلاصه اش اینست که عبارت من ساری هیچ و عبارت عبری غلط و چهار ایه مابین ایه (۵) و (۱۰) یعنی از ایه (ع) تا (۹) در این موضع اجنبیه محض است و اگر اسقاط شوند جمیع عبارات ارتباط حسن مرتبط میشوند پس این چهار ایه از غلط کتاب در اینجا نوشته شده اند و اینها از باب دوم از توره مشتی بوده اند انشی و بعد از نقل این تقریر خود آدم کلازک نیز افاضی شده است و گفته است در انکار این تقریر تعجیل نشود **شاهد یابی** در ایه (۲) از باب بیست و ششم از توره مشتی این نحو تحریر کرده است (۲) حوامزاده داخل جعیت خداوند نشود هم ناپشت دم داخل جعیت خداوند نشود انشی پس مکان ندارد که این حکم از جانب خدا و تحریرات موسی علیه السلام باشد و الا لازم میباشد که داود علیه السلام و پدران او تا فارص داخل جعیت خداوند نشوند زیرا که داود علیه السلام بطین دم از فارص میباشد بنا بر تصریح متنی در باب اول از انجیل خود و فارص هم ولد الوثا است چنانچه در باب بیست و هشتم از سفر تکریم مرقوم گردیده است و هارسل مفسر حکم کرده است که این الفاظ هم ناپشت دم داخل جعیت خداوند نشود الحاقیست **شاهد یابی** جامعین تفسیر هنری و اسکاوت در ذیل ایه (۹) از باب چهارم از کتاب پوشه گفت که این جمله تا امر و زد و انجا هستند در این موضع و امثال این موضع در اکثر کتب عهد عتیق واقع گردیده است اغلب آنکه الحاقی باشد انشی پس این مفسرین حکم کردند علی شدن این جمله و هر جمله که مانند این

بکتاب مقدس با عارف علمای

۲۴۲

باشد در عهد عتیق پس اعتراف نموده اند با الحاق در مواضع کثیره زیرا که امثال این جمله در باب (۹) از باب پنجم و در باب (۲۸) از باب هشتم و در باب (۲۷) از باب دهم و در باب (۱۳) از باب سیزدهم و در باب (۱۴) از باب چهاردهم و در باب (۳۰) از باب (۵) و در باب (۱۵) از باب شانزدهم پس در هشت موضع دیگر از این کتاب لازم میاید که ایشان را اعتراف نمایند ملحق شدن جمله های مذکور و اگر از سایر کتب عهد عتیق نقل نمایند امثال این جمله را با کتاب بزرگ عیسی علیه السلام خواهد بود که لا یخفی علی الخیر البصیر

شاهد هجدهم در باب (۳) از باب دهم از کتاب پو شع باین نحو چنان و بیان کثرت است (۳) و از باب بیستاد و ماه وقت نمود تا وقتی که قوم از دشمنان خود شان انتقام کشیدند یا در کتاب پو شع این نوشته نشده است آنچه پیر این پو شع میباشد زیرا که این امر از کتاب مذکور منقول گردیده است و تا کون معلوم نشده که مصنف این کتاب که بوده و در چه زمان تصنیف کرده است الا اینکه از باب (۱۸) از باب اول از سفر شوشل ثانی ظاهر میشود که مصنف کتاب پو شع معاصر داود علیه السلام و بعد از او بوده است و جامعین نفسیه هیری و اسکات کهنتر اند معلوم میشود که کتاب پو شع قبل از سال هفتم از سلطنت داود علیه السلام نوشته شده است انشی ملخصاً و ولادت داود علیه السلام سصد و پنجاه و هشت سال بعد از وفات پو شع علیه السلام بوده است بنا بر تصریح تواریخ علمای پرتگنت و این (۵) از باب دهم مذکور بنا بر اقرار محققین اهل کتاب تحریفاً علاوه شده است در متن عبرانی و در ترجمه یونانی

یافت نمیشود و مفسر هارسل در صفحه (۲۰) از مجلد اول از نفس خود گفته این پو شع را ترجمه یونانی را بر سطر شود **شاهد نوزدهم** مفسر هارسل گفته که اب (۶) و (۸) از باب سیزدهم غلطند **شاهد بیستم** در بیان میراث بنی کاد در باب (۲۵) از باب سیزدهم از کتاب پو شع این عبارت واقع گردیده است (۲۵) و ضعف زمین بنی عموئیل تا عریصه که در برابر تابه بود انشی و این ایراد غلط و تحریف است زیرا که بنی عموئیل بنی کاد را چیزی نماند از زمین بنی عموئیل زیرا که خدا بنی عموئیل را بپشت کرده بود شاهد مذکور از باب دوم از توریخ منشی است و چون این ایراد غلط و تحریف بود مفسر هارسل مضطر گردیده است بر گفته است که متن عبری را بجا تحریف **شاهد بیست یکم** در باب (۳۰) از باب نوزدهم از کتاب پو شع این جمله واقع گردیده است و عبارت بنی یهوذا و جانب مشرق باژدن بر مخورد و این غلط است یقیناً زیرا که ارض بنی یهوذا بسیار دور بود از جانب جنوب و این آدم کلارک گفته اغلب آنکه در الفاظ متن تحریف واقع گردیده است انشی **شاهد بیست دو** در جامعین نفسیه هیری و اسکات در شرح باب آخر از کتاب پو شع گفته اند که بنی یهوذا از کلام پو شع نیست بلکه فحش است و با شمول این باب را ملحق کرده اند و مثل این الحاق رایج و بسیار بود نمایان قدم ما انشی پس گوئیم این بنی یهوذا الحاق نیست در نزد ایشان یقیناً و اما آنچه گفته اند که الحاق کننده این آیات فحش است و با شمول است غیر مسلم سندی و دلیلی ندارد و اما قول ایشان مثل این الحاق نمایان فدا و رایج و بسیار بود حقیقت و همان رواج الحاق باب تحریف را کشود و چون الحاق عیب نداشت لهذا هر کسی میخواست بکچر بر علاوه کند بنا بر این تحریفات عده در کتابهای ایشان واقع گردید و اکثران تحریفات در جمیع نسخ شایع شد **شاهد بیست و سه** مفسر هارسل در صفحه (۲۸۳) از مجلد اول از نفس خود نوشت که شش اب از باب اول از کتاب یسای از باب دهم الحاق است **شاهد بیست چهارم** در باب (۶) از باب هفتم از کتاب یسای در بیان حال مردی که از بنی یهوذا بود این جمله واقع گردیده است و او از یهوذا بود و چون این جمله غلط بود لذا مفسر هارسل گفته این غلط است زیرا که ممکن نیست که مردی از بنی یهوذا از یهوذا باشد و یهووی کهن بعد از آنکه فسیل این جمله غلط است از متن استخراج کرد **شاهد بیست و پنجم** اب (۹) از باب ششم از کتاب شوشل اول باین نحو ذکر کرده است (۹) و مردمان بیت شمس از دیر که بصد و فی خداوند نکرد پسندید از قوم یسایه هزار و هفتاد نفر و قوم مائیم گرفتند از نو که خداوند خلق را بصد مئیم عظمی زده بود انشی و این غلط است و آدم کلارک در مجلد دوم از نفس خود بعد از فسخ و جرح نوشت غالباً آنکه متن عبرانی تحریف است با بعضی از الفاظ سطر شده است از آن و الفاظ یسایه هزار و عدا و اجهلاً علاوه شده است زیرا که معلوم نیست که اهل این قریه یسایه با یهوذا باشند و با اینکه این مقدار را منقول

کتاب تفسیر انجیل بر عیسی

۲۳۲

مفسر محقق در صفحه (۳۲) از جلد اول از تفسیر خود گفت که غالباً اندک اسم فیلپس از غلط کاتب واقع گردیده است البته سقط
شود و کتب سابق این لفظ را اسقاط کرده است انشئی و در نزد این مفسر این لفظ از اغلاط انجیل است و قبول نمیکند که از
غلط کاتب باشد زیرا که این دعوی بر همان ندارد و ایضاً بسیار بسیار بعد است که غلط از کاتب در سه انجیل در مضمون واحد
واقع گردد و بپایه کاتب خبر ندارد این غلط و حال ملاحظه کنید جرات و جسارت اهل کتاب را که بجهت غنای الفاظ را از کلام الهی
اسقاط مینمایند و الفاظ دیگر داخل میکنند و این قسم تحریف در جمیع از منبر ایشان جاریست و خیلی عیبت با کثرت تحریف
در کتابهای عهد عتیق و عهد جدید حیثاً نکرده و ادعا مینمایند که با که هیچوقت تحریف در کتابهای ما واقع نگردد بده است و این ادعا از
ایشان بسیار اسباب تعجب است زیرا برای کسانی که از حقیقت کتابهای ایشان اطلاع دارند و چون ابرادشواهد از برای الزام و استقامت
ختم است لهذا این شاهد را در امثله تحریف بر نداشت منعرض شدیم بر فرض تسلیم ادعای ایشان و این شاهد در حقیقت انشئی
با انجیل عیسی است شاهد بیست و نهم (۳۱) از باب هفتم از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است
(۳۱) خداوند فرمود یعنی عیسی که من اشخاص این طیف را بچهره تشبیه کنم و آنها که را مانند و اینجمله یعنی جمله خداوند فرمود و غیره از یاد
شده است آدم کلاد که مفسر در ذیل این آیه گفته است جزوی از من لوقا هرگز نبود و از برای این امر شهادت ناقص است و هر محقق
در کرده است این الفاظ را باینجیل و کتب سابق این الفاظ را از من اخراج کرده اند انشئی و عجب از مسیحیت است که فریب و قسند که این الفاظ
در نزاج خود نکرده مینمایند یا احوال الفاظ که زبانیان بشهادت ناقص ثابت شده است و هر محقق آنها را در کرده است و در کتابی
کلام الله است در زعم ایشان از اقسام تحریف نمینماید شاهد بیست و نهم (۳۱) از باب بیست و هفتم از انجیل لوقا
باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۱) آنکه کامل کردید با پیروسلطان و میا پیغمبر گشته شد و در که مکتب دین از بهر پاره و تفرقه
انشئی قیمت کرده شد و اگر بعضی از بنی اسرائیل قیمت نمودند بگرفتند انشئی و لفظ رهبا از اغلاط مشهوره است در انجیل متی
زیرا که این امر در کتاب رهبا یافت نمیشود و این مضمون در کتاب دیگر از کتابهای عهد عتیق ایضاً یافت نمیشود باین الفاظ بلی دنا
(۳۱) از باب یازدهم از کتاب زکریا عبارت پیدا میشود که فی الجمله مناسبی دارد و عبارت دیگر متی نقل کرده است لیکن مابین عبارت
فرق بسیار است نمیشود گفت که متی از کتاب زکریا نقل کرده است و عبارت زکریا علیه السلام هیچوجه علاقه ندارد با خداوند که
حقه در آن نقل مینماید یعنی صلواتی مسیح و فروخته شدن انبزرگوار و علمای مسیحی سلفاً و خلفاً اتوا ایشان را در این موضع
مضطرب است و از کتاب خود المسمی بکتاب الاغلاط که در کتاب از میلاط طبع شده است در صفحه (۲۶) نوشته است
که مسمی جو بل در کتاب خود نوشت که مرتب خطا کرد آبی دارد در موضع آخری ملک نوشت و متی خطا کرد و در میان او در موضع
زکریا باین نحو نمود انشئی و هورن در صفحه (۳۱۵) و (۳۱۶) از جلد دوم از تفسیر خود المطبوع میثما از میلاط گفت در این نقل
اشکال بنر کیست زیرا که در کتاب رهبا مثل این مضمون پیدا نمیشود و در باب (۱۳) از باب یازدهم از کتاب زکریا پیدا میشود
لیکن الفاظ متی با الفاظ زکریا مطابق نیست و بعضی محققین بر این رفته اند که غلط در نسخ متی واقع گردیده است و نویسنده
ارمیا را در جای زکریا نوشته است یا اینکه این لفظ الحافیه است انشئی و بعد از آن شواهد الحافیه نقل کرده است و بعد گفته
اغلب آنکه عبارت متی بدون ذکر اسم این نحو بوده است آنکه سفی که بزبان نبی گفته شد تمام گشت و مقوی این ظن است اینکه
حقه اسماء انبیاء را از کتب مینماید در نفی کلام خود انشئی و در صفحه (۲۵) از جلد اول از تفسیر خود گفته است که صاحب انجیل
در اصل اسم نبی را ننوشتند بود لیکن بعضی با ظن از ادراج نمودند انشئی باینجبار این مذکورین معلوم و مشخص میشود که
خنا در نزد هورن اینک این لفظ الحافیه میباشد و در تفسیر و الی و وجود نیست در ذیل این ایما باین نحو مکتوب است این الفاظ
منقول گردیده است در این موضع در کتاب رهبا پیدا نمیشود بلکه در باب (۱۲) از باب یازدهم از کتاب زکریا یافت میشود بعضی
توجهات آن آنکه ناظر در زمان اول در وقت استنساخ انجیل ارمیا را در موضع ذکر کرده و شمر است غلطاً و بعد از آن اغلاط

داخل من کرده است چنانچه پیرس نوشت انتمی و جواد بن سنا باطاد و مقدمه کتاب خود المسمی بالبراهین الشاه باطنی نقل کرده است که من از بسیار از فقیهین این را سؤال کردم پس طامان گفت از غلط کتاب است و بیوکا نان و مار و طبروس و کبراکو کهنه
معه بجنظ خود اعتماد نمودید و من مرا جفت بکب نوشت پس در غلط واقع کردید و بعضی فقیهین گفته اند لعل ذکر نام مسنی
بامیان نیز باشد انتمی مصنف این کتاب گوید بخار و انکار این غلط از قیاس صادر کرده است چنانچه ظاهر بر هر چه لایق
دارد دارد و جواد و بیوکا نان و مار و طبروس و کبراکو س نیز افراد و اعتراف دارند و احاطا لایق با قیاس دیگر ضعیف است و می کنند
این احاطا لایق را آنچه ما اول گفتیم و هودن نیز اعتراف نموده که الفاظ معنی با الفاظ ذکر نام موافق نیست پس بدو افراد بخیر بود
احد عبارتین لفظ ذکر نام نیز صحیح نمیشد و این شاهد دارد این موضع ابراد نمودیم بنابر زعم کسانیکه نسبت زایدی این لفظ را بنگا
میدهند و چون از بیان این غلط معنی فارغ شدیم پس حال شروع کنیم بر بیان اغلاط مرثی که مستر جواد و وارد بغلط بودن
انها اعتراف و معترف میباشند پس کوئم عبارت مرثی در باب دوم از انجیل خود باین نحو عیان و بیان گشته است (۲۵) و بدینسان
گفت مگر هرگز نخواهند آمد که داود چه کرد چون او و رفقا پیش محتاج و کرسنه شدند چگونگی در انعام آبی تا در پیش گفته بنگاه بخالد
آمده تا نهایی تقدیمه و انجیل که خوردن از جریگا همان روانیست و بر رفقا انجیل نیز داد انتمی پس لفظ آبی تا رفقا است چنانچه
این دو عالمی باقی الذکر اعتراف نموده اند و همچنین این دو جمله چون او و رفقا پیش محتاج کرسنه شدند و بر رفقای خود نیز داد
که داود علیهم السلام در آنوقت آنها بود و رفقی همراه نداشت تا اینکه با رفیقش کرسنه شود و با و نان بدهد چنانچه غنی نیست هر کس که
کتاب اول شموئیل را مطالعه کرده باشد و زمانیکه ثابت و محقق کرد بد که چهلین مد کوئم غلطند در انجیل مرثی پس ثابت و محقق
کرد بد که آنچه مثل این دو جمله در انجیل معنی و لوقا واقع کرده به نیز غلط است در انجیل معنی در باب (۱۲) باین نحو واقع کرده است (۳)
ایشان از آنکه مگر نخواهند آمد یا انچه داود و رفقا پیش کردند و قی که کرسنه بودند (۴) چطور بنگاه نزد داود آمده تا نهایی تقدیمه و انجیل که
خوردن آن بر او و رفقا پیش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط و در انجیل لوقا در باب ششم باین نحو مسطور گردیده است (۳) علیحد
جواب ایشان گفت یا نخواهند آمد یا انچه کرده داود و رفقا پیش در قی که کرسنه بودند (۴) که چگونگی نزد داود آمده تا نهایی تقدیمه
گرفت بخور و بر رفقای خود نیز داد و حال آنکه خوردن از جریگا همان روانیست انتمی پس در نقل این قول مسیح علیهم السلام در انجیل ششم
هفت غلط واقع کرده است پس اگر نسبت این هفت غلط را بکتاب بدهند در هفت موضع مفریطه خواهند بود اگر چه این نیز
خلاف ظاهر است زیرا که بسیار بعد است که کتاب يك مضمون را در سه انجیل غلط بنویسد لیکن باز ضرر ندارد همان قدر معلوم خواهد
بود که کتابهای ایشان در تحریف بوده است زیرا که این مضمون در جمیع انجیل شایع گردیده است **شاهد بیستم**
ایه (۳۵) از باب (۲۶) از انجیل معنی باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۵) پس و از اصولب نموده رخت و از تقسیم نمودند
و بر اینها فرمودند انچه از انچه میزبان بخته گفته شد تمام شود که رخت مراد در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من فرمودند انچه از انچه
پس این عبارت تا انچه میزبان بخته گفته شد تمام شود که رخت مراد در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من فرمودند انچه از انچه محرف و واجب
الحسنه است در زوجه فین ایشان لهذا اگر بسیار از این عبارت را حذف کرده است و هودن مفسر در صفحه (۳۳) و (۳۳۱) از جلد
دوم از تفسیر و در باده فاطمه ثابت کرده است که این عبارت الحاقیست بعد گفته است که بسیار خوب کرده است که این عبارت را
زک کرده است بعد از ثبوت در نزد او که این عبارت دروغ است قطعاً و ادم کلارک در جلد پنجم از تفسیر خود در ذیل این مد کوئم
گفته است که لا بد است از زک این عبارت زیرا که این عبارت جوئی از من نمیشد و منیهای صحیح انزال و ک نموده اند و همچنین فرجهای
نوکس نموده اند لا ما شد و ند و همچنین غیر محصورین از فدا ما ترکش کرده اند و این عبارت بالصراحه الحاقیست از این (۳۴)
از باب (۱۹) از انجیل یوحنا اخذ شده است **شاهد بیست و یکم** در باب پنجم از رساله اول یوحنا در باب (۶) و (۱)
بنابر قیاسه مطبوعه بر سر کتاب این نحو مرقوم گردیده است (۶) زانو که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند بدو و کلمه

عهد جدید با عرف و معنی

۲۴۶

روح القدس و این هر سه یکی هستند (۱) و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب و خون و این هر سه در
 هستند آنگاه پس در این اولین اصل عبارت همین قدر بوده است بنا بر ذم محققین ایشان (۲) زیرا سه هستند که شهادت
 میدهند (۱) یعنی روح و آب و خون و این سه یک هستند پس معتقدین به تثلیث این عبارت را علاوه کرده اند و آنرا که
 در آسمان سه هستند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه یک هستند که در زمین شهادت میدهند پس اینجا به پایان اصل
 عبارت الحاق است بهیئتاً که بسیار و شواهد اتفاق دارند بر اینکه این عبارت الحاق نیست و هورن با تعبیری که دارد گفته است که
 این جمله الحاقی و واجب التوکل است و جامعین نفسیه و هنیری و اسکات قول هورن را اختیار کرده اند و آدم کلارک اینضا میل
 کرده است باینکه بودن این جمله و آکسیان که اعلام علمای اهل تثلیث بوده که در قرن چهارم از قرن سیمیه بود و تاکنون هستند
 اهل تثلیث همانست ده رساله بر این رساله نوشته است در یکی از این ده رساله این عبارت را نقل کرده است و حال آنکه خودش
 هم مثلث بود و با فرقه آئین که منکر تثلیث بوده اند مناظره و مشاجره داشت پس اگر این عبارت در عهد او بود هر آینه تمسک می
 جست و در اثبات مدعی خود این عبارت را نقل مینمود و مرتکب تکلف بعید نمیشد که در آیه (۱) مرتکب شده است پس در
 حاشیه نوشته است که مراد از آب کتاب است و خون این است و روح القدس میباشد آنگاه پس این تکلف ضعیف است
 و مضمون این تحقیق اینست چون این توحید بسیار بعید بود لهذا معتقدین به تثلیث این عبارت را اختراع کردند که منصفان
 و این عبارت مخترعه جمعه و از برای رساله قرار دادند و صاحب میزان الحقیقه نیز اقرار کرده است که این عبارت الحاقی است
 در مجلس مناظره که نمایان او یکی از فضلای هند در دستش واقع گردیده است و شریک او در همان مجلس مناظره موجود
 هشت موضع محزون از کتب مقدسه اقرار کرده است و هورن محقق در تحقیق این عبارت دوازده ورق نوشته است بعد از
 خود را تا ثباتاً تلخیص نموده است و در نقل ترجمه جمیع فقرات و خوف تطویل و تکلف و خواطر ناظر است و جامعین نفسیه و هنیری
 تلخیص و از اینر تلخیص نموده اند پس ناخالصه خلاصه را ازین نفسیه نقل مینمایم پس کوپم جامعین نفسیه و هنیری و اسکات گفته اند
 هورن دلائل طرفین را نوشته است بعد از آنکه نموده است یعنی در مرتبه خلاصه کرده است خلاصه تقریر و در این است که
 کسانیکه ثابت مینمایند که این عبارت کاذب است مستند ایشان وجوهی است **اول** آنکه این عبارت یافت نمیشود و در نسخ و در خطها
 یونانی که پیش از قرن شانزدهم یعنی یک هزار و ششصد بعد از میلاد نوشته شده است **دوم** آنکه یافت نمیشود و در نسخ و طبعه
 که بعد از تحقیق تمام در زمان اول طبع رسیده است **سیم** آنکه در نسخه از ترجمه های قدیم غیر لاطینه این عبارت یافت نمیشود
چهارم آنکه در اکثر نسخهای قدیمه لاطینه نیز پیدا نمیشود **پنجم** آنکه احدی از علماء و مؤرخین کلیسا تمسک باین عبارت
 نشده اند **ششم** آنکه پیشوا این فرقه پروتستانت و مصلحین دین ایشان با این عبارت را سقط کرده اند و با علامت شک بر او
 گذاشته و کسانیکه قبل بصدن این عبارت هستند مستند ایشان وجوهی است **اول** آنکه در ترجمه لاطینه نهیمه این عبارت یافت
 نمیشود و در بسیاری از نسخهای ترجمه لاطینه و لکت **دوم** آنکه در کتابهای عقاید یونانی بهیاد می شود و کتاب ذاب غار کلیسا
 یونانی و در کتاب نماز قدیم کلیسای لاطینه و باین عبارت تمسک شده اند بعضی علماء از مشایخ لاطینه و این دودلیل مخدوش
 معیوبند و امور باطنیه که بصدن این عبارت شهادت میدهند اینها هستند **اول** ربط کلام و قمر قاعه و تخریفات و تخریفات و تخریفات
 چهارم آنکه این عبارت بعبارة یوحنا در عاودت و ممکنست بیان وجه نزاع از در نسخ اینک از برای اصل و نسخ باشد و این
 حاصل شده است از یکد و با غفلت کاتب در زمانیکه نسخ فیل بوده است و با اینکه این عبارت را آئین اسقاط کرده اند بسبب آنکه
 این از اسرار تثلیث است و با غفلت کاتب سبب شده است چنانچه همین غفلت سبب نقصانات دیگر گردیده است و مرشدین از یکد
 ترک کردند فقرات را که در این بحث بوده است و هورن بر دلا با هر قومه تا ثباتاً نظر نموده است پس وافی انصاف و عدم و با حکم کرده
 باسقاط این فقره محموله و اینکه ادخال این فقره در متن امکان ندارد تا شهادت ندهد بر حقیقت آن نسخ که شک در صحت آن نباشد

در بیان بابی کلماتی

۲۴۷

آنچه بر نظر و تامل کنایه ای بسبب که لغت و ایشان غلط و کثرت زهر که ایشان گفتند که هر من موافق انصاف و عدم زیاده حکم
 باسقاط کرده است و دلایل فرقی را می رود است چنانچه در معنی نفس و هیئت و اسکا که نصیح کرده اند و از قول محدثین دو
 امر معلوم می شود **اول** آنکه کاتبین نسخ و فرقی لغت و اسکا داشتند قبل از ایجاد صنعت طبع از برای تحریر و مرام ایشان حاصل
 بود و از زمان غیبتی تحریر کاتب و با فرقی ازین علم فوهم چون شایع گردیده بجهت بی کفایت عبارت از جمیع نسخهای یونانیه
 ساقط گردیده است و از جمیع ترجمه از ترجمه طبعیه و بلکه از اکثر نسخهای طبعیه ایضا چنانچه از دلایل فرقی اول معلوم
 شد **و ثانی** آنکه مشیت و تحقیق کشت که اهل دیانت و دین ایضا عداً تحریر میکردند زمانیکه مصلحت و از تحریر میدادند
 چنانچه این عبارت را اسقاط کردند بجهت بودن آن از اسرار و ثبوت و چنانچه اسقاط کردند در مشیت و از فرقی که فرقی را ذکر کرد
 این بحث بوده اند بنا بر اقرار مشیت این عبارت چنانچه در اعتادات مشیت کدش پس زمانیکه تحریر و عادات حمله مرشدین
 و اهل دیانت و دین از مسیحین باشد چنانچه کله و شکا بتست از فرقی باطله و کاتبین حرفین پس ازین تقریرات معلوم می شود که
 هیچ وجه مضایقه در تحریر قبل از ایجاد صنعت طبع نداشتند و غایت جهد و از این باب مبدا و مبدا شدند که لا و حال
 آنکه الان بالفعل با وجود انشاء کتب و ایجاد صنعت چاپ باب تحریر مسدود نکرده است باز هم مشغولند و این از غایت خواهد
 کثرت دارد و لیکن اکفا می کنیم در این موضع بنقل دو حکایت فقط که تعلق همین عبارت دارد **حکایت اول** پس بدان ای
 شافعی که لو طرامام اول فرقی و کثرت و در شرف قدم از مصلحتین ملت مسیحیه چون ترجمه نمود با صلاح این ملت کتب مقدسه را
 بر زبان جرمنی ترجمه نمود تا تابعین و ازین کتابها استفاده نمایند و این عبارت را در ترجمه خود نوشت و مراد در حال خیره او طر
 این ترجمه بطبع رسید و این عبارت در نسخهای مطبوعه نبود پس از آن زمانیکه پیر شد و دانست که خواهد مرد خواست مرثیه بگوید
 این ترجمه را چاپ کند پس در عشاء از میلاد شروع بطبع ترجمه مذکوره نمود و چون واقف بود از عادات اهل کتاب عموماً و از
 عادات مسیحین خصوصاً وصیت نمود در مقدمه این ترجمه که احدی این ترجمه را تحریر نکند و لیکن چون این وصیت مخالف
 عادات اهل کتاب بود عمل باین وصیت نمودند سی سال از مرگش نگذشت که این عبارت مجموعاً و داخل ترجمه او طر نمودند و این
 تحریر اولاً از اهل فیهنیک فارغ صادر گردید پس چون ایشان در عشاء این ترجمه را چاپ کردند و این عبارت مجموعاً و داخل آن شد
 لیکن ایشان را از خوف خلا و از طعن خلق در مرتبه دیگر چون این ترجمه را چاپ کردند و این عبارت را اسقاط کردند پس از آن که
 این عبارت بر اهل ثلث تنگینی نمود پس این عبارت را داخل کردند اهل وین برك در عشاء و عشاء از میلاد و همچنین اهل
 هم برك در عشاء این عبارت را داخل ترجمه مذکوره نمودند لیکن اهل وین برك از طعن خلق ترسیدند چنانچه اهل فیهنیک را
 ترسیدند و در طبع دیگر اسقاط کردند و این عبارت را پس بعد از آن اهل ثلث از معتمدین مترجم رضا داشتند و باسقاط عبارت
 مزبوره از ترجمه مزبور پس شایع شد و داخل این عبارت مزبوره در این ترجمه عموماً برخلاف وصیت امام خود پس چگونه میشود
 امید داشت عدم تحریر را در نسخهای قبله الوجود قبل از ایجاد صنعت طبع از کسانیکه عادات ایشان این باشد که دانسته
 خاشا و کلام حاشا مرچونست از ایشان **و ثانی** آنکه در عبادت حقیقی عهد جدید را باز بورد
 آدوات مرچونست چاپ کردند و این عبارت مجموعاً و داخل کردند و این عبارت را در عبادت حقیقی عهد جدید را باز بورد
 سهد ویت شیمی بب هیزمن و روخاد قودش و آئی طلون تے چین (۱) و عبادت حقیقی سهد ویت
 بارخار و خا و می و دیم و طلون تے چین و ترجمه بقاری چنین میباشد (۲) از آنکه در آلمان سه هستند که شهادت
 میدهند پدر و کلمه روح القدس باین هر سه یک هستند (۱) و سه هستند که در زمین شهادت میدهند روح و آب و خون
 و این هر سه یک هستند آنهمی بعد در عشاء باز خواستند عهد جدید را باز بورد و آدوات مرچونست چاپ نمایند از طعن خلق
 ترسیدند عبارت مذکوره را اخراج نموده اند و باین نحو نوشته اند **و آیه** هون فلان سهد و روخا و می و دم

و سید محمد باقر بکیت عقیده با عارف

۲۴۸

و تَلَسُّهُونَ مَخْدَأُونَ انتمی ترجمه بقا روی چنین میباشد شد زیرا هر هشتاد که شهادت میدهند یعنی روح و ارباب خون
و این سه یک هستند پس از آن باز عهد جدید را یاد و اوان امر یکجا خوانسته اند در مثل چاپ نمایند مثلین و اوضی غیره عباد
مذکوره نشده اند داخل نموده مانند عبارت سابقی تحریف نموده اند این بود حال نسخهای سرانته ایشان بخواشایه و اجمال
و در مثل عهد عتیق و جدید را بلغت عربی در بیرون چاپ نموده اند و این نحو نوشته اند (۱) فالذین یشهدون (فی السماء)
هم ثلاثة (الاب و الکلمه و روح القدس و هؤلاء الثلاثة هم واحد) (۲) و الذین یشهدون فی الارض هم ثلاثة (الروح و الماء
و الدم و الثلاثة هم فی الواحد) یعنی که عبارت از ائله و اما این هلالین نوشته اند چاپ و تصحیح کنندگان نیز بعضی ترجمه
مذکوره در مقدمه باین نحو نوشته اند و الهالان () بدلان علی ان الکلمه الی بینها لیس لها وجود فی اضم النسخ و صحفا
یعنی که عبارت مجعوله را معلوم بشک نموده اند بعد اهل ثلثت باز عهد جدید را بلغت عربی در بیرون چاپ و تصحیح
نموده اند و عبارت مجعوله را محض مغالطه و برون هلالان نوشته اند و در ترجمه فارسیه مطبوعه مثل عبارت مجعوله را
داخل کرده اند و در ترجمه فارسیه مطبوعه مثل و مثل داخل نکرده اند پس این بود حال ایشان در این زمان با وجود انشاد
کتاب و ایجاد صنعت طبع پس حال ایشان قبل از ایجاد صنعت طبع و عدم انشاد کتب چه خواهد بود حال کویم اگر انساب این
عبارت بیوختا صحیح است پس آنها که اسقاط کرده اند تحریف نموده اند و اگر نسبت غیر صحیح است که هو الخیر اینها شک
داخل کرده اند تحریف نموده اند در هر صورت تحریف ایشان تا کون ثابت و تحقیق کردید و فیلسوف مشهور اسحق بن
رساله نوشته است حجم ان بفردیچاه و رفی است و در آن رساله اثبات کرده است که عبارت مذکوره و همچنین اب (۴)
از باب سیم از رساله اول پولس بنیموتا و س هر دو محرفند و اب مذکوره باین نحو است (۵) و بالاجماع سردیناری عظیم
که خدا در جسد ظاهر شد و عدل او در روح پدید و بفرشتگان مشهود گردید و با آنها مواعظ کرده شد و در دنیا ایمان آورد
و بجلال بالا برد و انتهای و این ابه اجتناب بسیار نافع است از برای اهل ثلثت فعلیها علاوه کرده اند از برای اثبات عقیده
فاسده خود **شاهد سی و دوم** در باب اول از مکاشفات بوختا باین نحو رقم یافته است (۱) و در روز خداوند
در روح شدم و از عقب خود او از بلندای چون صدای صور شنیدم (۱۱) که گفت من الف و با و اول و آخر هشتم الف و
کریم باخ و شولز متفق اند که لفظ اول و آخر الحاقی است و بعضی مترجمین این دو لفظ را ترک کرده اند و در سرانته مطبوعه
مثل لفظ الف و با و از نیز ترک کرده است و همچنین در ترجمه عربیه مطبوعه مثل و مثل نیز لفظ اول و آخر الف و با
مانند سرانته ترک کرده اند **شاهد سی و سیم** اب (۳۷) از باب هشتم از کتاب اعمال حواریین باین نحو تحریف
گردیده است (۳۷) فیلبس گفت هرگاه بنام دل ایمان آوردی جاهاست در جواب گفت ایمان آوردم که عیسای مسیح
خلاست و این ابه الحاقی است یکی از اهل ثلثت الحاق کرده است از برای خواطر این جمله در جواب گفت ایمان آوردم که عیسای
مسیح پس خلاست کریم باخ و شولز اتفاق دارند که این ابه الحاقی است **شاهد سی و چهارم** از کتاب اعمال
باین نحو نوشته شده است (۵) گفت خداوند تو کبسی خداوند گفت من ان عیسای هشتم که تو بد و جفا میکنی و از مشکل
بر میز لک زد (۵) اول و از آن وجهان شده گفت خداوند تو چه میخواهی من بکنم خداوند و ترا گفت برخواستی بر روی که انجا
بنوکنند میشود چه باید کرد انتهای کریم باخ و شولز گفتند این عبارت تو را مشکل است بر میز لک زد و اول و از آن وجهان
گفت خداوند تو چه میخواهی من بکنم الحاقیست **شاهد سی و پنجم** اب (۴) از باب دوم از کتاب اعمال باین نحو
شده است (۴) که نزد باغی شمعون نام و خانداش بکار در راست معافست و بنو خواهد گفت که تو را چه باید کرد
کریم باخ و شولز گفته اند این عبارت و بنو خواهد گفت که تو را چه باید کرد محرف و الحاقی است **شاهد سی و ششم**
ششم اب (۲۸) از باب دوم از رساله اول پولس بفرنانیان باین نحو رقم شده است (۲۸) اما اگر کسی شبها آید باین

فرمانی است بخورد بخاطر آنکه یک خبر داد بجهنم خبری که جهان پریشان از آن خداوند است و خداوند را اینجمله خبر اگر جهان پریشان از آن خداوند است الحاقیت و هورن در صفحه (۳۷) از جلد دوم از نفسی خود بعد از آنکه اثبات کرده است الحاقی بودن اینجمله را گفته است که بسیار است اسقاط کرده است اینجمله را از من بعد از آنکه جرم نموده است که این جمله قابل اخذ و الحاقی است که این جمله سند ندارد و کلام فضولیت و غالب آنکه از این (۲۶) اخذ شده و اینجا ملحق کرده است آنجمله و آدم کلارک در ذیل این آیه گفته است که بسیار است این جمله را از من انداخته است و حق است که این جمله سند ندارد و انتمی کلامه و در بعضی از نسخهای سرانیه و ترجمه های عربیه و فارسیه و غیره و غیره این جمله را نوشته اند از اینجمله در ترجمه عربیه مطبوعه است و مستند و مستند **شاهد بی و هفتم** آیه (۱) از باب دوازدهم از انجیل متی باین نحو خبر کرده است (۱) زیرا که پسران مالک روز سبت نیز است پس لفظ نیز الحاقی است و هورن بعد از آنکه الحاقی بودن این لفظ را با دله ثابت کرده است در صفحه (۳۳) از جلد دوم از نفسی خود گفته است که این لفظ مأخوذ است از آیه (۲۱) از باب دوم از انجیل مرقس و با آیه (۵) از باب ششم از انجیل لوقا و در اینجا الحاقیت خوب کرده است که بسیار است که این لفظ الحاقی اخراج کرده است **شاهد بی و هشتم** آیه (۳۵) از باب دوازدهم از انجیل متی باین نحو مرقوم کرده است (۳۵) مرد بنکوا از خواننده کوئی دل خود چیزهای خوب بر مباد و در مورد از خواننده چیزهای بد بیرون مباد و در لفظ الحاقی است و هورن بعد از آنکه ثابت کرده است با دله ملحق بودن از این در صفحه (۳۳) از جلد دوم از نفسی خود گفته است که این لفظ از آیه (۴) از باب ششم از انجیل لوقا اخذ شده است **شاهد بی و نهم** آیه (۱۳) از باب ششم از انجیل متی در نماز عینی تعلیم حواریین نمود باین نحو فرموده است و ما را در از ما پیش مباد و بلکه از شر ما را از هائ ده زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد لا با د از آن فاست امین و این جمله زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد لا با د از آن تست الحاقیت و فقره کائنات رؤس از روی جرم و باین حکم میکنند با الحاقی بودن این جمله و اینجمله در ترجمه لا طبیعت پیدا نمیشود و در ترجمه از اینجمله این فرموده زبان سرانی و انگلیسی و غیره و اینفرقه ملحق را ملامت میکنند و از کائنات در صفحه (۱۱) از کتاب خود که سنی بکتاب اغلاط است و در مستند از مباد چاپ شده است گفته است از ترس این جمله را تفسیح کرده است و لیکن گفته است این جمله بعد ملحق شده است و تا کون الحاقی کننده آن معلوم نشده است و اما قول لا دشش و لا که گفت اینجمله ساقط شده است از کلام رب دلیلی بر این ادعا ندارد بلکه حق او بود که گفت و ملامت کند کسانی را که این بازی خودشان را از روی از کلام رب قرار دادند بدون مبالغه آنجمله و آجله از محققین فر فری پروتستانت اینجمله را نیز رد کرده اند و آدم کلارک اگر چه الحاقی بودن این جمله را اختیار نکرده است ولیکن باین قدرها اقرار داده که بسیار است و ویتسن و محققین دیگر که در اعلی درجه تحقیق بوده اند این جمله را رد کرده اند چنانچه در ذیل شرح این آیه تصریح کرده است و چون با عراف اینفست ثابت و محقق گردید که تحقیقی که در اعلی درجه تحقیق بوده اند اینجمله را رد کرده اند پس مخالفت مفسر مضر نخواهد بود پس بنا بر تحقیق فرقه کائنات و تحقیق محققین فر فری پروتستانت این جمله علاوه شده است در نماز مسیح که تا بعینش در شرق و غرب عالم لا اقل روزی دو مرتبه بایست بخوانند پس در صورتیکه نماز یکبار این همه شهر بخواند از هر طرفی آنرا تحریف کرده باشند پس از نوع تحریف در مواضع دیگر که این شهر را ندانند و ندانند پناه بر خدا صلوات بر او باد و این آیه را هم حرفت **شاهد بی و دهم** آیه (۵۳) از باب دوازدهم از باب ششم یعنی از آیه اول تا آیه ۱۴ از دهم از انجیل یوحنا الحاقی است و هورن در الحاقیت این آیات اگر چه مختار و در عدم الحاقیت در صفحه (۳۱) از جلد چهارم از نفسی خود چنین نوشته است که آرترس و کالوین و پیر و کروئیس و لکلرک و ویتسن و سیمز و شکر و مورس و هین و لن و پالس و شمت و کسان دیگر از مصنفین کرونیس و کوئو که اسامی ایشان ذکر کرده اند صدق این آیات را ندانند بعد گفته است که بر اینم و هبوا فلک و نوئس شروخی نوشته اند باین انجیل

از جمیع نسخهای موجوده میباشد و کسی در وقت پولس هم شک ندارد پس تمامی امر مفصل میشود بشهادت این سه
و توارخ شهادت میدهد بر اینکه حق در جانب این سه میباشد زیرا که از هم علیهم السلام چون داخل کعبان شد پس از زمان دخول
انجناب تا ولادت ائمه علیهم السلام بیست و پنج سال بوده و اینکه ائمه شصت ساله بود که یعقوب علیهم السلام از برای او متولد
شد و اینکه یعقوب علیهم السلام چون داخل مصر شد یکصد و سی سال داشت پس مجموع دو بیت و پانزده سال خواهد بود و این
مدت تا قاضی بنی اسرائیل در مصر دو بیت و پانزده سال بوده پس مجموع چهار صد و سی سال خواهد بود یعنی از برای دخول
ابراهیم بکعبان تا خروج بنی اسرائیل از مصر چهار صد و سی سال خواهد بود نه مدت تا قاضی بنی اسرائیل در مصر کلام مفسر تمام شد
تا فی الجمله شرحی از جانب مؤلف و جامعین تفسیر هندی و اسکات بعد از تسلیم اینکه مدت تا قاضی بنی اسرائیل در مصر دو بیت و
پانزده سال بوده عبارت سامر تیرا نقل نموده اند پس گفته اند شهر نادر که این عبارت صادق است و جمیع مشکلات و افسار
در متن را از اهل بیت ائمه پس از برای وظاهر و روشن کردن بدیده مفسرین ایشان توجیهی ندارد بر عبارت سفر خروج که در نسخه
عبارت است سوای افراد و عزرائل باینکه عبارت سفر خروج غلط است و اینکه گفته کلام پولس نیز غالی از خطا نیست علمای این
بوده است که مدت از زمان اخلاص عهد و میثاق گرفته است یعنی اول مدت تا از عهد قرار داده است و این عهد یک سال قبل
از میلاد ائمه علیهم السلام بوده است بنا بر تصریح باب (۱۷) از سفر تکوین و آیه (۲۱) از باب مذکور باین نحو میفرماید و کشید است (۲۱)
اما عهد خود را تا ائمه علیهم السلام که او را سازه از برای او خواهد داشت در همین وقت بسال آینده ثابت خواهد کرد و این قول خود را در
سهم از خروج بنی اسرائیل از مصر واقع گردیده است بنا بر تصریح باب نوزدهم از سفر خروج فعلیه که هرگاه مدت را بحساب بگذارد
کلارک نوشت بکبریم مدت بعد چهار صد و هفت سال خواهد بود و در توارخ فرقه پروتستانت نیز همین قدر را اعتقاد دارند
نه چهار صد و سی سال چنانچه پولس مدعی گردیده و در صفحه (۳۴۵) از مرشد الظالمین باین نحو فرموده است مدت میثاق
خدا با ابرام و بعد با اسم او با ابراهیم شد و تعیین بخنان و نجات لوط و هلاکت سادوم و عموزا و اخا و صابویم با نشت
فواحش و شرارت ایشان پس از آن در صفحه (۳۴۷) باین نحو فرموده است (۲۵۱۴) مع الشریع علی جبل مبناء (۳۹۹) انشأ
پس چون اقل از اکثر طرح نمائیم چهار صد و هفت سال باقی خواهد ماند و صورت عمل اینست
فائدات ای که گفته بودیم توحیت مادر موسی علیهم السلام پدرش عمران بود و زن او شدیم است شهنشاه داد
نیست (۲) از باب ششم از سفر خروج موافق لیشن حَتَّ وَ سَقَلِ عِمْرَانُ لِيُوكِدَ عَمْنُوَالَهُ لَحِثَ
وَلَدِلَ قَتْلَهُ لَا هَرُونَ وَ لَمُوسَى الْحَيَّ بَعْنَى عِمْرَانُ يُوَكِدُ عَمْرُوَالَهُ خُودَ بِنْتِ كَرَفَ وَ او از برای او
و هرون را داشت و سالهای عمر عمران یکصد و سی و هفت سال بود و در لیشن عتفه باین نحو فرموده است وَ كَسَبَ عِمْرَانُ
أَنْ تَتَّكِلَ لِيُوكَا بَرَبِّكَ دَدَهُ وَ بَلَدَتْ إِلَهَ لَا هَرُونَ وَ لَمُوسَى وَ الْمَرْبَمُ الْحَيَّ بَعْنَى عِمْرَانُ يُوَكِدُ عَمْرُوَالَهُ خُودَ بِنْتِ
كَرَفَ وَ او از برای او هرون و موسی و مریم را داشت و الحی مخفی نمائند که در این عبارت اخیر لفظ مریم زاده شده است و این صحیح
موافق نسخه سامر تیرا میباشد چنانچه خواهد آمد انشاء الله و در ترجمه عربی به مطبوعه بیروت شده است باین نحو نوشته شده
(۲) وَ اخْلَعَ عِمْرَانُ يُوَكَا بَدِ عَمْنُوَالَهُ زَوْجَةً لَهُ قَوْلَتْ لَهُ هَارُونَ وَ مُوسَى وَ دَرَجَةُ عَرَبِيَّةً مَطْبُوعَةً سَمْعَانُ بَيْنَ نَحْوِ نَوَاشِدَةٍ
فَاتَّخَذَ عِمْرَانُ يُوَكَا بَدِ عَمْنُوَالَهُ زَوْجَةً لَهُ وَ دَرَجَةُ عَرَبِيَّةً مَطْبُوعَةً سَمْعَانُ وَ سَمْعَانُ بَيْنَ نَحْوِ نَوَاشِدَةٍ اسْت
أَبَى إِبْنِي بِأَيْكِي هَيْنَ يُوَخَا بَدِ سَيِّبَا كِيَاهُ وَ دَرَجَةُ عَرَبِيَّةً مَطْبُوعَةً سَمْعَانُ وَ عِمْرَانُ يُوَكِدُ عَمْرُوَالَهُ بِنْتِ كَحَ دَاوُدَ
وَ دَرَجَةُ عَرَبِيَّةً مَطْبُوعَةً سَمْعَانُ وَ عِمْرَانُ يُوَكِدُ عَمْرُوَالَهُ خُودَ بِنْتِ كَرَفَ وَ هَمِچْنِ دَرَجَةُ عَرَبِيَّةً مَطْبُوعَةً سَمْعَانُ
و همچنین غیر از اینها از ترجمه های تکلیفیه و سرانیه و کلدانیته و غیره ها اینک عجیب است که آیه (۲) از باب ششم از سفر خروج که
منقول گردید در ترجمه عربی به مطبوعه سَمْعَانُ باین نحو مسطور گردیده است فَتَرَكَّ عِمْرَانُ يُوَخَا بَدِ إِبْنَتِ عَمْنُوَالَهُ بِنْتِ كَرَفَ

الاكثر	الاكثر
۱۶۹۷	۲۵۱۳
الاقل	الاقل
۱۳۴	۲۱۷
الباق	الباق
۲۰۷	۴۰۷

مقدمه باعرف علمای مجید

۲۵۲

استخوانهای مرا از اینجا با خود ببرید پس لفظ با خود از عبری افتاده است و هودن گفته است که مشرب و انعام لفظ متروک
داخل کرده است در ترجمه جدید به خود از برای تبیین فعل و صوابت **شاهد هفتم** (۲۲) از باب دوم از
سفر خروج در بیان حال موسی علیه السلام در نسخه عبرانیته باین نحو عتر کشته (۲۲) و او از برای این پسر پراشید (یعنی خضر شب
از برای موسی در مدین) و اسمش را اگر شوم نامید زیرا که گفت در زمین بیگانه غریب هستم و در ترجمه یونانیته و لاطینیته و
بعضی ترجمه های قدیم در اینجا مذکور این جمله یافت میشود و اینها پسر دوم را نامید و اسم او را العازر خواند و گفت از جهت
اینکه خدای پدر مرا اعانت نمود و از شمشیر فرعون نجات داد و در نسخه سرانیته قدیم که تاریخ طبعش تازه شده است و در
مؤلف موجود است جمله اخیر از این مرز بوده باین نحو عتر کشته است و بلذت نب برادرترین موسی و قرأ التیمه العازر
مظل داله ای بعد در و باص یانی من خریه و بر عون انشی بین معلوم شد باین جمله باین تطویل از من
عبرانی افتاده است و ترجمه این کلمات را در پیش گفتیم و از جمله عجایب است که در نزد حقیر موجود است در وسط صفحه
خطی کشیده شده است و در جانب راست خط ممتد عبارات سرانیته قدیم را نوشته است و در جانب چپ عبارات سرانیته
جدید را مرقوم نموده است دو صفحه (۸) از نسخه مذکور در جانب راست خط وسط عبارات مذکور مرقوم است و از جانب
چپ سطر کرده اند و در مواضع بسیاری از این نسخه این کار را کرده اند و این بسیار عجیب است و عجیب اینست که حیا نمیکند
این قسم کتابهای محرف را چاپ کرده بدست مردم میدهند و در انشاد آن کمال جد و جهد دارند و این فعل عطف نیست
جمله بروم سر سخن و گویند ادم کلارک در صفحه (۳۱) از مجلد اول از نفس بر خود بعد از نقل عبارات مسطور و از برای مرقوم
در ترجمه لاطینیته خود این عبارت را داخل کرده است و مدعی است که موضع عبارت همین است و این عبارت در نسخه از نسخ
عبرانیته از خطی چاپی یافت نمیشود و حال آنکه در ترجمه های معبره موجود است آنهمی بین معلوم و محقق کردیم که اینها
از نسخه عبرانیته افتاده است و نسخه ناقص است **شاهد هشتم** (۲۰) از باب ششم از سفر خروج از نسخه عبرانیته
باین نحو مرقوم شده است (۲۰) و عیرام یوکیث عم خود را بجهنم خود برنی گرفت و او از برای این هرون و موسی را نامید و
سالهای عمر عیرام یکصد و سی و هفت سال بود و در نسخه سامریه و ترجمه یونانیته و در سرانیته در جانب راست خط باین
نحو مرقوم شده است و او از برای این هرون و موسی و مریم خواهر ایشان را نامید تا آخر پس لفظ مریم خواهر ایشان از نسخه عبرانیته
سطر شده است و ادم کلارک بعد از نقل عبارت نسخه سامریه و یونانیته گفته است مضمون بعضی از جمله محقق آنکه باین
لفظ در متن عبرانی بود **شاهد نهم** (۲) از باب دهم از سفر اعداد باین نحو مرقوم است (۲) و چونکه دوم مرتبه
بیراهنک میکشد چهره نشانی که سمت جنوب جا دارند بگویند چهره کوچ نمودن نشان نیز اهنک میکشد و در اینجا باین
در ترجمه یونانیته اینجا یافت میشود و چونکه سیم مرتبه نیز اهنک میکشد چهره های غربیه بگویند و چون چهارم مرتبه نیز
اهنک میکشد چهره نشانی که سمت شمال جا دارند بگویند چهره ای و ادم کلارک در صفحه (۳۳) از مجلد اول از نفس بر خود
گفته است مغربیه و شمالیه در اینجا ذکر نشده است لیکن معلوم است که ارتحال ایشان نیز بر نیز اهنک کشیدن بوده و این
جهت معلوم میشود که متن عبرانی در اینجا ناقص است و یونانیته این نقص را از الجبر ان میماید باین نحو و چونکه سیم مرتبه نیز اهنک
میکشد چهره نشانی که سمت مغرب بگویند و چون چهارم مرتبه نیز اهنک میکشد چهره نشانی که سمت شمال جا دارند بگویند
شاهد دهم مفسرهارسلی گفته است از اینجا (۱۳) و اول (۱۴) از باب شانزدهم از کتاب قضاء چهره افتاده
پس از ترجمه یونانیته اخذ شود و بر این عبارت علاوه شود باین نحو پس شمشون باو گفت هرگاه هفت کبس مرا از سر من بگیری و
با سدی بیانی و میخ بدو آری بندی مثل سایر مردم ضعیف خواهم بود پس او را خوا تا باند و هفت فقره را گرفت و با سدی
بافت و او از باب **شاهد یازدهم** ادم کلارک در صفحه (۱۶۷) از مجلد دوم از نفس بر خود گفته است از ترجمه

یونانیه تمامی به سیم ساقط شده است الا لفظ شکینا وایه (۴) و (۵) و (۶) و (۹) و (۳۷) و (۳۸) و (۳۹) و (۴۰) و (۴۱) ساقط شده است از ترجمه عربیه در باب مذکور از این اول تا ایة بیست و ششم و ایة بیست و نهم شاهدیکه از ترجمه
ایه (۱۷) از باب چهل و دوم از کتاب توب باین نحو رفته شده است (۱۷) و توب پیر و کهن سال شد و فانی یافت و خیر عبادتیه
در این جا ختم شده است و در ترجمه یونانیه این قدر علاوه شده است و دوم مرتبه مبعوث میشود یعنی از قبر برانگیخته شود
تا کسایتیکه خدا ایشانرا مبعوث میفرماید و علاوه شده است نیز در یونانیه بیان نسب توب و بیان احوال او بر سبیل انحصار
کامیت و هر دوازده کوب این تئمه جزوی از کتاب الهامیست قل و پولی هستر نیز تسلیم مینمایند و مردم در عهد دین این تئمه را قبول
مینمودند و میبود و شن در ترجمه یونانیه خود را نوشته است فعلیهذا عبرانیته محرف است بنقصان در نزد قدامای مسیحیه
و علمای مذکورین و محققین از فرقه پروتستانت بر این رفته اند که این عبارت را محمولست پس در نزد ایشان در نسخه یونانیه
تحریر یافته شده است و هوزن گفته است ظاهر اینکه این عبارت محمول است اگر چه قبل از مسیح نوشته شده است آنهمی و قل
کو بدو چونکه این مفسر تسلیم کرد که این عبارت محرفه قبل از مسیح علیهم السلام بوده است و امر لازم میاید اول آنکه قدامای مسیحیه
از عهد حواریین تا به کنهزار و یا بعد سال این ترجمه محرف از کلام الله بدانند زیرا که ایشان در طرف مدت مذکوره این ترجمه را
صحیح میدانستند و نسخه عبرانیته را محرف پس تمامی مسیحیین در این مدت طولانی در ضلالت بوده اند زیرا که اجماع بر خطای آن
بودند و از آنرو که کلام مخلوق را کلام خالق میدانستند و ثانیا ایراد بر مسیح و حواریین وارد میشود چرا که فرمودند که
یونانیه محرفست تا اینکه بیک کلمه حرف نا بعین خود را بجات بدهند تا بکنهزار و یا بعد سیال در ضلالت باقی نمانند این یک
کلمه حرف چه ثقلاتی داشت پس ازین تقریر بطلان دعوی متابعان مسیح ظاهر و آشکار گردید که من باب مغالطه میگویند که
کتاب عهد عتیق محرف بود چنانچه مسیح و حواریین بیان میفرمودند و مواضع محرفه را تشخیص مینمودند پس سکوت ایشان از این
دلیل عدم وقوع تحریف است در کتاب عهد عتیق پس جواب اینمغالطه بوضوح تمام بیان شد شاهدیکه سیم
دزایه (۳) از زبور (۱۴) در ترجمه لا طیبیه و ترجمه انهبوییک و ترجمه عربیه و نسخه وائیکانوس از ترجمه یونانیه این عبارت
ذافع گردیده است کلوی آنها کو کشاده است و نیز با نهایی خود در فیه اند و زهر مار را بشی در زیر لپهای ایشانست و دهنها
ایشان پراز غش و تلخی است و پاها ی ایشان بقصد خون ریختن دوانست و پا بمالی و خرابی در روشنهاست و راه از امیر ایشان
و در چشمان ایشان ترس خلا نیست انتهى و این عبارت در نسخه عبرانیته وجود ندارد بلکه در رساله پولس اهل روم یافت میشود
پس خالی ازین نیست با جماعت یهود این عبارت را از نسخه عبرانیته اسقاط کرده اند پس این تحریف بنقصانست و با متابعان مسیح
در کلام پولس از برای اصلاح کلام او زیاد کرده اند و این تحریف زیاد خواهد بود پس احد تحریفین لازم است قطعا و ادم
کلام در ذیل شرح ایة مذکوره از زبور چنین نوشته است بعد ازین ایة در نسخه وائی کانوس از ترجمه انهبوییک و ترجمه عربیه
شرح ایة واضح گردیده است در باب سیم از رساله پولس باهل روم از ایة (۱۳) تا ایة (۱۸) آیات مذکوره یافت میشود
شاهدیکه چهارم ایة (۵) از باب چهل و یک از کتاب شعبا در عبرانیته باین نحو رفته شده است (۵) و جلال خداوند
جلوه کریم کرد که تمامی بشر جمعا خواهند دید زیرا که دهان خداوند چنین فرموده است و در نسخه یونانیه ایة مزبوره باین نحو
مترجم گشته است و جلال خداوند جلوه کریم کرد که تمامی بشر جمعا بجات خداوند را خواهند دید زیرا که دهان خداوند چنین
فرموده است ادم کلام در صفر (۲۷۸) از مجلد چهارم از نفس خود بعد از نقل عبارت ترجمه یونانیه گفته است مکنون من
اینکه این عبارت صلیبه است و پس از آن گفته است این سقوط در مین عبرانی بسیار قدیم است مفید مستبر ترجمه جلاله و لا طیبیه
و سرانته و این عبارت در جمیع نسخهای ترجمهای یونانیه یافت میشود و لو قاده ایة (۶) از باب سیم از انجیل خود این عبارت را
قبول کرده است و در نزد من یک نسخه است بسیار قدیم و در این نسخه تمامی ایة ساقط شده است آنهمی و هوزن در باب ششم

الکتاب فی علم الایمان

۲۵۶

از حصه اول از جلد دوم از نفس بر خود گفت که لوفا در ایه (ع) از باب سیم تحریرش مطابقست با ترجمه یونانی و لغوی چنین
 میماند که این عبارت صحیح است لهذا داخل ترجمه خود نموده است از کتاب اشعیا انتمی و جامعین نفس بر هندی و اسکات
 گفته اند که این الفاظ نجات خداوند بعد از لفظ خواهند دید علاوه شود نظر کنید بایه دهم از باب پنجاه و دوم و ترجمه یونانی و لغوی
 پس متن عبرانی بنفصان تحریف شده است بنا بر اعتراف این مفسرین و آدم کلارک گفت این تحریف بسیار قدیمست شاهد
پانزدهم آدم کلارک در ذیل شرح ایه (ه) از باب (۴۴) از کتاب اشعیا گفته است اعتقاد من اینست که از غلط کتاب
 نفصان واقع گردیده است در این موضع و این تحریف بسیار قدیمست زیرا که قدما می ترجمین نواخته اند معنی را درست
 بیان نمائند چنانچه متأخرین از مترجمین همین حال را دارند انتمی **مؤلف گوید** مقصود مفسران اینست که چون در ایه تحریف
 واقع گردیده است لهذا متقدمین و متأخرین از مترجمین نواخته اند ایه را درست ترجمه نمایند و معنی او را واضح و آشکار
 کنند **شاهد شانزدهم** هورن مفسر در صفحه (۴۷۱) از جلد چهارم از نفس بر خود نوشت که ایه نامه ما بین
 ایه (۳۳) و (۳۴) از باب بیست و یکم از انجیل لوقا افتاده است پس این ایراد شود بعد از اخذ آن از ایه (۳۴) از باب (۳۴)
 از انجیل متی و با ایه (۳۲) از باب سیزدهم از انجیل مرقس لوقا موافق باشد با انجیل دیگر انتمی بعد در خاشاک گفته است که
 تمامی محققین و مفسرین اعراض کرده اند از این نفصان بزرگی که در متن لوقا واقع گردیده است تا اینکه هینز زبان نفصان را ترجمه نمود
 انتمی پس بنا بر اعتراف این مفسرین ایه نامه از متن انجیل لوقا افتاده است و واجبست که آن ایه علاوه شود بر انجیل لوقا و این نیز بود
 در انجیل متی با این نحو مرقوم گردیده است اما از آن روز و ساعت (یعنی قیامت) هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان نیز بدین
شاهد هفدهم در ایه (۷) از باب شانزدهم از کتاب اعمال رسولان چنین مسطور گردیده است (۷) پس بپسینا
 آمده سعی نمودند که بطینا بروند لیکن روح ایشان را اجازه نداد که بپسینا بروند و شوی گفته اند صحیح اینست که لیکن روح عیسی ایشان را
 اجازه نداد انتمی پس بنا بر اعتراف این دو مفسر لفظ یسوع یعنی عیسی از ایه ساقط شده است و در ترجمه عربی مطبوعه مسند
 و مستمل این لفظ را داخل کرده اند و عبارت این دو ترجمه اینست فلم یترکم روح یسوع **شاهد هجدهم** انجیل که در
 نسبتش متی داده میشود اول و اقدم انجیل است و از ضعیفات متی نیست یعنی این نسبت غلط است بلا شبهه بلکه انجیل
 متی را بعد از تحریف ضایع کردند زیرا که قدما می مسیحی کلام جمعین و غیر مخصوصین از متأخرین بر این رفته اند که انجیل متی در
 عبرانی بودن ضایع و مفقود گردید بسبب تحریف بعضی فرق مسیحی و انجیل موجود الا از ترجمه انست و این ترجمه هم سند
 متصل ندارد حتی اسم مترجم را نیز نمیدانند از روی همین تاکنون شاهد این ادعا اقرار کرده ام است که از فضلاء قدما می مسیحی
 پس در صورتیکه اسم مترجم را نمیدانند احوال و احوال بطریق اولی نخواهند دانست بلی رجاء اغلب ادعا نمائند اعل فلان و با
 فلان این ترجمه را نوشته است و این ادعا از برای مخالفین مذهب مسیحی نخواست بود بخصوص مسلمین ایدم الله رب العالمین
 که همیشه طالب علم و یقین اند و اسناد کتاب بصفت عجز دظن و تخمین ثابت نمیشود پس زمانیکه مذهب تمامی قدما و غیر خصوص
 از متأخرین این باشد که ما بیان کردیم همین است که در این صورت اعتقاد ببول بعضی کتبها از فرقه فرقه و تسنن از عقل و حق
 دو است که عجز دظن بلا برهان گویند که خود متی ترجمه کرده است و چون بنای ما در این کتاب مبارک با سند لایست
 خود علمای مسیحی لهذا شواهد این ادعا را از برای نو ذکر و بیان مینمایم بشرط اینکه در وقت مطالعه حواس خود را جمع نمائید
 ملتفت شوی که چه عرض میکنم و قدر این کتاب را بدانی و زحمت حقیر را همدردی و محاربتا و میثا از دعای خیر فرا موش
 فرمائی منم در دنیا و برنخ فو دادا میکنم و میگویم بالله التوفیق و علیہ التکلیل و هو السنعان بدان ابدک الله تعالی
 در جلد نوزدهم از کتاب کلوسید با برونیکاه چنین نوشته است هر گاه از عهد جدید در لسان یونانی نوشته شده است
 الا انجیل متی و رساله عبرانیان پس ناچار این دو کتاب در لسان عبرانی شده است این امر یقینی است بلا شبهه انتمی را در

باعترا ف علمای مسیحیه

۲۵۸

انتهی و جامعین نفسیه و اسکا ت نوشته اند که سبب فقدان نسخ عبرانی آنکه فرقه ایونیته که منکر الوهیت مسیح بود
 این نسخه را تحریف کردند و ضایع شد بعد از فتنه پروشال و بعضی گفته اند که ناصریین و باجاعت یهود که داخل در ملک مسیح
 شده بودند تحریف کرده اند انجیل عبرانی را و فرقه ایونیته فقرات کثیره را از انجیل شسته و یوسی پس در تاریخ خود نوشت
 که از یوسوس گفت که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت انتهى و ردود تاریخ خود با انجیل گفت هر کسی گوید که متی انجیل خود را در
 یونانی نوشت غلط است زیرا که یوسی پس بصریح نموده است در تاریخ خود و همچنین بسیار از مرشدین ملت مسیحیه که متی انجیل
 خود را در عبرانی نوشت ندر یونانی انتهی و نوزن کتاب صحنی نوشته است و اثبات کرده است در آن کتاب که توره جعلی است
 یسای از صنیفات موسی علیه السلام نیست و اقرار با انجیل نموده است لیکن با اعترا ف بوقوع تحریفات کثیره در آن و لذت کلام
 و مقبول نیست در نزد اهل تثلیث لیکن چون مدعی مسیحی است و نقل کرده است در این باب از کلام قدما ی معبرین در نزد
 مشایخان مسیح لذا نقل کلام او بجای نیاورد پس گویم در کتاب خود که در سنه ۳۶ میلادی در بلده بوسن مطبوع شده است در
 صفحه (۴۵) از جلد اول در طاشبه دیباچه کتاب یان بخور قوم نموده است اعتقاد مینماید که متی انجیل خود را در سانس
 نوشت زیرا که قدما گفته اند اشاره باین امر نموده اند قول ایشان و احداست بالافتقار و ما داد باینور در ترك مینمایم ذکر کسان را
 که در غایت درجه اسناد نبینند و گویم که یوسی و از یوسوس و از جن و یوسی پس و جروم اقرار کرده اند باینکه متی در
 زبان عبرانی نوشت و احدی از قدما بخلاف این علما قائل نشد و این شهادت بسیار بزرگست زیرا که تعصب ذائقه فانیان
 ایشان یعنی قدما چنین بود که در این وقت هیچ فیما بین مناخون پس اگر در قول این قدما شک بود غافل ایشان از برای تعصب
 میکنند که انجیل یونانی اصل است نه ترجمه پس هرگاه ما شهادت زمان قدیم داریم نمیتانیم که بر طریقه واحد است و از عدم رد
 شهادت ایشان هیچ خالی لازم نمی آید پس لا بد از اعتقاد مینمایم که متی انجیل خود را در عبرانی نوشت و اکنون اعتراضی بر این شهادت
 ندریده ام تا بسبب آن محتاج بتحقیق شوم بلکه عوض اعتراض شهادت قدما زاده ام بر اینکه نسخه عبرانی این انجیل موجودی
 در نزد مسیحیانی که از قوم یهود بودند خواه مخبر و خواه غیر مخبر انتهی پس از احوال مذکوره معلوم و محقق کردیم که متی انجیل
 خود را در زبان و حروف عبرانی نوشت و قدما ی مسیحیه افتقار دارند بر حقیقت این مسئله و احدی از قدما بخلاف این قول قائل
 نشده است پس قول ایشان در این باب قول فصل خواهد بود چنانچه در والی و رجوع مینماید اقرار کردند و اینکه نسخه عبرانی موجودی
 و مستعمل بود تا زمان حیروم و اینکه اسم مترجم بر وجه تحقیق معلوم نشده است پس ظاهر را شکا و کردیم باینکه آنچه هورن گفت
 با اعترا ف آنچه گذشت غالب باینکه متی انجیل خود را در دلسان نوشت عبرانی و یونانی انتهی این قول قائل الفئات نیست زیرا
 که این قول محقق و بلا برهانست و مؤید قول قدماست باینکه متی از جمله حواریین بود اگر احوال مسیح علیه السلام را بچشم خود دیده
 بود و بعضی شنیده بود پس هرگاه متی مؤلف این انجیل بود در موضعی از مواضع این امر از کلامش ظاهر روشن میگردد باینکه
 احوالی را مینویسد که بچشم خود دیده است و از نفس خود بصیغه متکلم تعبیر می نمود موافق جوابان غاد و مصنفین و مؤلفین از
 سلف و خلف و این غاد مجهول و مژول نبود در عهد حواریین ایضا بلکه ثابت و برقرار بود یا نانی پس رسائل مندرجه را
 در عهد جدید بر فرض تسلیم که این رسائل از حواریین باشند که انحال ظاهر میشود از این رسائل از برای ظاهر و محرف یونانی و انجیلی
 که چون انجیل را از طریق استماع نوشته است و همچنین کتاب اعمال رسولان را تا باب نوزدهم که این حال ازین دو کتاب ظاهر نمیشود
 و بصیغه متکلم تعبیر از نفس خود نمینماید و بعد از این چون شریک پولس شد در سفر پس از باب بیستم از کتاب اعمال حواریین بچشم
 نوشته است که انحال از او ظاهر میشود و بصیغه متکلم از نفس خود تعبیر مینماید و اگر کسی متشک شود بنوریه موسی علیه السلام
 و انجیل یوحنا یعنی کوپا ازین دو کتاب این حال ظاهر نمیشود و بصیغه متکلم از نفس خود تعبیر نموده اند پس معلوم میشود که این
 رسم در آن زمانها نبوده است جواب گویم ماده استدلال با محقق الوقوع باشد که گفت که توره از صنیفات موسی علیه السلام است

در بیان تحریف و نقصان کتب

۲۵۹

و انجیل یوحنا از مؤلفات و ست خود این محل نزاع بزرگی است بنابرین مسلمان و اهل کتاب و ما در باب اول از همین کتاب خلاف
 این را مبرهن و مدلل ساختیم و گفتیم که این نوریه موجود الان از تصنیفات موسی علیه السلام نیست و همچنین انجیل یوحنا پس معلوم
 شد که این اعتراضها سداست و بدون برهان قوی چگونه امکان دارد که بخلاف ظاهر متکشف شود و زمانیکه مؤلف ثنوی و مغیر
 باشد و از تحریفها و حال مذکور ظاهر شود البته موجب اعتبار کتابست که بچشم خود دیده است و مینویسد و بکوش خود از ثنوی
 استماع نموده است و میگوید و میبیند و شنیدم فلان حال را الحاصل در نزد هر حافظ این امر موجب اعتبار است و از کلام این
 نفس هنری و اسکاگ معلوم میشود که این انجیل در قرن اول متواتر نبود و اینکه تحریف نیز در آن قرن شایع بود در میان
 و الا از برای احدی تحریف امکان نداشت یعنی تحریف انجیل متی و اگر با فرض بعضی بدیشان از انعام این امر قبیح مینمودند
 اصلاح نموده و اصل انجیل را ترک نمیکردند پس از این ترك کردن معلوم میشود که بطوری تحریف نموده بودند که قابل اصلاح
 پس زمانیکه اصل انجیل سالر غماندا از تحریف حریفین پس نظر خود در باب ترجمه که صاحب از معلوم نیست چه خواهد بود پس
 که تمامی این انجیل بعضی ترجمه حریف و غلط است و فاسد است که از علمای فرقه مائیکین بود در قرن چهارم از قرون مسیح که
 انجیل منسوب بمثنی از تصنیفات و نیست و بر و مترجمینی گفت که این انجیل تماماً کاذب است انتهای اگر چه مسیحین اعتقاد خود
 در حق اینها را جرمی ندارند لکن چون از علمای مسیحیه بودند لهذا قول او برایشان حجت است و این انجیل در نزد فرقه مائیکین
 بود لکن دو باب اول در او نبود پس این دو باب در نزد اینفرقه الحاقیست و همچنین در نزد فرقه آریونیته این دو باب از ملحقاتند
 و فرقه یونی نیزین و قسطنطنیه این دو باب را انکار نموده اند و فوژن اکثر مواضع این انجیل را انکار میکنند پس ازین تقریرات
 معلوم و مشخص شد که این انجیل از تصنیفات مسیحیه و با انضمام این دلایل بدلائی که در باب اول مذکور کردیم این امر ظاهر
 القس و این من لاس خواهد بود و اتحاد الله رب العالمین **شاهد نون دهم** (۳۳) از باب دوم از انجیل متی
 باین نحو مسطور گردیده است (۳۳) و یحیی عیسی بمیدینت پیش فرشته نصره اخ دیگش تو میآیمیدی و می
 بن یی دیتصر ایاب پیش فرشته و مسیح آمده بلکه مسیح بنیاصره ساکن شد تا انچه بزبان انبیاء گفته بود تمام شود
 که بنیاصری معروف خواهد شد انتهای و قول او را انچه بزبان انبیاء گفته بود تمام شود که بنیاصری معروف خواهد شد از اغلاط این
 انجیل است و این قول در کتابی از کتب مشهوره که منسوب به است یافت نمیشود هر کس مدعیست فعلیه الاثبات و قول حقیر
 در اینجا موافق قول علمای کاتولیک میباشد که این قول بود در کتابهای انبیاء لکن بیرون کتابها ایضا و بجهت عناد دین متعالی
 و ضایع نمودند پس کوئم کلام تحریفی است بنفصل که باید از این بابست که فرشته کتب الهامیه را عالم و عامه از برای اغراض
 نفسانی و عناد ملت دیگر ضایع و فاسد نماید و تمفرد کاتولیک کتاب لطف کرده است و او را مسیحی بسوا الان ساقط نموده است
 و این کتاب در شهر لندن مستنداره بلاذخواب شده است و در مسو دوم گفته است کتابها بیکه این عبارت در آنها بود یعنی
 عبارتیکه مسیحی نقل نموده و محو شد زیرا کتب انبیاء شکیکه موجودند ازین در یکی از آنها یافت نمیشود که عیسوی بنیاصری معروف خواهد
 شد و کیریزا ستم در هنرینهم بر ممتنه است بسیار دیار کتب انبیاء محو شد زیرا که جماعت یهود کتابها را ضایع کردند و
 غفلت بلکه بجهت عدم دیانت و بعضی را پاره کردند و برخی را با تش سوزانیدند انتهای کلام و این قول مطنون حقیر است نظیر
 قوی که جماعت یهود کتابهای پیغمبر را پاره کرده و سوزانیدند زیرا که چون دیدند که حواریین در اثبات مسائل ملت مسیحیه
 متکشف کتابهای انبیاء میشوند لهذا کتب را ضایع و فاسد کردند و لهذا جستن در مناظره طریقون یهودی کوپد کتب کثیره
 از عهد عتیق اخراج کردند یعنی یهود تا مردم چنین نمایند و ظاهر سازند که عهد جدید و واقف تا مابا عهد عتیق ندارد و از
 اینجا معلوم میشود که کتب کثیره محو شد کلام تمفرد تمام شد و ازین کلام و امر ظاهر میشود **اول** که جماعت یهود بعضی از
 کتابها را پاره کردند و بعضی را سوزانیدند بجهت عدم دیانت **دوم** که تحریف کمال سهولت را داشت در زمان گذشته

مُفَسِّدُ بَقُولِ عِلْمَاءِ مَسْجِدِ

۲۶۰

ایمانی سنی که اینکها از صفحۀ عالم منعده شدند بفعل یهود و چون داینها اهل کتاب را دانستی بالتسبیح کلماتی الهی
 الهامیه و سهولت و وقوع تحریف زام در زمان گذشته فیهی پس چه استبعاد عقلی و نقلی دارد هرگاه مسلمین گویند
 که جماعت یهود و مسیحیه این کار را کردند با کثرت عبارتها که نافع بود از برای مسلمین و مؤتید و مستدین ایشان بود پس
 کمال سهولت میتوانیم بگوئیم که چنانچه جماعت یهود بجهت عناد ملت مسیحیه منشأ این فعل زشت قبیح کردند پس همچنین
 جماعت یهود و مسیحیه بجهت عناد و با دین اسلام مصدر این شرارت کردند و عالم را بضلالت و اتساع جهل انداختند
 اکرا بآء واجداد منند من انهارا خوب میباشناسم اللهم فلك الحمد على ما انقذتني من الضلاله والجهل **الاشاهد**
بمسئله (۱۱) از باب اول از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است (۱۱) و پوششایکن یا و برادران او را تولد داد
 در زمان جلای یابل انشی پس از این عبارت ظاهر را شکار میکرد که بکنیا و برادران او را دصلی پوششاهستند و اینکه
 بکنیا برادر داشت و اینکه ولادت ایشان در زمان جلای یابل بوده و اموره گانه خلطند یفینا **اول** بجهت اینکه بکنیا
 این یهو یافیم این پوششاست پس این است نه این **و اما در** هر پس بکنیا برادرند و یابل پدرش یهو یافیم برادر
 دارد و برادرش یهو یافیم **و اما** بجهت آنکه بکنیا در زمان جلای یابل دوازده ساله بود تا اینکه در زمان او تولد شد
 بهین علت دم کلار که گوید که کایت گفته (۱۱) باین نحو خوانده شود و پوششای یهو یافیم و برادرهای او تولد نمود و یهو یافیم
 بکنیا را در زمان جلای یابل تولد نمود و انتهای حاصل قول کایت که غنارادم کلار که بکنیا میباشند و است از اینکه لفظ یهو یافیم
 در اینجا زیاد شود پس در نزد این دو نفر این لفظ از من ساقط شده است و این تحریف بنقصانست و مع هذا اعتراضیم مرتفع
 نمیشود و چون عدد شواهد ما در اثبات تحریف باقسامه الثلثه یعنی تحریف بر پایه و نقصان و شد بل لفظی بلفظی رسید
 از خوف طناب و تطویل همین قدرها اکتفا و اختصار نمودیم و همین قدرها هم کافیت در اثبات این معنی و از برای هر اعتراضی
 وارد میشود از جانب ایشان در این مسئله و همچنین از برای جواب هر مغالطه که صادر میشود از علمای پروتستانت در این باب
 زیرا که هر فضیله فصل داده میشود بشهادت دو و یا سه شاهد بنا بر شهادت باب (۱۶) از تورتیشی را نیز (۲) از باب مذکور
 باین نحو مسطور گردیده است (۲) اگر در میان شما دو یکی زرد و ازهای که خداوند خلقت بنوعی دهد مردی و یازده یافت شود
 که در نظر خداوند خلقت کارناشایسته نموده از عهد او تخلف و زود (۳) و عریض کرده بخدا یا ن غیر عبادت کرده الهام از حد
 نماید یعنی اثناب با ما با هر یکی از عساکر آسمان که من امر فرموده ام (۴) اگر بنویسان کرده شود بشنوی و خوب بنقص توشی
 اگر راست و یقین باشد که این امر مکرره در اسرائیل واقع شده است (۵) پس امر و یازده بکنیا این عمل ناشایسته را دانند و در وقت
 مرکب شده است از مرد و آن زن از بیرون او با سنگ سنگاوش غنا تا بمیزند (۶) **یوم دثری سهدی** **بند طالع**
پیش **مومنت** **میتن** **لیکیش** **مومنت** **یوم دثری سهدی** یعنی (۷) از کواهی و شاهد و یا سه شاهد انشعبه مستجو
 مرکب کنند شود از کواهی یک شاهد کشته نشود انشی در صورتیکه قتل بکواهی دو و یا سه شاهد ثابت شود و خون پاک نماند
 و بخند بشود البته تحریف باقسام سه گانه اش بشهادت یکصد شاهد معتبر بطریق اولی ثابت میشود لیکن ما در این موضع بجهت
 توضیح و زایدی فاقد هیچ مغالطه از مغالطات ایشان را با جواب ذکر و بیان مینمائیم اگر چه جواب هر این مغالطات بوضوح تمام
 از نظرات سابق ناظر هر دو روشن گردید و لیکن معصود زایدی فائده است **مغالطه اول** ظاهر میشود در بعضی از
 اوقات از تفرات علمای پروتستانت از برای تغلط عوام و کسانیکه غیر ذائق اند از کتبهای ایشان که منت مینمایند که
 انهارا با نبیای عظام که دعوی تحریف مختص است باهل اسلام و امدی بر ایشان سبقت نموده است در این کلام ولی انشعبه
 مینمایند در تحریف این مغالطه و در مسائل ایشان یافت نمیدم مگر بنحو اشاره **الحجابه** مختلف و موافق از سلف و خلف
 این ادعای صحیح و واقع را مینمایند که طاعت اهل کتاب تحریف نیست و تحریف واقع گردیده است از ایشان در کتب نما و تبارک و تعالی

کتاب مقدس الناجیل

۲۶۲

و جوباطا عرض شریعت موسوی بر بیان شده است و جوبیخته با اطا عن النجیل و معلوم میشود اشاره حواری یکی از بر النجیل
 انجیلی پس از اقرار و اعتقاد به معرفت معلوم میشود که این النجیل کاذبه موجود بودند قبل از النجیل لوقا و قبل از یحیی یونس و
 خود را با اهل غلطی و لذت و مفترکات و کثرت این احوال کاذب النجیل و این قول موافق است با قول او در مجلد پنجم از تفسیر خود
 چنانچه پیش از انجیلی و ثانیاً گفت معلوم میشود اشاره حواری یکی از بر النجیل پس ثابت شد که مراد از النجیل در کلام
 مقدس انجیلی است و نیست نمرعان مجمع و مرکوزه در ذهن مصنف چنانچه ظاهر میشود از بعضی معالطات علمای
 پروتستانت **فصل پنجم** انجیل مفهوم میشود از کلام پولس که در عهد حواریین انجیلی بود مسیحی انجیل مسیحی و
 صدق است و این فریب الفیاس است و مختار فضل اکتان و بسیاری از متأخرین از علمای جرم یعنی غسره بن است و
 بهین قول میل نموده است محقق لیکلرک و کوپ و میکایلس و لیسناک و نیپیر و مارش و داجال و آل محمد سلام الله علیهم
 اجمعین همین معنی شده است و در دعوی اخبار و ارضاء علیه منقول است که انبریکواریچا تالین حضرتانی فرمودند بدانکه چون
 النجیل اول مفسود شد نصاری اجتمع نمودند بسوی علمای خود و گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را مفسود
 نمودیم و کمر کردیم و شما علمای ماهسید پس چکیم و نزد شما چه قدر است از انجیل لوقا و مرقا بوس گفتند که انجیل در دست
 ما نفس است و میبایستیم از ابرون مبد هم سفر سفر را در حق هر کسی که نازل شده بود از برای شما انکار تمام ان جمع شوق
 پس لوقا و مرقا بوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما ساختند بعد از آنکه انجیل اول از نظر شما مفسود شده
 بود انجیلی بعد از آن حاضرین از کلام پولس و علمای مسیحی که اساماء ایشان مذکور کردید و غیره مذکورین از علمای جرم و
 حدیث شریف معلوم و محقق کردید که انجیل اول یعنی اصلی مفسود شد و این چهار انجیل موجود الان از جمله غرضان و غیره
 و مجعوله شد و این غیر هیچ شکی و شبهه در این باب ندارد و از روی جرم و یقین میبایست که عیسی علیه السلام بر این اغلاط و اختلاط
 میبایست که در این النجیل است بلی بعضی از کلمات الهیه و فرمایشات مسیحیه در میان این النجیل پیدا میشود و اگر کسی بخواهد
 کند انکار کند اسناد در جواب گوئیم در اینجا بایست که هر چیزی را از اجزاء عهد عتیق و جدید اگر مطابق قرآن و احادیث
 صحیح است و مؤید شرع شریف محمد صلی الله علیه و آله و سلم میبایست که مقبولست یقیناً و الا مردود است بلا شبهه
 که بکتاب افراسیاب بر جناب عیسی علیه السلام بنزد روح انجناب منادی از امثال این نسبتها میباید و علاوه بر دلیلی که در
 این کتاب ذکر شد یعنی از برای این حقیر مکشوف و مشهود گردیده است که ذکر آن در این مقام مناسب نیست زیرا که قول
 ادراک عوام است و اگر چنین نبود درین خود را هرگز نغیر نمیدادم و من ذلک غریب و سایر مصائب که شتمه از انهاد و مقلد
 ذکر شد بیجهت و بی سبب اختیار نمیدادم و الحمد لله علی التوفیق و الهام به **قول ششم** در باب (۱۱) از رساله دوم پولس
 باهل قرنتس بر این نحو عیان و بیان گشته است (۱۲) این آیه **دِ یُعْبَدَا یَوْزِینْ اَوْ بِتْ عُبْدِ دَقَاطِیْنْ مَا هَانَا دِ اَنَی**
دِ یُعْبَا بِنَا مَا هَانَا دِ یَهْوِ مِندِ دِ یُعْبَا دِ نَاشِبْهَا رَا یَبِیْشِیْ اَخِیدِ یَنْ (۱۳) سَبَبْ دِ اَنَی دِ هَنْخِیْ شِلِیْجِیْ دِ کَلِیْنْ
و یَعْلِیْ یَحْیِیْ و مَدِ مَوِیْنْ کَنَی شِلِیْجِیْ دِ مِشِخْ و زِجْجِیْنْ کِنَاکْ بَقَارِسیْ چِیْنْ مِیْبَاشِدْ (۱۴) لَکِنْ اَنِجِ مِکَمْ مِخْوَامْ
 اگر دانا از جویندگان فرصت فرصت منقطع سازم نادانانچه افتخار میکنند مثل ما نیز یافت شوند زیرا که چنان رسولان کذب
 عمله مکار که بر رسولان مسیح صورت خود را تغییر میدهند تا انجیلی پس مقدس انصاری با علی صوت ندادند که رسولان
 کذب و عمله غدار و مکار بر رسولان مسیح صورت خود را تغییر دادند و خود را شبیه رسولان مسیح نمودند در عهد و زمان خود
 پولس و آدم کلارک در تفسیر خود در شرح این مقام گویند که این افتخار کاذب مدعی بودند که ایشان رسولان مسیح میباشند و خدا
 انکار در نفس الامر رسولان مسیح نبودند و موعظه و اجتهاد میفرمودند لیکن مقصود ایشان نبود الا جلب منفعت و آیه اول از باب
 چهارم از رساله اول یوحنا با این خود نوشته است **سَوَکُولِیْ لِکَلِیْ رُوْحِیْ لَهِیْمِیْوْنْ اَلَا هُوْنِیْوْنْ یَرِشْ رُوْحِیْ**

ان من الهین سبب دوا با نفعی دگرلی بطولون کوه آه عالم یعنی اجمیان هر روح را قبول نمکند بلکه اذواج
 نیاز باشد که از خدا هستند یا نه هر که انبیای کنیز بسیار بدینجهان برون دفن اند پس یوحنا یوحنا مثل پیران
 صوت ندانند که انبیای کنیز در عهد ابراهیم شدند و ادعای رسالت نمودند از جانب مسیح و در واقع رسول مسیح نبودند و مقصود
 ندانند مگر دنیا معلوم است که چه افراها خواهند بست از برای جلب منفعت دنیا و چه انچه لها مدون نموده و نسبتها را به مسیح
 خواهند داد و آدم کلام در شرح این مقام گوید که هر معلم در زمان اول مدعی بود که روح القدس عن الهام مینماید زیرا که هر
 رسول معبر باین نحو آمده بود و مراد از روح در اینجا انشا نیست که مدعی باشد که من در اثر روح و تعلیم مبدء موافق قول
 روح و قول او بلکه از او احزابا میباشم یعنی معلمین را بدلیل نیاز میباشم و قول او زیرا که انبیای کنیز بسیار یعنی معینی که
 روح القدس با آنها الهام نموده بود بخصوص از جماعت یهود انتهای از کلام مفسر معلوم میشود که جمیع معلمین در زمان
 اول مدعی الهام بوده اند و از کلام قبل مفسر معلوم شد که تشبه ایشان بر رسولان مسیح مکر و حيله بوده است و هم ایشان
 مکر کسب مال و جلب منفعت پس مدعیان رسالت و الهام در زمان اول بسیار بوده اند چنانکه قول پنجم چنانچه در
 کتاب که الان مشهور است و انتساب موسی علیه السلام به چنین شش کتاب دیگر نیز منسوبان بر دو کارند باین تفصیل اول
 کتاب مشاهدات دوم کتاب تکوین صغیر سیم کتاب معراج چهارم کتاب اسرار پنجم کتاب تفسیر ششم
 کتاب اقرار و کتاب دوم ازین شش کتاب با صل و موجود بود در دستان عزرائیل و صمد و چهارم و جبر و م اذان کتاب نقل نموده است
 و همچنین سید ربش در تاریخ خود بکثره و ارجح گفته است که پولس را به ششم از اباب (۵) و اباب (۱۵) از اباب ششم از رساله
 خود باطل غلطی ازین کتاب نقل نموده است و نیز جبر این کتاب موجود بود تا قرن شانزدهم و در این قرن مجلس ترتیب تکلیف شد
 نمود پس بعد از آن مجعول و کذب شد و حقیر بسیار متعجب از فعل الباء و اجاد خود یعنی کذب تصدیق ایشان کتب مقدسه را
 علی قولهم زیرا که حال کتابهای الهیه و انظامات ملکوتیه در نزد ایشان بیک میزان میسر و وقتی مصلحت می بیند کتب الهیه را
 تصدیق و تسلیم مینمایند و زمانی صلاح داد و نکند باین منع میدانند و کتاب سیم از کتب سته نیز معلوم میشود که معبر بود فیما
 قبله اما لا رد زود صفحه (۱۲) از مجلد دوم از نفسی خود گفته است که ازین گوید که هوذا آیه نهم از رساله خود ازین کتاب نقل نموده
 انشی الان این کتاب با پنج کتاب دیگر از جمله مجعولات و مخترعات و مغزبات شمرده میشود لیکن فقرات و عبارات آنکه ازین کتابها
 منقول شده است بعد از دخول در انجیل الهامی و صحیح شمرده میشود و هورن گوید منظور این کتاب مجعول اختراع شده است
 در این کتاب ملت مسیحیه انشی پس محقق نصاری نسبت اختراع این کتاب را باهل قرن اول داده است قول ششم آنکه موشم
 موضح در بیان علمای قرن ثانی در صفحه (۱۷) از مجلد اول از تاریخ خود المطبوع است که گوید که فیما بین تابعین رای فلاطون و
 فیساغورث مقوله مشهوره بوده که کذب و خدعه از برای از دایا صدق و عبادت خلایق است که جاز است فقط بکلمه این دو امر
 قابل تحسین نیز میباشد و یاد گرفتن اول از ایشان یعنی از تابعان این دو حکم یهودیهای مصر این مقوله را پیش از مسیح چنانچه
 اشکار میشود این جو را از بسیار از کتب قدیمه پس از آن و نای این غلط بد مؤثر شد در مسیحین چنانچه ظاهر میشود این امر از کتب
 کثیره که نسبت داده شده است بزرگان کذب انشی پس زمانیکه این نوع کذب و خدعه از مسیحیات دینیته باشد در نزد یهود
 قبل از مسیح علیه السلام و در نزد مسیحین در قرن دوم پس از برای تحریف و کذب با فترا و اختراع حدیث یافتن خواهد بود و غلبه انچه
 یهود و متابعان مسیح با میدنوا با زخا و سنا هر چه ات کردند پنجم قول هفتم یوحنا یوحنا در باب (۱۸) از کتاب چنانچه
 از تاریخ خود گفت ذکر نموده است جستن شهید در مقابل طریقه یون یهودی چند بشارت مسیحیه را و مدعی گردیده است که جماعت
 یهود این بشارتها را از کتب مقدسه اسقاط کردند و انشی و در انش در صفحه (۳۲) از مجلد ستم باین نحو نوشته است که من شاک
 ندارم در این امر بدستی عبا را شیک الزام نمود جستن با آنها یهود را در مباهطه طریقه یون در این کتابها را اسقاط کرده اند و انچه از

در کیفیت احوال کتب مقدسه

۲۶۴

در عهد جستن و آریستوس موجود بودند در نسخ عبرانی و یونانی و ابرائی از کتب مقدسه و اگر چه الان این عبارات در نسخ
عبرانی و یونانی یافت نمیشود سیماعیا رتبه که جستن که این در کتاب و میاست سلب جستن در حاشیه جستن نوشت
ذکر کریب در حاشیه آریستوس رقم نموده است آنکه معلوم میشود که پطرس چون نوشت نامه ششم از باب (۲) از رساله اول
این بشارت در خیالش بود انجلی و صورت در صفحه (۲) از جلد چهارم از نفس خود باین نحو نوشته است که مدعی گردیده است
در کتاب خود در مقابل طر برون بهودی که عزرا ب مردم گفت بعد از شش که طعام عید صبح طعام خدای بختان دهنده است پس اگر
فهم نمود بدو رب را افضل ازین علامت یعنی طعام و ایمان آورد بدو پس این زمین غریب و دور نخواهد بود و با او اگر ایمان باریا
و وعظ او را استماع نمود بدو پس سبب شهره اقوام یعنی اجنبیه خواهد بود و ای بیکر که بدو غالب است که این امر باین ایه
(۲۱) و (۲۲) از باب ششم از کتاب عزرا بوده و ذکر آنکه از کتب جستن ملاحظه میشود که این عبارت در کتاب مذکور ظاهر
و اشکار گردید که جستن شهید که از اجله فدای مسیح بود مدعی گردیده است که جماعت یهود بشارت حدیده از کتب معتبره
انداخته اند و صدق جستن نموده است در این ادعا سلب جستن و کریب و واقع بیکر و ایکلا و و آشن و مدعی شده است
و آشن که این عبارات در عهد جستن و آریستوس موجود بودند در نسخ عبرانی و یونانی و ابرائی از کتب مقدسه و اگر چه الان
این عبارات در این نسخها پیدا نمیشوند پس مؤلف گوید که مسئله خالی از دوش نیست زیرا یا اینکه این شخص از عظمای
فدای مسیح است یا پیغمبر مؤیدش صاددند در این ادعا پس در این صورت ثابت و محقق میشود تحریف جماعت یهود با سقا
عبارت مذکوره و یا اینکه این شخص با مؤیدش غیر صاددند پس لازم میاید که این مقدمه و مؤیدش محزون و تحریف کتب باشند
بقیاً و مرتکب این امر قبیح و شنیع باشند از برای اطاعت بقوله مشهوره مذکوره در قول سابق پس تحریف حدیث حقین خواصا در
باشند این مدعیان با کاذب لازم است طعام و همچنین کویم بنا بر ادعای و آشن ایضا زیرا که بنا بر شوق اول تحریف سقط از نسخ
عبرانی و یونانی بعد از زمان جستن و آریستوس لازم میاید بلا شک و بنا بر شوق ثانی تحریف کسانی لازم میاید که این عبارات
در نسخ جستن و آریستوس علاوه کرده اند پس بنا بر جمیع تقدیرات تحریف ثابت و محقق است **قول ششم** در نسخ
(۱۲۴) از جلد پنجم از نفس خود نوشته است که حکم شد بر اناجیل مقدسه از برای جهالت مصنفین آنها با اینکه این اناجیل خوب نیستند
با هر سلطان فاسطیوس در ایامیکه مسائل و دران ایام حکم بود در قسطنطنیه انتهى **مؤلف گوید** هرگاه این اناجیل الهام
بودند و ثابت شده بود در نزد فدا در عهد سلطان مذکور با سناد صحیح معبره که این اناجیل از مصنفین حواریین و تابعین
ایشان میباشد پس جهالت مصنفین و نصیح اناجیل مرتبه دیگر معنی ندارد پس ثابت و محقق گردید که تا عهد سلطان مزبور است
اناجیل ثابت نشده بود و مسیحین هم معتقد بودند که این اناجیل الهامی هستند و بعد از امکان اغلاط و نواقضات و انصیح و دشت
نمودند پس تحریف بر اکل وجه بقیاً ثابت میشود و ایضا ثابت گردید که اناجیل سند صحیح ندارند پس ظاهر و اشکار گردید بطالان
ادعای علمای پرتسنت که در بعضی از اوقات ادعا میکنند که هیچ سلطانی از سلاطین و حاکمی از حکام تصرف نموده است در
کتب مقدسه در هیچ زمانی از زمان هرگز و ظاهر شد ایضا که رای اهل کائنات و بسیاری از مشاخرین از علمای حرم در باب اناجیل
غایت قوت و ثبات میباشد و الحمد لله علی ظهور الحق و ابطال الباطل **قول هفتم** در شاهد دوم از بحث اول که
اکینتاش و فداهای مسیح میگویند که جماعت یهود تورات را تحریف کرده اند از برای اینکه تریج یونانی و غیره معبر باشد و از برای
عناد دین مسیح و این تریج را ایشان در سنده از سلاهای مسیح صادر کردید و اینکه محقق هیلز و کینکات قولشان موافق
فدا است و هیلز با دله قوتی را بپای کرده است محقق نسخ سماریه را و کینکات گفت که جماعت یهود عدا تورات را تحریف کرده اند
از محققین کتب عهد عیسوی و جد بد کشته اند که سماریتین تحریف کرده اند عدا اصلی را رد **قول هشتم** در شاهد سیم از بحث
دانشی که کینکات مدعی صحیح نسخ سماریه کرده است و بسیاری از مردم میدانند که ادله کینکات جواب ندارند و حرم مبتدا

که بهر بجلالت سامرین تحریف کرده اند **قول نهم** در شاهد بازدم از بحث اول گفتیم که آدم کلارک مفسر قرار
نمود که در کتب توارنج از عهد عتیق تحریفات کثیره بالتشبه و واضع دیگر واقع گردیده است و اجتهاد در تطبیق بحث است و
آنکه تسلیم شود در اول و هله امریکه قدرت بر نگار و بظفر و غلبه نیست و ایضا اقرار معشر را دانست و در شاهد هدم باینکه و آن
استغاثه و فرادیسها را برای ما حاصل شد بسبب وقوع تحریف در احوال کتب توارنج **قول دهم** در شاهد
و دوم از بحث اول معلوم و مشخص نمودیم که آدم کلارک مختار را باینکه جماعت یهود تحریف کردند باینکه از آدم من عبرانی و
یونانی تحریف عمدی چنانچه منظوم نیست بطن قوی در جملای دیگر که منقول کردیم **قول یازدهم** در شاهد
معلوم شد که هورن تسلیم مینماید تحریف یهود را در دوازدهم **قول چهارم** گفتیم در شاهد اول از بحث دوم
که کلیسای کاتولیک اجماع نموده است بر حقیقت هفت کتابیکه تفصیل از در شاهد مذکور گذشت و اینکه این هفت کتاب الهامی
و همچنین اجماع نمودند بر حقیقت ترجمه لاطینه و اینکه علمای پروتستانت گویند که کتب مذکور محرف و واجبات را در تحریف
و الحاقات کثیره از قرن پنجم تا قرن نهم واقع گردیده است و هیچ ترجمه از تراجم مانند لاطینه تحریف نشده است و لاطین
آن بدون مبالغه فترات بعضی کتابها را عهده جدید را در کتاب دیگر داخل نموده اند و همچنین عبارات حواشی را داخل می کردند
قول پانزدهم در شاهد بیست و ششم از بحث دوم دانستی که مختار آدم کلارک همان مختار و کتیبات میباشد که یهود بودند
در عهد یوسف و سیسیس میخوانند که مزین نمایند کتب مقدس را با خرافات صلوات یعنی نمازها و غناء و خرافات احوال جدید نظر کنند
بالحا قات کثیره در کتاب سیسیس و حکایت خمر و شام و صدق که زیاد شده است در کتاب عزرا و نحمیا و الان مسیحی میشود بکتاب
اول عزرا و یغناء اطفال بلکه زیاد شده است در کتاب انایا و بالحاقات کثیره در کتاب یوسف و حال تویم چون مانند این
تحریف سبب نرین کتب بوده و مدتی هم نداشت در نزد ایشان پس بمبالغه لاطین تحریف مینمودند بخصوص در زمان کمال عتیق
مشهوره مسلمه مینمودند که ذکر آن در قول ششم گذشت پس تحریف از مستحبات دینیه بود **قول شانزدهم** در شاهد
اول از بحث بیستم گذشت اقرار و اعتراف آدم کلارک که بسیار از افاضل بر این رفتارند که سامرین در حق کتب خسته موسی صحیح است
قول هفدهم در شاهد دوازدهم از بحث بیستم دانستی گفته که در آخر کتاب یوسف در ترجمه یونانیه معمولست در نزد
پروتستانت و حال آنکه پیش از مسیح علیهم السلام نوشته شده است و داخل بود در ترجمه مسطوره در عهد حواری و مسلم بود در
قدما از مسیحین **قول هجدهم** در شاهد نوزدهم از بحث بیستم گذشت قول کریم بر آسم که جماعت یهود کتب با ضایع کردند
بجهت غفلت بلکه بجهت عدم دانات و بعضی پاره کردند و برخی را سوزانیدند و غنائم و خرافات کاتولیک همین قول نوزدهم
هورن در جلد دوم از نفس خود در بیان ترجمه یونانیه نوشت که این ترجمه بسیار قدیم است و بغایت اعتبار معبر بود فیما
بین یهود و قدما ی مسیحیه و ائمه خوانده میشد در معبد های خربابین و مشایخ مسیحیه و لاطینه و یونانیه نقل نکردند مگر
از همین ترجمه و جمع ترجمه ها را تسلیم نمود کلیسای مسیحیه غیر از ترجمه سیریک و ازین ترجمه ها نیز باینکه ترجمه نموده اند مانند
عربی و ارمنی و ترجمه آنتونی و ترجمه آتالک قدیم و ترجمه لاطینه که مسند عمل بود قبل از جردم و همین خوانده میشود فقط
تا امروز در کلیسای یونانی و کلیسای مشرقیه پس از آن گفته است حق در نزد ما اینست که این نسخه دوست و هشتاد و پنج سال
و نود و بیست و هشتاد و شش سال قبل از میلاد مسیح ترجمه شده است و پس از آن گفته است از برای کمال شهره این ترجمه بلبل
کافست و آن اینست که مصنفین عهد جدید فقرات کثیره را نقل نکردند مگر از همین ترجمه و جمع مشایخ قدما غیر از آن
و جبر و م واقع نبودند بر لسان عبرانی و اقتدا مینمودند در نقل ازین ترجمه باینکه با الهام نوشته اند و این مردم اگر
در باب دینی در غایت اجتهاد بوده اند لیکن ایشان مع ذلک تعلیم نکردند لسان عبری را که آن اصل کتب است و دافعی بود
با این ترجمه و آنرا کافی میدانستند در جمع مطالب خود و کلیسای یونان این ترجمه را کتاب مقدس دانسته و تعظیم مینمود

در کیفیت احوال کتب معتدله

۲۶۶

و بعد گفته است این ترجمه خوانده می شد در کلیسای یونانی و لاطینی تا بکهر از او پانصد سال و ستماد هین ترجمه
 اگر چه می شد و این ترجمه حیرت برادر بود و همه های یهود تا اول قرن از ورون مسیحی پس از آن چون اسناد ل نمودند مسیحی
 بر روی زبان یهودی و در بعضی و در این ترجمه را بنکد این ترجمه و افوا نیست با من می و دو ابتدای قرن
 اندوم و هشت کثیر را اسقاط می نمودند و این ترجمه پس از آن ترک و میجویش نمودند و اختیار نمودند ترجمه را که و بلاد را
 چون مسجل بود در میان یهود تا اول قرن مسیحی و در میان مسیحی تا مدتی پس منقولان آن کثرت پیدا کرد و اختلاف
 در آن واقع شد بسبب تحریف صادر از یهود عملاً و همچنین بسبب غلط کاتبین و دخول عبارت شرح و حاشیه در متن اصلی
 بعد از الحاح و از اهل علمای کاتولیک در صفحہ (۱۸) از کتاب طبع خود در دست انداخته است که ملحدین مشرق تحریف
 کردند یعنی ترجمه مذکور را انتهای پس از اقرار محقق پروتستانت ثابت و محقق کرده که جماعت یهود این ترجمه را عملاً
 تحریف نمودند زیرا که اولاً گفت در ابتدای قرن دوم فقرات کثیره را اسقاط می نمودند و این ترجمه را با گفت بسبب
 تحریف صادر از یهود عملاً و این تحریف صادر شد از ایشان بجهت عناد و علاوت با دین مسیح بنا بر نفس محقق مذکور
 پس فرقه پروتستانت نمیوانند که تحریف عادی صادر از یهود را در این ترجمه نگار نمایند و در فرقه کاتولیک نیز تحریف
 عادی در این ترجمه مسلم است پس هر دو فرقه با اقرار و اعتراف در این تحریف اتفاق دارند پس حال کو هم بنا بر قول فرقه
 پروتستانت زمانیکه جماعت یهود میهند عناد و علاوت با دین مسیح این ترجمه مشهوره را تحریف نمودند که مسجل بود
 در جمیع معبد های ایشان تا چهار صد سال و همچنین معبد های مسیحی شرقاً و غرباً و از خدا نترسیدند و بطعن خلایق
 اعتنا ننمودند و تحریف ایشان مؤثر واقع گردید در این نسخه مشهوره پس چگونگی نمی شود جرم و فتنی گرد بود و تحریف
 عادی از ایشان در نسخه عبرانی که در دست ایشان بود و انتشاری نداشت دو میان مسیحی بلکه مسجل بود و فایده
 ایشان تا قرن دوم و تحریف ایشان مؤثر واقع گردید از این ترجمه بجهت عناد و علاوت با دین مسیح باشد و مؤثر
 قول مذکور است که ایشان چنانچه در پیش دانش و خنای ادم کلارک چنانچه در شاهد بیست و دوم از بحث اول و در قول
 دوازدهم گذشت و اصلاً بنا بر اعتراف هورن باشد که بعضی که دارد درش موضع در دوازدهم این چنانچه در شاهد
 بیست و ششم و قول سیزدهم و خواهد بجهت عناد با ساحرین بنا بر خنای و کتب کاتولیک و ادم کلارک و بسیاری از علما چنانچه
 در شاهد سیم از بحث اول و قول دهم گذشت و خواهد بجهت عناد بیک فایده این ایشان بود چنانچه از فرقه مسیحی در قرن
 اول و بعد از آن صادر شد و این هم در احوال سابقه گذشت و در شاهد سیم ام خواهی دانست که این تحریف عادی عملاً از
 از اهل دینت صادر شد و از مسیحی که صادق بودند در زعم ایشان بجهت مخالفت با فرقه دیگر از مسیحی جای ترجمه
 نیست زیرا که مثل این امر در نزد ایشان بمنزله مستحبات دینی و عین مقتضای دین است بود بنا بر حکم مقوله مشهوره مسلم
 ایمان فدا کرد که اگر آن گذشت در قول ششم از موشم موثق و یا بجهت وجوه و علل دیگر که مقتضی تحریف بود در آن زمان
 و بعضی از اخبار و علمای یهود در عهد سلطان نابزید خان بشف اسلام مشرف و بعد اسلام متنی کردند و در ساله مختص
 تا لیف کرده است در رد بر یهود و از اسمعیلی نموده است بر ساله الطا دین و این ساله مشتمل بر سه قسم است پس در قسم سیم
 در بیان اثبات تغییر ایشان بعضی کلمات توریه است غلامان کور چنین گفته است بدانکه تحقیق ما پیدا کردیم در اثبات تغییر
 توریه که در نزد ایشان مسیحی بر تلمود می باشد بدستی در زمان نیکبای ملک کران بعد از بحث النصر است که این تلمبای
 ملک از اخبار و علمای یهود توریه را خواسته پس ایشان ترسیدند از اظهار آن زیرا که این ملک منکر بعضی از احرف توریه بود
 پس هفتاد مرد از علما و اخبار یهود جمع شده و هر چه میخواستند تغییر دادند از کلمات که این ملک منکر آنها بود و از خوف
 ملک این کار را کردند پس زمانیکه اقرار ب تغییر نمودند چگونگی اعتماد کرده میشود و برکت پراشتی پس کو هم بنا بر قول علما

کمالک ملحد بن مشرق زمانیکه مثل ابن ترجمه مشهوره را تحریف کردند که منعل بود در کتاب ایشان شرقا و غربا بحدود
 کلیسای شاما کمالک نا بکهرار و پانصد سال بنا بر تحقیق هورن و مؤثر واقع کرد بد تحریف ایشان در جمیع نسخهای این ترجمه
 پس چگونگی میشود نمود فرقه بر و قسنت را در تحریف شاما ترجمه لا طنبیه را که منعل بود در کلیسای شاما نیز بخلاف قسم بلکه ایشان
 در این باب صادقند آن الکن و بقد صدق شاما صادق در داد این نسبت را ایشان در سایر کتابها **قول بیستم**
 و کتب باغات جمعی از علمای محققین کتابی نوشته است و آن کتاب مسیحی با ایشان گلوپید یا دینس میباشد پس در مجلد
 چهارم از کتاب مسطور در بیان بیکل چنین نوشته شده است که اکثر کتب کتبت بد رسی که نسبت عهده عتیق که مؤلف
 نوشته شده است ما بین هزار و چهار و چها و صد و از هین اسناد لال نموده و گفته است بعضی کتب کتبت که جمیع نسخهای آنکه در
 صد و هفتم و هشتم نوشته شده بود معدوم شد با مر محفل شورای یهود زیرا که تخالف کثیره مخالف بود با نسخهای معتمد در نزد
 ایشان و نظر الی هذا و الین ایضا گفته است بد رسی نسخهای که کتاب ایشانها ششصد سال گذشت است قبل الوجود
 و نسخ که از کتابان هفتصد و پانصد سال گذشت است پس در غایت ندرت پس قرار نمود تا اکثر کتب کتبت که معتمد
 پرو قسنت است در تصحیح کتابهای عهده عتیق اینکه نسخ که در صد و هفتم و هشتم نوشته شده بود بدست و نرسید بلکه نسخهای
 او رسیدند که ما بین هزار و چهار و چها و صد نوشته شده بودند علش را هم بیان کرد و گفت که جماعت یهود نسخهای اول را
 ضایع کردند و علت تضییع ایشان را نیز بیان نمود که تخالف کثیره مخالف بود با نسخهای معتمد در نزد ایشان و الین نیز
 گفت **مؤلف پنجم کتاب کوکبا** این تضییع و اعدام و دویست سال بلکه زیاده از بعد از ظهور خاتم الانبیاء صلی الله علیه
 و آله و سلم بوده است پس چون جمیع نسخهای که مخالف بود با نسخهای ایشان محو شد از صفحه عالم و مؤثر شد تحریف ایشان را
 با بنی سیه و سپید و نمایند در نزد ایشان مگر نسخ که راضی بودند با و پس بحال و اسعی بود از برای ایشان در تحریف در نسخهای خود
 بعد از زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز و استنباعی نیست در وقوع تحریف و ایشان بعد از بنی زمان بلکه حق
 آنست که کتابهای اهل کتاب قبل از صنعت چاپ قابل تحریف بود در جمیع قریها بلکه بعد از ایجاد صنعت طبع نیز باکی و امناعی
 ندارند از تحریف چنانچه در شاه سو و یکم از بحث دوم مسئله را مبرهن و مشخص نمودیم **قول بیست و یکم** مفسرهای
 در صفحه (۲۱۲) از جلد سیم از نفسی خود در مقدمه کتاب پوشع باین خود فرموده است این قول که من مقدمه تحریف شده
 شکی درش نیست و ظاهراست از اختلافات نسخهای که عبارت از چهار عیار است و مختلف نمیشود مگر یکی و این امر منقش
 بلکه کوم قریب یقین است که عبارات بسیار قبیح در بعضی از اوقات داخل من مطبوع کرد بد لیکن از برای من دلیل ظاهر نشده
 بر اینکه تحریفیات در کتاب پوشع اکثر از سایر کتابهای عهده عتیق است و بعد در صفحه (۲۷۵) از جلد سیم گفته است این قول البته
 صادقست که من عبری در فو لیکه در نزد مردم بود بعد از خاد ثر نجی التص بلکه لعل باندک زمانی قبل از بنی حادثه ایضا در
 اشع و الفح حالات تحریف بودند بالتسبیح لای که حاصل شد از برای من بعد از تصحیح **قول بیست و دوم**
 و انش در صفحه (۲۱۳) از جلد سیم از کتاب خود گفته است که مدتی گذشت بر اینکه از جن شکایت می نمود از بن اختلافات
 نسبت این اختلافات را با سبب مختلفه میداد مثل تغافل نویسنده کان و شرارت و عدم مبالا ایشان و جریم گفت بد رسی
 من چون از اده نمودم ترجمه کم عهده جدید را مقابله نمودم نسخهای که در نزد من بود اختلاف عظیمی پیدا کردم **قول بیست و سوم**
 و سیمم ادم کلارک در مقدمه از جلد اول از نفسی خود گفت که ترجمه های بسیار در زبان لاطینی از اشخاص مختلفه موجود
 بودند پیش از جریم و بعضی از آنها تحریف بودند در غایت درجه تحریف و بعضی مواضع از آنها منافی بود با مواضع دیگر چنانچه
 جریم فریاد و استغاثه مینماید **قول بیست و چهارم** ارمه را در کمالک در صفحه (۱۷) و (۱۸) از کتاب خود المطبوع
 گفت که دیگر هفتری در صفحه (۱۷۸) از کتاب خود کومد که او هاء یهود خواست بعضی کتابهای عهده عتیق در مواضعی بجهت کفر

منصه می شود **اول** ناپاک شدن اعراب و حروف **دوم** آنکه اعراب بکسر در صغیر بود در صغیر دیگر ظاهر شد و
مخلوط شد حروف صغیر دیگر پس جزوی از حروف مفهوم کرد بد یعنی در نظر ناسخ **سوم** آنکه فقرات و عبارات متوجه
غیر اموش شده زاد و خاشبه بدون علامت نوشته شده بودند پس کاتب دوم ندانست که این فقرات زاد و بجا بنویسد پس بخلط
افتاد **و سبب سیم** آنکه نصیحتی و اصلاح و این نیز بوجوهی واقع گردیده است **اول** آنکه عبارت صغیر زاد و بجا
غلط فهمید و بنا بر خطا واقع شد در فهم مطلب و با اینکه خیال کرد عبارت غلط است بحسب قاعده و حال آنکه عبارت غلط نبود
لیکن این غلط از مصنف صادر شده بود در نظر **دوم** آنکه بعضی از محققین گفتند نمردند بر اصلاح غلط بر حسب
قاعده و پس بلکه عبارات غیر فصیح را مبدل بفصیح نمودند و عبارات فضول و الفاظ مترادف را که فرقه دانها از برای ایشان
ظاهر نشد اسقاط کرده و حذف نمودند **سیم** آنکه این اکثر وجوه میبایست وقوع عا که ایشان فقرات مقابل را مساوی
نمودند و این تصرف در نا جمل بخصوص واقع گردیده است و همین جهت الحاق زاد شده است در رساله پوئس تا اینکه عبارت آنکه
از عهد عتیق نقل نموده است مطابق باشد با ترجمه یونانی **چهارم** آنکه بعضی از محققین عهد جدید را مطابق نمودند
با ترجمه لاطینی **و سبب چهارم** آنکه تحریف عمدیست که صادر شده است از کسی از برای طلب خود بعضی از برای اثبات
مطلب خود خواه مخوف و اهل دیانت باشد و با اهل بدعت و ملزم نشد احدی در میان اهل بدعت از فدا ما زاد و ترا زاد
و کسی مستحق ملامت نشد زاد و ترا و بسبب بخرکت شیعه قبیحه و این امر نیز مسلم و محقق است که بعضی تحریفات قصد
و عمدیه صادر شد از کسانیکه از اهل دیانت و دین بودند و این تحریفات رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان از برای تأیید مسئله
مقبوله و نادرع اعتراضات وارده یعنی این کلمات تحریف مسئله را تأیید نمودند و نادرع اعتراض میکردند از شبهات
وارده انهمی کلام ملخصاً و هورن امثله کثیره در بیان اقسام هر سببی از اسباب و بعد و نادرع آمده است و چون ذکر آن
موجب تطویل کلام و تکرار خواطر ناظر بود لهذا ذکر آنها را در اینجا بجا دانستم و هر کس خواسته باشد رجوع بکتاب او
نماید ولیکن امثله که از برای تحریف اهل دین و دیانت ذکر نموده است از کتاب قان در اینجا نقل میشود گفته است مثلاً
ترك سده است عمداً **په** (۴۳) از باب (۲۲) از انجیل لوقا زیرا که بعضی اهل دیانت گمان کردند که تقویت ملک از برای دین
یعنی مسیح منافی الوهیت و میبایست ترك شده است عمداً از باب اول از انجیل متی این الفاظ پیش از آنکه جمع شوند یعنی
مریم و یوسف زانیه (۱۱) و این الفاظ فرزند بن ترك و یعنی مریم زانیه (۲۵) ناسك واقع شود در بکار ذاتی مریم علیها
ولفظ دو زاده بازده مبدل شد در **په** (۵) از باب (۱۵) از رساله اول پوئس باهل قرنش تا کذب لازم نیاید بر پوئس
ذکر آنکه یهودای بنحویطی پیش مرده بود و ترك شد بعضی الفاظ در **په** (۳۲) از باب (۳) از انجیل مرقس و این الفاظ را
بعضی مرشدین نیز ذکر کردند زیرا که ایشان خیال کردند که این الفاظ مؤید فرماین میبایستند و بعضی الفاظ زیاده
در **په** (۳۵) از باب اول از انجیل لوقا در ترجمه سرانیه و فارسیه و عربیه و آیه یوبک و غیر اینها از تراجم و در بسیار
از نقول مرشدین در مقابل فرماین کتب نیز آنکه این فرماینکر بود که عیسی علیه السلام زای و وصف باشد یعنی ربوبیت
و عبودیت آنهمی پس هورن جمیع صور محمله در تحریف و بیان و عیان نموده است و اقرار کرده است که هر این اقسام
تحریفات در کتب سماویه واقع گردیده است پس کوئیم زمانیکه ثابت شد که عبارات خاشبه و تفسیر داخل من گردیده است
بجهت جهل و غفلت کاتبین و نیز محقق شده است که مصلحین عباراتیکه برخلاف قاعده بود در زعم ایشان و نادرع نقل الامر
صلاح کردند و به ثبوت پیوست که ایشان عبارات غیر فصیح را مبدل بفصیح نمودند و الفاظ زیاده و مترادف را انداختند
و اینکه دشوایی نمودند ما بین فقرات مقابل در نا جمل مخصوصاً و از برای همین دشوایی الحاق کثرت پیدا کرده است در
پوئس و اینکه بعضی از محققین عهد جدید را مطابق کردند با ترجمه لاطینی و اینکه اهل بدعت تحریف کردند عمداً و اینکه

مکتوب بنویسای خوابی پنج عدد
انجیل توما اعمال توما انجیل طفولیت هیچ مکاشفات توما کتاب مسافرت توما
مکتوب بیعقوب خوابی سه عدد
انجیل یعقوب اذاب صلوة یعقوب کتاب وفات مریم
مکتوب بنیای خوابی که داخل شد در عدد خوابی بعد از مریم
انجیل بنیای حدیث بنیای اعمال بنیای
مکتوب بمیرفتن سه عدد
انجیل مصریت اذاب صلوة مرشد کتاب پیشین بنیاد
مکتوب ببنیاد در عدد
انجیل بنیاد رساله بنیاد انجیل تهبود و شن
مکتوب بیک لیسر کانی در عدد
اعمال پولس اعمال نه کله رساله پولس باد وقتین رساله بیم پولس بنیاد لوتیکان
رساله سیم پولس بفرانیان رساله اهل قرانیان و جواب رساله ازینجا رساله پولس بنیاد رساله ازینجا پولس
مکاشفات پولس مکاشفات پولس ثانی و زن پولس انانی کشتن پولس
انجیل پولس و عکاظ پولس کتاب فسون مار پولس پرست پطرس و پولس
و بعد ضاحک کیه و بود اکثر است چون طغیان انجیل و مکاشفات و رساله ظاهر و آشکار کردید که اکثر اینها مسلم
در نزد اکثر مسیحین تا الان بضای چطور مشخص میشود که کتب الهامیه همان کتابهای سلم در نزد فرقه پروتستانت میباشد
و زمانیکه ملاحظه نمایند که این کتابهای سلم نیز قبل از ایجاد صنعت طبع قابل الحاق و تبدیل بود اشکال واقع میشود **مغالطه**
دوم اینکه مسیح علیه السلام شهادت داده است محققان کتب عهد عتیق پس هرگاه حرف بودند محققان آنها شهادت
نمیداد بلکه بر او بود که یهود را ملزم نماید بر تحریف در جواب **سوم** چون توان از لفظی از برای کتب عهد عتیق
وجدید ثابت نشده است و سند متصل بمصحفین ندارد چنانچه در باب اول دانستی و جمیع انواع و اقسام تحریف در کتابها
عهد عتیق وجدید مثبت و تحقیق گشته است و تحریف اهل دین و دبانان نیز از برای تأیید مسئله و یاد دفع اعتراضی در
قول تمام از مقصد اول در جواب از مغالطه اول معلوم و مشخص نمودیم و بدلا بل قاطعه و بر این ساطعه ثابت نمودیم
که هیچ دقتی از دقایق تحریف را در این کتب باقی نگذاشته اند پس این کتب از همین جهت مشکوکست در نزد اهل اسلام ضعیف
احتجاج بعضی از آیات این کتابها بر اهل اسلام تمام نیست بلکه غلط و باطل است زیرا که جایز است که آیات محجبه بها الحاق
ناشدند که بعضی از مسیحین از اهل دین و دبانان در آخر قرن دوم و یاد در قرن سیم علاوه کردند در مقابل فرقه ایونیه
و فرقه مار سبوتیه و فرقه مانیکیه و این تحریف رجحانی پیدا کرد بعد از ایشان بجهت تأیید مسئله مقبوله چنانچه
در مقابل فرقه ایرین دیونی کنسین اینکار را کردند و این تحریفات بعد از ایشان نیز پیدا کرد زیرا که فرقی سکرانه
مذکور منکر کتابهای عهد عتیق بودند کار و با بعضا و انکار آنها در جواب از مغالطه اول دانستی و بل در تاریخ
نمود در بیان حال فرقه مار سبوتیه که بد که این فرقه و خدا را معتمد بود یکی خالق خبر دوم خالق شر و می گفت تودیه
و سایر کتابهای عهد عتیق را خدای دوم داده است یعنی خالق شر و همه اینها خلاف عهد جدید میباشد اشنادی
ولا در نزد صفحہ (۴۸۶) از جلد هشتم از تفسیر خود در بیان حال این فرقه نوشت که این فرقه می گفت که خدای یهود غیر از

در بیان فضل بعضی کتب

۲۷۵

از سمرقانی: اقامت کلازک در جلد دوم از تفسیر خود در شرح ابر (۳۲) در حق امثال و زبور از چنین کتب است
که الان منتسب بسلیمان میباشد هضد و بان هضد و بیست و سرحد است تخمینا و اگر بدینم شود قول بعضی که نه باب اول
کتاب از تصنیفات سلیمان علیه السلام است پس ششصد و پنجاه تخمینا باقی میماند و از بکثر روایح و زبور سرود سلیمان میماند و در
اگر گوئیم که زبور بیست و هفتم که بعد از صدم ذکر شده است و بر عنوانش اسم سلیمان نوشته شده است و واضح آنکه زبور مذکور
پدر سلیمان ذرود تصنیف کرده است از برای تعلیم و آشنائی بعد در شرح ایه (۳۳) در حق تباریخ خلوقات چنین گوید از برای
خلوب علما قلق و اضطراب عظمی حاصل شده است از برای فضلان تارخی خلوقات بفضلان ابدی انهمی **ششم** کتاب
توانین سلطنت تصنیف شموئیل که ذکر آن در ایه (۲۵) از باب دوم از سفر شموئیل اول آمده است **هفتم** تارخی شموئیل
هشتم تارخی نائان بنی نمر تارخی کاد بیننده و ذکر این سه کتاب در ایه (۲۹) از باب بیست و هشتم از کتاب اول تارخی اتمام
آمده است و آدم کلازک در صفحه (۱۵۲۲) از جلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتابها گشته است **نهم** در تارخی اتمام
کتاب شعبای بنی وادی و بنی و ذکر این دو کتاب در ایه (۱۵) از باب دوم از کتاب دومین تارخی اتمام آمده است
دوازدهم کتاب احیاء بنی **سیزدهم** کتاب مکاشفات بعدوی بنی و بنی و این دو کتاب در ایه (۲۹) از باب
نهم از کتاب دوم تارخی اتمام مذکور گردیده اند و در باب تارخی نائان بنی ایضا مذکور گردیده است و آدم کلازک مفسر در صفحه
(۱۵۳۹) از جلد دوم چنین گوید که این کتابها تمام موقوف گردیدند **چهارم** کتاب یهوای پیغمبر بنی حثانی که
مربور در ایه (۳۳) از باب بیستم از کتاب دومین تارخی اتمام مذکور گردیده است و آدم کلازک در صفحه (۱۵۴۱) از جلد دوم از
تفسیر خود گوید که این کتاب الان موقوف است و اگر چه موجود بود در وقت تالیف سفر دوم از اخبار اتمام انهمی **پانزدهم**
کتاب شعبای پیغمبر که احوالات عزراه پادشاه از اول تا آخر در آن نوشته شده بود و این کتاب در ایه (۲۲) از باب بیست و ششم
از کتاب دومین از اخبار اتمام مذکور گردیده است و آدم کلازک در صفحه (۱۵۷۳) از جلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب و اسما
موقوف گردیده است **شانزدهم** کتاب مکاشفات شعبای پیغمبر انجانان که بیکه احوالات عزراه پادشاه
مفضل در آن نوشته شده بود و این کتاب در ایه (۳۲) از باب بیست و دوم از کتاب دومین تارخی اتمام مذکور شده است **هفدهم**
مرثیه ارمیای پیغمبر بر پوشیا و ذکر این در ایه (۲۵) از باب سی و پنجم از کتاب دومین تارخی اتمام آمده است و آدم کلازک در شرح
این ایه گوید که این مرثیه الان موقوف است **و در تفسیر دالی و رجود منیت مسطور است که این مرثیه الان موقوف است**
و امکان ندارد که این مرثیه همان مرثیه مشهوره الان باشد زیرا که ناچای مشهوره ارمیا الان بر حدیث او و شلم و موت
صدقیاست و موقوف شده بر موت پوشیا بوده **انهمی هجدهم** کتاب تارخی اتمام و ذکر آن در ایه (۲۳) از باب دوازدهم
از کتاب پنجم آمده است و آدم کلازک در صفحه (۱۵۷۴) از جلد دوم از تفسیر خود گوید که این کتاب پیدا نمیشود و در کتابها اشک
در نزد ما میباشد زیرا که فهرست کتابها ندارد بلکه این کتاب دیگر بود که الان موقوف است **و در پیش دانستی که**
یوسف در کتاب دیگر غیر از کتاب مشهوره الان منتسب بحرفیال میماند و این مرد موزخ معتبر است در نزد مسیحین و فعلی
بیست کتاب موقوف گردیده است و احدی از کائنات و پروتسنت و یهود قادر نیست بر انکار فضل آن کتابها و ظاهر آنکه
از علمای کائنات در کتاب خود اسمعی بنی مرآت الصدق که در مشهد چاپ شده است گوید که اهل خا لافان دارند بر اینکه
کتب موقوفه از کتابهای مقدس از بیست کتب میباشد **نهم** بعضی بشارتها در کتب علمای اثنی عشریه مانند کتابهای
محمد بن یعقوب کلینی و کتابهای محمد بن بابویه قمی و بحار الانوار علامه مجلسی و غیرهم رحمة الله علیه نقل میکنند مانند بشارت
در مقلد ثبات مباهله حضرت رسول باضا از ایخاران واقع گردیده است و الان در کتب مقلد سر موجوده در نزد اهل کتاب
بشارتها موجودند از لعل در کتب موقوفه بوده اند بلی ثابت میشود از شهادت یوسفی که بیچ کتاب در عهدا و منسوب یوسفی

در تفسیر خود گوید که این کتابها تمام موقوف گردیدند

انزال کتاب کفایت

۲۷۶

بود لیکن معلوم نمیشود که این پنج کتاب هین پنج کتاب موجود الان است یا خبر ظاهر یا بنظر خبر چنین میباشد که این پنج کتاب
 الان غیر از این پنج کتاب است که در عهد موسی و موزع بوده و در شاهدا اول و دوم از بحث اول داخل می گردانند و یهودی منصف
 بود با این پنج کتاب که الان منسوب به موسی علیهم السلام است در تخریفات خود مخالفت نمینماید یعنی اسنکه یهودی منصف با تخریفات
 مخالفت نمینماید در تخریفات خود در صورتیکه اعتراف داشته باشد که کلام خداست پس مخالفت این یهودی با این تخریفات
 که این تخریفات غیر از تورات نیست که در زمان خود موزع بود تا آنکه گوئیم هرگاه ما تسلیم کرده و قبول نمائیم که این کتابهای منقوله الان
 در عهد زمان مسیح علیهم السلام بودند و انجیل و خوارتین شهادت دادند از برای این کتابها باز گوئیم که مقتضای شهادت ایشان
 همین قدر است و پس که این کتابها در آنوقت در نزد یهود موجود بودند خواه مصنفین این کتب انحصار منسوب الیهام باشند یا نه
 و خواه خالات مندرجه در این کتابها صادق باشند و یا بعضی صادق و بعضی کاذب و مقتضای این شهادت این نیست که
 هر کتابی از کتابها از تصنیفات اشخاص منسوب الیهام میباشد و اینکه هر حال و قول مندرج در این کتابها حکما باید صادق باشد
 بلکه هرگاه مسیح و خوارتین از این کتابها نقل نمایند عجز نقل ایشان صادق منقول عنه لازم نماید بجهتی که دیگر محتاج تحقیق
 نباشد بل اگر مسیح علیهم السلام تصریح نماید که فلان جزو یا فلان قول و یا فلان حکم که در فلان کتاب از کتابهای عهد عتیق نوشته
 شده است از جانب خدا میباشد یقیناً مقبولست در نزد مسلمین بشرط اینکه قول مسیح بنوا برسد و الا از کفتمان اناجیل
 و رسالت عهد جدید این امر ثابت نمیشود زیرا که خود کتب عهد جدید از اناجیل و غیره مقطوع الشک و غلط و تحریف
 نباشند چنانچه هر این امور را در پیش بر این طعنه و کلام ساطع معلوم و مشخص نمودیم پس این شهادت که در کتب عهد
 جدید است از برای کتب عهد عتیق هیچ قائله و ثمری ندارد زیرا که ماده اسناد لا محقق الوقوع نیست و این امر را برای اناجیل
 خود نمیکویم بلکه محققین فرقه پروتستانت و از اواخر امر قبول این خبر برکشند و الا ملجائی و مفترقی و پناهی ندارند
 دست کسانیکه ایشانرا مسیحی میخوانند که الان دایار و او را مملو از وجود ایشانست محقق فرقه پروتستانت پسلی در
 باب (۳) از قسم سیم از کتاب خود المطبوع شده در بلده لندن چنین گوید بدون شک و شبهه شایع ماکث که تورتیه از جانب
 خداست و منهم مستبعد میباشد که ابتداء وجود آن از جانب غیر خدا باشد بخصوص زمانیکه ملاحظه نمائیم این امر را بدست
 جماعت یهود در مذهب رجال و در اشباء دیگر مانند فن حرب و صلح اطفال بودند و ملصق و چسبیده بشوید بودند و ظاهر
 ایشان در ذات وصفات الهی خوب و مرغوب بود و مردمان دیگر قائل بالهت کثرت بودند و بدون رتب شایع مانبوت اکثر
 نویسندگان عهد عتیق را تسلیم و قبول نمود و واجبست بر ما مسیحین تا همین حد برویم و اما اینکه عهد عتیق تماماً و کلاً
 و یا اینکه هر فرقه از فقرات آن حق است و یا اینکه هر کتاب از کتابهای عهد عتیق اصل دارد و یا اینکه تحقیق مؤلفین عهد عتیق
 واجبست پس در این امور اگر مسیحی مدعی شود من زبانه بر این نمیکویم که تمام سلسله مسیحیه را عصبیت انداخته است
 بدون ضرورت در این صورت این کتابها خوانده میشوند عموماً و یهود بهائیکه معاصر شایع ما بودند این کتابها را قبول داشتند
 و خوارتین و جماعت یهود با آنها رجوع مینمودند و این کتابها را استعمال مینمودند و لیکن از این رجوع و استعمال غیر از این نتیجه
 ثابت نمیشود بدستیکه مسیح علیهم السلام زمانیکه صراحتاً در حق ایشانرا از ایشانها بفرمود که این از جانب خداست پس الهامی
 خواهد بود یعنی مصرح به در کلام مسیح و الا اینقدر فقط که این کتابها مشهور و مسلم بودند و آنوقت پس در این صورت کتب
 مقدسه ما شاهد خوبست از برای کتابهای یهود لیکن باید خاصیت این شهادت را بفهمیم و این خاصیت البتة بنوعی دارد
 با خاصیتی که در بعضی اوقات بیان شده است با اینکه از برای هر معامله خاصه است و استحکام هر دای بلکه از برای علم
 امر با قیاس از علم و یعقوب در ده ساله خود گوید که صبر آید و شنیده اید و مقصود است از تعلیم ایشان خود مع ذلک
 انما این علمای مسیحیه نزاع و مباحثه است در حقیقت آتوب بلکه در وجودش خدا پناهی از شهادت یعقوب همان قدر معلوم

در کیفیت احوال کتب عهدین

۲۷۷

در حفظ کتب این کتاب در وقت بعثت بود و بعد از او را قبول داشتند و پولس در رساله دوم خود بنمونه او را می نویسد
 و آنرا بنام یسوع و یحیی بنی امین می خواند و موسی خالف کرد و اینها نیز با داسی خالف می کنند و این دو اسم در عهد عتیق پیدا
 نمی شوند و معلوم نیست که پولس این دو اسم را از کتب کاذب نقل کرده است یا از روایت با ذکر فراست لیکن احدی خیال نکند
 در اینجا که پولس از کتاب نقل کرده است و این کتاب را حال مکتوب بود و نفس خود را هم مدعی از برای اثبات تعیین صدق روایت
 قرار نداده است فضلا از اینکه مسلما باشد باین سؤالات بجهتی که تخریب و رسالت او موقوف باشند بر تحقیق اینکه بنی
 یحیی بنی امین خالف کردند یا نه پس از برای چه سؤالات دیگر را تحقیق نمائیم و غرض من از این تقریر اینست که از برای
 تواریح خود شهادتی یافت نمیشود که افضل باشد از شهادت تاریح ابوب و بنی و بنی و بنی بلکه من بوجه دیگر خیال میکنم و
 مقصود من اینست که از نقل فقره از عهد عتیق در عهد جدید صدق آن فقره لازم نماید بجهتی که محتاج بدلیل خارج که متین
 است در اعتبار نباشد و جایز نیست که اینها عده مقرر باشد از برای تواریح بود یعنی قاعده محرمه نقل اینک جمیع اقوال از
 کتابهای ایشان صادق است و الا جمیع کتابهای ایشان کاذب خواهد بود زیرا که این قاعده از برای کتاب دیگر مقرر نگردد بلکه
 و من بیان این امر را ضروری دانستم از برای اینکه رسم و اثر و ندامت آن را تا اتمام ما ضمیمه این خواست که ایشان غالباً داخل میشوند
 در بغل یهود پس از آن هجوم میاورند بر ملت مسیح و بعضی اعتراضات ایشان ناشی شده است از بیان معنی برخلاف اصل امر
 و بعضی از مبانی که بنی اعتراضات ایشان اینست که شهادت مسیح و معلمین مذکور رسالت موسی و انبیای دیگر تصدیق
 از برای هر جزوی و از برای هر قول قول از تواریح یهود و ضمانت هر خالی مندرج در عهد عتیق واجب است بر ملت مسیح
 کلام بیلی تمام شد حاصل مقصود تحقیق بیلی اینست که از محرمه نقل مسیح و حواریین از کتب عهد عتیق و تصدیق آن بزرگوار بر رسالت
 موسی و سایر انبیاء علیهم السلام صدق و حقیقت تمامی کتب عهد عتیق لازم نماید بطوریکه مسیحین ضمانت داشته باشند بصحت و
 صدق جمیع اجزاء و اقوال کتابهای عهد عتیق را بلکه هر یک از آنها را که مسیح نصیح کرده و صدق و صحت آن صحیح و اطمینانست و الا فلا
 حال بدقت نظر و ملاحظه کن که کلام این محقق با کلام این محقق مطابقت یافتم و قول او که ما بین علمای مسیح نزاع و مباحثه
 در حقیقت ایوب بلکه در وجودش قدیم اشاره مینماید باختلاف قوی و معروف در میان اهل کتاب زیرا که ذاتی تمامی دین کلام
 مشهور است از علمای یهود و همچنین میگوید و لکن کلام و ستمکار و استنکاف و غیر ایشان گفته اند که ایوب اسم فرضی است و متنی
 آن در هیچ قوی از اوقات نبوده و کتابش حکایت باطله و قصه کاذب میباشد و کلام و و انزل و غیرها گفته اند که ایوب در نفس
 الامر بوده است پس از آن قائلین بوجودش در تعیین زمان او هفت قول دارند اول بعضی گفته اند که معاصر موسی علیهما السلام
 بود و بعضی گفته اند که معاصر رضاء بعد از یوشع علیهما السلام بود و بعضی قائل شدند که معاصر هابیل و نوح علیهما السلام
 باشد و اینان بوده است چنانچه بعضی گفته اند که معاصر یعقوب علیهما السلام بوده است و بعضی گفته اند که معاصر
 سلیمان علیهما السلام بود و ششمی جماعی گفته اند که با بنی النضر معاصر بود و هفتمی و بعضی گفته اند که ایوب قبل از زمان آمدن
 ابراهیم علیهما السلام میگذران بوده است و هفتمی که محقق فرموده و تسننت میباشد که گفت باین خیالات دلیل کافی است
 ضعفش و همچنین اختلاف دارند در عوض بلده او یعنی بلده ایوب که در ایه اول از باب اول از کتاب ایوب مذکور گردیده است
 که در کلام اهل علم بوده بر سه قول قائل شده اند بوجارت و اشپام و کامت و غیر ایشان گفته اند که عوض در اهل علم بوده و
 میگوید و لیکن گفته اند در شعبه دمشق بوده و لود و ماجی و هیلز و کود و بعضی متأخرین گفته اند که عوض اسم دومین است
 و همچنین در مصنف این کتاب یعنی کتاب ایوب که آیا الیهو بود و یا ایوب و یا سلیمان و یا اشعیا و یا هر چه هول لاسی معاصر
 یا میت و یا خرقا و یا عیسی و یا هر دی زوال الیهو و یا موسی علیهما السلام و بعد قائلین بقول اخیر نیز اختلاف دارند پس بعضی
 معتقدین گفته اند که مصنف این کتاب موسی علیهما السلام است در زبان عبرانی و آنجن گوید که موسی علیهما السلام این کتاب را از سر پانز

وَجَدُ بَدِيقُولِ أَهْلِ كِتَابٍ

۲۷۸

بعباری ترجمه نموده است و همچنین اختلاف دارند در موضع ختم این کتاب چنانچه در شاهد دوازدهم از بحث سیم تحریر و در
افتاد پس در این باب بیست و چهار قول مبایا شد و همان دلیل کافی است در اثبات اینکه اهل کتاب سند متصل ندارند از
برای کتابهای خودشان و منشا اقوال ایشان نمیشد مگر ظن و تخمین و تهنوت و در که در قرن پنجم بود این کتاب را بمدت سی
مدت نموده است و وارد کتابک از پیشوای بزرگ فرزند پسر و قسنت جناب لوطی نقل کرده است بدستیکه این کتاب قصه
محضر مبایا شد پس حال باید ملاحظه کنیم حال این کتاب را که مستند در نزد فرزند پسر و قسنت و حال آنکه بنا بر تحقیق ذاق
ممانی دین و مباحک و لیکرک و ستمک و استناک و غیرهم از علماء حکایت ملاحظه و قصه کا ذیر مبایا شد و بنا بر رأی تهنوت
قابل مدت قسنت و بنا بر رأی امام فرزند پسر و قسنت قصه محضر است که قابل التفات نیست و بنا بر قول مخالفین ایشان مصنفش
معین نیست رجبا لعین و جنوب مبایا شد با شفا صی پر هرگاه فرض شود که از مصنفات لیهو و نامردی از الله و امر به محمول
الاسم است که معاصر میت بود الهامی بودنش ثابت نمیشود و در شاهد اول از بحث دوم دانستی که کتاب سینه بر غیر
بر دو نرزد و مای مسجته تا سبصد و شصت و چهار سال و از روی خرم اسم مصنفش نیز معلوم نیست و مکتب و کربنا
تظا بنیش ریش کرده اند و اظهارش هر نموده است بر این کتاب اتم فیلو و کیش و همچنین است حال کتاب سرود سلیمان
قشس تهنوت و در این کتاب بسیار مدت کرده است مانند کتاب باقوب و سیم و لیکرک معروف بصدق این کتاب نیستند و
و استن و بعضی از مناجین گفته اند که این کتاب غناء و صفی است لا بد است از اخراج آن از کتب الهامیه و ستمک گفت ظاهر
این کتاب از موضوعات باشد و وارد کتابک نقل نموده است که گاسیل و کت لا با با این کتاب اخراج شود از عهد عتیق و
همین منوال است حال کتابهای دیگر پس حال کویم اگر شهادت مسیح و حواریین موجب اثبات صدق جمیع اجزاء و عدد و احکام
و اقوال کتابهای عهد عتیق بوده است پس مثال این اختلافات فاحشه و انفعیابین علمای مسیحی سلطان و خلفا چه معنی داد
نه اینست که رد قول مسیح و حواریین موجب کفر است پس اگر مسیح و حواریین شهادت داده باشند بر حقایق جمیع کتابها
عهد عتیق پس وای بر حال منکرین که از انجیل است امام اعظم یعنی لوطی و اگر چنین نباشد متنبین بدعاقت و معتدب خوا
بود پس اضااف دانست که محقق پیل گفت و این غایت و منتهای سعی است در این باب از جانب ایشان و بدون اقرار و اعتراف
بقول پیل ملجائی و مقبری از برای مسجین پیدا نمیشود که لا و حال آنکه در شاهد شانزدهم از بحث اول از همین باب دانست
که علمای یهود و مسجین متفق اند بر اینکه عزرا علیه السلام بغلط و خطا واقع گردیده است در سفر اول از اخبار و اتمام و بعضی
ایضا داخل است در عدد کتابها شک مسیح علیه السلام بحقیقت آنها شهادت داد بنا بر زعم ایشان پس زمانیکه منقاد نشوند باین
حقیر و تحقیق پیل در تصدیق این غلط چه خواهند گفت و بعد از همه اینها را بعدا کویم هرگاه بر فرض حال مسلم نمائیم که شهادت
مسیح و حواریین تصدیق است از برای جمیع اجزاء و اقوال و احکام مندرجه در این کتب باز ضروری نمائند و در هر کتاب و مدال
گشته که مذهب جمهور علمای مسیحی و حسن و اکینا و کیر برانسم از فدا و مذهب کافر کاتک و سلب و جبر و دیگر کتب
و دای و بکر و ابکار و ک و هفتری و و استن از علمای پسر و قسنت اینکه جماعت یهود کتب را بعد از مسیح و حواریین تخریب
نمودند و خوابی زاد در میان این کتابها انداختند چنانچه در مفصل اول مفصل دوم و لایزیم یافت و کافه علمای پسر و قسنت
ایضا در اکثر مواضع مضطرند که اقرار بخیر نماید و گویند که جماعت یهود تخریب نموده اند چنانچه در مباحث و مقلا
ثلثه عیان و بیان نموده ایم پس الان سوال میمائیم از ایشان مواضعی که مقرب تخریب و خوابی داد آنها یا اعترف بودند و زمانیکه
علیه السلام و حواریین و مع ذلک شهادت رکوالی دادند بصدق جمیع اقوال و اجزاء این کتب و با چنین نبود بعد تخریب و اقرار شد
معین و مشخص است که شق اول امر اینکه هر کس فی الجمله با نفی داشته باشد نمینواند این شق را اختیار نماید و شق ثانی منافات
ندارد با شهادت مسیح و حواریین پس ثبت المطلوب و ظهر المقصود پس این شهادت منافات ندارد با خبری که بعد از ایشان

در بیان بعضی مغالطات مسیحین

۲۷۹

واقع گردید و اقول ایشان هرگاه تحریف ثابت شده بود از جماعت یهود جناب مسیح علیه السلام ایشان را ملزم می نمود و این
مغلطه بنا بر مذاق جهود قدما از مسیحین اینست که کلام بیجا و مسأغی ندارد بلکه تحریف در عهد ایشان واقع شد یعنی در
عهد قدما و یهود و از نو بیج و الزام می نمودند و هرگاه ما قطع نظر نماییم از مذاق و قول قدما باز راه کلام از برای ما مسدود
نمی شود و می توانیم بگوئیم الزام و توبیخ مسیح علیه السلام و همچنین حواریون ضرورت نیست بنا بر مدعیان خود مثلاً باین مسیح بابا
نمی بینند که نسخ عبرانی و سامریه در مواضع کثیر اختلاف دارند بطوریکه یکی از این دو نسخه غلط و تحریف است البته و از این
مواضع تحریف و خواب موضعی است که ذکر آن در شاهد سیم از بحث اول گذشت و دانستی که بین انفریقین نزاعی است لفظاً
و خلقاً و هر کدام از فریقین مدعی است که تحریف آن نفر فرستاد و اکثر کتبکات و تا بعضی کتب کهنه که حق با سامریین است
تحریف و خواب کننده جماعت یهود است و جهود علمای یهود و مسیحین کتب کهنه که حق با یهود است و تحریف و خواب
مسیحین است علی زعمهم گویند این موضوع را تا بعد از صد سال بعد از موسی علیه السلام سامریین تحریف کردند پس بنا بر زعم فریقین
نقص و بیجا و یکسال قبل از میلاد مسیح این تحریف از سامریین صادر گشته و مسیح علیه السلام و حواریین نه جماعت یهود و نه
سامریین را ابدال الزام تحریف نموده اند و هیچ فرمایشی در این باب نفرموده اند بلکه آن زن سامریه در سرچاه سؤال کرد
از مسیح علیه السلام در این باب بخصوص و علی علیه السلام قوم او را در این باب الزام نمود بلکه سکوت کرد و سکوت انتخاب در این
وقت تأیید می نماید سامریین را و لکن ذاک اکثر کتبکات از این سکوت استدلالات نموده و گفته است که سامریین تحریف نکردند
بلکه جماعت یهود تحریف نمودند چنانچه در شاهد دوم و سیم از بحث اول تحریف گشت و همچنین از مواضع تحریف مذکور اینست
که یک حکم را بدیده حکم در نسخ سامریه یافت می شود بالتسبیر و غیره و این حکم نیز محل نزاع است نمایان ایشان از سلف و خلف
و هر کدام از فریقین نسبت تحریف را بدیده دیگری میدهد و یک کدام از فریقین صادق میباشند و یقیناً اگر این احکام یاد شده است
و بابا زده و مع هذا مسیح و حواریون هیچ کدام از فریقین را الزام ننمودند و نفرمودند که این تحریف نموده است یا این پس چه ضرر
دارد بنا بر قواعد مذکور که مسیحین کتب عهد عتیق تحریف نداشتند قبل از مسیح و حواریین و مع ذلک سکوت نموده و هیچ
نکوتی چنانچه دیدید **مغالطه ششم** آنکه جماعت یهود و مسیحین از اهل دین و دانات بودند چنانچه شما مسلمین
در حق خود اذعان می دارید پس بسیار بعید است که اهل دین و دانات جرات و جسارت نمایند بر مثل این امر قبیح که تحریف
نمایند **مغالطه هفتم** آنکه بعضی نسخهای کتب مقدسه که پیش از زمان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل
شده است و الان در نزد مسیحین موجود است و این نسخهای قدیمه با نسخهای که الان مستعمل میباشند و مواضع
و همچنین با هم دیگر مواضع کلی دارند و آنهمی بدانکه این مغالطه از اعظم مغالطه های ایشانست و اغلب کتبها این مغالطه را
در مقابل اهل اسلام بخیر بآیات و تفسیرات عجبه و غریبه بعد از انداز و فهم خود می نویسند و صاحب نظران الحق از صفحه (۳۹)
(۴۰) این مغالطه را نوشته است یعنی در نسخ مطبوعه **الاجواب** این مغالطه مشتمل بر سه اقسام است اول آنکه این
نسخهای موجود الان پیش از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده اند و قریب آنکه با هم دیگر مواضع کلی
و نسخهای قدیمه **سیم** آنکه با نسخهای حالیه ما مواضع دارند هر سه اقسام غلط و باطلند و بشهر **اول** که در قول
برادران ما در جواب این مغالطه اول دانستی که نسخ کهنه که در نسخ عهد عتیق نسخ عبرانی است که در صد هفتم و هشتم نوشته
شدند و ایشان می آمدند بلکه نسخ کامله عبرانی که در صد دهم نوشته شد باشد بدست ایشان نیفتاد و زیرا که نسخ

نسب باهل اسلام و جوامع

۲۸۰

فدیه که از برای کتب حاصل شد و بر جت و زاید است آورد فیض بود که در نزد ایشان مسیحی بقود کس لا با تو بود
و کتب کات کوید که این فیض در صد دهم نوشته شده بود و مؤشپوری رویی کوید که این فیض در صد دهم نوشته شده است
ماند رهون فیض عبرتیه را با ذای فیض کامل بطبع رسانید در چهارده هزار موضع با این فیض مخالفت کرد یعنی با تو دکیس لا با تو
از انجمله زباد نزار و هزار موضع در فونیه بود فقط پس ملاحظه کنید که کثرت غلط این فیض را و اما فیضهای ترجمه یونانی نیز
فیض از آنها بسیار قدیمست در نزد ایشان **اول** کثرت کس الاسکندر بنوس **ثانی** کثرت کس و اطیبا بنوس **سوم** کثرت کس
افریقی **اول** در لندن در کتابخانه مؤسسه ام بریطیه موجود است و این فیض در نزد مصححین در مرتبه اولست از فیضها و علاوه
اولتر زاده و **دوم** در کتابخانه شهر دوم واقع ولایت ایتالیا موجود است و این معلم بعلامت دوم و در مرتبه دوم است
نزد مصححین و **سوم** در شهر راپس موجود است و در این فیض کتابهای عهد جدید میباشد و در این کتابهای عهد عتیق
در این فیض نیست پس بیان حال این سه فیض در اینجا بجا است پس کوید که هوزن در مجلد دوم از فیض خود در بیان حال کثرت
الاسکندر بنوس چنین کوید که این فیض در چهار مجلد نوشته شده است پس در مجلدات سه گانه اول کتابهای عهد جدید و کاتبه اول
عهد عتیق میباشد و در مجلد چهارم عهد جدید و در رساله اول کلمت بر لایان و زبور کاتب منسوب بسلیمان علیه السلام و کاتبه
انتهی بعد گفته است پیش از زبور رساله آلهانی پیش یافت میشود و بعد از آن فهرست آنچه خوانده میشود در نماز در هر ساحتی از
ساعات شبانه روز چهارده زبور دهم از آنها در لغت و صفات مریم علیها سلام است و بعضی کاتب و برخی مأخوذ از
انجیلند و کاتب یونانی پس بزبورات مکتوبند و قوانین و براناجیل و بعضی مبالغه کردند در مدح این فیض و برخی دیگر در تمسح
و در شش دهمشان این فیض و تسهیل است و در فونیه بودن این فیض کلام است پس کریم و شوق چنین کان کرده اند لعل این فیض
در اخص صد چهارم نوشته شده باشد و مکتوب کتب کوید حلد من این فیض است که امکان ندارد که فونیه ترازی فرض شود زیرا که
در رساله آلهانی سببش در این فیض یافت میشود و او در چنین فیهی است که این فیض در قرن دهم نوشته شده است و تسهیل
کوید که در قرن پنجم تحریر گشته است و چنین کان کرده است لعل این فیض از فیضها باشد که در اسکندریه مشهور است از برای ترجمه
سراشته جمع شده اند و اگر سبب از چنین فیهی است که در قرن هفتم نوشته شده است و مؤلف ناگن کوید امکان ندارد که جزو
گفته شود در حق فیض از فیضها که فونیه را از اسکندریه بنوس باشد و با غیر آن که پیش از قرن ششم نوشته اند و مکتوب کتب کوید که این
فیض در زمانی نوشته شد که زبان اهل مصر زبان عربی شده بود یعنی صد و پادویست سال بعد از تسلط مسلمین بر اسکندریه
زیرا که کاتب این فیض در مواضع کثیره مبدل بباء نموده است و بالعکس چنانچه در زبان عربی مبدل میشود پس همین اسکندریه
کرده است که امکان ندارد که این فیض پیش از قرن هشتم نوشته شده باشد و باید فیهی است که در وسط قرن چهارم و پادوا
آن نوشته شده است و ممکن نیست که از این فونیه باشد زیرا که ابواب فصول در این فیض پیدا میشوند و قوانین یونانی پس در اد
نقل شده است و سبب این برد لایل را با اعتراض نموده است و ادله نوشته شدن آن در قرن چهارم و پنجم اینهاست **اول** و تقسیم
ابواب در رساله پولس یافت نمیشود و این تقسیم در عشته بود **ثانی** کثرت کس و اطیبا بنوس در این فیض یافت میشوند که فونیه
بجلس لودیشیا و کار هنج منع نمود پس شلر با این اسکندریه نموده است که این فیض پیش از عشته نوشته شده است **سوم** کثرت
اسکندریه نموده است شلر بدلیل تازه دیگر و آن اینست که در زبور چهاردهم ایمانی یعنی فنی فتم که در عشته و عشته یافت شد
پیدا نمیشود در این فیض پس این فیض پیش از این سالها نوشته شده است یعنی چون قهره که در این سالها پیدا میشود در این فیض
پس باید پیش نوشته شده باشد و کان کرده است و تسهیل که پیش از زمان چرم نوشته شده است زیرا که بدیل شده است فونیه
در این فیض بر جت انا لک فونیه و کان نبش نمیداند که ایشان عربی بگفتند زیرا که اگر او بدیل آکا و او نوشته است و
دیگر آن جوابش داده اند با یکدیگر غلط کاتب و پس زیرا که لفظ آکا را وون در اواخر آمده است و مکتوب کتب کثرت کس و اطیبا

چیزی ثابت نمیشود زیرا که این نسخ را تصریح کرده از نسخ دیگر نقل شده است بنا بر اینکه با تمام تمام نقل شده باشد این کلام نقل
منقول عنها لغو میگردند و این نسخ را نمیکنند نصفه امر خط و اشکال و حروف و عدم اعراب و دلایل عدم نوشته شدن
آن در قرن چهارم اینها هستند گمان کرده است و اکثر مقلدین که رساله آنها فی سبب در حسن روزان در این نسخ یافت میشود
و ادخال این رساله در حال جوه و احوال بود بهین دلیل آوردن اسناد لال غوده است که این نسخ در قرن دهم نوشته شده است
زیرا که این رساله رساله کاظمیست و اختراع آن در حال جوشن مکان ندارد و اختراع در قرن دهم در غایت قوت بود انتمی
پس از آن هورن در جلد مسطور در بیان قدس و ایضا کافوس چنین گفته است که در معتمد مترجمی توانسته که در دست خط طبع شده
چنین نوشته شده است که این نسخ پیش از آنکه نوشته شده است یعنی در قرن چهارم و مؤلف فاکن و پیلین چنین چنین
در قرن پنجم و یا ششم نوشته شده است و در هورن گفت در قرن هفتم نوشته شده است و هکذا گوید در ابتدای قرن چهارم در
مارش گوید در اوایل قرن پنجم و اختلافی پیدا نمیشود مابین دو نسخ از نسخهای عهد عتیق و جدید مثل و مانند اختلافی که فیما
بین قدیس اسکندر بنیوس و این نسخ یافت میشود یعنی این دو نسخ چنان با هم دیگر اختلاف دارند که هیچ نسخ در میان اینها
نرسیده است بنا بر نسخهای عهد عتیق و جدید با نسخی پس از آن گفته است اسناد لال غوده است که کتابت این نسخ و هکذا از نسخ
الاسکندر بنیوس نقل شده اند از نسخ ارجین و نواز نقلهای او که قریب بر میان او نقل شده اند بلکه این دو نسخ از نسخهای منقول
کردند که علامات ارجین در آنها نبود یعنی در نه اینکه علامات ارجین در نفول منقول منقول کرده باشند یعنی بعد در جلد منقول
در بیان قدیس افریمی و تسنین گمان کرده است که این نسخ از نسخهای نیست که در اسکندریه جمع شد از برای نسخه نویسی که
دلیل نیست بر این امر و اسناد لال غوده است از حاشیه آیه هفتم از باب هشتم از رساله عبرانی که این نسخ پیش از آنکه نوشته
شده است لیکن میگوید اسناد لال او را قوی نمیدانند و بهین فدا و قالست فقط که این نسخ قدیمست و مارش گفت که در قرن
هفتم تحریر شده است و نسخه کلام هورن تمام شد پس از آن تقریبات و اختلافات قاحش از برای عاقل لبیب ظاهر روشن کرد
که ایشان دلیل قطعی ندارند بر اینکه این نسخها در قرن فلان و تاریخ فلان نوشته شده اند و این نسخها در آخر تاریخ تحریر ندارند
کتاب در فلان سال این نسخ را نوشت چنانچه این تاریخ مکتوبست در او و او کتابهای اسلامیته غالباً پس علمای ایشان جمیعاً
گویند بظنی که از بعضی قرائن از برای ایشان ناشی شده است لعل در قرن فلان و یا فلان نوشته شده اند و حجر دظن و تخمین بر
خلاف تمام نیست و دانستی که ادله قائلین بر اینکه نسخ قدیس اسکندر بنیوس در قرن چهارم و یا پنجم نوشته شده است ضعیف
و منقوض است و ظن سملی نیز بعد از آنست زیرا که لغیر زبان اقلیمی زبان اقلیم دیگر دارند و مدتی خلاف عادتست و عرب در قرن
هفتم از فرون مسجهر بر اسکندریه مسلط شدند زیرا که تسلط ایشان در سال بیستم از هجرت بود علی الاصح الا اینکه مراد از
آخرین قرن باشد و دلیل میگوید سال و خالی از اعتراض است لا بد با بدینم و قبول شود پس ممکن نیست که این نسخ پیش از قرن
هشتم نوشته شده باشد و ظن غالب آنست که آوردن گفت که این نسخ در قرن دهم نوشته شد که در آن قرن در برای تحریر و تألیف بود
و مؤلفان فولست شتمال این نسخ که کاذبه ایضا پس ظاهر آنست که کاتبش در زمانی بود که در آن زمان تمیز و تشخیص فیما بین کاذب
از صادق مشکل بوده است و این بروجیکال در قرن دهم بود و اینکه بقای کاغذ و حروف تا یک هزار و پانصد چیزی که مستبعد
عاده بخصوصی مانده که ملاحظه نمایم این امر را که خطی و خطی و کتابت در طبقات اولی و ثانی مسجهرین خوب نبوده اند و میگوید
اسناد لال و تسنین از در حق قدیس افریمی و غوده است و قول مؤلف فاکن و کتبک از این دانستی و قول دهورن از در حق قدیس
و اطلبکافور ایضا دانستی و قول مارش در حق قدیس افریمی اینکه این دو نسخ در قرن هفتم نوشته شده اند پس از برای نظام
و روشن کرد که دعوی اول ثابت نیست بلکه غلط است و شبهر زیرا که ظهور حضرت خاتم الانبیاء علی الله علیه و آله و سلم
یعنی و لا دیابا حادثش در آخر قرن ششم از فرون مسجهر و بعثتش در اوایل قرن هفتم بود و زمانیکه ثابت شد که قدیس اسکندر

ابن خبیر دیده ام و ملاقات نموده ام الان بالفعل که بکفر از روستا رسیده و از دهرت گذشت است زنده و موجود هستند
 سلمه الله و خواهم الله و همچنین سایرین از حفاظ قرآن که در مشاهد مشرفه پیدا میشوند و عز را علیه السلام در میان اهل کتاب تجدید
 که توبه را حفظ داشت و در میان این امت سرخو مرد این طبعه ایضا در جمیع دبا و اسلام با وجود ضعف سلمه در این طبعه
 صد هزار حفاظ قرآن پیدا میشود و این فضل بدیهی است که خداوند بامت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب ایشان مرجع فرموده
 و این نیز مجزیه است از مجرات پیغمبر که در جمیع طبقات ظاهر و روشن است **حکایت** یثرب غمناکم در چهره کتابی از کتب تواتر بخدا
 که بکروزی امیری از امرای دولت آنکس با جعت بشهر سها و نفوذ و بلا دهند آمد و دید که اطفال مشغول بنعلم و حفظ قرآن
 میباشند از معلم ایشان پرسید این چه کتاب است معلم گفت قرآن مجید است امیر گفت با در میان این اطفال کسی پیدا میشود که
 تمامی قرآن را حفظ باشد معلم گفت بلی و اشاره نمود بجای از ایشان امیر که این حوفا شنید است بعد از آن گفت یکی از این اطفال را
 طلب کن و قرآن را بدست من بده تا امتحان کنم معلم گفت هر کدام را که میخواهی از آنها که معین نمودم بخواه اختیار را تا خواست امیر یکی
 از آنها را خواست که سیزده و نیاچهارده ساله بود چون در مواضع متعدده از قرآن امتحان و تجربه نمود و یقین کرد که این کودک سیزده
 و نیاچهارده ساله حافظ جمیع قرآن است تعجب کرد و گفت شهادت میدهم که توانا از برای هیچ کتابی از کتب ثابت نکرده است مانند
 ثبوت آن از برای قرآن ممکنست کتابت آن از سینه صبی از صبیان با منتهای صحت الفاظ و ضبط اعراب و قیاس کتب عهد معتبر
 و بعد بدین قیاس مع الفارقست و حقیر در اینجا میخواهم هشت وجه ذکر نمایم که از اطلاع این وجوه هشت گانه استنباط و توفیق
 تحریف در کتابهای اهل کتاب کلتی را بل میشود و بکری همچو صحران الوجوه شکی و شبهه در این باب باقی نمیماند بشرط اینکه بدقت
 ملاحظه کرده و بخوانی **و حدائق** موسی علیه السلام نسخه توبه را نوشت و با جبار و سایر بزرگان بنی اسرائیل تسلیم و تفویض
 نمود و وصیت نمود ایشانرا حفاظت او را و از در میان صندوق شهادت گذارد و در هر هفت سالی بکریب در روز عید از برای
 استماع بنی اسرائیل بیرون می آوردند و ابه (۹) از باب صومیکم از توبه را بشق باین نحو قرائت فرماست (۹) و موسی این توبه را نوشت
 و بکاهنان بنی لوی که صندوق عهد خداوند را بر میداشتند و هم بنیامی مشایخ اسرائیل سپرد (۱۰) و موسی ایشانرا امر فرموده که
 که بعد از انقضای هر هفت سالی در عید سال ابرار در عید سالیانها (۱۱) وقت بزمان تمامی اسرائیل نا اینک در حضور خداوند
 خلافت دوم مقام بکریب بکریب مرده شوند نگاه این توبه را در کوس ایشان بحضور تمامی اسرائیل بخوان (۱۲) قوم را یعنی مردان
 و زنان و اطفال و غریبی که در آن درون دروازه های میباشند جمع کن تا اینک بشنوند و بپا موزند و از خداوند خدای شما
 نرسیده بعمل نمودن تمامی کلمات این توبه را منوجه شوند انشی آیات هر قوما نقرانند بر مدحای ما بجلال و بریم سر مطلب طبعه
 اول از بنی اسرائیل بر وصیت موسی علیه السلام ثابت بودند و نسخ توبه در میان صندوق عهد خداوند بود و چون طبعه اولی
 منقرض گردید بحال بنی اسرائیل تغییر یافت گاهی مرید بودند و گاهی مؤمن خاشان بدینموال بودند تا اول سلطنت حضرت
 داود علیه السلام و در این سلطنت حال ایشان خوب شد و در صد سلطنت حضرت سلیمان نیز مؤمن بودند لیکن بجهت انقلاب
 مذکور نسخه موضوعه در میان صندوق عهد خداوند ضایع و مفقود گردیده بود و از روی خیم و یقین نمیشود گفت که در
 چه زمان ضایع و مفقود شد آنچه معلوم و محقق است همینند راست که قبل از زمان سلیمان آن نسخ ضایع و فاسد و نا پیدا
 گردیده بود زیرا که جناب سلیمان در عهد و زمان خود وقتی که صندوق شهادت خداوند را کشف نمودند در اینجا یعنی در میان
 صندوق غبار و دلوح سنک که در آن دلوح مکتوب بود فقط چیزی دیگر نبود چنانچه در ابه (۹) از باب هشتم از
 سفر ملوک اول مرقوم گردیده است **لَوَافِیْقُونا اِیْحٰی نَرٰی پا رُوش با فی دِکی پی دِ مِت بیوا تا ما موشی بخود**
 یعنی در صندوق چیزی نبود سوا دلوح سنکی که موسی در حواریب در اینجا گذاشت هنگامیکه خداوند با بنی اسرائیل
 در جن بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بسته بود و در آخر سلطنت حضرت سلیمان انقلاب عظیمی از برای ملت اسرائیل

بَاقِرُ الرَّوَّافِ أَهْلُ الْكِتَابِ

۲۸۴

واقع شد بنا بر شهادت کتب مقدسه ایشان نفوذ بالله حضرت سلیمان باغوا و وسواس و زو جات خود مرند و بت پر
 کرد بد و از برای اصنام در مقابل بیت المقدس معابد بنا نمود پس زمانیکه مرند و بت پرست شد بنا بر قول ایشان خمر
 و کاری با تو نبیند داشت و بعد از وفات حضرت سلیمان انقلاب اعظم و اشد واقع شد اسباط بنی اسرائیل مشرقی بدو نفر
 کرد بدند و سلطنت واحد و دو سلطنت شده سبط در یکجا نب و وسط در طرف دیگر واقع شد و سلطنت و سبط از برای
 یو یعام مسلم شد و این سلطنت مسیحی شد و سلطنت اسرائیل و روجیم بن سلیمان سلطان و وسط شد و این سلطنت
 سلطنت یهود مکتوبه که هزار نذاقیان این دو سلطنت شایع و آشکار کرد بدند زیرا که یو یعام بعد از استغفار بر سر
 سلطنت و نمکن از پادشاهی مرند شد و مقتضای الناس علیه دین ملوک که ده سبط با او موافقت نمودند پس با از کفر و عجا
 صنام در میان این ده سبط کرم شد که یک بر ملک توره ثابت ماند و هکنه ازین مملکت هجرت نموده و مملکت یهود رفت
 و این اسباط عشره نادوین و پنجاه سال کافر و عابد صنم بودند پس خداوند تعالی غضب فرمود بر این جماعت و مسلط فرمود بر
 ایشان آشور و این را تا اینکه آنها را اسیر نموده و در بابل ملک منفرد کردند و در این مملکت تا بی نماند از ایشان مکراند که این
 مملکت را بت پرستان آباد نمودند پس اختلاط شد بتدافع شد مابین این جماعت و جماعت بنی اسرائیل و تامل و تامل
 نوالد در میان آنها بعل آمد و اولاد آنها را اسامی مرتین پیمانند و از این سلطنت یو یعام نادوین و پنجاه سال جماعت
 بنی اسرائیل با توره کاری نداشتند و وجود نخته توره در این مملکت مثل وجود عنقا بود و این بود حال اسباط عشره و
 تا سلطنت یهود به بعد از موت سلیمان علیه السلام بیست و هفت نفر سلطان بر سر پر سلطنت یهود داشت و مرند بن این
 کثر بودند از مؤمنین ایشان و عبادت اصنام شایع شد در عهد یعام آنها در هر روزی که داشتند و عبادت کرده شد
 و در عهد اخذ مذبح از برای بعل در هر جانب و ناحیه از نواحی شهر اورشلم بنا شد و ایوان بیت المقدس سد و در کرد بد
 اصل از زمان اخذ و مرند به بیت المقدس و اورشلم و غارت نموده بودند دفعه اول شیطان سلطانه مصر و هب نمود جمیع
 اثاث بیت الله و بیت السلطان را و در مرند ثانیه سلطان مرند اسرائیل هب و غارت شد بد نمود بیت الله و بیت
 پس از آن اساس و بنای کفر حکم شد در زمان منسی تا اینکه اکثر اهل این مملکت و شی و بت پرست شدند و مذبحی از برای
 اصنام در قنای بیت المقدس بنا نهادند و بت بزرگ ایشان را در بیت المقدس گذاشتند و حال کفر با بنی یهود در زمان
 امون پسر منسی پس چون یوشیا پیر امون بر سر پر سلطنت و تخت پادشاهی نشست توبه نضوح نمود سلطان و ارکان دولتش
 و تجربه نام نمودند بر ویج ملک موسویه و سعی بلیغ داشتند در هدم ارکان کفر و شرک لیکن با همه اینها کسی توره را ندید و وجود نخته
 توره را هفده سال از سلطنت یوشیا مثل وجود عنقا بود و در سال هجدهم از سلطنت و حقیقایی کاهن گفت که من نخته توره را
 در بیت المقدس پیدا کرده ام و آن نخته را داد بشافان کتاب پس نسخ توره را خواندند بر یوشیا و ملک چون ملک شنید بضموت
 توره را جامه های خود را باره نمود از شدت حزن از جهة عصیان بنی اسرائیل چنانچه در باب (۲۲) از باب (۱) از سفر ملوک تانی
 و باب (۳۴) از کتاب دوم تواریخ انعام نوشته شده است و عبادات ایالت بدن بخواست (۱) و میری خلقی کهن کورال شاپان
 سا پر (۹) کتاب به دشرع مو حلی بیبت دمار و با و هیل خلقی کاهن بر لسا بان و قتم قاری له (۱۰) و مؤد عیلی
 شاپان سا پر الملک کاهن بمار و با و هیل خلقی کاهن و قتم قاری له شاپان قتم ملک (۱۱) و و بلا کد سمعی ملک
 همزمانی دیکتا بر دشرع کاهن چو نخری حو له انهی بجازات سفر ملوک و معنی بخا سی چنین باشد یعنی خلقی کاهن بزرگ
 گفت بشافان کتاب که توره را در خانه خداوند یافته و خلقی آن کتاب را بشافان داد و هم شافان کتاب بملک نقل کرد گفت که خلقی
 کاهن کتاب را بمن داده است و شافان را و در حضور ملک خواند و واقع شد عجز شنیدن ملک کتاب توره را که کتابهای خود را در
 انهی و ما مکتوبه اعناد نیست بر این نسخ و نه بر قول خلقی کاهن زیرا که از تفرات سابقه معلوم شد که بیت الله دو مرند قبل از

عهد اخذ غلب و غارت کرده بودند و اصنام را در خانه برجا داده بودند و خدام اصنام روزی چند مرتبه داخل بیت میشدند
تا سال هفدهم از سلطنت یوشیا کسی تو زبیر زانده و اسم از اسم نشنیده بود و حال آنکه سلطان و امینای دولتش کمال اجتهاد
در ترویج ملت موسویه داشتند و هفدهم سال هفدهم سلطنت روزی چند مرتبه داخل خانه میشدند و بنام و بنام و بنام
در خانه مشغول تعمیر بودند پس بسیار بسیار عجیب است که با وجود این کثرت تردد و طول مدت خیر در خانه نماند و احدی از
مخالف و موافق او را ندیدند پس هر که اندک تا متلی در این باب نماید در کمال صلح و اسانی میباشد که این نسخه نبود مگر از تحریف
و موضوعات و مجعولات حلفیا چون دبدبه و توجیه سلطان و ارکان دولت و اجسوی ترویج ملت موسویه لهذا جمع نمود این تو زبیر
از ذرات لسانیه که از اقوال رجال شنیده و می شنید اعم از اینکه این روایات صادق باشند یا کاذب و در مدت هفده سال
مشغول جمع و تالیف بود پس بعد از آنکه جمع کرد نسبت آنرا بموسی علیه السلام داد و مثل این افترا و کذب برای ترویج ملت از سخنان
دببته بود در نزد یهود و نصاری و حکم مغوله مشهوره که نقل آن در قول ششم از مفصل اول در جواب مخالطه اول گذشت پس از
آنکه کذب افترا از مستحبات دببته باشد در نزد یهود قبل از مسیح و در نزد مشائین بعد از مسیح پس در این صورت از برای کذب افترا
حدی نخواهد بود و ماد را بنوع قطع نظر از اینها کرده و میگویم که نسخه تو زبیر در سال هفدهم از سلطنت یوشیا پیدا و معول بود
تا سیزده سال که بقیه سلطنت اوست و بعد از فوت او یاهویر بر سر سلطنت نشست و مرید شد و کفر شایع شد و سلطان مصر
بر او مسلط و او را اسیر نموده و برادر او را بر تخت سلطنت جای داده و او هم مثل برادرش مرید بود و بعد از فوت او دیر شهر بر سر
سلطنت اسرائیل یافت و او هم مثل پدر و عمو مرید بود و او را بخت نصرا سپی نمود با جمعی کثیر از بنی اسرائیل و بیت المقدس را با خزانه
سلطان غلب و غارت نمود و عمو و یارهای او را بنیاد نهادند مثل برادر زاده اش مرید بود و وقتی که بمطالبت او یافت نمودی پس
میگویم تو زبیر در نزد اینجانب مؤلف کتاب منقطع کرد بدقیق از زمان یوشیا و نسخه که در عهد یوشیا پیدا شد محل اعتنا و
اعتبار نیست و تو زبیر با او ثابت نمیشود با هم آنها تا سیزده سال معول بود و بعد خالص معلوم نیست ظاهر اینکه زمانیکه او را
در کفر رجوع کرد میان او و یوشیا باز نسخه تو زبیر مفقود شد قبل از حادثه بنی نصر و وجود تو زبیر در میان او منتهی انداد مثل
ظهور مخالفت مابین دین بوده است و فرض اینکه نسخه یا مغفولانش باقی ماند مضمون بطن قوی اینکه در حادثه بنی نصر ضایع شد
و این حادثه حادثه اول بود و کجیم و قمر آنکه چون سلطان منسوب از جانب بنی نصر از قاضی استغلال نمود و طغیان کثرت
بر بنی نصر قلعه سلطان بابل را و اسیر کرد و پیش روی او و او را تماماً سر برید و چشم او را کند مغلوله بنی نبطی
او را بسوی بابل فرستاد بیت الله و بیت السلطان و جمیع خانه های اورشلیم و هر منزل جبلی و خانه امیری و کپری که بود تماماً آتش
زد و قلعه اورشلیم را با زمین مساوی کرد و شعوب بنی اسرائیل را اسیر و اردو را با بابل نمود و این مملکت را از ساکنین و وضع
روی زمین از قبیل زارع و باغبانان و امثال اینها نمود و این حادثه حادثه ثانی بود که از برای بنی نصر و داد و دین و این حادثه
تو زبیر و جمیع کتابهای عهد عتیق که قبل از این حادثه تصنیف شده بودند منعدم و از صفحه خال و بالمره مفقود شدند و این امر مسلم است
در نزد اهل کتاب یهود و نصاری و **و جیم** آنکه بنابر اعتقاد یهود و نصاری عزرا علیه السلام در مرتبه ثانی که کتب مفقوده
تصنیف نمود حادثه دیگر بر ایشان واقع شد و آن حادثه در باب اول از کتاب تولد متناهیین این نحو مسطور گشته است بعد از آنکه
اورشلیم مفتوح شد از برای آنکه کن شاهنشاه فرات جمع نسخهای کتب عهد عتیق را با آتش انداخته و احراق نمود و منادی از جانب
اورشالیم کرد هر که نسخه از کتابهای عهد عتیق در نزد او پیدا شود و با اسیر فرستد از فرایض شرع مونی با بجا آورد حکما مقول و
کشته خواهد شد و ماهی بکریه تحقیق نمیشود هر کسی که نسخه از کتابهای عهد عتیق در نزد او پیدا میشد یا اینکه رسمی از رسومات
برع مضرت مونی با بجا آورده بود و یا مثل سر و زای بر بدن داشت و این حادثه یکصد و شصت و یکسال قبل از میلاد مسیح
ده است و سه سال و نیم هم طول کشید چنانچه در تواریخ ایشان و تواریخ یوسفین مفصلاً مبرور گردیده است و در این حادثه

عبدالکبیر با عتارف علما مسیحین

۲۸۶

جمع نسخهای عهد عتیق که حضرت عزرا علیه السلام تصنیف نموده بود ضایع و مفقود گردید و اثری از آنها باقی نماند چنانچه در
شانزدهم از بحث اول از کلام جان هیلز کاتاک دانسی که گفت چون نقول بحیر بواسطه عزرا ظاهر شدن نقول خبر ضایع شد
درخا دثا آنتو کس انشی بعد جان هیلز گفت شهادت صادق از برای این کتب نبود مادامیکه مسیح و حواریین شهادت نداده بودند
مؤلف کو یل حال این شهادت را در جواب مغالطه دوم دانسی و **جد پنجم** امرایان یکدیگر بعد از خاد ثات مذکور خواندند
دیگر نیز بر یهود واقع گردید باز دست ملوک فرنگ و دران حوادث نقول عزرا و نسخهای غیر محصوره منعقد شدند و ازین
جله خا دث ططوس دوم است و این خا دث خا دث بزرگ بود که سی و هفت سال بعد از عروج مسیح واقع گردید و این خا دث
تمام و بسط ما لا کلام درنا پنج یوسیس یهودی و توارنج دیگر مسطور گردیده است و در این خا دث از جماعت یهود و اطراف
و نواحی آن هزار هزار و صد هزار نفر هلاک رسیدند بعضی از کمر سنگی و بر خیزان آتش سوزانیدند و طایفه یهودی و مسیحی
بلا ر کشیدند و نود و هفت هزار کس اسیر شدند و در آنجا بمختلفه آنها زانو فرود خند و جمع کثیری نیز در افکار ارض یهودیت هلاک
شدند و **جد پنجم** آنکه فدای مسیحیه ملتفت بود بدین سخن عبرانی که از عهد عتیق یعنی این فقره قابل التفات نمیدانستند
بلکه جهود ایشان معتقد بودند که این فقره تحریف گردیده است و ترجمه یونانی که معبر بود در نزد ایشان بخصوص آن قرن قدما
ذخیره مسیحیه که احدی از ایشان بنسخه عبرانی رجوع نمیکرد و این ترجمه منحل بود حتی در جمیع مغالطه یهود و بعضا تا آخر
قرن اول پس فقره عبرانی از این جهت قلیل الوجود بود و با قلیل در نزد یهود بود بجهت نظور که در مقصد اول در جواب مغالطه
اول دانسی و **جد ششم** آنکه جماعت یهود نسخهای را که در صد هفتم و هشتم نوشته شده بودند منعقد نمودند و آنرا
با مخالف کثیره مخالف بودند با نسخهای عهدیه در نزد ایشان و از همین جهت بود که نسخ کثیری که از عهد عتیق بدست ایشان
نیفتاد نسخ که در صد هفتم و هشتم نوشته شده بودند پس بعد از منعقد شدن نسخهای که مواضع سبیل و رضای ایشان بوده
نزد ایشان ماند پس مجال واسع از برای ایشان بود از برای تحریف و خرابی چنانچه در قول بیستم از مقصد سرور دانسی و **جد هفتم**
آنکه از برای مسیحین نیز در طبقات و لی اسباب ملک فقره امکان تحریف و تحریف موجود بود زیرا که توارنج ایشان شهادت
میداد باینکه ایشان تا سصد سال بلکه زیاده تر با انواع و اقسام محنت و بلا هلاک و کربان بودند و ده قتل عظیم و بزرگ از برای
ایشان واقع گردید و این قتلها چنان بزرگ بود که قریب بقتل عام بود و نزدیک ملت مسیحیه کشته مناصل شده و از قتل
زمین برداشته شود **اول** در عهد و زمان نیر و شاه در مسیح و در این خا دث بطرس خاوری که خلفه اول مسیح است از قتل
شهادت شد و در حق الله تعالی عنهما و پولس ايضا کشته شد و این قتل در دار السلطنه و ایالات بود و مادام الحیات این سلطان را
حال بدین منوال بود و افراز بمسح کاه بزرگی بود در حق مسیحین و **جد هفتم** در عهد سلطان دوم عثمان و این سلطان مثل نیر و
ملت مسیحیه بود و امر نمود که این ملت را قتل عام نمایند پس قتل عام ظاهر و آشکار کرد بدینطور که خوف سنی حال این ملت بود
و پوختای خاوری جلای وطن نمود قتل و کشتن کشته شد و **جد هفتم** در عهد سلطان نیر جان و ابتدای این امر در سنه
بوده است و حال بدین منوال بود تا هجده سال و در این خا دث که اکاشا سف فریخته و کلیمین اسف روم و شمعون اسف
اورشلیم کشته شدند و **جد هفتم** در عهد سلطان مرقس آنتونیس و ابتدای این امر در سنه بود و حال بدین منوال ماند
تا مدت زیادتر از ده سال و قتل بمشرق و مغرب رسید و این سلطان فلسفی مشهور و منصف دین پرسی بود و **جد پنجم**
در عهد سلطان سوترس و ابتدای این خا دث در سنه بود و چند هزار از مسیحین در مصر کشته شدند و هکذا در دیگر افرات
و کار قبیح و قتل در غایت شدت بود و بحقی که مسیحین کمان کردند که این زمان زمان دحالت و **جد ششم** در عهد سلطان
مکسیمین بود و ابتدای این امر در سنه بود و امر این سلطان صا در شد بقتل علماء زیرا که کان کرده به زمانیکه هل علم
کشته شدند عوام را با طاعت و دین در غایت سهولت و آسانیت و در این خا دث که پاپا یونانی و رومی و از انیسوس کشته شد

و هفتم در عهد سلطان دیش و ابتدای این امر در شد بود و این سلطان خواست که ملک مسیح را مناصب نماید و امر او بحکام و لایات و بالات صادر شد و اسبصال ایملکت و بعضی از مسیحین در اینجا در مرز کشته و بپشت کشید مصر و افریقا و اقالی و مشرق مواضع نفع غلش بود و **و هشتم** در زمان سلطان و لربان در شد و چندی در اینجا در کشته شد و بعد از سلطان در غایت شد و صادر شد و این نحو که جمیع اساقفه و خاندان دین کشته شوند و دلیله نماید و اموال ایشان را از دست ایشان بگیرند و اگر بعد از اینها نیز در دین مسیح باقی بمانند کشته شوند و اموال و نهای ایشان غارت نمایند و از وطن نیز جلا شوند و ما بقی مسیحین را غلام بگیرند و ایشان را حبس نمایند و بیای ایشان را زنجیر انداخته و بکارها دولتی ایشان را ادا دارند **و نهم** در عهد سلطان اولین و ابتدای اینجا در شد بود و امر سلطان صادر شد لیکن خیلی از مسیحین کشته نشدند زیرا که خود سلطان کشته شد و **و دهم** در شد در این حادثه شرق و غرب زمین پر شد و قتل و شهر فریاد میکردند و انش و دزدان و بچی که منقشی از مسیحین در این شهر نمایند پس بنوعی هرگاه و قایع صادر شد چنانچه خود مسیحین بسند و میگویند و شکی در صحت این وقایع ندارند پس در این صورت کثرت نیز و محافظت کتب کما بقی مضور نمیشود و همچنین تصحیح تحقیق دشوار است در چنین اوقاتی و از برای محققین در امثال این اوقات فرصت تحریف خیلی و سعت دارد و در جواب مغالطه اول دانستی که فرق های بسیار از اهل بدعت از مسیحین در قرن اول کتب تحریف میکردند و **و حده** **و یازدهم** در این کتاب که سلطان و این خواست وجود کتب مقدسه اهل کتاب را از صفحه عالم محو نماید و جهت کثری در این باب نمود و در سلسله امر و صادر کرد و بهیچ و خواب کردن جمیع کتبها را و احوال و سوزانیدن کتابها و بعد از اجتماع مسیحین از برای عبادت پس کلیسا را خواب و کتابها را از آنجا نموده و با جلد و جهاد تمام و سعی مالا کلام و هر کس را با می نمود و با کمال بکشد و کتب را پنهان کرده است بعد از شد و از معدوم شد و با اینکه اگر امتناع می نمودند از عدم اجتماع عبادت باز معدوم بودند چنانچه توانی خود مسیحین شهادت میدهند و لا در آن روز صفر (۵۷۲) در جلد هفتم از فهرست خود چنین گوید که امر دین کلیسین در شهر فارس از سال نوزدهم از جلوسش صادر کرد و بدینک کلیساها را خواب نموده و کتابهای مقدسه را بسوزانند و انتهی بعد گوید یوستی پس باند و نه نام میگوید که و بیستم خود بدید که کلیسا خواب و کتابهای مقدسه را در بازار میسوزانند و انتهی و خبر میگوید که تمامی کتابها از صفحه عالم معدوم شدند لیکن میگویم که شک و شبهه کتابها بسیار که شدند و نسخهای غیر محصوره صحیح نقیسه ضایع شد زیرا که کثرت مسیحین و کثرت کتابهای ایشان بطوریکه در مملکت و در این پادشاه بود بعد از عشری از عشا را پنهان در مملکت دیگر نبود پس باب تغییر و تحریف در همین اوقاتی مفوض کرد و اگر گویم بعضی از کتابها کلیت معدوم شد نیز بجای تحریف نخواهد بود پس گویم ممکنست در این حوادث بعضی از کتابهای مسیحین کلیت معدوم شده باشند و موجود الان با هم از جمله تحولات و تحریفات و موضوعات باشد زیرا که این امر قبل از اینجا صنعت طبع امر ممکن بود و محال چنانچه در قول بیستم و مقصد اول در جواب مغالطه اول دانستی که نسخهای مخالفه با نسخه بود کلیت معدوم شد بفعل ایشان بعد از صد هفتم و ادم کلارک در مقدمه تفسیر چنین گوید که اصل تفسیر منسوب بکیشن معدوم شد و تفسیر منسوب باوالان مشکوکست و در نزد علما و شایان حق است انتهی و از انش در جلد سیم از کتاب خود گوید که تفسیر منسوب بکیشن موجود بود در عهد تهنود و در آن خوانده میشد و در جمیع کلیساها لیکن تهنود و در آن معدوم کرد و جمیع نسخهای او را تا اینکه اخیر قایم مقام او نماید انتهی پس ملاحظه و نظر کنید که چگونه این تفسیر را از صفحه عالم معدوم شد بفعل تهنود و در آن و چگونه مسیحین بدل او را اختراع و اختلاف نمودند و بدون سنا اقتدار دین کلیسین که شاهنشاه غریک بود و با در ثبوت از اقتدار بهبود و همچنین زمان معدوم نمودن او نزدیک بود از زمان نیست کردن بهبود و همچنین اقتدار این سلطان را با در ثبوت از اقتدار تهنود و در آن پس اگر گویم بعضی کتابهای عهد جدید معدوم و نیست شد در جلد دهم و یازدهم و کتب پیشین و حوادث که در عهد سلاطین مذکور و واضح کرد که که اینها شاهنشاه بودند در عهد خود هیچ جای تحریف است بعد از نخواهد بود و اینکه موجود الان با هم از کتب و با بصورت از جمله

بِقَوْلِ عُلَمَائِ مَسْجِدِ

مقررات خواهد بود چنانچه در تفسیر کتبش شنیدی و اهتمام مسجبین در اختراع بعضی کتب جدید بیفتان از آنکه در این اختراع
تفسیر و مکتور و مفول و مشهوره و در نزد مسجبین که فکران در مفصل اقل در جواب از مقابل اقل اول گذشت بخاکر آمد
بود با سخنان و استنباط این اختراع و اختلاف و از برای حوادث مذکور در وجوه ثمانية مسطور ما ساند متصل چنانچه
اهل کتاب مفسود کرد بد و سندی متصل بکلی از کتابهای عهد عتیق و جدید پیدا نمیشود در نزد یهود و در نزد مسجبین که از
و مراد از جاهلیت و ایمان سندی خواسته ایم از اساتید خود و سایرین بدست نیامده است و این صحت و معتد کرد بدینکه
سبب فقدان سندی و فوج مضایب و فتن و عیبت بر مسجبین نامدست سبب صد و سی و نه سال و خود حقیر فخر و تجسس کردم
کتاب اسناد را بدست نیامد چیری غیر از ظن و تخمین و ظن و تخمین سندی نیست با لقطع و الیقین بجای این از مطالب مذکوره ثابت و
محقق کرد بد که کتب عهد عتیق و جدید سندی متصل ندارند اقل الاخرین و تغییر و تبدل و خواب و در این کتابها از اهل دین و دانات
و اهل بدعت و ضلالت جمیع اقسام تغییر و تحریف یعنی تحریف لفظی بلفظی و زبانه و نقصان و اضعاف کرده است بیفتان و انیام
از اختلاف فاحشه میباشد بی شبهه تا آنکه و پر از اختلاف معنوی هستند بدون شک از کتابها و متون و چنانچه در اینجا مفسدان
و مدلل خواهان ما نشاء الله خامس و مشتمل بر بعضی احکام پیغمبر باشد چنانچه در این احکام در باب اول گذشت و در باب
پنجم و ششم نیز مذکور خواهد کرد بد سانی ساد و اینکه مشتملند بر بعضی نسبتها به پیغمبر از خدا از قبیل اینکه جناب پیمان و هر روز
شدند خود را لله مدح و معبدان برای بت بنا کردند و او د پیغمبر ازین او را یی چیزی زنا کرد و شوهر او را بجهله کشت و لوط
پیغمبر را بدختران خود زنا کرد و شیعیان پیغمبر را سه سال و نیم با مرگدا منکشت الهوره بود و حقیال پیغمبر را بر خدا تا سبب
نود و نوباد نمان را با فضله انسانی ملطخ نموده بخورد و اگر نه فضله جوانی و انشال این امور پیغمبر بسیار است در کتابها
عهد عتیق و جدید و نقل همه این امور در موضع خود خواهد آمد پس معلومست این کتابها از جانب خدا نمیشوند سابعاً
و هیچ عاقل این کتابها را سندی ندین از برای خود قرار نمیدهد تا پس از اطلاع بر مطالب این باب تحقیق و تفسیر و تفسیر نماید که
که دلالت بر تحریف داشت و در اقل باب مذکور کرد بدان برای تو ظاهر و روشن شد اینجا ای عادل مقدس و از این از هر از این
حد و ثانیانم که مر ابحاث دادی تا اینکه اقرار نمودم بوجدانیت تو اولاً و بر نبوت جمیع پیغمبران و از ادم تا خاتم انبیاء و از آنکه
نور کمال عجز و انکسار مستلث به شما هم که سلب هدایت و توفیق و ایمان از من نفرمائی و سایر قسین و مسجبین را نیز حق
و ضعیفی از توفیق تعلیم و حلاوت مطالب قرآن مرحمت نفرمائی و ابضاً تو را قسم میدهم بنفرت محمد و آل محمد که در توفیق بدی
تا اینکه شروع کنم به بیان مطالب باب پنجم که در ابطال ثلث و اثبات توحید است پس میگویم بالله التوفیق و علیه التوکل

باب سیم در اثبات توحید و بطلان مشاب

[illegible]

هر سیم آنکه در آیات کثیره غیر محصوره از عهد عتیق اشعار بلکه نصیح شده است باینکه خدا یغالی جسم است و شکل
و اعضا دارد مثلاً دابّه (۲۶) و از باب اول از سفر تکوین و آیه (۶) از باب دوم از سفر مذکور اثبات شکل و صورت شده است
از برای خدا و دابّه (۱۷) از باب (۵۹) از کتاب اشعیا اثبات سر شده است و دابّه (۹) از باب (۷) از کتاب دانیال اثبات سر و مو
شده است و دابّه (۳) از زبور (۴۳) اثبات رو و دست و بازو شده است و دابّه (۲۲) و (۲۳) از کتاب خروج اثبات رو و
نخا شده است و دابّه (۱۵) از زبور (۳۳) اثبات چشم و گوش شده است و همچنین دابّه (۱۱) از باب (۹) از کتاب دانیال اثبات
چشم و گوش گردیده است و دابّه (۲۹) و (۵۲) از باب (۱) از سفر ملوک اول و آیه (۱۷) از باب (۴) و آیه (۹) از باب (۳۳)
از کتاب یسایا و آیه (۲۱) از باب (۳۴) از کتاب یسایا و آیه (۲۱) از باب (۵) و آیه (۳) از باب (۱۵) از کتاب امثال سلیمان اثبات
چشم معلوم میشود و دابّه (۴) از زبور (۱۰) اثبات چشم و گوش شده است و دابّه (۶) و (۱) و (۹) و (۱۵) از زبور (۷)
اثبات گوش و دماغ و نفیس و دهن شده است و دابّه (۲۷) از باب (۲۳) از کتاب اشعیا اثبات لب و زبان شده است و دابّه (۳۳)
از سفر اشعیا دست و پا ثابت شده است و دابّه (۱۱) از باب (۳۱) از سفر خروج آنکشتهای ثابت گردیده است و دابّه (۱۹)
آیه (۱۹) از باب (۴) شکم و قلب ثابت شده است و دابّه (۳) از باب (۲۱) از کتاب اشعیا پست ثابت شده است و دابّه (۷) از زبور (۲)
خروج ثابت شده است و دابّه (۲۱) از باب (۲) از اعمال حواریین خون ثابت شده است پس باینکه اشعار را باطل باشد
اثبات اعضا و جوارح میباشد از برای خدا یغالی و بعضی اعضا و نافصل است مثلاً بر و ندارد ناخن ندارد و از نو ندارد و اگر
غلام باشد کوی و از دابّه و پول سیاه نمیرد و از برای نیز بر حق تعالی در نور نیز دابّه پیدا میشود و آیه (۱۲) و آیه (۱۵) است
از باب (۴) از توریه مشتی و آن دو ایرابین خواست (۱۲) و هُمُ زِمْلِي مَرَبًا عَمَّوْخُون مِّنْ كُوْدٍ نُّورَ قَلِّ دِهْمِز مَتِي اَخُو
شَمِيْعَلُوْخُونْ وَ دَمِيَّتْ لَّا خِرَ لَوْخُونْ شَبُوقْ مِّنْ قَلِّ رَجْعَ بَعَارَ عَجْنِ مَبْشَادْ (۱۲) و خداوند با شما از میان انشی
متکلم شد صدای کلانرا شنیدید اما صورتی سوائی از اندام بد (۱۵) و بَشْبَشُونْ هَشْبَرَا بَا لِكْنُوْخُونْ سَبَبْ كَلَا
يُخَوِّخُونْ كُلِّ دَمِيَّتْ يَوْمَ دِهْمِ زِمْلِي مَرَبًا عَمَّوْخُونْ يَحْوَرِبْ مِّنْ كُوْدٍ نُّورَ بَعْنِ بَسْجَانْ خُوْدَا نَزَانِيْكَ تَخَافُطْ ثَمَّ
چون در دوزخ که خداوند با شما در حورب از میان آتش تکلم نمود هیچ صورتی از اندام بد اندیشی و چون مضمون دوا به مزبوره مظاهر
دارد باینکه عقلی و اولیای غیر محصوره واجبست نه اولیای دوا به بلکه این دوا به در ظاهر خود باقی هستند و اهل کتاب در
این موضع با ما موافقت و ترجیح نمیدهند آیات غیر محصوره دابّه مزبوره و چنانچه اشعار بجهت خدای تعالی پدید میشود
همچنین اثبات مکان نیز شده است از برای خدا یغالی در آیات غیر محصوره از عهد عتیق و جدید مثلاً آیه (۱) از باب (۱۵)
و آیه (۴۵) و (۴۶) از باب (۲۹) از سفر خروج و دابّه (۳) از باب (۵) و آیه (۳۴) از باب (۳۵) از سفر اعلا و دابّه (۱۵)
(۱۵) از باب (۲۶) از توریه مشتی و دابّه (۵) و (۶) از باب (۷) از سفر سموئل دوم و دابّه (۳) و (۳۲) و (۳۴) و (۳۵) و (۳۹)
و (۴۱) و (۴۵) و (۴۹) از باب (۱) از سفر ملوک اول و دابّه (۱۱) از زبور (۹) و دابّه (۴) از زبور (۱۰) و دابّه (۱) از
زبور (۲۵) و دابّه (۱۶) از زبور (۶۷) و دابّه (۲) از زبور (۷۳) و دابّه (۲) از زبور (۷۵) و دابّه (۱) از زبور (۹۱) و
دابّه (۲۱) از زبور (۳۴) و دابّه (۱۷) و (۲۱) از باب (۳) از کتاب سموئل دوم و دابّه (۳) از باب (۱) از کتاب زکریا و دابّه (۴۵)
(۴۵) و (۴۱) از باب (۵) و آیه (۱) و (۹) و (۱۴) و (۲۶) از باب (۶) و آیه (۱۱) و (۲۱) از باب (۷) و آیه (۳۲) و (۳)
از باب (۱۰) و آیه (۵) از باب (۱۲) و آیه (۱۳) از باب (۱۵) و آیه (۱۷) از باب (۱۶) و آیه (۱۰) و (۱۴) و (۱۹) و (۳۵) از
باب (۱۸) و آیه (۹) و (۲۲) از باب (۲۳) از انجیل متی و تمامی این آیات و غیر اینها دال بر اینند که از برای خدا مکانست و در
عتیق و جدید یافت نمیشود و آیه (۷) از باب (۲۱) از اعمال رسولان و آیات مرفومات این بخوند اول خداوند و بفرمانید که اسماها که
شصت و ششم از کتاب اشعیا و آیه (۲۱) از باب (۷) از اعمال رسولان و آیات مرفومات این بخوند اول خداوند و بفرمانید که اسماها که

باب سیم از کتاب انفس

441

خود امینان من و تو و هم با ذوق تیرا بعد از نور در فرمای ایشان بجای عهد دائمی استوار خواهم نمود تا اینکه از برای تو و برای ذوق
تو بعد از تو و خدا باشم (۱) و برای تو و ذوق تیرا بعد از تو و بار پر که در آن بیگانه میباشی یعنی تمامی زمین که گناهان و نوازش دائمی خواهم
داد و ایشان را احلا خواهم بود (۲) و دیگر خدا با برهم گفت که تو عهد مرا نگاه خواهی داشت و ذوق تیرا بعد از تو و در فرمای ایشان
(۳) و خدا با برهم گفت الخ (۱۱) و با برهم بخدا گفت الخ (۱۲) و خدا گفت تحقیق زنت (۲۲) و خدا با برهم تکلم را با تمام رسانید
از نزد او صعود نمود آنحضرت پس در این اخبار از لفظ الله و رب و اله بر ملک اطلاق شده است و خود او هم فرمود من خدای قادر و
برای تو و ذوق تیرا و خدا خواهم بود چنانچه می بینی و همچنین امثال بن الفاظ در باب (۱۱) از سفر تکیون بر ملک اطلاق شده است که
از برای برهم علیه السلام ظاهر شد با دو ملک دیگر و او را با شارت دادند بولایتی و خبر دادند بخبرانی شهر لوط و دوحه و ده موضع
بلکه پیشتر و در باب (۲۱) از سفر مدکور در حال یعقوب علیه السلام زمانیکه مسافریت می نمود بشهر خال خود که بان باین نحو مرقوم
گردیده است (۱) پس یعقوب از بر شمع بیرون آمد و بخازان روانه شد (۱۱) و بجائی رسید که در آنجا بینو نه نمود زیرا که آفتاب
فرود مرفت و در سنگهای آبی امکان گرفت چنانچه باین کد اشنه و هاجنا خوابید (۲) پس بخوابید که آنک زردانی بر زمین بر آگشته
سرش با سنان میجورد و اینک فرشتگان خدا از آن بیال و زیر می رفتند (۳) و اینک خداوند بر آن پشاده گفت من خداوند خدای
پدرش با برهم و هم خدای اسحاق ام این زمینی که بر آن میخوابی بنو و ذوق تیرا میبدم (۴) و ذوق تو مانده خالک زمین گردیده و مغرب شرق
و شمال و جنوب منشر خواهند شد و هم از نو و ذوق تیرا تمامی قبایل زمین منبرک خواهند شد (۵) و اینک من با تو ام و هر جا نیکو
نوازه نگاه داشته باین زمین باز پس خواهم آورد و با بوقی که انجیر میگویند که نام بخا اودم نوازه بخا خواهم گذاشت (۶) و یعقوب از خواب
بیدار شده گفت بدرستی که خداوند در این مکان است و من ندانم پس پرسید گفت که این مکان چه زمین است باین نسبت که گفته
خدا و اینست دروازه آسمان (۱۱) پس با ملاذان یعقوب سخن چینی نموده سنی که میجهت باینش گذاشته بود بر گرفت و از او چون
نصب نمود و دو غن میرش ریخت (۱۲) و اسم این مکان را بیت شیل گذاشت اما اسم آن شهر را که او بود (۲) و یعقوب نذر کرده
گفت اگر خداوند خدا با من ناپسند و مرا در داهی که مردم محافظت نمایند و برای خودن بمن نان و برای پوشیدن لباس بدهد (۳)
تا اینکه بخانه پدرم بسلامت برسم خداوند مرا خدا خواهد بود و این سنی که چون عهودی نصب نموده ام خانه خدا خواهد بود
از هر چه بمن بدهی بقیه آنرا با تو میبدم آنحضرت و در باب سی و یکم از سفر مدکور فیل یعقوب علیه السلام در خطاب بنهای خود
لیا و راجیل باین نحو مرقوم گردیده است (۱) و مرثیه خداوند در خواب بمن گفت که ای یعقوب گفت ای یک حاضر (۲) پس گفت
حال چنانست که با کشت الخ (۳) من خدای بیت شیل که در آنجا است و از رغن زدی و از برایم در آنجا نذر کردی حال بر خیز و ازین
بیرون آمده بر زمین خودت بنده مرا رجعت نما و در باب صد و دوم از سفر پور چنین مذکور گردیده است (۹) و یعقوب گفت که
ای خدای پدرم با برهم و خدای پدرم اسحق خدای وندی که بمن گفتی که بر زمین خود و خویشوندان بر گرد که با تو نیکو خواهم کرد (۱۲)
و تو گفتی که البته نیکو بنخواهم نمود و هم ذوق تیرا مثل ربک در آنجا که از بسیاری نتوان شمرد خواهم نمود و در باب سی و یکم از سفر
مدکور باین نحو مسطور گردیده است (۱) و خدا یعقوب گفت که بر خیز و بیت شیل برود و آنجا ساکن شود و من بجز این برای خدا
وقت فرا کردنت از حضور عبودت برادرش بنو نمودار شد (۲) پس یعقوب بخانه داده و تمامی آنانیکه هباهش بودند گفت الخ
(۳) که بر خیزیم و بیت شیل برویم تا در آنجا مذبحی را برای خدا بیک در روز ننکابیم استیجاب نمود و در داهی که رفتم با من بود ایشان
(۴) و یعقوب بلوز که بیت شیل است در زمین کغان آمد و و تمامی قومیکه هباهش بودند (۲) و در آنجا مذبح را ساخت و آنجا
بیت شیل نامید زیرا که در جن فرا کردنش از حضور برادر خود خدا او را نمودار شد و در باب (۴۱) از سفر مرقوم چنین رقم
نا فرماست (۳) و یعقوب بیوسف گفت خدای قادر و دوز و دولا یست کغان بمن نمودار شد و بمن برکت داد (۴) و بمن گفت که
اندک برایت بسیار بگردانم و نور اصحاب جمیع آفتها میبازم و این زمین را بدو و ذوق تیرا بعد از تو میجهت میراث بادی خواهم داد آنحضرت

الأعلام في فضل الإسلام

٢٩٣

داد باین نحو واقع کرده است (۲۲) و مانع برنش گفت که البته می بینم زیرا که خدا را تکران شدیم و نصیح شده است
 در آیه (۳) و (۹) و (۱۳) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۲۱) از همین باب که متکلم فرشته بوده است نه خدا و لفظ خدا بر او اطلاق
 شده است در آیه (۲۲) و ایضا اطلاق این لفظ بر ملک آمده است در باب (۶) از کتاب شعبان و باب (۳) از سفر شوی
 اول و باب (۴) و (۹) از کتاب خرفیال و باب (۷) از کتاب غاموص و آیه ششم از زبور (۲۴) باین نحو مسطور گردیده است
 (ع) من کفتم که شما خدا بان ائید و نمائی شما پسران منعال اشد انھی پس دوا بنوضع لفظ خدا بان و پسران منعال بر عوام
 اطلاق گردیده است ناچهر برسد بخواص و در باب (۴) از رساله دوم پولس بفرانیان باین نحو مرقوم گردیده است (۳۲)
 لیکن اگر بشارت ما مخفی است برها لکن مخفی است که در ایشان خدای بن جهان فهمهای بایمانشان را کوگردانیده که مبادا
 بخیل بشارت جلال مسیح که صورت خلاست ایشان را روشن سازد انتھی و مراد از خدای اینجهان شیطان ملعونست بنا بر
 اعتقاد خود علمای پروتستنت پس لفظ خدا بر شیطان اطلاق شده است بنا بر اعتقاد خودشان ناچهر برسد بافسان و
 اینکه گفتیم بنا بر اعتقاد خود علمای پروتستنت زیرا که تمامی ایشان لفظ خدای اینجهان را نفس بر شیطان می نمایند تا اینکه نسبت
 اعمال قبیح را بخدا نداده باشند با نفی که خدا را خالق اکثر ندانند لیکن موافق کتب مقدسه ایشان خدایان شرست بقیان خود
 بالله و شواهدا بنمطلبه معقد مکرر گشت و در باب هفتم نیز خواهد آمد لیکن در اینجا کوشیم آیه (۶) از باب (۴۵) از کتاب شعبان
 باین نحو ترجمه افراست (۶) مصور و نور و ظلمت و صانع سلاست و منرتب ضرر منکر خدا و ندیم بجا آورنده تمامی اینها
 و مقدس التصاری در باب (۲) از رساله دوم خود بتسالونیکان باین نحو مرقوم نموده است (۱۱) و بدینجهه خدا بدیشان
 اگر اهی میفرستد تا دروغ را باور کنند (۱۲) و ناخواب شود بر همه کسانیکه راستی را باور نکرده اند بلکه بنا راستی شایسته ایشانند
 و چون اعتقاد ایشان همانست که ما گفتیم و مقصود ما هم الزام ایشانست پس مراد حاصل است که لفظ خدای جهان اطلاق
 بر شیطان شده است و آیه (۹) از باب (۳) از رساله پولس به بلیتیا باین نحو مرقوم شده است (۱۹) که انجام ایشان هلاکت
 و خدای ایشان شک و افتخار ایشان در ننگ ایشان و چیزهای دنیا را اندیشه میکنند انتھی پس مقدس التصاری لفظ خدا را
 بر شکم اطلاق کرده است و در باب (۴) از رساله اول یوحنا باین نحو تفسیر افراست (۸) و کسیکه حجت نمیداند خدا را
 نمیشناسد زیرا که خدا حجتست (۱۶) و ما دانسته و باور کرده ایم آن حجتی را که خدا با ما نموده است خدا حجت است و هر که حجت
 ساکنست در خدا ساکنست و خدا در وی پس یوحنا حجت را با خدا متحد دانسته است و در دو موضع دیگر گفته است که خدا
 حجت است و بعد اثبات لازم نموده است ما بین حجت و خدا باین نحو که گفته است و هر که در حجت ساکن است در خدا ساکنست
 و خدا در وی و اطلاق لفظ خدا و خدا بان بر بیت و بنها بسیار است در کتب مماوتیه و بیجه شهرت و کثرت احتیاج بنقل شواهد ندارد
 و همچنین اطلاق رب بمعنی مخدوم و معلم بسیار است غنی از نقل شواهد است و در آیه (۳۹) از باب اول از انجیل یوحنا
 لفظ رب باین نحو تفسیر شده است (۳۹) چه می خواهید بد و گفتند رب یعنی ای معلم در کجا منزل مینمائی انتھی و چون اینتراب را
 درست دانسته و فهم نموده و از روی دقت این شواهد را مطالعه فرمودی از برای تو بصیرت قائم حاصل شد که از برای غافل
 جا بزن نیست که از اطلاق این الفاظ بر مسیح علیه السلام استدلال نمایند بر الوهیت ناچجا که والله و یا ابن الله است نعوذ بالله و بجز
 این اطلاق غافل نمیتواند جمیع براهین عقلیه قطعی و دلائل نقلیه را ترک نماید والا لازم میاید که ملک و موسی و جمیع
 عوامهای دنیا و معلمان و خدومان و شیطان و شکم و حجت خدا بان او باشند و مشرکین هند و صوفیه غیر ازین نمیکوبند
 نعوذ بالله من الضلاله و الجهالة **آخر پنجم** آنکه وقوع عجز در غیر مواضعی که ذکر آن گذشت در امر بیتم و چهارم عجز
 بسیار است در کتب عهدین مثلاً خداوند و صده داد جناب برهم علیه السلام را در تکرار ذکر دن اولاد او باین نحو در آیه (۱۶)
 از باب (۳) از سفر توبین (۱۶) و در توبه نورامثل خاک زمین خواهم نمود که هر که خاک زمین را تواند شمرد و توبه نوراهم تواند

باب سیم در بیان اثبات

۲۹۵

شمره واه (۱۷) از باب (۲۲) از سفر مذکور باین نحو میبود است (۱۷) بنا بر این البته تو را برکت خواهم داد و دقت نه تو را
مثل ستاره های آسمان و مانند ریکی که در نگار دریاست بسیار زیاده خواهی کرد و اینست بلکه ذوق تو در دوازده های دشمنان نشان را
عبرایت خواهند گرفت و همچنین یعقوب علی بن ابی طالب و عده داد باینکه مثل تو مثل ریک بیابانها خواهد بود چنانچه در امر چهارم
گذشت و حال کوئیم که اولاد این دو بزرگوار مقدار عدل و رطل ریک نبود و در دنیا در هیچوقت از اوقات ناچهر برسد بمقدار
ریکهای نگار دریا و ریکهای روی زمین و ستاره های آسمان و در حق تو نیستی که خدا و عده داده بود که او را بسوی سراسر
بدهد و دایه (۱) از باب (۳) از سفر خروج و در غیر آن از آیات باین نحو واقع گردیده است (۱) بخصوص اینکه ایشان را
از دست مصریان رها نموده ایشان را از زمین بزمین بنکود و وسیع بزمینی که شیر و شهد جبار پست برآرد و فرمود امدم انتم
ملخصا و زمینی نیست در دنیا که مقصود باین صفت باشد که شیر و شهد از او جاری شود و در دنیا با قول از تو بپشتی باین
نحو واقع گردیده است (۲۱) ما تا بجای برائیم که برادران ما دل ما را که لخته اند و گفته اند که این قوم از ما برتر و کبر و بلند
نالا نند شهرهای ایشان بزرگ و نا با آسمان محصور الخ و در باب (۹) از سفر مذکور باین نحو مسطور گردیده است (۱)
ای اسرائیل بشنو و امر و از آمدن عبور مینمائی تا داخل شده اقوامی که از تو عظیم و نیرومند ترند و شهرهای بزرگتر
با آسمان محصورست بصری و اوری و در زبور (۷۸) باین نحو مسطور گردیده است (۵۴) هایت خداوند مثل کسی که
از خواب و مثل هیلوا اینکه از شراب محروم شد بیدار شد (۵۴) و دشمنان خود را بعبق جازده بر ایشان رسوائی بدی
گذاشت و در آیه (۳) از زمره (۱۰۴) در وصف خدا باین نحو مسطور گردیده است (۳) آنکه بالاخانه های
خود را در میان آنها را ستم میسازد و برها و عتراده اش نموده بر آنها ای باد روانه است و کلام یوحنا ای لا هوئی ملق
و پرا ز جبار است و که کلمه ایست از کلمات و که محتاج بنا و پل نباشد چنانچه مخفی نیست بر مظارعه کننده انجیل و رسائل
و مشاهدات و مواد را بجا آگفتا میکنیم بنقل یک عبادت از عبادت های او کوئیم در باب (۱۲) از مکاشفات خود چنین
گوید (۱) و علامت عظمی در آسمان ظاهر شد زنی خورشید را در بر کرده و ماه ز برایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره
(۲) و حامل بود از در دوزخ و عذاب را از آن فریاد بر میآورد (۳) و علامت دیگر در آسمان بدید آمد که اینک از دها
بزرگی سرخ خام که او را هفت سروده شاخ بود و بر سرها پیش هفت آفر (۴) و دمس ثلث کو اکب سما ترا کشیده آنها
بر زمین ریخت و از دها پیش از آن که میرا شدی ایشان را چون بژاید فرزند او را بیلعد (۵) پس زایش فرزند نوین را
که همه آتشی زمین را بعضی آتشی آهین حکمرانی خواهد کرد (۶) وزن بر بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی از برای تو
از خدا مهیا شده است تا او را هدفت هزار و دویست و شصت و دویز و داند (۷) و در آسمان جنگ شد میکا بل و
فرشتگان با او و دها جنگ کردند و از دها و فرشتگان جنگ کردند (۸) ولی غلبه یافتند بلکه جای ایشان در آسمان
دیگر یافت نشد تا خواب و این کلام در ظاهر معنی ندارد هرگاه تا و بل نشود قطعاً حالت تا و بلش هم بعد است و در
اول و هله بنظر غیبی اید انشاء الله در باب هشتم (۸) این آیات را تا و بل نموده و خواهیم گفت که مقصود از این زن فاطمه زهرا
سلام الله علیهاست و اقبال پیغمبر است و ماه امیر المؤمنین و دوازده ستاره دوازده امام سلام الله علیهم اجمعین
بشریحی که خواهد آمد انشاء الله و اهل کتاب یات مذکوره و امثال اینها را یقیناً تا و بل مینمایند و معتز و معتز بکثره
و فوج مجازات و کتابیات و استعارات در کتب ما و تیر و صاحب مرشد الظالمین الی الکتاب المقدس المؤمن در فصل (۳)
از کتاب خود چنین نوشته است و اما اصطلاح کتب مقدسه پس بدو سنی صاحب استعارات و آفره خامه شنبلیله
بخصوص عهد عتیق پس از آن گفته است و اصطلاح عهد جدید باضاً استعارات بجا مخصوص سائران فحاشا
ما و از آیه کثیره فاسده مشهور گردیده است زیرا که بعضی معین رضای فرما ایشان مسیح را بشرح حریفی نموده اند

توحید و بطاثلث

۲۹۶

و از برای همین بعضی امثال را مقدم می‌نمایم تا بنمایان امثال که تاویل استعارات حرفی صواب و ناست نیست و این مآ
قول مسیح از هر دو پس برود بگوید بان و در آیه پس از جمله معلوم است که مراد از لفظ و آیه در این عبارت جبار و ظاهر است
که از آنجا که این صواب مدعوی است اسم است معروف بجهله و غدا را استعارت مایه و دگفت من هستم ان مان زنده که از آسمان
نازل شد اگر کسی از این مان بخورد تا ابد زنده ماند و ثانی که من عظامکم جسم منست که میخورد حیوة جهان می بخشد و حیات باب (۵۱)
عدد (۵۱) می خورد بگوید که شهودانی بودند این عبارت را بمعنی حرفی فهمیدند پس یهودان می گفتند چگونه این شخص می تواند جسد
خود را بنماید و در تاجویم (۵۲) و ملا حظر نمودند که مقصود علی این وجهی بود که او را میخورد که گاه عالم بخشد
و اینها لحاظ دهنده مآکت از آن نعین عشاء ربانی و بخورد اینست بدن من و از شراب اینست خون من عشاء باب (۵۳) عدد
(۵۳) پس از زمان دو اذدم اهل روم از کمال از برای این قول معنی دیگر قرار دادند معکوس و مغایر باشو اهد دیگر در
کتاب مقدسه و در لای صحر و حرم کردند که منج میشود از این قول تعلیم ایشان محال را یعنی قبول نان و شراب بجمد و خون
مسیح در زمانیکه کاهن تقدیس بنماید بلفظ موهوم با وجود اینکه از برای جمیع خواص بیکجا در ظاهر و آشکارا است که نان
شراب بر جوهر خود باقی هستند و تغییری در آنها واقع نشده است و اما تاویل صحیح از برای قول رب ما انست که نان مثل
جسدش هست و شراب مثل خونیست ترجمه کلام کتبش تمام شد پس اعتراف بنماید بوقوع مجازات و استعارات در کتب عهد
نیکن لا بدیم را اینکه نظر و تاویل نمائیم در قول او که از هر دو اذدم تا آخر کرد بنماید بر اهل روم در اعتقاد استعاره نان و
شراب بجمد و خون مسیح علی شان بشمارد حس و ذیل مسیح علیه السلام بحد و مضاف تاویل بنماید و لیکن قبل از نظر در این مسئله
صورت عشاء ربانی را که در میان کالکها مندا و است بیان بنمایم که این را فرینه میگویند و صورتش اینست که آنحضرت در
جاهانت خیلی از این کارها کرده بودم الحمد لله که خدا مرا نجات داد از برکت محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین **بدانکه** قتیس
خادم خود را امر بنماید که از اردبیل بخوبی خبر نموده نان فطیره بپزد پیش قتیس بیاورد پس قتیس آن نان را با شربت شراب
بکلیت میآورد و امر بزدن تا قوس بنماید و نصاری فری و فریچه نماز جمع میشوند و در کلبه صاف می کشند پس قتیس قدری
ان شراب شیشه در کاسه نشه میریزد و آن نان فطیره را در دستمال بسیار نظیفی گذاشته پس از آن جلوج جمع صفها را قتیس
میگردانوف در جلوج صفها رو میخورد و نان فطیره را در دست میگرد و بر آن نان میخورد کلماتی را که عیسی علیه السلام
در شبی که یهود او را گرفتند و بدارش کشیدند علی فوهم و کلمات اینست و چون ایشان غذا میخوردند عیسی نان را گرفته برکت داد
و پاره کرده بشاگردان داد و گفت بگردید و بخوردید اینست بدن من و وقتی که این کلمات را تمام کرد قتیس اول خودش بجد بنماید
بان نان فطیره و تحقیق است در نزد و که این نان مستحیل شد بجمد عیسی و در سجده نان فطیره را خطاب نموده باین نحو دعای
خواند نوبی عیسی خدا ای آسمانها و زمینها نوبی که در بطن مریدم حتم شدی نوبی که خدا کربل از جرج عوالمه و نوبی و نوبی که
از جهنم نواز دست شیاطین خلاص شدیم نوبی که در جانب عیسی پدر و آسمان نشسته مسئلت بنمایم از تو که مرا بیامری و
منت خود را که چون خود آنها را نجات دادی بیامری پس از آن قتیس فطیره را بصوف نصاری بنماید چنانچه فطیره را سجده
بنماید پس از آن قتیس کاسه شراب را در دست میگرد و ایشان خطاب نموده و میگوید که مسیح علیه السلام پیش از مرگ کاسه شراب را
گرفت و بخوارتوان داد و فرمود بنوشید که این خون من است پس خود قتیس بکاسه شراب بجد بنماید پس نصاری بنماید
ایشان نیز نما سجده میکنند پس از آن فطیره را پاره کرده و مشغول بدخاخواندن میشوند و کاسه شراب را بدست قتیس دیگر
و بیک نصاری میروند قتیس بعد از خودی از آن نان یا قدری زیاد تر با کسر در حالت دعا خواندن بدخان ایشان میگذارد و
شرطش اینست که دست و دندان بان نان نزنند و لها نطوف و فرود برده و بلع نمایند زیرا که جسد مسیح است و انوقت بر و نازل گشته
شراب هم بدو را بنکر دست بزنند بخورند و این کار را اگر ندانند الله و این الله میشوند و تمامی کاهان ایشان امر زید میشوند چنانچه

در بیان اثبات تحمید

۲۹۷

در هلاکت پیچ از مقدمه همین کتاب گذشت و هر گوی میخواستند بگویند با بیان کار را بکنند و الا نیز در جمیع کلیات هائی که
 در ناک این قاعده معمولست و چون این را دانستی پس گوئیم ظاهر الحق با کمالی که میباشند زیرا که این قول باین نحو وارد گردیده است
 در باب (۲۶) از انجیل متی (۲۶) و چون ایشان غذا بخوردند عیبی نداشتند و اگر نه برکت داد و پاره کرده بشاگردان داد و گفت بکبریا
 و بخوردید اینست بدن من (۲۷) و پاره را گرفته شکر نمود و بدیشان داده گفت همه شما ازین بنوشید (۲۸) زیرا که اینست خون
 من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت ارزش کاهان ریخته میشود پس فرقی که ناک کویند این لفظ دلالت دارد بر جوهرش
 حاضر نمائیم و کما لا و هرگاه جوهر را باین بود این اطلاقی صحیح نبود زیرا که بنان فرمود این بدن منست و بشرا برضی بود این خون
 منست اگر چنین نبود این قول دروغ بود و فرقی که ناک پیش از ظهور فرقی بر و قسنت بودند و اکثر مسیحین میباشند و در ظاهر
 و ایشان اکثرند من چنانکه لعد از فرقی بر و قسنت تا کنون پس چنانچه این عقیده غلط و باطل است بشهادت حق در نزد حق
 بر و قسنت بلکه در نزد جمیع عقلای جهان فکد لک عقیده ثلث غلط و باطلست هر چند که فرض نمائیم دلالت بعضی اقوال
 منشا بر اینست که هر بر عقیده ثلث و همچنین بر عقیده ثانی ظنیه بلکه محال است بادلۀ قطعی و اگر کویند یا ما ذوی العقول
 نیستیم پس چگونه اعتراف نمائیم بر عقیده ثلث هرگاه محال بود عقلا اقرار و اعتراف نمیشودیم در جواب گوئیم یا اهل روم از
 کمال ذوی العقول نیستند مثل شما در عقلا روعدا اکثر از شما نیستند تا کنون فضلا از زمان گذشته پس چگونه اقرار
 اعتراف و اجاع نمودند بر این عقیده بلکه محال در نزد شما و حق بطلان شهادت میدهد و در واقع و نفس الامر نیز باطل و محال
 میباشد بوجه شقی و جبراً و قول آنکه کلیسای روم کما نمائید که نان تنها مستحیل میشود بمسح و شراب بخون و
 و مسیح کامل میشود بلا هو و نا سوتش چنانچه نقل اقوال ایشان که صریح بودند در این مسئله و مقدمه گذشت پس گوئیم زمان
 این نان مستحیل میشود بمسح کامل زنده بلا هو و نا سوتش که نا سوت را اخذ نمود از مریم علیها السلام پس لا بد است از مشاهده عوارض
 جسمانی در آن نان از پوست و گوشت و استخوان و خون و غیر اینها از اعضای انسانی لیکن هیچکدام از اینها در آن مرئی و محسوس
 نیست بلکه جمیع عوارض آن بانی است الا چنانچه بود قبل از تقدیس و چون این نان را بعد از تقدیس دست میزنیم و میچشم
 بخوریم و نگاه میکنیم و بلع نمائیم چیزی غیر از نان محسوس نمیشود و چون این نان را نگاه میداریم فساد نکند بر آن عارض میشود
 بر او عارض میشود فساد بکرم بر جسم انسانی عارض و طاری نمیشود پس اگر استحالۀ ثابت شود خوبست که بگوئیم مسیح مستحیل
 بنان شده تا اینکه نان مستحیل بمسح گردد پس اگر اهل روم میگویند که مسیح مستحیل بنان میشود اقل بعد از رکاب بود اگر چه
 این هم باطل است بالبداهه و جبراً و قول آنکه حضور مسیح بلا هو و نا سوتش در امکان معده ده در آن واحد ممکن بود در نزد
 ایشان لیکن باعتبار نا سوتش امکان ندارد زیرا که باعتبار نا سوت مثل ماها بود حتی اینکه کرسنه میشود و بخورد و حیثی است
 و بخوابد و از بهود میسر رسد و از ایشان فرار مینماید و فریه و لا غر میشود و صریح میگردد بدیهه که چرا پس چگونه معده او
 امکان دارد تا این اعتبار بمسح واحد در امکان غیر محصوره در آن واحد حقیقی و الجبر کل الجبر که قبل از عروج با سنان باین
 اعتبار در دو مکان نیز پیدا نشد فضلا از امکان غیر متناهی و کذا بعد از عروج با سنان پس چگونه پیدا میشود بعد از فروغ
 بعد از اخراج این اعتقاد فاسد باعتبار زمان و مکان و در امکان غیر معده ده در آن واحد و این محالست بالبداهه و جبراً و قول
 آنکه هرگاه فرض شود که چند ملبون از کهنه و قتیق پس در غایت در آن واحد تقدیس نمایند و نان فطره هر کدام از اینها مستحیل
 شود بمسحی که از مریم منوّل شد خالی ازین نیست که این مسیحهای حادث بین هد بگردند و یا غیر و دوم باطل است بنا بر فرض
 و اول هم باطل است در نفس الامر زیرا که ماده هر کدام غیر از دیگر است و جبراً و قول آنکه مستحیل شود نان بمسح
 کامل در دست فقیس و کما هن پس هرگاه این فقیس و کما هن این نان را بشکنند بکسران کثیره و اجزاء صغیر خالی ازین نیست تا این
 مسیح نیز فطره و پاره پاره میشود بعد از پاره های نان و اجزای آن و یا اینکه هر یکی از پاره ها و خروهای نان بمسح کامل

وَابْطَالُ الشَّرِّ وَتَشْبِیْهِ

۲۹۸

عقله خواهد بود پس بنا بر اول خورنده آن پاره های نان مسیح کامل را خورده است بلکه جزوی از اجزاء آنجا را از میان
و بنا بر ثانی هر بن مسیحها از یکجا آمدند زیرا که در نان فطیره بود مگر یک مسیح و چگونگی در این اجزاء کوچک مسیح جا میبرد و اینها
لازم میاید که مسیحها عدد ایشان چند کرد برسد و هر آنها خدا نخواهند بود زیرا که عین هدی بکنند بنا بر اعتقاد خود
پس تشبیه چه معنی دارد چنانکه میگویم که مسیحین ده هزار کرد و مثلاً خدا دارند بلکه زبانه و چنانکه میگویم آنها تشبیه این نان را خوردند
هر کدام یک خدای کامل در شکم دارند هر یک از این نان خوردند باید خدا باشد بلکه بسیار است که یک کس در مدتی عمر
هزار بار از این نان بخورد پس خالی ازین نیست که این خدا یا نان در شکم او میماند یا از او خارج میشوند و در صورت ثانی قادرند
و مدفوعات انسانی باید که از حرام زاداشته باشند نعوذ بالله من الضلالة و الجحالة مذهبی که دارای این قبايح باشد در
اعلی درجه خباثت و فحاش و در کاشت و بیخش فوئ تصور انسانی نیست و در صورت اول که این خدا یا نان از او دفع نشوند
لازم میاید که بکفر هزار خدا در شکمش باشد و چنانکه میگویم آنکه هرگاه عشاء و ثانی که باندک زمانی قبل از صلیب مسیح
بود اگر نفس ذخیره باشد که در وقت صلیب حاصل شده لازم میاید که کافی باشد از برای نجات و خلاصی عالم را و تا اینجا
بلا در کشیده شدن مسیح از دست یهود نبود زیرا که بعد از بنیامد با اعتقاد ایشان مگر اینکه مردم را غایت بد خدا باشد
یک دفعه کشته شود و بنیامد تا اینکه ذاتاً اتماماً از شود و عبارت آخر باب نهم از رساله پولس بجا را بنیان هر بحث در عشاء
و چنانکه میگویم آنکه هرگاه مسیح باشد خدای مسیحین لازم میاید که مبالغه مسیح اجب و اشقی از جماعت یهود باشد
زیرا که جماعت یهود بکفر بسیار از کردند مسیح را و دست او بر داشتند و کوشش را خورند و بخونش را نیشا میاید و این
جماعت روزی چند مرتبه سرش را میزدند و اعضا او را فطع فطع میبند و او را بخورند و در امتکبر غرور عصبه پس
چرا آنکه بکفر به مسیح اکتش کافر و ملعونست و اما آنکه روزی چند مرتبه در امتکبر غرور عصبه او را میبندند و او را
بخورند و بخونش را میاشامند کافر و ملعون نباشند پناه میریم بجلال از کسانیکه کوشش خدای خود را بخورند و بخونش را
میاشامند حقیقه نه چنانکه از این زمانیکه خدای مسکین ضعف خودشان از دست ایشان نجات نیابد کیست که از دست
اینها نجات یابد نه از دست او و نماید از ساحل قرب ایشان شاعر بگفته است دوستی نادان سر سر دشمنی است و چنان
که میگویم در باب (۴۷) از انجیل لوقا قول مسیح در عشاء و ثانی با این نحو واقع گردیده است (۱۹) و تا آنکه شکر نمود
پاره کرده با ایشان داد و گفت اینست جسد من که برای شما داده میشود بپزایید و من بجا آرید انشائی پس اگر عشاء و ثانی نفس
و عین ذخیره بودند که و بیاد آوردن صحیح نخواهد بود زیرا که شئی دیگر از برای نفس خود نمیشود پس عقلاً تشبیه عقول
سلیم دارند اما مثال این او هام در حقیقت حکم میکنند هرگاه در ذات الله و عقلیات حکم محال نماید که قول به تشبیه
زاد ایشان مستبعد نخواهد بود لیکن مادامی که قطع نظر ازین مرحله نموده و در مقابل علمای پیر و تسنن کویم چنانچه
این عقلا در نزد شما اجاع نمودند بر این عقیده که مخالف حق و عقل است بجهت تقلید پیدان و باغرض دیگر فکرت که اجاع
ایشان و شما در عقیده تشبیه که مخالف حق و بر این عقیده است و مخالف رای مردمان بسیار که شما ایشان را مسیحی به
ملاحظه مینمائید و مفلاً رجعت ایشان در این زمان زیاد تر از مفلاً رجعت فرشتگان است بلکه از فرشتگان کثرت
و ایشان عقلاً هستند مثل شما و از انبای صفت شما بسیارند و از اهل ديار شما نیز بودند و هستند این مذهب ترك کردند
بجهت اشتغال بر این قبايح با ستمها و بلیغ استهزاء مینمایند بر مثال اصول و فروع شما و بر چیز دیگر چنین استهزاء می
نمایند چنانچه چنانچه و مسنون نیست بر کسی که کلماتی از ایشان را عطا نموده باشد و فرقی بونی بین از فرقی مسیح را بیا
منکر این عقیده هستند و جماعت مسلمان و یهود از سلف و خلف این عقیده را از اصفا حلال میدانند **آخر مشتمل**
الجمال بکثرین در احوال مسیح علیها السلام میشود داخل احوال انجیل محلی بوده بحقی که معاصرین و تلامذ، در اکثر وقایع

مقصود جناب عیسی از اینها آنستند ما را میگرداند نفس نمیخورد پس ائوال که خودش نفس نمیخورد از آن ائوال مجله
فهمیدند و دانستند و آنها نیز اگر نفس نمیخورد بعضی از آنها را بعد از مدت مدیدی دانستند و برخی از آن مجله و بهم ماند
تا آخر حیات و نفهیده از دنیا رفتند شواهد و نظایر این ادعا بسیار است لیکن اکتفا میشود اینجا بذکر بعضی از آنها
در باب دوم از انجیل یوحنا مکالمه مسیح علیه السلام با جماعت یهود بگردان و معجزه عجیب است (۱۹)
عیسی در جواب ایشان گفت این هیکل را خراب کنید که در سه روز از اینها برانجام نمود (۲۰) اکتفا یهودیان گفتند در مدت
چهل و شش سال این هیکل را بنا نموده اند آیا تو در سه روز از اینها برانجام میکنی (۲۱) لیکن او درباره هیکل جسد خود سخن
میگفت (۲۲) پس وقتی که از مردگان برخواست شاگردانش را بخاطر آمدن که این سخن را بدیشان گفته بود انکاء بکتاب
و کلام مسیح عیسی گفته بود ایمان آوردند آنگاه پس در اینجا شاگردان مسیح مقصود او را نفهیدند فضلا عن الیهود لیکن
نلامه بعد از برخاستن عیسی از میان مردگان فهمیدند و ایمان آوردند تا آنوقت نفهیدند و با یک کلام هم ایمان
نیاورده بودند و مسیح علیه السلام بقیود یحیی که از علما و علمای یهود بود فرمود هر آینه بشو میگویم اگر کسی از نومولودان
ملکوت خدا را نمینواند بدو و یقود یحیی مقصود مسیح را نفهید بدو گفت چگونه ممکن است آنانی که پیر شده دوباره ولادت
کردند آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته و ولود شود مسیح دوباره نادرش داد باز نفهید عیسی در جواب وی گفت
ایا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمیدانی و این قصه بفضیل تمام در باب ششم از انجیل یوحنا مرقوم گشته است و عیسی
در خطاب بیهود چنین گفت من نایحیوه اگر کسی از این نایحیوه را بداند و نایحیوه من عطا میکنم جسد منست که
حیوه جهان میبخشم پس یهودان با یکدیگر سخا صمد کرده میگفتند چگونه این شخص بیواند جسد خود را بجا دهد تا بخوریم
بدیشان گفت هر آینه هر آینه بشما میگویم اگر جسد پسران را نغورید و خون او را نوشید در خود حیوه نلاید و هر کس
جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیوه جاودانی یافته است و من در روز آخر از خواهم برخیزم از اینها که جسد من خورد
حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است پس هر که جسد مرا بخورد و خون مرا بنوشد در من میماند و من در او چنانکه پدر
زنده مرا فرستاده است و من پدر زنده ام همچنین کسی که مرا بخورد و بنوشد زنده میشود انکاء بسیار از شاگردان او
چون اینها شنیدند گفتند این کلام سخنی است که میتواند بشود در دهان وقت بسیاری از شاگردان او بر گشته و دیگران
همراهی نکردند و این قصه در باب ششم از انجیل یوحنا مفضله نوشته شده است پس در اینجا یهود کلام مسیح را نفهیدند
و نلامه سخت شمرند و بسیاری از ایشان بجهنم کلام مرید گشته و دیگران و همراهی کردند و در باب (۱) از انجیل
یوحنا باین نحو خطیب یافته است (۲۱) باز عیسی بدیشان گفت من مبروم و مرطاب خواهم کرد و در کلام خود خواهم
و جا بگویم من مبروم شما نمینوانم اما (۲۲) یهودیان گفتند آیا از آده قیل خود دارد که میگوید بجای خواهم رفت که شما می
آمد (۵۱) هر آینه هر آینه بشما میگویم اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را تا با بد نبیند (۵۲) پس یهودیان بدو گفتند لا
دانستیم که در تو پویش برهم را نبیا کردند و تو میگوئی اگر کسی کلام مرا حفظ کند مرگ را ابد نخواهد چشید (۵۳) ایان
از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیا که مردند بزرگتری خود را که میدانی و در اینجا نیز یهودیان مقصود مسیح را در هر دو موضع
نفهیدند بلکه در موضع ثانی منتسب بخودش نمودند و گفتند نود پوانه و بچون میبایستی و در باب (۱۱) از انجیل یوحنا
باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۱) این یک گفت و بعد از آن با ایشان فرمود ایلعا ذر دست مادر خواست تا مبروم نماند
بپدر و کم (۱۲) شاگردان او گفتند ای انا خضه است شفا با بد (۱۳) اما عیسی درباره موت و سخن گفت و ایشان گمان برد
که از آوا می جواب میگوید (۱۴) انکاء عیسی علانیه بدیشان گفت ایلعا زمرده است (۱۵) و برای شما خوشنود هشتم کرد
نخاستند تا ایمان آرید و لیکن نزد او برهم و در اینجا نیز نلامه کلام مسیح را فهم نکردند تا خودش تصریح فرمود و در باب

توحید و بطلان تشبیهات

۳۰۰

شما نزد هم از انجیل می بینم خود مسطور کرده است (۵۰) صبی ایشان را گفت آگاه باشید که از خبر ما به فریبان و صدوقیان احتیاط کنید (۵۱) صبی این را در کت نموده بدیشان گفت ای سنا یما فان چو اد خود قیاس میکنند از آنچه که انان نیاورده اند (۵۲) پس چو تفهیمه اید که درباره انان نکفتم که از خبر ما به فریبان و صدوقیان احتیاط کنید (۵۳) انگاه در یاد داشت که انان خبر ما به انان بلکه از تعلیم فریبان و صدوقیان حکم با احتیاط فرموده است انشی و در اینجا ابضا شاگردان مقصود مسیح را تفهیمند قبل از تشبیه و در باب (۵۴) از انجیل لوقا در حال اند خبر یک مسیح علیه السلام و از زنده فرمود باذن خدا چنین مرقوم مسطور کرده است (۵۵) و هر برای او که به و زاری میکردند گفت کربان مباشد نمرد بلکه خفته است (۵۶) پس با و است هژاء کرد ند چون که میدانشند که مرده است و در اینجا هر مقصود مسیح را تفهیمند و از آنچه بود که است هژاء کرد و در باب (۵۷) از انجیل لوقا فول مسیح علیه السلام در خطاب بچواری بن با بن خود مرقوم کرده است (۵۸) این سخنان را در گوشه خود فراموش کرد و نیز که پسران انان بدستهای مردم تسلیم خواهد شد (۵۹) ولی این سخن را در کت نکردند و از ایشان مخفی داشتند که انان تفهیمند و نیز سیدند که انان از وی استغفار کنند و در اینجا موضع نیز چواری و چون تفهیمند و نیز سیدند که سوال نمایند و در باب (۶۰) از انجیل لوقا با بن خود عیان و بیان گشته است (۶۱) پسران دوازده زایر داشتند ایشان گفت ایلت ما و تسلیم مبریم و آنچه بزبان انبیا درباره پسران انان نوشته شد با تمام رسد (۶۲) زیرا که او را با تمام تسلیم میکنند و است هژاء و تحفه نموده اب دهن بروی انداخته (۶۳) و نا زبانه زده او را خواهند کشت و در روز مبعوث خواهد برخاست (۶۴) انان ایشان چیزی از بن امور تفهیمند و با بن سخن از ایشان مخفی داشتند و آنچه مفرمود در کت نکردند و در اینجا ابضا سران و مسیح علیه السلام را تفهیمند و حال انکه این تفهیم در مرتبه ثانیه بوده است و در کلام هم اجمال نیست بحسب ظاهر لعل مسیح فهم ایشان باشد از هود بان مشبهه بودند که مسیح سلطان عظیم الشان خواهد بود پس چون بعضی علیه السلام ایمان آوردند و او را مسیحیت تصدیق نمودند مضمون ایشان این بود که مسیح بر سر بر سلطنت جلوس خواهد نمود ما هم مرد دوازده نفری نشین و هر کدام بر فرقی از فرقی استراحت خواهد کرد زیرا که بعضی چنین وعده داده بود و این سلطنت را با سلطنت نبوت و جلال نموده بودند چنانچه ظاهر است و این خبر چون مخالف بود با کمال در جای ایشان گمانی میدیدند و غریب خواهی دانست که رجای ایشان همین بوده است منتظر سلطنت بودند و ابضا از بعضی اقوال مسیح علیه السلام و امرا زبانی لازم و شاکر انجیل مشبهه شده بود و این استنباه از هر و نا اکثر ایشان زایل نشد تا وقت مرگ و همان استنباه از دنیا رفتند اول انکه معتمد حواریون و لازمده این بود که بوختا نخواهد مرد تا وقوع قیامت کی قمر انکه معتمد ایشان این بود که قیامت در عهد ایشان برایشه و واقع خواهد کرد بدینچه به بسط تمام و شرح ما لا کلام در ابی اول دانستی و این امر نیز در انکه الفاظ جناب عیسی علیه السلام بهینه در انجیلی از انجیل موجوده محفوظ نیست بلکه ترجمه الفاظ عیسی است بحسب هم رواه در این انجیل مرقوم کرده است و در شاهد هجدهم از بحث سیم از باب دوم مفصل و رساله معلوم و مشخص نمودیم که انجیل اصلی مخفی مفقود است و باقی الان ترجمه انست و اسم ترجمه ان معلوم نیست و کتبها تا امروز نمانده اند که ترجمه این انجیل کرده است و ابضا بسند متصل ثابت نکردیم که کتب با فیر از نسخات اشخاص معسوب اهلیم مشبهه و نیز ثابت و محقق کرد بدین تقریرات و تحریرات ما در سابق که تحریف با تمامه التلثه در این کتب واقع گردیده است بعضی و ابضا ثابت شد و مطالب دو باب گذشته که اهل دین و دینا نت تحریف میکردند کتب عهد عین و جدید را عالما و غاملا از برای ناپدید مسئله مغوله و با از برای دفع اعتراضات وارده و در شاهد سی و یکم از بحث دوم با دانه فو نه دانستی که تحریف ایشان در این مسئله بخصوصه ثابت گردیده است و در باب پنجم از رساله اول بوختا این عبارت را در کت کرده اند و از و که در آسمان سه هستند که شهادت میدهند بدین و کلمه و روح القدس این هر سه یکی هستند و اینست

که در بعضی شهادت میدهند و بعضی الفاظ را در باب اول از انجیل لوقا زنا کرده اند و بعضی الفاظ را از باب اول
 از انجیل متی استلزام نموده اند و ابهامه و از باب (۲۶) از انجیل لوقا انداخته اند پس در این صورت اگر بعضی اقوال متسا
 میسر علیهم السلام در این انجیل یافت شود که بحسب ظاهر دلالت بر تثلیث داشته باشد عمل اعتقاد نخواهند بود و حال آنکه صریح
 نیستند در دلالت بر تثلیث چنانچه در مفسد و از دم خواهی دانست **مهم** آنکه بسااست که عقل الهیه
 و کنه بعضی اشیاء را علی ما هی علیه ادراک نمینماید لیکن مع ذلک حکم میکند بامکان آنها از وجود آنها در نزد عقل
 عالی لازم نیاید لهذا این اشیاء در نزد عقل از ممکنات شمرده میشوند و عقل بامکان آنها حکم نمینماید و بسااست
 بالبداهه و الضروره با برهان قطعی عقل حکم میکند بامتناع بعضی اشیاء و از وجود آنها در نزد عقل عالی لازم نیاید
 و لهذا این اشیاء را عقل از جمله ممنوعات می شمارد و فرق بین صورتین جلی و روشنیست که محتاج بامثل و توقف نیست
 و از قسم دوم اجماع نفیضین حقیقتین است و ارتفاع نفیضین و همچنین اجماع وحدت و کثرت حقیقی در ماده شخصی در
 زمان واحد از جهت واحد و همچنین اجماع زوجیت و فردیت و هکذا اجماع افراد مختلفه و کذا اجماع اضداد مانند نور و
 ظلمت و سیاه و سفیدی و حرارت و برودت یعنی گرمی و سردی و رطوبت و بیسوست یعنی نرمی و خشکی و عی و بصیر و سکو
 و حرکت در ماده شخصی با اتحاد زمان و جهت و حال بودن این اشیاء بدیهی و ضروریست عقل هر قائل حکم میکند که اگر این
 از جمله ممنوعات است و همچنین از قسم دوم است لزوم دور و در سلسل و امثال اینها که عقل حکم ببطالان نمینماید باده قطعیه
 در امثال این امور **مهم** آنکه زمانیکه در قول معارضه نمائید لا بد است از اسقاط هر دو در صورتیکه تاویل
 در آنها ممکن نباشد و تاویل هر دو در صورت امکان و لا بد است از اینکه تاویل مستلزم حال و امکان نباشد مثلاً آیات
 ذالک بر جسمیت و شکل معارض است با بعضی آیات ذالک بر تنزیه حق جل شانها و تاویل قسم اول واجبست چنانچه در امر ششم
 دانستی و لا بد است از اینکه تاویل باین نحو نباشد که الله جل شانها متصف بد و صفت است زیرا که این تاویل باطل و واجب
 الزم است زیرا که تناقض و تعارض در این صورت مرتفع نمیشود **مهم** آنکه چون عدد دهمی است از اقسام که فایده
 نیست بلکه قائم بغیر است و هر موجودی از موجودات الزامیست که لا بد باید معروض بوحث شود و با کثرت و ذوات
 ممتاز و با مثلاً حقیقی منتهی بالتحص تماماً و کلاً معروض بکثرت حقیقی میباشند پس زمانیکه معروض بکثرت شده معروض
 بوحث حقیقی نخواهد بود و الا اجماع ضدین حقیقتین لازم میآید چنانچه در امر هفتم دانستی بلکه جاز است که معروض به
 وحدت شود لیکن نه وحدت حقیقی بلکه وحدت اعتباری با اینکه مجموع کثیر باشد حقیقه و واحد باشد اعتباراً و این دانسته
 حق جل شانها عظمه زمانیکه واحد شده نمیشود و قی که سه گفنی یک نمیشود و یقیناً زیرا که واحد غیر از سه است سه غیر از
 واحد است پس قول بر تثلیث و توحید باطل است بالبداهه **مهم** آنکه منازعه فیما بین مسلمین و موحدین و تثلیث
 مشرکین محقق نمیشود ما ذایمکه مکتوبند که توحید و تثلیث هر دو حقیقی هستند و اگر گویند تثلیث حقیقی است و توحید
 اعتباری پس میان مسلمین و ایشان نزاعی نیست زیرا که در این صورت مشرکین یقیناً لیکن ایشان گویند توحید و تثلیث هر دو
 حقیقی میباشند چنانچه تصریح شده است در کتابهای علمای پروتستانت و صاحبان الحی در باب اول از کتاب خود **المسحی**
 محل الاشکال باین نحو نوشته است که مسیحین توحید و تثلیث هر دو را حمل بمعنی حقیقی می نمایند و این منصوص نیست
 زیرا که اجماع وحدت و کثرت لازم میآید در شیئی واحد از جهت چنانچه در پیش دانستی که آن خالص **مهم**
 علامه مغربی در کتاب خود المسحی بالخط در بیان فرق مسیحیه که در عصر او بوده اند چنین گوید که جماعت نصاری فرقه کثیره
 هستند ملکاتیه و سطوریه و عقیوبیه و بودغانیه و مرفولیه و ایشان رها و ثون میباشند که در نواسی خزان بوده اند و غیر
 اینها بعد گفته است ملکاتیه و عقیوبیه و سطوریه کلام متفق اند بر اینکه ایشان سه افنوم میباشند و این اقانیم ثلاث واحد

وَعَقِيدَةُ هِرَقْلِيَّةٍ بِأَقْنِيمِ ثَلَاثَةٍ

۳۰۲

هستند و آن جوهرند یست و معنی آن اب و این و روح القدس خدای واحد است بعد گفته است که این متحد شد با آن
مخلوق پس او متحد بر مسیح و احد شدند و اینک مسیح خدای عباد و دیت ایشانست پس از آن اختلاف کرده اند و وصف اتحاد
بعضی از ایشان اینک اتحاد واقع گردیده است فیما بین جوهر لا هوت و جوهر ناسوت و لیکن این اتحاد هیچکدام را از جوهر و عنصر
بیرون نکرده است و اینک مسیح خدا و معبود است و اینک پسر مریم است که او را حامله شد و زایشید و اینک همین شخص که خلایق و پسر
مقتول و مصلوب گردید و زعم بعضی دیگر اینک مسیح بعد از اتحاد دو جوهر است یکی لا هوت و دیگری ناسوت و اینک مقتول و مصلوب
گردید باز جهنم ناسوت بودند از جهنم لا هوت و اینک مرید مسیح را حامله شد و او را زایشید از جهنم ناسوت بود و این قول فسطوی است
بعد گویند که مسیح بچای خدا و معبود است و این الله است تعالی الله عن قویم و قویم کان کردند که اتحاد واقع گردید فیما بین جوهر
لا هوت و ناسوت پس جوهر لا هوت بسط غیر منقسم و غیر مجزئست و قویم کان کردند که اتحاد از جوهر و ناسوت این است در جسد و
عقل است و بعضی از ایشان گویند اتحاد از جهنم ظهور است مانند ظهور کلمات و نفس زمانیکه بر کل واقع میشود
و ما موم یعنی مانند ظهور خطوط در موم و کل و ما مانند ظهور صورت فلان در آینه و مانند این اختلاف در میان ایشان بسیار
که در غیر ایشان پیدا نمیشود و ملکا نیز ایشان منسوب بملک روم میباشد و ایشان گویند که الله اسمی است از برای مسیحی که
آن یک سر است و سه یک است و یعقوب نیز گویند که خدا واحد قدیمست که جسم و انسان نبود بعد حتم شد و انسان گردید و قریب
گویند که الله واحد است و عیسی غیر از خودش است و علم قدیم با خدا بود و مسیح پسر خداست از جهنم رحمت چنانچه کویم از جهنم
الله انشای مصاحب صبره العوام گوید اما اثری با آن گویند چون عیسی با باطنان بر دند نضاری بختا و دو دفتر مشرقی گردیدند
و بعضی مرعبطها را فرخوانند و بدانکه جمله نضاری گویند معبود جوهریست از ساقوم و این اثام نیز با یک اقوم ایستند و
آن قدیمست و دیگر را اقوم این گویند و آن کلمه است و سیمبر اقوم روح القدس خوانند و آن چنانست که گویند معلوماً است
با عرض و نشاید که خدا بعلانی عرض بود که باید که جوهر باشد و معنی کلمه آنست که وجود او زاده یابند و روح القدس یعنی دین
باورنده شود و آنچه در اتحاد گویند نامعقولست نه ایشان دانند نه بفهم کسی رسانند و چون ایشان از پریم که اتحاد چیست
چرا واجبست گویند از هر اینک عیسی را سطر است میان ما و لا هوت اما یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد با یک بود اتحاد ناسوت
بلا هوت شد و این ناسوت است زیرا که نزد ایشان لا هوت جوهر بیسط است و ناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت نمیند و اگر
صورت داشتی لازم بودی که لا هوت مرکب باشد یا ناسوت بیسط و این هر دو باطل است و نسطوت و گویند که میان ایشان
مما زجت نبود الا اینک کلمه ناسوت مسخر است که از اندیش عیسی و جوهر است و دو اقوم و بعضی گویند اتحاد آن بود که کلمه
در مسیح ناشر کند چنانکه صورت در آینه بری اینک نقل کند و بعضی گویند که کلمه بر دست عیسی ندید چیزها کرد و آن اتحاد است
و ایشان در بعضی شیخها گویند ایمان آوردیم بواحد که پدر است و مالک هر چیزهاست و برت و احد مسیح و اگر پسر خداست
از پدر پد پد آمد پیش از هر چیزها و نه مصنوع است اله حق از اله حق از جوهر پدر خود انشی کلاماً مخصوصاً **لَقَدْ حَقَّقْنَا**
امروز معظم فری نضاری و فرقه هستند کاتک و پروتستانت و اینها جزئیات غیر محصوره دارند که بیان عقاید کلیت ایشان
در این کتاب گنجایش ندارد و تمامی سچین امروز اعتقادشان اینست که ذات خدا مرکب از سه چیز است اب و این و روح القدس
و این سه واحدند و یک نفر مسیحی امروز ردوی زمین پیدا نمیشود که این اعتقاد را نداشته باشد و در بیان اتحاد و علاقه کلیت
ایشان مضطربست و عاجز از بیان علاقه هستند و گاهی گویند علاقه این اثام نه باشد مانند علاقه کلمه و فکر و روح است که
مندرج و مندرج در همدگر میباشد و گاهی گویند که مانند آفتابست که ذراتی جرم و ضوء و حرارت میباشد و آن با یک فنا نیست
و برخی از ایشان گویند که این مانند آتش است که جرم و حرارت و ضوء دارد و این سه یکی هستند و مبدل آنکه روشنایی آتش
غیر از آتش است و الا لازم میاید که سبک در روشنایی آتش بنشیند و بسوزد چنانچه که سبک در آتش است و بسوزد و چون بطلان

در بیان قواعد تعبد

۳۰۳

این مطالب ظاهر من الشمس و این من الامر است در نزد هر مقلی لهذا اکثر علمای پروتستانت بیان علاء فراتر از آن نموده و گفته اند مسئله تثلیث از جمله اسرار است و ستر را نمیشود بیان کرد حکما و حقا باید قائل بتثلیث شد و لو بضرب چنان حکما همین طور است خواه موافق عقل باشد و خواه نباشد ولیکن مبتدای دین مسیحیت امر و ذریعۀ قاعده است این قواعد سه بعضی مشترکست مابین جمیع فرقۀ نصرانی و بعضی مخصوص بفرقه کاتولیک میباشد **اول** تعبد است و این شخص بفرقه کاتولیک **ثانی** ایمان به تثلیث است **سوم** اعتقاد الحاق افنوم این است در بطن مرید چنانچه مرید ایمان بفراتر است چنان وجهی که در پیش بیان شد **چهارم** اقرار بجمیع کائنات است در نزد قسوس و این هم از مختصات کاتولیک و اما تثلیث و الحاق کلمه در بطن مرید مشترکست فیما بین جمیع مسیحیت و مسئله فراتر از ادویش ذاتی و در این موضع میخواهم کیفیت تعبد و اقرار و ایمان بتثلیث را و علت الحاق افنوم این را در رحم مرید چنان و بیان نمایم از برای زداید بصیرت ناظر و مضحک خنده بر این اشتباهی که خود را از عقلای جهان میدانند مع هذا اعتقاد باین منجرات میباشد و این اعتقاد از امداد نجات پیدا **و اما قاعده تعبد** بدانکه در هر کلیسا فی حوضی است و باخبره بزرگی که قسوس از ابراز این نماید و نمک بسیاری در میان این ابراز و قدری هم دروغ بلسان پس اینک میخواهد نصرانی شود پس اگر شخص مکلف باشد بعضی از اعیان را با قسوس در کلیسا جمع میشوند که شاهدا باشند در حضور پروردگار و قسوس در نزد حوض میایستند و منتظر از این خطاب میشوند بدانکه نصرانیست و مسیحیت عبارت از آنست که ذات خدا را مرگباز سه افنوم بدانند **ب** برون روح و ذات یعنی آن سه افنوم افنوم اب و این و روح القدس میباشد و اینک دخول بجهت امکان ندارد مگر بتعبد و اینک عینی خدا و پسر خداست و اینک ملتزم شد در بطن مادرش مرید پس انسان و خدا شد خداست از جوهر پدرش و انسان است از جوهر مادرش و اینک مصلوب و مقول گردید و بعد از سه روز زنده شد و با سمان رفت و در جانب راست پدشست و همان خدای مقول حاکم است در روز قیامت فیما بین خلق و فوایمان آوردی هر چیز بیکه اهل کلیسا ایمان میاورند باید فی الفور بگوید بلی انوقت قسوس از اب حوض بر میدارد و بر این مسیحی جدید میپاشد و از خود را بلند میکند و این دعا را میخواند ای مسیحی جدید من تو را تعبد میدهم باسم اب و این و روح القدس پس از آن با دستمال آن ابراز صورت و پاک میکند پس این شخص نصرانی و از اهل جنت میشود و اما تعبد کودکان روز هشتم پدیدان و مادران ایشان بچهار زبان بکلماتی اورند پس قسوس آن بچه را بکلام ساین مخاطب نمایند و عقاید را بخوبی یاد و فراموش نماید و در مواد جانب کودک جواب میدهند و این صفت تعبد است و موجب دخول در جنت است بدانکه سالها این اب در حوض و در خمره میماند منخبر و منعقن نمیشود و عوام نصرانی فحش میکنند و میگویند این از کرامت کلیسا و معجزه قسوس است و نمیدانند که از برکت نمک و دروغ بلسان و بسانست که این اب را حرمنا تعرض میکنند و دروغ و نمک را در وقتی میریزند که کسی نمیبندد و این خفیه مدتی در جاهای پست و بسیار از این کارها میکردم و مردم را تعبد میدادم و این از جمله حبله های قسوسین است و راضی ل مردم الحمد لله الذی هدانا لهذا الحق و العرفان و آخری من الظلمات الى نور الايمان بیکه سید الاولین و الاخرین محمد و اله الظاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین **و اما قاعده ایمان** بتثلیث است و مدار نجات اهل عالم همین است که ذات مقدس الهی را نمود با الله مثل بر سه افنوم بدانند و این سه افنوم یعنی افنوم اب و این و روح القدس دارای تمامی صفات الوهیت و نفوت ربوبیت میباشد و اینها ممتاز از ماده بکرا مبنی از حقیقی و متحدند بنوحید حقیقی و در سؤال و جواب دینیه ایشان که در لغت انگلیسی بوده بسط صاحب بنکی دنیائی ترجمه نموده در سؤال ششم از کتاب سؤال و جواب مذکور و باین نحو مسطور گردیده است سؤال (ع) دارای الوهیت چه کسانی اند جواب دارای الوهیت سه کسند اب و این و روح القدس و این سه بیکه و یک ذات واحدند و در قدرت و جلال مساویند انشی با لفاظه و هر کس این

اعتقاد داشته باشد در نزد ایشان از مسیحیت خارج می باشد و دلیل بطلان اینها خواهد آمد و اما قاعده
 مسیحی در اعتقاد ایشان آنست که اقوام این ملت شد با جسد عیسی در شکم مریم حلت این القام اینک جهات تضاری
 اعتقاد می نمایند که الله جل شانهم و ذوق او را در جهم معتد نمود و بجهت نگاهبانی آدم صادر شد و اکل از شجره
 پس از آن الله جل شانهم کرم کرد بر بنی آدم و شستن و علاقه گرفت که آنها را از جهم بیرون بیاورد پس فرمودند که از خود
 فرستاد و در بطن مریم ملت شد با جسد عیسی پس ایشان و خدا شد ایشان شد از جوهر مادرش مریم و خدا شد از جوهر پدر
 اب پس از آن ممکن نبود خروج آدم و ذوق او را از جهم مگر عیسی اقوام این که خدا شود جمیع خلایق را که هر را از دست
 شیطانی و از جهم نجات دهد بموت صلیبی خود پس از آن عیسی مصلوب مقبول گردید و بعد از موت بجهت رفت و سه
 روز در جهم معتد بود بعد از سه روز از جهم بیرون آمد و جمیع پیغمبران را و ذوق آدم را با خود بیرون آورد و رفت
 در جانب راست است پدر شست بجهت بحال این بود اعتقاد خالیه مسیحین پس از برای تو ظاهر و آشکار کردید که از ای ایشان
 در بیان علاقه افتاد فیما بین اقوام این و جسم مسیح و همچنین فیما بین اقامت ثلثه در اهل درجه اختلاف است لهذا بر این فرمود
 در کتب قدما می اهل اسلام و بیان عقاید ایشان مختلف است و فرمودند و شنیدند چون دیدند نمایان علاقه افتاد خالی از نشانی
 نیست از ای سلاف خود را از کرم نموده و اظهار عجز نمودند و گفتند این سربست از اسرار و سکوت و اختیار کردند از
 بیان علاقه فیما بین اقوام این با جسد مسیح و فیما بین اقامت ثلثه فعلا اینست که از اسرار حکما و علما باید قبول کرد و الا
 ایشان از اهل نجات نخواهد بود **مهرک** و **مهرک** آنکه عقیده ثلثیت نبود در امتی از امتهای سابقه از زمان آدم
 تا زمان موسی علیهما السلام هیچ پیغمبری از پیغمبران گذشته اشتهاد از امر اعتقاد ثلثیت نمود بلکه تمام ما و یونو جلد بودند
 این امر بی ظاهر است و نمیشد اهل ثلثیت بعضی ایات سفر تکوین در اثبات ثلثیت نامربوط و نامتام است و در حقیقت
 تحریف معنویست از قبل بودن معنی است در بطن شاعر هیچ و این ثلثیت از ایات استشمام نمیشود و اذعان می نمایند که
 ایشان بحسب کسان خود مشتاک بعضی از ایات سفر تکوین نمیشوند بلکه اذعان می نمایند که این معنی از ایات ثابت نمیشود
 و این عقیده در امتی از ام سالقین نبوده و اما اینکه این عقیده در ام موسی و امت نجاب ثابت نیست پس این جمله **الحج**
 بر بیان ندارد زیرا که هر که مظاهر نماید این توریست عمل را این امر از برای او غنی و مسنود نخواهد بود و جناب **مهرک**
ما انوعمر شاک بود در عیسی علیه السلام که آیا مسیح موجود است یا نه در باب (۱۱) از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است (۲)
 و چون بچی دزدان احوال مسیح را شنیدند و نفر از شاگردان خود را فرستاده (۳) بدو گفتند آیا آن پندیده و بی منتظر
 باشیم آنست که بی هر که عیسی علیه السلام باشد نمود با الله که جناب بچی لازم می آید زیرا که شک در حق او موجب کفر است و بشهر
 چگونه منصوب است که مانند بچی کسی خدای خود را نشناخته باشد و حال آنکه نبی است از جانب خدا بلکه افضل الانبیا
 بنا بر شهادت مسیح چنانکه در آیه (۱۱) از باب مذکور مسطور گردیده است و زمانیکه افضل الانبیا این خدا را نشناستند و
 آنکه معاصری را این خدا بود پس مفضولین و غیر معاصری را از انبیا بطریق اولی این خدا را نخواهند شناخت و علمای یهود از
 موسی علیه السلام تا کنون اکثر را و اعتراف بر ثلثیت ندارند ظاهر و روشن است که ذات و صفات الهی بر تفریق و تبدیل بر خیزد نیست
 از لا و ابدا ذات و صفات کماله الهی بر تفریق و تبدیل موجود است پس هرگاه ثلثیت حق بود بر ذمه موسی و سایر انبیا
 بنی اسرائیل علیه السلام واجب بود که این اعتقاد را بر بیانات واضح و الفاظ غیر مجمله الخلاق عیان و بیان نمایند و لاجرم کل **الحج**
 که شرع موسی که اطاعتش واجب بود از برای جمیع پیغمبران تا عهد عیسی علیه السلام خالی باشد از بیان این عقیده که ملای **الحج**
 بنا بر زعم اهل ثلثیت و فحاه از برای احدی امکان ندارد بدو این اعتقاد نباشد یا غیره جناب موسی و پیغمبر دیگر
 از پیغمبران بنی اسرائیل این عقیده را بیان نمایند بر بیان واضح و روشن بجهت آنکه این عقیده صراحت مفهوم و معلوم

که بر بیان

در بیان اثبات حق و انباط

۳۰۵

که هیچ شکی و شبهه دیگر نداشته اند و موسی علیه السلام بیان نماید احکامی که ضعیف و نافع است در نزد مقدس اهل
ثالث بشرح تمام و بیان ما لا کلام و ان احکام را اکثر نماید مره بعد اولی و کثره بعد آخری و تاکید بلیغ نماید برحافظه
انها و قتل را واجب بفرماید بر تارک بعضی از آنها و اعجاب از این آنکه عیسی علیه السلام نیز این عقیده را بیان فرمودند و عرو
بر بیان واضح مثلاً باین نحو گفته باشد بدو رسیده که ذات الهی مشتمل بر سه اقنوم است اب و ابن و روح القدس و اقنوم ابن
بجسم من تعالی که فرستاده است بقلان علامه و با علامه که فهم آن خارج از ادراک شناسان همان قدر بدانید که من خدا هستم غیر از
من نیست بجهت علامه مذکور که لا کلام دیگر بگوید که مثل این کلام باشد در افاده این معنی که صریح باشد و نیست در دست اهل
ثالث از اقوال انجانب مگر بعضی اقوال منشا بهر صاحب میزان الحق در کتاب خود المعنی بمفاسح الاسرار گوید اگر کسی گوید
چرا مسیح الوهیت خود را بیان فرموده به بیانیکه واضحتر باشد از آنچه ذکر شد چو او واضحاً و مختصراً نکند بدو رسنی هم الله غیر
از من نیست و لا جواب داده است بجواب غیر مقبولی که نمیخواهم آن جواب را در اینجا نقل نمایم و تا باین نحو جواب داده است که
احدی قادر نبود بر فهم این علامه و حدیث پیش از درخواست مسیح علیه السلام از میان مرده ها و عرو و جش با ایمان پس هرگاه صراحت
مبفرمود چنان میفهمیدند که بحسب جم انسانی خداست و این اسرار باطل بود چو ما پس ادراک این مطلب نیز از مطالبی است که در حق
انها باشد علامه خود فرمود (و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بنمایم که لکن الان طاقت تحمل انها را ندارید و لکن چون بعضی
روح حق الهی را از جمیع راستی راه نمائی خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمیکند بلکه با نچه شنیده است سخن میگوید و از امور
آینده بشما خبر خواهد داد) پس از آن گفته است بدو رسنی که بزرگان ملت یهود چند مرتبه خواستند او را بکشد و سنگسار
کنند بعضی عیسی را و حال آنکه در حضور ایشان الوهیت خود را بیان نکرده بود مگر بطریق لغز انشائی فعلاً بالمعنی پس از آنکه کثیر
در عده معلوم میشود در ترک بیان این عقیده اول عدم قدرت مردم بر فهم این مطلب قبل از عروج مسیح و دوم ترس از یهود و
هر دو عین در غایت ضعف و عجز و غیره و چه نیست اما اول پس هینت قدر کافی بود از برای دفع شبهه که علامه اتحاد دیگر
فیما بین جسم من و اقنوم ابن است فهم آن خارج از وسع و طاقت شناسان تفنیش را ترک کنید و اعتقاد نمایند که من خدا هستم
با اعتبار جسم بلکه خدا هستم باعتبار علامه مذکور و اما نفس عدم قدرت بر فهم آن پس از عروج نیز باقی است حتی اینکه احد
از علمای ایشان تا کون کیفیت این علامه و حدیث را نفهمیده است هر که هر چه گفت قول او رجاء بالغیب و خالی از
مفسده عظیمه نیست و لذلک علمای پروتستانت بیان علامه را کلیه ترک نموده اند و خود قشقه فند ربحی صاحبان
الحق در مواضع متعدده از نصایف خود اقرار میکنند که این امر از اسرار و خارج از ادراک عقل است و اما دوم
نیامده بود بنا بر اعتقاد خود اهل کتاب با نصاری مگر اینکه گاه باشد از برای کاهان خلوقا که مصلوب شود در
دست یهود و یمنی امدا نسکه ایشان او را بدار خواهند کشید و زمانیکه از برای مرگ آمده باشد و یمنی بدانند که مصلوب
خواهد کرد و دیگر چه جای خوفنا از یهود در بیان این عقیده که مذار نجاست و عجب آنکه خالق ارض و سماء و قادیان
میرسد از بندگان خود که از اذل و اذل اقوام دنیا هستند و بیان نمینمایند از ترس ایشان اعتقاد بر آنکه مذار نجاست
و بندگانش از پیغمبران مانند او میا و استعیا و یحیی علیه السلام در مقام بیان حق نمیرسند از جماعت یهود و شداید و اضحی شوند
در راه خلا تا اینکه بعضی از ایشان کشته میشوند در راه دین معهود دست از بیان حق بر نمیدارند و آخر و خدا از بندگانش
میرسد و حق را بیان نمیکند و حال آنکه از برای کشته شدن آمده است و عجب اینکه مسیح علیه السلام میرسد از یهود در بیان
این مسئله عظیمه و شدت مینماید بر ایشان در اسرار معروف و نهی از منکر و بطوری سخن میگوید بر کاتبان و فریسیان که بمنزله
لوکنند در میان یهود تا بر تبه شتم و ست پرست و فحاشی مینمایند و منافقها ایشان را باین الفاظ خطاب مینماید که در انجیل
اینها را میگویند و میگویند که ای کاتبان و فریسیان را کار که در ماکونان شما را بر روی مردم میبندید

تَشْكِيتُ بَاقِيَ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۳۰۶

زیرا خود داخل آن نمیشود و داخل شده کار از دخول مانع میشود (۱۳) و ای بر شما ایگانان و فریبیان دنیا کار که
 خانه های بیوه زنان را میبلعد و از روی دانا نماز را طول میکشد تا از وضو بگذرد و بخواهد یافت (۱۴) و ای بر شما ایگانان
 و فریبیان دنیا کار که بر بزرگوار میگردید تا هریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را در مرتبه پست تر از خود این انجیم میبندید (۱۵)
 و ای بر شما ای رهنمایان کور که میگویند هر که به یکل قسم خورد تا یکی نیست لیکن هر که بطلای هیکل قسم خورد تا بدو قاعد (۱۶)
 ای نادانان و ناپایان یا کدام افضل است یا طلال یا هیکل که طلال را مقدس میبندد (۱۷) و هر که بدین قسم خورد تا یکی نیست
 لیکن هر که به دیگر قسم خورد تا بدو آید (۱۸) ای جهال و کوران کدام افضل است هیکل یا هیکل که هیکل را مقدس میبندد
 (۱۹) و ای بر شما ایگانان و فریبیان دنیا کار که شفاء و شید و زهره و اعظم احکام شریعت یعنی عذاب
 و رحمت و ایمان را نکرده اند و میبایست آنها را بجا آورده اینها نیز نکرده باشند (۲۰) ای رهنمایان کور که پشه را ضایع می
 و شر را فرو میبرد (۲۱) و ای بر شما ایگانان و فریبیان دنیا کار که از نوز که بیرون پیاله و شفا برآید و بدو را درون آنها
 ملو از جبر و ظلم است (۲۲) ای فریبی کور اول درون پیاله و شفا برآید و بدو را درون آنها (۲۳) و ای بر شما
 ایگانان و فریبیان دنیا کار که چون فور سفید شده میباشید که از بیرون نیکو میباید لیکن درون آنها از اسخو افهای
 اموات و سایر نجاسات پر است (۲۴) همچنین شما نیز ظاهر بمردم عادل میباید لیکن باطن از دیکاری و شرارت ملو
 هستید (۲۵) و ای بر شما ایگانان و فریبیان دنیا کار که نبرهای انبیا را با شما میکنند و مدفنهای صادقین را ازین میبندید
 (۲۶) و میگویند اگر در بام اجلا خود میبودیم در پنجن خون انبیا با ایشان شریک نمیشدیم (۲۷) پس بر خود شهادت
 دهید که فرزندان قاتلان پیغمبرانند (۲۸) پس بیایید بدان خود را لبریز کنید (۲۹) ای مازان و انقی زاده گان چگونه از
 عذاب جهنم فرار خواهید کرد (۳۰) لهذا الحال انبیا و حکما و کاتبان نزد شما میفرستیم و بعضی را خواهید کشت و بدو را خواهید
 کشید و بعضی را در کتب خود تا زنده از شهر بشهر خواهید داند (۳۱) و ای بر شما ای رهنمایان کور که بر زمین
 و پنجه شد از خون های بیل صدیقی تا خون زکریا ابن برکاء که او را در میان هیکل و مذبح کشیدند (۳۲) و اینها نیز میگویند که
 بر اینها نفر خواهد آمد (۳۳) ای اورشلیم اورشلیم قتل انبیا و سنکسار کشته مرسلین خود چند مرتبه خواستیم فرزندان
 تو را جمع کنیم چون مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواهید و در باب باز دهم از انجیل و قوامثال این
 عبا را تا مذکور بود بلکه سخت تر از اینها در خانه آن مرد فریبی که جناب عیسی در خانه او میمان بود و بر وی امر فرمود
 و در مواضع دیگر از انجیل ازین قبیل تشدیدات در امر معروف و نهی از منکر در جناب عیسی پس چگونه امکان دارد که
 در حق چنین بزرگوار می گفته شود که نیک نماید باین اعتقاد بر آنکه مدار نجاست اهل عالم است طاسا و کلا تم طاسا که جناب
 عیسی در مقام بیان حق از یهود و غیر یهود بنرسد بعثت انبیا نیست مگر بر ضد و خلاف اهل عالم میماند و هر چه خدا
 فرمود بیان کردند چگونه منصورانند که خدا بنرسد و حق را بیان نکنند بجملا از کلام صاحب بزرگان معلوم و مفهوم میشود
 که عیسی علیه السلام بنسبتله را در محضر یهود هرگز بیان نفرمود مگر بطریق لغز و اینکه بجای یهود انبیا را منکر بودند
 ایشانکار و چند مرتبه خواستند مسخر استکسار نمایند از برای بیان انبیا را بطریق لغز و چون از بیان مقدسات غفلت
 حاصل آمد اکنون در نامل و توقف شروع میکنیم ببيان مقاصد فصول و میگوئیم **فصل اول** در بیان بطلان تثلیث
 باقوال جناب مسیح علیه السلام **قول اول** در آیه (۳) از باب (۱۷) از انجیل یوحنا قول عیسی علیه السلام در خطاب بجملا باین نحو
 و تفر کرده است (۳) این آیه این ختی دل آید با عیسی که در سرش تو تا یوشوئخ و هود شود و تو شیخ
 مسیح و نرجس با وی چنین میباشند و خوه ابدی نیست که تو را خدای واحد حقیقی و عیسای مسیح را که فرستاده بشانند
 بر عیسی علیه السلام بیان کرد که خوه ابدی عبا را از آنست که مردم بشانند خدا را که واحد حقیقی است و اینکه عیسی علیه السلام

و ای بر شما ایگانان و فریبیان دنیا کار که بر بزرگوار میگردید تا هریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را در مرتبه پست تر از خود این انجیم میبندید

تثلیث باقی الیقین فی شرح

۳۶

اعتقاد بنوحد حقیقی است نه اعتقاد بتثلیث که استنباط می نماید مثلین از بعضی کتب انبیاء که از استنباط بنوحد
نیست زیرا که این طور استنباط بسیار خفای است مانند استنباطی است که بعضی از مثلین از کلمه بنا کرده اند بنیست
استنباط بنیست که میگویند چون این کلمه بنا کرده مثل بر سه اسم خداست لهذا دلالت بر تثلیث دارد و هر غلطی می دانند که
این نحو است لال از اقسام جنونست زیرا که الجنون فنون و در مقابل خصوص جمع انبیا مردود است و غرض مخالف حد این باب
اینکه اگر اعتقاد بر تثلیث ملاحظه بود هر اینه انبیای بنی اسرائیل به بیانات واضح شافیه کافیه میان میفرمود بنیچ
نوحید زبان فرموده اند در باب چهارم از توبه مشی باین نحو مرقوم کرده است (۳۵) اَنْتَ بِشَاوُخٍ مُّوَحِّدٍ بَالِغٍ
دِ مَرِّیْلِ اَلْهَ لَکَ مِذْرَیْ جِدْمِثَ (۳۶) اِدُّوْیَوْمَ وَمِذْرَیْ لِّلْیَوْمِ دِ مَرِّیْلِ اَلْهَ لَکَ لَیْسَی مِعْوَلُولٍ وَغَالٍ اَوْحَاوِیْنِ
لِّلْیَوْمِ لَیْسَی بَعْنِ (۳۷) نُوْرَا مَرِّیْ شَدَا اِنْکَ بَدَا نِیْ کَخْلَا وَنَدَخْلَا نِیْسَی وَسَوَا یِ اَوْدِ بَکَری نِیْسَی (۳۸) بِلِیْ مَرِّیْ بِلَا وَ
در دل خود اندیشه کن که خداوند در آسمان علما و در زمین سفلی خدا است و دیگری نیست و در باب ششم از مغرب کور باین
نحو مرقوم کرده است (۳۹) شَمْعَیْ بَا یَسْرِیْلَ مَرِّیْ اَلْهَ اَخَا رِیْلِی (۴۰) وَخَبِیْثَ لَمَرِّیْ اَلْهَ اَخَا رِیْلِی وَبِکَلَّهْ
کَنُوْخٍ وَبِکَلَّهْ خِیْلُوْخٍ (۴۱) ای اسرائیل اسماع نما خداوند خدای ما خداوند هست واحد (۴۲) پس خداوند خدای خود را به
هکی دل و هکی جان و هکی قوت دو سندار و در باب چهل و پنجم از کتاب شعیا باین نحو مرقوم کرده است (۴۳) فَا دَا دَا یِ
دَا نِیْ وَنِیْ مَرِّیْ دَا نِیْ قَا رِیْ مِوُخٍ اَلْهَ دِ سَرِّیْلِ اِنِیْ وَنِیْ مَرِّیْ وَلِیْ مِذْرَیْ جِدْمِثِ لَکَ اَلْهَ بِنِیْ خَلَصِیْ مِوُخٍ
وَلا دِ عِلُوْخٍ اِلِیْ فَا دَا دَا نِیْ مِزْ دِیْ دِ شَمْسِ وَنِیْ مَرِّیْ دَا نِیْ جِدْمِثِ اِنِیْ وَنِیْ مَرِّیْ وَلِیْ خِیْنِ بَعْنِ (۴۴)
من خدا و ندم و غیری نیست و سوا من خدای نیست من نورا اگر رسم اگر چه مران نانی (۴۵) تا اینکه از مطلع آفتاب خبر دهی
بدانند که سوا من نیست من خدا و ندم و غیری نه انشی پس واجب و لازم بر اهل مشرق و مغرب است که بدانند که خدا واحد و شرکی
ندارد و اینکه بدانند که خدا ثالث ثالث است و ذات مقدس او دارای سه افق است و اقنوم این در ششم مرقوم شد و کشید
شد و بجهت رفت و بعد از سه روز از جهتم بیرون آمد و خلق را هم بیرون آورد و رفت با آسمان در جانب راست پد رشت اگر
اینها لازم بود و نجات موفوف باینها بود تمامی پیغمبران اینها را ایان میفرمودند و نمیکشند که خدا واحد است و غیر از او نیست
بلکه میکشند خدا سه است و غیر از سه نیست نعوذ بالله از اعتقاد بیکر خالف داشتند باشد با قول مسیح و تمامی پیغمبران
و در باب (۴۶) از باب (۴۷) از کتاب شعیا باین نحو مرقوم کرده است (۴۸) تِیْخُوْرُوْیْ شُوْلِیْ قِیْ مِزْ عَا لَ سَبِّ دَا نِیْ وَنِیْ
اَلْهَ وَلِیْ خِیْنِ اَلْهَ وَلِیْ اَخِ دِیْیِ بَعْنِ (۴۹) چیزهای پیشین را از اقام قدیم بخاطر دارد زیرا که من و مثل من خدا گیتی
انشی این امر نیز مانند آیات سابقه صریحست در توحید و اینکه خدا شبیه و نظیری ندارد تا اینکه این روح القدس را
اوهستند و با ذات مقدس او مساوات دارند در قدرت و جلال و مجد و کمال پناه بخدا از کوری دل قَوْلِ شَمْسِیْ دَا بَ
(۳۲) از باب (۳۳) از انجیل مرقوم باین نحو مرقوم کرده است (۳۴) اِنِیْ غَالٍ دِ هُوْیَوْمَ وَغَالٍ دِ هِیْ سَاعَتِ کَسِ
لِیْ مِیْیِیْ اَوْبَ لَامِیْیِیْ دِ شَمْسِیْ وَلا یُرُوْنا اَلْاَبَیْ بَعْنِ (۳۵) ولی از آن روز و ساعت یعنی قیامت خبر ازید هیچکس
اطلاع ندارد و فرشتگان در آسمان و در پسر هم و اید مذکور در فارسته شد باین نحو ترجمه شده است (۳۶) وَجَبِیْثَ
اَنْ رُوْزَا اَسَاعَتِ سَوَا یِ پَدِیْ مِزْ مَلَا نِکَ اَسْمَانِ وَنِیْ فَرِیْزِیْ دِ هِیْیِکَسِ مَطْلَعِ نِیْسَی وَابِنِیْ فُوْلِیْ بَاعِلِیْ صَوْتِ نَدَا مِیْیِیْ دِیْ رِیْطَلَانِ
تثلیث زیرا که مسیح علیه السلام علم قیامت را تخصیص داد بدلات مقدسه الهی و علم قیامت را فی کرد از نفس خود جدا نیرشی
فرمود از سایر عباد الله و مساوات قرار داد فیما بین خود و سایر عباد در این مسئله و این مساوات و نفی علم امکان ندارد در
صورتیکه مسیح علیه السلام باشد زیرا که ملاحظه نمائیم که کلمه واقنوم این عبارت از علم خداست چنانچه بعضی
گویند و فرض نمائیم اتحاد این دو را با جسد مسیح واحد نمائیم این اتحاد را از مذکبات که قابل محلولند یا از مذکبات

در بیان اثبات حق جلال

۳۰۹

که قائل باشند باینکه این انقلاب لا هوت بنا سو و بالعکس پس در چنین وقت با بدقتیه منعکس شود یعنی این بدانند
 اب نداند و لا اقل از اینکه علم هر دو مساوی باشد و چون علم از صفات جسد نیست و مشهور ایشان جانی نمیشود که
 علم خود از خود اعتناء و جمعیت پس ازین تقریرات ظاهر و آشکار کرد بد که عینی خدا نیست و بیست و نه اعتبار جمعیت و نه اعتبار
 غیران **قول چهارم** در باب بیستم از انجیل متی موافق فارسیه مطبوعه مرشدان باین نحو: قوم کردید است (۲۰)
 انگاه مادرد و دیر بدی با پسران خود نزد وی آمده و پرسش نموده از او چیزی درخواست کرد (۲۱) و گفت چه میخواهید
 عرض کرد بفرماتا این دو پسر در ملکوت تو یکی بردست راست و دیگری بردست چپ تو بنشینند (۲۲) عینی در حق
 گفت نمیدانم چه میخواهد با میثوا نیدان کاسه که من می نوشم بنوشید و تقسید بکرم بیایم بیاید بد و کشتند میتوانم (۲۳)
 ایشانرا گفت البته از کاسه من نخواهد نوشید و بعد بکرم بیایم نخواهد یافت لیکن نشستن بردست راست و چپ من از آن
 من نیست که بدم مگر بکسانیکه از جانب بدم برای ایشان مهیا شده است انشائی پس عینی علیه السلام قدر را از خود حق نموده
 قدر را از شخص خدا دانست چنانچه علم فیما من را از خود حق نموده و از آن شخص خدا نمود پس معلوم شد که عینی چاهل و فاجو
 بود قدر را کامله و علم را نام شخص بدان و اجبا لوجود است پس اگر عینی خدا بود چنانچه از عوم شمس است لازم بود که با جمیع
 معلومات و قادر بر جمیع مقدرات و از آن کلیات و جزئیات باشد تا جزو جاهل خدا نمیشود بقیما **قول پنجم** در باب
 نوزدهم از انجیل متی باین نحو مسطور و مرقوم کرده است (۱) و هانلی خه فری و میری الیه ملین ظا با مؤدی
 دسپای عید دهو پلی ختی دل ابد این هو میری الیه قودتی یفرا یوت ظا بالیت ظا با شیون منحه
 الیه یعنی (۲) ناگهان شخصی آمده و راگفتای استاد دیکو چه عمل بکوکم تا جوده جاودانی بایم (۳) و راگفت از چه سبب
 مرا اینکو گفتی و حال آنکه کسی نبود نیست جز خدا و احد انشائی و این قول اصل ماده ثلثت را فاعل مبنما بد جناب عینی او
 شدت تواضع راضی نشد که لفظ ظا با یعنی بکوکم را و اطلاق شود و اگر خدا بود چنانچه از عوم شمس انشائی است قول او
 چرا مرا اینکو گفتی معنی نداشت و از برای او بود که بیان نماید که ظا با یعنی بکوکم نیست مگر پدر من و روح القدس را و خبر
 بیان از وقت حاجت نمیشود زیرا که از شان حکیم عاقل نیست که تا خبر بیان نماید از وقت حاجت تا چه برسد به پیغمبر خدا و
 تا خود خدا و زمانیکه جناب عینی راضی نشود که با وظا با گفته شود پس چگونه راضی میشود با اقوال اهل ثلثت که در اوقات نماز
 بان اقوال تکلم مبنما ایند که ای رب و خدای مایسوع مسیح ضایع مکن کسیرا که بدست خود خلق کرده خاشا و کلا که جناب علیه
 با مثال این کلمات راضی شود **قول ششم** در باب بیست و هفتم از انجیل متی باین نحو مرقوم کرده است (۱) و بعد
 دساعت دیحیا موفوخلی یسوع یقل زاما و میری ایللی لمن شبقنی یعنی الهی الهی قودتی شبقو
 (۲) این یسوع میزدی موفوخلی یقل زاما و شبقلی روحه یعنی و نزد یک بساعت بهم عینی با و از بلند صدازد
 گفت ایللی ایللی لو شبقنی یعنی الهی الهی چرا مرا این کردی (۳) عینی با و از بلند صدای روح را تسلیم نمود و در آیه (۴)
 از باب بیست و هشتم از انجیل لوقا باین نحو مرقوم شده است (۱) و موفوخلی یسوع یقل زاما و میری ایللی با یید فوخ
 سپوو وین روخی آه حیری و سوپلی کیز یعنی (۲) و عینی با و از بلند صدای گفته ای پدر بدستهای نور
 خود را میسپارم این بگفت و جان را تسلیم نمود انشائی از این آیات معلوم میشود که خدای مسیحین مرید نمیدانم لا هوتش کجا و
 در وقتیکه ناله زدن مریدان تمام در صورت انقلاب و امتزاج لا هوت با نا سو چه بود که جلای انداخت میان لا هوت و
 در وقتیکه مریدان بهر نادان رسید در وقتی که سبلی بصورتی میزدند و حاجی از خانه بافته بر سرش نهادند و چو بر سر
 ی نهادند و بهر نادان میکردند و میکردند که تو پیغمبری بکدام معنی از صلیب فرود ای تا بدان صنادی پس این قول
 و این سخنانی که مذکور کرد بد کلیه الوهیت را نفی مینماید از مسیح مبنما با بهر نادان بطلان انقلاب و بطلان انقلاب و بطلان انقلاب

تکلیف بقول مسیح مخرج النجید

۳۱۰

خدا بود هر پنه استغاثه بخدای دیگر نمیکرد و نمیکفت الهی چرا مرا ترا کردی و صبح غمزد و میگفتی ای پدر روح خود را بدستهای تو سپردم و عجز و موت و آنکسار و امثال ذلک نسبت بخدا غایب و منتهی است و آیه (۲۸) از باب ۲۸ از کتاب اشعیا باین نحو فرموده است (۲۸) ای امیدانی و مکر نشینان که خدای ابدی خداوند بکینا ای افشای زمین ضعیف نمیشود و در مانده نخواهد شد و هم حکمتش در کج کرده نمیشود و آیه (۳۰) از باب ۳۰ از کتاب مدکور باین نحو مسطور گردیده است (۳۰) خداوند پادشاه اسرائیل و رهاننده اش خداوند لشکرها چنین مینماید که من اول و منم آخر و غیر از من خدائی نیست و آیه (۱۰) از باب ۱۰ از کتاب یرمیا باین نحو فرموده است (۱۰) ای خداوند خدای حق خدای حق و پادشاه ابدی و ست زمین از غضبش مرعش و طواجت فخرش زانمحل نمانند شد و در آیه (۱۲) از باب اول از کتاب جیقوق باین نحو مسطور گشته است (۱۲) ای خداوند خدای من و قدوس من ای ایا توانا و زلی نسبتی ام بد که نمیرم ای خداوند ایشان را برای حکم برپا داشتی و ای خدای قوی ایشان را جبهه شنبه ناسپس نمودی و در آیه (۱۶) از باب اول از رساله پولس بنیموتاوس باین نحو فرموده است (۱۶) باری پادشاه سرمدی و باری و نادیده و خدای حکم و حیدر اکرام و مجدنا ابدالا بداد انتمی پس چگونه خارج میشود و میبرد خدای سرمدی و ابدی بری از ضعف اول آخر حق قدوس واحد که غیر از او خدای نیست ای یافانی و خا جو خدا میشود و خا و کل بلکه خدای حقیقی است که عیسی علیه السلام در وقت درو ماند و گرفتاری با و پناه میبرد و خلاصی خود را از او میخواست و روح خود را بسپارد و لیکن عجیب ارم از همچنین که اکفایمک این خدای خارج مسکن نمیکند بلکه اعتقاد مینمایند که بعد از مرگ بجحتم نیز رفت و سه روز در جهمم خدا شد و در کتاب صلوٰه ایشان المطبوع شده باین نحو فرموده است چنانچه مسیح علیه السلام مرد از برای خواطر او و مدون گردید پس همچنین لابد با اعتقاد نمائیم که داخل جهمم هم شد انشائی و فیلبس کوا دلونس را هب کتابی نوشته است در رساله احمد الشریف بن زین العابدین الاصفهانی در لسان عربی و این کتاب را مسیحی نموده است بخلاف فیلبس و این کتاب چاپ شده است در مسند در رومیه الکبری در سنبلو قنطیس را هب مسطور در کتاب مدکور باین نحو مرقوم نموده است الذی نال من خلاصنا و هبط الی جهمم ثم فی اليوم الثالث قام من بین الاموات انشائی یعنی مسیحی که بجبهه خلاص ما امانت شد و بجهمم نازل شد پس از آن در روز سیم از میان مردها برخاست و در پیری ثربوک در بیان عقیده امانتیش که مسیحی بن ایمان مباد و در لفظ هیل بکسرهای هوز و لام سا که موجود است و معنی این لفظ جهمم است و در کتاب فیقیقی موس لفظ سلبلی لیشبول مرقوم است یعنی بجهمم نازل شد و جواد بن سابط کو بد که قسبس ما و طبروس در نوحه این عقیده عن چنین گفت بد رستی مسیح زمانیکه قول کرد جیم انسا نه ای لا بد است از اینکه متجمل شود جمیع عوارض انسانیت را پس داخل جهمم شد و معذب نیز گردید و چون از جهمم بیرون آمد هر کس که قبل از دخول مسیح در جهمم معذب بوده و بهر ویا و در پس سؤال کردم آیا از برای اثبات این عقیده دلیل نقلی داری در جواب گفت این عقیده محتاج بدلیل نیست مؤلف گوید که این قسبس جاهل بوده شاهد مدعا آیه (۳۱) از باب دوم از کتاب اعمان و آیه (۴) از باب چهارم از رساله پولس با فیسیان و آیه (۱۰) از باب دوم از رساله پولس بغیلیتیان میباشد بحال مردی از مسیحین از اهل انجلس بر وجه ظرافت گفت که پدر منی القلب بوده و الا پس خود را در جهمم نمیکند داشت پس قسبس غضب کرد و امر کرد انشخص را از مجلس بیرونش کردند و آن مرد غنچه امد پیش من و داخل دین اسلام کرد بدلیلکن از من عهد پیمان گرفت که حال اسلام را ظاهر نکنم ما ذامیکه زنده است و یوسف و لیت داخل بلده لکهنواز بلا دهند و ستان کرد در مسند از هجرت و مسند از میلاد از قسبس مشهور بن بود و مدعی الهام در حق خود بود و میگفت در مسند از میلاد مسیح از آسمان نزل خواهد فرمود و مناظره و مشاجره واقع کرد بدینا باین از و جبهه شنبه شعی عشری

در تحقیق مسیحین بقول مسیح

۳۱۱

و نفر بر او مجتهد مزبور سوال کرد از فتیس مذکور در باب فتیس جواب داد که بلی مسیح داخل جهنم شده و معتد
 کرد بدین عیب ندارد زیرا که این دخول از برای نجات دادن امت خود بود انشی **و این چهار** در مجلس مناظره که
 بنام این مؤلف است کتاب و با طر صاحب یکی دنیای صاحب نرجس سیاحت مسیحی که الان مقیم در طهر است از عقیده مذکور
 در همان مجلس مناظره در محضر جمعی سوال کرد که گفت بلی بدار الاموات رفت گفت و اخضر بگو گفت مجلس خانه اموات شد
 باز گفت روشن تر بگو گفت بلی بجهنم رفت و معتد بهم شد عوضه اها و خنده کرد و این آخر کلام ما بود در آن مجلس و
مؤلف این کتاب گوید قول مسیحین در توجه این اعتقاد اینکه گویند که اها ن جمع بی نوع انسان شر
 که حضرت آدم علیه السلام است که در اکل از شجره منهیه از انجناب صاد کرد بدیده بیبا و اولیاء و صدیقین از آدم
 تا یحیی بن زکریا علیه السلام هر در جهنم معتد بودند و خدا خاست بیبا از جهنم بیرون بیاورد بدین وسیله که انوم
 این را فرستاد و در شکم مرد ملحم شد و حسم انسا بر آنجود به شید و تسرایع را عمل نمود و چون گاه هر فرغ گاه حضرت آدم
 بود که شخص واحد است لهذا ثواب ایشانهم با بد فرغ ثواب شخص واحد باشد و ان خدای مجتست زیرا که در بکثر ثواب
 این مرحله بود لهذا اخوس در دست پیو دو پنجه شد و سه روز در جهنم عوض هر معتد ب کرد بد و هر انجات داد و حال
 هر کس چنین اعتقاد نماید از اهل نجات است و الا فلا بد از **این** اعتقاد خبیث یعنی بودن انبیاء و اولیاء و صلحا در
 جهنم قبل از مسیح منافی است با جمیع کتب عهد عتیق و حدیث و توفاد در باب (۱۶) از انجیل خود نصیح می نماید از قول خود مسیح
 که جناب برهم علیه السلام با العاز و غیر در جهنم بود ندیلا اثبات بمطلب در مقدمه گذشت در اینجا نیز گوئیم در مواضع
 کثیره از تفسیر موسی نصیح شده است که جناب مسیح بشمول نزول فرمودند از انجمله در صفحہ (۶) در اعتقاد حوا و بن
 و صفحہ (۶) و (۷) و (۷۵) و (۷۶) و غیره و بشمول هم جهنم است با القطع و البقی و نیز در باب (۲۳) و (۲۴) و (۲۵)
 از کتاب اعمال صریحست در نزول مسیح به جهنم و همچنین به (۳۱) از باب دوم از رساله پولس با فیلسیان و هکذا آیه (۹) از باب
 چهارم از رساله پولس بنیپلیتین و بعضی از فرق نصاری اشع و اقیح از این اعتقاد می نمایند بل در آثار خود در بیان فرشته
 ما و سپهوی با این قوم قوم نموده است که این فر فر معتمد بود ندکه مسیح علیه السلام بعد از وفات داخل جهنم شد و نجات داد و روح
 ثابیل و اهل سد و ما از اینرا که ایشان حاضر شدند در نزود مسیح و اطاعت نمودند خدای خالق شر را و در جهنم گذاشتند و
 ها بیل و روح و برهم و صلحای دیگر از از قدما زیرا که ایشان مخالف نمودند با فر فر اول و این فر فر اعتقاد می نمود که خالق
 عالم مصغر بخدا شکرم بر صلحای است نیست لهذا کتب عهد عتیق و الهامی نمیدانستند انشی پس عقیده این فر فر
 مشتمل بر امور چند می باشد اول جمع ارواح از ارواح انبیاء و صلحا و شفیا و کفار و نجار معتد بودند در انش
 جهنم قبل از دخول عیسی علیه السلام و هر آنکه عیسی علیه السلام داخل جهنم شد این دو اعتقاد تا کون باقی است در میان مسیحیه
 چنانچه در پیش دانستی **مسیح** آنکه عیسی علیه السلام نجات داد ارواح اشقیاء از عذاب خلاف انبیاء و صلحا که انها را در
 جهنم گذاشت چنانچه هر آنکه این صلحا مخالف بودند با عیسی و اشقیاء موافق بودند **نخبر** آنکه خالق عالم در و خدا
 خالق خبر و خالق شر و عیسی علیه السلام رسول اولست و انبیای دیگر رسولان ثانی **ششم** آنکه کتب عهد عتیق الهامی نبیا
 و کتبش قدر و بعضی صاحب پزان الحی در کتاب خود انشی محل الانسکال در جواب کشف الاسرار بیان خود فر نموده است
 الحی در عقیده مسیحین یافت میشود بدینکه مسیح داخل جهنم شد و در روز سیم برخواست و با سمان عروج نمود
 لکن مراد در اینجا اینست که مسیحین میبایست بدانند که انجا نیست بنامین جهنم و فاک اصلی و معنی اینکه داخل ها و س شدن انبیا
 جلال خود را با اهل ان و تنبیا نماید ایشانرا بر اینکه من مالک جهنم و من دادم نگاه گاه را امر بصلی خود و شیطان و
 جهنم را مغلوب و از برای مؤمنین کالمعدوم نمودم انشی ملخصا و مفلا بالمعنی زیرا که نخر در حال تخریر حاضر نبود و در

در اثبات ثلث و جواب اشکال

۳۱۲

جواب گوئیم چون ثابت و محقق کردیم از ظاهر کتاب صلوة و کلام فی بیّن کواد و نیش و ثابت شد صراحتاً از اقرار ما و طبرزدس و مؤمن و لغت و باطری صاحب و از عقیده اهلانی سنی و کتاب تفسیر مؤمن که جهنم در معنای حقیقی خود شاست و خود صاحب بر آن الحق نیز اعتراف نمود که این عقیده پیدا میشود در کتب مسیحین پس از آن تاویل نمودند و دلیل بدون دلیل مردود و غیر مقبولست و بنا بر این ثابت نماییم از کتابهای خود که ما بین جهنم و فلک صلی مکان نیست محقق بها و پس از آن ثابت نماییم از کتب خود که دخول مسیح بجهنم از برای دو مطلب مذکور بوده یعنی از راه جلال خود و از کاهانند اهلان بدانکه حکمای اروپا قائل بوجود فلک نیستند و علمای پر و تشنه از مشاخرین حکما را متابعین بنمایند در این پس چگونه این توجیه صحیح خواهد بود بنا بر ذم ایشان تا آنجا که گوئیم این ها و سبب محل سرور و ثوابست و باجای عفت و عقاب اگر از آن اهلان محتاج با کاهانند مسیح نخواهند بود زیرا که قبل از دخول مسیح در سرور و خوشحالی و خوشوقتی بودند و اگر ثانی باشد تاویل و توجیه غیر مفید خواهد بود زیرا که جهنم ارواح نخواهد بود مگر محل عذاب خواه اسمش را ها و سبب بکناری و خواه جهنم ثالثاً گوئیم بودن موت صلی کاه کاه غیر مقبولست یقیناً زیرا که مراد از این کاه بنا بر ذم کاه اصلی است که از آدم علیهما السلام صادر شد نه کاهی که از اولاد انجذاب صادر میشود و جایز نیست که اولاد معتدب شوند بجهنم کاه اصلی ابا و زیرا که ابناء کفرانند نمیشوند بجهنم کاه ابا و نه بالعکس بلکه این خلاف عدلست قال الله عز وجل لا یزولوا زده و زرا حینی و ایه (۲) از باب (۱۸) از کتاب خفایا علیهم السلام بن خود فرموده است (۲۰) چنانکه کاه مهروز دخول خواهد مرد پس بار کاه پدر را نخواهد کشید و پدر بار کاه پدر را نخواهد کشید صداقت صدیق بر او خواهد بود و شرارت شریر بر هم بر او خواهد بود و ابناء گوئیم شیطان مغلول و مغلوب کردن بموت صلی معنی ندارد زیرا که بنا بر حکم این انجیل شیاطین مغتبدند بقیود ابدیه قبل از میلاد مسیح علیهم السلام (۶) از رساله یهودا باین نحو مرقوم گردیده است (۶) و فرشتگان نیز اگر اصل مقام خود حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهنم قصاص یوم عظیم نگاه داشت عجز اینکرا کفایت نمینماید بموت خلای مرقوم و رفتن بجهنم بلکه علاوه بر این دو امر میگویند ملعون هم شد نعوذ بالله و ملعونیتش در نزد مسیحین مسلم است کسی نیست که منکر این مسئله نباشد و صاحب بر آن الحق با کمال رضای خواطر قبول بنمایند و در کتابهای خود تصریح میکنند و مقدس انصای پولس نیز تصریح نموده است ملعونیت این خلا ایه (۱۳) از باب سیم از رساله پولس باهل خلا طنبه باین نحو فرموده است (۱۳) و مسیح ما را از لعنت شریعت فدا پیر کشته است که بجای ما مورد لعنت شد از انجا که نوشته شده است که ملعونست هر کس بیکه از او انجیز شده است انجلی و در مجلس مناظره که در شانزدهم ماه رمضان المبارک مطابق بیکهزار و سیصد و دوازده هجری که موافق است با یکهزار و هشتصد و نود و پنج مسیح ما بین اینجمله مؤلف کتاب و وارد صاحب و باطری صاحب منعقد گردید بعد از خارج شدن در این مسئله و از دست اهل مجلس را مخاطب نموده با کمال رضای خواطر گفت بشارت باد شما اگر عیسی علیهم السلام عوض شما ها ملعون شد نعوذ بالله و صورت انجلس مناظره در رساله که مستحق میرهان المسلمین است نوشته شد و بطبع رسیده است بحال در نزد مسلمین اطلاع مثل این لفظ بر مسیح علیهم السلام بسیار شنیع و قبیح است بلکه لعنت کنند بر خدا نعوذ بالله واجب الرجم است بجهنم تو زین و یکی را سنگسار نمودند در زمان موسی علیهم السلام بجهنم همین کاه چنانچه در باب (۲۴) از سفر احبار آمد که گوید ایه (۱۱) د پسر زن اسرائیل اسم خلا را گرفته و لعنت کرده و او را بموسی آوردند و اسم مادرش را او میبست دختر دیری را سبط خانی و (۱۲) و او را حبس کردند تا اینکه از برای ایشان ازاده خداوند منکشف شود (۱۲) و خداوند بموسی خطاب کرده که (۱۳) که ان لعنت کنند و ابر بر بدن او را خارج نما و تمامی شوندگان دست خود را بر سر او بکنارند و همگی جماعت او را سنگسار نمایند (۱۵) و باین اسرار شیل خطاب کرده بگو که هر کس بیکه خدا را لعنت نماید با کاه خود را با بد بکشد انجلی ضلالتی

در اثبات حق جلال الشایسته

۳۱۳

سیچین از بولس گرفته تا امروز واجب القتل بوده و هستند زیرا که مسیح علیهم السلام را خدا میدانند و ملعونش میشوند و هر باید با و نگاه خود را بشنند و اهل محلات نیستند یقیناً بلکه سخت کننده بر والدین نیز واجب القتل است تا چهره رسد بلعنت کند بخدا بخود الله چنانچه در باب (۲۰) از سفر مدکور دستور گردیده است (۹) و هر کس بگوید یا ما در خود را لعنت نموده خود را بکشد خود را میباید **قول هفتم** در باب (۱۷) از باب (۲۰) از انجیل یوحنا قول مسیح علیهم السلام در خطاب بر پدر مجد البته باین نحو مرقوم گردیده است (۱۷) **أَمَّا إِلَهُ يَشُوعُ لَا دَفْرَاتُ بَنِي سَبَبْ هَا لَا لَوْنِ سَبَقْ لِكِسْ بِيَّ** این (۳۰) **لِكِسْ أَخُونْ وَفِي وَمُورِي لِي بِسَفُونْ لِكِسْ بِيَّ وَبِيْنُ خُونْ وَآلْهِي وَآلْهَوُ خُونْ وَنَرْجِهْ بَقَارِ سِيْ جِنِ** میباشد (۱۷) عیسی بد و گفت مرا ای من که هنوز نزد پدر خود را لا زرفه ام و لیکن نزد برادران من شافتر با ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما مردم پس عیسی علیهم السلام در این قول مساوات قرار داده است باین خود و سایر مردم که فرموده است پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما از برای اینست که گفت و افترایان جناب فرمودند و نکویند الله و ابن الله است پس چنانکه شاکر دان عیسی علیهم السلام بنده کان خدا بودند و انباء الله نبودند حقیقه بلکه بمعنی مجاز پس همچنین عیسی علیهم السلام نیز بنده خداست و ابن الله نیست حقیقه بلکه بان معنی است که بعد ازین خواهد آمد در فصل سیم انشاء الله و چون این قول بعد از قیام عیسی علیهم السلام بوده از میان مرده کان علی فوهم و برهان اندکی قبل از صعود تا بهمان پس ثابت گردید که انجناب نصیح مفرمود که بنده خداست تا زمان عروجش تا بهمان و این قول مطابق است با آنچه خدا احکام کرده است از انجناب در قرآن مجید **مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَرَأَيْتُمْ أَفَعَبُدُوا لِلَّهِ رَبِّكُمْ وَرَبَّكُمْ خَاصِلِمْ** آیه کریمه بقارسی اینکه عیسی علیهم السلام عرض میکند من نکفم با ایشان مگر آنچه فرمودی بگفتن آن اینکه عبادت کنید خدا را که رب من و رب شماست **قول هشتم** در باب (۱۸) از باب (۱۴) از انجیل یوحنا باین نحو مرقوم گردیده است (۱۸) **دَجِي بُوْشْ كُوْرِي مَتِي يَعْنِي زَبْرَا كَرِيْدَرْ كَرَا مَنَسْ** پس در این قول نفی الوهیت از عیسی علیهم السلام شده است زیرا که خدا مثل ندارد فضلاً از اینکه بزرگتر از او پیدا بشود خود مسیحین قائل بمساواتند ما بین اقامت ثلثه چنانچه در پیش دانستی پس عیسی در اینجا تصریح مینماید که پدر از من بزرگتر است نفی الوهیت از خود مینماید **قول نهم** در باب (۱۴) از باب (۱۴) از انجیل یوحنا قول مسیح علیهم السلام باین نحو مرقوم گردیده است (۱۴) **إِنِّ هُوَ دِلَا حَبَّ لِي هِيْنْ مَتِي لَنَا وَآهْ هِيْنْ مَن دِيْشِمِ عِيْتُونْ لِيْلَا دِيْ لِيْلَا دِيْ بَبْ دِيْشُوْدْ دِيْشِيْ** یعنی (۲۴) و آنکه مرا محبت بکند کلام مرا حفظ نمیکند و کلامیکه میشنوید از من نیست بلکه از پدریست که مرا فرستاد انشائی در این قول نیز تصریح شده است بر سالت مسیح علیهم السلام و اینکه کلامیکه از او میشنوند روحی است از جانب خدا **قول دهم** در باب (۲۳) از انجیل متی قول مسیح علیهم السلام در خطاب بشاکر دان موافق ترجمه فارسیه است که از صفیقات خود علمای پیر و تسنن میباشند باین نحو فرموده است (۹) و هیچکس را بر زمین پدر خود نخواهند زباید شما یکبست که در آسمان است (۱۰) و هادی خواهند مشوید زیرا هادی شما یکبست یعنی مسیح و در فارسیه مطبوعه **شما آیه (۱۰)** باین نحو ترجمه شده است (۱۰) و نه به پیشوا و معنی شوید زیرا که پیشوای شما یکبست یعنی مسیح پس در اینجا نیز مسیح تصریح فرموده باینکه خدا یکبست و من هادی و پیشوای شما هستم **قول یازدهم** در باب (۲۶) از انجیل متی باین نحو مرقوم گردیده است (۲۶) **اَنْكاهْ عِيْسِيْ بَا اِيْشَانْ بَعْضِيْ كِيْ** معنی میسر سیمانی بود و سید بنا کردن خود گفت در اینجا بنشینید تا من رفته در اینجا دعا کنم (۳۷) و پطرس دو پسر زباید بر خاشنه حالت غم و شدت و الم و زار و خمود (۳۸) پس بدیشان گفت نفس من از غایت الم و شرف بموت شد در اینجا مانده با من بیدار باشید (۳۹) پس قدری پیش رفته بروی دافنا و در دعا گفت ای پدر من اگر ممکن باشد باین پیاله از من بگذرد لیکن نه بخواهش من بلکه بآزاده تو (۴۰) و نزد شاکر دان خود آمده ایشان را در خواب یافت و پطرس گفت یا هو چه بنیمنی خوانستید

ما قول المسبح

۳۱۲

بیک ساعت با من بیدار باشید (۴۱) میا را با شید و دعا کنید تا در عرض از غایتش بخشد و روح با غایت است اگر چه چشم
(۴۲) و بار دیگر رفته باز دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد تا از دست
بشود (۴۳) و امده باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چنان ایشان سکن شده بود (۴۴) پس ایشان را از آن کرده و رفته باز
همان کلام دعا کرد انشی بر احوال و احوال مندرجه در این عبارات بوضع تمام ذال بر عیون و تنی الوهیت از سبب
ایا خدا را غم و شدت و اندوه می نماید و از شدت غم و اندوه می نماید و از شدت غم و اندوه می نماید و از شدت غم و اندوه می نماید
کنند باین شدت دعا میکنند و نماز می خوانند شبها از آنده میا را در تصویر یک خود شغل باشد این احوال و احوال و احوال و احوال
دارد و اگر گوید از بابت ارشاد بود کویم دلت بیابان در شب کسی نبود که او را ارشاد نماید و بشاگردان هر چه میفرمود میاید
باشید و دعا کنید تا غایتش نموده و بگذرد آنها میخوانند و او خلوت میرفت و دعا میکرد و استغاثه می نمود بلکه اگر
بنای شخص برقی اضافی باشد میخواند بگوید که لا به (۳۹) دلالت دارد ظاهر بر اینکه عینی شک دارد در دهرن غلغله
بالله زیرا که میگوید ای پدر اگر ممکن نباشد این پیاله از من بگذرد و جلا صاحب ربوبیت بری از حق و از حق و از حق و از حق
ذلت می باشد و چون جناب ایشان بعالی آمد و حتم شد از برای اینکه عالم را نجات بدهد بر خیزد و خون کرم از غایت
پس در این صورت خون و اگر به و زلای دعا و بیقراری چه معنی دارد اگر ممکن نباشد این پیاله از من بگذرد و لغواست زیرا که
بعالی میامد مگر از برای این که مقتول و مصلوب شود این احوال منافات کلی دارد با این مقصود **قول در این باب**
در باب (ع) از انجیل متی بابین خود فرستاده است (۱) آنگاه عیسی بدست روح بیابان برده شد تا ابلهس و از انجیل متی
(۲) و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید (۳) پس تجربه کردند و زدا و آمده گفت اگر پس خالی بگو تا این
سینه گمان شود (۴) در جواب گفت مکتوب است انسان نه محض بنان و زینت بپسند بلکه هر کس که از دهان خلاصا ذکر دهد (۵)
آنگاه ابلهس و از انجیل متی برده و بر گنجه هیکل قرار داده (۶) بوی گفت اگر پس خالی خود را بر پاره اندازد مکتوب است و فرشتگان
خود را در باره نورمان دهد تا نور بدستهای خود بگیرند میا را پاست بسند خورد (۷) عیسی و بر آفت باز مکتوب است
خدای خود را تجربه بکن (۸) پس ابلهس و از انجیل متی برده و بر گنجه هیکل قرار داده (۹) گفت اگر
افتاده مرا بر ستونهای هانا اینهمه را بنویسم پس اگر مسیح خدا بود چگونه شیطان چراغ من را بیدار و بگوید خود را از دست
بر پاره انداز و بمال دنیا و از غریب بدهد که مرا سجده کن که ملعون ترین بنده ایست از بندگان خدا چگونه تراست میکند که خدا
بگوید با مرا سجده کن تا پادشاهی و ملک و مملکت و مجد و دولت و پول بدهم ایامصقراست که بنده بخدا بگوید یا ایلر ایلر
کن قول سیزدهم عادت شرع عیسی جاری شده بود و ما نیز که تعبیر از نفس خود نماید طایبان را لا ائمان فی سینه میاید
کما لا یخفی برناظرین انجیل و اینجیل را به مثلاً ذایه (۲۰) از باب (۱) ذایه (۶) از باب (۱) ذایه (۱۳) و (۲۷) از باب (۱) ذایه
(۹) و (۱۲) و (۲۲) از باب (۱۶) ذایه (۱۱) از باب (۱۴) ذایه (۲۱) از باب (۱۹) ذایه (۱۴) و (۲۱) از باب (۲) ذایه
(۲۷) از باب (۲۴) ذایه (۲۴) و (۲۵) و (۲۶) از باب (۲۶) از انجیل متی و هکذا در غیر این مواضع مذکوره از انجیل میفرمود
سایر انجیل ظاهر روشن است که پسرانسان نمیشود مگر انسان نر الله و ابن الله **قول چهارم** در باب (۳) از
انجیل متی بابین خود فرمود کرده است (۵۳) و چون عیسی این امثال را با تمام رسانید از آن موضع کوچ کرده (۵۴) بوطین
خودش امده ایشان را در کتب ای ایشان تعلیم داد عیسی که متعجب شده گفتند از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات میسر میاید (۵۵)
ایا این پسر نجار نمیباشد و ایامادش مسیحی میفرماید و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا (۵۶) و هر خواهرانش
نزد ما میباشند پس این هر از کجا میسر میاید (۵۷) و در باره او لغزش خود ندید که عیسی بدیشان گفت بنی بصریوت نباشد
مگر در وطن خویش انشی از آیات و معجزات معلوم میشود که در و ما در و چهار برادر و خواهر دارد لیکن عدد خواهرانش

فصل در بیان اثبات بقیة جسد

معین نیست اگر خدا باشد پس باید بوسعت بخا و بدین حال و میریم مادر خدا و این چهار نفر را هم برادر خدا و خواهرانش را خواهر خدا
 بدانند و زایه (ص) خود صلی صبر نماید که بنی بچهرت نمیشود و مکر در وطن خود پس این صیحت داد اینکه عینی جلدی است
 و هر انبیا دارای طبیعت واحد میباشد نه طبیعتین **فصل در بیان اثبات توحید و ابطال تثلیث است** براهین عقلیه
 بدانکه حقیقتا لی را واحد میگوئیم بدو اعتبار یعنی بدو معنی **اول** آنکه ذات مقدسش مرکب نیست از اجزای امور و
 اجزای کثیره **دوم** آنکه در وجوب وجود و اینکه مبدع وجود جمیع ممکنات شرعی و دینیه و غیره در نزد متبیینش واحد
 بمعنی اول نیز بمعنی ثانی و برهان ثبوت وحدت بنفسی و معنی اول اینکه هرگاه ذات باری مرکب باشد از اجزاء کثیره تحقیق
 مفقود و محتاج خواهد بود بحقیق هر کدام از اجزای خود و هر کدام از اجزایش غیر از خودش هستند پس هر مرکب مفقود
 محتاج بغیر است و هر مفقود محتاج بغیر نمیکند لذا نه واجبست اغیر پس مرکب محتاج بغیر است و نمیکند لذا در بیگانه است
 واجب الوجود مرکب باشد پس تحقیق باری جلت عظمه فرد واحد است و هیچوجه من الوجوه کثرت ندارد نه کثرت مفاد و نه
 مانند اجسام و نه کثرت معنویه چنانچه این کثرت معنویه ثابت از برای نوع مرکب از فصل و جنس و یا از برای شخص مرکب
 از ماهیت و تشخیص الا اینکه این معنی صعب و مشکل شده است از برای قاصد و کونه نظر آن که ذات خدا را نعوذ بالله مرکب باشد
 از اقسام ثلثه و یا ذات حق را مرکب میدانند از حیث وجود و قدوت و علم و اراده و امثال ذلك از صفات یعنی این صفات را هم میدانند
 مانند ذات و میگویند این صفات نهچنین ذات و نه غیر ذات لیکن ما این صفات را عین ذات میدانیم برهان چندین **برهان**
اول آنکه اگر صفات واجب را بد باشد بر ذات و قائم بذات واجب خواه مستند بذات واجب باشد و خواه مستند بغیر که
 بالضروریه متاخر خواهد بود لثبات از ذات واجب و واجب در مرتبه ذات که مقدم است بر صفات خالی خواهد بود از صفات
 و در انمرئیه مقدم که صفات هنوز موجود نیست امکان صفات خواهد بود یا بمعنی که مرتبه طرف امکان صفات باشد و
 لازم آید که واجب الوجود در مرتبه ذات مشتمل باشد بر جهت امکانی و حال آنکه واجب الوجود بالذات واجب الوجود است
 من جمیع الجهات و الا لازم آید که مرکب باشد از جهت وجوب و امکان چهره بالضروریه وجوب و امکان هر دو از جهت واحد
 نتوانند بود **برهان دوم** هر وجود واجب کمال انحاء وجود داشت بالضروریه و وجود مصداقا را است و هر یکی
 از وجودات نافعه امکاتیه در صد و اثنای محتاج است بصفی که بواسطه هر صفی نوعی از آثار از او صادر گردد پس
 احتیاج بصفت در صد و اثنای تفصل است در وجود پس وجود بیکه مستغنی باشد از صفت کمال انحاء وجودات باشد
 پس برهان بیاض شکل اول منعقد گردد با بنظر بی وجود واجب کمال انحاء وجود داشت و کمال انحاء وجودات مستغنی
 از صفات پس وجود واجب مستغنی باشد از صفت **برهان ششم** اگر صفات کالیه واجب آید باشند و
 متاخر ذات واجب لازم آید که واجب در انمرئیه مقدم خالی باشد از صفات کمال و خلوا صفات کمال لا محاله
 نقص باشد پس ذات واجب لعیاذ بالله در انمرئیه مشتمل باشد بر نقص **برهان هفتم** اگر صفات
 مثل علم و قدرت و اراده زاید باشند بر ذات واجب لا محاله معلول واجب باشند و صد و اثنای ذات واجب بواسطه
 همین صفات نیز نتواند بود و الا تقدم شیء بر نفس لازم آید و بواسطه صفات دیگر مثل ان صفات نیز نتواند بود و
 الا تسلسل لازم آید بلکه باید که بواسطه صفات باشد پس ذات واجب نظر بصفات خود قاعله موجب باشد و فعل قاعله
 موجب بر سبیل اضطرار باشد کالتا در احوالها و الشمس فی اشرافها و فعل اضطراری بالضروریه نقص باشد و نقص
 بر واجب الوجود روا نبود **برهان هجدهم** اگر ذات واجب محل صفات خود بود قابل انصاف بود و لا محاله قاعله
 آن نیز بود چه استناد صفات واجب بغیر واجب روا نبود پس لازم آید که ذات واحد من جمیع الجهات هم قاعله باشد
 هم قابل و امتناع این در محل خود ثابت شده **برهان ششم** بر مذاق متکلمین صفات زائده یا حادث باشند یا فایز

تکلیف بر اهل عقلیه

بنابر اول ذات واجب محل حوادث شود و بنا بر ثانی تعدد دفعه لازم آید و هر دو منتهی باشد بر اهل عقلیه که خواهان امد و مد است
اشاعره زیادتی صفات بر ذات واجب و معتزله بر ایشان اول تعدد دفعه لازم آید و ایشان در جواب گویند منتهی
ذوات قدیم است نه صفات قدیمه و ثانیاً بر ایشان شرک لازم آید چه شرک با ربی عبارت از تعدد نیست که وجودش بیحد
باشد نه از غیر و هر قدر می نزدیکین وجودش از خود باشد چه قدم زامنای معلولیت دانند و ایشان در جواب گاهی
گویند که شرک با ربی دانسته اند که قدم باشد و صفات ذات نتواند بود و گاهی گویند شرک غیر را گویند که مشارک باشد
و صفات واجب غیر واجب نیستند اگر چه عین هم نیستند و گویند صفات واجب لا هو لا غیره و توفیر اهلین مذکور از امثال
این گفت و شنود فارغ می توانی بود و اشاعره بر مافقی صفات لازم آید و گویند فرقی نیست میان عینیت صفت و عدم صفت
پس لازم آید که واجب تعالی خالی از صفات کامل باشد و خلوا از صفات کامل نفس باشد با لیلانه و جواش انفس که خلوا از
صفات کامل و حق لازم آید که اگر اثار صفت منفی باشد اما با ترتیب اثار صفت خلوا از صفات لازم که نفس باشد بلکه در غایت
ظهور است که ترتیب اثر صفت بر ذات با عدم حاجت بصفت کامل است از ترتیب اثار با وجود صفت و حال آنکه مافا قبل
عدم صفت مطلقاً مفهوماً و مصداقاً نیستیم بلکه قائم به تحقق مفهوم صفت و لازم که در تحقق مفهوم صفت مصداق
مغایرت ذات لازم باشد بلکه تحقق مفهوم و لا بد است مصداق اعراض از آنکه مغایرت ذات باشد چنانکه در مایه این ذات
باشد چنانکه در واجب پس ثابت و محقق گردید که صفات عین دانند و بوجه من الوجهه ترکیب در ذات با ربی یافت می شود
و نه کثرت الحاصل الله غایت بالذات و قاد است بالذات حتی است بالذات سمیع و بصیر و متکلم و صادق و قادر و قادر
نه اینکه خالی است بعل و قادر است بقدرت و حق است بحدوده و سمیع است بواسطه قوه سامعه و بصیر است بواسطه قوه
باصیه و متکلم است بلسان و غیر آنکه اینها مسلم از احتیاج و نفس است و نفس هم بر ذات مقدس با ربی و انبیت ذات
و قائم مقام جمیع صفات کامل است نه اینکه بطریق نیابت و وکالت بلکه بالذات دارای همه اینهاست و الا احتیاج و عیون
دیگر لازم می آید چنانچه گفته شد امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در بیان این مقام فرموده اند من وصفه فقد قرعه و
من قرعه فقد شانه و من شانه فقد جواه و من جواه ههنا جوله یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زائده بر ذات پس تحقیق کرد
مقادیر کرده او را با صفات و هر که وصف کرد خدا را با صفات پس اعتقاد بد و خدا کرده و یاد دینی در ذات خدا قائل شد
و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب اجزاء و باغض دانست و هر که خدا را صاحب اجزاء و باغض بداند جاهل و عوام است که خدا
شماخته و باضافه بود اول الذین معرفته یعنی اول دین معرفت و شناختن خداست و کمال معرفت توحید یعنی کمال معرفت
و شناختن خدا آنست که او را یگانه نداند و کمال توحید نفی الصفات عنه یعنی کمال توحید و یگانگی خدا نفی صفات زائده است
از ذات مقدس او و اما توحید بمعنی ثانی آنست که بدان هیچ شیئی نیست در وجود شرک او باشد در وجوب وجود و این حد
و حد نیست شخص بذات مقدس او و بر اهلین این وحدت عنقریب خواهد آمد و بعضی اعلام از اهل اسلام گفته اند خدا
و احد است بجهار معنی اول ذات مقدس او دارای اجزاء و باغض نمیباشد و حق مفرده است در قدم و مفرده
در الوهیت از قبیل استحقاق عبادت و خلف پیغمبر مفرده است بصفات مانند علم و قدرت پس عینی و امیر المؤمنین
علیه السلام شرک و نیستند در ذات و در مرتبه خلقت در عقاید صدوق و جبر الله از زاره و جبر الله منقولست قال قلت
للشاذلی علیه السلام رجلان ولد عبد الله بن سبا یقول بالتفویض فقال ما التفویض قلت یقول ان الله عز وجل خلق
محمد و علیاً ثم توفی الامر لهما فخلقا ورزقا واحداً و اما فقال کذب عدو الله اذا رجعت الیه فامر علیه الایة انی فی سب
الزعد ام حملوا الله شرکاء خلفوا کخلفه فنشأ به الخلق علیه هم قل الله خالق کل شیء و هو اول احد القها
فاعرض فی الزجل فاخبر بها قال الصادق فکما انما القنه حجر فقال و کما انما خوس یعنی خدمت صادق الی الله عرض

در بیان اثبات حق جبر و ابطال

۳۱۷

کردم بد پس مردی را اولاد عبد الله بن سبا قاتل بنفویض است فرمودند نفویض یعنی چه عرض کردم آن مرد میگوید بد پس خدای عز وجل محمد و علی علیه السلام را افرید و امورات عباد را با ایشان سپرد پس ایشان خالق و زاین و محیی و ممیت حضرت فرمودند دروغ میگوید دشمن خدا زمانیکه بر کشتی بسوی و بخوان بر او آیه را که در سوره مبارکه وعدا است
أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ که
 صریح است در توحید افعالی راوی گفت پس بر کشتی بسوی مرد و بر او خواندم این را که صادقی ال محمد تعلیم داد که تترسند
 بد هفتش انداختم و لال شد این بود تلخیص کلام در این مقام بحسب لیاقت بعقول بشر و فکر صریح مع الاعتراف بآیه سبحانه و تعالی
 عن نصرته لا تفکار و الا وهام و علائق العقول و الافهام حال شروع کنیم بذكر ادله و براین توحید و ابطال تثلیث و
 کوئیم بالله التوفیق و علیه التکلیل و هو السنان و الحافظ من الخطاء و التسهو و التشیان فی جمیع المقامات لا یشکی فی هذا
 المقام الذی هو منزل الاقدام **بُنْ هَٰذَا لِقَوْلِكَ** قول بوجود الهی و یا اکثر مفضی بحال است پس قول بوجود الهی و
 یا اکثر بحال است زیرا که هرگاه فرض کنیم وجود دو باشد اله و اجناسی بر محسوس و مثله این گویند لا بد با بد هر کدام از الهی و یا
 الهی قائل باشند بر جمیع مفروضات پس قائل خواهند بود هر یکی از الهی بر محسوس و لشکین زید مثلاً پس کوئیم یکی را زید بخیر
 زید را غمده است دیگری لشکری پس با یکدیگر در هر دو واقع شود و این بحال است زیرا که جمیع بین صند بن بحال است چنانکه در
 مفروضات دانستی جسم واحد در آن واحد نمیتواند هم متحرک باشد و هم ساکن و با مراد هیچ کدام واقع نمیشود و اینهم بحال است
 زیرا که مانع از وجود مراد هر کدام مراد دیگری است پس منسحب نمیشود مراد این مکرر در وقت وجود مراد دیگری و بالعکس
 هرگاه منسحب شود مراد هر دو معاً موجود میشوند معاً و این بحال است و با مراد یکی واقع نمیشود و در این الاخر اینهم بحال است
 وجه **اول** آنکه هرگاه هر کدام از الهی قائل باشند بر جمیع مفروضات پس بحال است که یکی قائل در زید باشد از دیگری بلکه
 لا بد از آنکه مساوی باشند در قدرت و جلال چنانچه مثله این گویند و زمانیکه مساوی باشند در قدرت بحال است و منسحب است
 که مراد یکی اولی بوقع باشد از مراد دیگری و الا لازم می آید ترجیح ممکن بدون مرجح و هرگاه زمانیکه واقع شود
 مراد یکی دون الاخر پس آنکه مرادش واقع کرد بد قائل در و غالب خواهد بود و آنکه مرادش واقع نشد عاجز و ضعیف و مسکین
 و مغلوب و مغلوب خواهد بود و این تفصل است و نقض هم برخلاف بحال است پس در صورت تعدد الهی فساد لازم می آید و
 اگر کسی گوید فساد در صورت اختلاف است در زاده و اما در صورت اتفاق در زاده چه فساد می لازم می آید در جواب کوئیم
 در این صورت فساد از راه دیگری لازم می آید که اقوی از اول است باین نحو که هرگاه فرض نماییم وجود دو اله و با اکثر ظاهر کدام
 قائل خواهد بود بر جمیع مفروضات پس مفضی خواهد بود بوقع مفرد و واحد از دو قائل در مستقل و با سه از وجه واحد و
 این بحال است زیرا که اسناد فعل بسوی قائل بجهت امکان است پس زمانیکه هر یکی از الهی مستقل با جاد باشد پس فعل بجهت
 بودنش با این یکی واجباً بوقع خواهد بود پس اسناد فعل بجهت موجد غالب خواهد بود زیرا که فعل از هر دو صادر گردید
 معاً پس لازم می آید استغناء او از هر دو و با هر سه معاً و احتیاجش بر دو سه معاً و این بحال است و این بحث تا قائل است در
 مسئله توحید پس کوئیم قول بوجود الهی مفضی است با مشاع و قوع مفرد و از هر دوی ایشان پس در این صورت واجباً
 که مفرد و واقع نشود البته پس وقوع فساد لازم است یقیناً و عبارته اخیری هرگاه فرض شود وجود دو و با سه اله و با
 اکثر یا متفق خواهند بود در زاده و یا مختلف پس اگر اتفاق نمایند بر شیئی واحد آن واحد مفرد و مراد هر دو خواهد بود
 پس مفرد و از هر دو واقع خواهد گردید و این بحال است بجهت امتناع ورود علین مستقلین بر معلول واحد و در صورت
 اختلاف پس با مراد هر دو واقع خواهد شد و با مراد هیچ کدام واقع نمیشود و با مراد یکی واقع نمیشود و در این الاخر و هم
 اینها بحال است پس فساد ثابت است بر تقدیر بیک فرض شود و اگر کسی گوید چنانچه اتفاق نیفتد باینکه اتفاق نمایند بر شیئی واحد

تکلیف بر الهی عقیده

۳۱۸

و فیلادیم لازم نیاید زیرا که لزوم خدا در صورتی که هر یکی خواسته باشد شیئی را ایجاد نماید در وحدت یا در اختلاف
 نه اتفاق و اما در صورتی که هر یکی از الهه ازاده نماید که مخلوق را از ان یکی ایجاد نماید بعینه بیحد و بانصورت و نوع خلق
 و احداث را نخواهد بود لازم نیاید زیرا که ازاده کردند با ایجاد شیئی و یکی از آنها ایجاد نمود در جواب گوئیم سوچان بر موجودات
 قدرت و ازاده است و تا نفس اثر و با امر ثالث پس اگر اول باشد اثر اول لازم نیاید هر قدر قدرت و ازاده و اثر اول و قدرت
 و اگر ثانی باشد و نوع اثر قدرت و ازاده یکی اولی نیست از وقوع فعل قدرت و ازاده ثانی زیرا که هر کدام از الهین
 صاحب ازاده مستقل است در ایجاد و تا اثر و اگر بشیم باشد یعنی موجود امر ثالث باشد ان ثالث یا عدم است حادث اگر
 باشد متعلق ازاده نخواهد بود زیرا که ایجاد موجود و تحصیل حاصل محال است و اگر حادث باشد غیر از خواهد بود و این
 قسم تا نیست که مذکور شد بنا بر آنکه در صورتی که بر حقیقت این دلالت و اقص شدی دانستی که هر آنچه در عالم و موقی است
 از محدثات و مخلوقات و موجودات و مصنوعات از مجردات و مادیات و غایبات و ملکات و ارضیات و سموات از
 حیوانات و نباتات و جمادات از اعراض و جوهرات تمام و کمال آنچه از دل بر وجود متناهی هستند بالبداهه دلیل وجود
 نیز میباشد همان طریقه که ما بیان کردیم بنا بر آنکه این دلالت از خداوند جل و علا و عظمه در مواضع متعدده از کتاب خود ذکر
 و بیان فرموده است از انجمله میفرماید **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا** برهان دوم که بعض
 شود وجود دو اله و با اگر واجب الوجود لذاته باشد پس لابد است از آنکه در وجود پیدا خواهند کرد و لابد باشد
 باشند از همدگر و ما به المشا که غیر از ما به المشا است پس هر کدام مرکب خواهند بود از ما به المشا که دو ما به المشا
 مرکب محتاج بحز و ش هست و هر دو شغیر از خود ش میباشد پس هر مرکب محتاج خبر است و هر محتاج غیر نمیکند لذاته پس
 الوجود لذاته ممکن الوجود خواهد بود لذاته و این خلف است پس واجب الوجود لذاته نیست مگر فرد واحد و ماعلا و سوائی
 ممکن و محتاج است از فرد واحد و هر محتاج غیر حادث و ممکن است پس جمیع موجودات ماسوی الله حادث و ممکن است پس مخلوق
 خالق واحد و مصنوع صانع فرد میباشد **برهان سیم** هرگاه خدا را از ابد بر واحد فرض نمایم دو اله باشد مثلاً شریک
 همدگر خواهند بود و الوهیت لابد باشد ما به الامتياز داشته باشند و الا تعدد تحقق پیدا نکند پس ما به الامتياز صفات
 یا نه و اگر از صفات کمال باشد خالی از آن فاض خواهد بود فاض خدا نمیشود و اگر از صفات کمال نباشد متصف بان فاض خواهد
 بود فاض خدا نمیشود بعبارت اخری ما به الامتياز اگر معبر باشد در تحقق الوهیت پس خالی از آن خواهد بود و اگر معبر
 نباشد در تحقق الوهیت اقصاف بان واجب نخواهد بود و منفرد تخص خواهد بود پس متصف بان صف غیر معبر در الوهیت
 ضرورت محتاج خواهد بود **برهان چهارم** هرگاه فرض نمایم وجود الهه متعدده را لابد باشد بحقیقتی باشد که غیر
 بتواند فرق و تمیز بکند در همتا این نشان لیکن امتیاز در عقول ما حاصل نمیشود مگر بجهت این در مکان و با در زمان و با
 در وجوب و امکان و همتا بر خدا محال است پس حصول امتیاز محال است **برهان پنجم** یکی از الهه متعدد کافیت
 دهند بر عالم امکان و با نه اگر کافیت ثانی و ثالث ضایع و غیر محتاج الیه خواهند بود و این نفس است و فاض خدا
 نخواهد بود و اگر کافی نباشد هیچکدام هر غایب و فاض خواهند بود **برهان ششم** عقل اقتضا میکند احتیاج حادث
 بفاعل و امتناع نیست در اینکه فاعل و مدبر کل عالم واحد باشد و اما ما وای ذلک هیچ عددی اولی است از عدد دیگر و این
 مفضی است بوجود عدد دیگر مثلاً و ذلک محال پس قول بوجود الهه محال است **برهان هفتم** یکی از خدا یا متعدده
 قادر است بر اینکه خود را محض نماید بدلیلی که دلالت داشته باشد بر او و دلیل بر وجود دیگری نباشد و با قادر نیست
 محال است زیرا که دلیل بر وجود صانع نیست مگر موجودات و مصنوعات و در میان مصنوعات چیزی نیست که دلیل تعیین
 یکی از الهه باشد بخصوص در ان الثاني دوم نیز محال است زیرا که لازم میاید که خدا عاجز باشد از تعریف نفس خود علی التبعین

در بیان اثبات توحید

۳۱۹

و خارج خدا نخواهد بود **برهان ششم** که از الهه قداست که بعضی از افعال خود را سر نمایند و دیگری
 نامند در صورت اول جهل ثان لازم میاید و در صورت ثانی عجز اول **برهان هفتم** که دو پایه اله نرض غایم قدر
 مجموع من حيث المجموع افوی خواهد بود از قدرت هر کدام علیحدّه پس هر کدام از قدرین و باید در آنها منافی خواهد بود مجموع
 ضعف منافی است پس هر منافی خواهند بود من حيث القدرة **برهان هشتم** که اعداد ناقص و احتیاج به الی
 الواحد والواحد الذی بوجود من جنسه عدد ناقص ناقص لان العدد از بد منه و ناقص لا یكون الهافا لاله واحد
 لا غایله **برهان نهم** که اگر فرضنا معدوم امکان الوجود ثم قدرنا الهی و از بدنه ان لم یقدر واحد منها
 علی ایجاد کان کل واحد منها عاجز و العاجز لا یكون الهافا و ان قدر واحدها دون الآخر فیکون هذا القادر الهافا و ان قدر
 جميعا فاما ان یوجد بالتعاون فیکون کل واحد منها عاجزا الی اعانته الاخر و ان قدر کل واحد علی ایجاد بالاشتغال
 فاذا اوجد احدهما فان یغنی الثانی فاذا علی و هو غافل لای ایجاد الموجود حال و ان لم یغنی یخیند یكون الاول قد
 ازال قدره الثانی و عجزه فیکون مفهوما تحت تصرفه فلا یكون الهافا قبل الواحد اذا اوجد مفدوده فقد ذاک قدره
 عنه فظهر منکم العجز فلما الواحد اذا اوجد فقد نفدت قدرته ففان القدرة لا یكون عجزا فاما الشریک فامرنا نفدت
 قدرته لم یبق لشریک قدره البتّه بل ذاک قدرته بسبب القدرة الاول فیکون تعجزا **برهان دهم** که
 این برهان را بوجه دیگر تقریر میکنیم با اینکه جسمی را تعین نموده و گوئیم آیا میتواند هر یکی از الهه حرکت خلق کند در این جسم
 بدل سکون یا نه در صورت ثانی عاجز خواهد بود و در صورت اول یکی از الهه زمانیکه حرکت را در این جسم معتین خلق کرد
 زمان معتین دومی نمیشود و خلقت سکون نماید در همان ان در همان جسم پس اول قدرت ثانی را از اهل کرد و عاجز شود پس این
 ثانی خدا نخواهد بود و این دو وجه افاده عجز میکند نظر بقدره و دلالت اول افاده عجز میکند با نظر بازاده **برهان یازدهم**
 که **سپین** که الهه متعدده هرگاه عالم باشند بجمع معلومات علم هر کدام منعلی خواهد بود بعین معلوم دیگری پس
 تماثل علم لازم میاید و ذات قابل احد مثلین را قابل مثل دیگر نیز خواهد بود پس اختصاص هر یکی با آن صفت مخصوص با اجاز
 اختصاص بصفی دیگر بر سبیل بدلیت مختص میخواند که تخصیص بدهد هر کدام را بعلم و قدرت خود پس هر یکی از الهه
 محتاج و ناقص خواهد بود **برهان دهم** که شرک عیب و نقص است در ظاهر و در ذات و نوع و صفت و کمال
 لذایع بین ملوک و سلاطین را که شرک را در ملک حقیر مختص مکره میباشند با شد کراهت و می بینیم هر فرد و ملک اعظم
 نفرت از شرک است پس ظن تو عاک و ملکوت خلاجه خواهد بود پس یکی از الهه هرگاه خواسته باشد ملک را مختص
 بخود نماید میتواند یا نه در صورت اول مغلوب عاجز و فقیر خواهد بود و در صورت ثانی خدای اول عاجز و فقیر خواهد
 بود و اما مبتلا بجم و غصه خواهد بود **برهان یازدهم** که الهه متعدده محتاج به دیگر هستند مجموع من حيث المجموع و
 مستغنی و با بعضی محتاج و بعضی غنی در صورت اول همه ناقص و محتاج خواهند بود و در صورت ثانی هر کدام از آنها
 مستغنی عنه خواهد بود و مستغنی عنه ناقص است غنی یعنی هرگاه در شهر ریشی باشد کافی در مصالح عباد و بوجوه
 الوجوه عباد با و رجوع نکنند و شرک هم با و اعشای نماید ان بچاره مهمل و ضایع خواهد بود خدا آنکه محتاج الیه باشد
 نه مستغنی عنه و اگر بعضی محتاج باشند و بعضی غنی محتاج ناقص است و خدا نخواهد بود اگر چه همین دلائل توحید ثابت
 نشنبه و تخلص و تزییع و غیرهم تماما و کما لا باطل و هیاه منشور اگر بد لیکن از باب اضااح در بیان و الزام خصم موافق مرام
 در این مقام ادله چندین نیز که خاصه دلالت دارند بر باطل ثلثیت ذکر و بیان میکنیم و میگوئیم **برهان شانزدهم** که
 چون توحید و ثلثیت هر دو حقیقی هستند در نزد مسیحین بحکم امر دم از مقدمه پس زمانیکه ثلثیت حقیقی ثابت شد
 لا بد است از ثبوت کثرت حقیقی نیز بحکم امرهم از مقدمه و بعد از ثبوت ثلثیت حقیقی ثبوت توحید حقیقی مکان ندارد و لا

اجتماع ضدین حقیقی لازم می آید بحدی که امری مفقود از مقدمه و این محال است پس بقدر واجب الوجود لازم و وجودی نیست
پس امکان ندارد که ثلث بر ثلثیت موحد باشد بنوحد حقیقی و قول باینکه ثلثیت حقیقی و بنوحد حقیقی اگر چه ضدین حقیقی
هستند در غیر واجب الوجود لکن چنین نیستند در واجب سطر محض است زیرا که زمانیکه ثابت شد و شیء نظر ثلث آنها
ضدین حقیقی و با نقضین هستند در واقع و نفس الامر اجتماع آنها در امر واحد شخصی در زمان واحد از جهت واحد امکان
ندارد خواه واجب باشد آن امر را غیر واجب بگویند چنین نباشد و طال آنکه واحد حقیقی ثلث می باشد و سه ثلث می دارد
و این یکست و این سه مجموع اتحاد سه است و واحد حقیقی مجموع اتحاد ندارد اصلاً و اینکه واحد حقیقی جزو ثلاث است پس
جمع شوند در محل واحد لازم می آید که جزو کل باشد و کل جزو این اجتماع مستلزم آنست که مرکب باشد از اجزای غیر
مثابه بالفعل بجهت اتحاد حقیقت جزو کل بنا بر این تقدیر و کل مرکب است و هر جزوی از اجزاء این مرکب است از جهت
عین این جزو است هلم یؤا بودن شیء مرکب از اجزاء غیر مثابه بالفعل باطل است خطا و اینکه این اجتماع مستلزم آنست که
واحد ثلث خود باشد و سه ثلث واحد و اینکه سه ثلث امثال خود باشد و واحد ثلث امثال ثلثه **برهان هفتم**
هرگاه در ذات الله نبود بالله سه اقنوم ممتاز با مینا حقیقی پیدا شود چنانچه مسیحین گویند با قطع نظر از تعدد واجب لازم
مینا بد که الله حقیقت محصله نباشد بلکه مرکب اعتباری و ترکیب حقیقی لا بد است در او از افتقار بین الاجزاء و هر موضوع
در جنب نشان ازین دو حادث حاصل نمیشود و افتقار بین الواجبات نیست زیرا که افتقار از خواص ممکنات است پس واجب
مقتضی غیر نخواهد بود و هر جزو منفصل از دیگر و غیر اگر چه در اتحاد در مجموع پس زمانیکه بعضی اجزاء محتاج بعض دیگر
نباشند ذات حادث مؤلف نمیشود از آنها علاوه در صورت مذکوره ذات الله مرکب خواهد بود و هر مرکب در حقیقت متشکل
بجمله هر یکی از اجزایش و جزو غیر از کل است بالبداهه پس هر مرکب محتاج به اجزاست و هر محتاج به غیر ممکنست لذا نیز لازم
میناید که الله ممکن لذا نباشد و این باطل است **برهان هجدهم** زمانیکه ثابت شد مینا حقیقی مابین اقسام ثلثه
امر بیکر این امتیاز با و حاصل شده است یا از صفات کمال است یا از غیر صفات کمال است بنا بر شق اول جمیع صفات کماله مشترک
خواهد بود فیما بین اقسام ثلثه و این خلاف مفروض در نزد ایشانست زیرا که ایشان هر یکی از اقسام ثلثه را متصف میدانند با جمیع
صفات کمال و بنا بر شق ثانی موصوف با موصوف بصفتی خواهد بود که از صفت کمال نیست و این فصل است نیز پس خطا
ازین واجب **برهان نهم** در سؤال و جواب دینی ایشان در زبان انکلیسی که بیست صاحب از ترجمه
بفارسی نموده است و چاپ هم شده است در سؤال چهارم باین نحو نوشته شده است سؤال (۴) خدا چیست جواب خدای
نامناهی و سرمدی و بی تبدل در هستی و در ذاتی و قدرت و تقدس و عدل و نیکوئی و حقیقت پس ازین سؤال و جواب معقول
میشود که خدا در نزد ایشان غیر مثابه است و در صورت اتحاد فیما بین جوهر لا هوئی و لاسوئی زمانیکه حقیقی باشد اقنوم این
محدود و مثابه خواهد بود و هر چه چنین باشد قبولی او را با دو نقصانرا ممکن خواهد بود و هر چه چنین نباشد نقصانرا
بمقدار معین تخصیص محض و تقدیر مقتدر خواهد بود و هر چه چنین باشد خطا خواهد بود پس لازم می آید که اقنوم این
حادث نباشد و از حدوث واحد و اقنوم اب و روح القدس نیز لازم می آید بجهت اتحاد و این محالست **برهان بیستم**
هرگاه اقسام ثلثه ممتاز باشند با مینا حقیقی و اجسده متمیز غیر از وجوب ذاتی باشد زیرا که وجوب ذاتی مشترکست فیما
بین ایشان و مابا الاشتراک غیر از مابا الامتیاز است پس هر کدام از اقسام ثلثه مرکب خواهد بود از دو جزو و هر مرکب ممکن
لذا نه پس لازم می آید که هر یکی از اقسام ثلثه ممکن نباشند لذا نه و این باطل است **برهان بیست و یکم** هر چند بعضی
باطل است صراحتاً زیرا که مستلزم انقلاب قدیمست حادث و مجرد بجا می آید و اما مذهب غیر ایشان پس در جلالش گویند که این
اتحاد با محلول است و یا غیر آن و اگر محلول نباشد پس باطل است بیه و هر موافق عدد ثلثیت **اقول** این حلول خالی ازین

در اثبات توحید و ابطال

۳۲۱

نهیست با ما منحل و در دست در دست و نادر در غم و این باطل است زیرا که این قسم حلول در صورت
صحیح میشود که اقنوم این جسم باشد و خود مسجیتین گویند اقنوم این جسم نیست و با ما منحل حصول لونیست در جسم و این نیز
باطل است زیرا که معقول ازین تبعیت حصول لونیست در چیز بیجهت حصول محلیست در آن چیز و این نیز در اجسام منصوص میشود
نه در غیران و با ما منحل حصول صفات حقایقه از برای ذوات خواهد بود این نیز باطل است زیرا که معقول از این تبعیت حقایق
نیز هرگاه ثابت شود حلول اقنوم این با معنی در چیزی محتاج خواهد بود و محتاج ممکن است و مقتضی بر این حالت زمانی
باطل است ثابت شد بهیچ تقدیرات اثبات حلول منتهی خواهد بود و اما **ثانیاً** هرگاه قطع نظر نمایم از معنی حلول گوئیم اقنوم این
هرگاه حلول نماید در جسمی پس این حلول با بر سبیل وجودیست و با بر سبیل جواز اول ذاهبی ندارد زیرا که ذاتش با کما فیست و اقلنا
این حلول و با کما فی نیست پس اگر اول باشد محال است که این اقتضا متوجه حصول شرط باشد پس در کتاب محال لازم میاید یعنی
ناحدوث خدا و یا اندام محل و هر دو باطل است و اگر دوم باشد مقتضی بر این حلول امر ذاتی و بر ذات و حادث در او خواهد بود
پس از حدوث حلول حدوث چیزی در اقنوم این لازم میاید پس اقنوم این محل حوادث خواهد بود و این محالست زیرا که هرگاه
چنین باشد آن قابلیت یا اولو از م ذاتش خواهد بود و با در اثبات و این محالست زیرا که وجود حوادث در اول محالست
و دوم نیز ذاهبی ندارد زیرا که بنا بر این تقدیر این حلول ذاتی بر ذات اقنوم خواهد بود و زمانیکه حلول کرد در جسمی واجبست
که حلول کند در ذات صفت حادث و حلول آن لازم میاید که محل و قابل حوادث باشد و این باطل است چنانچه خدا انشی افلا
ثالثاً هرگاه اقنوم این حلول کند در جسم عینی علیه السلام خالی ازین نیست در ذات خدا نیز باقی است و با بر سبیل اگر اول باشد
حلول شخص در محل لازم میاید و اگر ثانی باشد لازم میاید که ذات خدا خالی باشد از اقنوم این پس ذات منتهی میشود زیرا
انقضاء جزو معتبر مستلزم انتفاء کل است و اگر این اتحاد بدو و حلول باشد پس اقنوم این زمانیکه متحد شد با مسیح
علیه السلام پس در حالت اتحاد اگر هر دو موجود باشند و خواهند بود و بزرگ و این اتحاد نیست و اگر هر دو معدوم شوند
و امر مهم حاصل شده باشد این نیز اتحاد نخواهد بود بلکه این نیست شدن دوشی و حصول شیئی ستم است و اگر یکی ازین
دو معدوم شود و دیگری باقی بماند باز اتحاد نخواهد بود زیرا که محالست معدوم با موجود متحد شوند و نمیتوان گفت
معدوم بعینه بلایه و موجود است پس ظاهر و آشکار کرد بد که حلول و اتحاد محالست و در صورتیکه بحقیقت این ادله
بر خود دارند بطلان مذهب صوفیه نیز از برای تو ظاهر و روشن کرد بد که قائل بحلول و اتحاد خدا در مرشد ها و
سایر اشیاء هستند حتی اشیاء خبیثه مانند سگ و خوک و غیرها نعوذ بالله **بدانکه** این فریبده را از مضادات میهند
زیرا که مضاد وی قائل بحلول و اتحاد خدا هستند با جسد مسیح و اینها با جمیع اشیاء و این مذهب با خود از مذهب مضاد است
و میده اشتقاقش همان مذهب نصاری است چنانچه در جای خود انشاء الله خواهد آمد و کسانیکه گفتند اتحاد از جهه
ظهور است مانند ظهور کتابت خاتم در کل و موم و با ما منحل ظهور صورت انسان در ایشان است پس از قول ایشان اتحاد
حقیقی نمیتواند بود بلکه تعارض ثابت میشود زیرا که چنانچه کتابت خاتم ظاهر در کل و با موم غیر از خاتم است و صورت
انسان در این غیر از انسانست فکذا لک اقنوم این غیر از مسیح علیه السلام خواهد بود غایب ما فی الباطن ظهور اثر صفت اقنوم
مسیح اکثر خواهد بود از ظهورش در غیر او مانند ظهور تاثیر شعاع شمس در بدن خشان و در بعضی اجزاء دیگر جواهر معروف
از آنها سوزد میشود و از تاثیرش در اجزاء دیگر غیر از این اجزاء و نعم ما قبل لا سار به حال و قول فی الحقیقه لا یقال
اینکه نیست کاذب و حدیثی است زور و منشاء آن نیست مکر شیطنت و خیالات فاسده و غلبه پیوست بر دماغ تعالی الله
عن ذلک علو کبریا و ثابته بر شکی نیست مشرکند با لقطع و الیقین نمیدانم خدا را بجهت زمانی حد و ثانی بخوانم که مرا هدایت کرد
از امثال این خیالات باطله و بهتر اینست که اقرار بجهت نمایم و در کمال عجز و انکسار و فصوص عرض کنم خدا یا این دوزخ بپرداز

ثَلَاثُ بَرَاهِينِ عَقْلِيَّةٍ

۳۲۲

عاجز است از حد و ثنای تو و شکر گذاری و در مقابل نعمت تو چنانکه در حقیقت نمی‌توانی تصور نیست
 فَاِنَّ الْحَمْدَ عَلٰی مَا هَدَيْتَنِيْ بَعْدَ كُلِّ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْعَدَدِ فِيْ كُلِّ اَنْ وَلَمْ يَزَلْ اِلٰى الْاَبَدِ **بِرُحْمَانٍ مَّسْبُوتٍ**
وَقُرْهُ فَرَفَرُوتْ سَنَفَا اِرَادَ مَبْنِيَا بِنْدَ بَرَفَرُوتْ كَا تَلَاكَ دَرَا سَخَا لَهْ تَانِ بِسَبْحِ كَامِلِ دَر عَشَاءَ رَتَانِيْ بِشَهَادَتِ حَقِّ وَاسْتَهْنَاءِ
 مَبْنِيَا بِنْدَ بَرَا بِنْفَرُوتْ دَر بَرَا بِنْدَ رَدِّ وَاسْتَهْنَاءِ بَر خُودِ فَرَفَرُوتْ پُرُوْتْ سَنَفَا بِنْدَ بَرَفَرُوتْ زَا بَحِ مَبْنِيَا بِنْدَ زَا بَحِ اَنَكِهْ مَسْبُوتْ زَا دَا بَدَا زَا وَنَدِ مَبْنِيَا
 شَخْصِ زَا اَحَادِ اَشَانِ وَتَكْذِيبِ زَا سَتُكُوْتِ بِنِ حَوَاسِ كِهْ چَتْمِ اسْتِ مَوْجِبِ فِتْحِ بَابِ مَقْطَنَهْ اسْتِ دَر ضَرْوِ رَتَانِ پَسِ فَوَلَا بِنِ بَاطِلِ
 يَفْتَنَا مَا نَدِ فَوَلِ بَا سَخَا لَهْ تَانِ دَر عَشَاءَ رَتَانِيْ مَجْدِ مَسْبُوتْ كَامِلِ خَفِيْ نَمَانِدْ كِهْ عِلْمَانِيْ مَسْبُوتْ رُوحِ مَسْبُوتْ اَخْلَا مَبْنِيَا نَدِ
 جَسَدِ زَا اَنَسَانِ مَخْلُوقِ زَا مَا عَوَامِ اَشَانِ كَلَّا وَطَرَا اَزْ هَرَفَرُوتْ مَبْنِيَا اَهْدَا بَاشَدِ فَرَفَرُوتْ نَمَكْدَارِ نَدِ مَا بِنِ جَوْهَرِ لَاهُوتِيْ وَجَوْهَرِ
 نَاسُوتِيْ بَلَكِهْ مَسْبُوتْ اَمِنْ جِبْتِ اَلثَّاسُوتِ نَبْرُوتْ اَمَبْدَا نَدِ هَمَانِ فِدَا زَا فِتْسِ مَبْنِيَا نَدِ وَدَر نَمَازِ مَبْنِيَا نَدِ كِهْ مَسْبُوتْ اَخْلَا مَبْنِيَا
 نَمَبْدَا نَدِ مَقْصُودِ چِهْ چَتْمِ اسْتِ زَا لَوْ هَيْتِ مَسْبُوتْ بِلَا هُوتِ وَنَاسُوتِ اَخْلَا مَبْنِيَا نَدِ وَنَجْطِ عَظِيمِ مَبْنِيَا نَدِ **حِكَايَتِ**
 مَنَاسِبِيْ مَبْنِيَا طَرْمِ اَمَدِ مَقْصُودِ كِهْ سَهْ نَفَرِ نَصْرَانِيْ شَدِ نَدِ وَذَا خِلِ دِيْنِ مَسْبُوتْ كَرْدِ نَدِ وَبَعْضِيْ زَا مَسْبُوتِيْ عَقَا بَدَلَا مَرْدَا
 بَا اَشَانِ نَا دَا دَا نَدِ مَبْنِيَا عَقِيدَهْ ثَلَاثُ زَا وَدَر خَدْمَتِ فِتْسِ بُوْدِ نَدِ يَكِيْ اَزَا اَحْتَاءِ قِتْسِ كِهْ اَزَا مَرَاءِ بُوْدِ بَدِ نَدِ قِتْسِ اَمَدِ نَدِ
 اَوْ سَوَالِ كَرْدِ كِهْ اَنَا دَر اَبِنِ اَنَامِ كَسِيْ نَصْرَانِيْ شَدِ اسْتِ فِتْسِ كَفْتِ بِلِيْ سَهْ نَفَرِ ذَا خِلِ دِيْنِ مَسْبُوتْ كَرْدِ نَدِ مَرْدِ دُوسْتِ كَفْتِ اَزَا
 عَقَا يَكِ لَا مَرْدِ چَتْمِ پَرَا نَا دَكْرِ فَرَا نَدِ قِتْسِ كَفْتِ بِلِيْ هَمِ چَتْمِ نَا يَا دَكْرِ فَرَا نَدِ فِتْسِ يَكِيْ اَزَا اَنَهَا زَا اَحْوَا اسْتِ نَا بَدِ وَنَسْتِ نَمَبْدَا
 وَغَدِ مَنِ خُودِ زَا دَر دِيْنِ مَبْنِيَا مَرْدِ مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا مَبْنِيَا
 خَلَا سَهْ اسْتِ يَكِيْ اَنَسْتِ كِهْ دَرَا سَنَانِ اسْتِ وَدَقِيْ اَزِ بَطْنِ حَرِ پَرِ بِنُوتِ مَنُوتْ شَدِ وَنَسْتِ اَنَسْتِ كِهْ دَر صُورَتِ كَبُوْتِ بَرِ خَلَا يِ دَوْمِ
 اَزِ سِيْ سَالِ نَا زَلِ شَدِ فِتْسِ غَضَبِ كَرْدِ وَامَرِ كَرْدِ كِهْ اَوْ اَزِ جِلْسِ پَرِوْنِ كَشْدِ وَكَفْتِ بِنِ اَعْتِمَادِ مَبْنِيَا نَدِ پَسِ دَقِيْ نَمَبْدَا
 وَازَا سَوَالِ كَرْدِ مَبْنِيَا كَفْتِ اَنَا فَرَا نَدِ اَدَا دِيْ كِهْ خَلَا يَانِ مَاسَهْ هَسْتِ وَبَكِيْ اَزَا اَشَانِ مَصْلُوبِ شَدِ وَمَرْدِ اَلَا نِ دَوْمِ
 ذَا اَمِ فِتْسِ غَضَبِ كَرْدِ وَازَا نَبْرُوتْ اَزِ جِلْسِ پَرِوْنِ كَرْدِ وَكَفْتِ سَبْمِ بِلَا مَبْنِيَا وَبَدَا بِنَهَا خُوبِ يَا دَكْرِ فَرَا نَدِ پَسِ مَبْنِيَا مَبْنِيَا
 مَرْدِ زَبْرُوتْ ذَا نَاقِ بُوْدِ بَا لَتَسْبِيْهَانِ دُو نَفَرَا قُلِ وَحَوِيْصِ بُوْدِ دَر خُطْبَهْ عَقَا بَدِ پَسِ فِتْسِ اَزَا سَوَالِ كَرْدِ كَفْتِ يَا مَوْلَا مَرْدِ چِهْ
 نَعْلِمِ اَدَا دِيْ حَفْظِ كَرْدِ وَبِقَرْمِ كَامِلِ نَهْمِ اَزِ فَضْلَاتِ خَلَا يِ مَا مَسْبُوتِ مَبْنِيَا هَمِيْ رَضِ كَمِ فِتْسِ كَفْتِ مَرْدِ اَبُو اَلْمَوْدُودِ
 وَدِيْنِ ذَا دِيْ دَر نَفْسِيْ يَمِيْنِ كَفْتِ بِلِيْ اَنَامِ سَهْ اسْتِ وَسَهْ بَكِ وَبَكِيْ اَزِ بِنِ سَهْ مَصْلُوبِ شَدِ وَمَرْدِ پَسِ هَمِ مَرْدِ مَبْنِيَا اَحْتَادِ اَلَا
 خَلَا نَدَا رِمِ وَالا نَفِيْ اَحْتَادِ لَا زَمِ مَبْنِيَا بَدِ فِتْسِ وَنَسْتِ مَبْنِيَا وَنَسْتِ مَبْنِيَا وَنَسْتِ مَبْنِيَا وَنَسْتِ مَبْنِيَا وَنَسْتِ مَبْنِيَا وَنَسْتِ مَبْنِيَا
كُوْبَلِ مَسْئُوْلِيْنِ تَفْصِيْرِيْ نَدَا رِمِ عَوَامِ بَا بِنِ خُطْبَهْ مَبْنِيَا بِنْدِ دَر بَيَانِ اَبِنِ عَقِيدَهْ وَعِلْمَانِيْ مَسْبُوتِ مَبْنِيَا بِنْدِ دَر بَيَانِ عِلَالَهْ
 اَحْتَادِ اَقْرَارِ وَاعْتِرَافِ مَبْنِيَا بِنْدِ كِهْ مَا مَعْنِيَا هَمِ وَلِيْكِنِ نَفِيْ فِهْمِ عَاجِزِمِ اَزِ نَصُورِ وَبَيَانِ اَنِ وَصَاحِبِ مَبْنِيَا اَلْحَقِ بَعْدَا اَنَكِهْ
 بِحَسْبِ كَمَانِ خُودِ اَلْوَهِيْتِ مَسْبُوتِ اَثَابِتِ كَرْدِهْ اسْتِ بَا بَعْضِيْ اَيَاتِ مَشَاهِدَاتِ اَنْجِلِ بَعْدِ دَر صَفْحَهْ (۱۱۱) اَزْ كَلَامِ مَبْنِيَا وَنَسْتِ
 مَطْبُوعَهْ مَشَاهِدَاتِ چَتْمِ نُوْشْتِهْ اسْتِ وَاَكْرِمِ سَوَالِ نَمَانِدْ كِهْ دَر جَبِ وَخَلَا نَبْتِ خَلَا نَبْتِ اَلْوَهِيْتِ بِسَبْحِ مَسْبُوتِ چَكُوْنِ
 اَمَكَانِ دَا رَدِ جَوَابِ اَزِ بِنِ سَوَالِ بَعْدَا زَا دُو سَطْرِ چَتْمِ كَفْتِهْ اسْتِ اَمَّا اَتَخَصُّصِ كَفْتِ اَبِنِ مَطْلَبِ نَا رَمَانِيْتِ بَلَكِهْ دَر قُوَّةْ
 هَمِيْ بَشَرِيْ نَبْرُوتْ اَهْدِ بُوْدِ زَبْرُوتْ اَكِهْ اَبِنِ اَمَرِ بَسِ مَخْصُوصِ وَنَسْتِ بَا سَرَا رَدَاتِ اَلْاَخْلَا وَاشْكَارِ اسْتِ كِهْ اَدْعِيْ اَنِ خَلَا
 وَاسْلَا رَا وَازَا بَحْطَهْ نَصْرِ عَقْلِ خُودِ نَمِيْوَ نَدَا وَرَدِ اَلْحَقِ پَرِ اَزِ بِنِ حَقَا زَاتِ وَاضِحِ وَاشْكَارِ مَبْنِيَا كِهْ عِلْمَانِيْ مَسْبُوتِ عَاجِزِ
 اَزِ بَيَانِ حَقِيْقَهْ ثَلَاثِ مَبْنِيَا شَدِ وَمِيْكَوْنِدِ حَكْمَا بَا بَدِ فَوَلِ كَرْدِ بَدِ وَنِ فِهْمِ دِنِ وَازِ بِنِ عِبَارَتِ نَبْرُوتْ مَعْلُومِ مَبْنِيَا كِهْ مَبْنِيَا
 نَصْرَانِيْ مَبْنِيَا نَدِ وَهَمِيْ كَسِ نَمِيْوَ نَدِ بَقِيْمِ هَمِيْ طَوْرِ هَمِ هَسْتِ بَعْلَانِ اَنَكِهْ غَيْرِ مَعْلُومِ اسْتِ وَفَرَا اَزَا زِيْ دَر نَفْسِ خُودِ
 دَر شَرْحِ سُوْرَهْ اَلْاَنْشَاءِ كُوْبِدِ وَاعْلَمِ اَنِ مَدِ هَبِ اَلْاَنْشَاءِ مَبْنِيَا جَلَّا بَعْنِيْ بِلَانِ بَدِ رَسِيْمِ مَدِ هَبِ نَصْرَانِيْ مَبْنِيَا مَبْنِيَا

در بیان سبب الایمان

۳۲۳

کسی نمیشود حقیقت انرا بفهمد بعد گفته است لا تری مدها فی الدنيا اشد رکاز و بعدا من العقل من مذهب
النصارى و بعد در تفسیر سوره مائده گفته است ولا تری فی الدنيا مثاله اشد فسادا و اظهر بطلانا من مقالته التصادق
بمعنی نمی بینیم در دنیا مثاله را که اشد فسادا و اظهر بطلانا باشد از مقالته نصاری پس زمانیکه براهین عقلیه قطعیه را
که تثلیث حقیقی بمنحست در ذات پاک خدا پس هرگاه فوئی از احوال مسیح یافت شود و بحسب ظاهر ذال بر تثلیث باشد
تاویل آن واجبست بقتلای که خالی ازین نیست یا باید عمل نماید هر کدام از دلالت و براهین و دلالت آن قول و یا هر دو را
ترك ننمایم و یا اینکه نقل را ترجیح بدهیم بر عقل و یا عقل را ترجیح بدهیم بر نقل و اول باطل است قطعا و الا لازم میاید که
شیء واحد منقطع و غیر بمنع باشد در واقع و نفس الامر و دوم ابضا محالست و الا ارتفاع نفیضین لازم میاید بستم نیز چنان
نیست زیرا که عقل اصل نقل است زیرا که ثبوت نقل موقوف بر ثبوت وجود ضائع و علم و قدرت و سبحانه و تعالی را اینکه
در حکمت بالغه او ارسال رسل و انزال کتب لازم است و ثبوت این مطالب بدلیل عقلیه است پس فلاح در عقل فلاح است
در عقل و نقل معا پس باقی نماند الا اینکه قطع کنیم بصحت عقل و مشغول شویم تاویل نقل و تاویل در نزد اهل کتاب نادو
قلیل نیست بلکه بسیار است چنانچه در امر ستم از مقدمه دانستی که ایشان تاویل بنمایند آیات غیر محصوره ذال را بر جمیع
شکل الله سبحانه و تعالی بجهت دوا به نثریه که مضمون آنها مطابقست با برهان عقلی و همچنین تاویل بنمایند آیات کثیره غیر محصوره
که دلالت دارد بر ثبوت مکان از برای خدا بجهت آیات قبله که موافقت دارند با برهان چنانچه در مقدمه ماث همین باب شریحا دانسته
لیکن خیلی عجیب است از عقلای کائنات که من تبعه ایشان که گاهی حکم حس و عقل را معا باطل میکنند و حکم بنمایند که آن و شرایک
در پیش چشم ما حادث شدند بعد از مدت زیاد تر از یک هزار و هشتصد سال بعد از عروج مسیح علیه السلام در عشاء و ثانی مسیح
بکشت و خون مسیح علیه السلام حقیقت پسینان و شرابرا عبادت نموده و سجده میکنند از برای این دو و گاهی حکم میکنند بطلان
عقل و بداهه و براهین عقلیه را دور انداخته و میگویند تثلیث حقیقی و توحید حقیقی جمع میشوند در امر واحد شخصی در زمان
و احدا ز جهته واحد و عجیب از فر فر پرتسنت که ایشان مخالفت بنمایند با فر فر کائنات در اعتقاد اقول و موافقت بنمایند در آن
پس هرگاه عمل بظاهر نقل ضروری باشد اگرچه مخالفت داشته باشد با حس و عقل پس انصاف آنست که فر فر کائنات بفر فر فر
پرتسنت میباشد زیرا که کائنات مبالغه دارند در اطاعت ظاهر قول مسیح علیه السلام تا اینکه اعتراف بنمایند بعبودیت پیش
مصادم است با حس و بداهه و براهین عقلیه و اگر چنانچه اهل تثلیث غلو بنمایند در شان مسیح علیه السلام و مرتبه الوهیت قائل میشوند
در حق انتخاب همچنین نفری بنمایند در شان مسیح و پدران او از جانب مادر اعتقاد بنمایند که انتخاب ملعونشد و بعد از آن
داخل جهنم کرد بدو سه روز در جهنم توقف نمود چنانچه در پیش دانستی و اینکه داود و سلیمان علیه السلام و همچنین سایر پدران مسیح
علیه السلام از اولاد فارص میباشد و فارص از ناما و متولد شد با زنا از هوذا که پدر شوهر او بود و اینکه داود علیه السلام از نوزاد زنا
کرد و اینکه سلیمان علیه السلام را خو عمر مرگ گشت چنانچه دانستی و خواهی دانست اینها پس اینجا است گاهی در افراطند و گاهی در تفریط
و خیر الامور که وسط باشد ترك کرده اند و سپس سبیل که از علمای مسیحیه میباشد و بعضی علوم اهل اسلام را تحصیل کرده
بود و قرآن مجید را بر زبان خود ترجمه نموده است و ترجمه او در نزد مسیحین مقبولست و قوم خود را در بعضی امور وصیت نموده است
و وصیت او از ترجمه و المطبوعه است از مبادی نقل بنمایم اقول آنکه از شما مسیحین جبر بر مسلمین واقع نشود و قهر آنکه شما
مخالفت عقل است تعلیم ایشان نمائید زیرا که ایشان مردمان حق نیستند تا غلبه نماید بر ایشان در این مسائل مانند عبادت صنم
و عشاء و ثانی زیرا که ایشان بسیار نفرت بنمایند ازین مسائل و هر کلبا بیکدیگر دارای این مسائل است نمیشوند مسلمین را بخود
جذب نمایند ترجمه کلام قسپس تمام شد پس ملاحظه نمائید وصیت قسپس و اقرار او را که عبادت صنم و مسائل مخالفه را عقل ما
عشاء و ثانی در کلبا های ایشان یافت میشود الحق و الانصاف اهل این مسائل مشرکند بقتلای مشرک بودن ایشان شبهه نیست

مَسِيحِينَ الْوَهَّابِينَ

۲۲۴

جواب

[illegible]

شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بعلل اید که از اول قائل بود و در دانی قائم نمیشد
از آنچه کرد و دانی سنی نیست هرگاه بدو رخ سخن میگوید از آن خود میگوید که دروغ گوید و دروغ گو باشد آنست
پس هود مدعی کرد بداند که ما باک پدر داریم و او خداست و مسیح فرموده بلکه پدر شما شیطان است ظاهر و روشن است که خدا
و شیطان پدر ایشان نبودند بمعنی حقیقی پس باید که از جمل بر معنی مجازی پس عرض میرسد این بود که ماضی الحان و مطیعان امر خدا
میباشید و عرض مسیح علیه السلام این بود که شما چنین نیستید بلکه طالحان و مطیعان امر شیطان میباشید و در باب (۳) از نشان
اول یوحنا بن خوزمه کردیده است (۱) هر که از خدا مولود شده است نگاه نمیکند زبیر انجم او در وی همانند او و نمیشوند که کار او
باشد زیرا که از خدا تولد یافته است (۱۰) فرزندان خدا و فرزندان ابلیس ازین ظاهر میگردد که هر که عدالت را بجا نیامد و در اند
خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبت نمینماید و در باب (۶) از باب (۴) از رساله مذکور که باین نحو مسطور گردیده است
(۶) ایحییان بگوید که زحمت بنمایم زیرا که زحمت از خداست و هر که زحمت بنماید از خدا مولود شده است و خدا میبخشد و در
باب پنجم از رساله مذکور که باین نحو مسطور گردیده است (۱) هر که ایمان دارد در عیسی که او مسیح است از خدا مولود شده است و هر که
والد را دوست میدارد مولودش را نیز دوست میدارد (۲) ازین میباید که فرزندان خدا را محبت بنماییم و وصایای او را بجا
آوریم (۴) زیرا که انچه از خدا مولود شده است بر دنیا غلبه میباید و در باب (۱۴) از باب (۱) از رساله پولس باهل دوم باین نحو
گردیده است (۱۴) که هر کس آنکه متابعت روح خدا میکند ایشان پسران خدایند و در باب دوم از رساله پولس فیلیپیان
باین نحو گردیده است (۱۴) و هر که زاید و همه و مباحثه بکند ثواب و پاداش و فرزندان خدا را بلامتلاشید آنست
و دلالت این اقوال بر آنچه ما گفتیم غیر خفته است و زما نیکه از اطلاق لفظ الله و امثال او الوهیت ثابت نشود چنانچه در امر
چهارم از مقدمه دانی پس چگونه از لفظ ابن الله و امثال او این معنی ثابت میشود ستمنا زما نیکه ملاحظه نمائیم کثرت وقوع
مجاز را در کتب عهد عتیق و جدید چنانچه در مقدمه دانی پس مخصوص زما نیکه ملاحظه نمائیم که استعمال لفظ پدر و پسر در
کتب عهدین در مواضع غیر مخصوصه آمده است و نقل بعضی از آنجاها را اینجا بجا است لوقا در باب ستم از انجیل خود در باب
نسب مسیح علیه السلام باین نحو مرقوم نموده است (۲۳) و خود عیسی وقتی که شروع کرد قریب بی سال بود و بحسب کمال خالق
یوسف بن هالی (۲۴) بن ماث بن لوی بن ملکی بن یتان بن یوسف (۲۵) بن ماث بن اموس بن ناحوم بن حلی بن نجی (۲۶)
بن ماث بن مثنای بن شمع بن یوسف بن یهوذا (۲۷) بن یوحنا بن دسابل بن سائیل بن نیری (۲۸) بن ملکی بن
ادی بن قوسام بن ابیوذا بن یحیی (۲۹) بن یوسی بن ابیغاد بن یوزام بن ماث بن لوی (۳۰) بن شمعون بن یهوذا بن یوسف
بن یونان بن ابلیا (۳۱) بن ملیا بن مینان بن ماثا بن ناثان بن داود (۳۲) بن دشی بن عوبید بن یوخر بن شلمون بن یحشون
(۳۳) بن عیثا بن ابی زام بن حصرون بن قارص بن یهوذا (۳۴) بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن نازخ بن ناحور (۳۵)
بن سروج بن دعون فالج بن عابر بن صالح (۳۶) بن قبتان بن ارفکشا بن سام بن نوح بن لامک (۳۷) بن موشالیم بن یحیی
بن یارد بن مهشلیم بن قینان (۳۸) بن انوش بن شیت بن ادم بن الله انشی اشکار است که ادم علیه السلام بن الله نبود بمعنی
حقیقی بخلاف نبود لیکن بلا او بن موجود شده بود نسبتش را بخدا داد مرجعاً بر لوقا که در اینجا خوب کاری کرده است و چون
مسیح علیه السلام بدو پدر منوولد شده بود نسبتش را یوسف بخدا داد و گفت بن یوسف و چون ادم علیه السلام بدو منوولد موجود
شده بود نسبتش را بخدا داد و گفت ادم بن الله پس اگر از اطلاق لفظ ابن الله الوهیت ثابت شود لازم میاید که ادم علیه السلام
و سایر کسان که این لفظ در حق ایشان استعمال شده هر الله باشند و از آنوقت عدد خدایان بدو و کرده و در هر سبیل
مجاز و زکی هر در باب چهارم از سفر خروج قول خدا در خطاب موسی چنین در فرشته است (۲۲) و بفرعون بگوید که خدا را
بگویند که اسرا را بکشید و از من است (۲۲) و موسی فرمود که من را رها ده تا اینکه مرا عبادت نمایند و اگر نه

کتاب غای مسجین الی مسیح

۳۲۷

ای خداوند پدید ما نوحی الخ پس اشعیا علیه السلام میگوید که در حق خود و در حق غیر خود از بی اسرار شل که خدا پدید داشت
پس اگر عیسی علیه السلام خدا را پدید کرد بدین مرتبه الوهیت از برای او حاصل نخواهد شد چنانچه از برای اشعیا و سایر بزرگواران ثابت
نمیکرد و از این استعمال **مسیح** به (۷) از باب (۳۱) از کتاب ابوب علیه السلام باین نحو فرماید است (۶) هنگامیکه
ستاره های صید یام شیب می گفتند و ثانی فرزندان خدا را خوش میگردند در صد جواب دانستی که لفظ فرزندان خدا
بر خدا چنین و بر غیر او چنین میسر و بر خدا و بر عالمین با محال حسن اطلاقی گردیده است و در این موضع نیز مقصود
همانست که گفتیم چنانچه هر دو روشن از ظاهر عیالات هم همین است **چهارم** به (۵) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱)
شده است (۵) پدید رنمایان و حاکم بر فرزندان خداست در مسکن مقدس خود پس در این موضع لفظ پدید رنمایان بر خدا اطلاقی
شده است و اگر از امثال این اطلاقات الوهیت ثابت شود تمام پیغمبرهای دنیا با پدید خدا باشند مؤلف کتاب نیز بنیم است
نمود با الله زکوری دل **پانزیم** به (۴) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱)
انسان را بداند که خوش منظرند پس بجهت خویشانش از هر چه که اختیار کردند بزرگی گرفتند (۴) و در آن روزها بچنان دان در زمین بود
و بعد از آنهم هنگامیکه فرزندان خدا بدختران انسان دادم و از برای ایشان اولاد داشتند ایشان نیز چنان دان شدند و در آن
سابق را سالاران بودند انتمی و مراد در اینجا از فرزندان خدا فرزندان اعیان و اشرافند و مقصود از دختران انسان عامه مردم
هستند و آنرا مردم نیز عریضه مطبوعه **ششم** به (۳) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱) از باب (۳۱)
فانخد و اهل النساء پس اطلاق فرزندان خدا بر فرزندان اشراف شده است و از این استعمال بحث اطلاقی لفظ خدا بر شریف نیز
معلوم میشود و در آنجا چهل دو موضع کثرت لفظ پدید و خطاب بشاکر دان و غیر ایشان بالمشبه بخدا شده است و بسیار است
که لفظ پدید را ضافه میشود که مناسبت ثانی با معانی حقیقی این دو لفظ داشته باشد مانند اطلاق پدید در دوغ کویان بر شیطان
چنانچه در سوال و جواب مسیح با هود دانستی و مانند اطلاق فرزندان او و در کلام مسیح علیه السلام چنانچه در آنجا
(۲۳) از انجیل مرقوم گردیده است و این لفظ افعی زاده کان و انجیل عیسی بر کاتبان و فریسیان که از اعیان و اشراف
یهودند اطلاق فرموده است چنانچه در همین باب مذکور و از انجیل مرقوم گردیده است و اطلاق فرزندان خدا و فرزندان
قیامت بر اهل جنت در قول مسیح علیه السلام در باب (۲) از انجیل لوقا شده است بچنانچه از انجیل عیسی علیه السلام
و اهل آخرت از فرزندان آخرت میگویند و امام زین العابدین علیه السلام در منیر شام فرمودند انما بن مکه و بنی و زمرم و صفاه مقصود
اینست که بفرمایند منم فرزندان صاحب مکه و منی و دذا به (۵) در رساله اول پولس با اهل نشا لونیکیان باین نحو فرموده است (۵)
فهر اجمع شاکرین نور و پیران زود هستند از شب و ظلمت نیستیم پس از اطلاق لفظ ابن الوهیت از برای مسیح ثابت نمیشود و
در آنجا (۲۳) از باب (۳۱) از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است (۲۳) از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است
بالاشما از اینجهان هستند انما من از اینجهان نیستم یعنی من خدا هستم از آسمان نازل شدم و جستم شدم **مؤلف** این کتاب
همچون این قول خلافت داشت ناظر بر آنکه عیسی علیه السلام از اینجهان بود لهذا مسیحین باین نحو تأویل کردند که نوشته شد
و این تأویل غیر صحیح است بدو وجه **اول** اینست که این تأویل مخالف است با براهین عقلیه و خصوص مسیحیت پس تأویل که مخالف است
با براهین عقلیه و خصوص مسیحیت مردود است با قطع و ایضاً **دوم** اینست که عیسی علیه السلام مثل بن قول را در حق نلامده و شاکر دان
خود نیز اطلاق فرموده است **ا** به (۱۹) از باب (۱۵) از انجیل یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۹) اگر از جهان مبود
آریا خاصان خود را دوست میداشت لیکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را بر گزیدم ام از این سبب جهان را بشما دشمنی
کنم و در باب (۱۶) از انجیل یوحنا باین نحو تحریر گردیده است (۱۶) من کلام نور را با ایشان دادم و جهان را دشمن داشتند
پس اگر از من باز نیستند همچنانکه من نیز از جهان نیستم (۱۶) از جهان نیستید چنانکه من از جهان نیستم شما را دشمنی دارم

وَمَرْقُومُ الْإِسْبَاطِ كِتَابُ عَتِيقُ

۳۲۸

و شاکر دان خود فرمود از جهان نیستند همچنانکه من نیز از جهان نیستم و مساواة قرار داد ما بین خود و ما بین شاکر دان
خود در عدم بودن او و ایشان از اینجهان پس اگر اینقدر رها مستلزم الوهیت باشد چنانچه مسیحین گمان کرده اند لازم
مینماید که تمامی حواریین و شاکر دان مسیح خدا یان باشند پس ثلثت خامس عشر میشود در صورتیکه عدد حواریین بنابر
یکبریم و اگر آن هفتاد نفر شاکر دان که عیسی علیه السلام ایشانرا سیلاد اسرا ثلثه فرستاد داخل در تحت این قول بدانیم و این تأویل را
هم قبول نمائیم عدد خدا یان مسیحین هشتاد و پنج خدا میرسد نعوذ بالله پس معلوم و مشخص شد که این تأویل سرود است
بلکه تأویل صحیح از برای قول مسیح اینست که شما طالب دنیا ی دین هستید و من چنین نیستم بلکه طالب اخوت و رضای خدا میباشم
و این نحو خارج از در السنه و افواه شیوع دارد بزهد و صلاح میگویند ایشان از اهل دنیا نیستند **میرد رباب (۳)** و رباب (۴)
از انجیل یوحنا یان بخور قمر شده است (۳) (من و پدر یکی هستیم) و مسیحین گویند این قول دلالت دارد بر اتحاد مسیح با خدا
و مَرْقُومُ حَقِیرُ کُوبِیْدِ این استدلال غیر صحیح است بدو وجه **اول** آنکه مسیح علیه السلام در نزد ایشان نیز انسان و صفت
نفس ناطقه است و با این اعتبار با حلال اتحادی ندارد پس خارج بنا و باید و گویند چنانچه عیسی علیه السلام نشان کامل است بر همین
خدای کامل نیز هست و باعتبار **اول** مغایر و باعتبار ثانی اتحاد است و در پیش ذاتی که این قسم تأویل باطل و مخالف است با براهین
عقلیه و نصوص مسیحیه **دوم** آنکه مثل این قول در رباب (۱۷) از انجیل یوحنا در حق حواریین این نحو واقع گردیده است (۲۱)
تا هر یک کردند چنانکه نوای پدر در دمی و من در دوا ایشان نیز در ما یک باشند خواه جهان ایمان آورد یا اینکه فرستادی (۲۲) و
مرحله بزرگتر این عطا کردی با نهادن ما یک باشند چنانکه ما یک هستیم (۲۳) و من در ایشان و تو در من تا دو یکی کامل گردند و تا بجای
مانند که تو مرا فرستادی و ایشانرا عت غودی چنانکه مرا عت غودی آنست پس قول و تا هر یک کردند و قول او تا یک باشند و قول
او تا در یک کامل گردند دلالت دارد بر اتحاد ایشان و در رباب (۲۴) که عبارت باشد از قول ثانی مساواة قرار داد حضرت مسیح علیه السلام
در میان اتحاد او با خدا و ما بین اتحاد او در میان ایشان ظاهر و آشکار است که اتحاد ایشان فیهما بین ایشان حققی نبود یعنی اتحاد حواریین
ناهم بکرم اتحاد ایشان با عیسی و خدا و کذا لکن اتحاد عیسی با غلام بلکه حق آنست که مقصود از اتحاد با خدا عبارت از اطاعت احکام او و عمل
با اعمال حسنه صالحه است و در این اتحاد مسیح و حواریون و جمیع اهل ایمان مساوی هستند چنانچه خود عیسی هم مساواة قرار داد و فرمود
با اعتبار ثبوت وضعف اعمال حسنه صالحه است پس اتحاد مسیح با یمنی باشد و اقوی بود از اتحاد دیگران و دلیل بر بودن اتحاد عبارت
از این معنی قول یوحنا است در رباب **اول** از رساله **اول** و موافق ترجمه فارسته مطبوعه مشهور است باین نحو مرقوم گردیده است (ه) و
اینست سخنی که از وی شنیده ام و شما را میگویم که خدا نور است و از ظلمت اثری در وی نیست (ع) و اگر گوئیم که با وی متحدیم (یعنی با خدا)
و در ظلمت رفتار نمائیم دروغ گوئیم و در راستی عمل نمائیم (و) و اگر در روشنائی رفتار نمائیم چنانچه او در روشنائی میباشد
با یکدیگر متحد هستیم و خون پیرش عیسای مسیح ما را از هر تاریکی پاک میکند و در ترجمه فارسته مطبوعه مشهور عبارت از اینست
باین نحو ترجمه شده اند (ه) و اینست پیغامی که از او شنیده ام و شما را اعلام مینماید که خدا نور است و هیچ ظلمتی در وی هرگز نیست
(ع) اگر گوئیم که با وی شریک داریم در ظلمت سلوک مینمائیم دروغ میگوئیم و بر راستی عمل نمیکنیم (و) لکن اگر در نور
مینمائیم چنانکه او در نور است با یکدیگر شریک میداریم و در این ترجمه اخیر بدل لفظ اتحاد لفظ شریک واقع گردیده است پس
معلوم و محقق گردید که اتحاد و شریک با خدا عبارت از همان معنی است که ما گفتیم **چهارم** در رباب (۱۶) از انجیل یوحنا یان
نخوردنم کردیده است (۹) عیسی بدو گفت ای فیلیپس را بنمادت با شما بودم اما مرا نشناختی که مرا در پدر و مادر دیده است
پس چگونه نمیدانستی پدر را با ایشان ده (۱۰) آیا با او نمیکشیدی که من در پدر و پدر در منست سخنی که در اینجا میگویم از خود بگویم
لکن من را که در من ساکنست و این اعمال را میکند آنست پس قول او که پدر مرا دیده است و قول او من در پدر و پدر در منست
اینرا نیز باید که در من ساکنست و اینرا نیز باید که در من ساکنست و اینرا نیز باید که در من ساکنست و اینرا نیز باید که در من ساکنست

و گوئیم این استدلال نیز در غایت ضعف است بدو وجه اما اول در اینست که در نزد ایشان
 اصحاب چنانچه در امر چهارم از مقدمه دانستی پس در برابر معرفت تا قدری تا قبل می نمایند و معرفت مسیح با عینا رجعت یافته اتحادی
 کند پس گویند بدو سق که مراد بمعرفت با عینا را الوهیت است و حلولی که در قول دوم و سیم واقع گردیده است واجب القبول است
 در نزد جمیع اهل تشلیث لهذا گویند مراد از این اتحاد اتحاد با طایفه است نه ظاهری و جسمی زیرا که مسیح جمعا با خدا متحد
 نیست با لفظ و البقیه یعنی در نزد مثلثین هم پس بعد از این تا و ایالات گویند که چون مسیح علیها السلام انسان کامل و خدای کامل
 بود اقوال ثلثه او با عینا را باقی صحیح است و مراد دانستی که این قسم تا قبل باطل است زیرا که واجبست درنا و قبل که مخالف باشد
 باشد با بر این عقیده و خصوص جمله مسیحیه و اما ثانی که از اینها (۲۰) از همان اینجا و حاکم مذکور گردیده این نحو
 مرقوم گردیده است از قول مسیح در خطاب بحواریون (۲۰) و در آن نیز شما خواهید دانست که من در پدر خود هشتم و شما دین
 و من در شما و در جواب از دلیل سیم دانستیم که علی بن حواریین فرمود که من در شما دین من شنید پس ازین دو قول معلوم میشود
 که خدا در مسیح و مسیح در حواریین و حواریین در مسیح حلول کردند پس مسیح هم حال و هم محل الله یعنی حلول کرده است در
 حواریین و محلیست از برای خدا و حواریین و ابیه (۱۹) از باب (۶) از رساله اول پولس بفرناثیان باین نحو مرقوم گردیده است (۱۹)
 ایانیمدا نید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شماست که از خدا یا فرزند و از آن خود نیستید و ابیه (۱۹) از باب (۶)
 از رساله دوم پولس بفرناثیان باین نحو عیان و بیان گشته است (۱۹) و هیکل خدا را با بنها چه موافقت زیرا شما هیکل خدای
 حق میباشد چنانکه خدا گفت که در ایشان ساکن و روان میشود الخ و ابیه (۱۹) از باب (۶) از رساله اول پولس باهل افسس باین
 نحو مسطور است (۱۹) بک خدا و پدر و روح و وفوق هر و در میان هر و در هر شماست تنهای پس اگر این الفاظ یعنی لفظ حلول و اما
 ذلك مشعرا اتحاد و مثبت الوهیت باشند لازم میباشد که حواریین بلکه جمیع اهل فریشت و همچنین جمیع اهل افسس خدا بآن
 باشند پس باید بعد از نفوس نمود و بعد از آنها خدا بآن گرفت یا مسیحین رضا میشوند که فرناثیان و افسسیان و حواریون
 خدا بآن باشند پس تا و قبل صحیح از برای اثبات مرفوعه و امثال آنها اینست که حقیقت میگویم زنا نیکه ادنی و کوچک از اتباع اعلی
 و بزرگ باشد مانند اسکر رسول و پابنده و پاشا کرد و با خویش از خویشاوندان پس امر منسوب باین ادنی و کوچک از عظیم و بزرگ
 و محبت و علاوت و احسان و اسائت و غیر اینها منسوب باعلی و بزرگ میشود و حقا و لذلك علی بن حواریین فرمود
 هر که شما را قبول کند مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده فرستاده مرا قبول کرده باشد چنانچه در ابیه (۱۹) از باب (۱۰) از انجیل
 متی واقع گردیده است و در حق ان طفل مسیح علیها السلام چنین فرمود و بایشان گفت (یعنی مسیح حواریین) هر که این طفل را بنام من
 قبول کند مرا قبول کرده باشد و هر که مرا بدین برفت فرستاده مرا بدین برفت باشد زیرا که از جمیع شما کوچکتر باشد همان بزرگ
 خواهد بود چنانچه در ابیه (۲۱) از باب (۹) از انجیل لوقا مسطور گردیده است و در حق آن هفتاد نفر شاکر که ایشان را در نفر
 دو نفر سیلاداسرا بیله فرستاد و جناب عیسی چنین فرمود آنکه شما را شنود مرا شنیده و کسی که شما را حقیر کند مرا حقیر نموده و هر که
 مرا حقیر شمرد مرا حقیر شمرده باشد چنانچه در ابیه (۱۹) از باب (۱۰) از انجیل لوقا قور شده است و در باب (۲۵) از انجیل
 متی در حق اصحاب الیمین و اصحاب الشمال باین نحو عیان و بیان گشته است (۳۴) آنکه پادشاه با اصحاب یمین گوید بپادشاهی بکن
 یا فخر کنان از پدر من و ملکوئیل که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است بمیراث گیرید (۳۵) زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام
 دادید (۳۶) تشنه بودم مرا آب نوشیدم غریب بودم مرا میهمانم کردید (۳۷) عریان بودم مرا پوشانیدید مرخص بودم مرا عیانم کردید
 در حبس بودم مرا برون بردید من را مدید (۳۸) آنکه غدا دلان بپای من گویند یا بخدا و ندکی گرسنه ات دیدیم تا طعامت دهیم یا نشسته
 یا فتنم تا سیراب نمائیم (۳۹) یا کی تو را غریب یا فتنم تا میهمان کنی یا عریان تا پوشانیم (۴۰) و کی تو را مرخص یا مجوس یا فتنم عیانم
 کردیم (۴۱) پادشاه ایشان را در جواب گوید هر اینه شما میگویم انچه یکی ازین بزرگان کوچکتر من نکرد بدین کرده اید (۴۲)

تَشْبِیْهِ اَرْكَانِ عَمَلِ عِبَادِ

۳۳۰

پس اصحاب شمال را کوپا بملعونان از من دور شود و در آتش جاودانی کبرای ابلیس و فرشتگان او مهتاب شده است (۳۲) زیرا
 که ستر بودم مرا خوارک نداد بد تشنه بودم مرا آب نداد بد (۳۳) غریب بودم معانیم نکرد بد عریان بودم پوشاک نداد بد مرصع
 و مجوس بودم عیانم نمود بد (۳۴) پس ایشان نیز بپایخ کوپا بملعونان و اندکی ثواب اگر سینه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مرصع یا مجوس
 دیده خدمت نکردیم (۳۵) انگاه در جواب ایشان کوپا هر پنه بشما میگویم آنچه سبکی ازین کوچکان نکرده بمن نکرده اید (۳۶)
 و ایشان در خطاب جاودانی خواهند رفت اما خدا دلان در جوده جاودانی و دزایه (۳۷) از باب (۱۵) از کتاب و مباحثه در دنیا
 او مباحثین میفرماید (۳۸) بنویکد حیرت پادشاه بابل مرا خورد و مرا شکست داد و مرا بطرف خالی مبدل ساخت مرا مانند اژدها
 بلعید و شکم خود را از نعمتهای من پر کرده است و او مرا مطرود نموده است تنهائی بودن کلمات مرئوسه در معنی که تا کفیم مخفی
 نیست والا لازم میاید که پادشاه بابل خدا را خورده و شکسته و بلعیده و مطرود نموده باشد پس بعضی خود را شکسته و کفیم چون
 چون این کارها را بر بندگان خدا نموده بود پادشاه بابل کوپا اینکه بخدا نموده بود و همچنین اصحاب بمن چون خوبی در حق بنده
 خدا نموده اند که تدریج خدا بوده است و همچنین اطاعت هفتاد نفر را کرد و خوار تین و اطفال کوچک چون از جانب علی بود
 کوپا اینکه اطاعت علی است پس معلوم و مشخص کرد بد که امر منسوب با دنی از تعظیم و تحقیر و غیره منسوب با علی است در
 صوریکه مناسبت باشد بماین ادنی و در فرمان مجید و اخبار ائمه السلام علیه وعلیهم و آلهین این مجازات مانع
 کرده است و در سوره الفتح ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و الله قوی ایدیم بهم بمعنی پسینی
 انا بنده بیعت میکنند با تو جز این نیست که بیعت میکنند با خدا یا بنوعی چه مقصود ایشان از این بیعت رضای خدا بوده است
 دست پیغمبر که در حکم دست خداست بالای دست ایشانست و در هفده آیه از آیات قرآنی بلکه زیاد تر خدا فرموده است هر که
 رسول مرا اطاعت کند مرا اطاعت نموده است و آنچه میفرماید من یطیع الرسول فقد اطاع الله و در فصل با و درم از مجازات
 الاخبار و در حق زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام از ابو الحسن الرضا علیه السلام این نحو منقول کرده است قال من زاد
 فیرایه عبد الله علیه السلام افرات کان کمن زار الله فون عرشه و چون زار رضای خدا و تعظیم و تکریم سید الشهدا را ملحوظ
 نموده است که تا خدا را زیارت کرده است و در کافیه در حدیث جابر رضی الله عنه در حدیث امام علی علیه السلام منقول است که
 فرمود رسول خدا فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که خدا فرستاد بسوی زمین ملک را پس ان ملک رفت تا بدی رسید که بران در
 مردی پستاده بود و طلب اذن دخول از صاحب خانه می نمود پس ملک گفت ما حاجتکالی ریت هذا الذار قال اشع لی مسلم و
 ان الله قال له الملك ما جاءک الا ذاک قال ما جاءنی الا ذاک پس ان مالک گفت که من رسول خدایم بسوی تو که تو اسلام را
 و میگوید که بگشت از برای تو واجب شد و خداوند عالم میگوید ایما مسلم زار مسلما فلیس اثماء و اذاتی زاد و امثال این اخبار
 در کلمات ائمه اطهار و بسیار است و معنی ها نیست که ما کفیم شاعر عرب گفته است که تو خواهی هفت شیخ خدا را و نشین تو در حق
 و در حدیث است خدا میفرماید انا جلیس من ذکره فی من معرفت مسیح بمن اعتبار بمنزله معرفت خداست و این معنی اختصاص
 مسیح ندارد بلکه معرفت تمامی انبیاء و اولیاء بمنزله معرفت خداست و اطاعت مرا ایشان اطاعت مر خداست و اما حلول غیر
 خدا و حلول خدا در غیر و همچنین حلول غیر در مسیح و حلول مسیح در غیر عبارت از اطاعت مرا است نه عبارت از ان معنی است که
 مسیحین گفته اند و فهمیده اند زیرا که ان معنی مخالفت دارد با بر اهل عقیده و نصر ص مسیحی چنانچه مرتبه بعد اولی و کثر بعد
 اخوی کفیم و فهمیدی و در باب سیم از رساله اول بحثا بمن بحر قیوم کرده است (۳۹) و هر که وصایای او را نگاه داشت
 در او ساکن است و او در وی و از این پیشنا سیم که در ما ساکن است از ان روح که بما داده است انشی پس این ابر صرح است در
 ان معنی که ما کفیم از برای حلول و گاهی در اثبات الوهیت مسیح منسک میشوند بعضی خالان انجیل پس اسند لال بنایان
 که چون مسیح بلا بد و منولد شد پس با بد خدا باشد نعوذ بالله و این اسند لال در غایت ضعف است زیرا که تمامی عالم را خداست

ویرجید و غایب نگذشتند است تا این زمان مکرش هزار سال و چهری بنا بر گمان مسیحین و جمیع خلوقات را آسمان و زمین و نبات و جماد و حیوان هر چه در این عالم هست زجلا و ثبات و سفلیات و مجررات و مواد ثبات و سما و ثبات و ارضیات در نزد اهل کتاب در ظن و مدت یک هفته خلقت شده است پس جمیع خلوقات بدون پدر و مادر و ماده و مدت خلقت کردیده اند پس هر اینها شریکند با مسیح در بی پدر و نفوذ می کنند بر این پنجاب در بی مادری و انواع و اقسام از خشرات در ذرات نیر و بازان بی پدر و مادر متکون میشوند و در فصل تابستان از کثافت هوایی پدر و مادر مکرر تولید میشود پس اگر این امر موجب الوهیت باشد لازم می آید که تمامی زمین و آسمان و حیوان و نبات و جماد و خشرات خدا باشند و این مذهب مشرکین هند است و صوفیه پس مسیحین با پدر هم را خدا بدانند و اگر نوع انسان را ملا حظرتنا ایم ادم و حوایی پدر و مادر بودند نباید این هر دو هم خدا باشند و همچنین ملکی صد بی گاهن که معاصر برهم علیهم السلام بودند از پدر (س) از باب (و) از سلاله پولس عیسی انسان خال و با این نحو عیان و بیان کرده است (س) بی پدر و بی مادر و بی نسب نام و بدون ابتدای ایام و انتهای جوده بلکه عتال پس خدا شده گاهن ذاتی میمانند انتهای پس گاهن زبانی میکنند بر مسیح در بی مادر بودن و بدون ابتدای ایام و انتهای پس این هم باید خدا باشد نفوذ بالله از چنین مذهب خبیثی **فان الله** بدانکه جماعت مسیحین بحسب ظاهر انکار می نمایند بر بی پدر و بی مادر و بی نسب و صوفیه و پیوسته و پیوسته از باب این دو مذهب قائل بجلول و انحاء خدا هستند با جمیع اشیاء و لیکن مافوق بجلول و انحاء است با مسیح فقط و این را عا از مسیحین خلاف محض است موافق کتابها و تأویلات ایشان خدا در همه اشیاء حلول کرده است نفوذ بالله و میان مذهب ثلثه و توافقی کلی میباشد یعنی مأخوذ از هدی که هستند این مذهب ثلثه باین معنی که مذهب یسارای مأخوذ از مذهب مشرکین هند است و مذهب صوفیه مأخوذ از مذهب نصاری است مذهب مسیحین از کد دانستی و اقامه مذهب مشرکین هند موافق کتابهای ایشان در باب خدا شناسی علی نحو الاجمال و الاختصار باین خواست **بنی مهابه** که بر تکریم خدا بان ایشان در صفت انسان بر زمین آمده مردم را تعلیم داده و هدایت کرده است و **یا صهیون** نام مردی از علمای هند که تخریب کرده است و در سال قبل از ظهور مسیح یعنی چند مدتی پیش از عیسی داود بوده ان تعلیم را جمع آوری کرده و در چهار کتاب ثبت و ضبط نموده است و هند و بان کتب مذکور را که در زبان سنسکریت که زبان قدیم ان اهل است مرقوم کشته و انجموع را و یک می نامند و علاوه بر اینها شش شاستر و هجده پوران نیز دارند که هند و بان اینها و آنها را کتب دینی خود می شمارند و در این کتب همه تعلیمات مذهب هند و بان و دین نمازها و دعاها و کرم و عبادت با پس خوانند و هم کیفیت قربانیه و تکالیف و سایر عبادات عبادان ایشان و کدایشات خدا بان اینها مسطور کشته اند و از مذهب نصاری دانستی که گویند خدای ما مسیح بر زمین آمده و این تعلیم را با ما تعلیم فرمود و آنها را چهار نفر یعنی عیسی و میرزا یحیی و یوحنا در چهار کتاب جمع نمودند و اینها را مسیحی یا انجیل می نامند و چهار کتاب هند و بان مسیحی بر و یک می باشد و علاوه بر این چهار انجیل بیست و سه رساله دیگر دارند که آنها را بر سائل خوارقون مسیحی می نامند مانند شش شاستر و هجده پوران هند و بان و این بیست و چهار کتاب هند و بان فریغ ان چهار کتابست چنانچه بر بیست و سه رساله فریغ چهار انجیلند و در نزد مسیحین و عویش این یک رساله که کثر است از کتابهای مشرکین هند کتابهای بیست و سه قبول دارند پس در این باب توافقی کلی دارند و هر چند که بنا بر تعلیمات کتب مزبوره هند و بان خدا بان بیست و سه رساله با زنجیری واحد تعالی نیز معتقدند مانند مسیحین که با وجود تثلیث توحید و انبیا و کلمات خداوندان او را قدیم و مطلق و خاص و اصل اصول و باعث و سبب کل دانسته بر ابرمه که یعنی غیب المغیب و برمه و رام و اتمه یعنی روح می نامند مانند مسیحین که یکی از خدا بان ایشان مسیحی روح است و از روی کتب هند و خدا را دو حالت یکی **ترکن** و دوم **سرن** که یکی از آنکه در بعضی صفت ندارد و وقتی که خدا را با حلال باشد عالم معدوم است و با حلال او بیرون از نظر و بیایست که با حلالی است که با حلال خواب و نوم تشبیه توان کرد و در انحالات نسبت با و نمی توان گفت که پاکست یا نا پاک صافی است یا کاذب قادر است یا عاجز

صوفی بن مسکین بن یحییٰ

۳۳۲

ذاتا است با نادان زهر آلوده بالکل بزرگن بعضی از صفات فارسیست و بعضی از صفات عربیست و بعضی از صفات ترکیست و بعضی از صفات
 و سترگن اند که صفات داشته باشد و اینها در اوقات بخار و مبهده که داده خلق کردن دارد و اوقات در خلل امارت
 بجنش و در بر مهر و ثروت غضب و در میان بد در اوقات صفات ثلث که آنها را سترچ تم بینا مند یعنی صداقت و حجت و غضب
 از او صد و میانه و دنیا پیدا میشود و آنکه او در هر شب حلول کرده مثل شیر و شکر می آمیزد و چنانچه در دو بند مسطور است
 که خدا در وقت خلل خلوقات میفرماید که من واحد و لیکن بسیار خواهم شد باز در وقت مرقوم کشته که همان یک خلالت که کاه
 بشکل ذراع در آمد و بر زمین نذاخت میکند و آب شده از این بسیار بسیار و غلظت کشته هم غلظت از این بسیار بسیار و غلظت و وضعت
 اوست و پس در مذهب آنکه پیش ازین و بعد ازین بیان شده که انش سر خداست و مهر و عا چشمان او و جهان عشره که شهای
 او و یک کلام او و هواد و نفس او و خلوقات عقل او و زمین پای اوست و جان تمامی خلایق همانست و هر چه در عالم هست
 اجزای آنند هر چه در شریعت اوست و او در این جهان و در هر قوم و بلدان بود و باش میکند و بر آسمان مشی میفرماید ماهی شده در آب
 خلوق میکند و نباتات کشته از زمین میرود سر چیده شده بر کوهها بجزایان در میان بد جسم هوام و بلدان هر اوست و با وجود همه
 این امور با او طایف قدوس و نور کست و باز در وقت مرقوم کشته که جان و خدا متحدند و بر مهر که اصل است بکسب الحاصل
 نظر بر مضامین کتب مذکوره خلاش که بزرگن است با تمام خارج از صفات و بیاض است و هرگاه سترگن میشود پس هر اوست و در
 اینصورت که کند و با آن چنانکه از کلمات مذکوره معلوم است بوحث وجود ثلث خلل و عا که با آن میداند و با هر چه
 واحد نیز میداند مانند نصاری و با وجود ثلث و حلول خدا در جمیع اشیا چنانچه از عیالات کتابهای ایشان معلوم و مشخص شد
 قابل بوجد نیز هستند ظاهر را تمام مذهب صوفیه موافق با آنات شیخ عزیز گنجی در کتاب زبدة الحقایق در اصل ستم از کتاب
 مذکور و این نحو مسطور گردیده است اید رویش وجود یکی بیش نیست و انو وجود خداست و بعبر وجود خدا وجود دیگر نیست و اما
 ندانند که با این یک وجود ظاهری دارد و باطنی دارد باطن این یک نواست و این نور است که جان عالم است و این نور است که
 سر از دریا چهره بر و ن کرده است خود میگوید و خود میشود و خود میدهد و خود میگیرد و خود اقرار میکند و خود انکار میکند
 ای درویش با این نور میباید رسید و این نور را میباید دید و از این نور در عالم نگاه میباید کرد تا از شرک خلاص گردی اید و در
 سالک چون این نور برسد از علامت باشد علامت اول آنست که خود را ندیده که تا خود را ندیده که تا فایست و تا کثرت
 بیند شرکست و چون سالک نماند شرک نماند و حلول و اتحاد و فراق و وصال نماند و جهرا اینک حلول میان دو کس باشد و اتفاقا
 میان دو چیز بود فراق و وصال غیرت لازم دارد چون سالک با این نور سوخته شود هیچ از آنها نماند خود خدا باشد و در بعد
 از دو صفحه گوید یعنی در همین اصل بدانکه اهل وحدت میگویند که اگر چه ذات هر دو عالم و وحدت صرف است اما هر صفتی که
 امکان دارد که این صفت بیاض و هر صورتی که امکان دارد که این صورت بیاض باشد و این صفت و این صورت در مرتبه خود صفت
 و صورت کامل باشد موصوف و مصور است و این کمال عظمت و کمال کبریا و این ذات دائم در تجلی است تجلی صفات
 میکند و تجلی صورت میکند چنانکه در با و در توحج است این ذات دائر در تجلی است چنانچه گفته اند هر نفس که بر تخته هستی پیاست
 این صورت آنکس که این نقش نگاشت در پای کهن چون بر زند و ج نوی موجر خوانند و در حقیقت در یاست و از اینجا گفته اند
 که این وجود هم ندیمست و هم حادث هم ظاهر است و هم باطن هم غیب است و هم شهود هم خالق است و هم مخلوق هم عالمست و هم
 معلوم هم مرئوس است و هم مراد هم قادر است و هم مفید هم شاهداست و هم مشهود هم منکلم است و هم منمع هم زانق است و هم
 مرزوق هم شاگرد است و هم مشکور هم غایب است و هم معبود هم ساجد است و هم سجد هم کائنات است و هم مکتوب هم مرسل است و هم
 مرسل و در جملة صفات همچنین میدان از جهرا اینکه هر صفتی که در عالم هست و هر فعلی که در عالم است و هر اسمی که در عالم است جملة
 صفات و افعال و اسمی این وجودند انھی بعد از ان و الفاظ حال اضاف بدو همانطور بگویم مذهب ثلث یکی هستند با این

در بیان مظاهر حضرت ضیاء

۲۳۳

ما خود از هدیه بگردانید و چون دوی سخن ما در این کتاب با مسیحین است لهذا اعتقاد ذات این دو مذهب با هم و مخصوص بیان کردیم و الان میرسیم بر سر مطلب اصلی و میگوئیم حضرات مسیحی که ای استدلال بالو هیت حضرت مسیح منبایند به حجت صادقانه از انتخاب و این استدلال ایضا ضعیف است زیرا که از اعظم معجزات مسیح مرده زنده گردشت طائفه مینو انداد طای عدم ثبوت نماید و ما بعد از تسلیم بجهت ضد بن قرآن کوئیم که عیسی علیه السلام بحسب این انجیل زنده نکرد تا وقت مصلوبیتش مگر سر شخص را چنانچه در باب اول دانستی و خرقا لعلیله چند هزار نفر را زنده کرد چنانچه در باب (۳۷) از کتاب خود خرقا لعلیله و بیان کنی پس اگر این امر سبب الوهیت باشد خرقا لعلیله اولی از مسیح خواهد بود در این مرتبه و ایلیا علیه السلام نیز یک مرده را زنده کرد چنانچه در باب (۱۷) از کتاب اول ملوک مرقوم گردیده است و البشع علیه السلام یعنی البشع نیز یک مرد را زنده کرد چنانچه در باب چهارم از سفر ملوک دوم مسطور گشته است و این معجزه از البشع علیه السلام صادر گشتن را بن خود مثنی در برابر اولافا ث کرد یعنی در اول دفن بدن میت بیدار البشع رسید و آن میت باذن خدا زنده شد چنانچه در باب (۱۳) از سفر ملوک دوم مسطور گشته است و صریحا نیز از برص شفا داد چنانچه در باب (۵) از سفر مسطور مزبور گشته است و همچنین از سایر پیغمبران نظیر ابراهیم و یسای و یحیی مسیح صا در کرده است و در باب دوم از عهد انجیل از حضرت رضا علیه السلام منقول گشته که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون بجا تلبی نصرانی فرمودند ای نصرانی سوگند بخدا که ما ضد بن میکنیم بان عیسا شکرا ایمان آورد و ضد بن نمود بوجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بدی قائل بنسیم بر عیسی شاکر بر او مکر ضعف و کرده ز کفرین او و کفر نما خواندن جات تلبی عرض کرد بخدا قسم که علم خود را فاسد کردی و امر خود را ضعیف نمودی و گمان ندارم که تو ذاتا بن اهل اسلام باشی حضرت رضا فرمودند از چه وجه جات تلبی عرض کرد این گفتار تو که عیسی ضعیف بود و کرده زده و کفر نما ز بود و حال آنکه عیسی هرگز اظا لاکر در روز پیرا و پسو سنه روزه بود و هرگز شوی نخواستی و علی الدوام روزها روزه بود و شبها نماز میکرد و حضرت رضا فرمود از برای چه کس روزه میکرد و نماز میخواند پس جات تلبی لال شد و کلام او منقطع شد حضرت رضا علیه السلام فرمود ای نصرانی من از تو مسئل میپرسم عرض کرد پس اگر بمانم جواب میگویم فرمود انکار نمیکنی که عیسی مرده زنده میکرد باذن خدا جات تلبی عرض کرد که این مطلب را انکار نمیکنی زیرا که کسیکه مرده را زنده میکند و گستاخد کور ما در زاد و پیش را او خداست و مستحی ستایش حضرت فرمود که البشع پیغمبر مثل عیسی بود و انچه از عیسی صا در ستاد زوی نیز صا در شد چون روی براه رفتن و مرده زنده کردن و بسا سخن کو و ما در زاد و پیش پس چرا امت و خدایش ندانستند و احدی بنده کی و نکرد از امت او و بجز بنده کی خداوند بنده کی کسی را نکردند و از خرقا لعلیله پیغمبر صا در شد انچه از عیسی معجزه صا در شد و سی و پنج هزار مرده را زنده کرد بعد از اینکه شصت سال مرده بودند پس آن روز بر اسراجا لوت و فرمود ای داسالجا لوت آیا میباید در تو زنده که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند و بخت نصر انها را از میان اسرائیل بجا لوت کرد هنگامیکه در بیت المقدس جنگ کرد و انها را آورد و در دایبل و کشت انها را پس از آن خرقا لعلیله از انرا ستاد انها را زنده کرد این مطلب در تو زنده است و انکار نمیکنی این مطلب را مگر کافر از شما داسالجا لوت عرض کرد ما این مطلب را شنیده ایم و دانستیم که حضرت فرمود دست کفنی ای یهودی تو بجز کن تا من این سفرا تو زنده را انچه نام پس آن جناب چند ابراز تو زنده را لوت فرمودند یهودی هوش از سرش رفت بخیرانه نظر میکرد بحضرت و بخت بنمود که چگونه انچه انها را لوت میفرماید بذا آنکه مقصود حضرت از تو زنده ها ان کتاب خرقا لعلیله است تمامی کتب عهد عتیق را جازا تو زنده کی کو بند چنانچه در باب اول دانستی پس از آن حضرت رو کرد بنصرانی و فرمود ای نصرانی آیا این سی و پنج هزار پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان انها بود عرض کرد بلکه انها پیش از زمان عیسی بودند حضرت فرمود ظایفر فریش جعیت نموده و شنید خد مت و سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از آن بزرگوار مسئلت نمودند که از برای ایشان مرده گان ایشان را زنده کند و آن نزد کو در کعبه بن سلطان علیه السلام و فرمود با و کبر و در قبرستان و با علی صوت نامهای انها بفرود کرد و هی که انها بخوانند

باجائیلین کراشاکی جمد

بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید بشما هر یک از شما
 خداوند عزوجل پس یک مرتبه هر بخوانند در حالتی که شاکر از روی سر خود میباشند پس طافه فریش رو کند
 بانها و از آنها میپرسد نام و احوال آنها را پس از آن بفریش خبر دادند که محمد بن پیغمبری مبعوث شده است و گفتند که ما
 میدانیم در کج خدمت و نماز و ایمان و در پی پیغمبر ما به میساخت کور ما داد و او پس و دیوانها را و بیوانات و مرغان و
 و سیاه پهن تکلم خود و ما او را پروردگار فرستادیم و خدا پیش ما انبیا را فرستاد و خداوند عزوجل کرد که راستش را بگویم که در حدیث
 پس اگر قصد در این قسم محضات دلیل و بویقت باشد با بد هر پیغمبر از خدا باشد خود با الله و کافیه میباشند بعضی آیات
 که عهد عتیق و بعضی اقوال حواریین و چون این قسم نمیشد بپایان میبرد بود و قایل القات و فعل نبوی خدا فعل نشاء و صلح
 نظر از ضعف الوهیت از آنها ثابت نمیشود بنا بر این خود مسیحین ایضا ما را بیکد از این نمایند که مسیح انسان کامل و خدا
 کامل بود و این را باطل است و باطل است که باطل است و باطل است که باطل است و باطل است که باطل است و باطل است که باطل است
 باحوال مسیح علیه السلام ثابت است و باطل است که باطل است و باطل است که باطل است و باطل است که باطل است و باطل است که باطل است
 بحسب اجتهاد حواریین است و در باب اول و دوم دانستی که جمیع تحریرات ایشان باطل است و باطل است که باطل است و باطل است که باطل است
 حواریین صادر کرد بد است یقینا پس اگر در کلمات ایشان بر فرض محال نقض ثلث پیدا شود در جواب خواهیم گفت اینهم باطل
 غلطی است مانند سایر غلطی که از حواریین صادر کرد بد چنانچه در باب اول و دوم دانستی که ایشان در نزد مسلمان مرتبه
 نبوت دارند مانند محمد صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی از خطاهای ایشان را معلوم و مشخص نمودیم و قول پولس سلم
 نیست در نزد مسلمان زیرا که از حواریین نیست و واجب التسلیم نیست بلکه موثوق نیست و علت فعل اقوال مسیحیه و باطل
 آنها انتم الزام است و اثبات اینکه نمیشد ایشان باین اقوال ضعف است و آنچه گفتیم در اقوال حواریین بر تقدیر تسلیم که اقوال
 ایشان درست ثابت نمیشود که این اقوال مسیح و با حواریین است بجهت فقدان اسناد این کتب چنانچه در باب اول دانستی و بجهت
 وقوع تفسیر و تحریف در این کتابها عموما و در مسئله ثلث خصوصا این را هم در باب دوم دانستی که حادث ایشان در احوال
 این امور چنین بود و اعتقاد حقیق که مسیح و حواریین بری هستند از امثال این عقاید که هرگز عینی علیه دعوتی
 ثلث نبود و حواریین چنین نقلی از انجیل نکرده اند فیما بین فقر الزاری و بعضی قسین مناظره و مشاجره واقع گردیده است و
 خوارزم و چون نقلی از خالی از نامه نیست لهذا نقل میشود پس کوئم در مجلد دوم از تفسیر کبیر در سورة ال عمران دو شرح ابر
 مبارکه فرماید حاجت فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم
 و أنفسنا و أنفسکم ثم نبهل فنجعل لعنتک الله علی الکاذبین یعنی پس هر که خصوصت کند با تو بخلافه بشما
 از مضاری در باب عیسی و بر اعتقاد باطل خود مصرا باشد پس از آنکه آمد بنواز دانستن اینکه عیسی بنده بر کثریده و رسول
 خدا یعنی است پس بگو ایشان را که بپایند با فصره درست یا از برای مباهله بخوانم پس از آنکه ایشان شما را یعنی ما پس از آن
 خود را بخوانیم و شما پس از آن خود را بخوانید و ما از آن خود را و شما از آن خود را و ما کسان را که بمنزله نفس ما هستند و شما را که
 که بمنزله نفس شما هستند پس نضاع و انبهاال بدوگاه ذوالجلال نمایم پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گوینان مجاز فقر الزاری
 در تفسیر ابره مسطور که بود اتفاق افتاد از برای من هنگامیکه در خوارزم بودم خبر داده شام اینکه مرد نصرانی آمده است
 مدعی تحقیق و نفی است در مذهب نصرانیها پس رفتم پیش او و شروع کردم در حدیث پس نصرانی بمن گفت دلیل چه چیز است
 بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس گفتم با و چنانچه نقل شده است بما ظهور و خوارق عادات بر دست موسی و عیسی
 و غیرها از انبیا علیهم السلام نقل شده است بما ظهور و خوارق عادات بر دست محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس اگر در نماز
 نوازش را و با قبول نمایم لیکن کوئم که معجزه دلالت بر صدق ندارد پس در چنین وقت نبوت سایر انبیا علیهم السلام نیز باطل میشود

و اگر اعتراف نمایم بحقیق انوار و اعتراف نمایم بدلائل معجزه بر صدق پس این مرد و حاصلند در حق محمد صلی الله علیه و آله
و سلم واجبست اعتراف قطعا بنبوت انجانب علیه السلام و درستی در نزد استواء در دلیل لا بد است از استواء در
حصول مدلول پس بضرائی گفت من نمیگویم در عینی علیه السلام که نبی بود بلکه میگویم خدا بود پس گفتیم با و کلام در نبوت لا بد
یا بد مسنون باشد بمعرفه خلاصی اول شخص یا بد خدا را بشناسد از نبوت پیغمبر را و چون اول از نبوت سوال کردی و اینکه
تو میگوئی باطل است و دلالت میکند بر بطلان آن که خدا عبارت از موجود واجب الوجود لذاته میباشد و واجبست که
جسم و متجز و عرض نباشد و جسمی عبارت از این شخص بشر جمعا نیست که موجود شد بعد از اینکه معدوم بود و مقبول شد
بعد از آنکه حق بود بنا بر قول شما اولا طفل بود بزرگ شد پس جوان شد پیچید و غیا شامید حدث از اوصاف در میشد
و بسیار میشد و در بدایت عقول مفتر است که حادث نمیشود و محتاج غنی نمیشود و ممکن واجب نمیشود و در مشهور
دام نمیشود و و حکمی قرین در باطل است اتفاقا له شما اعتراف میکنید با اینکه هواد او اگر فسد و بدارش کشیدند نزد
برچوبش کردند و پهلوی را شکافتند و حبله میگرد در درازا ایشان و در پنهان شدن از ایشان و هنگامیکه اینها ملاحظه
با او کردند ملاحظه را جوع شد بدینهمه و پس اگر خدا بود و با خدا در حلول کرده بود و با جوی از خدا در حلول نموده بود پس
چرا ایشان را از خود دفع نمود و چرا کلبه ایشان را هلاک نکرد و چه حاجتی بود باظهار جوع از ایشان و حبله در درازا ایشان
و با الله من نجب میکنم چگونه ظالم منرا را است زیرا برای او که اینقول را بگوید و بصحت آن اعتقاد نماید نزد یکست که بلا هر
عقل شاهد باشد بفساد آن و و حکمی دیگر اینکه با با بد گفته شود که خدا عبارت از این شخص جمعا نیست که میشود
و با با بد گفته شود که خدا کلبه در آن حلول کرده است و با اینکه بعضی از خدا و با جوی را و در این شخص محسوس حل
نموده است و اقسام سه گانه باطل اما اولی که زیرا که الله عالم و خدای جهان هرگاه عبارت باشد از انجس پس هنگامی که
بهود او را کشند این قول خواهد بود که بهود خدای جهان را کشند پس چگونه جهان بعد از آن آبادماندی خدا پس از آن بدست
استدلالی که و دانه بهودند پس خدا اینکه بهود او را کشند در غایت عجز خواهد بود و اما ثانی و قرین آنست که
خدا کلبه در این جسم حلول کرده باشد پس این نیز فاسد است زیرا که خدا اگر جسم و عرض نباشد منع است حلول او
در جسم و اگر جسم باشد پس در این هنگام حلول او عبارت خواهد بود از اختلاط اجزاء خدا با اجزاء این جسم و اینهمه جوع
نفرین است در اجزاء این خدا و اگر عرض باشد محتاج محل خواهد بود پس خدا محتاج بجز خواهد بود و هر این وجهیست
و اما سیم قرین آنست که بعضی از افاض الله و جوی از اجزاء خدا حلول کرده باشد در جسم مسیح پس این نیز محالست
زیرا که انجرا اگر معتبر در الوهیت باشد پس در وقت انفصال از خدا واجبست که آن باقی خدا نباشد و اگر جزو معتبر در
تحقیق الوهیت نباشد این ثانی جزو الله نخواهد بود پس فساد این اقسام ثابت و قول بضاری باطل شد و و حدی
چهارم قرین در بطلان قول بضاری بنو اثر ثابت شده است بدینست که عینی علیه السلام عظیم الرغبه بود در عبادت و
اطاعت از برای خدا بعالی و اگر خدا بود عبادت از او محال بود زیرا که خدا خود را عبادت نمیکند پس این وجه در غایت
جلال و ظهور است دلالت دارد بر فساد قول ایشان پس از آن بضرائی گفتیم چه چیز است اینکه نور دلالت کرده است بر
الوهیت مسیح پس گفت دلیل این مطلب ظهور عجائب است از او از احیای اموات و شفا دادن پیر و مبرور و حصول این
امکان ندارد مگر بعد از خدا بعالی پس گفتیم با و یا تسلیم میکنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمی آید یا نه پس اگر تسلیم
نکنی لازم می آید بر تو از فی ظالم در آن فی صانع عالم و اگر تسلیم کنی که از عدم دلیل عدم مدلول لازم نمیشود پس کویم چرا
بخوبی کردی حلول خدا را در بدن عینی علیه السلام پس چگونه دانستی که خدا حلول نکرده است بر بدن من و تو و در بدن هر چنان
و نبات و جماد پس گفت فرقی ظاهر است زیرا که من حکم کردم باین حلول بجهت انفعال عجب از او و افعال عجب از دست من

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ثَلَاثًا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ

و از دست نوظا هر نشد پس دانستم که این حلول در اینجا مفعول است پس با و گفتم الان اشکار کردید که نوسخی مضاف به سبک
که گفتم از عدم دلیل عدم مدلول لازم نماید زیرا که ظهور آن خوانی دلالت دارد بر حلول خدا در بدن صلی علیها و آله و سلم
ظهور خوانی از من و از تو نیست در او الا اینکه این دلیل پیدا نمیشود زمانیکه ثابت شد که از عدم دلیل عدم مدلول لازم
نماید از عدم ظهور آن خوانی از من و از تو عدم حلول در حق من و در حق تو بلکه در حق سبک و کبر و موش پس از آن گفتم بدین
مذهبی که مؤدی باشد بخوار حلول ذات خدا در بدن سبک و ذباب هر چند در غایت خساست و در کثافت است و کجاست و کجاست
قلب عصا بازدها بعد است در عقل و اعادة متبجی زیرا که مشاکلت نمایان بدن مرده و زنده را در راستا و مشاکلت نمایان
بین چوب و بدن ازدها پس زمانیکه طلب عصا بجای نرسید از موی علیهم السلام موجب این نباشد که او را الله و ابن الله گویم مرده و زنده
کردن بطریق اولی سبب الوهیت نخواهد بود کلام نصرانی تمام میشودش منقطع شد ترجمه کلام خراز از وی نیز تمام شد تان
در بیان بعضی شیطانات و صلوات و عقاید مسیحیت که منعلق بر تثلیث است در کتاب از کتابها در صفر (۱۱۹) و (۱۲۰) از
نسخه مطبوعه شماره ۱۹ در بیان نماز یکشنبه این نحو بیان گشته است شَوْخَ لَشِوُخَ يَا آلَهِ بَبْ يَا يُونُ بِي فُودُ رُوحِ
بِرِّي مِنْ جُومِنْدِي يَا بَصَالَا وَ دَمِيتَ دَكُونُخَ شَوْخَ لَشِوُخَ يَا آلَهِ بَرُونْ يَا يُونُ بِي تَهُونُ نُونُخَ
مِنْ كَهْنْ يَا وَيَحْيَى قَيْتَ نَارِ غَانِي دِر دَنَسْ شَوْخَ لَشِوُخَ يَا آلَهِ دُونُخَ دُودُشْ يَا يُونُ بِي دَانْ دَخُونُخَ
فُودُشِي كُونَا عَمُودِيَّتْ وَ دَادِي زِي كِي هُوتْ هَر هَشْ بِلَخْ قَتْ نَدُ شِي قِي دَانْ شَقِي دَكِلْ بَوْمِ كِي هَبْتْ
قِي بَخْ بَسْمُوتْ كُودَا شَوْخَ لَشِوُخَ دُطُولُونُخَ فُونُخِ دَعِيدِي دِي نَلْتِيُوتْ قَلْشْتْ دَاخْ دَانُوهَا مِنْ
قَلْبِي يَا وَ دَادِي وَ هَشْ وَ هَلْ أَبَدَا بَدِينْ بَسْغَدِ رَيْنْ غَالِخْ يَا نَلْتِيُوتْ قَلْشْتْ وَ شَبُونِي وَ بِنْ لِيَهْوْ
شَقِخْ يَا وَ بَخْ لِيَكْ دَمَلِي طِعَانَتْ دَمِيتْ شَا كُورِي دِينْ بَخْ دِينِ كَلِخْ قَر كَلِيَهْ قَنْ آهْ دَاخِغِي دَادِي آفِي
لِيَا رُمُويْ دِر بُولُونِ بَخْ عُوُودْ لَهْ غَا مَانْ آهْ شَقِيتْ قَتْ هَلْ لِهَوُ بَوْمِ مَلُونِ كَلِخْ لَدَهِي تُوْدِيَتْ دَاَهْ
هِي مَنُوتْ وَ مَا صَخْ خَوَ حَلَهْ وَ بَر خَلَهْ هَلْ أَبَدَا بَدِينْ كُونُ مَلُكُوتْ دَشِيهِي هُو دَايُونُخْ هَمُونِي بِيُو غَالِ ارغَا
خْ آلَهِ بَطَلَا فُونُخِ بَبْ وَ بَرُونْ وَ رُوحْ دُودُشْ آمِين انهي بالفاظهم و عبا زاتهم و ترجمه کلمات مرثیه بقاری
چنین میباشد اسم نوا شکر میکنم ای خدای پدر که بذر خود مرا از عدم موجود فرمودی بشکل و شباهت خود مرا خلق
کردی و اسم نوا شکر میکنم ای خدای پدر که بعقل خود مرا از جهل نجات دادی و درهای فردوس را بروی من باز کردی
نوا شکر میکنم ای خدای روح القدس که بر من خود در هنگام تعبد مرتقد پس نمودی و الان نیز مرا شرمین کار میکنی که مرا
مقدس سازی بان شفقتها بلکه هر روز من میدهم بخوشحالی بزرگ اسم نوا شکر میکنم ای سه افنوم سجود که ثلثه مقدسه
میباشید چنانچه از اول بودید و الان نیز هستید و همیشه خواهید بود تا ابد لا با دورا سجده میکنم ای سه خدای مقدس
ان اسم نوا شکر میکنم بیک دل نرم و مملو از امتنان نوا شکر میکنم ای ثلثه مؤثبه که خواستی کشف کنی این زان بر دگر از برای ما
که هیچکس از ما نمیفهمد (یعنی از تثلیث که غیر مفهوم است) و از تو میخواهم ای ثلثه این شفقت و مهربانی برادر حق ما بکن تا روز
مرگ که ثابت قدم باشیم در اعتقاد بر تثلیث که در ملکوت سامان تا ابد لا با دینوایم و را بر بیدیم که با ایمان میاوریم دوزخین که یک
خدا با سه افنوم یعنی پدر و پسر و روح القدس امین مَوْلَا لِفْ کَوْنِکْ بَعْدَ بَعْدِ رَجَاعِ چنانچه در نزد عرب در نزد انما نیز
مؤثبه میباشد لهذا ضمائر را بصحرا و اموات ذکر کرده اند مانند ضمیر غَالِخْ و دِينِ كَلِخْ و بَخْ دُودُ و موضع چنانچه مخفی
نبست از برای کسانی که اطلاع از نواعد این زبان داشته باشند ای لبیب منصف این قسم نماز که کلماتش نما شکر است و کفر
موجب تفریب میشود فریاد چیست ما بین ابطا پنهان و طاعت پرستان که حلالان کثیر را سجده میکنند و آنها را با ساهی خنجر
مسخر میکنند و اگر کلمات شرک و کفر موجب تفریب شخص باشند لازم میباشد که طاعت پرستان پرستان افریناس باشند بخدا معلو

که اینگونه کلمات موجب باد نیست چرا که حضرت عیسی فرمودند اگر از بنو حیدر موجب حیوة ابدیست چنانچه در پیش
 گذشت این بود کیفیت نماز یکشنبه ایشان که روز عبادت و روز مشیت است و در نماز ایشان کلمات این نماز داشتند و فهمید
 حال چگونگی ادا آنرا از برای نویسان کم که بجز این نماز را در کلیات بیان کردند و این بیان موقوف به یک مقدمه مختصر
 میباشد در باب (۱۵) از سفر خروج نوزده بعد از عبور بنی اسرائیل از دریای و غرق شدن فرعون و فرعونیان حال مریم خوا
 جتای موسی و سایر زنفای بنی اسرائیل باین نحو بیان و بیان یکشنبه است (۲۰) و مریم بنیتر خواهر هرود دوف را بدست خود
 گرفت و هر زمان از عقب وی دفعا که فریاد و فغان میکردند (۲۱) پس مرید در جواب ایشان گفت خداوند را بسزا شد
 که با جلال مظهر شده است اسباب سوارش را بدو را انداخت و در باب (۲۶) از کتاب دوم سموئیل در بیان حال جناب داود
 علیه السلام در هنگام آوردن تابوت خداوند از خانه عوبید بشهر داود باین خود رقم کرده است (۱۴) و داود با تمامی قوت خود
 بحضور خداوند رفیق میگردد و داود با نفوذ گمان ملایم بود (۱۵) پس داود و تمامی غنائان اسرائیل تابوت خداوند را با و از
 شادمانی و آواز گشای آوردند (۱۶) و چون تابوت خداوند داخل شهر داود میشد و در دخیل شاول از پیله نکرست
 داود پادشاه را دید که بحضور خداوند جسته و خسته و در دخیل خود خفته و در باب (۱۸) از کتاب اول
 سموئیل از قول شاول و شاول باین خود فریاد است و چون در اینجا نزد یک بشهر میرسد که وی را نبی که از مکان بلند بر پری
 آیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بر بپوده نبوت میکنند بنو خواهند بر خود و اقتصاد در باب (۱۸) از کتاب دوم
 باین نحو دستور کرده است (۱۷) و واقع شد هنگامیکه داود از کشتن فلسین بر میگشت چون ایشان میآمدند که زنان
 از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و آلات موسیقی سرود و رقص گان با استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند
 و در باب (۱۸) از سفر قضا در بیان حال یفتاح جلعادی که مرد بزرگ و یکی از قضای بنی اسرائیل بود بنی هتون و افرائیم را
 شکست داد و دختر خود را در راه خدا قربانی سوختن نمود و بسیار مرد شریفی و با خدائی بود باین نحو بیان و عیان گشته
 (۳۴) و یفتاح بمصطفی جان خود آمد و اینک دخترش با استقبال وی بدف و رقص بیرون آمد و در سفر مورد (۱۴۹) باین
 نحو میبرد گشته (۱۴) نام او را یار رقص نسج بخوانید و در سفر مورد (۱۵۰) باین خود رقم کرده (۱) هیل و باه خدا را و
 او نسج بخوانید در فلک نوت او را نسج بخوانید (۲) او را بسبب کارهای عظیم او نسج بخوانید او را بسبب کثرت خلقت
 نسج بخوانید (۳) او را با و از کثر نسج بخوانید او را با بر بپوده و عود نسج بخوانید (۴) او را با دف و رقص نسج بخوانید او را
 با سازهای ناز و آوازهای تهلل نماید (۵) او را با نسجهای نرم او را تهلل نماید او را با نسجهای بلند او را تهلل نماید (۶)
 هر ذی نفسی خالوند را تهلل نماید خداوند را تهلل نماید انهی نظر مضمون کلمات مسطور مدعیان متابعت جناب مسیح علیه
 روز یکشنبه و همچنین سایر اقام و اوقات عبادت بازین تمام را و از این ما لا کلام رجال و نساء و ارد کلیسا میشوند انهای موسیقی
 ایشان در کلیسا حاضر با و از خوش و قهقهه های دلخواه کلمات مذکوره که صریح در شریک بودند و غیر آنها را میخواهند و ازین دخترها و
 زنهای مقبوله هر کدام از این خوش و رقص همراست تفریب و در نزد خدا از دیگران بیشتر است پس با رقص و آوازی و دف
 و بر بپوده و کزنا و پیا نوا و امثال ذلک نماز را بجا میآورند در حقیقت تمام مثلثات و مشتهات نفس در این نماز موجودند
 بطوریکه در عرسها و سایر مجالس و محافل عشرت اینطور لذت یافت نمیشود و این از اعظم عبادات ایشانست بلکه عبادتشان
 منحصر بهین است حال از تو که مسیحی غافل و منصف هستی استفسار میکنم آیا میشود گفت که این کلمات و این حرکات از جانب غلای
 مفلس و مأمور میباشد و موجب قریبند حاشا و کلا بلکه نیست اینگونه کلمات و حرکات و سخنان غلای خادل مقدس کفر
 محض و ناسزا است خلقت عالم را دم از برای رقص و آواز و دف و نی و خود و بر بپوده و امثال ذلک نیست بلکه از برای معرفت خدا
 و تکی و اشتغال بشکر و عبادت و تحصیل خوش بختی و خوش سعادت نیست بطوریکه در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم

بَابُ جَهَانِ مُرَدِّ كَرَامَاتِ شَيْخٍ وَفَيْعِ شَبَاهَاتِ قَسْبِئِينَ

بدانکه این مسئله از اجل و ادق مسائل خلافت است در میان اهل کتاب از جهود و نصاری و حضرات مسلمین ایدم الله
 زهر که جماعت جهود و صومعنا عباد و اسباب را ابدی میداند بحکم ایا نیکه مذکور خواهد شد در همین باب و جماعت مسیحین
 اسکا م کتب عهدین ناچکم چندا به از کتب عهدین که در این باب مذکور و مؤول خواهد شد و ابدی میداند و چون شایسته
 نبوت حضرت خاتم الانبیاء و حقانیت قرآن بدون اثبات نسخ در شرایع ممکن نبود لهذا این باب را بر این مذکورین مقدم دانستیم
 اذ اعلت ذلک پس بدان ابدان الله تعالی که نسخ در لغت بمعنی از ازل است و در اصطلاح اهل اسلام عبادتست از بیان آنها
 مدت حکم علی ثابت شرعی بحکم شرعی ثانی بطوریکه اولاً الثانی لکان الاول ثانیاً زیرا که نسخ در نزد ما عطره نمیشود بر فصر
 و بر امور فطریه عقاید مثل اینکه صنایع عالم موجود است و نیز بر امور ضروریه مثل وقوع قیامت و وجود جنت و ناردن بر امور
 حسیه مثل ظلمت لیل وضوء نهار و نیز بر احکامیه که واجبست نظریات آنها مثل امنوا و لا تشرکوا و نیز بر احکام
 مؤبدیه مثل ولا تقبلوا الهکم شهادة اکبر و نیز بر احکام موقته قبل از رسیدن وقت معتینان مثل فاعفوا و اصغروا
 حتی یاتر الله بآخیره بلکه عطره میشود بر احکام علویه عجله الوجود و العدم و غیر مؤبدیه و موقته باشند و اینها را نسخ
 با احکام مطلقه مینمایم و شرطست در آن که وقت و مکلف و وجهی نمیشد بلکه لا بد است از اختلاف در کل با بعضی از وجوه
 ثلثه مذکوره و بمعنی نسخ مصطلح نراست که خداوند جل شان را مروهی نمود بجز بیکه طایفه و مفسدان را نمیدانست بعد از آمدن
 پس حکم اول نا نسخ نمود تا جهل لازم بیاید یا اینکه امر واهی نمود بعد نسخ خود با اتحاد و امور مسطوره تا شایع عطفی لازم نشود
 پس ثابت شد اینکه نسخ نرا از باب جهل است نسبت بذات مفید سر خداوندی تعالی عن ذلک علواً کبیراً بلکه نسخ
 نسخ است که خداوند جل شان را نمیدانست بعلم ازلی خود که این حکم باقی خواهد بود بر مکلفین تا فلان وقت معتین با آمدن فلان روز
 مشخص پس از آن منسوخ خواهد شد پس چون وقت و رسول معتین آمد خداوند حکم آن فرستاد که باین حکم ثانی حکم اول را دفع نماید
 و زیاد نمود پس در حقیقت این بیان آنها مدت حکم اولست لکن چون وقت مذکور نبود در حکم اول پس عند ورود الثانی بجهت
 تصور علم ما خیال میکنیم که تغییر شده در احکام خداوندی و نظراً این مسئله بلا تشبیه اینکه خود را که حال او مکشوف است
 از برای نو ما مورد بحث معتنی غامض و در نهایت فواید که این خادم تا یکسال تا بد سرانجامت باشد و بعد از یکسال از انجا
 دیگرها مورد خواهم فرمود پس زمانیکه مدت مذکور منقضی شد و خادم تا سر خدمت دیگر فرستادی پس این بحسب ظاهر در نزد
 خادم و گذر آن در نزد غیر و از کسانیکه اطلاع از نیت فواید داشتند و از غیر بیت خود آنها را مطلع ساختن بودی تغییر خواهد بود
 و اما در حقیقت و نزد تو تغییر نیست و این معنی هیچ عیبی ندارد نسبت بذات خداوند و بلا تشبیه بصفات و چنانچه در تبدل هوا
 مثل ریح و صیف و خیم و شتا و کذا در تبدل لیل و نهار و همچنین حالات مردم مثل فقر و غنا و صحت و مرض و موت و حو
 و عزت و ذلت و امثال ذلک که از برای خدا در این تغییرات حکم و مصالح غیر خصوصیت است از آنکه ان حکم و مصالح را ما بدانیم یا
 ندانیم نکند ذلک در نسخ احکام و تغییر شرایع و تعدد کتب و انبیاء و مصلحی است نظر بحال مکلفین و زمان تکلیف
 و مکان آن ایا فی سنی که شایب خاد و او بر و اخذ برانید بل مینماید بلا غلطه حالات مرض بر حسب مصلحت که میداند احد
 فعل طبیب را اجل بعث و سفاکت و جهل نمیناید بلکه اگر در وقت تغییر حالت مرض او بر و اخذ برانیدند هد حکم جاهل
 و سفیه خواهد بود پس چگونه میشود نسبت جهل ذات بحکم مطلوب که علم او محیط است بجمع اشیاء از کلیات و جزئیات و ثبوت و
 عباد بعلم ازلی که عین ذات است که هیچ وجهی و تبدیلی در او نیست و اذ اعلت لهذا پس میگوئیم بالله التوفیق و
 بلی انکه این مسئله از قصص مندرجه در عهده جمعی و جدید در نزد ما منسوخ نیست بل بعد از آنکه تا در دست

۳۴.

مثلاً اینکه لوط علیه السلام شرب خمر نموده و با دو نفر دختر خود زنا کرد که از زنا با پدر خود حاصله شدند چنانچه در باب (۱۹) از سفر تکوین مرقوم شده است و **مثلاً** اینکه یهوذا پسر یعقوب علیه السلام زنا کرد با عروسی خود و حاصله شد از پدرش و هر دو در ذراخ زنا و اثم زنا محسوب گردیدند چنانچه در باب (۳۸) از سفر مکه مرقوم است و با دو مسلمان و عیسی علیه السلام زنا و اثم حاصله از زنا هستند چنانچه در باب اول از انجیل مرقوم شده است و **مثلاً** اینکه داود علیه السلام با زن او نای حی و زنا کرد و از او حاصله شد پس زوج او را بکشت و جمله کشت بعد از اینجا که نکاح خود در زنا و چنانچه در باب (۱۱) از سفر شمعون و لوی مرقوم است و مسلمان علیه السلام بنا بر شهادت باب اول از انجیل مرقوم است از بن یعقوب صالحه مرقوم شد و **مثلاً** اینکه سلمان علیه السلام زنا و اثم حاصله از زنا کرد چنانچه در باب (۱۱) از سفر مکه مرقوم است و **مثلاً** اینکه هرون علیه السلام در سبک کرد و از او اعبادت نموده و بنی اسرائیل را هم امر بعبادت او کرد چنانچه در باب (۳۲) از سفر هرون بوضوح تمام ترقیم یافته است پس میگوئیم قصص مذکوره و امثال آن که در کتب معتدیه مرقوم است در نزد ما کاذب و باطلند و نمیکوئیم اینها منسوخ اند و همچنین امور قطعی عقیده و حقیقه و احکام و اجبر نظر بذات آنها و احکام مؤبد و احکام موقت و از سپیدن اوقات آن و احکام مطلقه که اتحاد وقت و مکلف و وجبه در او فرض شود تمامی این اشياء در نزد ما غیر منسوخ است و همچنین ادعیه و اذکار منسوخ نمیشود پس زبور بکه دعاست بمعنی مصطلح منسوخ نیست قطعا و نمیکوئیم زبور تا صحی نوزید و منسوخ از انجیل است بلکه میگوئیم داود تابع شرع مونی علیه السلام بوده است و کتاب او هم دعا و مناجاتست ضمیمه کتاب شد که صاحب پلن در الحق در این امر مقرر نیست بر اهل اسلام و گفته است بن امر در قرآن و دعا سیر است چنانچه اقوال او در آخرین باب مذکور مردود خواهند شد ان شاء الله و علت منع ما از استعمال زبور و کتب اخوان عهد عتیق و جمله اینست که این کتب شکوکه یقیناً و سند متصل ندارند و تحریف هم شده اند بی شبهه و مثلاً بر اغلاط و اختلافات هم هستند چنانچه بوضوح تمام مشخص شود و از باب اول و دوم از همین کتاب معین و شخص نمودیم پس نسخ زادر غیر مذکور است باین مبانی از احکام مطلقه که قابل نسخ اند و از غیر مبانی که بعضی از احکام نوربیه و انجیل و سایر کتب عهد عتیق و جدید که قابل نسخ بوده اند منسوخند در شرع شریف محمدی صلی علیه و آله وسلم و نمیکوئیم که تمامی احکام کتب عهد عتیق و جدید منسوخند کتب و حال آنکه بعضی احکام نوزید نسخ شده است یقیناً مثل حرمت عین کاذب و قتل و زنا و لواط و سرق و شهادت زور و خیانت در قبال و عرض هسا پر و حرمت کلیم خن و حرمت مینه و دم مسفوح و طهارت و نجاست بعضی جزوات و بطور و وجوب جهاد و وجوب اکرام و آداب و حرمت نکاح ابناء و ابنا و لامهات و البنات و الاغنام و الثقات و الاحوال و الحالات و جمع بین الاخین و حلاله ابناء و منکوحات آن و غیر اینها از احکام کثیر و کذا که بعضی احکام انجیل نسخ نشده اند در نزد ما یقیناً مثل آن حکمی که در باب (۱۲) از انجیل مرقوم است (۲۹) در مقام غایب از عیسی علیه السلام صد و بیست و یک حکم مرقوم است بنحو ترقیم یافته است (۲۹) عیسی و از جواب داد که اول همه احکام اینست که بشنوی اسرائیل خداوند خدای ما خدای واحد است (۳۰) و خداوند خدای خود ذاتی دل و تمامی جان و تمامی خواطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام اینست (۳۱) و دوم مثل اولی که هسا پیر خود را چون غنی خود نماز کن ازین دو حکم نیست پس این دو حکم در شرع شریف محمدی صلی علیه و آله وسلم برادرند و وجه باقیست و منسوخ شد **آنکه** نسخ شخص بشریست ما نیست بلکه در شرایط سابقه هر چه بوده است هر دو قسم یعنی نسخ حکم شریف نبی سابق یا بحکم شریف نبی لاحق و همچنان نسخ حکم ثابت سابق در شریف نبی لاحق حکم ثانی لاحق از شریف همان نبی و شود و قسمین در عهد عتیق و جدید غیر محصورند لیکن ما در این موضع طلبا للاختصار بعضی از آنها را ذکر میکنیم پس میگوئیم هر دو قسم اول اینهاست **شاهد اول** نزوج خواهرهای برادرها در عهد آدم علیه السلام بوده است بنا بر شهادت نوزید و ساری و وجه ابراهیم علیه السلام خواهر پری و بوده است چنانچه از قول ابراهیم در حق ساری بوضوح تمام معلوم میشود و قول مذکور در آیه (۱۲) از انجیل

در بیان اثبات تنبیح کمر

۳۴۱

از سفر تکوین با بنی عمارت عیان و بیان کشته است (۱۲) و او بصر صوطا حق بر تادیب بیلا اینا لا بر تادیب
و و بلا قتی بخنا المعنی موافق ترجمه کردند مطبوعه ششم (۱۳) نهایت براسی خواهر هست دختر پدر من ائمانه دختر مادد
و بمن زن شد انشی و نکاح اخن مطلقا در شریعت موسوی برخواست خواه خواهر صلی باشد یا بطنی سبلی بطنی و مساوی
زناست و ناکح ملعون و زوجین واجب القتل و این (۹) از باب ثامن عشر از سفر اجار باین نحو مرقوم است (۹) شَوْلْ خِیَوْتَا
دَخْلُ بَرَّادِ بَخْ بَرَّادِ عِیْوُخْ وَ بِنَا دِ بِنَا بِنْ وَ بِنَا لِدَرَا کَلَتْ شَوْلْ خِیَوْتَا المعنی (۹) عورت خواهر خود
چهره دختر پدر و چهره دختر مادد عورت خواه در خانه زائیده شود و خواه در بیرون خانه زائیده شود کشف عورت نه امکان و در
دو الی و نیز در مبنی در ذیل شرح این ابر مرقوم است که مثل این نکاح مساوی زناست انتهای و در باب (۱۷) از باب (۲) از سفر
مذکور باین نحو مستطوره است (۱۷) اگر کسی خواهر خود در خانه پدرش و یا دختر ماددش را گرفت عورت و یا بر بید و هم ازین عورت
او را بر بید بخوابد و پیش چشم قوم مسطح شوند (یعنی کشته شوند چون کشف عورت خواهر خود را کرده است یا بر بید
خود را بکشد و این (۲۲) از باب (۲۷) از سفر مشقی باین نحو بیان شده است لی ثالی هُوَ دَخْلُ عَمَّ خَوْرَ تَادِ عِیْوُ بَعْنِ لَعْنَتُ ب
کسی که با خواهر خود چهره دختر پدر و چهره دختر ماددش بخوابد پس اگر این نکاح جایز نبود در شریعت دم و این هم علیهم السلام و این
که تمامی ناس و ولد الزنا باشند و ناکحین و این و واجب القتل و ملعون باشند نفوذ بالله چگونه میشود این نسبت را با بر هم خراب کرد
که اب الا نبیاست پس لا بد ندعلای اهل کتاب از اینک عتراف نمایند بحدی که این نکاح در شرع بزرهم و نسخ آن در شرع موسوی
شاهد فی قرقر قول خدا بنوح و اولاد او در این (۳) و باب (۹) از سفر تکوین باین نحو مرقوم کرده است (۳)
کُلْ رِجْبَا دِ بِلِ خِیَا تَوُخُونْ هُوَ مِجْلَتَا آخْ بَرَّادِ بِلِ قَوُخُونْ کُلْ المعنی و هر چند که زنا کی میباشد برای
شما اطعام خواهد شد هر را چون علف سبز شما را دم بخورد پدر بچشم این ابر جمع جوانان بتری و بحری در شریعت نوح علیهم
مثل بقولات علال بوده اند و این هم در شرع حضرت موسی منسوخ شد زیرا که بسیار از جوانان که لشکر نمیکند و شمشیر شکان
هم ندارند خواه بتری باشند خواه بحری در شرع موسی خوانند از آن جمله خبر بر چنانچه تصریح شده است در باب (۱۱) از سفر احسان
و باب (۱۴) از سفر استثنا و مخرج ترجمه عریبه مطبوعه ششم تحریف عریبه کرده است و این را تا آنکه مذکور شد و باین نحو
نوشته است کل دیب ظاهر حی الخ بر لفظ ظاهر از جانب خود زنا کرده است تا ابر مشتمل نشود بر جوانان که بچند در
شرع موسوی و اکثرا آن خواست شاهد شمر یعقوب علیهم السلام جمع بین الاختین نمود لایه و از اجل دخترهای خال خود را
نزدیج نمود چنانچه در باب (۲۹) از سفر تکوین مرقوم شده است جمع بین الاختین در شرع موسی خواست این (۱۱) از باب (۹)
از سفر اجار باین نحو مرقوم شده است (۱۱) وَ بِنَا خِیَوْتَا لَا شَعْلَتْ لَعْبُو قِ لَکَلُو دِی شَوْلْ خِیَوْتَا عَلْ بَخْوَ المعنی
(۱۱) زنی را با خواهرش جمع مکن در نکاح مبادا که عورت غیر را کشف کردی در اثنا زنا کنیش او را از تبت رسانی انتهای
پس اگر جمع بین الاختین در شرع یعقوب جایز نبود لازم میاید که یعقوب علیهم السلام در تمامی عمرش زنا کرده باشد و اولاد او را
ولد الزنا بدانیم و خال آنکه تمامی انبیاء بنی اسرائیل از اولاد او هستند نفوذ بالله من ذلك پس لا بد است از افراد وقوع نسخ
شاهد چنانچه مرقوم بخاید و ترجمه آن عذر او بوده است این (۲) از باب (۶) از سفر نوح باین نحو مرقوم شده است
(۲) و عمران پوختا بدعت خود را بجهنم خود بزی گرفت و او از برایش هر و موسی را زائید و هکذا در باب (۲۴) و این (۵۹)
از سفر عدد در بحث در مدحای مذکور پس از این معلوم میشود که عمران عذر خود را زائید و مخرج عریبه مطبوعه ششم
و بچشم مخرج مطبوعه ششم از برای اخفاء عیب تحریف کرده است و مثل این نکاح در شریعت موسی مساوی زناست این
(۱۲) از باب (۱۸) از سفر اجار باین نحو مرقوم شده است (۱۲) کَفْ عَوْرَتِ عَمْرٍو مَکَنْ کَ از افرای پدر تو است و کذلک در
از (۱۹) از باب (۲۰) از سفر مذکور پس اگر این نکاح فعل از شریعت موسی جایز نبود لازم میاید که موسی و هر و مخرج خواهر

گفته است و اگر حافظت بوم سبت واجب بود بر جمیع ناس و بر جمیع اقوام دنیا نسخ آن ممکن نبود هرگز و حال آنکه الان خفیه
منسوخ است و در صورت وجوب حافظت آن بر جمیع مسیحین طیفتر بعد طبق حفظ آن لازم بود چنانچه در باب الفقهیه منسوخ بود
در ضای آنها مسیحین سبت را حفظ میکردند تا آنکه و مدعیای پولس مقدس التصاری که گفت عباد و اسباب اضلال و کراهی است
و همچنین سایر مذکورات با اعتبار توفیر مناسب نیست زیرا که علت حرمت حیوانات زاد و باب (۱۱) و آیه (۴۴) از سفر احبار یعنی سفر
لیویان باین نحو بیان فرموده است (۴۴) چونکه منم خداوند خدای شما پس خویشان را تقدیس نماید و مقدس نماید و از تو که منم
و خویشانت را بچیزی از هر یک حشرات که بر زمین میباشد ملوث سازد و علت عهد فطری زاد و باب (۱۲) و آیه (۱۲) از سفر خروج باین
نحو بیان فرموده است (۱۲) و عهد فطری را نگاه دارد و زیرا که در خود از نوز عسا کر شما را از ولایت مصر بیرون آورد و بنابرین فطری
در فرائض خودتان بقانون ابدی نگاه دارد و علت عهد بنام زاد و باب (۲۳) و آیه (۲۳) از سفر احبار باین نحو بیان فرموده است
تا اینکه هر یک عتاق شما بدانند که منم بنی اسرائیل را و قوی که ایشان را از مصر بیرون آورد و در میان آنها ساکن گردانیدم خداوند خدای شما
منم و علت اعظم سبت زاد و مواضع منعده از توفیر بیان فرموده است که خداوند زمینها و آسمانها را در مدت شش روز آفریده
در روز هفتم که سبت است استراحت فرمود از عمل خود **شاهد** که هر حکم خنان در شرح جناب بزم علیهم السلام ابدی
بوده است چنانچه در باب (۱۲) از سفر تکوین مرقوم شده است و لذت آن حکم در میان اولاد اسمعیل و اسمعیل علیه السلام بانی مائده و
در شرح موسی علیه السلام آیه (۳) از باب (۱۲) از سفر احبار باین نحو بیان گشته است (۳) و در روز هفتمین کوشش ظلمه اش خسته
و عبس علیهم السلام نیز خسته شد و آیه (۲۱) از باب (۲) از انجیل لوقا باین نحو بیان شده است (۲۱) و چون هشت و دو اقامت طفل
با تمام رسید و از عبس نامیدند الخ و در میان جماعت مسیحیه تا امروز نماز و دعا می است که در روز خنان عبس علیهم السلام
لهذا اليوم بجمایا و در این حکم بانی بود تا عروج عبس و بعد از عروج حواریون در عهد خود نسخ نمودند چنانچه در باب (۱۵) از انجا
مشروح و مفصل آمد که در گذشته است و مقدس التصاری در نسخ این حکم نشد بدین معنی دارد در باب (۵) و آیه (۲) از رساله پولس
بغلاطیان باین نحو بیان و بیان گشته است (۲) اینک من پولس شما میگویم که اگر بخون شوید برای شما هیچ نفعی ندارد (۳) بلی یا هر
کسی که بخون شود شهادت میدهد که مد بونست تا نمانی شریعت را بجا آورد (۴) هر شما که از شریعت عادل میشوید از مسیح باطل
و از یوفی ساقط گشته اید (۵) که در مسیح عبس نیز خسته فائده دارد و نیز تا مخوفی بلکه ایمانیکه بخت عمل میکند انبی و آیه (۱۵) از
باب (۵) از رساله مذکور باین نحو بیان شده است (۵) زیرا که در مسیح عبس نیز خسته چیز نیست و نه تا مخوفی بلکه خلق جدید
شاهد یا نری **هم** احکام ذابج کثیر و ابدی بود در شریعت موسی و در شرح عبس علیهم السلام منسوخ گردیده است **شاهد**
دو نری **هم** احکام کثیره مختص بود بالهرون از کفایت و لباس وقت حضور از برای خدمت و غیر ذلک و ابدی هم بود
و در شرح عبس علیهم السلام منسوخ و البوم اثری از آنها بانی نیست **شاهد** سیر **هم** حواریون بعد از مشا و در نامه
جمیع احکام علیه توفیر را نسخ نمودند که چنانچه حکم ذبیح حنم و خون و منقعه و زنا حرام بودن این احکام اربعه را بانی گذاشتند
و کتابی هم در این باب بکتاب فرستادند چنانچه در باب (۱۵) از انجال حواریون بنوضیح تمام بیان شده است و بعضی اوقات باب مذکور
باین نحو مسطور شده است (۲۴) چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته شما را بخیانت خود مشغول ساختند قلوب شما را
منقلب بنمایند و میگویند که بسیارید بخون شده شریعت را نگاه دارد و ما ما بشارت را هیچ فرمایش نکرده ایم (۲۴) که روح القدس
ما را اختیار افشا کرده باری بر شما ننهیم جز این ضرورتات (۲۵) که از قربانیهای بنان و خون و حیوانات خضر و زنا بر هر یک که
ازین امور خود را محفوظ دارد بر تنگونی خواهد پرداخت و السلام و علت بانی گذاشتن احکام اربعه عدم تنقیر بود است
داخل ملت مسیحیه شده بودند که ایشان احکام توفیر و سومان را را بسیار دوست میداشتند پس از آن مقدس التصاری باین
دید که دعا باین امر بعد از مضی مدتی لازم نیست لهذا سر حکم اول را هم نسخ کرد و بعنوانی با حشر غایب که در شاهد معینه

در بیان اثبات نسخ شرع

۳۴۵

و بر آن فتوی اتفاق دانند و هر دو علمای هر دو سنن پس از احکام علیّه نورانی نمایند در شرع عینی مکرر موت و تاویف در شرع عینی علیّه از برای ذواتی مقرر نشده است بلکه خداوند معین است پس موت و تاویف وجه متسوخ است پس فراموش تا قدر در شریعت عیسوی تا بابت احکام علیّه نورانی حاصل شده است خواه احکام ابدی نورانی باشد خواه غیر ابدی و هر دو نسخ گردیدند

شاهد چهارم در باب (۲) و آیه (۲۰) از رساله پولس بعلالطیان باین نحو مرقوم گردیده است (۲۰) ما مسیح مصلوب شدیم و دیگر زینست نمیکند بلکه مسیح در من زینست میکند و زنده گانی که الحال در جسم میکنم با ایمان بر سر خدا میکنم که مراجعت نموده و خود را در راه من سپرد (۲۱) توفیق خدا را باطل نمیشناسم زیرا که اگر عدالت بشری بودی هرگز مسیح عیسی را در آنرا نمیدید و در ذیل شرح آیه (۲۰) گفته است مسیح مراجعت کرد بدین روح خود از برای خواطر من از شریعت موسی و در شرح آیه (۲۱) گفته است استعمال شرع عینی را از برای مردن مسیح نمیکند و از برای طلب نجات به شرع موسی اعتماد نمیشناسم و نمی بینم که احکام موسی ضروری باشد زیرا که عمل با آن احکام اجماع عیسوی را مثل بیگانه مینماید و از آن جهت در ذیل شرح آیه (۲۱) گفته است اگر عمل به شرع موسی جایز باشد پس شرائع نجات عموم مسیحی و در صورتی که حسی نبود آنهمی و باین گفته است اگر شریعت هود و مازا عصمت و نجات میداد پس کدام ضرورت داعی بود موت مسیح را و اگر شریعت عزرائیل نجات میداد پس موت مسیح از برای نجات کافی نبوده است آنهمی پس تمامی اقوال مذکور را طاعتند بحصول فرایع از شریعت موسی و نسخ آن **شاهد پنجم در باب (۳) و آیه (۱۰)** از رساله پولس بعلالطیان باین نحو بیان و بیان گشته است زیرا که جمیع ایمانیکه از اعمال شریعت هستند تحت لعنت میباشد زیرا که مکتوبست ملعونست هر که ثابت نمائند در تمامی نوشتههای کتاب شریعت تا انقضای ایل او رد (۱۱) اما واضح است که هیچکس در حضور خدا از شریعت عادی شمرده نمیشود زیرا که عادل با ایمان زینست میکند (۱۲) اما شریعت با ایمان نیست (۱۳) مسیح مازا از لعنت شریعت فدا گردید و نجات یافت لعنت شد چنانکه مکتوبست که ملعونست هر که بر ذرات او بخیزد و تا ابدی عیسو بر ذرات او بخیزد و هر کس بر ذرات او بخیزد ملعونست پس عیسو هم ملعون خواهد بود نعوذ بالله از استعمال این عبارات و دیگر که در حق پیغمبران خدا بلکه خدا علی قولم و ممکن بود ادای این مطالب بعبارات مستحسنه نمیدانم چگونگی اینها اینست که امثال این عبارات از برای مسیح استعمال میکنند و لیکن علمای مسیح در این باب معدودند زیرا که اصل عبارات از پولس است و پولس هم از روی وحی الهام حکم میکند و می آورد پس است که عیسو ملعونست نعوذ بالله لهذا او هم ملعون نوشته است نعوذ بالله از منخرافات اهل ثلاث لا و در مفسر در صفحہ (۴۸۷) از جمل نام از نفسی خود بعد از نقل آیات مذکور گفته است ظن من اینست که مراد خواری در اینها همان معنی است که بسیار و از آن علم بنماید یعنی نسخ شریعت موسی و باطل افتادن شدن آن موت مسیح و صلیب و بعد در صفحہ (۴۸۷) از جمل مذکور گفته است که خواری صراحتاً در این موضع میگوید که نسخ احکام نورانی پیغمبر موت مسیح است **شاهد ششم در باب (۴) و آیه (۱۰)** باین نحو مرقوم است (۲۳) اما قبل از آمدن ایمان در تحت شریعت محروس بودیم و برای آن ایمانیکه میبایست مکتوب شود بنسبت شده بودیم (۲۴) پس شریعت مازا استاد گشته است بمسح تا اینک از ایمان عدالت را حاصل نمائیم (۲۵) لیکن بعد از آمدن ایمان دیگر بحکوم استاد نیستیم زیرا که هر دو اسطر ایمان بمسح عیسو پس از آن خدا میباشید پس مقدس در این موضع تصریح کرده است که اطاعت با احکام نورانی بعد از ایمان بمسح هیچ لزومی نداشته و در نفسی خود االی وجود مینماید قول دین ایشان هوپ باین نحو مرقوم شده است

رسومات شرع موسی متسوخ شد بموت عیسو و شیوع انجیل **شاهد هفتم در باب (۵) و آیه (۱۵)** از رساله پولس باهل آقیس باین نحو بیان گشته است (۱۵) و عدالت یعنی شریعت احکام را که مشتمل بر شرائع بود میخورد تا بود ساختن آنکه موصفا کرده از هر دو یک انسان جدید را در خود بیافریند **شاهد هجدهم در باب (۱۲) و آیه (۱۲)** از رساله پولس بعبان بیان باین نحو مرقوم است (۱۲) زیرا که هرگاه کفایت تغییر می پذیرد بشری شریعت نیز تبدیل میشود پس در این آیه پولس اثبات لازم نموده است باین تبدیل کفایت و تبدیل شریعت پس اگر مسلمین هم بنا بر لازم مذکور قائل بنسخ شریعت عیسو میشوند صواب خواهند بود

کتاب الفوائد الکبریٰ فی التفسیر

۳۴۰

نرخلی و در نفس دوالی و در وجودی و در ذیل شرح ابرمه کوره قول ذاکر می کشان باین نحو منقول است شریعت بالتفسیر حکام
 دایم و عطاران و غیران تبدل شده است قطعا یعنی دفع شده است **شاهد نوین** (۱۸) از باب (۷) مستحق
 الذکر باین نحو عیان و بیان کشته است (۱۹) زیرا که حاصل میشود منسوخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم اطلاق و در ذیل شرح
 است باین جبارت مرقوم شده است که حقیر نسخ حکم مقدم میشود بعلت ضعف و بصرف پیش پس دایم بر تصریح شده است
 باینکه چون احکام تدریجی و بصرف بود لهذا منسوخ شدند و در تفسیر هندی و اسکات مرقوم است که شریعت و حکام که
 تکمیل از آنها حاصل نمیشد دفع و منسوخ شدند تا حق و عفو جدید بکسودن حاد و ازان تکمیل بیافایم مقام ان شد انهم
شاهد بیستم در باب (۱) از رساله عبرانیان آیه (۷) باین نحو ترجمه یافته است (۷) زیرا که انرا اول بعید میشود
 جانی برای دیگری مطلوب نمیشد (۱۳) پس چون جدید گفت قول را عینی شاعت و آنچه گفته و پیچیده است مشرف بر ذالت
 پس در این قول تصریح بر اینکه احکام تدریجی و بصرف و قابل نسخ است زیرا که هر و عینی است و در تفسیر دوالی و در وجودی
 در ذیل شرح آیه (۱۳) قول یا ایها الذین آمنوا انزلوا منکم الذین ینقضون عهودهم بینهم و انقضوا عهودهم بینکم
 بر سالت جدید و حسن ظن آنکه مذهب دسوی بود از دفع می نماید و مذهب سحر اقام مقام او می نماید **شاهد**
بیست و یکم در آیه (۱) از رساله عبرانیان باین نحو ترجمه یافته است (۱) بعد گفت که اینک میبایم تا از ذل
 ای خدا بجا آوریم پس اول را منسوخ میکنند تا دوم را استوار سازند و در تفسیر دوالی و در وجودی در شرح آیه (۱) و (۲) قول یا ایها
 باین نحو نقل کرده است که خدای سندی لال کرده است در این دو آیه که ذلایج بود کافیه بوده است لهذا مبعوث و صلوات
 تمیز شد تا فاضلان ذلایج را بفرماند پس فعل یکی از آنها دیگری منسوخ شد انشائی پس از شواهد مذکوره از برای ظاهر چندین ظاهر
 میشود **امرا اول** که نسخ بعضی احکام در شریعت لایحه غرض بشریست مانع نیست بلکه در شرایع سابقه هم بوده است **امرا ثانی**
 اینکه تمامی احکام علیه تدریجی و غیر تدریجی در شریعت منسوخ شده است **امرا ثالث** اینکه لفظ نسخ هم در کلام مقدس
 ایشان بالتسبیح و تدریج احکام ان موجود است **امرا رابع** آنکه مقدس التصاری اثبات لازم نموده است مابین تبدل حکام
 و نسخ شریعت **امرا خامس** آنکه مقدس ایشان مدعیست که شی عینی بآلی قریب از وال و سریع الفناء است پس میگویم چون نسخ
 عینی علیها بالتسبیح و تدریج احکام علیها و الله الا فی التجرید و التثاء عینی است لهذا استبعادی در دفع ان نیست بلکه ضرورت
 بنا بر امر رابع و انشائی در شاهد هشتم و شانزدهم که مقدس التصاری و مقربین ایشان الفاظ غیر لایحه و بالتسبیح و تدریج احکام
 ان استعمال کرده اند تا وجود اینکه معترفند که تدریج کلام خلاست **امرا ششم** پس اینکه هیچ اشکالی نیست در دفع احکام
 تدریجی معنی مصطلح در نزد ما اعلم از اینکه احکام ابدی و غیر ابدی زیرا که ما اولاً قبول نداریم که باین تدریج ان تدریج است که از
 برای موسی نازل شد و اینکه از نصیقات ان بزرگوار است چنانچه در باب اول بوضوح تمام بیان شد و ثانیاً تسلیم نداریم که تدریج
 مصون از تحریف و تغییر است بلکه ضد آنرا یعنی داریم چنانچه مبرها در باب ثانی گذشت و ثالثاً ما میگویم که خداوند کلامی بنسبت
 که ندانم از برای او حاصل شود پس از فعل خود بر هر یک در وعده دائمی میدهد و خلف میکند چنانچه اکتب عهد عتیق در مواضع
 عده این امر مذکور است و عفرین خواهد آمد **امرا هفتم** که قول سیم الزامیست بر اعتقادی مصنف حقیق تمامی علمای الهی
 بری هستند از نسبت ندانم و خلف و عدو در افعال و اقوال خلا و در جل شان بی این اشکال وارد میشود بر سبب این که اعراض
 می نمایند که تدریج کلام الله و از نصیقات موسی است و غیر فهم نشده است ندانم هم در حق خلاست تا و بلا اینکه ذکر می نماید
 در معنی الفاظ مذکوره بعد از انصاف و در غایت رکاکت است زیرا که مراد از الفاظیکه در هر موضع مذکور شده است مناسب
 معنی است که در ان مقام مراد است مثلاً از ما اینکه گفتیم فلا تخص معنی دائماً خواهد بود مراد از دام در این موضع انوع خواهد
 بود زیرا که میباید این شخص ثناء و فاله و فایم قیامت باقی نخواهد بود و اگر در حق قوم عظیمی میگویم که شما طبقه بعد از طغیان

در بیان ثبوت نبی کریم

۳۲۷

مثلاً باید دانست که این مفهوم از این کلام دوام است بی شبهه و قیاس احد قولین بر آخر بسیار مستبعد است لهذا علمای اهل
 ثواب از مسیحی و زناد با عباد دوسن بسیار و کجک و منافقان از درجه اعتبار مبدل اند شواهد ضم اول تمام شدند و شواهد
 ضم ثانی اینها پسند **شاهد اول** اینکه خداوند جل شانزه بر همه علیها السلام فرمود بدین معنی و لدش اسحق علیها السلام حکم را نسخ
 فرمود قبل از عمل چنانچه در باب (۲۲) از سفر تکوین از آیه (۲) تا آیه (۱۳) مرقوم شده است **شاهد دوم** که در این کلام است
 قول نبی از انبیاء در حق جلی کاهن در باب ثانی آیه (۳۰) از سفر شموئیل اول قول مذکور باین نحو مرقوم شده است (۳۰) پس خداوند
 خدای اسرائیل چنان میفرماید که حقیقتاً که من خاتم نبیینم و من بعدی من سلوک خواهد نمود اما حال خداوند میفرماید
 که کاهن من کسی که مرا حرم نماید البتة ایشانرا حرم مبدل دارم اما کسی که مرا تحفه نماید حقیقتاً خواهد شد (۳۵) و بجهت خود کاهن
 معینی که او قول و جان من رفتار نماید نصب خواهم فرمود و از برای او خانه عظمی خواهم ساخت تا در حضور من معین
 اوقات رفتار نماید پس خداوند وعده داد که از باب مذکور که منصب کاهن در خانه عظمی کاهن و خانه پدر او دائماً باشد پس حکم
 سرور را نسخ فرمود و کاهن دیگر را مقرر نمود و در نفسی دالی و در جرد بیت قول فاضل باین ترتیب مرقوم است که خداوند
 در این موضع حکم را نسخ فرمود زیرا که عظمی کاهن را وعده داده بود که منصب کاهن در خانه واده او و اقارب او باشد لیکن این
 منصب را داد اول بالغاز که ولد اکبر هر و ذست بعد بنامار که ولد اصغر هر و ذست پس از آن الان بسبب ذنب و لا دعی کاهن
 با ولاد العاز و انبئی پس در زمان بقاء شریع موسی دوم مرتبه حکم مذکور منسوخ شد و اگر نسخ را منکر شوند در وعده خداوندی خلف
 خواهد بود و مرتبه بعد از زمان بقاء شریع موسی و بکر نبی بعد از ظهور عیسی بر آنکه اثری از آن منصب باقی نمانده است نه در اولاد
 العاز و نه در اولاد ایهامار و عده که با ولاد العاز زاده شده است در اثناء آن خدمت که از پنج سال پس از العاز در گذشتن آن مرد
 زانی و پس از انبیا از اولاد او صادر شد در باب (۲۵) و آیه (۱۳) از سفر عدد باین نحو ترجمه یافته است (۱۳) و عهد کاهن ابی از آن و
 و از آن در تپاش بعد از او خواهد بود و جهنم اینک از برای خدای خود غیرت کشد و در حق بنی اسرائیل کفاره نمود و ناظر در این کتاب
 متجرب نشود از خلف وعده خداوندی بخود بلکه بنا بر هذا اهل کتاب زیرا که کتب عهد عتیق ناظر است باینکه خداوند کاری را
 میکند و بعد نادم میشود و آیه (۳۹) از زبور (۱۹) قول داود علیها السلام در خطاب بخدای عز و جل باین نحو ترجمه یافته است (۳۹)
 عهد بنده خود را باطل ساختی تا چون او را بر زمین افتاد خدای رسوا نمودی پس داود علیها السلام عرض میکند خدا با نقض عهد بنده خود
 نمودی و در باب (ع) و آیه (ع) از سفر تکوین باین نحو ترجمه یافته است (ع) پس خداوند از برای ساختن انسان در زمین تغییر داده
 خود داد و در طلب خود رنج کشید (۷) پس خداوند گفت انسانی که خلق کردم از روی زمین جویم تا بم از انسان و از بهایم و از خشنود
 تا برغان هوا زیرا که در خصوص ساختن ایشان تغییری باز داده ام پس آیه (ع) تماماً و آیه (۷) قول او تغییر داده ام داده
 دلالت دارد که خداوند نادم و متأسف شد از خلقت انسان و در زبور (۱۰۵) آیه (۴۴) باین نحو ترجمه یافته است (۴۴) و با ایشان
 زمینهای طوبیافت را داد که محل اقوام را دارث شوند و میثاق خود را ذکر کرد و ایشان شد و در آیه (۱۱) از باب (۱۵) از سفر
 شموئیل اول باین نحو مرقوم شده است (۱۱) که بخصوص منب نمودن شاول و پادشاهی تغییر داده خود داده ام زیرا که از شما
 من برگزیده کلام مرا اثبات نمود و شموئیل مغموم شده تمامی شب را استغاث نمود بعد از آیه (۳۵) از باب مذکور باین نحو مسطور
 کرده است شموئیل بخصوص شاول مغموم بود و خداوند بخصوص ملک نصب نمودن شاول نادم و متأسف شد انشائی و در این
 موضع خداوند ایشان را از انما فقط جابر است از برای ما و ان اینست که چون ندامت ثابت شد در حق خدا علی قولهم و ثابت شد
 که خدا نادم شد از خلقت انسان و از سلطنت شاول پس جابر است که خدا نادم شود از ارسال عیسی علیها السلام با ظاهر دعوی او
 بنا بر زعم اهل تثلیث زیرا که دعوی الوهیت از بشر جاد است اعظم جرماً است و اکبر اثماً است از عدم اطاعت شاول مرتباً چنانچه
 خدا واقع نموده و باینکه شاول را از این امر خواهد نمود که کذب جابر است که واقع نباشد باینکه مسیح از طایر و بیعت خواهد کرد

شرح مسالفا و امور سابقه

۳۴۸

چون اکتفا را تا فقط زیرا که بفضل الله تمام شد و در حق الله قائل نیستیم و خدا را بری میدانیم از اسباب این منزهات و همچنین اکتفا
 الوهیت مسیح را معتمد نیستیم بلکه در نزد ما صاحب الوهیت و کذلک صاحب نبوت عیسی علیه السلام است از قلم این مکتوبات
 منکر است اللهم لا تأخذنی بما قلت الزمانا **شاهد ششم** (۹) از باب (۴) از کتاب خرمقال در خطاب خلافت بنی هاشم
 بنا بر خبر جعفر است به مطبوعه نندن در عهد بنی عباس و بنی امیة است (۹) و نواز برای خود کشید و جود باطل و عدل و انصاف
 و جادوس را بکبر و انکار و ادعای بکد و از آنها از برای خودتان بیزاری و موافق و در روزها شبکه سپهلوپ و عیالی بسپرد و خود
 روز بخورد (۱۰) و خوراک خود که روزی بخوردی هر روز بیست شقال از اوقات بوقت بخورد (۱۱) و از برای به پیش بوش سدر
 یک هین از اوقات بوقت بوش (۱۲) و از برای عمل کرده های چون بخورد از فضل که از انسان بیرون میاید در پیش چشم ایشان
 (۱۳) پس گفت انخ ایخا و ند خدا اینک جان من پدید نشده بود چو نکر از کودکی خود تا بحال پیش و دریده شده و انخوده ام و کوشش
 مکرر می بد هام ز نذر است (۱۴) انکاه بمن فرمود بین که عوض فضل انسان سرکین کا و را بشود داده ام تا ان خود را با ن سپهر انسانی
 خدا و ندا قول پیغمبر خود را امر نمود که ان خود را ملحق نماید بفضل که از انسان خارج میشود پس خرمقال علیه السلام استغاثه نمود و خدا
 خدا حکم اول را قبل از عمل فرمود و عوض فضل انسانی سرکین کا و را با و داد که تا بسپرد و خود را پیغمبر خدا تا با سرکین بخورد
 اگر شعور داری تا مثل کن ای خدا همچو حکم ان نسبت به پیغمبرش میکند و اگر می باشد لا بد باید پیغمبر را اطاعت کند تا بسپرد و خود
 روز سرکین بخورد و الله ملک مسیحی به سبب انشا در این کتب در نزد جمیع ان باب مل و غل و سوا و منقطع شده اند **شاهد هفتم**
 در باب (۱۶) و اثر (۳) از سفر اجار باین نحو مرقوم شده است (۳) که هر کس از خاندان اسرائیل که کا و را بکوشد یا بزرگوار شود
 نماید و با خارج از اردو بیخ نماید (۴) و از برای در جمع جهنم تفریب نمودن قرآن برای خداوند پیش مسکن خداوند بنا و در انکس
 خونی محسوب شود چو نکر خون ریخته است و ان شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد انقطاع او قتل اوست و در اثر (۵)
 از باب (۱۲) از توبه مشتی باین نحو مرقوم یافته است (۵) لها پت کوشی و اما فنی برکت که خداوند خدا پت در نمازی دروازه ها پت
 بنو میدهد بر طبق خواهش دلت ذبح نموده بخورد پاک و پاک از اسباب اهو و کوزن بخورند (۶) هنگامیکه خداوند خدای بنو حاشا
 نوزا بنجیکه بنور عده کرده است وصی بکری که نکر بکوی که کوشش را میجو ام بخورم از انکه ایشان نفس بود در خوردن کوشش است
 پس کوشش را بر طبق خواهش نفس خود توانی خورد (۷) یعنی بنجیکه اهو و کوزن خورده میشود انها را چنان بخورد پاک و پاک و پاک
 مثل هم بخوردند انقی پس حکم سفر اجار را بحکم توبه مشتی نسخ فرمود و در صفحہ (۴۹) از جلد اول از نفس خود بعد از
 فعل انات گفته در این دو موضع بحسب ظاهر منافضی است لیکن هرگاه ملاحظه نماید شرح موسی علیه السلام که در کوزن ادم میشود و
 حال به اسرائیل و یحیی بنی بود که نفیری و تبدیلی در او نشود پس در این صورت توجه در ثابت سهولت خواهد بود بعد از انکه
 موسی علیه السلام در سندها و ربعین از یسریل قبل از دخول فلسطین ان حکم را نسخ فرمود یعنی حکم سفر اجار را بحکم توبه مشتی نسخ
 صریح و امر فرمود که چنانچه از برای ایشان بعد از دخول فلسطین که ذبح نمایند بفرغ نماد و در هر موضعی که میخواهند و بعد از
 ذبح اکل نمایند انھی المخصا پس اعتراف نمود مفسرین بر نسخ حکم مذکور و اینکه شرح موسی که در کوزن ادم میشود بر وفق حال این
 اسرائیل عجیب است و حال اهل کتاب که ایشان اعتراض میکنند بر مثل این زیاده و نقصان که در شریعت دیگر فایده میشود و
 گویند مستلزم جهل الله است و اگر در شرح ایشان واقع شود مستلزم جهل الله نیست **شاهد پنجم** در باب (۳)
 و (۲۳) و (۳۰) و (۳۵) و (۳۹) و (۴۳) و (۴۷) از باب (۴) از سفر عد در مرقوم است که خادم قبیله عده لا بد است از این که عمر
 ایشان کمتر از سی و نوباد و ناز بچاه نباشد و در اثر (۲۴) و (۲۵) از باب (۱) از سفر عد که مرقوم است که عمر ایشان کمتر از بیست و پنج سال
 و نوباد و ناز بچاه نباشد و اول را بانی نسخ فرمود **شاهد ششم** در باب (۴) و اثر (۱۴) از سفر اجار و مسطور است که قتل
 خطای جماعت یک کوماله باید باشد و در باب (۱۵) و اثر (۲۴) از سفر عد مرقوم است که فدا می خطای جماعت یک کوماله باید باشد

کتاب التبیان فی شرح الشرائع

۹۳

و یک بزغالہ باید باشد انھی پس اولاً با ثانی نسخ فرمود **شاهد هفتم** از باب (۶) از سفر نکون معلوم میشود که
 خدا نوح علیہ السلام را فرمود که از هر جنس جوانی خواه طهر باشد خواه عیبر زوج زوج داخل کشی نماید و از باب سابق از سفر مذکور
 میشود که نوح علیہ السلام از هفت هفت هفت داخل کشی نماید و از طهر و طهارت و از هفت هفت هفت زوج پس از آن باید که
 معلوم میشود که از هر جنس زوج زوج داخل کشی نمود پس حکم در سیر نسخ شد **شاهد هشتم** از باب (۲۰) از سفر مذکور
 ثانی باین نحو ترجمه یافته است (۱) ددان اقامت خرفا از مرض مهلکی بیمار شد و اشعیا پیغمبر را بر طهر و طهارت و از او آمده و بر آن گفت که خدا
 چنین میفرماید که بخانه خود وصیت کن زیرا که میبری و زنده نخواهی ماند (۲) آنکه دوی خود را بدو بر کردارند و بخانه خود
 نموده گفت (۳) که ای خداوند خدای من ای که میباید از وی که چگونگی در حضور تو را سنی و قلب و دم رفتار نموده ام و در نظر تو نبوی
 کرده ام و خرفا بکر بر عظمی کریم است (۴) و واقع شده هنگامیکه اشعیا بجا طهارت بیرون رفت بر وی که کلام خداوند بدو بنصیب
 باور سپید (۵) بر کرد بر پیشوای قوم من خرفا بگو که خداوند خدای پدرت را و چنین میفرماید که اسند خدای تو را شنیدم و آنکه
 تو را دیدم اینک تو را شفای میدهم که در روزت بخانه خود و ند بر خواهی آمد (۶) و بر دلهای تو پانزده سال خواهم افزود و تو را این
 شهر را از دست ملک آشور نجات خواهم داد الخ پس خداوند خدای ملک را در لسان اشعیا امر ب وصیت نمود و فرمود خواهی مرد
 پس حکم مذکور را نسخ فرمود قبل از آنکه اشعیا بوسط دار برسد بعد از تبلیغ حکم اول و بر عمرش پانزده سال افزوده شد **شاهد**
نهم از باب (۵) از انجیل یحیی باین نحو ترجمه یافته است (۵) این دوازده داعی فرستاد بدیشان وصیت کرد که از راه
 اکتفا مرید و در بدله از ساربان مشوید (۶) بلکه نزد کوفسندان کشیده ال اسرائیل بروید و در باب (۵) از انجیل یحیی (۲۴)
 باین نحو ترجمه یافته است (۲۳) در جواب گفت فرستاده نشدم مگر بجهت کوفسندان کشیده ال اسرائیل پس بنا بر نفی این آیه
 حلیه رسالت خود را تخصیص میداد پس اسرائیل و در باب (۱۵) از باب (۱۶) از انجیل مرسل قول عیسی باین نحو منقول شده است
 (۱۵) پس بدیشان گفت بروید در تمامی حال و جمیع خلایق را با انجیل موعظه کنید انھی پس حکم اول ثانی منسوخ است **شاهد**
دهم از باب (۳۳) از انجیل یحیی باین نحو ترجمه شده است (۱) آنکه عیسی الخلیع و نلامده خود را خطاب کرد (۲) گفت
 کایان و فریسان که بر منوئیس نشسته اند پس ایچ بشما گویند نگاه دارید و بجا آورید الخ پس حکم فرمود عیسی باینکه هر یک از ایشان
 و فریسان بشما گفته بشما لایعده ها را بجا بیاورید و بشما کایان و فریسان حکم ب حفظ جمیع احکام عیسی و از پیروان خود بگویند
 احکام را بدین علی قوم و خیال آنکه تمامی احکام عیسی و از پیروان بجا آورید و بر دین عیسی عیسی را منسوخ است چنانچه فصل و مدال
 در شواهد هم در آن دانستی پس ایچ منسوخ است البتة و بعد از آنکه ایچ بر دقت است که ایشان از برای غلبه عوام اهل اسلام
 ایات مذکور را در مسائل خود برادر نموده و بر عدم نسخ احکام و از پیروان ایات است که لایعده ها را بجا آورید و حال آنکه اگر احکام تو را منسوخ
 نباشد لازم میاید که تمامی پیروان عیسی باشند زیرا که سبب از اعظم غیبت نمایند و ناقض سبب واجب القتل است بحکم توفیق
 پس ایشان را واجب القتل اند بحکم توفیق چنانچه در شواهد هم از شواهد هم اول دانستی **شاهد یازدهم** در شواهد هم
 دانستی که حواریان بعد از او در جمیع احکام عیسی و از پیروان خود بگویند مگر چهار حکم و بعد پولس سر حکم و از احکام او بعد نسخ نمود
شاهد دهم از باب (۵) از باب (۹) از انجیل و ثانی باین نحو ترجمه شده است (۵) زیرا که پس ایشان نیامده است تا
 بیان مرید را از راه مذکور بجات دهد پس بر پیروان بگویند و مثل این قول در انجیل بوجها در باب (۱۷) از باب (۳) واقع شده
 در دوازدهم (۲۶) از باب (۱) از باب ثانی از رساله ثانی پولس بیشان لونیگان باین نحو مرقوم شده است (۱) آنکه آن
 پس در ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند و دانا بنفش دهان خود هلاک خواهد کرد و بجای ظهور خودش از دانا خواهد ساخت پس
 قول ثانی تا نسخ قول اول است زیرا که از اول مفهوم میشود که عیسی عیسی است و از ثانی مهلک و اگر تا ثانی تخصیص میشود در قول
 مذکور بر صریح بعبود ما نخواهد رسید زیرا که غرض ما اثبات زبانه و نقض داشت در شریعت واحد خواهد اسمش تا نسخ بگذارد

امریا الفکر فی تفسیر

۳۵۰

با تخصیص و از شهودا بر بعضی از شاهدان نام تا دوازدهم معلوم میشود که نسخ در انجیل با فصل واضح است فضلا عن
 الامکان زیرا که بعضی احکام خود را بحکم دیگر نسخ فرمود و خوارقون بعضی احکام عیسوی با احکام خود نسخ نمودند و بعضی
 بعضی احکام خود را بقرآن نسخ کردند بلکه بعضی اقوال عیسوی با اقوال و احکام خود نسخ نمود پس ظاهر شد از برای توضیح مذکور که
 انجیل بکتاب مبین ^{مهم} نقل شده است دوازده (۳۵) از باب (۳۶) از انجیل مکه و دوازده (۳۳) از باب (۳۱) از انجیل لوقا که مراد از قول
 مذکور نه اینست که قولی از اقوال من و حکمی از احکام من نسخ نمیشود زیرا که اگر مقصود این باشد تکلیف انجیل را در مباحثه بلکه مقصود
 مسیح از این قول کلام معهود است که خبر داد از حوادث تا یک بعد از او واضح میشود که آن حوادث قبل ازین مذکور است پس اضافه
 دو قول او که فرمود کلام من از برای عهد است نه از برای استغراق و تفسیر این ایشان هم بمانند و بکدام نفس که در کلام مذکور
 تفسیر نموده اند در نفسی و دلی و بر وجهی در ذیل شرح عیبات انجیل مکه باین نحو مر قوسست که تفسیر پیرو من تفسیر است
 مراد مسیح اینکه امور بکبر از وقوع آنها خبر دادیم بقیته واضح خواهد شد و بدین استناد بان هویت گفته است که جبر زمین و آسمان بمانند
 تفسیر نیستند بالانسیب و اشياء دیگر که حکم نیستند مثل انجیل عیسوی که خبر داد از وقوع آنها و هر اینها را بل خواهد شد و انجیل بقیته
 نخواهد شد انهم ملخصا پس استدلالات بان قول ضعیف است بجا و چون شواهد قسمین را دانستی از برای روشنی باقی نخواهد بود
 در وقوع نسخ بقرآن و معنی در شریعت موسوی و عیسوی پس ظاهر شد بطلان قول کسانی که مدعی امتناع نسخ از اهل کتاب گفتند
 و حال آنکه مصالح عباد مختلف میشود باختلاف زمان و مکان و مکلفین پس بعضی احکام مقدس را سنای برای مکلفین و بعضی
 مقدس و دشوار نیست و بعضی مناسب حال بعضی مکلفین میباشد و در آن بعضا یا قول مسیح علیه السلام کافی است که در حال خطاب
 بخواه این فرمود که از برای من امور کثیره است که بشما بگویم لیکن شما الا ان استطاعتتم تحمل انرا نداید و اما آنکه آن روح حق الهی را
 شما را بسوی حق ارشاد خواهد فرمود چنانچه دوازده (۳۲) و (۳۳) از باب (۳۱) از انجیل یوحنا رقم شده است و میر و حق که مسیح
 شفا داد مؤکدا با و فرمود زنها را که بر اطلاع ندیده اند شفا یافتن خود چنانچه دوازده (۳۲) از باب (۳۱) از انجیل مکه رقم شده است و آن
 دو کویر را که شفا داد بنا کرد با ایشان فرمود زنها را که اطلاع ندیده اند که چشمهای شما خوب شده است چنانچه دوازده (۳۲) از باب (۳۱)
 از انجیل مکه مسطور گردیده است و بوالدین آن دختر بیکرا و زنده کرد فرمود که هیچکس را ازین ماجرا اطلاع ندهد چنانچه دوازده
 (۳۵) از باب (۳۱) از انجیل لوقا رقم شده است و آنکه یکرا از شیاطین از او شده بود بحکم مسیح علیه السلام و از او فرمود که بخت خود
 باز کرد و انچه خدا با او کرده است حکایت کند پس رفت در تمامی شهر و وعظه کرد و مردم را مطلع ساخت از انچه عیسوی بد و کرده بود
 چنانچه دوازده (۳۵) از باب (۳۱) از انجیل لوقا رقم شده است و بنی اسرائیل را از امپیکه در مصر بودند ما و یحییها دان بودند و بعد از
 بودن آمد نشان از مصر ما و یحییها دگشید پس از آله مذکور و تفریبات مسطور و دو کمال صافی مثبت گشت که بعضی امور
 بعضی اوقات مقدور بعضی از مکلفین میباشد و در آن بعضی پس نسخ در شرایع بحسب عقل جائز بلکه واجب بطریق ظاهر و بکل
 امتناع مکلفین شرعاً هم واضح چنانچه در شواهد قسمین مدلل و معضلا گشت پس منکر نسخ نه غافل است و نه مطیع شرعیه حال
 بسبب وعده که در اول باب داده شد و از برای زیادتی بصیرت ناظر این کتاب بعضی اقوال صاحب میزان الحق را که معلوم است
 نسخند نقل شوند **بذلک کتبش** فند و فصل دوم از باب اول از میزان الحق در صفحه (۱۷) از نسخه مطبوعه کشند با بر حق
 در نموده است در این باب (یعنی باب نسخ) محمد بن اذاعا میکند که چنانچه بسبب آمدن زبور و نبی و بعلت ظهور انجیل و زبور مسیح
 گشت همچنین انجیل نیز بسبب قرآن منسوخ گردیده است چنانچه دیگر ادعی در تحت قبلمان نمیشا شد انشی **مالفاطر الجواب**
 قول او بسبب آمدن زبور و نبی و بعلت ظهور انجیل و زبور منسوخ گشت هئان صرفست بر اهل اسلام و همچنین چیز در قرآن
 در تفاسیر و تفسیر کتابا اهل اسلام است بلکه در هیچ کتاب نبی از کتابها اسلام چهار شبهه و چهارستی اری در این قریب
 میباشد زبور و زنده اهل اسلام تا نسخ تو زبور و منسوخ از انجیل نیست چرا که جناب ذاو و در زنده اهل اسلام از اهل صرح حاشا

علیه السلام می باشد صاحب شیخ مستقل نیست که شرایع قبل از شیخ نماید و کتاب دوم دعاست دعا و مناجات ناسخ و منسوخ
 میشود و علت منع ما از دعا و مناجات های زبور و وقوع تحریرات و تصرفات نیست در آن کتاب مانند سایر کتب عهد عتیق و جدید
 پس ثابت و محقق گردید که فقیه نیست لعل فقیه مزبور این قول را از بعضی عوام اهل اسلام استماع نموده باشد و پس از آن
 نگان کرده باشد که این قول را افعال اهل اسلام است پس نسبت از ابعوم اهل اسلام داده است و این شان غالب حکمی که میخواندیم
 واقع بشود ما بین دو ملک بزرگ نیست پس این بود حال این محقق مسیحی در ذکر بیان مطاعن اهل اسلام و این از اعظم ظلعن بود
 در نزد فقیه پس و این قول اول او بود در باب شیخ و اما قول دوم او در صفر (۲۴) از فصل مذکور این سخن بود است از خای شخص
 محمدی که بناست که میگوید بنویس شیخ و نیز است و انجیل ناسخ هر دوئی آنها انتهای **الجواب** این قول هم مثل قول اول او است
 زیرا که ذاتی که زبور ناسخ نویسد و منسوخ از انجیل نمی باشد در نزد اهل اسلام و اما قول سیم او در صفر (۲۵) از فصل مذکور
 مذکور این سخن مسطور نموده است پس از آن قول شیخ لازم میاید که خلا نظر مصلحت و از ادوات خود عمل خواست که چیزی فاضل و بطلب
 نرسانده و ایدهد و بیان نماید اما چه فروع امکان دارد که کسی درباره ذات قدیم و کامل الصفات بخلاف وندی چنین تصورات فاضله
 و باطله نماید انتهای با فاضله **الجواب** بدانکه این ابراد بر اهل اسلام دارد نیست نظر شیخ مصلحت در نزد ایشان چنانچه مفضل
 و مدلل دارد و اهل همین باب گذشت بلی این ابراد شد بدو آورد است بر مفسد سالتاری پولس چرا که او مبتلا شده است این تصورات
 باطله فاضله در حق ذات قدیم خلای وندی که دارای جمیع صفات کمالست و حال آنکه این فروع تصورات فاضله در نزد فقیه
 امکان ندارد و ما در این موضع بعضی عبا ذات پولس را در ترجمه فارسی مطبوعه لندن در رساله نقل میباشیم و گوئیم در اثر (۱۸) از
 باب (۷) از رساله پولس بعبر ایشان باین نحو بیان و عیان گشته است (۱۸) زیرا که حاصل میشود منسوخ حکم سابق بعلت ضعف
 و عدم فائده آن (۱۹) ازین جهت که شریعت هیچ چیز بر کمال نمیگذرد و در دعا و سبته مطبوعه مشهور این مرقومین باین نحو ترجمه
 شده اند (۱۸) که حقیقت شیخ حکم مقدم میشود بعلت ضعف و بیصرف فقیه (۱۹) زیرا که هیچ چیز بر شریعت کمال نکرده الخ و نیز (۷)
 از باب (۸) از رساله مذکور باین نحو مسطور گشته است (۷) زیرا اگران اولی عیب بود جای برای دیگری مطلوب نمی شد فائده
 (۱۳) از باب (۸) ایضا از رساله مزبوره (۱۳) پس چون جد بد گفت اول العینو مناعت و آنچه کسر و پیر شده است مشرف بر ذالست
 و در اثر (۹) از باب (۱) از رساله مزبوره باین نحو مسطور گشته است (۹) پس اول را منسوخ میکند تا در قدیم را منسوخ سازد پس از کلمات
 مرئوسه در کمال صافی معلوم و مشخص میگردد که مفسد سالتاری تصورات باطله فاضله می باشد است که نویسد و تضعیف و علیم
 النفع و بیصرف و بیفائده و غیر مکیل و محبوب و پیر و مشرف بر ذوال دانسته است کما لا یخفی پس ابراد بیکر کشش بر اهل اسلام وارد
 نموده است بر ایشان غیر وارد بنابر شیخ مصلحت در نزد ایشان و بر پیغمبر او در کمال شدت وارد میشود بلکه اگر خواسته باشی قدری
 نثار و منوائی بگوئی که این تصورات فاضله برخلافی و وارد میشود چرا که بنا بر اثر (۲۵) از باب (۲۰) از کتاب خفایا بنیه در دژان
 خفایا علیه السلام چنین فرموده (۲۵) بنابر این من نیز فضا بای که ناپسندیده بود و احکامیکه با نفا زنده نتوانستند نمایند با ایشان دادیم پس
 ابراد فقیه برخلافی و وارد است چرا که احکامیکه موجب حیات نیستند و با نفا زنده نتوانستند نمایند با ایشان دادیم با لعل کل العجب
 از انصاف این محقق که امری را منسب به اهل اسلام مینماید که بوجوه بر اهل اسلام وارد نیست بلکه برخلاف و بیخبر و کما
 مقدمه و دین و مذاهب و وارد است بشرایع که در این موضع عنان فلم و آکشیله همین قدر در جواب فقیه میگوئیم که اگر ادعای علم
 و اصلاح کس را نسبتا برین بر عدل و انصاف ردین داری و اگر از عدم اطلاع گشته است صدای بر علم و اطلاع این عالم عمر
 بصیر و مستعدیم الظهور و محقق صافی غمیر و کشش کبر الحق و الانصاف اگر این محقق بعد از تأمل و تفرنگ نماید بگوید که مجموع دور و دور
 می شود از دقت نظر و استبعادی ندارد و اما قول چهارم او در صفر (۲۶) از فصل و باب سابق الذکر باین سخن نوشته
 که کتب عهد عتیق و جدید باطله منسوخ نمی آهند کشتن زیرا که بنابر ان آیات میبایست که آسمان و زمین بر فراز است احکام انجیل

امر سالف الذکر کتب مسیحیه

۳۵۲

و کتب عهد عتیق در جوانی باشند بمقتضای ایات انجیل بطالان این قول را از شواهد قسم اول و دوم در مقام
صافی دانسی دوباره تکرار در اینجا بجا است که بمقتضای قول این کتبش جمیع کتبش و مسیحین بدی زمین واجب باشند
چون که سبب را تعظیم نمائند و تافض شعظم سبب هم واجب الفاعل است یکم توفیر بر این عدم قول نسخ قتل جمیع مسیحین واجب است یکم
توفیر چنانچه در پیش دانسی و ایاتیکه قبس بانها منسک شده است در عدم جواز نسخ اینها مینا شدند یعنی هیچ ابر یا بر تخریم او در
صفحه (۲۶) و (۲۷) از فصل مذکور **قول** (۳۳) و باب (۲۱) لو تافرویده است که اسما و زمین خواهد گذشت و لیکن بخوان
گذشت مخفان من **قول** (۱۸) باب (۵) معنی باز فرموده است که داشت میگویم بشما ایاتیکه اسما و زمین را بل نشود یک
همه و باب یک فطر از شریعت (یعنی از تورات) هرگز ناپاک نکرد و ظاهر کامل نشود و **مسیح** در (۲۳) و (۲۵) از باب اول و اول
پطرس مرقوم گشته است که شما (ای مسیحین) نواله نوز و ملائکه را نراویم تا نایک از تخم عرقانی که عبادتستان از کلام خدا که با بایده
و باقی است و این کلامی است که بنما برده داده شده است **مسیح** در (۱۸) از باب (۲۶) اشعیا مرقوم است که کلام پرموده
و کل افسرده میشود اما کلام خدای ما ابداناً ثمت **مسیح** در (۱۸) از باب اول از سالفه پولس بغلاطیان وارد است که اگر
مال (جورجون) با فرشته از آسمان مرده دیگر (یعنی انجیل دیگر) خوانیکه ما بشمار رسیده ایم رسانند ملعون باد انسی **الجب**
بنا نیک از برای مسیحین صحیح نیست تمسک باین (۲) و (۴) که حکمی از احکام تورات منسوخ نمیشود چنانکه تمامی احکام علیان در پیش
عیسوی منسوخ کرد بد چنانچه مفسر او مدلل دانسی و ایضا جاز نیست تمسک باین قول و سبب که حکمی از احکام انجیل منسوخ
نمیشود زیرا که نسخ در احکام انجیل میباشد که عرف مفسر لایس صحیح اینکه اضافی در جمله کلام من که واقع است در این اولی از
برای عهد است نه از برای سغرائی و مقصود اخبار دین از اوقات انبیا که سابق بر این قول مذکور است بنا بر مختار پیش
و درین استا فوب چنانچه قول ایشان در سابق منقول کرد بد و اگر نسخ واقع نشود کذب انجیل لازم مینماید و عدم زوال حدیث
انابه مفید بقید کالت و کمال از برای احکام توراتی حاصل شد در شریعت عیسوی به فعل مسیح پس مانع دفع شد و نسخ هم
کرد بد که لا و حال آنکه بفاصله دوازده ایه از این نایکه که از باب نیم از انجیل معنی منقول کرد بد خود مسیح حکم توفیر را نسخ کرد
یعنی در (۳۱) از باب (۵) از انجیل معنی باین نحو فرمود (۳۱) و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جو بطالان نامیه
با و بدهد (۳۲) لیکن من بشما میگویم هر کسی بغیر علت زن از زن خود جدا کند باعث زنا گردن او میباشد و هر که زن
تکاح کند زنا کرده باشد انسی پس اگر زوال یک همزه و باب یک فطر از توفیر موسی جاز نبود چگونه مسیح علیا حکم طلاق و
تکاح مطلقه را زایل کرد پس لابد است از اقرار بوقوع نسخ با کذب انجیل و لفظ ابدالاً با در این نایکه که حرف و کلماتی است وجود
نذا و در عدم نسخ واضح آن و لذک در نسخه عریبه مطبوعه بیروت در نسخه در میان دو هلال باب شکل نوشته شده است
(الی الا به) و طابعین و مصححین نسخه مذکوره در دنیا چنانچه باین نحو مرقوم نموده اند و الهلالان بدلان علی ان الکلمه الی بنهنا
ها و وجودی افدم النسخ و اصحتها انسی و قول اشعیا هم مثل قول پطرس میباشد که گفت اما کلام خدا ابداناً قائم است چنانچه قول
اشعیا عدم نسخ توفیر را افاده نمیکند بنا بر قول خود مسیحین چنانچه در پیش دانسی که تمامی احکام عتیق توفیر منسوخ گردیدند و همین
قول پطرس عدم نسخ انجیل را نمیرساند و هر اوبلی که در قول اشعیا جاد است در قول پطرس نیز عیناً جاد است پس تمسک به
ایات و بصیرت عدم جواز نسخ در مقابل اهل اسلام صحیح نیست. **مسیح** در نزد اهل اسلام و اما انبیا هم تمسک به
در عدم جواز وقوع نسخ صحیح نیست مانند ایات سابقه و وجه **قول** پطرس در نزد اهل اسلام مردود است
چنانچه کراراً و مراراً گذشت و خواهد آمد و **مسیح** هر آنکه خود پولس کمال اصرار را در وقوع نسخ دارد چنانچه احوال او
گذشت پس مقصود پولس نه اینست که قبس فهمیده است بلکه مقصود او اینست که چون در زمان مشا و الهی رسولان گذشت و
عمله مکاره خودشان را بصورت رسولان مسیح در آورده بودند و انجیل کثیره اند و بن نموده و نسبتاً آنها را مسیح مبدانند چنانچه

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَوَ الْبَاطِلُ . مُظْفَرُ الدِّينِ بِأَلِفٍ قَاجَاثَرُ .
لِأَنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوًّا

[illegible]

وَقَدْ اتَّفَقُوا فِي ذَلِكَ فَيُشِيرُ إِلَيْهِ الْعَلَمُ

خمس وعشرون ثلثاً بعد الولف

مطابق

۱۹۱۱ شمس الثمانی و شعبان

ثمان مائة بعد الالف مبدل في المسجدة